

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قَاتِلْنَا الْبَيْتَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (محل: ۱۷۷)

فازل کریم ہوسے تو قرآن را تا تبیین نامی برای مردم آنچه را کہ بیو نشان بہ تدبیر فرود فرمادہ شدہ است

تفسیر

من الحکیم؛ تقاریر مشانی العظیم

معروف بہ

# تدبیر الفرقان

(جلد ہشتم)

(سورہی مائدہ وانعام)

تألیف:

شیخ التفسیر والحديث

حضرت مولانا محمد عمر سہبازی (ملازہبی) نقشبندی مجددی رحمۃ اللہ علیہ

ترتیب و تحقیق

گروہ تدوین تفسیر

\* نام کتاب: منن الحکیم؛ تقاریر مثنائی العظیم معروف به (تیسین الفرقان) (جلد: هشتم)

\* مؤلف: مولانا محمد عمر سربازی (رحمۃ اللہ علیہ)

\* ناشر: شیخ الاسلام احمد جام

\* نوبت چاپ: اول

\* شمارگان:

\* قیمت:

\* محل چاپ:

\* شابک:

\* حروفچینی: (گروه تدوین تفسیر)

تمامی حقوق محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

تفسیر و تبیین «سوره‌ی مائده»  
«سوره‌ی مائده» مدنی است  
و دارای ۱۲۰ آیه و ۱۶ رکوع می‌باشد

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره مسمّی به «مائده» است. نام‌های دیگری نیز دارد که عبارت‌اند از: «مبعثرة» و «منقذة» و «عقود»، ولیکن «مائده» مشهورترین نام این سوره می‌باشد. «سوره‌ی مائده» مدنی است و مشتمل بر ۱۲۰ آیه و شانزده رکوع می‌باشد و از جمله‌ی سوره‌هایی است که در آخر نازل شده‌اند. حتّی عده‌ای قایل‌اند که «مائده» آخرین سوره‌ی نازل شده بر رسول ﷺ می‌باشد.

### ربط و مناسبت با «سوره‌ی نساء»

مناسبت این سوره با «سوره‌ی نساء» به چند وجه است:

۱. در آخر «سوره‌ی نساء»، خداوند متعال بیان فرمود: ﴿يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا﴾ [نساء: ۷] و بدین طریق وعده داد که با بیان راه‌های هدایت و تشریح امور دینی و تشریح آن، اسباب هدایت مؤمنان را فراهم می‌سازد. در این سوره برای ایفای وعده، بسیاری از احکام و عقود را مشخص و فروع آن‌ها را بیان می‌فرماید.
۲. در هر دو سوره («نساء» و «مائده») بیشتر مسایل فروعی بیان می‌گردد. در «سوره‌ی نساء» برخی از آن مسایل از قبیل عقد نکاح، عقد صداق و جهیزیه، عقد حلف (سوگند) و عهد معاهده و امان، به طور صریح بیان شده‌اند و بعضی دیگر از قبیل عقد وصیت، ودیعت، وکالت، عاریت، اجاره و... ضمناً فهمیده می‌شوند. این سوره هم با بیان ایفای عقود و تأکید بر آن، شروع می‌شود.

۳. هر دو سوره مانند سوره‌های «بقره» و «آل عمران» با همدیگر تلازم و اتصال دارند؛ با این فرق که آن دو سوره در بیان مسایل اصولی یعنی توحید و نبوت و معاد، متحد و متفق بودند و این دو سوره در بیان مسایل فروعی.

۴. شروع «سوره‌ی نساء» با بیان قدرت خداوند متعال بود و پایان «سوره‌ی مائده» هم در بیان صفت قدرت او تعالی است. در ابتدای آن سوره در مورد قدرت تخلیق خود فرمود: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُؤًا رَبِّكُمْ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِن نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ [نساء: ۱] و در آخرین آیه‌ی این سوره می‌فرماید: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [مائده: ۱۲۰]

۵. ابتدای «سوره‌ی نساء» با بیان آغاز آفرینش انسان بود و این سوره با بیان نهایت زندگانی دنیوی که قیامت است، ختم گردیده است. گویا این دو سوره در بیان احکام از مبدأ تا معاد یکی شدند.

۶. «سوره‌ی نساء» با خطاب ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ﴾ که شبهه به خطاب مکی است، شروع شده بود و این سوره به خطاب ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ که شبهه‌تر به خطاب مدنی است، شروع می‌شود. چنان که می‌دانیم ابتدای اسلام در مکه و نهایت آن که به پیروزی اسلام انجامید، در مدینه بود. گویا در آن سوره خطاب برای کسانی می‌باشد که سر نخ اسلام را به دست گرفته بودند (مهاجران) و آنان اهل مکه می‌باشند و ابتدای این سوره با خطاب مدنی است که اِکمال دین در خانه‌ی اهل مدینه (انصار) به تحقق پیوست. بدین ترتیب، وجه تقدیم «سوره‌ی نساء» از «سوره‌ی مائده» هم روشن می‌شود؛ زیرا زندگی و احکام مکی مقدم از زندگی و احکام مدنی بوده است.

### زمان و کیفیت نزول سوره‌ی «مائده»

مروی است که «سوره‌ی مائده» در سفر حجة الوداع در میان مکه و مدینه نازل

شد. (۱) در همین روایت و نیز در روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه و روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله سوار بر شتر «عضباء» بودند که نزول سوره شروع شد. فشار وحی بر شتر گران آمد؛ آن چنان که نزدیک بود پای شتر بشکند. در روایت ابن عمرو رضی الله عنه آمده که شتر در جایش زانو زد و آن حضرت صلی الله علیه و آله پایین آمد و سوره تا آخر نازل شد. (۲)

حجة الوداع در سال ۹ هجری رخ داد و بعد از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله تقریباً به مدت ۸۰ روز زنده ماندند. از این جا ثابت می‌شود که این سوره از آخرین سوره‌های نازل شده می‌باشد. علاوه بر این، صاحب «روح المعانی» روایت ابو عیید را از ضمیره بن حبیب و عطیه بن قیس رضی الله عنهما می‌نویسد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «المائدة من آخر القرآن تنزیلاً؛ فاحلوا حلالها و حرّموا حرامها» (۳) (مائده به اعتبار نزول، از آخرین سوره‌های قرآن است و [احتمال نسخ ندارد]، پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید).

علامه ابن کثیر رضی الله عنه به حواله‌ی «مستدرک» از جبیر بن نفیر رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: جبیر رضی الله عنه گوید: من پس از انجام دادن حج، نزد ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها رفتم؛ از من پرسید: «آیا سوره‌ی مائده را می‌خوانی؟» گفتم: بله. گفت: «آگاه باش که این آخرین سوره‌ای است که نازل شده است پس، حلال آن را حلال بدان و حرامش را حرام [که تمام آن محکم است.]» (۴)

خلاصه؛ این سوره با آخرین احکام برای روشن شدن فروع و مسایل می‌باشد.

۱- به روایت ابو عیید از محمد قرظی (روح المعانی: ۳۰۱/۶) - و ابن جریر در تفسیر از ربیع بن انس رضی الله عنه: ۴۲۳/۴، ش ۱۱۱۱۵.

۲- به روایت ابن جریر در تفسیر: همان - و احمد در مسند از عبدالله بن عمرو ۲: ۱۹۸/۶، ش ۶۶۴۳ و از اسماء بنت یزید رضی الله عنها: ۵۹۱/۱۸، ش ۲۷۴۴۷.

۳- روح المعانی: ۳۰۱/۶.

۴- تفسیر ابن کثیر: ۲/۲ (به روایت حاکم در مستدرک: ۳۱۱/۲ و گفته: «صحيح علی شرط الشيخین و لم یخرجاه». ذهبی رضی الله عنه نیز آن را تأیید کرده است).

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ ۗ اٰحَلَّتْ لَكُمْ بِهِيْمَةً اَلَا نُنَعِمِ

ای مومنان! وفا کنید به عهدها. حلال کرده شده است برای شما چارپایان از قبیل انعام (حیوانات حلال گوشت)؛ مگر

اِلَّا مَا يُتْلٰى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَاَنْتُمْ حُرْمٌ ۗ اِنَّ اللّٰهَ سَحِيْحٌ مَّا

آنچه که بر شما تلاوت کرده می‌شود؛ نه حلال دارنده‌ی شکار در حالتی که شما محرم باشید هر آینه الله حکم می‌کند

يُرِيْدُ

آنچه می‌خواهد

## تفسیر و تبیین

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ ... (۱)

... او فوا بالعقود - این ظاهراً یک جمله است، ولی آن قدر جامع است که مفسران برای توضیح کامل آن به اندازه‌ی هزاران صفحه باید داد سخن سردهند.

خداوند متعال این سوره را به خطاب ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا﴾ شروع نمود؛ به این هدف تا بدین وسیله مؤمنان را متوجه نماید که مضامین و مطالب این سوره بسیار مهم‌اند و عمل کردن بر آنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

«عقود» جمع «عقد» است. لفظاً به محکم گره زدن چیزی با چیز دیگر، «عقد» می‌گویند. در اصطلاح شریعت، «عقد» نام معاهده و قرار و وعده‌ای است که در میان دو شخص یا دو جماعت، بسته می‌گردد. و «عهد» به الزام بر عمل بر مفاد عقد را می‌گویند.



### اقسام معاهدات

معاهدات از سه حال خالی نیستند که با توجه به شرایط و احوال آنها، می‌توانیم مجموع آنها را به سه دسته تقسیم نماییم:

۱. عهدی که انسان با ایمان آوردن با خدای خویش می‌بندد؛ به این عنوان که حلال او را حلال و حرامش را حرام بدانند.

۲. عهدی که انسان با خویش می‌بندد که مبنای آنها بر شرع و صحت‌شان مورد تأیید دین می‌باشد. مانند نذر.

۳. معاهده‌ای که در میان دو نفر یا دو گروه منعقد می‌گردد. و این خود به سه قسم است: (۱) معاهدة الفرد بالفرد - کسی با یک نفر دیگر درباره‌ی چیزی به‌طور متقابل عهد می‌بندد. (۲) معاهدة الجامعة بالجامعة - قومی با قومی دیگر بر سر موضوعی با همدیگر عهد می‌بندند، که چنین کنیم یا چنان نکنیم. (۳) معاهدة الحكومة بالحكومة - مانند معاهده‌های بین‌المللی که در سطح جهان برگزار می‌گردد و هر کشوری مؤظف است نسبت به آنها پای‌بند باشد (اگر چه غالباً اعضای معاهده کار شکنی و نقض عهد می‌کنند).

با این تقسیم کلی، روی هم رفته معاهدات به شش قسم تقسیم شدند که عمل بر مقتضای همه‌ی آنها در جمله‌ی ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ مأمور به قرار گرفته است. ظاهر است که اگر همه‌ی این شش قسم معاهده همراه با مسایل و توضیحات مربوطه‌شان نوشته گردند، نه یک کتاب، بلکه چندین جلد فراهم می‌آید.

### صورت‌های عقود به اعتبار معاملات بشری

در این تقسیم، چهار صورت وجود دارد که طبق آنها این آیه را تفسیراً چنین می‌توان ارایه کرد:

۱. اوفوا بالعقود فی العقائد - ای مؤمنان! در عهد و قرارهایی که مربوط به عقاید هستند، وفا نمایید. وقتی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» خواندید، این کلمه خواهان این است که هر چه خداوند متعال و رسولش ﷺ امر کنند، انجام دهید و از هر چه که منع

نمایند، خودتان را باز دارید.

۲. اوفوا بالعقود فی العمليات - ای ایمان داران! اعمال و کردار خودتان را مطابق با موازین شرع و کلمه‌ی اسلام بگردانید. اعمالی را که انجام می‌دهید، اول آن‌ها را با معیارهای شرعی بسنجید و از صحت آن‌ها از دیدگاه شرع مطمئن گردید. تمام کارهای را که باید انجام بگیرند، انجام بدهید، والا (در صورت کوتاهی)، ایمان و مقتضای کلمه کامل نیست.

۳. اوفوا بالعقود فی الاقوال - در اقوال نیز وفا به عهد نمایید. از سخنان خوب، استفاده کنید و برادر مسلمانان را دشنام ندهید. الفاظ شرک‌آمیز و کفرآمیز و نیز طلاق و غیره، به کار نبرید.

۴. اوفوا بالعقود فی المعاملات - در بیع و شراء (خرید و فروش) و طلاق و نکاح و تجارت و سایر معاملات، ایفای عهد نمایید.

برخی، صورت پنجمی نیز به میان آورده‌اند و آن این است:

۵. اوفوا بالعقود فی الاخلاقیات - یعنی عادات و اخلاق‌تان را مطابق «قرآن» کنید. و «قرآن» می‌گوید که با دشمنان سرسختانه مبارزه کنید و با پدر و مادر نرمی و به بزرگ‌ترها احترام نمایید. رسول الله ﷺ فرمودند:

«لیس منّا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر کبیرنا.»<sup>(۱)</sup>

امروز کجا به این اخلاق و اعمال قرآنی پایبند هستیم؟ عمل کردن به سی جزء «قرآن» که بسیار دور است، ما حتی نمی‌توانیم به همین قسمت مختصر هم عمل نماییم.

حال می‌ماند که منظور از ایفای عقود در این آیه، کدام عقود‌اند. در این مورد اقوال زیر گفته شده‌اند:

۱. منظور معاهداتی است که خداوند متعال از بندگانش گرفته از قبیل ایمان

۱- به روایت ترمذی در سنن از ابن عباس رضی الله عنهما: کتاب البر و الصلة / باب ۱۵ «ما جاء فی رحمة الصبیان»، ش ۱۹۲۱.

آوردن به او تعالی و اطاعت و پیروی از او تعالی در آنچه برای آنان حلال یا حرام کرده است. این قول از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مروی است.

۲. مراد عقودی هستند که خداوند متعال از بنده در مورد عمل بر احکام نازل کرده‌ی خویش از قبیل حلال حرام گرفته است.

۳. معاهداتی هستند که مردم آنها را در میان خودشان منعقد و ایفای‌شان را بر یکدیگر لازم می‌گردانند. مانند عقد نکاح، عقد بیع و... ابن زید رضی الله عنه و زید بن اسلم رضی الله عنهما به این قول قایل اند.

۴. مراد از آن، معاهدتی است که در زمان جاهلیت برای نصرت و همکاری یکدیگر در جنگ‌ها علیه دشمن، گرفته می‌شد. این قول از مجاهد، ربیع و قتاده رضی الله عنهم مروی است.

۵. قول جامع و صحیح - آن‌طور که امام راغب اصفهانی می‌گوید - این است که در این جا منظور، تمام معاهداتی هستند که بین بندگان و الله تبارک و تعالی و بین بندگان - در میان خودشان - بسته می‌گردند.<sup>(۱)</sup>

حکم ایفای عهد از مسایل اجمالی سوره است که احتیاج به بحث و تفحص داشت. از این وجه بعد از جمله **﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾**، به تفصیل بعضی فروع می‌پردازد و یکی از فروع این است:

أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةَ الْأَنْعَامِ - شروع بیان احکامی است که مؤمنان به ایفای آنها دستور داده شده‌اند. و این اولین مسأله‌ی فرعی و جزئی از عقود است، که حلال را حلال و حرام را حرام بدانید.

حکمت در این که از همه‌ی مسایل فروعی اول، مسأله‌ی حلال و حرام را شروع فرمود، این است که ایمان انسان توأم با شناخت حلال و حرام است. کسی که ایمان آورده، اما حلال و حرام را نمی‌شناسد و از همدیگر تشخیص نمی‌دهد، ایمان او عملاً ناقص است. یا مردی صائم النهار و قائم اللیل است، اما از

غذاهای حرام یا مشتبّه ارتزاق می‌کند که چنین کسی اگر صد سال با این وصف عبادت نماید، ثمره‌ای نخواهد یافت. اما اگر شخصی دیگر فقط بیست سال عمر کرده و فقط فرایض و واجبات را انجام داده و با نوافل سروکاری نداشته است، ولی غذاهای او حرام و مشتبّه نبوده، عباداتش مقبول و مستحق جنت می‌گردد. مسلمانان کنونی به چنین وضعی گرفتار آمده‌اند. همانند حیوانات به دنبال دنیا افتاده‌اند و از راه‌های کسب و ارتزاق اطلاعی ندارند که آیا جایز است یا حرام؟ از طرف دیگر، از مشکلات می‌نالند و با شکمی پر از حرام دست به دعا بر می‌دارند که بار خدایا! ما را باران بده، فلان مشکل ما را حل کن و... و این دعاها به اجابت نمی‌رسد. خلاصه، ایمان و معرفت حلال و حرام لازم و ملزوم یکدیگرند و اگر یکی نباشد، آن دیگری فایده‌ای نخواهد داشت.

«بهیمه» در عربی به موجود زنده‌ای اطلاق می‌گردد که کاملاً غیر ذوی‌العقول است و با این که با هم نوعانش تکلم می‌کند، ولیکن انسان‌ها، زبانش را نمی‌فهمند و ما عادتاً آن‌ها را «بی‌زبان» می‌نامیم. به عبارت خلاصه‌تر: «بهیمه» آن است که زبانش مبهم است و عقل کامل ندارد.

صاحب «معارف القرآن» مفتی محمد شفیع رحمته‌الله از علامه شعرانی شافعی رحمته‌الله نقل می‌کند که بهیمه را به این خاطر که عقل ندارد بهیمه نمی‌گویند؛ چنان که عموماً تصور می‌رود؛ زیرا خداوند متعال به هر حیوانی مناسب با خودش عقل عطا کرده است، حتی درخت نیز تا این حد از ادراک و هوش برخوردار است؛ به طوری که سجده‌ی آن‌ها و تسبیح همه‌ی موجودات از جمادات گرفته تا نباتات و حیوانات در «قرآن» ثابت است.<sup>(۱)</sup> بلکه بهیمه گفتن آن صرفاً به این خاطر است که به اندازه‌ی مکلف شدن عقل ندارد و همچنین زبانش توسط انسان

۱- در بیان سجده‌ی گیاهان و درختان آمده: ﴿وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ﴾ (رحمن: ۶) و در بیان تسبیح تمام موجودات آمده است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء: ۴۴).

فهمیده نمی‌شود. (۱)

ابر و باد و آب و آتش بنده‌اند با من و تو مرده با حق زنده‌اند

«انعام» جمع «نعم» است و حیوانی را گویند که خداوند متعال آن را دارای نعمت‌هایی گردانیده که انسان از آن استفاده می‌کند. (درسوره‌ی «انعام» هشت قسم از انعام را بیان فرموده است و این‌جا منظور همان‌ها هستند). (۲)

«احلت لکم بهیمه الانعام» یعنی حلال کرده شد برای شما حیواناتی که شبیه حیوانات حلال گوشت هستند. مانند آهوی وحشی، بز کوهی، گاو وحشی و غیره. در این‌جا محذوفی وجود دارد: ﴿أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةً الْأَنْعَامِ﴾. احتمال دوم این است که: حلال کرده شد برای شما بعضی از حیوانات مانند گوسفند و شتر و گاو و حرام کرده شد بعضی دیگر مانند خر و مانند آن. در این‌صورت، اضافه «بهیمه» به جانب «الانعام» بیانی و تقدیر عبارت چنین است: «احل لکم اکل البهیمه من الانعام».

الا ما یتلیٰ علیکم - مگر آن حیواناتی که بعداً حرمت‌شان برای شما تلاوت کرده می‌شود و آن‌ها خنزیر و میته و خبیث هستند.

غیر محلی‌الصید و انتم حرم - استثنای دوم است. «غیر» به معنای «الا» است. یعنی: «الا محلی‌الصید». یعنی در حالت احرام، حیوان حلال گوشتی را که شکار کرده‌اید، حلال ندانید؛ اگر چه فی‌ذاته حلال است، ولیکن به خاطر احترام حرم، حرام می‌گردد. پس نباید در حالت احرام به شکار حیوانات حلال گوشت پرداخت.

ان الله یتحکم ما یرید - خداوند متعال هر چه را که می‌خواهد، درباره‌اش فیصله می‌کند و شما کاری به چون و چرای آن نداشته باشید. تمام کارهای او تعالی بر

۱- معارف القرآن (اردو): ۱۳/۳.

۲- منظور آیه‌های ﴿ثُمَّ نَبَّأَهُمْ بِزُجْرِهِمْ مِنْ أَزْوَاجِهِمْ وَمِنْ نَحْوِهَا فَمَا يَزُجُّوهُمْ وَأُولَئِكَ ظُلُمَاتٌ لَعْنَةُ اللَّهِ فِيهِمْ يَجْزَى اللَّهُ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۳۳) و ﴿وَمِنْ أُولَئِكَ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَنْبِئُوا النَّاسَ بِالْحَقِّ وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ (انعام: ۱۲۴) هستند که این ازواج هشتگانه‌ی حلال گوشت را قوج و میش، بز نر و بز ماده، شتر نر و شتر ماده، گاو نر و گاو ماده، نام برده است.

مبنای حکمت است؛ آن چه را که حلال کرده است، می‌داند چه منفعی برای انسان دارد و هر چه را که حرام ساخته، می‌داند چه ضررهایی در پی دارد. مثلاً گوشت خوک موجب بیماری‌هایی است که در نوع خود خطرناک‌ترین می‌باشند. به طور مثال استفاده از گوشت خوک اثر عجیبی بر روان آدمی دارد؛ به طوری که رفته رفته پرده‌ی حیا و غیرت انسان را از هم می‌درد.

مال حلال مانند این که غسل داشته باشد، دارای منافع است و مال حرام سم دارد، ولی ما نمی‌توانیم در آن واحد به این حقایق پی ببریم. بندگان نیک خداوند متعال، به این امر آگاهی دارند. به نظر آنان مال حلال دارای شیر و عسل است و مال حرام حاوی سموم و آفات می‌باشد. این هم حکمت او تعالی است که بعضی از چیزها را غذای بعضی دیگر می‌کند. مثلاً زمین را غذای درختان و درختان را غذای حیوانات و حیوانات را غذای انسان کرده است. اما انسان را در دنیا غذای دیگری نکرده است و این نشانگر شرافت و برتری او از همه‌ی مخلوقات است؛ مگر این که بعد از موت غذای خاک می‌گردد.

### تردید چند مذهب در خصوص تغذیه از حیوانات

این آیه چند مذهب را تردید می‌نماید:

اول مذهب بت پرستان را که نزد آنان هر حیوانی حلال است.

دوم مذهب هندوها را که نزد آنان ذبح حیوان جایز نیست.

گروه اول افراط کردند و گروه دوم تفریط. خداوند متعال بر طریق هر دو

گروه خط بطلان کشید که نه مبالغه جایز است و نه کوتاهی.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ سَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ - در این جمله اشاره است به ممانعت از

کنجکاوی در اسرار احکام.<sup>(۱)</sup>

۱- بیان القرآن علامه تهانوی رحمته الله علیه: ۳/۳.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعِيرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا

ای مسلمانان! هتک حرمت مکنید نشانه‌های الله را و نه ماه حرام را و نه

أَهْدَى وَلَا الْقَلْبَيْدَ وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن

قربانی را و نه آنچه در گردش قلاده می‌اندازند و نه قصد کنندگان بیت الحرام را که می‌طلبند فضل از

رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا تَجْرِمَنكُمْ شَنَّانُ قَوْمٍ

پروردگار خویش و خوشنودی از وی. و چون احرام گشودید، پس شکار بکنید. و حمل نکنند شمارا دشمنی گروهی به

أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى

سبب آنکه باز داشتند شما را از مسجد الحرام بر تجاوز کردن از حد. و به یکدیگر مدد کنید

الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ

به نیکوکاری و پرهیزکاری و به یکدیگر مدد مکنید بر گناه و ستم. و بترسید از الله. هر آینه

اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

• الله سخت است عقوبتش

مفهوم کلی آیه: مؤمنان هیچ‌گاه نباید تحت تاثیر احساسات انسانی، شعایر و حرمت الهی را پایمال کنند. بنابراین، در موسم حج نباید به حیواناتی که به عنوان قربانی به حرم برده می‌شوند و کسانی که رهسپار حج‌اند، دست درازی نمایند. سعی‌شان بر این باشد که در کارهای نیک و متقیانه یاور همدیگر باشند و از معاونت در گناهان پرهیزند. و گرنه، خداوند متعال عقابش بسیار شدید است.

### ربط و مناسبت

در آیه‌ای که تفسیرش گذشت، خداوند متعال بندگانش را به ایفای انواع معاهدات خویش تأکید فرمود و یکی از اقسام معاهده‌ها، درباره‌ی شناخت حرام و حلال و پایبندی بر آنها بود که بیان گردید.

در این آیه، دو جزء مهم دیگر از معاهدات را بیان می‌فرماید. یکی از این دو

جزء معاهده، تعظیم شعایر الله ﷺ و دور داشتن خویش از بی حرمتی نسبت به آن‌ها می‌باشد و دیگری این که بر انسان لازم است در میان دوستان و دشمنان با عدل و انصاف زندگی و برخورد نماید و به جای ظلم، عدالت پیا دارد.

### سبب نزول

شان نزول آیه، سه واقعه‌ی تقریباً مرتبط به هم هستند که مختصراً به ذکر آن‌ها می‌پردازیم:

**واقعه‌ی اول:** اولین واقعه مربوط به صلح حدیبیه و متعلق به مسلمانان است که در «قرآن» قصه‌ی آن آمده است. اختصار واقعه آن که: رسول الله ﷺ در سال ششم هجری در مدینه اعلام فرمود که در همان سال برای ادای عمره به مکه می‌رود. به مجرد این اعلام، بالغ بر ۱۴۵۰ نفر از اصحاب ﷺ آماده‌ی سفر شدند و پیامبر ﷺ به همراهی آنان در ماه ذوالقعدة‌ی همان سال مدینه را به قصد مکه ترک کرد. پس از طی مسافتی زیاد، به منطقه‌ای به نام «حدیبیه» که تنها شش یا هفت میل با مکه فاصله دارد، رسیدند. (این منطقه اکنون در وسط شهر مکه واقع شده و «شمسیه» نام دارد).

شتر آن حضرت ﷺ جلوتر نرفت، و همان‌جا نوزد. پیامبر ﷺ فرمودند: «...حسبها حابسُ الفیل...»<sup>(۱)</sup> (شتر من دارای این عادت نیست؛ اما ذاتی که فیل را متوقف گردانیده [در وادی محسر از دخول به حرم]<sup>(۲)</sup> این شتر را نیز از راه رفتن باز داشته است] [و در این کار حتماً حکمتی نهفته است].

مشرکان مکه از آمدن رسول الله ﷺ و اردو زدن وی در «حدیبیه» اطلاع یافتند

۱- به روایت بخاری در صحیح به تفصیل از مسور بن مخرمه و مروان رضی الله عنهم: کتاب الشرط / باب ۱۵ «الشرط فی الجهاد»، ش ۲۷۳۲، ۲۷۳۱ - و ابوداود در سنن از مسور رضی الله عنه: کتاب الجهاد / باب ۱۵۶ «فی صلح العدو»، ش ۲۷۶۵.

۲- اشاره به بند آمدن فیل‌های «ابرهه» توسط ابابیل در وادی محسر در عام الفیل دارد که قصد تخریب بیت الله را داشت.



و بیم تمام وجودشان را فراگرفت. لذا در صدد بر آمدند به هر وسیله‌ی ممکن نگذارند به مکه بیاید. به همین منظور، چند نفر به اردوگاه مسلمانان فرستادند و خواهان ایجاد صلحی با شرایط سنگین، با آن حضرت ﷺ شدند. یکی از مواد آن صلحنامه این بود که امسال به مدینه برگردند و سال آینده به ادای عمره بیایند. رسول الله ﷺ و یاران‌اش به مدینه بازگشتند و سال بعد که سنه‌ی ۷ هجری بود، به مکه آمدند و این سفر مقارن با فتح باشکوه مکه بود.

**واقعه‌ی دوم:** پس از این که رسول خدا ﷺ با مشرکان مکه صلح کرد و به مدینه بازگشت، یکی از مشرکان مکه به نام «حُطَم بن هند» برای تجارت اموال و اجناسی جمع کرد و قصد کرد ظاهراً مسلمان شود و به مدینه برود و اجناس‌اش را به فروش برساند.

رسول الله ﷺ پیش‌گویی فرمود که امروز مردی نزد من می‌آید و با من گفت‌گو می‌کند. او کسی است که صورتش انسانی ولی دارای قلب و زبانی شیطانی می‌باشد. «حُطَم بن هند» پس از فروش اجناس در مدینه، نزد رسول الله ﷺ آمد و چنان که آن حضرت ﷺ فرموده بود، با چرب‌زبانی و چالاکی خاصی به سخن پرداخت و ایمان آورد. آن حضرت ﷺ از واقعیت خبر داشت، اما چون دستوری از جانب خداوند متعال نیامده بود، به او چیزی نگفت. وقتی «حُطَم» از نزد رسول الله ﷺ برخاست، رسول الله ﷺ فرمودند: «این شخص در حال کفر آمد و با فریب و نیرنگ برگشت.» او وقتی از مدینه به قصد مکه خارج شد، در میان راه به گله‌ای از شتران مسلمانان که شبانی به همراه نداشتند، برخورد. از فرصت استفاده کرد و آن‌ها را با خود به دیار خویش سوق داد. این خبر پس از گذشت چند روز به مسلمانان رسید. وقتی مسلمانان در سال هفتم هجرت به مکه رهسپار شدند، «حُطَم بن هند» که خانه‌اش در نزدیکی مکه قرار داشت، شتران دزدیده شده را به عنوان هدیه (قربانی)، لبیک گویان به طرف مکه برد.

او هنوز به مکه نرسیده بود که مسلمانان با او دچار شدند و شتران خویش را

باز شناختند. از آن حضرت عليه السلام اجازه خواستند تا او را به سزای اعمالش برسانند و شتران خویش را پس بگیرند.

**واقعه‌ی سوم:** وقتی مسلمانان در سال هفتم هجری مکه را فتح نمودند، آن حضرت عليه السلام مشرکان مکه را امان داد و دستور داد کسی آنان را اذیت نکند. علاوه بر این، به آنان اجازه داد تا به طریق خویش حج و عمره نمایند. بر مسلمانان این امتیازات برای مشرکان ناگوار آمد و دل‌شان نمی‌خواست بگذارند آنان آزادانه و به‌طور مشرکانه به انجام مناسک حج پردازند؛ آن هم پس از این که سال‌ها مسلمانان را تحت فشار قرار داده و نگذاشته بودند حج و عمره نمایند.

در هر سه مورد پیامبر خدا عليه السلام مسلمانان را تحت کنترل در آورد. او عليه السلام در واقعه‌ی «حدیبیه» با مشرکان صلح کرد؛ اگر چه مفاد صلحنامه به نفع مشرکان بود و مسلمانان ظاهراً ذلیل شده بودند. در واقعه‌ی دوم از کشتن «حطم بن هند» منع فرمود که هر چه باشد باید تعظیم شعایر الله جل جلاله مد نظر باشد؛ اگر چه شتران مال شما باشند، اما حرمت رفتن به بیت الله را نگه دارند و مطمئن باشند که ثواب ذبح این شتران برای آنان است، نه برای او که کافر است. در واقعه‌ی سوم هم آنان را به صبر و استقامت در برابر افکار و حمیت قومی دستور داد که این ماه حرام است و جنگ و خونریزی در آن حرام می‌باشد.

این آیه در سال هشتم هجری نازل شد و مسلمانان را متوجه کرد که به آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید، گوش فرا دهند و اطاعت نمایند. \*

صاحب «معارف» به حواله‌ی «تفسیر ابن جریر» و او از عکرمه رضی الله عنه و سدّی رضی الله عنه این روایات را نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

۱- معارف القرآن مفتی محمد شفیع رحمته الله: ۱۶/۳ - ۱۵ (فارسی: ۲۶۰/۴ الی ۲۶۲) (به روایت ابن جریر طبری در تفسیر: ۳۹۲/۴ الی ۴۰۰، ش ۱۰۹۴۴ و ۱۰۹۶۱ الی ۱۰۹۶۳).

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَحِلُّوْا شَعِيْرَ اللّٰهِ ... (۲)

... لا تحلوا شعائر الله - ای ایمان‌داران! شعایر الله ﷻ را که در مکه و در ایام حج، حرام قرار داده شده است، حلال مپندارید و در آن‌ها تصرف نکنید.

«شعائر» جمع «شعیره» به معنای علامت و نشانی است. چیزی را که علامت گذاری نمایند، به آن شعیره می‌گویند و گویای مطلبی است که علامت گذاری کننده در نظر داشته است. به برخی از امور دینی «شعائر» می‌گویند، به این خاطر که علامت ظاهری دین خداوند متعال هستند. مانند کعبه‌الله، حرم، مساجد و سایر امکنة‌ای که نشانه‌ی عبادات هستند. فرایض، واجبات، سنن، ختنه کردن، گذاشتن ریش، قطع سبیل، اذان، نماز با جماعت، جمعه و اعیاد همه از شعایر الله ﷻ می‌باشند.

این‌ها علامات ظاهری دین هستند و کسی که آن‌ها را قبول نداشته باشد، کافر می‌گردد. مثلاً ریش نگه داشتن از شعایر اسلام است و اگر کسی ریش را بتراشد، کسی نمی‌داند که آیا او مسلمان است یا دارای مذهبی دیگر. اما اگر ریش بگذارد، برای همه مسلم می‌گردد که پیرو آیین اسلام است. تفصیل مسایل ریش را در رساله‌ی احقر «اهمیت ریش در اسلام» باید دید.

زمانی در کراچی درباره‌ی همین موضوع سخنرانی می‌کردم. در اثنای کلام گفتم: کسانی که ریش می‌تراشند، مانند زنان هستند و اگر کودک خردسالی داشته باشند، چه بسا اتفاق می‌افتد که کودک پدرش را به جای مادرش اشتباه می‌گیرد. از قضا یکی گفت: این پیش‌آمد عیناً برای من رخ داده است. گفتم: تعریف کن. گفت: یک شب پسر من در میان من و مادرش خواب بود که ناگهان بیدار شد و به سراغ من آمد و در قسمت‌های سینه‌ام به جستجوی پستان پرداخت تا شیر بخورد! من زنم را بیدار کردم و او کودک را گرفت و شیر داد. زن به من طعنه زد که تو مردی، اما با تراشیدن ریش‌ها خودت را عین زنان کرده‌ای. از آن پس توبه کردم و دیگر ریش‌هایم را نتراشیدم.

«شعائر الله» تمام احکامی را شامل می‌شود که علامت خاص دین باشند؛ مساوی است که فرض باشند یا واجب یا سنت.  
 ﴿لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ یعنی به «شعائر الله» بی حرمتی نکنید. این بی حرمتی به سه صورت اتفاق می‌افتد:

۱. احکام را به جای نمی‌آورد و اصلاً احترام آن‌ها را قایل نیست.
۲. به آن‌ها احترام می‌گذارد اما نه کاملاً. مثلاً ریش‌ها را کمتر از یک مشت می‌گذارد و بقیه را قطع می‌کند. این هم بی حرمتی به ریش و شعائر الله ﷺ است.
۳. شعائر مقید به وقت را در غیر وقت انجام می‌دهد. مثلاً نماز را از وقت مستحب به وقت مکروه می‌کشاند. یا ختنه کردن بیچه را تا بزرگ شدن بیچه به تعویق می‌اندازد.

ولا الشهر الحرام - عطف بر ﴿شَعَائِرَ اللَّهِ﴾ است. یعنی در ماه حرام هم دست از تجاوز و تعرض بردارید. ماه‌های حرام چهاراند: شوال، ذوالقعدة، ذوالحجة و رجب. در اوایل، جهاد با کافران در این ماه‌ها نیز حرام و ناجایز بود، اما بعداً این حکم منسوخ گشت و جمهور علما قایل‌اند که مسلمانان می‌توانند در ماه‌های حرام هم به جهاد پردازند.<sup>(۱)</sup>

ولا الهدی - یعنی نسبت به هدایا (حیواناتی که برای قربانی به حرم مکی برده می‌شوند) بی حرمتی نکنید؛ هر چند که سوق‌دهنده‌ی آن، دزدی مانند «حطم بن هند» و حیوان مورد نظر، از خود شما باشد که او دزدیده باشد.

ولا القلائد - یعنی حیواناتی را که به عنوان «هدی» قلابه بسته شده‌اند؛ پس نگیرید؛ اگر چه از شما باشند. گفتن «قلائد» در این جا بدین خاطر است که آن مرد (حطم بن هند) در میان شترها، تعدادی گاو نیز به همراه داشت که به همی آن‌ها قلابه بسته بود. در زمان قدیم، شتر یا گاوی را که به طرف کعبه الله می‌بردند، لنگه

۱- مؤلف گرامی رضی الله عنه قبلاً تحت آیه‌ی ۲۱۷ از «سوره‌ی بقره» در همین مورد مفصلاً بحث کرده‌اند (ر، ک: تبیین الفرقان: ۴/ ۳۰۸ - ۳۰۷).

کفشی یا تکه پارچه‌ای در گردنش می‌آویختند تا دزدان نیز بدانند که «هدی» است و از دزدیدنش صرف نظر نمایند.

**ولا آمین البیت الحرام** - «آمین» از «آمّ، یومّ» است، یعنی قصد و اراده. «أمّ» (مادر) نیز از همین ماده است؛ زیرا فرزند همیشه قصدش به جانب مادر است.

معنی جمله این که: با کسانی که قصد زیارت بیت الله را دارند، اگر چه کافرند، درگیر نشوید. البته بعدها در «سوره‌ی براءت» نسبت به کفار و منافقان اعلام براءت شد و این حکم درباره‌ی آنان منسوخ گشت؛ به طوری که فعلاً فقط مسلمانان در این حکم داخل‌اند و کفار و منافقان را نباید برای رفتن به بیت الله آزاد گذاشت. ممکن است دو قوم مسلمان با هم عداوت و کینه داشته باشند، اما هنگام رفتن به حج نباید این گونه خصومت‌ها را اظهار کنند؛ زیرا این یک امر دینی است.

**بیتغون فضلاً من ربهم و رضوانا** - اینان هم به عقیده‌ی خویش جویای فضل و رضای الهی هستند؛ اگر چه به نظر ما و شما کافر هستند، اما خودشان خویش را بر حق می‌دانند و لقب کفر را بر خود قبول ندارند و امید دارند با عرضه کردن «هدی» در بارگاه خداوندی، رضای او تعالی را به دست آورند.

**و اذا حللتم فاصطادوا** - تا وقتی که در حالت احرام هستید، شکار نکنید. هنگامی که احرام گشودید، شکار حیوانات برای شما جایز است (البته به شرطی که شکار کردن در خارج از محدوده‌ی حرم صورت گیرد).

از اول آیه تا این جا اشاره به موضوع «حطم بن هند» بود و از این جا به بعد، اشاره به دو واقعه‌ی دیگر است.

**ولا یجرمنکم شنآن قوم ان صدوکم** - «جرم، یجرم» طبق تفسیر قتاده رضی الله عنه، به معنی وادار نمودن و تحریک کردن است. یعنی: واندازد شما را دشمنی قومی که شما را از مسجدالحرام بازداشتند بر این که تعدی کنید و متقابلاً آنان را هم از زیارت مسجدالحرام بازدارید. این قول از ثعلب رضی الله عنه و کسائی رضی الله عنه و غیرهما نقل شده است. علامه فرا رضی الله عنه و ابو عبیده رضی الله عنه می‌گویند: ﴿وَلَا یَجْرِمَنَّكُمْ﴾، یعنی: «ولایکسبنکم»، و «جرم» در معنا قائم مقام «کسب» است و اکثراً «جرم» به مفهوم کسب چیزهایی

به کار می‌رود که در آن‌ها خیر وجود نداشته باشد؛ مانند ظلم و جرم و...<sup>(۱)</sup>  
 پس معنای لغوی آیه چنین است: متوجه باشید که دشمنی قومی - که قریش است - شما را به کسب جرم و ادا نکند. آنان نیز اجازه نداشتند شما را از زیارت بیت الله منع نمایند و شما نیز اجازه ندارید آنان را از طواف باز دارید. حاصل معنی این است که عداوت یکدیگر نباید سبب ارتکاب جرم گردد.  
 «شأن» به معنی دشمنی و عداوت است.

**و تعاونوا علی البر و التقوی** - این جمله‌ی کریمه در حکم یک اصل بزرگ است که به «اصل تعاون و تناصر» معروف است. یعنی در انجام کارهای نیک، با همدیگر همکاری کنید و در گناه و اثم، از همکاری دست بردارید.  
 «اثم»، در مقابل «بر» و «عدوان»، در مقابل «تقوی» قرار دارد. «بر» عام است. البته معنای خاص نیز مناسب است و آن حقوق الله می‌باشد. «تقوی» نیز با معنای خاص‌اش که «حقوق العباد» است صحیح می‌شود؛ پس، از هر دو معنای خاص گرفتن درست است. مثلاً در احیای رسوم غیر دینی (حقوق الله) و قتل دیگران (حقوق العباد) با دیگران شریک و همکار نشوید. اولی، اثم و جرم و دومی، عدوان است که نسبت به دیگر بندگان است.

### اصل بزرگ برای برقراری نظام عالم

تعاون و همکاری در امور خیر و کارهای نیکو و دور بودن از کمک کردن به گناهکاران و عدم همکاری با آنان، موجب بقای نظام عالم به شیوه‌ی مطلوب است. مثلاً اگر کسی نماز نخواند، و دیگران او را وادار به نماز کردن نمایند، رفته‌رفته فتنه‌ی بی‌نمازی ریشه کن می‌گردد.

این آیه، اشاره به این مطلب دارد که تعاون در کارهای نیک فرض است. ظاهر است که اگر همه‌ی مسلمانان در تنظیم نظام دینی و دنیوی همدست و همنوا باشند، دیگر نه هرج و مرجی در جامعه پدید می‌آید و نه نیازمند و فقیری

باقی می‌ماند. پس، تعاون و همکاری هم در دین و هم در دنیا برای مسلمانان ضروری و لازم است و اصل «اعتصام بحبل الله» و «وحدت» همین است. نمونه‌ی ساده‌ی تعاون در امور دنیوی را می‌توانیم در روند تهیه‌ی لباس ببینیم. می‌دانیم که برای بافتن لباس، قبل از هر چیز دهقانی لازم است که درخت پنبه بکارد و بعد یکی دیگر باید پنبه‌ها را تبدیل به نخ نماید و دیگری نخ‌ها را ببافد و در آخر خیاطی لازم است تا آن را بدوزد و قابل استفاده نماید. چنان‌که می‌بینیم چندین مرحله با همکاری چندین نفر لازم است تا پنبه تبدیل به لباس شود. در امور دینی نیز که اصل و بنیاد سعادت هر انسانی است، باید این اصل مورد توجه قرار گیرد و حتی 'بیشتر در آن تعاون و تناصر نمایند. طبعاً و اصولاً هر کس به یکی دیگر احتیاج دارد. مثلاً رئیس به مزدور نیاز دارد و مزدور به رئیس و غیره. به وسیله‌ی تعاون است که خداوند متعال چرخ عالم را می‌گرداند و احتیاجات هر یکی را بر طرف می‌سازد. بدین صورت که هر کسی را به کاری وا می‌دارد و در دلش میل به سوی هنر و حرفه‌ای پیدا می‌کند تا در آن مهارت کسب کند و یک زاویه‌ی نیاز عمومی را پر کند و همین‌طور زوایای دیگر به وسیله‌ی دیگران که بدین ترتیب تمام زوایای نیازها پر می‌شود و احتیاجات برطرف می‌گردد.

#### هریکی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند

معلوم شد که مسلمانان باید به خواص و جنبه‌های دینی خود افتخار بکنند، نه به نَسَب و نسبت و قومیت و غیره. به همین دلیل نَسَب برای شخصی مانند ابوجهل که از طایفه‌ی رسول الله ﷺ بود، فایده‌ای برایش ظاهر نکرد، اما خدمت دین، افرادی مانند حضرت صهیب و حضرت بلال و حضرت ابوذر رضی الله عنهم پروراند. به قول خواجه‌ی شیراز رحمه الله:

حسن زبصره، بلال از حبش، صهیب از روم

زخاک مکه ابوجهل این چه بوالعجبی است!

خداوند متعال درباره‌ی یک صحابی کور، پیامبرش را مورد عتاب قرار داد و

فرمود: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿۱﴾ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَىٰ...﴾ [عبس: ۲] و نیز دستور داد: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...﴾ [انعام: ۵۲].  
سعدی رحمته فرمود:

هزار خویش که بیگانه از خدا باشد      فدای یک تن بیگانه که آشنا باشد

و اتقوا الله - از خداوند متعال بترسید که او تعالی نظام شما را در دست دارد.  
ان الله شديد العقاب - اگر نافرمانی و از حدود و مرزهای الهی تجاوز نمایید و نسبت به شعایر الله ﷻ بی حرمتی کنید و معاهدات خویش را که با خداوند متعال بسته‌اید نقض کنید، خداوند متعال عذاب سختی بر شما فرود خواهد آورد. او عذاب‌اش بسیار سخت است.

#### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْجَأُوا شَعْبِرَ اللَّهِ...﴾ - از این آیه معلوم می‌شود که تعظیم تبرکات به سبب ملابست ذات واجب التعظیم است.<sup>(۱)</sup>  
قوله تعالی: ﴿وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا...﴾ - حضرت حسن رضی الله عنه می‌فرماید: مراد از «آمین»، مشرکان‌اند بالتخصیص و مراد از «فضل»، منافع دنیوی در تجارات ایشان است و مراد از «رضوان»، همان رضوان بود که مشرکان در زعم خود رضای خداوند متعال می‌فهمیدند. پس، از این آیه عرفاناً ثابت شد که هر که کاری به زعم خود به رضای خداوند متعال می‌کند، ملاحظه‌ی او کرده می‌شود و مورد اذیت قرار نمی‌گیرد. آری، اگر طریق او غلط است، باید او را به نرمی تفهیم کند و متوجه سازد. (منی و منهما)<sup>(۲)</sup>

قوله تعالی: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَبِدُوا...﴾ - با وجود مباح بودن شکار، آن را به لفظ امر که برای ایجاب است ادا کرد؛ در این اشاره است به این امر که وقتی

۱- بیان القرآن: ۴/۳ - روح المعانی.

۲- بیان القرآن: ۴/۳.



به ترک مباحی شبهه‌ی ممنوعیت آن پیدا گردد، پس کردن آن مطلوب و واجب می‌گردد. از این، این هم معلوم شد که تشدد در ترک مأكولات و مشروبات مباح - چنانکه بعضی زاهدان جاهل انجام می‌دهند - ناروا است. (۱)

قوله تعالی: ﴿وَلَا تَجْرِمَنَّكُمْ...﴾ - دلالت دارد که در بُغض فی الله هم تشدد زیادتی نکند و از حد شرعی متجاوز نگردد. (۲)

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ  
 حرام کرده شد بر شما مردار و خون و گوشت خوک و آن چه نام غیر الله بر آن بلند کرده شود و آن چه که  
 وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا  
 به خفه کردن مرده باشد و آن چه به زدن سنگ یا چوب مرده باشد و آن چه از جای بلند افتاده بمیرد و مرده باشد و آن چه درنده خورده باشد؛  
 مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ  
 مگر آن چه بعد از این آفت هادیح کرده اید. و نیز آن چه ذبح کرده شده باشد بر نشانه‌های معبودان باطل و حرام کرده شد آن که طلب کنید. شناخت  
 فَسِقُ الْيَوْمِ يَيْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تُخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ  
 بهره‌ی خود را به تیرهای فال این همه فسق است. امروزنا امید شدند کافران از دین شما، پس مترسید از آنان و بترسید از من.  
 الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ  
 امروز کامل کردم برای شما دین شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و اختیار کردم  
 إِلَّا سَلِمَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ  
 اسلام را به عنوان دین برای شما. پس هر که ناچار شود در گرسنگی درحالی که غیر مایل به گناه باشد، پس هر آینه الله

**غُفُورٌ رَّحِيمٌ**

● آمرزنده و مهربان است

۱- همان.

۲- همان.

مفهوم کلی آیه‌ها: دین اسلام بر مسلمانان کامل و تمام شده است؛ پس هر چه که در آن حلال شده، برای همیشه حلال است و هر چه در آن حرام گشته، برای همیشه حرام می‌ماند و بنابراین، از محرماتی که در این دین مبین شده‌اند مانند مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که با نام غیر الله سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ ذبح می‌شوند و حیواناتی که به گونه‌های غیر شرعی یا بر اثر حوادث یا به سبب درندگان کشته می‌شوند و باز به ذبح حلال نمی‌رسند و حیواناتی که بر بت‌ها و مقابر ذبح می‌گردند و همچنین از قمار - به انحاء مختلف خویش - باید پرهیز کرد و به هیچ عنوان نباید آن‌ها را حلال دانست. ضرورت چیزی دیگر است که در آن صورت خداوند متعال غفور و رحیم است. کافران از این که می‌بینند دین شما کامل شده است، از حسادت و غضب نابود می‌شوند و کاملاً ناامید می‌گردند.

### ربط و مناسبت

خداوند متعال در ابتدای سوره، بندگانش را به ایفای عقود دستور داد و یکی از آن عقود، شناخت حلال و حرام بود و پس از آن، بعضی از چیزهای حلال و حرام بیان گردید. در این آیه یازده نوع دیگر از چیزهای حرام بیان می‌شود و خداوند متعال از بندگان عهد می‌گیرد که آن‌ها را برای همیشه حرام بدانند. مناسبت دیگر این که در اولین آیه‌ی سوره خواندیم که خداوند متعال به اطلاق فرمود: ﴿أَحَلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةً الْأَنْعَامِ﴾: حلال کرده شده برای شما چهارپایان، و سپس فرمود: «مگر چیزهایی که برای شما تلاوت کرده می‌شود» و بدین ترتیب بعضی از چیزها را از حکم حلت استثنا فرمود که بعداً بیان شوند و هم اینک آن محرّمات استثنا شده را بیان می‌فرماید.

## تفسیر و تبیین

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ ... (۳)

در این آیه خداوند متعال و کریم دو نوع احکام را جمع فرموده است:

۱. احکام اصولی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾،

۲. احکام فروعی: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ﴾،

خداوند متعال هر نوع حیوانی را برای انسان پیدا کرده است، اما بعضی از آن‌ها چنان هستند که گوشت و خون‌شان در جسم و روح انسان تأثیرات نامطلوبی دارند. مثلاً گوشت خر با گوشت گوسفند ظاهراً فرقی ندارد، ولیکن گوشت خر دارای سموم و آفاتی است که بر بافت‌های بدن تأثیر بدی دارد. لذا از خوردن این گونه حیوانات منع فرموده است و این از غایت شفقت و مهربانی خداوند متعال بر بندگانش است که آنان را از آنچه که نتایج بد آن را نمی‌دانند، به صورت حرام کردن آن چیز، نجات می‌دهد.

بزرگ‌ترین اثر مضر حرام، بر روح است که آن را فاسد می‌گرداند؛ اگر چه ما ظاهراً چیزی احساس نمی‌کنیم.

در این آیه از خوردن چند چیز ممانعت به عمل آمده است:

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ - «میتة» آن است که بدون ذبح شرعی یا خود به خود - به سبب مرض یا عامل طبیعی دیگر - بمیرد. اطباء نیز به این نتیجه رسیده‌اند که حیوانی که خود به خود بمیرد، گوشت‌اش برای جسم خیلی مضر است. ضرر روحانی آن را خودمان می‌توانیم از ممانعت شرعی، حدس بزنیم.

در میان انواع میتة که ما به مردار تعبیر می‌کنیم دو نوع میتة هستند که در حدیث، از این حکم استثنا شده‌اند: (۱) ماهی، (۲) ملخ.<sup>(۱)</sup> این دو، بدون ذبح و حلال هستند؛ زیرا خداوند متعال آن‌ها را حلال قرار داده است. «میتة» گفتن آن‌ها به این خاطر است که بدون این که ذبح کرده شوند خود به خود می‌میرند و صورتاً مردار هستند؛ اگر چه فی الواقع حلال‌اند.

الدم - دومین چیز حرام شده، خون است؛ البته نه مطلقاً، بلکه خون جاری؛

۱- تخریج این حدیث مرفوع گذشت (تبيين الفرقان: ۱۲/۴، پانوش شماره‌ی ۱).

چنان که در جایی دیگر از «قرآن کریم» مقید شده است؛ آن جا که آمده: ﴿أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا﴾ [انعام: ۱۴۵]. بنابراین خونی که جاری نیست، نه حرام است نه نجس. در حدیث دو نوع خون نیز در ردیف همان دو نوع میته، استثنا شده است: «احلت لنا الميتتان و الدمان»<sup>(۱)</sup> و آن دو نوع خون عبارت اند از: جگر و اسپرز. جگر خون خالص است و اسپرز اگر کوفته شود، تبدیل به خون می گردد. طبق یکی از دستورات پزشکی اگر شخصی کم خون باشد، تا یک هفته باید جگر و اسپرز بخورد و این دو برایش خون از دست رفته را جبران می کنند.

و لحم الخنزیر - خوک نیز حیوانی حرام و جزو حیواناتی است که نجس العین می باشند. از پوست و گوشت خوک گرفته تا خون و استخوان و سایر امعا و احشای آن نجس می باشند. تخصیص «لحم» آن در این جا برای این است که کفار از گوشت اش استفاده کنند؛ دیگر منظور این نیست که از میان همه ی اجزایش فقط گوشت آن حرام تر است، بلکه تمام بدن و جسم آن منظور می باشد. نزد برخی جز موهایش، همه ی جسم اش نجس العین است. عده ای دیگر موهایش را هم در این حکم (حرمت) داخل می کنند.<sup>(۲)</sup>

و ما اهل لغير الله به - در «سوره ی بقره»، «به» به صورت حصر مقدم بود، در این جا نیز معنای انحصار می دهد (لغير الله، آی: لغير اسم الله، او: لغير صفة الله).

«اهلال» به بلند کردن صدا هنگام دیدن ماه نو و یک شبه می گویند. به همین خاطر ماه به «هلال» مسمی شده است؛ زیرا مردم به محض ظهورش برای آن صدا می زنند و به همدیگر نشان می دهند.

در این جا منظور انتخاب کردن حیوانات و کشتن آن ها به نام هایی است که غیر از نام ها و صفات خداوند متعال باشند. این حیوانات حرام اند. مثلاً آن را به نام پیر یا زیارت کده یا بت یا چیزی دیگر مخصوص گرداند و بعد ذبح کند، یا

۱- تخریج این حدیث گذشت (همان حدیث قبل است).

۲- مؤلف گرامی رحمته الله علیه در تفسیر سوره ی «بقره» این قول را مفتی به و محقق گفته اند (تبیین الفرقان: ۷/۴).

این که در دل چنین نیت داشته باشد که این گوسفند را برای فلان پیر یا فلان فقیر ذبح خواهم کرد. در این صورت اگر هنگام ذبح کردن نه تنها یک بار بلکه صد بار هم اسم خداوند متعال را بر زبان بیاورد، مذبوحه حلال نمی‌گردد تا آن که از آن نیت توبه کند؛ زیرا مدار حرمت و حلت به نیت بستگی دارد، نه به الفاظ.

والمخنقة - از «انخناق» است؛ یعنی فشار دادن گلوی چیزی و کشتن آن. «منخنقه» حیوانی است که با فشار دادن گلو مرده است. این هم حرام است.

والموقوذة - ماده‌اش از «وقذ» است. یعنی موجود زنده‌ای را با چوب و سنگ و غیره زدن و خورد کردن اعضای آن و سپس رها کردن آن تا بمیرد. این نوع حیوان کشته شده را «موقوذه» می‌گویند و حلال نیست. البته اگر قبل از مردنش ذبح گردید، حلال می‌شود.

والمتردیه - از «تردی» است. یعنی افتادن چیزی از بالا به پایین؛ حالا در آب بیفتند یا در آتش یا بر صخره‌ها بیفتند و بمیرد، فرق نمی‌کند. به همه‌ی این نوع حیوانات مرده، «متردیه» می‌گویند و «متردیه» نیز مانند حیوانات قبلی حرام است.

و النطیحة - به حیوانی که توسط ضربه‌ی شاخ حیوانی دیگر مرده باشد، «نطیحه» می‌گویند. این نیز حرام است.

و ما اكل السبع - حیوانی که توسط حیوان درنده‌ای مانند گرگ یا کفتار یا شیر، دریده شده و مرده باشد، هم حرام است.

الا ما ذکیتم - این از «منخنقه» به بعد استثنا می‌باشد و به «میتة» و «دم» و «لحم خنزیر» و «ما اهل لغيرالله به» تعلق ندارد؛ زیرا این‌ها به ذبح هم حلال نمی‌شوند. معنی این که: همه‌ی این نوع حیواناتی که اسم گرفته شدند، از قبیل منخنقه و موقوذه و متردیه و... اگر قبل از این که بمیرند، ذبح کرده شوند، حلال می‌گردند.

و ما ذبح علی النصب - «نُصِبُ» از «نصب» است. یعنی چیزی را معین و نصب کردن برای پرستش؛ سنگ باشد یا یک درختی یا چیزی دیگر. منظور از «علی

النصب» همان پرستشگاه و عبادتگاه است؛ عبادتگاهی که در آن سنگ یا درختی جهت پرستش نصب یا معین شده باشد. اگر حیوانی را در این جاها ذبح نمایند، آن مذبوحه حرام است.

چنان که می‌بینیم، این نوع حیوان حرام را از ما قبل جدا و مستقلاً بیان کرده است؛ در حالی که ظاهراً باید در ﴿ما اهل لغير الله به﴾ داخل باشد. وجه تخصیص این است که در ﴿ما اهل لغير الله به﴾ این احتمال وجود دارد که اگر وقت ذبح اسم الله جَلَّ گرفته شود، حلال می‌شود؛ اگر چه به نام بت یا پیر نامزد شده است. چنان که اهل بدعت و برخی مفسران از روی اشتباه چنین تفسیر نموده‌اند. اما این شبهه و احتمال از آوردن ﴿ما ذبح على النصب﴾ مستقلاً و به‌طور جداگانه پس از بیان ﴿ما اهل لغير الله به﴾ رفع شده است. منظور، توضیح است. یعنی: وقتی چیزی به غیر الله نامزد و معین شد مانند حیوانی که بالذات نجس و حرام باشد، با گفتن «بسم الله» در وقت ذبح حلال نمی‌گردد.

و ان تستقسموا بالازلام - «استقسام بالازلام» یک نوع قمار بود که در دوران جاهلی عرب رواج داشت. «استقسام» از باب استفعال به معنای طلب معرفت خوب و بد در تقسیم کردن است. «ازلام»، جمع «زلم» است یعنی قرعه کشیدن (به یک شیوه‌ی مخصوص). پس، معنای «استقسام بالازلام» طلب معرفت خوب و بد به واسطه‌ی قرعه کشی است. بدین صورت که اگر می‌خواستند به سفری بروند یا گوشتی را از روی تقسیم بردارند یا بیع و شرا بکنند و در میان‌شان اختلاف ایجاد می‌شد، دست به قرعه کشی می‌زدند. برای این کار به تعداد شرکت کنندگان، تکه‌های پوست حیوانات جمع می‌کردند و بر بعضی از آنها «نعم» یا «افعل» می‌نوشتند و بر بعضی دیگر «لا» یا «لا تفعل» و سپس همه‌ی آنها را در یک چیز سربسته می‌ریختند و پس از تکان دادن، به یکی از شرکت کنندگان می‌گفتند دستش را به جعبه فرو ببرد و یکی بردارد. اگر بر آن «افعل» یا «نعم» نوشته بود یعنی این که سفر به خیر است و باید برود یا گوشت مال اوست. و اگر

«لا» یا «لا تفعل» نوشته شده بود، منظور این بود که او از گوشت بهره ندارد یا این که سفر برایش خیری ندارد. و از این قبیل خرافات. و چه بسا در این باره به قتل و کشتار می‌پرداختند.

قرعه‌کشی اسلامی به شیوه‌ی دیگری است. مثلاً چیزی را چند جا به طور مساوی تقسیم کرده‌اند و حالا برای این که بخواهند مشخص کنند به فلانی کدام قسمت داده شود، قرعه می‌اندازند. این قرعه‌کشی جایز است. شیوه‌ی جاهلی که معروف به «استقسام بالازلام» است، در شرع، حرام قرار داده شده است.

ذَلِكُمْ فَسُقٌ - مشارئالیه «ذالکم»، از «میته» تا «استقسام بالازلام» است. یعنی تمام این‌ها گناه و فسق هستند. تنوین «فسق» برای تفخیم است. یعنی فسقی بزرگ که ممکن است آدمی را تا سرحد کفر برساند.

تا این جا یازده نوع از محرّمات نام گرفته شدند و بنابراین، حرمت آن‌ها به نص قطعی «قرآن» ثابت گشت.

اليوم بيئس الذين كفروا من دينكم - همین جا متذکر باید شد که آیه‌ی ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِيَّةُ...﴾ در سال ۱۰ هجری در روز عرفه در حجة الوداع نازل گردید و در آن به امت مسلمه بشارت و اطمینان عظمی<sup>۱</sup> داده شد.

حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌فرماید: تمام چیزهایی که در «سوره‌ی مائده» آمده‌اند، بر آنان نسخ نیامده است؛ زیرا آخرین سوره و در ضمن، جامع‌ترین آن‌هاست. لذا ایشان رضی الله عنها تأکید می‌فرمودند که «سوره‌ی مائده» را یاد کنید و بر آن عمل نمایید.<sup>(۱)</sup>

در این جا خداوند متعال بشارت به دو چیز می‌دهد. یکی این که بدانید از امروز به بعد، غلبه‌ی اسلام بر تمام کفار دنیا مسلم شده است و احدی یارای مقابله با آن را نخواهد داشت. این اولین روزی است که جمعیتی بالغ بر ۱۲۵

---

۱- مفهوم سخن ایشان است که در اول تفسیر «سوره‌ی مائده»، تحت مطلب «زمان و کیفیت نزول سوره‌ی مائده» نقل و در پانوش تخریج گردید.

هزار نفر در یکجا گرد آمده است. این خبر به کفار دنیا خواهد رسید و همه از غلبه بر شما ناامید و مأیوس خواهند گشت. بشارت دوم در جمله‌ی بعد (فلا تخشوه) بیان شده است.

«من دینکم»، یعنی: «من ابطال دینکم و رجوعکم عنه او من عجز دینکم و من آن یغلبوکم علیه». آنان از همه‌ی جوانب ناامید شدند.

فلا تخشوه و اخشون - این بشارت دوم است. یعنی: قبل از این، از غلبه‌ی کفار بر خود ترس و واهمه داشتید، اما از حالا به بعد، از آنان نترسید و فقط از من خوف داشته باشید. هیچ قدرتی قادر نیست شما و دین شما را نابود سازد. پس دستورات مرا اجرا نمایید و من به شما فوقیت و بالایی خواهم داد. «واخشون» در اصل «واخشونی» بوده است که بنابر تعلیل صرفی، «ی» حذف شده است.

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی - و بشارت می‌دهد به این که من دین شما را کامل و بدون کم و کاست به شما تحویل دادم و هیچ‌گونه کمی - از فرایض و واجبات گرفته تا سنن و مستحبات - در پیکره‌ی آن وجود ندارد. در این سال (سنه‌ی دهم هـ.) عمر آن حضرت ﷺ شصت و سه سال بود و این بشارت‌ها در ضمن یک نوع پیش‌گویی برای پایان پذیرفتن عمر مبارک آن حضرت ﷺ بود؛ زیرا مقصد از بعثت رسول الله ﷺ تحویل دادن دین و نشر آن در شبه جزیره‌ی عرب و به دنبال آن در سراسر دنیا بود. وقتی که دین کامل شد و کار دین از طرف رسول الله ﷺ به سرانجام رسید، نزول این آیه در واقع خبر از رحلت و مسافرت همیشگی او ﷺ به سوی خداوند متعال بود. در روایات آمده است که پس از نزول این آیه، آن حضرت ﷺ فقط هشتاد و یک روز زنده ماندند.<sup>(۱)</sup>

مروی است که یهود به حضرت عمر فاروق رضی الله عنه گفتند: خداوند متعال برای

۱- به روایت ابن جریر طبری در تفسیر از ابن جریر: ۴/۴۱۹، ش ۱۱۰۸۶.



شما آیه‌ای نازل فرموده است که اگر بر ما نازل می‌فرمود، روز نزول آن را هر سال جشن می‌گرفتیم. حضرت عمر رضی الله عنه پرسیدند: منظورتان کدام آیه است؟ گفتند: آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾. یهود با این سخن به‌زعم خود به مسلمانان فهماندند که خداوند متعال در «سوره‌ی مائده» به شما بشارت داده که امروز (روز عرفه) دین شما کامل و بدون عیب و نقص به شما تحویل داده شده است و این مژده‌ای است که تاکنون به هیچ پیامبری نرسیده است. حضرت عمر رضی الله عنه در جواب فرمود: خداوند متعال خودش این روز را جشن گرفته است، چون این آیه در بهترین شرایط و در بهترین اوقات نازل شده است؛ در روز عرفه، جمعه، و حجة‌الوداع و در جایی که همه‌ی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا حاضر بودند و در ماه حرام و در سرزمین مکه - مقدس‌ترین سرزمین - و این خود باشکوه‌ترین جشنی است که تا به حال گرفته شده است. وقتی خداوند متعال خودش روز نزول این آیه را جشن گرفته، چه نیازی است که ما جشن بگیریم.<sup>(۱)</sup>

بنابراین، آیه‌ی مذکور در بهترین ماه‌های سال، در بهترین روز (جمعه)، در بهترین نقطه‌ی زمین (مکه‌ی معظمه و در نزدیکی جبل‌الرحمة) و در بهترین ساعات (بعد از عصر که بهترین وقت قبولیت دعاهاست) نازل شد. به همین دلیل آورده‌اند که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان خاتم صلی الله علیه و آله چنین روزی با این همه نویدهای بزرگ به کسی جز حضرت خاتم صلی الله علیه و آله عطا نشده است.

و رضیت لکم الاسلام دینا - و پسندیدم برای شما دین اسلام را و به آن راضی هستم. این به‌طور نتیجه است که من به اسلام راضی شده‌ام و شما آن را محکم بگیرید.

از «الیوم یتس الذین کفروا». تا «...دیناً» جمله‌ی معترضه است.

۱- بخوانید: صحیح بخاری به روایت از طارق بن شهاب رضی الله عنه: کتاب التفسیر / باب ۲ «الیوم اکملت لکم دینکم»، ش ۴۶۰۶ - و شعب الایمان بیهقی: باب ۲۵ «فی المناسک / فضل الوقوف بعد عرفات، ش ۴۰۶۷. و به تخریج سایر اصحاب صحاح و سنن و مسانید (اسانید و الفاظ مختلف این روایت را یکجا بخوانید در: الدر المنثور: ۲/۲۵۸).

فمن اضطر في مخمصة - متعلق به مسأله‌ی حرمت است و «فا» تعقیبیه است. «مخمصة» به معنای گرسنگی‌ای است که شخص را نزدیک به مرگ برساند. «رجل خميص»، یعنی مردی که شکمش خالی است. یعنی اگر کسی به حالت مخمصة برسد و از گرسنگی نزدیک است بمیرد، برای او جایز است به اندازه‌ی تجدید قوا و سد جوع، از این محرمت نامبرده بخورد.

غير متجانف لاثم - البته منظور و هدف او از خوردن، سیر شدن و حصول لذت نباشد. «تجانف» به معنای میل کردن است. «تجانف» یعنی: میل کرد. یعنی میل او، طلب سیری و لذت نباشد.

فان الله غفور رحيم - اگر در چنین حالتی به مقدار سد جوع بخورد، خداوند متعال «غفور» است و می‌بخشد و اگر کسی نادانسته تجاوز کرد و بیشتر خورد، خداوند «رحیم» و به این اندازه او را مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهد.

## علوم و معارف

### □ پاسخ به چند سؤال تفسیری

در آیه‌ی مذکور، خداوند متعال رسول الله ﷺ و امت‌اش را به عطای سه نعمت خصوصی تذکر داده است: ۱. اکمال دین، ۲. اتمام نعمت، ۳. رضا به اسلام (انتخاب شریعت اسلام برای این امت). در توضیح این اجمال، توضیحات مختلفی ارائه شده است. این توضیحات را به صورت سؤال و جواب مطرح می‌کنیم تا فهم و ترتیب آیه سهل‌تر تداعی شود:

**سؤال ۱:** ظاهراً «اکمال» و «اتمام» به یک معنا هستند. وجه به کار بردن این دو کلمه برای دو مورد متفاوت چیست؟

**جواب:** حکمت استعمال لفظ «اکمال» برای «دین» و لفظ «اتمام» برای «نعمت» با این که معنا مترادف هستند، این است که «اکمال» اشاره به این جانب دارد که آن چه مقصد و غرض از نزول قانون خداوند متعال و احکام «دین اسلام» بود، انجام گرفت. و «اتمام» اشاره به این نکته می‌کند که اکنون مسلمانان نیازمند

کسی نیستند؛ زیرا خداوند متعال به آنان غلبه و اقتدار عطا فرموده است که به وسیله‌ی آن توانایی اجرای احکام الهی در جهان را دارند.<sup>(۱)</sup>

سؤال ۲: از جمله‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ معلوم می‌شود که دین کامل شده و نیازی به تنزیل آیاتی دیگر برای تکمیل دین وجود ندارد. حال آن‌که پس از نزول این آیه، آیات دیگری مانند آیه‌ی ربا و آیه‌ی کلاله بر رسول الله ﷺ نازل شده است. پس مقصود از این اتمام و اکمال چیست؟

جواب: پاسخ به این سؤال در تفسیر کلمات به کار رفته در آیه وجود دارد که اینک به نقل این تفاسیر می‌پردازیم:

۱. از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که منظور از این اکمال، کامل کردن احکام ظاهری مانند عبادات و کفارات و حدود می‌باشد و مقصود از «اتمام»، تمام و کامل کردن نعمت عروج و غلبه‌ی مسلمانان در مقابله با کفار و مخالفان است و مقصد از «رضا» نیز نتیجه‌ی تمام این نعمت‌ها و بشارت به شریعت اسلام می‌باشد. یعنی رضای خداوند متعال در گرو اجرای تمام این احکام است.<sup>(۲)</sup>

۲. منظور از «اکمال»، شریعت و از «اتمام نعمت»، باطن شریعت که معرفت و طریقت است، می‌باشد.

۳. مراد از «اکمال»، نزول احکام و مراد از «اتمام»، اتمام نعمای دنیوی است؛ به طوری که تمام نعمت‌های طبیعی فعلاً در اختیار ما قرار دارند؛ اگر چه به دست کفار و مشرکان تهیه می‌شوند. این همه به برکت رسول الله ﷺ می‌باشد. از یک وجه کفار نیز امت آن حضرت صلی الله علیه و آله هستند، اما «امت دعوت» نه «امت اجابت».<sup>(۳)</sup>

از لفظ «اکملت لکم دینکم»، تمام مذاهب دیگر که غیر از اسلام هستند، رد شدند. زیرا دین کامل و تمام عیار فقط اسلام معرفی گردیده است.

۱- معارف القرآن حضرت مفتی محمد شفیع رحمته الله: ۳۷/۳.

۲- همان: ۳۷/۳ - ۳۶.

۳- منظور از «امت دعوت»، کسانی‌اند که دعوت اسلام به آنان رسیده ولی قبول نکرده و کافر مانده‌اند و مقصود از «امت اجابت»، مسلمانان‌اند که دعوت اسلام را پذیرفته‌اند.

**سؤال ۳:** وقتی می‌گوییم: دین تکمیل شده است و هیچ کمی و کوتاهی ندارد، پس چرا در قبال حوادث و مسایل جدید الوقوع، فقها به اجتهاد و جر و بحث می‌پردازند. آیا این یک نوع نیاز یا اضافه کردن بر دین نیست؟

**جواب:** این مسأله مسلّم است که دین تکمیل شده است، ولیکن درک آن برای هر کسی مقدور نیست. لذا خداوند متعال گروهی را پیدا نموده تا جزئیات کمال دین را با اجتهاد عالی، تخریج و به مردم بازگو نمایند. بنابراین، کمالات اجتهاد در دین، با اِکمال دین منافات ندارند.

**سؤال ۴:** از این آیه به ظاهر معلوم می‌شود که دین قبل از نزول این آیه ناقص بود. اما سؤال وارد می‌شود که چگونه امکان دارد رسول الله ﷺ اکثر عمر خویش را بر یک دین ناقص مواظبت داشت؟

**جواب:** در پاسخ به این سؤال وجوه متعددی ذکر شده که مختار و صحیح‌ترین آن‌ها این است:

تمام شرایع و احکام منزلّ من عندالله برای ابد کامل هستند و نقص در آن‌ها راه ندارد.<sup>(۱)</sup> اما بعضی از احکام چنان‌اند که مختص برای یک وقت و مدت معین هستند و بعد توسط حکمی دیگر که مناسب و مقتضای زمان خودش است، منسوخ می‌شود. از اول مبعث تا نزول این آیه، دین کامل بود، اما آن کمال تا زمان مخصوص خودش بود و از آن‌گاه به بعد تا قیامت کامل است و نسخ در آن راه ندارد.<sup>(۲)</sup>

#### □ اسلام، جشن‌ها و عیدهای ساختگی را رد می‌کند!

این مسأله (برپا کردن جشن‌های خودساخته) به صورت همه‌گیر در آمده و در اکثر ممالک دنیا، در انواع روزهای محبوب مثل روز تولد یک شخصیت بزرگ و روز افتتاح یک مؤسسه یا فتح یک کشور، جشن می‌گیرند. ما نباید به

۱- معارف القرآن: ۳۵/۳.

۲- تفسیر کبیر: ۱۳۸/۱۱ - تفسیر غرائب القرآن: ۵۴۷/۲.

این کارهای بی‌فایده و دور از واقعیت و مخالف شرع دست بزنیم. اسلام به این نوع جشن‌ها دستور نداده است.

در «قرآن» حوادث خوب و بدی که بر سر پیامبران علیهم‌السلام آمده، به کرات ذکر شده است، اما هیچ کجا رسم جشن گرفتن در قبال این حوادث نیامده و نیز فتح مکه و روز پیروزی اسلام بر مشرکان و کفار بدون جشن گرفتن بوده است. فتح مکه، فتح الفتوح و روز فتح بدر، ظهور سطوت اسلام بود، ولی نه از حضور اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و نه از خلفا و صحابه رضی‌الله‌عنهم برقرار کردن جشن در این روزها ثابت نشده است.

از آیه‌ی تفسیر شده این مسأله نیز ثابت شد که برای خوشی و تذکری آن جشن گرفتن جایز نیست؛ چنان که حضرت عمر رضی‌الله‌عنه در این باره یهودی را تفهیم نمود.

اساساً شأن مسلمان این است که در تمام مراحل زندگی مطابق با قواعد و ضوابط و اصول شرعی عمل کند نه این که خصوصیت پرست یا قوم‌گرا و دنباله‌رو رسوم و بدعات گردد.

#### □ تمام جهات بدعت، باطل‌اند!

از آیه‌ی مورد بحث ثابت شد که دین در هر جنبه کامل است و در پیکره‌ی آن کوچک‌ترین سوراخی وجود ندارد که کسی بخواهد از طرف خود پُرش نماید. علاوه بر این آیه، حدیث «ما أنا علیه واصحابی»<sup>(۱)</sup> که در واقع تفسیری بر این آیه است، نص قطعی برای تردید مذاهب باطله و بدعات خود ساختگی است.

#### □ جز «اسلام»، همه‌ی ادیان مردوداند

۱- به روایت ترمذی در سنن از عبدالله بن عمرو رضی‌الله‌عنه: کتاب الأیمان/ باب ۱۸ «ما جاء فی افتراق هذه الأمة»، ش ۲۶۴۱، و گفته: «هذا حدیث حسن غریب مفسر» - و آجری در «الشریعة»: ۱۶-۱۵ - و حاکم در مستدرک: ۱۲۹/۱-۱۲۸. و به همین معنا ابن ماجه در سنن از عوف بن مالک و انس بن مالک رضی‌الله‌عنهم: کتاب الفتن/ باب ۱۷ «افتراق الأمم»، ش ۳۹۹۲ و ۳۹۹۳ - و احمد در مسند: ۳۸۷/۱۰، ش ۱۲۱۴۷ و ۴۷۱/۱۰، ش ۱۲۴۱۸.

فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾. خداوند متعال با اعلام رضا از دیانت «اسلام»، در واقع به صراحت همه‌ی ازیال دیگر را رد فرمود؛ چون دین کامل و تمام عیار را فقط «اسلام» معرفی کرد.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ - این جمله دلالت دارد بر این که آن چه فقهای ظاهر و باطن از نصوص استنباط کرده‌اند، همه از دین‌اند و دال است بر وجوب اتباع فقها و مشایخ؛ چرا که اگر استنباط خلاف دین می‌بود، بعد از اكمال آن، اجازه‌ی استنباط در «قرآن» و حدیث داده نمی‌شد.

قوله تعالی: ﴿فَمَنْ أَضْطَرُّ فِي مَخْصَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ﴾ - تفسیرش در آیه‌ی دیگر به ﴿غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ﴾ [انعام: ۱۴۵] آمده است و حسن بَلَّغِ می‌فرماید: ﴿غَيْرِ بَاغٍ﴾ یعنی: «غیر متناول لذت».

پس معلوم شد که آن چه خوردن آن وقت ضرورت اجازت داده شده است، خوردن آن، در وقت تکمیل کردن لذت نفس روا نیست. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا جَانُرَانِ شَكَارَىٰ فِي حَالِي كَمَا تَعْلِيمِ دَهْدِ الْكَانِ شَكَارِ هَسْتِيدُ: آموزش می‌دهید آنها را از بعضی آن چه که خدایه شما آموزش داده است. پس

أَمْسِكَنَّ عَلَيْكُمْ وَأَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ

بِخَوْرِيْدِ از آن چه که نگه داشتند برای شما و یاد کنید نام خدا را بر آن و بترسید از الله. هر آینه الله زود

الْحِسَابِ ﴿٤١﴾ الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا

حساب‌گیرنده است • امروز حلال کرده شد برای شما پاکیزه‌ها. و طعام اهل کتاب

اَلِكْتَابِ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمَحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ

حلال است برای شما و طعام شما حلال است برای آنان. و (حلال کرده شد برای شما) محصنات از زنان مسلمان

وَالْمَحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ

و محصنات از زنان کسانی که کتاب داده شدند پیش از شما هرگاه بدهید به آنان

أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ

مهرهای‌شان را در حالی که طالب عفت هستید و نه شهوت رانندگان و نه دوست پنهانی گیرندگان. و هر که به

يَكْفُرُ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ

اسلام نامعتقد باشد، پس بدون شک نابود شد عمل او و او در آخرت از زیان کاران است •

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته قبل از بیان محرمات، بعضی از چیزهای حلال به طور اجمال بیان شده بود و در این جا به تفصیل بعضی از آن محللات اجمالی می‌پردازد. یا می‌توان گفت: در آیه‌ی گذشته مسایلی فرعی درباره‌ی حلال و حرام بیان شد. در این آیه‌ها نیز دنباله‌ی همان بحث آمده است که در واقع جواب سؤالاتی بود که صحابه رضی الله عنهم از آن حضرت صلی الله علیه و آله راجع به مواردی که ذکر می‌شود، کردند.

### سبب نزول

از ابورافع رضی الله عنه مروی است که حضرت جبریل صلی الله علیه و آله آمد و برای ورود به نزد رسول صلی الله علیه و آله اجازه خواست. آن حضرت صلی الله علیه و آله اجازه دادند، ولی وارد نشد. آن حضرت صلی الله علیه و آله به طرف او بیرون آمد و او را ایستاده بر دروازه یافت. به او گفت: ما که به تو اجازه دادیم! جبریل صلی الله علیه و آله گفت: درست است، اما ما در منزلی که در آن عکس یا سگ وجود داشته باشد، وارد نمی‌شویم. پس از کاوش دیدند که توله سگی در یکی از خانه‌ها هست. ابورافع رضی الله عنه می‌گوید: آن حضرت صلی الله علیه و آله مرا به کشتن تمام سگ‌های موجود در مدینه دستور دادند و من همه را کشتم. مردم نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و سؤال کردند که نگه داشتن چه نوع سگی از سگ‌ها برای ما حلال

است؟ آن حضرت علیه السلام ساکت شدند تا آن که این آیات در جواب سؤالشان نازل شد و مسلمانان به نگه داشتن بعضی از سگ‌ها که سگ شکاری از جمله‌ی آنهاست، اجازه داده شدند.<sup>(۱)</sup>

ابن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: سبب نزول این آیات، سؤال عدی بن حاتم رضی الله عنه و زید بن الخیل رضی الله عنه بود که گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما با سگ‌ها و پرندگان شکاری به صید می‌پردازیم... از میان حیواناتی که شکار می‌شوند، به ذبح بعضی می‌رسیم و بعضی دیگر قبل از ذبح می‌میرند؛ در حالی که خداوند متعال میته را حرام قرار داده است. پس، از میان این حیوانات شکار شده، کدام برای ما حلال است؟ در پی این سؤال آیه‌ی مذکور با بیان چند حکم مهم دیگر نازل شد.<sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ... (۴)

صحابه رضی الله عنهم دو سؤال از آن حضرت علیه السلام کردند: یکی درباره‌ی حیوانات صید شده بود که به چه وسیله‌ای حلال می‌گردند؛ با مرغان شکاری یا با سگ؟ و سؤال دیگر درباره‌ی غذاهای اهل کتاب بود که آیا حرام‌اند یا حلال؟ در این جا جواب اولین سؤالشان است.

قل احل لهم الطيبات - خداوند متعال به پیامبرش امر می‌فرماید: به یارانت بگو که هر چیز پاک و خوب برای شما حلال است. منظور از «طیبات»، حیوانات حلال گوشت از قبیل آهو، خرگوش، بز وحشی و... هستند، یا مراد از آن هر چه که در نزد صاحب طبع سلیم مورد پسند و دارای لذت باشد، هست.

و ما علمتم من الجوارح - عطف است بر ﴿أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ﴾. شکار کردن توسط

۱- روح المعانی: ۳۲۱/۶ - تفسیر طبری: ۴۲۸/۴، ش ۱۱۳۷ و ۱۱۳۹.

۲- البحر المحیط: ۴۲۸/۳-۴۲۷.



حیواناتی که شما شیوه‌ی شکار را به آن‌ها تعلیم داده‌اید، جایز است و حیوان شکار شده توسط این شکار کنندگان برای شما حلال است.

«جوارح» جمع «جارحه» است. یعنی بریدن و زخم کردن. هر حیوانی که حیوان دیگر را با دندان‌ها زخم نماید، به آن «جارحه» می‌گویند؛ مانند سگ، شیر، پلنگ و عقاب که حیوانات دیگر را به دندان یا به چنگال می‌گیرند و بدن‌شان را زخمی می‌کنند.

از یک جنبه دست و پای انسان را نیز «جارحه» می‌گویند؛ زیرا با آن‌ها چیزها را می‌گیرد. و نیز به معنای «کسب» است؛ زیرا انسان با همین اعضا به کسب روزی می‌پردازد. به همین معنا به اعضای انسان جوارح می‌گویند.

مکلبین - از «تکلیب» به معنای تعلیم دادن سگ است. «کلبته» یعنی: آن سگ را تعلیم دادم. این لفظ بعداً عام شده و تعلیم هر حیوانی را «تکلیب» می‌گویند. «مکلبین» در اینجا از ما قبل‌اش حال واقع است. یعنی حلال است برای شما هر آن‌چه که جوارح (حیوانات شکاری) برای شما شکار می‌کنند؛ در حالی که شما تعلیم‌اش داده‌اید.

تعلمونهن - یعنی آداب گرفتن شکار را به آن حیوانات شکاری بیاموزید. مما علمکم الله - یعنی از آن عملی که خداوند متعال به شما برای شکار کردن حیوانات تعلیم داده است، به آنان تعلیم دهید.

فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه - شرط دیگر برای حلال شدن شکار، این است که حیوان شکاری صید را برای شما نگه دارد و شرط دیگر این که وقت ارسال حیوان شکاری، بر آن «بسم الله و الله اکبر» بخوانید. در غیر این صورت، حلال نخواهد بود. ضمیر «علیه» به طرف ﴿مَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ﴾ راجع است.

و اتقوا الله - یعنی در امر شکار کردن، از خداوند متعال بترسید و مبادا چنین وضعی پیش بیاید که از کثرت شکار کردن و انهماک در آن، از ذکر خداوند متعال و از نماز و تعلیم و تعلم، باز بمانید و همچنین حیوانی را که شکار

می‌کنید، در خوردن آن دقت و احتیاط کنید و ببینید که زنده است یا مرده، اگر مرده و کارد شما به گلویش در حال زنده بودن نرسید، آن را نخورید. لذا منظور از «اتقوا الله»، هشدار به این امر است که به اندازه‌ای شکار کنید که مانع عبادات شما نگردد و در حلت و حرمت حیوان، بی‌پروایی نکنید.

ان الله سریع الحساب - خداوند متعال سریعاً محاسبه می‌کند و این محاسبه، در عالم برزخ آغاز می‌گردد؛ به مؤمن راحتی می‌رسد و به کافر و گناهکار عذاب! فکر نکنید که او تعالی در این کار تأخیر خواهد کرد.

### الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ... (۵)

این آیه جواب سؤال دوم صحابه رضی الله عنهم درباره‌ی حلت و حرمت غذا و ذبیحه‌ی اهل کتاب می‌باشد. خداوند متعال می‌فرماید:

اليوم احل لكم الطيبات... - از امروز (روزی که این آیه نازل شد) غذای شما برای آنان و غذای آنان برای شما حلال است و...

«طیبات» در لغت به چیز صاف و حلال و لذت‌بخش و موافق طبع انسان می‌گویند. در جایی دیگر آمده است: ﴿وَأُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتُ وَنُحِرَ لَهُمُ عَلَيْهُمُ الْخَبَائِثُ﴾ [اعراف: ۱۵۷]. «طیب» بر خلاف «خییث» است. «خییث» به هر آن چیزی می‌گویند که انسان طبعاً از آن نفرت دارد.

در لفظ «طیبات» سه مفهوم داخل است: ۱. چیز، پاک و حلال باشد. پس آن چه که حلال نیست، از طیبات نیست! بلکه در زمره‌ی خبائث داخل است. ۲. آن چیز، مرغوب و لذت‌بخش باشد که مورد استفاده قرار گیرد؛ یعنی میل طبايع انسان‌های معتدل‌الطبع به طرف آن کشیده شود، نه این که از آن شمشز گردد. پس چیزی که طبع معتدلان از آن دوری جوید، حرام است. ۳. آن چیز مضر نباشد، بلکه دارای فایده باشد. بنابر این، شراب و هروئین و انواع مخدرات و چیزهایی که برای انسان ضرر به دنبال دارد، حرام‌اند. علت حرمت هروئین و تریاق و چرس و... به اشاره‌ی نص از همین آیه مستفاد می‌گردد.

به هر حال، لفظ «طیبات» در برگیرنده‌ی یک اصل بزرگ و کلی درباره‌ی تعیین حرمت و حلت اشیا است و این در واقع فلسفه و حکمت اشیا‌ی حلال می‌باشد که در دنیا چه از لحاظ جسمانی و چه از لحاظ روحانی طیبات برای انسان، مفید و نافع هستند و خبائث و مضرات، همه ضرر دهنده و خطرناک می‌باشند.

**سؤال:** چنان که می‌دانیم، در دنیا هر چه که انسان از آن استفاده می‌برد - از حیوانات گرفته تا نباتات و جمادات - همه از نعمت‌های خداوندی هستند، اما فرق چیست در میان این که برای استفاده‌ی هر چیز به غیر از حیوان حلال گوشت، نام خداوند متعال بر زبان راندن مستحب است، ولی وقت ذبح کردن حیوان واجب است که «بسم الله، الله اکبر» بگوییم؛ به طوری که بدون این ذکر، حیوان حلال نخواهد گشت؟

**جواب:** برای این سؤال چند جواب ایراد کرده‌اند:

۱. انسان با حیوان از وجه حیوانیت با همدیگر اشتراک دارند و هم جنس می‌باشند، اما نباتات و جمادات از این نظر با انسان فرق دارند. عقل تقاضا می‌کند که نمی‌بایست حیوانی مظلومانه فدای حیوانی دیگر که انسان باشد، گردد؛ در حالی که انسان حیوانات حلال گوشت را به نفع خویش ذبح می‌کند. به همین خاطر خداوند متعال دستور داد که بدون نام و اجازه‌ی من حیوانات دیگر را نکشید و اگر می‌خواهید آن‌ها را ذبح کنید، بر شما واجب است که اسم مرا بر زبان آورید. و به همین دلیل گفتن «بسم الله، الله اکبر» هنگام ذبح حیوان واجب گردید؛ به خلاف استفاده از نعمای دیگر که با انسان وجه مشارکتی ندارند؛ لذا بر زبان آوردن نام خداوند متعال هنگام استفاده از آن‌ها مستحب می‌باشد.

تبعاً چنین می‌فهمیم که ذبح حیوان در جایی همانند پرستش گاه‌ها و قبور و اماکن مقدسه‌ی زیارتی که شرع ممانعت به عمل آورده است، جایز نمی‌باشد و این کار یک نوع اتلاف ذی‌روح بی‌گناه است. نزد بعضی ذبح حیوان به غیر از قربانی و مهمانی و استفاده‌ی شخصی و نذر جایز نیست. عده‌ای نذر را نیز خارج کرده‌اند. اگر کسی مریض می‌شود، برای تصدق هر چه می‌خواهد صدقه کند

اشکال ندارد، اما نزد حکیم الامت رحمته الله و گروهی دیگر از علما تصدق بالذبح جایز نیست؛ زیرا شرع چنین چیزی نگفته است و تصدق تاریخی که در فلان تاریخ فلان شخص مقدس به دنیا آمده یا فوت کرده است، حیوان ذبح می‌کنند و همچنین برای استقبال شخصی معروف یا صاحب منصب حکومتی یا برای قادم از سفر و غیره ذبح کردن به تعظیم او هم روا نیست.

۲. در زمان جاهلیت رسم بر این بود که هنگام ذبح حیوان، نام بتان و غیر الله را می‌گرفتند. خداوند متعال برای این که در این کار یک نوع امتیاز بین مسلمانان و کافران ایجاد نماید، دستور داد هنگام ذبح، «بسم الله، الله اکبر»، را حتماً بگویند. در غیر این صورت، مسلمانان با کافران در عمل مشابه می‌شوند. زیرا آنان هم اسم خداوند متعال را نمی‌گرفتند و مسلمانان هم اگر نگیرند، صورتاً مثل آنان می‌شوند.

همین جواب معتبرتر است.

و طعام الذین اوتوا الکتب - «طعام» یک لفظ عام است و بر هر نوع غذایی اطلاق می‌گردد. ولی در این جا طبق عقیده‌ی جمهور صحابه و تابعین رضی الله عنهم ذبیحه منظور می‌باشد؛ زیرا بحث درباره‌ی ذبیحه است و نیز به جز ذبیحه، همه‌ی چیزها خود به خود حلال‌اند و مساوی است که این چیزها مال کافر باشند یا مشرک یا مسلمان؛ وقتی که مطمئن باشیم در آن، چیز حرامی اضافه ننموده‌اند.

اوتوا الکتاب - منظور، یهود و نصارا هستند. ذبیحه‌ی اینان برای شما حلال است؛ به شرطی که مُلحد و منکر خداوند متعال نباشند، و الا ذبیحه‌ی شان حرام می‌گردد. حکمت در حلال بودن ذبیحه‌ی اهل کتاب - با وجود این که در عقاید شرک دارند و تحریف کتاب می‌کنند و کافر هستند - این است که عقیده‌ی آنان در حرمت و حلت اشیا موافق با عقیده‌ی مسلمانان است. در مورد حلال بودن نکاح زنان آنان نیز علت همین است.

و طعامکم حل لهم - در این جا نیز منظور از «طعام»، ذبیحه است. ممکن است برای کسی این شبهه پیش بیاید که این جمله از دو نظر غیر مفید است؛ اولاً، برای

کافر هر نوع غذایی حلال است و قید «طعام مسلمانان» اضافی است. ثانیاً، ذبیحه‌ی مسلمانان برای هر کس حلال است؛ چون نه تنها اهل کتاب، بلکه ملحدان و کمونیست‌ها نیز از آن می‌خورند. برای رفع این شبهه چند دو جواب وجود دارد:

۱. در این جا خداوند متعال مسلمانان را به این امر متوجه کرد که اگر شما ذبیحه‌ی تان را به هر کافر و اهل کتابی بدهید، جایز است و به این دادن، شما گناهکار نمی‌شوید. البته کافر حربی از این حکم مستثنا است.

۲. منظور این است که ذبیحه‌ی قربانی شما فقط برای اهل کتاب جایز است. آن هم کسانی که اعتقاداً و عملاً وابسته به یک پیامبر و یک دین باشند. در غیر این صورت، دادن ذبیحه‌ی قربانی به او جایز نیست و به این دادن قربانی شما ادا نمی‌شود.

۳. خداوند متعال در این قسمت از آیه، فرق میان نکاح و ذبیح را بیان می‌فرماید. یعنی متوجه می‌فرماید که ذبیح شما برای اهل کتاب حلال است، نه نکاح زنان شما توسط آنان.

۴. بعضی گفته‌اند: چون برای اهل کتاب به سبب بی‌ادبی‌های‌شان بعضی از چیزها حرام شده بود، در این جا می‌فرماید: اگر شما مسلمانان آن چیزها را ذبح کردید و به آنان دادید، برای‌شان حلال می‌گردد.

تذکر: وقتی که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَطَعَامَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلًّا لَكُمْ﴾، نباید مطلقاً از معنای آن بهره برداری کرد، بلکه باید یقین حاصل کرد که آنان واقعا اهل کتاب هستند و خداوند متعال و کتاب سماوی و پیامبران علیهم‌السلام را قبول می‌کنند و در اصطلاح: «من یؤمن بنبی» و کتاب سماوی (حداقل به یک پیامبر و آیین معتقد هستند). این را «اهل کتاب» می‌گویند والا، اهل کتاب نیستند و استفاده از ذبیحه‌ی آنان برای مسلمانان حرام است. اهل کتاب واقعی ذبیحه‌ی شان را با نام خداوند متعال می‌کشند، اگر چه به نظر ما مشرک و کافر باشند.

و المحصنات من المؤمنات - «محصن» به دو معنی می آید:

۱. در مقابل کنیز استعمال می گردد و ضد «أمة» است؛ یعنی زن آزاد.
  ۲. گاهی در مقابل زن فاحشه و بدکار نیز می آید. یعنی پاک دامن و عقیقه.
- در این جا همین معنای دوم مراد است. یعنی زنان پاک دامن یهود و نصارا (اهل کتاب واقعی) برای شما به نکاح حلال می گردند.<sup>(۱)</sup>

اذا اتیموهن اجورهن - برای این ها هم شرط است که مهرشان را پردازند.

محصنین غیر مسافحین - در حالی که منظور شما از نکاح آنان، حفظ عفت و پاکدامنی خودتان باشد نه این که قصد کسب لذت جنسی و ایجاد تنوع در زندگی داشته باشید، که زن مؤمنه هم دارم، کافره هم می گیرم که مال دار است یا باسواد است! به عبارت دیگر: به ظاهر نکاح می کنید، اما منظور شما شهوت رانی و استفاده جنسی محض است.

«مسافح» از «سفح» است، به معنای ریختن آب یا منی یا خون؛ فرق نمی کند.

«احصان» از «حصن» است. یعنی حفاظت. در این جا حفاظت برای عفت و پاکدامنی منظور می باشد.

و لامتخذي اخدان - وصف دوم ناکحان است که عطف بر جمله ی قبل و حال واقع است.

«اخذان» جمع «خذن» است؛ یعنی دوست پنهانی. یعنی در خفا برای خود زن پیدا نکنید، و در پنهانی با آنان سازش نکنید.

و من یکفر بالایمان... - کسی که حرام خداوند متعال را حلال، و حلال او تعالی را حرام بداند، اعمال و ایمان اش ضایع می گردد و کافر می شود.

---

۱- وجه تخصیص «محصنات» به این معنا نیست که نکاح غیر محصنات جایز نیست، بلکه فایده ی این قید، ترغیب و تشویق است برای نکاح آن چه بهتر و مناسب تر است. زیرا نکاح کنیز مسلمان با رعایت شرایط آن (عجز از نکاح زن آزاد) و همچنین نکاح زن بدکار مسلمان بالاتفاق جایز است و نزد امام ابوحنیفه رحمته الله، حکم کنیز کتابیه همان حکم کنیز مسلمان است. (روح المعانی: ۳۲۵/۶).

## علوم و معارف

### ▣ شرایط شکار با حیوانات شکاری

از این آیه‌ی کریمه پنج شرط برای حیوان شکاری و شکار شده، مستفاد می‌گردد که در صورت عدم یکی از آنها، شکار حلال نمی‌گردد. این شرایط عبارت‌اند از:

۱. حیوان شکار کننده تحت تعلیم قرار گرفته باشد و برای این کار حیوانی انتخاب گردد که تعلیم پذیر باشد.
  ۲. مالک باید هنگام ارسال حیوان شکاری، بر آن «بسم الله، الله اکبر» بخواند.
  ۳. آن حیوان، شکار را نخورد، بلکه نگه دارد تا صاحب‌اش بیاید.
  ۴. حیوان شکاری، مستقیماً باید به طرف شکار برود. اگر از مسیر منحرف شد و به جایی دیگر رفت و پس از مدتی به طرف شکار رفت، حلال نمی‌گردد.
  ۵. شرط پنجم نزد امام اعظم علیه السلام این است که شکاری باید حیوان شکار شده را جرح و زخم نماید، فقط گرفتن گلوی آن به دندان کافی نیست و با این گرفتن حلال نمی‌شود. امام علیه السلام، مشروطیت «جرح» را از لفظ «جوارح» اخذ می‌کند.
- نزد دیگر ائمه، چهار شرط اولی وجود دارند، ولی «جرح» را در این شروط داخل نمی‌کنند.

### ▣ علامات حیوان تعلیم یافته

برای این که بدانیم آیا این حیوان، تعلیم یافته و شکارش حلال است، موجود بودن سه علامت زیر در آن لازم است و در صورت فقدان یکی از آنها، حیوان، تعلیم یافته محسوب نمی‌گردد و شکارش حرام می‌باشد:

۱. به مجرد ارسال، به طرف صید برود.
۲. وقتی که تویخ و زجر می‌شود، به آن متوجه شود و از کار باز داشته شده، باز آید و اگر صاحب‌اش او را به برگشتن صدا بزند، صاحب‌اش را اجابت کند.

۳. وقتی صید را شکار می‌کند و می‌گیرد، آن را نخورد، بلکه برای صاحب‌اش نگه دارد.  
وقتی این خصلت‌ها چندین بار - حداقل سه مرتبه - از آن دیده شد، معلّمه محسوب می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

### □ وضعیت اهل کتاب این زمان

مسأله‌ی دیگر این‌که: در این زمان اهل کتاب به معنای واقعی وجود ندارد، بلکه همه‌ی یهودیان و مسیحیان عقیدتاً و عملاً از مسیر اصلی مذهب‌شان منحرف شده‌اند. بنابر این، ذبیحه‌ی‌شان اصلاً حلال نیست و نکاح کردن زنان‌شان نیز درست نیست؛ چنان‌که فتوای علمای دیوبند است.

مفتی عبده که هم‌عصر علامه کشمیری رحمته‌الله و زمانی مفتی جامع الازهر بود، در تفسیر بنام خود «المنار»<sup>(۲)</sup> لغزش خطرناکی خورده است. او در تحت این آیه، تمام کفار دنیا را داخل کرده است و معنی اهل کتاب بودن را چنین توجیه کرده است که مدعی کتاب باشند و فرقی نمی‌کند که واقعاً کتابی داشته باشند یا خیر و کتاب‌شان سماوی باشد یا غیرسماوی. طبق قول او مجوس و سیک‌ها و سایر کافران که همه برای خود کتابی قایل‌اند، در اهل کتاب واقعی داخل‌اند! نتیجتاً طبق عقیده‌ی وی، ذبیحه‌ی تمام اینان و نکاح با زنان‌شان حلال است.<sup>(۳)</sup>

وقتی این تفسیر منتشر شد، همه‌ی علما و مسلمانان او را به باد انتقاد گرفتند و کتاب‌اش را مردود دانستند. حتی راهپیمایی عمومی به راه انداخته شد و مسلمانان شعار می‌دادند: اگر عبده مفتی «ازهر» باشد، ما به مدرسه حمله می‌بریم. نهایتاً او را از مقامش به پایین انداختند و بدین ترتیب ادخال تفسیر غلط در «قرآن» باعث ذلت او گردید.

۱- تفسیر بغوی: ۱۲/۲ - روح المعانی: ۳۲۲/۶.

۲- عبده، این تفسیر خود را به شاگردش رشید رضا املا نمود و به نام رشید رضا معروف است.

۳- تفسیر المنار: ۵۲/۶ به بعد (فصل فی طعام الوثنيين و نکاح نسائهم) - و همچنین در: فتاوی المنار: ۲۶۱/۱۲.



این یکی از نشانه‌های حقانیت اسلام است که اگر عالمی لغزش خورد و چیز حرامی را در اسلام رایج کرد، خداوند متعال به دیگر علما القا می‌کند تا در مقابل او بایستند و مانع از نفوذ کلام او باشند.

حضرت عمر رضی الله عنه اعلان فرمود که زنان کافره را نکاح نکنید.<sup>(۱)</sup> تأثیرات نامطلوب این کار ظاهر هستند. زیرا بچه غالباً از مادرش متأثر می‌گردد. اگر مادرش فاسد باشد، بچه نیز بدکار می‌گردد و قبل از این که تربیت بچه به دست پدرش برسد، کار بچه یک‌سره شده است!

### □ حکم ذبیحه و نکاح مسلمانی که اهل کتاب می‌شود

حکمی که در آیه مورد بحث راجع به ذبیحه و نکاح غیر مسلمانان آمد، مختص کسانی است که از اول اهل کتاب بوده و هستند. مسلمانی که از اسلام برمی‌گردد و یهود یا نصرانی می‌شود، او بنا به حکم اسلام مرتدّ شده و نکاح و ذبیحه‌اش حلال نیست.

کسانی هم که دست به تحریف «قرآن کریم» می‌زنند یا یکی از ضروریات دین را انکار می‌کنند، مرتدّ هستند و از جمله‌ی اهل کتاب نخواهند بود.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ

وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى

دست‌های خود را تا رنج‌ها و مسح کنید سرهای خود را و بشویید پاهای خود را تا  
الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ  
دوشتالنگ و اگر با جنابت باشید پس غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید

۱- به روایت امام ابوحنیفه رضی الله عنه در کتاب الآثار از حدیفه رضی الله عنها: باب «من تزوج اليهودية او النصرانية انهما لا تحصن»، ش ۴۱۵. بحث حول این مطلب قبلاً گذشت. ن، ک: تبیین الفرقان: ۴/ ۳۱۶ الی ۳۶۵، تحت آیهی ۲۲۱. از «سورهی بقره».

أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً

یا بیاید یکی از شما از جای خلاء یامس کرده باشید زنان را و بعد نیابید آب  
فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا  
پس قصد کنید خاک پاک را و مسح کنید از آن خاک به روی خود و دست‌های خود.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ  
نمی‌خواهد الله که بر شما مشتی قرار دهد ولیکن می‌خواهد که پاک‌سازد شما را و تمام کند

نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾ وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

نعمت خود را بر شما تا باشد که شکر گذاری کنید • و یاد کنید نعمت الله را که  
عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَّقُوا  
عهد بسته است با شما به آن پیمان؛ آن گاه که گفتید: شنیدیم و فرمان برداری کردیم. و بترسید از الله.

اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

• هر آینه الله دانا است به آنچه که در سینه‌ها است

## ربط و مناسبت

این آیه‌ها به دو وجه با آیه‌های قبل مناسبت دارند:

مناسبت اول: در آیه‌های پیشین خداوند کریم مسایل حلال و حرام را بیان فرمود که بیشتر به امور و معاملات دنیوی مربوط می‌شدند. در این آیه‌ها آنچه را که در معاملات دین از قبیل وضو و نماز و غسل جنابت و زینت مسلمانان است، بیان و شیوهی ادای آن‌ها را متذکر می‌شود به سخن دیگر: قبلاً بیان مصلح دنیوی (خوردن حلال و دوری از غذای حرام) بود و هم اکنون بیان مصلح اخروی (وضو و نماز) می‌باشد.

مناسبت دوم: قبلاً بیان اموری بود که به اصلاح و تقویت و پاکی انسان در باطن و ظاهر می‌انجامید و در آن‌ها حقوق العباد ملحوظ بود. در این آیه‌ها چند

احکام ظاهری دین را بیان می کند که خالصاً حقوق الله ﷻ هستند و آنها وضو و نماز و غسل می باشند.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا... (۶)**

اذا قُمتُم الى الصلوة - «اذا قمتم» به معنای «اذا اردتم» است. یعنی: «هر وقت که ارادهی نماز داشتید»، نه این که: «هر وقت برای ادای نماز بلند شدید». زیرا اشتغال به وضو در موقع قیام برای نماز، آدمی را از نماز به عقب می اندازد.

**سؤال:** در این جا اشکالی روی می دهد و آن این است که از ظاهر آیه چنین بر می آید که وضو برای هر نماز فرض است؛ زیرا خداوند می فرماید: «هر وقت ارادهی نماز داشتید، وضو بگیرید» و از این بر می آید که برای نمازهای پنجگانه که آدم ارادهی ادای آنها را می کند، برای هر یکی وضویی جداگانه لازم است و نمی توان با یک وضو چند نماز را با هم خواند، در حالی که چنین نیست. پس این معنا چگونه با حقیقت حکم وفق می خورد؟

**جواب اول:** اگر چه این آیه صورتاً و لفظاً مقید به هیچ قیدی نیست، اما در حقیقت مقید می باشد. اصل و تقدیر عبارت چنین است: «اذا قمتُم الى الصلوة و انتم مُحَدَّثُونَ». یعنی: آن هنگام برای نماز وضو بگیرید که شما مُحَدَّث (بی وضو) هستید. بدین ترتیب آیه ظاهراً عام و مطلق است و اما به اعتبار معنی، خاص و مقید می باشد. با این توجیه فرضیت وضو برای هر نماز ساقط می گردد: برای مقدر بودن لفظ «محدثون» در این آیه، سه قرینه وجود دارد.

**قرینه اول:** حدیث صحیح دلالت بر تقیید آیهی مذکوره دارد. رسول الله ﷺ روز فتح مکه نمازهای پنجگانه را با یک وضو خواند؛ حضرت عمر رضی الله عنه با تعجب گفت: شما امروز کاری کردید که قبلاً این طور نکرده اید! آن حضرت رضی الله عنه فرمودند:

«من عمدأ چنین کردم ای عمر»<sup>(۱)</sup> (تا شما بدانید که جمع چند نماز با یک وضو جایز است).

قرینه‌ی دوم: اجماع صحابه رضی الله عنهم چنین است که برای هر نماز، وضو فرض نیست.

قرینه‌ی سوم: تیمم بدل و جانشین وضو است. چنان‌که ظاهر است در همین آیه، برای تیمم، حَدَثَ (بی وضو بودن) شرط قرار داده شده است: ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ... فَتَيَمَّمُوا﴾. وقتی که در بدل، بی وضو بودن شرط است، در مُبَدَل مِنْهُ به طریق اولی حدث شرط قرار خواهد گرفت.

جواب دوم: در اوایل اسلام، وضو برای هر نماز بر هر شخصی که اراده‌ی نماز داشت، فرض بود. اما بعدها این حکم منسوخ گشت؛ چنان‌که امام احمد، ابوداود، ابن جبیر، ابن خزیمه، ابن حبان، حاکم و بیهقی رضی الله عنهم از عبدالله بن حنظله رضی الله عنه این روایت را نقل کرده‌اند:

«ان رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر بالوضوء لكل صلاة؛ طاهرا كان أو غير طاهر. فلما شق ذلك عليه، أمر بالسواك عند كل صلاة و وضع عنه الوضوء الا من حدث»<sup>(۲)</sup> (به رسول الله صلى الله عليه وسلم امر شد که برای هر نماز وضو بکند؛ مساوی است که بی وضو باشد یا با وضو. اما وقتی

۱- به روایت مسلم در صحیح از سلیمان بن بریده عن ابیه رضی الله عنهم: کتاب الطهارة/ باب ۲۵ «جواز الصلوات كلها بوضوء واحد»، ش ۲۷۷- و ترمذی در سنن: الطهارة/ باب ۴۵ «ما جاء أنه يصلى الصلوات بوضوء واحد»، ش ۷۶۱ و گفته «هذا حديث حسن صحيح» - و ابوداود در سنن: الطهارة/ باب ۶۶ «الرجل يصلى الصلوات بوضوء واحد»، ش ۱۷۲- و نسایی در سنن مجتبی: الطهارة/ باب ۱۰۱ «الوضوء لكل صلاة»، ش ۱۳۳ و در سنن کبری: طهارة/ باب ۸۹، ش ۱۳۴- و ابن ماجه در سنن: «الطهارة و سنتها»/ باب ۷۲، ش ۵۱۰- و بغوی در شرح السنة: ۱۳۰۶/۱ طهارت/ باب ۳۱، ش ۲۳۱.

۲- به روایت ابوداود در سنن از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما: طهارت/ باب ۲۵ «السواك»، ش ۴۸- و بیهقی در سنن کبری: ۶۳/۱ (طهارت/ جماع ابواب السواك/ باب «تأكيد السواك عند القيام الى الصلاة» با صیغه‌ی معروف «أمر» به جای «أمر»، ش ۱۵۹- و حاکم در مستدرک: ۱۵۶/۱ کتاب الطهارت/ باب «كان رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر بالسواك عند كل صلاة».

این امر بر وی گران آمد، دستور داده شد که وقت هر نماز مسواک بزند و وضو از وی برداشته شد؛ مگر هنگام بی وضو شدن).

اما در این جواب نیز یک سؤال پیش می‌آید؛ بدین صورت: چنان که گفتیم «سورهی مائده» آخرین سورهی «قرآن کریم» است و سورهی دیگری پس از آن نیامده تا ناسخ بعضی از احکام آن گردد. پس چگونه و به کدامین آیه حکمی که در این جا آمده است (وضو برای هر نماز) منسوخ گشته است؟

جواب این است: روایتی که در آن آمده «مائده» از حیث نزول آخرین سوره است، تا حدودی ضعیف است. حتی علامه عراقی رحمته الله مرفوع بودن آن را انکار نموده و گفته است: «لم اجده مرفوعا». ولی در برابر آن، حدیثی که گذشت و طبق آن ثابت شد که در اول اسلام وضو برای هر نماز فرض بود و بعدا منسوخ گشت، قوی است. ظاهر است که حدیث ضعیف یارای مقابله با حدیث قوی را ندارد.<sup>(۱)</sup>

**جواب سوم:** امام مالک و امام شافعی رحمته الله و کسانی دیگر از زید بن اسلم رحمته الله روایت کرده‌اند<sup>(۲)</sup> که تفسیر آیه چنین است: «...اذا قمتم من النوم الى الصلاة...».<sup>(۳)</sup>

در میان ایمه، فقط امام داود ظاهری رحمته الله است که آیه را به اطلاق خود گذاشته و قایل است که برای هر نماز وضو فرض است؛ مساوی است که شخص مُحَدَّث باشد یا خیر. دلیل اش این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین رضی الله عنهم برای هر نماز وضو می‌گرفته‌اند و در روایتی هست که حضرت علی رضی الله عنه برای هر نماز وضو گرفت و در آخر همین آیه را تلاوت فرمود.

ایمه‌ی اربعه رحمته الله جواب می‌دهند که حدیث حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه - که اندکی پیش نقل نمودیم - استمرار و مواظبت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر وضو گرفتن برای هر نماز، نفی می‌کند و ثابت می‌نماید که ایشان رضی الله عنهم در فتح مکه هر پنج

۱- روح المعانی: ۳۳۰/۶.

۲- به روایت طبری در تفسیر: ۴۵۲/۴، ش ۱۱۳۲۲ و ۱۱۳۲۳.

۳- روح المعانی: ۳۳۰/۶.

نماز را با یک وضو ادا نمودند.

عمل خلفای راشدین رضی الله عنهم هم حداکثر بر استحباب وضو برای هر نماز دلالت می‌کند.<sup>(۱)</sup>

### اثبات فرایض چهارگانه‌ی وضو از «قرآن»

**فاغسلوا وجوهکم** - این اولین فرض برای صحت وضوست. «غسل»، در اصل به جاری کردن آب می‌گویند. لذا فقها می‌فرمایند جریان آب بر روی اعضا فرض است و فقط خیس کردن اعضا به طوری که آب جاری نگردد و قطره قطره نچکد، برای شستن کافی نیست. نزد امام اعظم و امام محمد رضی الله عنهما جاری شدن آب حداقل به اندازه‌ی یک قطره شرط است و نزد امام ابو یوسف رضی الله عنه تقاطر شرط نیست، بلکه به محض خیس کردن فرض ادا می‌شود. امام مالک رضی الله عنه می‌فرماید: مالیدن اعضا شرط است.

**وجوهکم** - محدوده‌ی «وجه»، از رُستن‌گاه موی‌ها تا زیر ذقن و از نرْمه‌ی یک گوش تا نرْمه‌ی گوش دیگر است. شستن تمام این قسمت، بدون این که به اندازه‌ی سر مویی خشک باقی بماند، فرض است. اگر ریش دارد، اما ریش‌هایش کم پشت و لطیف‌اند، فرض است همه‌ی آن‌ها را بشوید به طوری که آب به زیر موها برسد. اما اگر ریش‌هایش گنجان و پرپشت باشند، قسمت بیرونی آن‌ها را بشوید و با انگشتان داخل آن‌ها را خلال نمایید. (شستن خط ریش که در جلو گوش‌ها به پایین تا قسمت اصلی ریش‌ها امتداد دارد، طبق قول مفتی<sup>۱</sup> به واجب است و نزد طرفین<sup>(۲)</sup> فرض می‌باشد. ابو یوسف رضی الله عنه می‌گوید: اگر این ریش‌ها گنجان باشند و آب به آن‌ها نرسید، ایرادی ندارد. ولی در هر صورت به پشت

۱- روح المعانی: ۳۳۰/۶-۳۲۹. ایضاً بخوانید: تفسیر کبیر: ۱۵۰/۱۱ الی ۱۵۲.

۲- «طرفین»، به امام ابو حنیفه رضی الله عنه و شاگرد مشهورش امام محمد رضی الله عنه می‌گویند. هرگاه امام رضی الله عنه با شاگرد دیگرش امام ابو یوسف رضی الله عنه در مسأله‌ای اشتراک نظر داشته باشد، به آن دو «شیخین» می‌گویند و در صورتی که دو شاگرد ایشان (امام محمد و امام ابو یوسف رحمهما الله) در مسأله‌ای موافق باشند، به آنان «صاحبین» می‌گویند.

آن‌ها که خالی است، باید آب برسد.

**سؤال:** «قرآن» می‌گوید: ﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾ و «وجه» نام پوست صورت است. پس، ریش باشد یا نباشد، «وجه» همان «وجه» است و در صورت بودن ریش هم باید آب به زیر ریش‌ها برسد و پوست را بشوید. چرا بر خلاف این، حایل شدن ریش را مانع شستن پوست زیر موها می‌دانید؟ آیا این مخالفت با مفهوم صریح آیه‌ی قرآنی نیست؟

**جواب:** در جواب بد نیست به ماجرای که مربوط به خودم می‌شود، اشاره کنم و جواب را به صورت خاطره بگویم. در کراچی که بودیم، ملایی به مردم گفت: از دو کار یکی بکنید؛ یا ریش‌ها را نگه دارید و زیرشان آب برسانید یا این که آن‌ها را بتراشید! زیرا در غیر این صورت، مخالفت با آیه‌ی «قرآن» می‌شود که می‌فرماید: باید به پوست صورت در هر حال، آب برسد. او دلیل‌اش همین آیه بود. حتی این مسأله را نزد عده‌ای از مولوی‌ها بردند و آن‌ها هم ناواقف از مفهوم حقیقی آیه، گفتارش را تأیید کردند!

من از ماجرا باخبر گشتم و ملای مذکور را به نزدم طلبیدم. به او گفتم: چرا مردم را در فتنه انداخته‌ای؟ آیا برای گفته‌ات دلیلی داری؟ گفت: بله، و آیه‌ی مذکور را تلاوت کرد و گفت خداوند متعال فرموده: «وجه را بشوید». پس نباید ریش‌ها مانع از شستن پوست صورت شوند و اگر ریش دارند، در هر صورت باید به پوست چهره آب برسانند.

گفتم: اشتباه تو این جاست که معنای «وجه» را نمی‌دانی. گفت: چطور؟ گفتم: «الوجه ما یواجه الانسان». یعنی آن قسمت از صورت شخص که به نظر می‌آید، وجه است. هیچ کدام از اهل لغت، وجه را به پوست معنی نکرده است. چنان که امام راغب اصفهانی در «مفردات» نوشته است. اگر از وجه، پوست مراد باشد، پس باید می‌گفت: «فاغسلوا بشرتکم». بنابر این، «وجه» آن قسمت از صورت انسان است که دیگری آن را مشاهده کند. اگر ریش گنجان باشد، پوستی که

در زیر ریش‌ها است، وجه گفته نمی‌شود. لذا شستن آن فرض نیست و اگر ریش ندارد یا ریش‌هایش کوچک و کم پشت باشند، چون همه‌ی صورتش مشاهده می‌شود، لذا شستن همه‌ی آن فرض است. گفت: پس چطور مولوی‌ها این مسأله را به من نگفتند. گفتیم: آنان هم از تعریف «وجه» چیزی نمی‌دانستند. وقتی این ملا از نزد من بیرون رفت، پس از چندی شایع شد که فلانی اشتباه کرده و منظور آیه چیز دیگری بوده است. مولوی‌ها هم متوجه حقیقت شدند. و ایدیکم الی المرافق - فرض دوم در وضو، شستن دست‌ها تا آرنج است. «مرافق» جمع «مرفق» است؛ یعنی آرنج.

در این جا بحث «مُعَيًّا و غَايَةً» است که آیا «غَايَةً» تحت «مُعَيًّا» داخل است یا خیر. تفصیل آن را صاحب «شرح وقایه» آورده است.<sup>(۱)</sup> خلاصه این که امام زفر رحمته الله قایل است: مرفق داخل نیست، بلکه تا پایین مرفقین شسته شوند. امام زهری رحمته الله می‌گوید: «ایدی» عام است، یعنی دست‌ها را تا بغل بشوید. جمهور قایل اند که «مرفقین» در فرضیت غسل داخل اند و دست‌ها تا کمی بالاتر از آرنج‌ها شسته شوند.

و امسحوا برءوسکم - فرض سوم وضو، مسح سر است. نزد تمام ایمه با یک بار مسح سر و یک بار شستن صورت و دست‌ها، فرض ادا می‌شود. البته تکرار شستن تا سه مرتبه سنت است. ولی درباره‌ی مسح سر استثنا هست؛ زیرا با یک بار مسح کردن آن، هم فرض و هم سنت ادا می‌شوند. فقط نزد امام شافعی رحمته الله تا سه مرتبه مسح سر سنت است؛ مانند اعضای سه گانه‌ی دیگر.

نزد حنفیه، تکرار مسح سر تا سه مرتبه مکروه است؛ زیرا این کار یک نوع عَسَل (شستن) است، نه مسح.

در این باره که آیا آب جدید برای مسح سر شرط است یا نه، ایمه اختلاف

۱- ر، ک: شرح وقایه: کتاب الطهارة / تحت عبارت «والیدین و الرجلین مع المرفقین». صاحب «شرح وقایه»، صدر الشریعة عبیدالله بن مسعود بن تاج الشریعة محمود بن صدر الشریعة الاکبر از نسل صحابی معروف حضرت عباده بن صامت الانصاری رحمته الله است.



عقیده دارند: ۱. نزد حنفیه آب جدید شرط نیست، اما اگر آب جدید بر دارد، بهتر و افضل است. ۲. نزد بعضی دیگر از ایمه، آب جدید شرط است. **وارجلکم الی الکعبین** - چهارمین و آخرین فرض وضو است. در عربی لفظ «کعب» دو اطلاق دارد: یکی، به قسمتی می‌گویند که تسمه‌ی کفش‌ها و موزه را در آنجا سفت می‌بندند. در حج افراد محرم موزه را از همین ناحیه می‌بُرند. دومی، دو استخوان برجسته در دو طرف بند پا که شتالنگ گفته می‌شوند. شستن پا تا این حدود فرض است و شستن بیشتر از حدود دو شتالنگ جایز و بلکه مستحب می‌باشد و به این کار «اطالة الغرّة» می‌گویند. بنابراین، این قسمت هر قدر بیشتر شسته شود، در قیامت نورانی‌تر می‌شود. دست‌ها را نیز اگر تا بغل و پاها را تا نصف ساقین بشویند، از این لحاظ که قسمت نورانی و درخشش آن در قیامت بیشتر خواهد بود، بهتر است.

### بحث درباره‌ی ﴿أَرْجُلُكُمْ﴾

این آیه یکی از مشکلات «قرآن» است و در اعراب و مفهوم مستفاد از آن مذاهب اختلاف دارند.

در «ارجلکم» از نظر اعراب «لام» سه قرائت متفاوت وجود دارد: ۱. نصب لام، ۲. جر لام، ۳. رفع لام.

قرائت رفع لام از حسن بصری رضی الله عنه است و شاذه و فاقد اعتبار می‌باشد. دو قرائت دیگر (نصب و جر لام) هر دو از سبعی متواتراند.

قرائت نصب لام، قرائت نافع، ابن عامر، حفص، کسایی و یعقوب رضی الله عنه است. قرائت جر، قرائت ابن کثیر، حمزه، ابو عمرو و عاصم رضی الله عنه می‌باشد. هر دو نوع این قرائت به درجه‌ی تواتر رسیده‌اند.

اختلافی که درباره‌ی مسح و غسل رجلین پدید آمده، از اختلاف همین دو قرائت ریشه گرفته است. امام رازی رضی الله عنه از علامه قفال شافعی رضی الله عنه نقل می‌کند که در تفسیر خود می‌گوید: از ابن عباس و ابن مالک و عکرمه و شعبی و امام

محمد باقر علیه السلام نقل شده که واجب در پاها، مسح است و اثنا عشریه همین قول را اختیار کرده‌اند. نزد داود ظاهری علیه السلام جمع بین المَسْح و الغَسْل واجب است و قول ناصر للحق از زیدیه نیز همین است.<sup>(۱)</sup>

بعضی به حسن بصری علیه السلام و محمد بن جریر طبری علیه السلام این قول را منسوب کرده‌اند که متوضی اختیار غسل و مسح هر دو را دارد. صاحب «روح المعانی» تمام این اقوال را مردود دانسته و می‌گوید: علامه قفال شافعی علیه السلام، بدون حجت این اقوال را نقل کرده است.<sup>(۲)</sup> برای روشن شدن این نکته همچنین می‌توانید به بحث شافی در «روح المعانی» و «مشکلات القرآن» و «معارف السنن» (شرح سنن ترمذی) رجوع کنید.

روایت مسح به طور قطع از هیچ یک از ایمه اهل سنت ثابت نیست. اکثر راویان این اقوال ضعیف می‌باشند. بلکه اجماع اهل سنت - اعم از ظاهریه و محمد بن جریر طبری علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و غیره - این است که فرض رجلین، غسل است. قول‌های تخییر و جمع بین مسح و غسل همگی بی‌اساس و غیر صحیح هستند. اگرچه در بادی امر بعضی از علما قایل به جمع و تخییر بوده‌اند، ولی فعلاً موارد مختلف فیه و موجود فقط غسل و مسح هستند که اهل سنت و جماعت به غسل قایل‌اند و اهل تشیع به مسح. اهل سنت قرائت نصب را ترجیح می‌دهند و ﴿وَأَرْجُلَكُمْ﴾ را بر ﴿أَيْدِيكُمْ﴾ عطف می‌کنند. اهل تشیع برعکس آن، قرائت جرّ را ترجیح داده‌اند و «أَرْجُلَكُمْ» را بر ﴿رُءُوسِكُمْ﴾ عطف می‌نمایند.

۱ - تفسیر کبیر: ۱۶۱/۱۱.

۲ - و توضیح داده است: «این نسبت دروغ و بهتان است... و شاید منظور از آن محمد بن جریر که قایل به تخییر بوده است، محمد بن جریر بن رستم شیعی صاحب کتاب «الایضاح للمسترشد فی الإمامة» باشد، نه ابو جعفر محمد بن جریر بن غالب طبری شافعی که از اعلام اهل سنت است؛ چون آنچه که در تفسیر ایشان موجود است، فقط غَسْل است نه مسح یا جمع یا تخییر.» ایشان همچنین این قول را نسبت به بزرگان دیگر اهل سنت مردود و دروغین ثابت کرده است (روح المعانی: ۳۴۱/۶).

### دلایل اهل سنت و جماعت

قبل از هر چیز باید دانست که اگر دو قرائت در یک آیه به صورت متواتر ثابت شده باشند، آن آیه در حکم دو آیه است، و در چنین صورتی اگر هر قرائتی معنای متفاوتی را برساند، مثل دو آیه‌ی متعارض می‌گردند که اولاً باید سعی در تطبیق آن‌ها شود و اگر به هیچ صورت تطبیق ممکن نشد، از حدیث و فعل پیامبر ﷺ باید کمک گرفت که کدام یک را تأیید می‌کند. اگر در حدیث هم نبود، به عمل و قول سلف نظر کرده می‌شود و نزد بعضی به قیاس نیز مراجعه می‌شود. چنان‌که گفته شد در این جا هر دو نوع اعراب (جرّ و نصب) متواتر و معتبر هستند. اما اهل سنت نصب را ترجیح می‌دهند و برای تطبیق دو نوع اعراب متواتر توجیهاتی ارایه کرده‌اند که به آن‌ها می‌پردازیم.

**صورت تطبیق اول:** قرائت جر را حمل بر قرائت نصب می‌کنیم و هر دو را یکی قرار داده حکم‌شان را غسل می‌نماییم؛ زیرا در بسیاری از موارد، در لغت عرب مسح را برای شستن و وضو به کار می‌برند. می‌گویند: «مسح فلان»، یعنی: فلانی وضو گرفت. وقتی که به مریض می‌گویند: «مسح الله تعالی ما بک»، یعنی: خداوند متعال آن‌چه از امراض بر وجود تو طاری است، بشوید و ازاله کند. همین طور می‌گویند: «مسح الارض المطر»، یعنی باران زمین را شست (غسل الارض المطر).

این توجیه، طبق قول ابو زید انصاری رضی الله عنه با تأیید اهل لغت می‌باشد. حضرات اهل تشیع بر این توجیه چهار اشکال وارد می‌سازند که آن‌ها را با جواب هر کدام ذکر می‌کنیم:

**اعتراض اول:** قاعده چنین است که هرگاه دو لفظ با الفاظ و حروف مختلف در یک جا جمع شوند، در معنا مستقل می‌گردند و بر موضوع‌های متفاوتی دلالت می‌کنند. در این جا مسح جدا و غسل جدا ذکر شده‌اند و حکم و وظیفه‌ی هر یک از اعضای ممسوح و مغسول به‌طور جدا و مستقل آمده است. با این وصف، چطور می‌توانیم برخلاف قاعده‌ی مذکور، مسح را بر غسل حمل نماییم

و از هر دو يك معنى مراد بگيريم؟

**جواب:** قاعده‌ای که شما می‌گویید به جای خود درست است، اما حمل مسح بر غسل در کلام عرب - فراموش نشود که «قرآن» به زبان عربی است - ممنوع نیست، بلکه در بعضی موارد در لغت و شرع جایز قرار داده شده و شرع نیز این عمل را انکار نکرده است. پس وقتی که برای یک آیه، دو روایت از نظر اعراب وجود داشته باشد، گویا دو آیه‌ی متفاوت می‌شوند و در صورت ترجیح یکی از آن دو، دیگری ترك می‌گردد. پس به جای این که یکی از این دو آیه را با عمل ترجیح یکی، ترك نماییم بهتر است - بلکه واجب است - که یک صورت تطبیق پیدا کنیم و آن این است که مسح را بر غسل حمل نماییم.

**اعتراض دوم:** ما و شما این را قبول داریم که «ارجل» عطف است بر «رؤوس» و حکم رؤوس، مسح است و این را نیز می‌پذیریم که باید حکم معطوف همان حکم معطوف علیه باشد. اگر مسح را فقط برای سر بدانیم و برای «ارجل» غسل را قبول کنیم، در واقع شما از یک لفظ که مسح باشد، دو معنای حقیقی و مجازی (مسح و غسل) مراد می‌گیرید؛ در حالی که طبق اصول شما جمع بین الحقیقة و المجاز جایز نیست.

**جواب:** در این جا ما حکم غسل رجليں را که از لفظ «وامسحوا» مراد می‌گیریم، از یک فعل مقدر می‌دانیم که قبل از «ارجلکم» وجود دارد، یعنی «وامسحوا ارجلکم»، نه از فعلی که قبل از «رءوسکم» وجود دارد. بنابر این، الفاظ متعدد شدند و ما از یکی معنای حقیقی را مراد گرفتیم و از دیگری معنای مجازی آن را. در این صورت جمع بین الحقیقة و المجاز از یک لفظ لازم نمی‌آید.

**اعتراض سوم:** اگر مسح بر غسل حمل شود، استدلال شما از این حدیث صحیح که می‌فرماید: «ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ»<sup>(۱)</sup> صحیح نیست؛ زیرا ما هم متقابلاً می‌گوییم در

۱- به روایت مسلم در صحیح از حمران مولای عثمان رضی الله عنه: کتاب الوضوء/باب ۲۴ «الوضوء ثلاثاً»، ش ۱۵۹ و باب ۲۸ ش ۱۶۴ و کتاب الصوم/باب ۲۷، ۱۹۳۴ و کتاب الوضوء/باب ۲۷ «غسل الرجلین و لا یمسح علی القدمین»، ش ۱۶۳ و باب ۴۰ «غسل الرجلین الی الیکمین»... ۱۸۶ و باب ۴۸ «الوضوء

این جا منظور از غسل، مسح است. یعنی: «انه مسح رجلیه» و این حدیث دو احتمال (مسح و غسل) را دارا خواهد بود، و طبق قاعدهی مشهور «اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال»، استدلال شما از این حدیث درست نخواهد بود.

جواب: ما مطلقاً و بدون هیچگونه قید و بندی مسح را بر غسل حمل نمی‌کنیم، بلکه در جایی این حمل را به کار می‌بریم که ضرورت شدید و داعی مهمی پیدا شود. در این آیه، ما این ضرورت را داریم. زیرا در صورت قبول مسح، روایت نصب که گویا غسل است، متروک قرار می‌گیرد و این نزد ما جایز نیست. لذا برای برطرف کردن این ضرورت و ملاحظه‌ی صحت هر دو قرائت، ما مسح را بر غسل حمل نمودیم. اما شما که غسل را بر مسح حمل می‌کنید، چنین ضرورتی ندارید، لذا تنقید شما نزد ما معتبر نیست.

اعتراض چهارم: شما حمل مسح بر غسل از قول ابو زید انصاری رضی الله عنه که امام لغت است، استدلال کردید، اما این استدلال بی‌فایده است؛ زیرا اصطلاح عرب است که اگر بخواهند از وضو به لفظ مختصرتری یاد کنند، کلمه‌ی مسح را به کار می‌برند. اگر «غسل» بگویند، احتمال و شبهه خواهد داشت؛ زیرا غسل هم برای غسل و هم برای وضو می‌آید. لذا «مسح» به کار می‌برند تا بدون شبهه فایده‌ی وضو بدهد. پس وقتی که می‌گویند: «تمسحت للصلوة»، یعنی: برای نماز وضو گرفتیم، نه این که همه‌ی اعضا را شستم. این به کار بستن، هنگامی است که احتمال و ابهامی در میان باشد. اما در این جا ضرورتی نیست که مسح را به معنای غسل حمل بکنید.

جواب: ما این را قبول نمی‌کنیم که عدول از «تغسلت» بنا بر رفع معنای غسل و تعیین وضو می‌باشد، بلکه مسح گاهی به جای غسل هم استعمال می‌گردد. مانند این قول عرب: «مسح ایرض المطر» که در این جا «مسح» به معنی غسل است.

---

من التور، ش ۱۹۹- و ابوداود در سنن از عمر و بن شعیب عن ابیه عن جده رضی الله عنه: کتاب الطهارة / باب ۵۲، ش ۱۲۲- و ترمذی در سنن از عبدالله بن زید رضی الله عنه: ابواب الطهارة / باب ۳۶، ش ۴۷ و باب ۳۷ «ما جاء فی وضوء النبی صلی الله علیه و آله کیف کان»، ش ۴۸.

لذا، بدون این که در به کار بردن ماده‌ی غسل ابهامی وجود داشته باشد، به جای آن ماده‌ی مسح را به کار می‌برند.

**صورت تطبیق دوم:** از «مسح» معنای ظاهری و حقیقی را منظور می‌گیریم، اما ﴿ارْجُلِكُمْ﴾ را با این که مجرور است عطف بر مغسولات می‌کنیم با همان حکمی که از قرائت نصب (غسل) فهمیده می‌شود. و جرّی که در «ارْجُلِكُمْ» وجود دارد، بنابر مجاورت بدانیم. در این صورت معنا این می‌شود: «بشوید صورت و دست‌ها را و مسح کنید سرهای‌تان را و بشوید پاها را.» (یادآوری می‌شود که در این توجیه، جرّ للجوار است).

در این تطبیق نیز اهل تشیع چهار اعتراض وارد کرده‌اند که آن‌ها را ذکر و پاسخ خواهیم داد:

**اعتراض اول:** قایل بودن به جرّ جوار، در عربیت لحن به شمار می‌رود و اعتقاد به وجود لحن در «قرآن کریم» حرام است و کسی که در سی جزء «قرآن کریم»، اگر فقط به یک لحن معتقد باشد، کافر می‌شود. شما چگونه این‌جا معتقد به جرّ للجوار هستید؟

**جواب:** از میان ایمة‌ی نحو، فقط علامه زجاج رحمته‌الله قایل است که جرّ للجوار لحن به حساب می‌آید. دیگر ایمة و ماهران نحو مانند امام نحویان علامه اخفش رحمته‌الله و علامه ابوالبقاء رحمته‌الله و تمام ایمة‌ی دیگر قایل‌اند جرّ للجوار لحن نیست. در چند جای «قرآن» چنین مواردی آمده است و چنان که می‌دانیم «قرآن» از لحن مبرا است. پس این‌ها لحن گفته نمی‌شود. در این میان علامه زجاج رحمته‌الله نافی و دیگران مثبت جرّ للجوار هستند، پس سخن زجاج رحمته‌الله در مقابل عده‌ی کثیری از امامان معتبر و مشهور نحو اعتبار ندارد و در سخن خلاصه می‌گوییم: جرّ للجوار جایز است.

**اعتراض دوم:** هنگامی به جانب جرّ للجوار می‌روند که خوف التباس در معانی و مقاصد پیدا نگردد، بلکه از هر نظر از التباس امن و امان باشد. در این‌جا اگر قایل به جرّ للجوار شویم، امن از التباس کنار می‌رود و احتمال اشتباه در

معانی پیدا می‌گردد.

**جواب:** نمی‌پذیریم که مأمون بودن از التباس در معانی برای قایل شدن به جرّ جوار، شرط است و از هیچ یک از نحویان این سخن منقول نیست. البته افضل و بهتر است که در محلی قایل به جرّ جوار شویم که خوف التباس نباشد.

اما نکته‌ی اصلی این جاست که چنانچه خوف التباس معانی باشد، اما با قایل شدن به جرّ للجوار مصلحت و نکته‌ی مهمی اظهار می‌گردد، در آنجا نه تنها جایز بلکه عین مصلحت است. چنان که در این جا اگر تسلیم کنیم که با پذیرفتن جرّ للجوار التباس پیدا می‌گردد، اما در عوض این نکته‌ی ظریف را درمی‌یابیم که در شستن پاها زیاد آب مصرف نکنیم تا مرتکب اسراف نگردیم. این نکته از این جا فهمیده می‌شود که از نظر اعراب «ارجل» بر «رؤوس» عطف است و هر دو مجرور هستند؛ حکم «رؤوس» مسح است که در آن آبی ناچیز و کم استفاده می‌گردد. پس «ارجل» نیز که در مجاورت «رؤوس» قرار دارد، باید با مسح در این حکم نزدیک باشد، و بنابر این، برای شستن آن، آب کم (تا اندازه‌ای که به حد اسراف نرسد) مصرف گردد.

تخفیف بر بندگان در شستن پاها، نکته‌ای است که در مجرور بودن «ارجل» نهفته است. شیخ رضی از اهل تشیع به این امر قایل است.

**اعتراض سوم:** قاعده در جرّ للجوار این است که بدون حرف عطف آورده شود. در این جا در میان آن دو، «واو» عاطفه آورده شده است. معلوم می‌شود که این جمله‌ای مستقل است که با عطف به ماقبل خود می‌پیوندد، نه این که بنابر مجاورت مجرور باشد.

**جواب:** لازم نیست که جرّ للجوار همیشه بدون حرف عطف یا با حرف عطف بیاید، بلکه در «قرآن کریم» در بعضی جاها با حرف عطف و در بعضی جاها بدون حرف عطف آمده است و این هر دو جایزند. مثلاً از جاهایی که جرّ جوار بدون حرف عطف آمده است، یکی در این آیه است: ﴿عَذَابٌ يَوْمٍ مُّحِيطٍ﴾ [هود: ۸۴].

«محیط» صفت «عذاب» است؛ در حالی که «عذاب» منصوب است و «محیط» بنابر مجاورت یا «یوم»، مجرور شده است. و قول شاعر که می‌گوید:

الا بلغ ذوي الزوجات كلهم ان ليس وصلت اذا انجلت عذي الذنب

در این شعر «كلهم» مفعول است و باید منصوب شود، اما بنابر نزدیکی با «زوجات» مجرور خوانده می‌شود.

یا این آیه‌ی قرآنی که می‌فرماید: ﴿وَحُورٌ عِينٌ﴾ [واقعہ: ۲۲]. طبق قرائت کسایی رضی اللہ عنہ و حمزہ رضی اللہ عنہ و همین‌طور در روایت مفضل از عاصم رضی اللہ عنہ «عین» بنابر مجاورت با ﴿بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ﴾ [واقعہ: ۱۸] مجرور شده است؛ در حالی که معطوف بر ﴿وَلِدَانٌ مُّحَلَّدُونَ﴾ [واقعہ: ۱۷] است که در چند آیه‌ی قبل از آن آمده است.

در میان نحویان فقط علامه ابن‌حاجب رضی اللہ عنہ است که می‌گوید جر لُجوار بدون حرف عطف جایز نیست. دیگر نحاة قایل‌اند که جایز است. لذا قول ابن‌حاجب رضی اللہ عنہ در مقابل قول دیگر نحاة اعتباری ندارد.

اعتراض چهارم: زمانی می‌توانیم چیزی را بر معطوف علیه عطف نماییم که در میان‌شان جمله‌ای اجنبی حایل نگردد. چطور می‌توانیم «ارجلکم» را بر «وجوه» و «ایدی» حمل نماییم؛ در حالی که در میان‌شان جمله‌ی ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ فاصله انداخته است؟ و این فصل اجنبی نزد نحاة جایز نیست.

جواب: هنگامی فصل در میان معطوف و معطوف علیه جایز نیست که فاصل نه لفظاً و صورتاً و نه معنأً با معطوف علیه تعلقی نداشته باشد. اگر اجنبی ارتباط لفظی یا معنوی داشته باشد، پس اجنبیه‌ی محض نیست.

در این جا ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾ کاملاً اجنبی نیست، بلکه از لحاظ معنی بر معطوف علیه مرتب است؛ زیرا در سلسله‌ی فرایض وضو داخل است. علاوه بر آن، حایل آمدن اجنبی در کلام عرب اشاره به یک رمز است. در این جا این



نکته‌ی مرموز، همان ترتیب شستن اعضا است. یعنی مسح سر از نظر ترتیب در نوبت سوم قرار دارد و شستن پاها بعد از آن است. و اگر فصل نمی‌آورد، به این جانب اشاره‌ای نمی‌شد.

**صورت تطبیق سوم:** قرائت جر محمول بر حال تخفّف (پوشیدن موزه) است و قرائت نصب بر حال تغسّل؛ یعنی هنگامی که موزه در پای آدمی نیست. یعنی آیه اشاره می‌کند به این که: وظیفه در چهره، شستن آن است (مگر هنگامی که متیمّم باشد)، دست‌ها نیز به همین صورت. وظیفه برای رأس فقط مسح است. اما برای پاها دو وظیفه وجود دارد: ۱. اگر موزه به پا کرده است، مسح لازم است، ۲. و اگر در حالت عادی و بدون موزه است، شستن لازم است. لذا هر دو قرائت صحیح هستند و هر یکی حمل بر موقعیت خاصی می‌باشد.

**صورت تطبیق چهارم:** در این جا اعراب اصلی نصب است، ولیکن جرّ نیز جایز است؛ زیرا به تواتر ثابت شده است. جاری داشتن اعراب جرّی در صورتی است که احتیاجی به اعراب نصب وجود نداشته باشد. اما در این جا ضرورت نصب پیدا شده است. زیرا در عمل رسول الله ﷺ و صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم و تابعین و ایمه اهل بیت الله مشاهده می‌کنیم که هیچگاه بدون موزه پاهای شان را مسح نکرده‌اند.

محمد بن حسن صفار رحمه الله از حضرت زید بن علی رحمه الله و او از پدرش حضرت علی (زین‌العابدین) و او از پدرش حضرت امام حسین رحمه الله روایت می‌کند که گفت: پدرم حضرت علی رحمه الله فرمود: «جلست اتوضأ. فاقبل رسول الله ﷺ. فلما غسلت قدمی، قال: یا علی! خلل بین الأصابع.»<sup>(۱)</sup> (یک مرتبه برای وضو نشسته بودم که آن حضرت علیه السلام آمد. وقتی پاهایم را شستم فرمود: ای علی! در میان انگشتان پا خلل کن.)

ملاحظه کنید آن حضرت علیه السلام به حضرت علی رحمه الله می‌فرماید در شستن پاها

۱- به نقل آلوسی رحمه الله در روح المعانی: ۳۴۰/۶.

مبالغه نماید و انگشتانش را خلال کند.

برخی از راویان شیعه نیز این حدیث را روایت کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

قول مسح پاها را که به حضرت ابن عباس رضی الله عنهما نسبت می‌دهند، نزد محققان درست نیست.<sup>(۲)</sup>

**صورت تطبیق پنجم:** اگر کسی پاها را مسح نماید، بر مقتضای قرائت نصب که غسل است، عمل نمی‌شود. اما اگر آن‌ها را بشوید، مسح نیز ضمناً داخل می‌گردد. بنابراین، با ترجیح دادن روایت نصب، هر دو روایت خود به خود مورد عمل قرار می‌گیرند.

**صورت تطبیق ششم:** اگر به عقل رجوع شود، چنین قضاوت می‌شود که تنظیف کامل با شستن امکان‌پذیر است، نه با مسح. و واجب است که انسان با نظافت کامل در جلوی خداوند متعال حاضر شود. ظاهر است که اکتفا به مسح، باعث بدبویی پاها و ایجاد تنفر در دیگران می‌گردد؛ چه برسد به این که با این وضع به بارگاه خداوند متعال حاضر شود.

بنابر همین مورد، اطباء می‌گویند موزه و جوراب را فقط هنگام پیش آمدن ضرورتی بپوشد و الا موجب امراضی می‌گردد که در نوع خود خطرناک می‌باشند. زیرا، همان‌طور که بخارات قسمت بالای بدن از بینی و دهان خارج می‌گردند، بخارات پایینی، از جانب پاها خارج می‌شوند و در صورت پوشیدن موزه و جوراب بدون ضرورت، این راه خروج مسدود می‌گردد و درد پاها را به همراه می‌آورد. و در صورت غسل و شستن پاها نتایج مفیدی عاید می‌گردد. و

۱ - به روایت شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی در «تهذیب الاحکام»: ۹۳/۱ (صفة الوضوء).

۲ - از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند که فرمود: «لا نجد فی کتاب الله تعالی الا المسح و لکنهم ابوا الا الغسل». سید آلوسی رضی الله عنه در توضیح این سخن می‌فرماید: منظور ابن عباس رضی الله عنهما این است که این آیه بنابر قرائت جرّ - که روایت ابن عباس رضی الله عنهما است - ظاهراً مسح پاها را تداعی می‌کند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب‌اش شستن را اختیار کردند. پس در این سخن به این جانب اشاره است که قرائت جرّ با عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب‌اش رضی الله عنهم تأویل شده و ظاهر آن متروک است» (روح المعانی: ۳۴۱/۶).

عقل چنین فیصله می‌کند که به جای مسح باید پاها را شست.<sup>(۱)</sup>

### ... و جواب‌های دیگر

نزد بعضی، این‌جا «صنعت تضمین» به کار رفته است. صنعت تضمین این است که بر معمول عامل مذکور، معمول عامل محذوف را عطف می‌کنند. مانند این قول:

بالیت شیخک قد غذا      متقلداً سیفاً و رمحاً

در این بیت، عامل «رمحاً» محذوف است و در اصل «متقلداً سیفاً» و «حاملاً رمحاً» می‌باشد.

یا مثل این سخن عرب: «علفتهُ تبناً و ماءً بارداً» که عامل «ماءً بارداً»، «علفته» نیست، بلکه «أسقیته هم» یا «اشربته» است که محذوف می‌باشد.

در «قرآن کریم» هم این صنعت تضمین به کار رفته است. مثلاً می‌فرماید:

﴿فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ﴾ [یونس: ۷۱] یعنی: «و اجمعوا شرکائکم».

بعضی «واو» را در این‌جا (وَأَرْجُلَكُمْ) به معنی «مع» دانسته‌اند، یعنی: «و امسحوا برءوسکم مع غسل ارجلکم».

سؤال: وقتی که آن مراد خداوندی در این‌جا «غسل» (شستن پاها) است، پس به چه حکمت آن را به طور واضح در ردیف مغسولات ذکر نفرمود تا اشتباه و اختلاف نشود؟

جواب: به چند دلیل و حکمت؛ از جمله:

۱- چون تا هیجده سال تعامل صحابه رضی الله عنهم در وضو، بر شستن پاها بود و هیچگونه و اختلاف و اشتباهی در فهم مراد آیه وجود نداشت.

۲- تا متوجه باشیم که پاها در وضو، به خلاف سایر اعضای مغسوله، دو وظیفه دارد: ۱- شستن (در صورت برهنه بودن)، ۲- مسح کردن (در صورت

پوشیدن موزه).

۳- ﴿رَجَلِكُمْ﴾ را در کنار ﴿رِءْسِكُمْ﴾ آورد تا دانسته شود که سر و پا در بعضی احکام مشترک و یکسان اند. مثلاً در تیمم، هر دو ساقط اند.<sup>(۱)</sup>

۴- این ترتیب، اشاره به ترتیب مسنون در وضو دارد.

۵- تا متوجه این نکته شویم که این دو عضو با هم مناسبت تامه دارند. چون حکم مسح و غسل هر دو از تشریح شارع ثابت شده اند؛ به خلاف شستن چهره و دست‌ها که قبل از آن نیز در میان عرب‌ها مروج بود.

و ان کنتم جنبا فاطهروا - در صورتی که وقت قیام الی الصلاة جُنب هستید، در شستن اعضا و بدن مبالغه نمایید: «فاطهروا ایها المسلمون ابدانکم حالة الجنابة.»  
«فَاطَّهَرُوا» صیغه‌ی مبالغه است. علما از این استدلال کردند که در غسل جنابت، هر قسمتی از بدن که رسانیدن آب به آن ضرر ندارد، باید شسته شود. لذا نزد امام اعظم علیه السلام شستن دهن و بینی فرض است. زیرا مقتضای صیغه‌ی مبالغه و جمع است. معنی این است:

و ان کنتم مرضی - بیان صورت‌هایی است که در آن‌جا به جای وضو، برخاک تیمم می‌شود. «مَرَضٌ» یکی از این صورت‌ها است.

او علی سفر - یا اگر در سفر هستید و آب برای وضو یا غسل پیدا نمی‌شود.  
او جاء احد منکم من الغائط - «غائط»، آن قسمت از زمین را می‌گویند که شخص در آن قضای حاجت می‌کند. در این‌جا منظور، قضای حاجت است. یعنی: اگر یکی از شما از رفع حاجت انسانی (ادارد یا مدفوع) فارغ شده و بی‌وضو است. ولی آب گیر نمی‌آید.

او لامستم النساء... - در این‌جا «لمس» نزد حنفیه به معنای جماع و نزد امام شافعی علیه السلام به معنی لمس بالید (دست رسانیدن) می‌باشد.

فتیمموا صعیداً طیباً - «تیمم» در اصل به معنی اراده و نیت است. از آن جایی که

۱- یعنی در تیمم لازم نیست سر و پاها مثل صورت و دست‌ها مسح شوند.

در تیمّم، مُطَهَّر (خاک) صوری نیست و به ذات خود طاهر نمی‌باشد و بلکه معنوی است، لذا با نیت پاک‌کننده قرار می‌گیرد.

نزد احناف «صعید» مطلقاً به معنی زمین و آنچه از جنس زمین باشد، است. لذا، سنگ، آجر، خشت، سنگ سفید و صاف و ... همه در «صعید» داخل‌اند و مسح بر آنها جایز است. حتی اگر سنگ سفت و صاف را هفت بار بشویند، بازهم «صعید» است و تیمّم بر آن جایز می‌باشد. نزد امام شافعی رحمته الله «صعید» از «صعود» است و به قسمتی از زمین اطلاق می‌شود که از قسمت‌های اطراف خویش اندکی بالاتر باشد.

حنفیه از قید و وصف «طیب» استدلال کردند که تیمّم بر زمینی جایز است که یا از اول پاک بوده و اصلاً بر آن نجاست نیفتاده یا نجاست در آن واقع شده و لی بعداً شسته و پاک شده است.

شیوه‌ی «تیمّم» برای جنابت و حَدَث (بی وضویی) یکی است؛ با یک ضرب، صورت و با ضرب دبرگر، دست‌ها مسح می‌شوند.

وامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه - در تیمّم چهره‌ها و دست‌ها باید مسح گردند. علت انحصار مسح در صورت و دست‌ها این است که «تیمّم»، نایب (وضو) است و باید فرقی در میان اصل و نایب وجود داشته باشد و همچنین اعضای اصلی در ارتکاب جرایم و گناهان همین دو عضو هستند. از این وجه دو عضو انتخاب شدند.

ضمیر «منه»، راجع به «صعید» است.

ما یرید الله ... - (اگر آب نباشد، ناراحت نباشید؛ می‌توانید برخاک تیمّم نمایید) خداوند متعال برای شما آسانی می‌آورد و هیچ‌گاه در تکلیف و مشقّت نمی‌اندازد. و لکن یرید لیطهرکم - «طهر» در این جا سه توجیه دارد که به تیغ آن معنای جمله این سه احتمال را پیدا می‌کند: ۱. تا ظاهراً شما را پاک و نظیف سازد، ۲. تا به برکت عبادات، شما را از چرک‌های گناه پاک نماید؛ چنان‌که در حدیث هست که غسل و وضو گناهان را زایل می‌گردانند، ۳. می‌خواهد دل‌های شما را به

برکت عبادات از سرکشی و تمرد (از بندگی خداوند متعال) دور نگه دارد.<sup>(۱)</sup>  
و لیتم نعمته علیکم - و می‌خواهد نعمت‌های خویش را بر شما کامل گرداند.  
 «اتمام نعمت» به این صورت است که بر خلاف امم گذشته، خاک و آب هر دو را برای شما پاک‌کننده قرار داده است و آنان تیمم نداشتند. به عبارت دیگر: وضو و غسل، عزیمت و تیمم بر خاک، رخصت است. با عمل بر رخصت و عزیمت هر دو نعمت را بر شما تکمیل کرده است.  
لعلکم تشکرون - تا بدین طریق تدبیر نمایید که خداوندی که این قدر بر ما احسان نموده، شایسته‌ی سپاسگذاری و شکر است.

**وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ... (۷)**

و اذکروا نعمة الله علیکم ... - منظور از «نعمت»، اسلام و «قرآن» و نبوت رسول الله ﷺ می‌باشد که خداوند متعال به مسلمانان داده و هر یک بالاترین و بهترین انعام می‌باشند.

و میثاقه الذی واثقکم به - درباره‌ی این که در این جا مراد کدام «میثاق» است، اقوال مختلفی به میان آمده است:

بعضی می‌گویند: مراد، میثاقی است که آن حضرت ﷺ در عقبه‌ی اول از صحابه رضی الله عنهم گرفت و آن در سال یازدهم بعثت و در قسمت پشت منی منعقد گردید و صحابه رضی الله عنهم با جان و دل اجابت کردند و عهد نمودند که در هر حال حاضر به خدمت گردند.

برخی دیگر می‌گویند: منظور، آن عهد است که در عقبه‌ی ثانیه در سال سیزدهم نبوت در مکه‌ی مکرمه در محل منی و با اهل مدینه گرفت.

بعضی دیگر می‌گویند: مقصود، بیعت رضوان است که در صلح حدیبیه برگزار گردید.

ابن جریر و مجاهد رضی الله عنهما می‌گویند: مراد، میثاق «یوم الست» است و آن هنگامی بود که ارواح عالمیان از صُلب حضرت آدم علیه السلام خارج کرده شدند. از همه‌ی این‌ها قریب‌ترین قول، سخن دوم است که منظور از «میثاق» را بیعت عقبه ثانیه دانسته است. در آن روز رسول‌الله صلی الله علیه و آله به آنان گفت: از شما به سمع و طاعت بیعت می‌گیرم. آنان گفتند: «سمعنا و اطعنا» (شنیدیم و اطاعت کردیم).<sup>(۱)</sup>

و اتقوا الله - از خداوند متعال بترسید؛ نعمت‌های او را فراموش نکنید و میثاق‌اش را نقض ننمایید.

ان الله علیکم بذات الصدور - هر چه در دل‌هایتان می‌گذرد، خداوند متعال آن را می‌داند. پس نسبت به میثاق آن حضرت صلی الله علیه و آله و نعمت‌های خداوند متعال قلوب‌تان را صاف کنید و سپاس خداوندی را به جای آورید.

#### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَئِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ - از این آیه‌ی کریمه از نظر سلوک این برداشت می‌شود که بنابر شبهه‌ی نقص از عمل بر رخصت شرعیه، کنار کردن و تنگدل شدن، مزاحمت با حق به شمار می‌رود؛ چنان‌که اهل غلو از صوفیه می‌کنند. (روح و بیان)<sup>(۲)</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوْمِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا  
 اى مسلمانان! متعهد حق الله باشید؛ گواهی دهندگان به عدل و راستی. و  
 يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا ؕ اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ

۱- همان: ۳۴۷.

۲- روح المعانی - بیان القرآن: ۱۱۳.

حمل نکند شما را دشمنی قومی بر ترک عدل. عدل کنید؛ عدل نزدیک تر است  
**لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ وَعَدَّ اللَّهُ**  
 به پرهیزکاری. و بترسید از الله. هر آینه الله آگاه است به آن چه می کنید • وعده داده است الله  
**الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۹﴾**  
 به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند به این که برای شان آمرزش و مزد بزرگ هست •  
**وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۰﴾**  
 و کسانی که کافر شدند و تکذیب کردند آیات ما را، اینان اند اهل دوزخ •

مفهوم کلی آیه‌ها: مؤمنان باید در تمام موارد عدل و صدق را مراعات نمایند؛  
 ولو این که طرفی که باید در باره اش حرف صحیح را بگویند، دشمن شان باشد و  
 آن حرف به نفع او و به ضرر خود یا دوست اش تمام شود. چون حقیقت هر چه  
 باشد، خداوند متعال به آن خبیر است. مؤمن این نکته را همیشه باید در خاطر  
 داشته باشد که به ایمانداران نیکوکار مغفرت و پاداش بزرگی از طرف خداوند  
 متعال وعده داده شده است؛ برعکس کافران که برای شان عذاب دوزخ اعلام  
 گردیده است. مؤمنان نباید نعمت و فضل خداوند متعال بر خودشان را فراموش  
 کنند.

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته، بیان مسایلی بود که به خود انسان تعلق داشتند و همه  
 موظف بودند به طور شخصی آن دستورات را در مسایل عبادی و اخلاقی خویش  
 پیاده نمایند. در این جا مسایلی مطرح می گردد که هم به خود شخص و هم به  
 روابط او با هموعان وی مربوط می شود؛ یعنی دستور العمل هایی که انسان  
 موظف است در قبال دیگران انجام دهد.

## تفسیر و تبیین



**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ ... (۸)**

**كُوْنُوْا قَوّٰمِيْنَ لِلّٰهِ ...** - یعنی: قائم و آماده باشید برای خوشنودی خداوند متعال (كونوا قوامين لرضاءالله). یا به این معناست: آماده باشید برای انجام دادن احکام خداوند متعال که این خود بهترین راه خوشنود ساختن خداوند متعال است. (كونوا قوامين لعمل الاحكام شهداء بالقسط). اگر احتیاج به شهادت دادن در مسایل حقوقی نسبت به دیگران پیدا شد، با انصاف و عدالت گواهی دهید و دروغ و جانب‌داری را از خود برانید.

**و لا یجر منکم شان قوم ...** - شاهی دادن در امور قضایی، مسأله‌ای است که توسط آن احکام الهی اظهار و حقوق بندگان مراعات می‌شود. لذا هیچگونه حسادت و دشمنی نسبت به قومی باعث جرم و گناه (دروغ گفتن) شما در شهادت علیه آنان نگردد. در هر صورت، منصفانه و عین حقیقت شهادت بدهید. «لا یجرمنکم» از «جرم، یجرم» به معنی «کسب» است. یعنی: دشمنی قومی شما را دستور به کسب بی‌عدالتی ندهد. ترجمه‌ی محاوره‌ای این لفظ چنین است: برنیانگیزد شما را ...

**اعدلوا هو اقرب للتقوی** - مرجع ضمیر «هو»، «عدل» است. یعنی: عدالت بپادارید که این عدل و انصاف است که دروازه‌های تقوا را به روی شما می‌گشاید. بدون عدل و قسط، هرگز به تقوا دسترسی نخواهید یافت.

**و اتقوا الله** - خداوند متعال شما را به کردار و اعمال‌تان مؤاخذه می‌کند. مبدا حسد و کینه یا عوامل دیگری باعث شود از شهادت حقیقی طفره روید و به دروغ علیه کسی گواهی دهید.

**ان الله خبیر بما تعملون** - خداوند سبحانه و تعالی از حالات شما خبر دارد! در صورت تخلف از عدل و انصاف، بلای عظیم و عذاب سختی بر شما مسلط می‌گرداند.

### یک رمز دقیق در فرق باریک میان دو آیه

در «سوره‌ی نساء» مشابه همین آیه گذشت؛ با این فرق که در آنجا لفظ «قسط» مقدم بود. خداوند متعال در آنجا می‌فرماید: ﴿...كُونُوا قَوْمِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ﴾ [نساء: ۱۳۵]، اما در این آیه چنان که مشاهده می‌شود، لفظ «قسط» مؤخر شده است. و این بنابر حکمت عالی‌ی خداوند متعال است. در این تبدیل و تغییر مکان‌های حروف و الفاظ، نکته‌ای لطیف و ظریف نهفته است که مقصدی بزرگ را در بر می‌گیرد. علامه ابوحنیف اندلسی رحمته الله در «البحرالمحیط» به تفصیل این نکته را ذکر نموده است. ما حاصل کلام این‌که:

در آیه‌ی «سوره‌ی نساء»، سیاق و سباق دلالت دارند که رخ کلام برای پاداری عدالت به جانب نزدیکان و آشنایان بود؛ چنان که فرمود: ﴿...وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ﴾ [نساء: ۱۳۵]. مسلم است که انسان به دو جهت ممکن است دست به شهادت دروغ بزند: یا می‌خواهد بدین وسیله دوستان و آشنایان و خویشان خویش را از مخمصه برهاند، یا این‌که در طرف مقابل، دشمنان قومی و قبیله‌ای او قرار گرفته‌اند و می‌خواهد با شهادت دروغ بر آنان ضربه وارد سازد.

در صورت اول، وساوس و دسیسه‌های شیطان بسیار مؤثر است؛ زیرا به شهادت‌دهنده تلقین می‌کند که نجات دادن خویشان و آشنایان در هر صورت، صله‌ی رحم و موجب رضای خداوند متعال است. پس بهتر است دروغ بگوید و آشنایانش را نجات بدهد یا حداقل بدین طریق وفاداری و وابستگی خویش به آنان را ثابت نماید! چنین است که احتمال دارد شخص به گواهی دروغ دست یازد. اصولاً از نظر عاطفی و انسانی نیز انسان وابستگی شدیدی به قوم و خویش خود دارد و حاضر است جانش را فدای قومش نماید. بدین جهت، هنگامی که مسأله‌ای قضایی و حقوقی پیش می‌آید، انسان در یک لحظه‌ی بسیار حساس و در عین حال مشخص‌کننده‌ی ایمان واقعی قرار می‌گیرد. بنابراین، خداوند متعال در آنجا قبل از هر چیز انسان را به قسط و عدالت فرا خواند و دستور داد تا برای

قسط آماده باشند؛ خواه مسأله‌ی پدر و مادرشان پیش آمده باشد، یا مسأله‌ی کسانی دیگر از خویشان.

در این جا انسان به قائم داشتن عدالت در قضا و شهادت نسبت به بیگانگان و دشمنان دعوت داده شده است و چنان که گفتیم در این مورد نیز عواملی از قبیل تعصب قومی یا حسد و کینه یا اهدافی چون ضربه زدن به طرف مقابل ممکن است انسان را وادار به شهادت دروغ نمایند. در چنین جاهایی نیاز به توجه به رضای خداوند متعال و عمل بر احکام اوست که می‌تواند انسان را در این امتحان سرافراز گرداند و او به رعایت عدل و انصاف بدون هیچگونه تعصب و کینه‌ای، به شهادت پردازد. لذا در این جا لفظ ﴿قوامین لله﴾ را مقدم نمود و بدین وسیله مخاطبان را در وهله‌ی اول به گردن نهادن در مقابل رضای خداوند متعال و انجام احکام او تعالی فراخواند و متوجه فرمود که: اول مرا مدنظر قرار دهید و احساس دشمنی را فنا کنید، بعد به شهادت پردازید.<sup>(۱)</sup>

### نمونه‌هایی از قسط و عدالت صحابه رضی الله عنهم

عدالت از زمره‌ی عوامل قوام و پویایی جامعه‌ی اسلامی است و به آن سفارش بسیار شده است. عدالت، درباره‌ی هر کسی باید اجرا گردد و احدی از آن مستثنا نیست؛ زیرا این حکم از خداوند متعال است و چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق».<sup>(۲)</sup> یعنی جایی که خداوند متعال ناراض می‌گردد، راضی ساختن دیگران جایز نیست.

لذا، عدالت در هر موردی باید به اجرا درآید و نباید برای رضای برخی، از آن چشم پوشی کرد و خداوند متعال را ناراض نمود.

۱- ر، ک: البحر المحیط: ۴۴۰/۳.

۲- به روایت طبرانی در معجم کبیر از عمران بن حصین رضی الله عنه: ۱۸/۱۸ ش ۳۸۱ و به همین معنا: ش ۳۸۵، ۴۲۴، ۴۳۲، ۴۳۳ الی ۴۳۵، ۴۳۵، ۵۷۰، ۴۳۸، ۳/۳ ش ۳۱۵۹، ۳۱۵۰، ... و ...

صحابه رضی الله عنهم پروانگان شمع رسالت بودند و از روشنایی حقیقی اسلام بهره‌ی فراوان برده بودند. نه تنها عدالت، بلکه هر فرمان و شعار دینی در زندگی آنان به‌طور ملموس موج می‌زد.

شهید مظلوم اسلام حضرت عثمان رضی الله عنه در محاصره‌ی تنگی قرار گرفته بود؛ در حالی که امیر مسلمانان روی زمین و خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله بود و لشکر او مقیاس وسیعی از سطح زمین را در قبضه‌ی خود داشت، اما کسی را به کمک خویش نطلبید و نخواست با زد و خورد های خونین، پرده‌ی حرمت مدینه‌ی النبی علی ساکنها الصلوة والسلام را ببرد. در حین محاصره بود و نگذاشتند از چاهی که خودش خریده بود، آب بردارد و اجازه ندادند که به مسجد بیاید و نماز بخواند. یکی آمد و از آن حضرت رضی الله عنه پرسید: امامت مسجد را یک فرد شرور که رییس اشرار است، انجام می‌دهد؛ آیا پشت سر او نماز بخوانم؟ توجه کنید که جواب چقدر مهم است؛ آن هم برای کسی که از جانب همین اشرار در اذیت و آزار قرار گرفته است. آیا عثمان رضی الله عنه، حقیقت و عدالت را در مقابل تعصب و ناراحتی‌های شخصی پایمال می‌کند؟ آیا به مردم دستور می‌دهد که پشت سر آن امام نماز نخوانند؟... هرگز! از قدوه‌ی مسلمانان و خلیفه‌ی برحق رسول الله صلی الله علیه و آله چنین انتظاری نمی‌رود. جوابی داد که آزادگان و عدالت‌پرستان باید از آن سرمشق بگیرند. فرمود: «الصلوة خیر موضوع»<sup>(۱)</sup> (نماز بهترین عملی است که مردم انجام می‌دهند؛ پس وقتی که کار خیر و خوب می‌کنند، با آنان باشید و در کارهای بد همراه‌شان نشوید. به شما ثواب نماز با جماعت می‌رسد، مبادا جماعت را ترک نمایید).

بر حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر فرود آمد. دستور داد: عامل این کار را دستگیر کنید، اما نکشیدش! فعلاً زنده‌ام، خودم درباره‌اش

۱- به روایت بخاری در صحیح از عبیدالله بن عدی بن خیار: کتاب الأذان/ باب ۵۶ «امامة المفتون و المبتدع»، ش ۶۹۵.

تصمیم می‌گیرم که در صورت مرگ من - اگر مسلمان است - آزاد گردد یا کشته شود. به آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام اطلاع دادند که او خودکشی کرده و یک شخص معجوسی بوده است. او خداوند متعال را شکر نمود و گفت: الحمد لله که قاتل من مسلمان نبود، کافر بود و خوار و رسوا گشت.

ابن ملجم بر فرق حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام شمشیر فرود آورد. یاران ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَام او را گرفتند و خواستند به قتل برسانند. اما به آنان هشدار داد: نباید او را بکشید، چون من فعلاً زنده هستم. او را زندانی کنید. پس از این که مردم، اختیار با شماست؛ یا بکشیدش یا آزادش گردانید.

عمل بر «قرآن» و دستورات رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که چنین داستان‌هایی به وجود می‌آورد؛ داستان‌هایی که افسانه‌پردازان را هم دست به دهان می‌گذارد. اما از وقتی که عمل بر «قرآن» محدود گشت و رو به سوی دنیا و مظاهر آن کرده شد، این رشادت‌ها و جوانمردی‌های ایمان‌افروز نیز دامن برچید؛ به گونه‌ای که اکنون جز یادی از آن وقایع مردان چیزی در بساط نداریم.

حاتم اصم رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می‌فرماید: شبی در خواب حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم. پرسیدم: گروه شما صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در مقایسه با گروه ما بسیار اندک بود و به علاوه، این همه تجهیزات جنگی که ما در اختیار داریم، شما در اختیار نداشتید. چطور شد که بزرگ‌ترین قدرت‌ها در مقابل شما زانو زدند، اما ما نمی‌توانیم کاری از پیش ببریم؟ حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام در جواب فرمود: «کان عندنا القرآن یا اصم و قد ترکتم» (اصم! نزد ما «قرآن» بود و شما آن را ترک داده‌اید). ببینید، نگفت نزد ما وسایل جنگی بود یا تعدادمان بیشتر بود، بلکه فرمود: بر ما «قرآن» سایه افکنده بود و ما همگی خودمان را در سایه‌ی آن جا داده بودیم، اما شما آن را ترک داده‌اید و به مظاهر دیگر روی آورده‌اید.

دقت کنید، حضرت علی (کرم الله وجهه) به تابعین می‌گوید: شما «قرآن» را ترک داده‌اید. به نظر شما منزلت «قرآن» در بین ما و شما - مسلمانان امروزی - چقدر است؟

خلاصه، تقدیم و تأخیر کلمات در «قرآن» خود دارای فواید و حکمت‌هایی است که صاحبان خرد به آن پی می‌برند. در جاهای دیگری از «قرآن کریم» درباره‌ی شهادت برحق و راست، تصریح و به آن تأکید شده است. در جایی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ﴾ [بقره: ۲۸۳] و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ﴾ [بقره: ۲۸۲].

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... (۹)

در این آیه بیان وعده‌ی نیک خداوند متعال به کسانی است که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند.<sup>(۱)</sup>

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ... (۱۰)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا... - یعنی کسانی که کافر شدند و آیات و دستورات قرآنی را که از جمله‌ی آن‌ها دستور به عدل و تقوا است، تکذیب کردند، اینان اصحاب دوزخ‌اند.

## علوم و معارف

### □ چند مسأله‌ی مستنبط راجع به «شهادت» (گواهی)

از آیه‌ی ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتُوبًا قَوْمِينَ لِلَّهِ﴾ [اعراف: ۸] چند مسأله استنباط نموده‌اند:

۱. هر معامله‌ی دنیوی که صورت شهادت و گواهی پیدا نماید، تحت این آیه داخل است و در آن باید عدالت و انصاف رعایت گردد. مثلاً در انتخابات و رأی‌گیری که باید از بین چند نفر کاندید، یکی را انتخاب نمایند، مردم باید در عدالت و قسط دقت نمایند. زیرا هر رأی دادن سه خصوصیت مهم دارد: ۱. شهادت، ۲. شفاعت، ۳. وکالت و این هر سه مسأله، سنگین می‌باشند. پس رأی

۱ - توضیح بیشتر این آیه را بخوانید در: روح‌المعانی: ۳۴۹/۶ - تفسیر کبیر: ۱۸۱/۱۱.

دهنده باید در وهله‌ی اول در آنان نظر بیند که آیا فلان کاندید صلاحیت انتخاب شدن را دارد یا نه؟ آیا اهلیت این را دارد که من با رأی خود برای او سفارش کنم تا انتخاب شود؟ آیا می‌تواند از عهده‌ی این وکالت برآید؟ تمام این‌ها بر رأی دهنده فرض می‌باشد و اگر ملاحظه‌ی این مسایل را نکند، «شهادت بالجور» می‌شود و این یک گناه کبیره است!

رأی دهنده از آنجایی که با رأی خویش صلاحیت یکی را تأیید می‌کند، گویا برای او گواهی می‌دهد. پس رأی خود سرانه از این جنبه کبیره می‌شود:

﴿وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا﴾ [نساء: ۸۵].

از طرفی با رأی خود در واقع برایش شفاعت و سفارش می‌کند تا نماینده شود. در این جنبه هم شفاعت بی تحقیق گناه کبیره است. از طرف دیگر او را به وکالت خویش انتخاب می‌کند و وکیل نباید فاسد و هرزه باشد. پس، از این نظر نیز اگر بدون توجه رأی دهد، مرتکب گناه کبیره شده است.

۲. امتحانات مدارس نیز تحت حکم این آیه داخل‌اند. نمره‌ی امتحانات درسی، جزو شهادت به شمار می‌روند. کم دادن نمره به شاگردی که حق‌اش نمرات بالاست و نیز نمرات بالا دادن به شاگردی که تنبل است، اما با ممتحن رابطه‌ی خویشاوندی دارد، یک نوع دوری از شهادت حق است. حضرت امام حسن علیه السلام با یک نفر درباره‌ی موضوعی به مناظره پرداخت. برای فیصله‌ی نهایی نزد حضرت علی علیه السلام رفتند. علی علیه السلام حق را به آن دیگری داد؛ زیرا او در موضع حق قرار گرفته بود. امام حسن علیه السلام گفت: چرا ملاحظه‌ی مرا نکردی؟ گفت: این یک شهادت است و شهادت را باید مطابق با عین حقیقت داد.

۳. گواهی بر کمال هر عملی نیز تحت این حکم داخل است. مثلاً اگر به راننده‌ای که چیزی از رانندگی سر در نمی‌آورد، گواهی نامه داده شود، یا به کسی که در فنون پزشکی مهارت لازم ندارد، سند پزشکی داده شود، گویا

شهادت دروغ داده است.

و اگر در اسناد فارغ التحصیلان، امتیاز اعلی و ادنی کرده نشود، استاد و تمام امضاکنندگان مسئول می گردند. در بعضی از مدارس، به فارغ التحصیلان اسنادی می دهند که هیچ فرقی از نظر رتبه با هم دیگر ندارند. این کار صحیح نیست و مسئولیت دارد. اگر شماره ی اعلیٰ، «یک» در نظر گرفته شده است، متوسط باید «دو» و ادنیٰ باید «سه» باشد. اگر اعلیٰ به «جميع العلوم»، متوسط به «بعض العلوم» و ادنیٰ به «لا بأس» متصف گردد، بهتر است و این گونه امتیازات حق طلاب است و رعایت این نکات ضروری است.

#### ▣ جهات «شهادت»

- باید گفت که در یک نگاه جامع و کلی «شهادت» مذکور در آیه جامع و شامل همه ی جهات شهادت می باشد که در چهار قالب نمود پیدا می کنند.
۱. شهادت در اعتقادات: مثلاً، دو نفر در یک مسأله ی عقیدتی - مثلاً ذات باری تعالی - اختلاف پیدا می کنند. یکی از این دو نفر عقیده ای کافرانه دارد. نفر ثالث باید به حمایت شخص موحد و مؤمن بلند شود و به نفع او گواهی دهد و تأییدش نماید. همین طور در قبال مخالفت مذاهب باطل با مذهب حقه، باید به یاری مذهب حقه بپاخیزد.
  ۲. شهادت در معاملات: و این معروف و بی نیاز از توضیح است.
  ۳. شهادت در اقوال: مثلاً، اگر یکی مطالب خوب و صحیحی بیان می کند، باید او را تأیید نماید. مسأله ی انتخابات و رأی گیری که توضیح دادیم، در همین جهت شهادت داخل است.
  ۴. شهادت در تحریرات: مثلاً، اگر کسی ناحق یا بی لیاقت باشد، برگه ی مجوز او را امضا نکند. نمونه های واضح این نوع شهادت، همان است که در موضوع سند و گواهینامه ها آوردیم.
- این از جامعیت «قرآن کریم» است که یک آیه از آن شعبه های متعددی از



شُعَب دین و دنیا را شامل شده است. به قول شاعر عرب:

جميع العلوم فى القرآن ولكن تقاصر عنه افهام الرجال

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالى: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا﴾- در این آیه اشاره است به این جانب که عمل بر طبیعات در معاملات ممنوع است و این هم یکی از مجاهدات است. (روح و بیان القرآن)<sup>(۱)</sup>

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ هُمْ قَوْمٌ اَنْ  
ای مؤمنان! یاد کنید نعمت الله را بر خویشتن؛ آنگاه که قصد کردند قومی که  
يَبْسُطُوا اِلَيْكُمْ اَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاَتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَىٰ  
دراز کنند به سوی شما دست‌های خود را. پس باز داشت دست‌های آنان را از شما. و بترسید از الله. و بر

اللَّهُ فليَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

• الله باید توکل کنند مؤمنان

### ربط و مناسبت

در آیهی قبل بیان «عدالت» و اهمیت آن بود. در این آیه به مؤمنان تذکر می‌دهد که بر خویشتن و بر مال و اولاد و خویشان و دوستان خویش خداوند متعال را ترجیح بدهید؛ زیرا او تعالی است که به شما این همه انعام عطا فرموده و از ظلمات به سوی نور، هدایت نموده است. پس شایسته نیست که به عداوت یا دوستی قومی، جانب منعم حقیقی را رها و از دستوراتش سرپیچی نمایید.

## سبب نزول

شان نزول این آیه چند واقعه هستند که در ضمن آنها، نعمت خداوند متعال بر رسول ﷺ و مسلمانان نمایان شده است.

۱. در «مسند عبد الرزاق» رحمه الله، روایتی از حضرت جابر رضی الله عنه آمده که می گوید: با رسول الله صلی الله علیه و آله در سفری می رفتیم. به بیابانی رسیدیم. پس از مدتی راهپیمایی، قرار شد کمی به استراحت پردازیم. آن حضرت صلی الله علیه و آله در زیر درختی آرامید و شمشیرش را بر شاخه‌ای آویزان نمود. کفار در کمین ما نشسته بودند. آنان یکی به نام «عَوْرَثُ بن حارث» را فرستادند که آهسته نزد ما بیاید و اگر محمد صلی الله علیه و آله را یافت، او را بکشد. او آمد و شمشیر را بالای سر آن حضرت صلی الله علیه و آله گرفت و آواز داد: «من یمنعک منی؟» (چه کسی تو را از ضربه‌ی شمشیرم نجات می‌دهد؟) آن حضرت صلی الله علیه و آله ساکت و آرام بر جایش نشست و سپس با لحن کوبنده فرمود: الله! (خداوند متعال مرا نجات خواهد داد!) شمشیر از دست کافر افتاد و آن حضرت صلی الله علیه و آله آن را برداشت و بالای سرش گرفت و گفت: من یمنعک منی؟ «غورث» با ترس و لرز گفت: تو غالب هستی. آن حضرت صلی الله علیه و آله گفت: تو را نمی‌کشم. آنگاه صحابه رضی الله عنهم را صدا زد و پس از بازجویی‌های لازم او را آزاد کرد.<sup>(۱)</sup>

۲. در صحاح و دیگر کتب آمده: «کعب بن اشرف یهودی»، آن حضرت صلی الله علیه و آله و بعضی از یارانش را به منزل دعوت نمود. اما قبلاً چنین نقشه کشیده بود: چند نفر از یهودیان را به خانه‌اش آورده و قرار بود همگی به آن حضرت صلی الله علیه و آله حمله آورند و او را از بین ببرند. خداوند متعال توسط جبرئیل علیه السلام، به رسول‌اش ماجرا را گفته بود و صحابه رضی الله عنهم با اسلحه در حالت آماده باش بودند. خلاصه، بدین طریق این نقشه‌ی «کعب بن اشرف» نقش بر آب شد.<sup>(۲)</sup>

۳. «عمر بن امیّه ضمیری» رضی الله عنه وقتی که از بئر معونه برمی‌گشت، به دو نفر

۱- به روایت عبد الرزاق در مصنف - و احمد در مسند: ۹۳/۱۲، ش ۱۵۱۲۸ - و طبری در تفسیر: ۴۸۷/۴، ش ۱۱۵۶۹ و از قتاده رحمه الله، ش ۱۱۰۶۸ - و واحدی در اسباب النزول: ۱۰۷.  
۲- به روایت طبری در تفسیر از ابن عباس ۲: ۴۸۷/۴، ش ۱۱۵۶۷ و مختصرتر: ش ۱۱۵۶۶.

کافر از قبیله‌ی بنی کلاب برخوردار. آن دو نفر از رسول الله ﷺ امان نامه داشتند. اما «عمر و بن امیه» رضی الله عنهما از این موضوع خبر نداشت و آن دو نفر را کشت. رسول الله ﷺ برای پرداخت دیت آنان به سوی بنی نضیر که هم پیمان مسلمانان بودند، رفت تا از آنان مساعدت بجوید و در آن وقت با ایشان حضرات ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم همراه بودند.

بنو نضیر با مشوره‌ی همدیگر این نقشه را طرح ریزی کردند که از بالا سنگی بر سر رسول الله ﷺ بیندازند. آنان به همین هدف رسول الله ﷺ و همراهانش را زیر قلعه‌شان نشانند. در این موقع حضرت جبریل علیه السلام نقشه‌ی خاینانه‌ی بنو نضیر را به اطلاع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رساند. ایشان علیهم السلام و همراهان‌شان از جای‌شان برخاستند و بدین طریق نقش بنو نضیر خنثی شد و رسول الله ﷺ و اصحاب برگزیده‌اش نجات یافتند. آیه به همین نعمت خصوصی اشاره دارد. <sup>(۱)</sup>

«ابو جهل» نیز، چاهی کنده و بر روی آن حصیری فرش کرده بود تا آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن بیفتد.

این‌ها و صدها واقعه نظیر این‌ها که حاکی از نعمت خداوند متعال بر رسول صلی الله علیه و آله و مسلمانان می‌باشند، سبب نزول این آیه قرار گرفتند و خداوند متعال به مقتضای این نعمت‌ها، آنان را به یاد آوردن این نعمت‌ها و سپاس درقبال آن دستور می‌دهد. <sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ... (۱۱)

نعمت خداوند متعال را یاد کنید آن هنگام که قومی اراده داشت دست ظلم

۱- به روایت ابو نعیم در دلائل (روح المعانی: ۳۵۰/۶) - و واحدی در اسباب النزول: ۱۰۷ - طبری در تفسیر: ۴۸۶ - ۴۸۵، ش ۱۱۵۶۰ و مشابه آن، ش ۱۱۵۶۱ الی ۱۱۵۶۵.

۲- همچنین این روایت را بخوانید در: روح المعانی: ۳۵۰/۶ - تفسیر ابن کثیر: ۳۱/۲ - تفسیر قرطبی: ۱۱۱/۶ - اسباب النزول واحدی: ۱۰۷.

و تعدی به طرف شما دراز کند، اما خداوند متعال دست‌شان را کوتاه نمود. آنان همیشه در پی نابودی شما بودند، اما او تعالی آنان را نابود کرد و بهترین نعمت پس از ایمان که امنیت می‌باشد را به شما ارزانی فرمود. به این معنا ﴿إِذْ هَمَّ قَوْمٌ﴾ ظرف برای «نعمه» است. «قوم» نکره است؛ یعنی: هر قومی.

و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون - یعنی این دو عمل را سرلوحه‌ی امورتان قرار دهید: ۱. تقوا، ۲. توکل؛ که با این دو کار کامیاب می‌گردید.  
اللهم ارزقنا التقوی و التوکل! اللهم اجعلنا من المتقین و المتوکلین؛ آمین!

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا...﴾ - در این آیه رد است بر کسانی که نعمت‌های دنیوی خداوند کریم را حقیر می‌دانند؛ چنان‌که اکثر اهل جهالت افراط می‌کنند. (بیان و روح)<sup>(۱)</sup>

﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ السَّرَّارَ. و الله گفت: هر آینه من باشمایم، (مضمون پیمان آنکه: اگر نماز را برپا داشتید و زکات را دادید و به پیامبران من معتقد شدید و آنان را تقویت کردید و قرض دادید به الله قرض نیک، لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْبُحُورُ) البته نابودی سازم از شما گناهان تان را و البته وارد می‌کنم شما را به بوستان‌هایی که می‌رود زیر آن‌ها

﴿الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءً﴾

۱- روح المعانی - بیان القرآن: ۱۳/۳.

جوی‌ها. پس هر که کافر شد از شما بعد از این، محققاً راه راست را گم  
**السَّبِيلِ ﴿۱۲﴾** فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً  
 کرده است • پس آنان را به سبب شکستن آن پیمان خویش؛ لعنت کردیم و دل‌های‌شان را سخت گردانیدیم؛  
**مُخْرِفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا وَذَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ**  
 تغییر می‌دهند کلمات را از جای خود و فراموش کردند حصه‌ای از آن چه که به آن پند داده شدند  
**وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ**  
 و همیشه تو آگاه می‌شوی بر خیانتی از آنان؛ مگر اندکی از آنان. پس درگذر کن از آنان  
**وَأَصْفَحْ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَحِبُّهُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳﴾** وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا  
 و اعراض کن. هر آینه الله دوست دارد نیکوکاران را • و گرفتیم از کسانی که گفتند:  
**إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ**  
 «ما نصارا هستییم»، پیمان‌شان را، اما فراموش کردند حصه‌ای از آن چه که به آن پند داده شدند.  
**فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ**  
 در نتیجه چسباندیم در میان فرقه‌ی نصارا دشمنی و کینه را تا روز قیامت. و خبر  
**يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۴﴾**  
 خواهد داد آنان را الله به آن چه که می‌کردند •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال از یهود و نصارا پیمان گرفت که به او امر او  
 تعالی و راه و روش پیامبران او ﷺ چنگ بزنند و آنان را نصرت نمایند و حامل و  
 عامل دین خود باشند و...؛ اما آنان این عهد را شکستند و برای همین در عوض  
 وعده‌ی عفو گناهان و دخول به بهشت جاویدان، به لعنت الهی و قساوت قلب و  
 گناهان بزرگی مانند تحریف آیات منزله گرفتار شدند. مؤمنان از این سرگذشت  
 آنان باید پند بگیرند و به دین خود محکم چنگ بزنند.

ربط و مناسبت

ارتباط این آیات با گذشته به سه وجه است:

۱. در طی آیه‌های گذشته، خداوند متعال مؤمنان را به نعمت‌های خویش که به آنان ارزانی کرده بود، متوجه فرمود و تأکید کرد که عهد و میثاق‌شان را که در جوانب مختلف با او تعالی بسته‌اند، نقض نمایند. در این آیات به آنان می‌گوید: این تنها شما نیستید که میثاق بسته‌اید، بلکه از امم گذشته (بنی اسرائیل) نیز میثاق گرفته شده بود، ولیکن آنان بعدها عهد و قرارشان را نقض نمودند و خداوند متعال به سبب این نقض میثاق آنان را به سه صورت گوشمالی کرد: ۱. بر آنان لعنت فرستاد، ۲. ذلیل‌شان کرد، ۳. در مسکنت و بیچارگی انداخت‌شان. مؤمنان را متوجه می‌کند که شما از این بی‌وفایی و نقض میثاق بر حذر باشید.
۲. در آیه‌های قبلی ضمن بیان نعمای خویش، چند مورد از نقشه‌های شوم کفار علیه مسلمانان و اسلام را بیان فرمود که او تعالی همه را نقش بر آب نمود. اکثر این توطئه‌ها و نقشه‌ها از جانب یهود بود. لذا در این جا مواردی دیگر از قبایح و زشتی اعمال و کردار یهود را بیان می‌فرماید تا حقیقت آنان روشن‌تر گردد و مسلمانان میزان دشمنی آنان با اسلام را بسنجند.
۳. قبلاً بیان ترغیب مکلفان در قبول تکالیف و ترک تَمَرُّد و عصیان بود. در این جا بیان می‌فرماید که این دستورات و نواهی مختص شما نیست، بلکه امم گذشته و یهودیان نیز به گردن نهادن به این امر و ترک نواهی مکلف شده بودند. و این عادت الله تعالی است که همیشه بندگان را مکلف می‌سازد. لذا این یک امر جدید نیست که به سبب آن ناراحت شوید. پس آن را با جان و دل قبول کنید.

## تفسیر و تبیین

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ... (۱۲)

و لقد اخذ الله... - به حقیقت خداوند متعال از قوم بنی اسرائیل میثاق گرفته است. بعثنا منهم اثني عشر نقيبا - «نقیب» بر وزن فعیل به معنی فاعل از «نقب» مشتق است، به معنای تفتیش و بررسی. در این صورت منظور از آن، سرپرست و سردار قوم است که احوال و اسرار قوم خویش را می‌شکافد و بررسی می‌کند. نزد بعضی به معنای مفعول است. بدین معنا که سرپرست قوم بنابر علمی که نسبت به احوال آنان دارد و بررسی می‌کند، از طرف قوم به نمایندگی و سرپرستی برگزیده شده است.

علامه زجاج رحمته الله می‌گوید: اصل آن از «نقب» به معنای سوراخ گشاده و راه و تونل در کوه است. «مناقب» که جمع «منقبه» به معنی فضیلت و بزرگی می‌باشد از همین ماده است. فضایل را به این خاطر مناقب می‌گویند که مجموعه‌ای از صفات پسندیده‌ی شخص را واضح و گشاده می‌کند. «نقبه» که اسم مرضی پوستی در حیوانات است و زخم و برص آن‌ها را نمایان می‌کند، نیز از همین ماده است.

«سگ نقیب» به سگی می‌گویند که حنجره‌اش را سوراخ کرده‌اند تا ارتعاش صدایش بلند نشود. عرب‌های بخیل زمان جاهلیت این کار را می‌کردند تا مهمانان با شنیدن صدای سگ‌های آنان به وجود خانه‌شان پی نبرند!<sup>(۱)</sup>

«اثنی عشر» (عدد دوازده)، ظاهراً باید دارای رموز و حکمت‌هایی باشد که جز خداوند متعال و پیامبرانش احدی به معنای حقیقی آن پی نمی‌برد؛ زیرا موارد استعمال آن هم در «قرآن» و هم در موارد دیگر که مربوط به خداوند متعال و پیامبرانش می‌شود، زیاد است. مثلاً سال دوازده ماه است، انصار مدینه که با آن حضرت صلی الله علیه و آله در مکه و در عقبه‌ی اولی بیعت کردند، تعدادشان ۱۲ نفر بود. چه بسا تقسیمات لشکری به ۱۲ صورت می‌گرفت، در این جا نیز ۱۲ نفر از نمایندگان ذکر شده است و... خلاصه، در بسیاری از جاها عدد ۱۲ ملاحظه

۱- روح المعانی: ۳۵۱/۶ - تفسیر کبیر: ۱۸۴/۱۱.

شده است.

جمله‌ی ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾ اشاره به ماجرای پس از عبور از رود نیل دارد. وقتی که حضرت موسی علیه السلام با ششصد هزار نفر از پیروانش از دریای نیل عبور کردند و در وادی «تیه» منزل نمودند، خداوند متعال دستور داد که اکنون به مبارزه با دولت شام برخیزید و قدس را که در دست کفار عمالقه قرار دارد، بگیرید. حضرت موسی علیه السلام این دستور خداوندی را به لشکر خویش ابلاغ نمود. آنان گفتند: برای مقدمه و فراهم ساختن زمینه‌های جهاد، اولاً؛ دوازده نفر «نقیب» از دوازده قوم انتخاب کن تا مسیر حرکت ما را بررسی کنند و ببینند که آیا امکان حرکت در آن وجود دارد یا نه و ثانیاً؛ آنان باید به شام بروند و تجهیزات کفار «عمالقه» را ارزیابی کنند و ببینند که آیا ما می‌توانیم با آنان مبارزه کنیم.

حضرت موسی علیه السلام دوازده نفر منتخب را دور خویش فرا خواند و گفت: بروید و به وظیفه‌ی خویش عمل کنید، اما هر جا که ظاهراً مورد نامناسبی دیدید، سعی کنید آن را برای قوم خویش بازگو نکنید. این جهاد، دستور خداوندی است و موفقیت با ماست. کاری کنید که هر طور شده قوم به جهاد برخیزد و موانع ظاهری، آنان را از ادای این فریضه باز ندارد.

در میان این دوازده نفر، یکی «یوشع بن نون» علیه السلام بود که بعدها پس از موسی و هارون علیهما السلام، به نبوت رسید. او از طرف گروهی به نقیبه منصوب شده بود. یکی دیگر از آنان «کالب بن یوحنا» - یا «یوکننا» یا «یوخنا» - علیه السلام بود که او نیز پس از مدت‌ها، به پیامبری یا ولایت برگزیده شد.

این گروه دوازده نفری به سوی شام راهسپار گردید و پس از طی مسافت‌ها به سرزمین «عمالقه» رسید. ساکنان آنجا از نسل قوم عاد بودند؛ با جثه‌های بزرگ و غول‌پیکر و دارای قدرت فوق‌العاده. آنان وقتی که چنین دیدند، به غیر از «یوشع» و «کالب» علیهما السلام، همگی یک صدا ترس‌شان را اظهار نمودند و گفتند: با اینان جنگیدن امکان‌پذیر نیست! موسی علیه السلام می‌خواهد همه‌ی ما را



بی‌خودی به کشتن دهد! هریکی از اینان قادر است با پنج - شش نفر از ما مقابله کند. سرنیزه‌های‌شان با هر ضربه، چندین نفر ما را سر به نیست می‌کند! یوشع و کالب علیهما السلام، در صدد ترغیب و تشویق آنان برآمدند که سرزمین هموار است، فقط ما با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت کنیم، همه‌ی سرزمین‌ها فتح می‌شود، خداوند متعال با ماست. اما آنان پند پذیر نبودند و رفتند و قوم خویش را از ماجرا باخبر ساختند. قوم وقتی چنین شنیدند، به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: «تو و خداوندت بروید و بجنگید؛ ما این جا نشسته‌ایم.»<sup>(۱)</sup>

خداوند متعال به امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بی‌وفایی‌های قوم موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را بازگو می‌کند و متذکر می‌گردد که مبادا مثل رفتار آنان راه بروید. و دیدیم که صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ جوانمردی نشان دادند و هنگامی که به طرف بدر روانه بودند و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از آنان نظر خواست، حضرت مقداد بن اسود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: یا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ما قوم بنی‌اسرائیل نیستیم که به شما بگوییم تو و پروردگارت بروید بجنگید و ما نشسته‌ایم، بلکه اگر دستور بدهی در وادی «برک الغماد» جگرهای شترهای مان را خارج سازیم، این کار را می‌کنیم و در مقابل هر قدرتی ایستاده‌ایم؛ اگر چه اسلحه نداریم. ما می‌گوییم: شما نظاره‌گر باشید و ما خودمان می‌جنگیم!<sup>(۲)</sup>

و قال الله انى معكم - خداوند متعال به آنان تسلی داد که: من با شما هستم و اگر این اعمال را (که در جلو ذکرشان می‌آید) انجام دهید، نصرت با شماست. خطاب «معکم» یا برای نقبا است یا برای همه‌ی بنی‌اسرائیل.

لئن اقمتم الصلاة ... - اگر نماز را قائم بدارید و زکات بپردازید و به فرستادگان و پیامبران من ایمان بیاورید (وَأَمْتُمْ بِرُسُلِي) و برای کمک پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کمر همت ببندید (وَعَزَّرْتُمُوهُمْ) و قرض خوب به سوی خداوند متعال روانه سازید (وَأَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا)، نتیجتاً پیروزی با شما خواهد بود.

لاکفرن عنکم سیاتکم ... - و علاوه بر آن، خداوند متعال دو فایده و انعام به شما

۱- به روایت طبری در تفسیر با اختصار: ۵۱۷/۴، ش ۱۱۶۷۱.

۲- این مطالب تکرار و تخریح شده است (همین سوره/ تحت آیه‌ی ۲۴).

خواهد داد: ۱. این کارها در دنیا کفاره‌ی گناهان تان می‌گردد، ۲. در آخرت از باغ‌های بهشت و نهرهای صاف و زلال آن بهره‌مند می‌شوید. اما در غیر این صورت، انتظار نصرت و معیت خداوند متعال را نداشته باشید.

و «أَعَزَّرْتُمُوهُمْ»، یعنی «نَصَرْتُمُوهُمْ». از «عزر، يعزر» است و در اصل به معنی رد کردن و سرزنش نموده می‌باشد. «تعزیر» از همین ماده است؛ چون مجرم با آن طریق سرزنش و تأدیب می‌گردد. به نصرت و یاری هم بدین وجه «تعزیر» می‌گویند که وقتی یکی کسی دیگر را یاری می‌رساند، در واقع مشکل یا بلا را از رد و دفع و مخالفان‌اش را سرزنش می‌کند.

مراد از «قرض حسن» آن است که اولاً؛ با اخلاص داده شود، ثانیاً؛ حلال باشد و ثالثاً؛ در نزد فرد باارزش و دارای قیمت و مرغوب باشد.

### پاسخ به چند پرسش تفسیری مهم

سؤال ۱: تقاضای شرع و عقل این است که ایمان بالرسل که از اصول ایمان است، باید از اقامه‌ی صلاة و دادن زکات مقدم باشد و نماز و صدقات و سایر عبادات که فرع و شاخه‌ی ایمان‌اند، بعد از ایمان بالرسل ذکر کرده شوند. در این جا حکمت چیست که عبادت را مقدم و ایمان بالرسل را مؤخر نمود؟

جواب: رخ کلام و خطاب به یهود است. یهودیان کسانی بودند که اعتقاد راسخ به عبادت داشتند و قبول داشتند که برای حصول نجات از عذاب جهنم، اقامه‌ی نماز و ایتای زکات و... لازم است، اما در تکذیب برخی از پیامبران مانند حضرت محمد ﷺ و حضرت عیسیٰ علیه السلام بودند. لذا خداوند متعال در این جا طبق عقیده‌ی پخته‌ی خود آنان تحریک‌شان می‌کند و عبادات مقبول آنان را مقدم نمود. اما بعداً ایمان بالرسل را آورد تا به آنان بفهماند که همه‌ی این عبادات شما بدون ایمان به تمام پیامبران، بی‌فایده خواهد بود و مدار قبولیت آن‌ها بسته به ایمان - از جمله ایمان بالرسل - می‌باشد.

سؤال ۲: «زکات» که فرض عین است؛ اما حکمت ذکر کردن «قرض» در

این بیان چیست؟

**جواب:** با آوردن «قرض» متوجه فرمود که علاوه بر فرض عین که همان «زکات» می‌باشد، بر افراد مال‌دار و ثروت‌مند فرض کفایه هم عاید است و او وظیفه دارد از مالش برای ضروراتی مانند احداث مسجد در شهر یا روستایی که مسجد ندارد یا بنای مدرسه در جایی که مدرسه نیست و ... انفاق کند.

**سؤال ۳:** خداوند متعال خود مالک تمام املاک است؛ پس چه نیازی به قرض بندگان دارد که آن را جزو شرایط رستگاری ذکر فرموده است؟

**جواب:** این در واقع همان صدقه است، ولی آن را به «قرض» تعبیر فرمود تا دهنده‌ی آن مطمئن شود همان‌طور که در دنیا قرضی را که به دیگری داده حتماً پس می‌گیرد، آن صدقه‌اش را نیز از جانب خداوند متعال باز پس خواهد گرفت و به این یقین داشته باشد.

فمن كفر بعد ذلك منكم... - ضمیر «منکم» یا راجع به بنی‌اسرائیل است یا به مسلمانان. یعنی هرکس که پس از این میثاق یا شرط مؤکد و معلق به وعده‌ی بزرگ (دور کردن گناهان یا وعده‌ی معیت به معنای نصرت و توفیق برای انجام خیر)، رسولان و آنچه ذکر گردید را انکار کند، او یقیناً گمراه شده و از راه راست دور افتاده است.<sup>(۱)</sup>

**فِيمَا نَقَضُوا مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً... (۱۳)**

خداوند متعال در این آیه بیان می‌کند که بنی‌اسرائیل در نتیجه‌ی نقض میثاق به چه سرنوشتی گرفتار آمدند.

لَعْنَهُمْ... - می‌توان گفت: آنان به دو عذاب سخت گرفتار شدند؛ یکی، دینی و دیگر، دنیوی. عذاب دنیوی، لعنت خداوندی بود که بر آنان نازل شد و به سبب آن دشمنان بر آنان غالب و مسلط شدند. سزای دینی، مسخ کردن عقل سلیم

۱- روح المعانی: ۳۵۵/۶ - تفسیر ابن کثیر: ۳۳/۱۱.

آنان بود. دو جمله‌ی ﴿لَعْنُهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ به همین دو سزا- دنیوی (لعنت) و اخروی و دینی (سیاهی قلب)- اشاره می‌کند.

**سؤال:** وقتی خداوند متعال خود قلوب آنان را سخت و خودشان را مورد لعن قرار داد، نباید مورد ملامت قرار گیرند. پس، ملامت یهود بر چه مبنایی است؟  
**جواب:** خداوند متعال اول آنان را هدایت داده بود. اما آنان میثاق او تعالی را نقض نمودند و ... همین اعمال بدشان موجب قساوت قلوبشان قرار گرفت و بنابراین، تا وقتی که توبه نکنند و به راه هدایت باز نگردند، ملعون و قابل ملامت‌اند. یحرقون الکلم عن مواضعه - قساوت دل‌ها و مسخ شدن عقل سلیم آنان به جایی رسیده بود که دستورات و تشریحات دینی خداوند متعال و رسولانش را تغییر دادند و احکام شرعی از قبیل زنا و حدود را از خودشان تراشیدند و به خورد دیگران دادند.

امروزه گروه‌های باطل مدّعی اسلام، اگر چه «قرآن» را تحریف لفظی نمی‌کنند، اما تحریف معنوی نزد آنان رواج کامل دارد. اصلاً تمام این مذاهب باطله مولود همین تحریفات معنوی «قرآن» هستند.

و نسوا حظًا مما دُكروا به - یعنی علومی که از «تورات» داشتند، بهره‌ی کاملی از آن را به دست فراموشی سپردند و ترک دادند. این از شامت آنان است. وقتی که دل‌هایشان را سیاه کردیم، همانا دست به تحریف لفظی و معنوی احکام «تورات» زدند.

ولا تزال تطلع علي خائنة منهم - مفهوم جمله این که: قوم یهود، همیشه در خیانت به سر می‌برند و تو(ای رسول ﷺ) از آن آگاهی می‌یابی؛ گاهی وعده می‌کنند و خلاف آن عمل می‌نمایند، گاهی بر مسلمانان حمله می‌برند، پاره‌ای اوقات به دشمنان مسلمانان کمک می‌رسانند و... . گویا خیانت در سرشت آنان عجین شده است.

یا به قولی دیگر: «خائنة» اسم فاعل به معنای مصدر است که در این صورت

تنوین آن برای تفخیم است. یعنی: «علی خيانة عظيمة». نظیر این لفظ «طاغیة»، «کافیة»، «کاذبة»، «لاغیة» و ... هستند. یا صفت است که در این صورت موصوف آن محذوف می‌باشد و ممکن است به یکی از این صورت‌ها باشد:

۱. صفت «فرقة» است (علی فرقة خائنة منهم). برخی به جای «فرقه»، «جماعة» آورده‌اند.

۲. صفت «نفس» است که محذوف می‌باشد (علی نفس خائنة).

۳. لفظ «فعلة» محذوف است (علی فعلة ذات خيانة منهم).

۴. طبق قولی دیگر: اسم فاعل و صفت یک موصوف است که محذوف می‌باشد. یعنی: «شخص خائنة» و «ة» برای مبالغه است؛ به معنای بسیار خائن. مانند «علامة» و «نسابة» که بر اوزان مبالغه‌اند. طبق این توجیه یعنی: «همیشه تو از خیانت بزرگ آنان با خبر می‌شوی».

فاعف عنهم واصفح ... - یعنی مقتضای اعمال بدشان این است که آنان را تنبیه نمایی و حق‌شان را کف دست‌شان بگذاری، اما تو آنان را عفو کن و این لغزش‌شان را نادیده بگیر.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِيُّ ... (۱۴)

پس از بیان قبایح و جنایات یهود، در این آیه وضعیت مشابه نصارا را بیان می‌کند. خداوند متعال آنان را نیز به سبب بدکاری‌شان گرفتار ساخت.

... فنسوا حظًا مما ذكروا به - آنان نیز نقض میثاق کردند و بهره‌ی بزرگی از علوم «انجیل» و آنچه را که از عیسی عليه السلام به یاد داشتند، در زیر خاک‌های فراموشی مدفون ساختند.

فاغرينا بينهم العداوة و البغضاء ... - «اغرينا» از «اغراء» است. یعنی چیزی را به چیز دیگر چسباندن. در اصل از «غراء» است و به چیزی گفته می‌شود که توسط

آن چیزی را به چیز دیگر می‌چسبانند.<sup>(۱)</sup> مانند شیره و... در این جا منظور این است که ما عداوت را بر آنان چسبانده و لازم و ثابت کردیم و تا روز قیامت به همین وضع گرفتار خواهند بود که هم دیگر را لعنت می‌کنند یا با یهود چنین هستند؛ هر یکی آن دیگری را لعنت و تکفیر می‌کند.

سؤال: ما می‌بینیم که کشورهای مسیحی با همدیگر در اتفاق کامل به سر می‌برند. به چه وجه خداوند متعال در این جا می‌گوید عداوت و اختلاف فیما بین را تا قیامت بر آنان چسبانده و لازم کرده‌ایم؟

جواب: قلوب‌شان پر از عداوت و دشمنی نسبت به همدیگر است و تا قیامت، این درخت اختلاف در قلوب‌شان پابرجاست. جنگ جهانی اول و دوم که آثار ویران‌گرشان بر کسی پوشیده نیست، از همین کشورهای مسیحی بلند شد. جنگ جهانی سوم که بیشتر محققان آن را واجب‌الوقوع می‌پندارند، از ناحیه‌ی همین‌ها خواهد بود. این همه مجالس و پیمان‌های بین‌المللی که مبنای آن‌ها را صلح و مصالحت قرار داده‌اند، صرفاً به خاطر مصالح دنیوی و سیاسی است و اگر این‌ها مانع نمی‌شد، تاکنون شاهد جنگ جهانی دهم نیز می‌شدیم. پس حقیقت این است که آنان علیه همدیگر در خفا دندان تیز می‌کنند و در واقع اتفاقی میان آنان نیست، اما ظاهراً با لبخند همدیگر را گول می‌زنند.

و سوف ینبئهم الله بما كانوا یصنعون - آنان به این موفقیت‌ها و پیشرفت‌هایی که با جنگ و جدال از همدیگر کسب می‌کنند، دل خوش نکنند؛ به زودی خداوند متعال آنان را از حقایق کردارشان باخبر و مجازات سختی برای آنان مقرر می‌فرماید.

تا این جا خداوند متعال، نقض میثاق دو گروه بزرگ (یهود و نصارا) را برای مسلمانان بازگو و نتیجه‌ی کردارشان را جهت عبرت مسلمانان واضح فرمود تا ما مسلمانان به وضع آنان گرفتار نیاییم و بر میثاق خویش مردانه ثابت قدم باشیم.

## علوم و معارف

### □ نماز و زکات در اُمم پیشین هم وجود داشته است

فرمود: ﴿لَیْنِ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ﴾ [مائده: ۱۲]. از این آیه ثابت می‌شود که نماز و زکات در اُمم سابقه نیز وجود داشته است؛ زیرا خداوند متعال آن را جزو شرایط رستگاری آنان بیان می‌فرماید.

### □ حقوق مالی فقط زکات و عشر و قربانی نیست!

فرمود: ﴿وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ ... وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ...﴾ [مائده: ۱۲] علما از این قسمت از آیه‌ی اول، استدلال کردند که حقوق مالیه فقط زکات، عشر، قربانی و صدقه‌ی فطر نیستند، بلکه فرض‌هایی که در درجه‌ی کفایی قرار دارند، همانند کمک به مدارس، مساجد، جهاد و... نیز از حقوق مالیه به شمار می‌روند و در صورت انجام ندادن این کارها، روز قیامت مسئولیت متوجه شخص خواهد گشت. طریقه‌ی استدلال به این صورت است که خداوند متعال در این جا یکی از شروط را دادن زکات نام برده است که فرض عین می‌باشد، اما در کنار آن قرض حسنه را نیز متذکر گردیده است که شامل صدقات نافله و فرض‌های کفایی است و از جمله‌ی شروط می‌باشد. لذا معلوم شد که حقوق مالیه دو هستند:

۱. فرض عین: مانند زکات (کسی که صاحب نصاب باشد)، ۲. فرض کفایه؛ بر کسی که ثروتمند و زکات بر او فرض عین است و در شهر یا محل مسکونی او مسجد یا مدرسه وجود ندارد. در این صورت بر او فرض کفایه است که به بنای مسجد و مدرسه‌ی دینی اقدام نماید. و اگر ثروتمند نیست، مطابق با وضعیت مالی خویش بر او لازم است در احداث مسجد و مدرسه با دیگران همکاری نماید. زیرا، بنای مسجد و مدرسه یک عبادت نفلی و معمولی نیست، بلکه وجود یک مدرسه و مسجد در هر شهر و روستایی فرض کفایه است و در صورت نبودن هیچ مدرسه و مسجدی، همه گناهکار و در قیامت معذب می‌گردند؛

اگر چه گناهی غیر از این نداشته باشند. امروزه مسلمانان هزاران وسایل مفسده را در خانه و زندگی خود جای داده‌اند، اما مسجدشان امام ندارد و به مدارس دینی توجهی ندارند. و اسفا بر این بدبختی!

### □ پشت پا زدن به میثاق الهی، دو وبال به دنبال دارد!

اکابر علما از آیهی ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ...﴾ [اعراف: ۱۳] چنین استنباط نمودند که هر قومی نافرمانی کند و وفای به عهد و میثاق الله ﷻ ننماید، خداوند متعال آنان را به دو بلاى ویران‌گر مبتلا می‌کند:

۱. عذاب دنیوی که به صورت لعنت و تسلط کفار بر آنان ظاهر می‌گردد؛ چنان‌که در دوره‌ی کنونی می‌بینیم هر جا که مسلمان هست، تحت اراده و شکنجه‌ی کافران قرار دارند. در عربستان که بزرگ‌ترین کشور اسلامی است، علما آن‌قدر تحت نفوذ بیگانگان و اراده‌ی آنان قرار گرفته‌اند که نمی‌توانند حرف حق را کماحقه اظهار کنند؛ اگرچه نسبت به بعضی کشورهای دیگر کمی بهتراند. جماعات تبلیغی در هر کجا آزاد است بروند؛ روس، ژاپن، انگلستان و ترکیه و... در همه جا تبلیغی‌ها می‌روند، اما در قلب اسلام و جای رشد مسلمانان که عربستان است، چنین اجازه‌ای به تبلیغی‌ها داده نمی‌شود. سال ۱۳۸۵ هـ. ق. بود که من به حج رفتم. آن وقت تبلیغی‌ها آن‌جا کار می‌کردند، اما وقتی که چند سال بعد به آنجا رفتم، مطلع شدم که حکومت عربستان، این کار را به روال اول اجازه نمی‌دهد. ممکن است نظری سیاسی در این مورد دارد. ولی در امور دینی نظر سیاسی نباید غالب و مؤثر گردد.

۲. عذاب و بلاى دینی که همانا مسخ شدن عقول و فطرت پاک انسانی است. وقتی که در افغانستان پس از پیروزی،<sup>(۱)</sup> با هم دیگر اختلاف کردند و میثاق الهی را نقض نمودند، نظام‌شان درهم و برهم شد؛ به طوری که هر عالمی فتوای کفر دیگری را می‌داد و رئیس هر لشکر و حزبی، افراد حزب دیگر را قتل عام

۱- منظور پیروزی بر روسیه است.



می‌کرد.

نقض عهد الله ﷻ باعث شد که فرق باطله‌ی گوناگونی در هند پدید بیاید و جز دیوبندی‌ها که بر خط مستقیم قرار دارند، گروه‌های دیگر از قبیل بریلویه، خاکساریه، پرویزیه و دیگر اهل زیغ مسیر انحراف می‌پیمایند.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَعَزَّنا مِنْهُمْ...﴾ - در این بیان یک اصل از اصول تصوف است که مشایخ طریقت، خلفا و مجازین می‌گیرند و بر مردم برای اصلاح می‌فرستند که مناسبت بین آنان و عوام باشد.<sup>(۱)</sup>

و قوله تعالی: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً﴾ - چون که قساوت هم یکی از اقسام قبض است، معلوم شد که از معاصی هم قبض پیدا می‌شود. (از بیان و روح)<sup>(۲)</sup>

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ قَدْ جِءَكُمْ رَسُوْلُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيْرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُوْنَ مِنَ الْكِتٰبِ وَيَعْفُوْا عَنْ كَثِيْرٍ قَدْ جِءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُوْرٌ وَّكِتٰبٌ مُّبِيْنٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِيْ بِهٖ اللّٰهُ اَمَدٌ بِهٖ نَزَدْتٰنِ اِزْ جَانِبِ اللّٰهِ يَكْ نُوْرٌ وَّ يَكْ كِتٰبٌ رُوْشَنٌ • بِهٖ وَسِيْلَهٗ اَنْ دِلٰلَتٌ مِّى نَمٰيْدُ اللّٰهُ مَن اَتَّبَعَ رِضْوٰنَهٗ سُبُلَ السَّلٰمِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمٰتِ اِلٰى

ای اهل کتاب! هر آینه آمد به نزدتان پیامبر ما؛ بیان می‌کند برای شما بسیاری از آن چه پنهان می‌داشتید از کتاب (کتاب الهی) و او درگذر می‌کند از بسیاری از تقصیرات. هر آینه

کسی را که طلب رضای او می‌کند؛ به سوی راه‌های نجات. و بیرون می‌آورد آنان را از تاریکی‌ها به سوی

۱- روح - بیان القرآن: ۱۳/۳.

۲- روح المعانی - بیان القرآن: ۱۴/۳.

النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١١﴾ لَقَدْ كَفَرَ

روشنی به اراده‌ی خود. و دلالت می‌کند آنان را به سوی راه راست • هر آینه کافر شدند

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ

کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است! بگو: پس چه کسی می‌تواند

مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ

از الله چیزی (از انتقام) را، اگر بخواهد که هلاک کند عیسی پسر مریم را و مادرش را

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

و آنان را که در زمین‌اند همه را یکجا؟ و برای الله است پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه

بَيْنَهُمَا تَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢﴾ وَقَالَتْ

میان این هر دو است؛ می‌آفریند هر چه را می‌خواهد؛ و الله بر همه چیز توانا است • و گفتند

الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُرُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ

یهود و ترسایان: ما پسران الله هستیم و دوستان اویم! بگو: پس چرا عذاب می‌کند شما را

بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن

به سبب گناهان تان؟ بلکه شما آدمیانید از جنس آن چه پیدا کرده است؛ می‌آمرزد هر که را بخواهد و عذاب می‌کند هر که

يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٣﴾

را بخواهد. و برای الله است پادشاهی آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان این هر دو باشد و به سوی اوست رجوع •

يَأْهَلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسُلِ

ای اهل کتاب! هر آینه آمده است به نزدتان پیامبر ما؛ بیان می‌کند برای شما درحالت انقطاع آمدن پیامبران

أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ

تانگوید که نیامد به شما هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای. آری، هر آینه آمده است به نزدتان مژده دهنده و بیم دهنده.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٤﴾

و الله بر همه چیز توانا است •

مفهوم کلی آیه‌ها: خطاب به اهل کتاب اعلام می‌دارد: اکنون دیگر دوران کفرهای آشکار شما یهودیان که بسیاری از آیات «تورات» را کتمان می‌کردید و بدین طریق از مسیر اصلی آن کتاب و آن دین الهی منحرف شده بودید، به پایان رسیده است. زیرا رسول ما که دین‌اش جامع تمام ادیان گذشته است، این حقایق کتمان شده را برملا می‌سازد و به وسیله‌ی او خداوند متعال کسانی را که واقعاً طالب هدایت هستند، هدایت می‌کند. نصارا هم باید بدانند که عقیده به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام کفر است و آنان به این عقیده کافر شده‌اند. عیسی و مادرش مریم علیهما السلام مخلوقاتی بیش نیستند؛ به طوری که اگر خداوند متعال بخواهد آنان و سایر مخلوقات را هلاک سازد، کسی نمی‌تواند به کمک‌شان برخیزد. یهود و نصارا که خود را فرزندان و محبوبان خداوند متعال می‌دانند، بدانند که این طرز فکرشان غلط و کافرانه است. اگر واقعاً دوست و فرزند خداوند متعال هستند (معاذالله)، پس چرا به سبب گناهان هلاک‌شان می‌کنند؟! او تعالی از فرزند پاک است و آنان مانند سایر بشر، بندگان ناتوان و مملوک او تعالی هستند. پس برای نجات خویش از کفر و گمراهی آشکار و حصول بهشت و رضای خداوند متعال، باید به این پیامبر او تعالی (حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) ما ایمان بیاورند.

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته، نمونه‌هایی از نافرمانی یهودیان و مسیحیان از قبیل عهد شکنی، ترک دادن افعال ماموریه و حيله و مکر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیان شد. اکنون، یکی دیگر از خیانت‌های آنان را که اخفای صفات «قرآن» و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مذکور در «تورات» و «انجیل» را بیان می‌فرماید و باز آنان را از لطف و کرم خویش دعوت می‌کند که باز هم دیر نشده، هر چه کرده‌اید، امید بخشش و مغفرت دارید، بیایید و بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید.

## تفسیر و تبیین

### يَتَأْهَلُ الْكُتُبِ قَدْ جَاءَكُمْ... (۱۵)

یا اهل الکتب... - منظور از اهل کتاب، یهود و نصارا هستند.

کثیرا مما کنتم تخفون من الکتب - بسیاری از مسایل و حقایق را که شما به مکر و حيله از دیگران پوشیده نگه داشته‌اید، رسول الله ﷺ آن‌ها را برای شما واضح و ظاهر می‌گرداند.

ریس المفسرین حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: چیزهایی که اهل کتاب پوشیده کرده بودند، رسول الله ﷺ ظاهر کرد. از جمله‌ی آن‌ها، صفات رسول الله ﷺ بودند که در «تورات» و «انجیل» وجود داشتند. و یکی دیگر از مسایل پوشیده شده، حکم رجم بود که در دین حضرت موسی علیه السلام حکم زانی مطلقاً رجم بود؛ خواه زانی زن بوده باشد یا مرد و خواه محصن یا مجرد. یهودیان این مسأله را کتمان نموده بودند و به جای رجم، روی زانی را سیاه و بر الاغی سوار می‌کردند و در بازار می‌گردانیدند. و نیز در دین حضرت موسی علیه السلام به جای قصاص، اصلاً دیت وجود نداشت، اما آنان دیت را جاری کردند. و بسیاری مسایل دیگر از همین قبیل.<sup>(۱)</sup>

آنان به دو دلیل این حقایق را اظهار نمی‌کردند:

۱. اگر این حقایق - که یک نوع تأیید برای نبوت حضرت محمد ﷺ بودند - ظاهر کرده می‌شدند، همه به دین اسلام می‌گرویدند و به او ایمان می‌آوردند و بدین وسیله، وسیله‌ی معاش آنان که اکثر از صدقات و بخشش‌های مردم بود، از بین می‌رفت.

۲. اگر این‌ها را افشا می‌کردند، عوام آنان را محکوم می‌کردند که چرا به پیغمبر اسلام ایمان نمی‌آورند؟

و یعفو عن کثیر - و بسیاری دیگر از حقایق در کتاب‌های شما (یهود و مسیحیان) هست که آن حضرت علیه السلام از روی عفو، آن‌ها را اظهار نمی‌کند؛ زیرا ضرورتی

۱- تفسیر کبیر: ۱۸۹/۱۱ - تفسیر طبری: ۵۰۲/۴، ش ۱۱۶۱۲ - تفسیر ابن کثیر: ۳۴/۲.

ندارد و جز شرمندگی شما ثمره‌ای در پی ندارند. از این قبیل، حرمت اشیایی بود که به توسط آنان، حکم حلال داده شده بودند؛ حال آن که در مذهب موسی و عیسی علیهما السلام حرام شمرده می‌شدند.

قد جاءكم من الله نورٌ و كتابٌ مبينٌ - در این جا خطاب برای اهل کتاب و امت محمد (علی صاحبها الصلاة والسلام) می‌باشد. تنوینی که بر «نور» است، برای تفخیم است.

در تفسیر و توجیه این که مقصد از «نور» چیست، چهار قول وجود دارد:  
۱. منظور از «نور»، حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که نور عظیم و نور هدایت و رسالت و نور المرسلین و نور العالم و نور الکائنات است، و مراد از «کتاب مبین»، «قرآن پاک» است. قول قتاده رضی الله عنه همین است، و این توجیه را زجاج رضی الله عنه و گروهی دیگر از علما اختیار کرده‌اند.

### اقسام نور و مقصود از نور بودن رسول الله صلی الله علیه و آله

نور بر چهار قسم است: ۱. نور خالق، ۲. نور مخلوق، ۳. نور محسوس، ۴. نور غیر محسوس.

یکی از صفات جناب رسول الله صلی الله علیه و آله به اتفاق سلف و خلف، «نور» می‌باشد، اما منظور، نور مخلوق است که خداوند متعال آن را پیدا کرده است. مانند نور آفتاب و نور مهتاب و کواکب و غیره. بر خلاف بریلویه که قایل اند مقصود، نوری از جزو خداوند متعال می‌باشد! یعنی: این از نور خالق است. زیرا در «قرآن» ﴿مِنَ اللَّهِ نُورٌ﴾ آمده است؛ یعنی: محمد صلی الله علیه و آله جزء من نور الله است! و به این ترتیب نزد آنان نور الله جل جلاله تجزی قبول می‌کند؛ در حالی که چنین نیست. بریلویان با این عقیده‌ی شان پیامبر صلی الله علیه و آله را در یکی از صفات خداوند متعال شریک می‌دانند؛ قایل اند صفت نور خداوند متعال در رسول الله صلی الله علیه و آله حلول کرده است و این عقیده‌ی خطرناکی است.

نسبت نور الله جل جلاله با نور پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت خالق با مخلوق است. از تمام انوار

بزرگ‌ترین نور، نور محمد ﷺ است که اول او ﷺ را به میدان هستی آورده و کاینات دیگر بعداً و به برکت او ﷺ پیدا شدند. اما نور عادتاً محسوس نیست، بلکه یک چیز معنوی و غیر محسوس است.

نور پیامبر ﷺ خیلی قوی بوده است، اما در پرده‌ای از حجاب قرار گرفته بود؛ زیرا اگر نور او در دنیا ظاهراً نمایان می‌شد، همه کرها و طوعاً ایمان می‌آوردند. در روایات آمده است که حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنهما مشرف به دیدن این نور ولو به اندازه‌ی کم شده‌اند، اما در روز قیامت نور حقیقی او ﷺ منکشف می‌گردد؛ به طوری که درخشندگی آفتاب و ستارگان در قبال آن هیچ نیست.

نه تنها علمای دیوبند، بلکه تمام اهل کتاب‌های سماوی بر این عقیده‌اند که این نور وجود دارد و پیغمبر (علیه الصلوة والسلام) به همین معنی «نور» است؛ نوری مخلوق و غیر محسوس.

۲. مراد از «نور»، اسلام و از «کتاب مبین»، «قرآن» است.

۳. منظور از «نور» و «کتاب»، هر دو «قرآن پاک» می‌باشد<sup>(۱)</sup> و این عطف، عطف تفسیری است. یعنی: به حقیقت آمد از جانب خداوند متعال یک نور بزرگ که آن نور یک کتاب مقدس (قرآن) است. پس این «نور» همان کتاب شد. این قول ابوعلی جبایی است. امام رازی رحمته الله علیه این توجیه را تضعیف نموده است و می‌گوید: در این صورت باید در میان معطوف و معطوف علیه مغایرت وجود داشته باشد.<sup>(۲)</sup> اگر «واو» عاطفه نمی‌آمد، اشکالی نداشت؛ زیرا جمله‌ی دوم را برای تأکید می‌پذیرفتیم، اما «واو» عاطفه آمده است و این تقاضای مغایرت دارد. نزد عامه‌ی محققان، بین معطوف و معطوف علیه مغایرت بالذات فی جمیع الاحوال لازم نیست، بلکه مغایرت بالعنوان به تنهایی هم می‌تواند موجب صحت

۱- تفسیر کبیر: ۱۹۰/۱۱-۱۸۹.

۲- همان.

عطف گردد و در این جا مغایرت در عنوان وجود دارد؛ عنوان اول، «نور» و عنوان دوم، «کتاب» است. در این جا نزد محققان امام رازی رحمته الله علیه به خطا رفته است، زیرا مغایرت بالذات را در هر حال لازم پنداشته است. حکیم الامت علامه تهانوی رحمته الله علیه طبق همین قول، آیه را ترجمه کرده است تا بریلویان فرصت استدلال از این آیه را نداشته باشند و هر دو به معنای کتاب باشند.<sup>(۱)</sup>

۴. صاحب «روح المعانی» رحمته الله علیه علی سبیل الاحتمال تفسیر می کند که این احتمال وجود دارد که مراد از «نور» و «کتاب»، هر دو رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. و در جواب این اشکال که، در این جا مغایرت وجود ندارد، می گوید: مغایرت بالعنوان وجود دارد و این کافی است. طبق این توجیه معنا چنین می شود: به تحقیق آمد به جانب شما از طرف خداوند متعال، نوری که به منزله‌ی یک کتاب مجسم است (بتأویل «کان خلقه القرآن»)<sup>(۲)</sup>. یعنی: «قرآن» نقشه‌ی عمل پیامبر صلی الله علیه و آله است. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله برای امت به منزله‌ی نوری است که راهنما و هادی مجازی آنان است و چون از طرف خداوند متعال آمده، به مانند «کتاب مبین» است.<sup>(۳)</sup> علامه آلوسی رحمته الله علیه این توجیه را صرفاً به عنوان معنای احتمالی آورده است. قول مختار نزد وی و نزد بسیاری دیگر از مفسران، قول اول است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ... (۱۶)

یهدی به الله ... - ضمیر «به» به طرف «کتاب مبین» یا «نور» یا به جانب هر دو علی سبیل الافراد راجع است. یعنی: خداوند متعال به ذریعه‌ی پیامبر یا کتاب یا

۱- بیان القرآن: ۱۵/۳. همچنین توضیح تفسیری این ترجمه را نگاه کنید در: حاشیه‌ی شماره‌ی ۴ همان صفحه.

۲- سخن جامع ام‌المؤمنین عایشه رضی الله عنها در وصف اخلاق نبی صلی الله علیه وسلم است. (به روایت مسلم در صحیح از زرارة رضی الله عنه: کتاب صلاة المسافرين و قصرها / باب ۱۸ «جامع صلاة اللیل و من نام عنه أو مرض»، ش ۱۳۹ (۷۴۶) - و ابوداود در سنن از سعد بن هشام رضی الله عنه: ابواب قیام اللیل / باب ۱۱ «فی صلوة اللیل»، ش ۱۲۹۹.

۳- روح المعانی: ۳۶۷/۶.

به توسط هر دو فرمان‌برداران را هدایت می‌کند. منظور از «رضوان»، رضای اله العالمین و مرجع ضمیر متصل به آن، خداوند متعال است. «سبیل السلام» یعنی: راه‌های سلامت و راه‌هایی که از کجی و انحراف و عیب پاک باشند. «سُبُل» چند توجیه دارد:

۱. راه‌های سلامت و نجات و استقامت - در این صورت معنا چنین می‌شود: خداوند متعال به ذریعه‌ی «قرآن» یا پیامبر ﷺ یا هر دو متمسک مؤمن را به سر منزل سلامتی و نجات که می‌توان آن را به بهشت، جای نهایی و کامل این نعمت تفسیر نمود، رهنمون می‌سازد و راه‌های استقامت در انجام احکام خویش را به وی ارزانی می‌دارد.

۲. «سلام» اسمی از اسم‌های خداوند متعال است. یعنی راه‌های خداوند متعال که عبارت از شرایع و احکام او تعالی هستند.<sup>(۱)</sup> و یخرجهم من الظلمات الی النور - آنان را از تاریکی‌های کفر و شرک و نفاق، به روشنایی توحید و «قرآن» و اسلام سوق می‌دهد.

ضمیر «بازنه» به طرف الله ﷻ بر می‌گردد. «بازنه» یعنی در توفیق خود. زیرا بدون مدد و نصرت الله ﷻ، کسی نمی‌تواند به مسیری گام بردارد.

ویهدیهم الی صراطٍ مستقیم - و آنان را به راه راست هدایت می‌فرماید.

سؤال: در این آیه ظاهراً تکرار به وقوع پیوسته است. چون «اخراج از ظلمات به سوی نور» خود مفهوم هدایت را افاده می‌کند. با این وصف چرا به دنبال آن «هدایت به راه مستقیم» را هم آورده است؟

جواب: این تکرار نیست، بلکه اشاره به دو نعمت مستقل بزرگ است. وقتی انسان گمراه موقف می‌شود به خداوند متعال رجوع کند، به ترتیب دو حالت را طی می‌کند: اول از ظلمات و تیرگی‌های گمراهی بیرون می‌آید و بعد به مسیر مستقیم راه می‌یابد و ترقی حاصل می‌کند. الله ﷻ با این اشاره فهماند که اگر



اینان از «قرآن» و رسول ﷺ اتباع نمایند، این دو نعمت شامل حالشان خواهد شد.

در این آیه‌ی کریمه خداوند متعال ما را متوجه ساخت که اگر می‌خواهیم راه راست و مستقیم و پاک از عیب و ضرر دنیوی و دینی را بیماییم، باید راه «قرآن» و سنت را در پیش بگیریم و نیز تمام راه‌ها از قبیل شرک، کفر، پیروی از رسوم و بدعات و جاهلیت و هرچه که به غیر از «قرآن» و سنت باشد، مورد تردید قرار گرفتند.

این نیز معلوم شد که مدار شناخت صحّت راه‌های دیگر، «قرآن» و حدیث می‌باشند. بدین صورت که اگر در انتخاب یا شناخت یک راه، سرگردان شدیم، با نگاه کردن به راهنمایی «قرآن» و حدیث، خوبی یا بدی این راه برای ما واضح می‌گردد و اگر دیدیم کسانی برخلاف «قرآن» و سنت گام بر می‌دارند، بدانیم که اهل باطل‌اند و مسیرشان اشتباه است و به جهنم منتهی می‌گردد و اگر موافق با شروط «قرآن» و سنت راه می‌روند، مطمئن باشیم که آنان اهل حق‌اند و سرانجام به منزل مقصود و سعادت خواهند رسید.

این آیه خود وسیله‌ای برای تشخیص راه‌ها و مذاهب خوب و بد است و دیگر لازم نیست از این و آن سؤال کنیم.

**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ... (۱۷)**

در این جا یکی دیگر از عقاید فاسده‌ی مسیحیان رایان می‌کند و اهل کتاب زمان رسول الله ﷺ را به ترک دادن این گونه عقاید پوشالی و کفرآمیز و روی آوردن به دین اسلام و عقاید اسلامی و قرآنی دعوت می‌دهد.

... قل فمّن يملك من الله شيئاً - در این جا به طریق الزام ثابت می‌کند که عیسی عليه السلام خدا نیست؛ چطور ادعا می‌کنید که عیسی عليه السلام خدا است با وجود این که می‌بینید هیچ یک از صفات خداوند متعال را دارا نیست؟ خداوند متعال ذات مقدسی است که حیات و ممات کاینات در دست او تعالی است و مالک و متصرف

مطلق است، عیسی علیه السلام خودش موت دارد و نمی‌تواند از آن کناره‌گیری کند، و همچنین از موت مادرش نتوانست جلوگیری کند. پس با این وضع چطور می‌گویید که «ان‌الله هوالمسیح ابن مریم»؟ عیسی علیه السلام صرفاً به این خاطر که بدون پدر پیدا شده که خدا نمی‌شود! پس در این صورت باید آدم علیه السلام خدا می‌بود، چون تخلیق او از عیسی علیه السلام عجیب‌تر بود، زیرا او نه پدر داشت و نه مادر. این‌ها همه از قدرت لایتناهی خداوند متعال است نه این که دلیل خدایی آدمیان باشد.

**و الله علی کل شیء قدير** - خداوند متعال قدرت دارد بدون پدر یا بدون مادر، فرزند پیدا کند. او تعالی بر همه چیز قدرت دارد.

**سؤال:** در مقابل این آیه‌ی کریمه، مسیحیان اعتراض می‌کنند که هیچ یک از فرّق عیسوی، حضرت عیسی علیه السلام را خداوند متعال ندانسته است؛ اگر چه آن را ثالث ثلثه و ابن الله گفته‌اند. در این جا به چه وجه «قرآن» آنان را به این اعتقاد متصف می‌گرداند؟

**جواب اول:** گروهی از مسیحیان که به آنان «حلولیه» می‌گفتند، معتقد بودند که ذات و صفات الله جل جلاله، در حضرت عیسی علیه السلام حلول کرده است و او مجسمه‌ای از صفات و ذات خدوند متعال است. این را قبول داشتند که خداوند متعال و بزرگ آن است که بالای عرش قرار دارد، اما روح او در وجود عیسی علیه السلام حلول نموده است. لذا این اتصاف به همین گروه از مسیحیان می‌باشد.

**جواب دوم:** منظور آیه، این نیست که عیسی علیه السلام را ذات خداوند متعال می‌پنداشتند، بلکه آنان، او را شریک خداوند متعال قرار می‌دادند و از شرک، مماثلت با خداوند متعال ایجاد می‌شود. گویا اینان عملاً و اعتقاداً او را مانند خداوند متعال می‌پنداشتند؛ گرچه به آن تصریح نکرده‌اند. خداوند متعال در این جا همه‌ی گروه مسیحیان - از قایلان به اقانیم ثلاثه گرفته تا حلولیان و قایلان به نبوت خدایی عیسی علیه السلام - را جمع کرده و می‌گوید: مرجع همه انکار توحید خداست، پس گویا شما عیسی علیه السلام را خدا قرار داده‌اید.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ ... (۱۸)

در این جا عقیده‌ی قبیح دیگری را که منصوب به یهود و نصارا است، بیان می‌کند. آنان ادعا می‌کردند که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم. در جواب می‌فرماید: فلم يعذبكم بذنوبكم - اگر واقعاً شما فرزند خداوند متعال هستید؛ پس چرا شما را به سبب گناهان تان گاهی تبدیل به میمون کرده و گاهی بر سرتان باران سنگ می‌بارید و گاهی زمین شما را در کام خویش فرو می‌برد و بدین وسیله شما را رسوا و معذب می‌کرد؟ مگر خداوند متعال با فرزندان خود این طور رفتار می‌کند؟!

بل انتم بشر ممن خلق - شما غلط می‌کنید خداوند متعال فرزندی ندارد و شما مانند دیگر انسان‌ها، بشر و مخلوقات او تعالی هستید.

یهودیان و مسیحیان، گاهی خودشان را مستقیماً فرزندان خداوند متعال می‌نامیدند و گاهی اوقات می‌گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم، لذا «ابناء الله» شدیم! این‌ها را در جلوی مسلمانان به خاطر فخر فروشی و تحقیر مسلمانان که به زعم‌شان هیچ مقامی نداشتند، می‌گفتند. خداوند متعال این گفته‌ی شان را رد کرد و گفت: اگر فرزندان خداوند متعال بودید، برای شما عذاب نمی‌آمد.

در این جا مراد از «عذاب»، عذاب رسوا کننده است، نه مشقت و تکلیف؛ زیرا مشقت و تکلیف برای دوستان خداوند متعال می‌آید؛ چنان‌که بزرگ‌ترین مصیبات و مشقات را رسول الله ﷺ و اصحاب‌اش متحمل شدند و این‌گونه تکالیف، اجر و پاداش دارد. اما عذاب رسوا کننده، تنبیهی از جانب خداوند متعال است که مخصوص گناه کاران می‌باشد.

... و اليه المصير - بازگشت تمام مخلوقات به جانب خداوند متعال است. از عیسی و موسی عليهما السلام گرفته تا محمد ﷺ، همه به سوی او تعالی باز خواهند گشت و کسی از حیطه‌ی محاسبه و مؤاخذه‌ی او تعالی بیرون نخواهد بود.

يٰۤأَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ ... (۱۹)

این آیه تأکید اولی است و مکرراً آنان را با لطف و نرمی دعوت می‌دهد تا شرم و حیا کنند و الزام باشد بر آنان تا دیگر برای شان عذر و بهانه‌ای باقی نماند.

یا اهل الكتاب ... - ای اهل کتاب! این رسول ما در زمانی که انقطاع رسولان بوده، نزد شما آمده است و بعد از او پیامبری نخواهد آمد. لذا باید به او ایمان بیاورید.

علیٰ فترۃ من الرسل - ای «علی زمان الفترۃ»، «فترۃ» از «فتر یفتر» است؛ به معنای سکن (چیزی که از حرکت و جنبش خاموش و بی حرکت گردد). اصولاً در لغت به معنی سُستی و خسته شدن و نیز معطل شدن است. در این جا هم به همین معنا، حاصل آن به کار رفته است و حاصل معنای آن انقطاع می‌باشد. یعنی انقطاع سلسله‌ی پیامبران ﷺ. (چون در زمان‌هایی سیر ارسال پیامبران به سستی نهاده است.) «زمان فترت» در اصطلاح به زمانی می‌گویند که مابین دو پیامبر واقع شده و در آن پیامبری نیامده و اگر آمده، کم آمده است.

حد فاصل زمانی بین موسی و عیسی ﷺ هزار و هفتصد سال بوده است، و در این دوران حدود بیست هزار پیامبر مبعوث گشته است. اما در زمان مابین حضرت عیسی ﷺ و حضرت محمد علیه الصلاة والسلام که به قول ابن جریج رحمته الله پانصد سال بوده است، پیامبری نیامده و نزد بعضی‌ها چهار پیامبر آمده که یکی از عرب و اسمش خالد بن سنان بوده است و سه تای دیگر از بنی اسرائیل بوده‌اند. علامه آلوسی رحمته الله در «روح المعانی» این مطلب (آمدن نبی قبل از رسول الله ﷺ) را قبول کرده است، اما گفته که این نبی قبل از دوران فترت بوده است. روایاتی که دالّ بر آمدن پیامبر در این زمان هستند، صحیح نیستند. به قول کلبی رحمته الله فاصله‌ی زمانی میان حضرت عیسی ﷺ و رسول الله ﷺ ۵۴۰ سال و به قول قتاده رحمته الله ۵۶۰ سال و به قول ضحاک رحمته الله ۴۳۰ سال و به قول حضرت سلمان فارسی رحمته الله که امام بخاری از او روایت کرده و صحیح‌ترین قول از اقوال مختلف در این زمینه می‌باشد، ۶۰۰ سال بوده است. به این زمان، «زمان فترۃ» می‌گویند.

قد جاءکم بشیر و نذیر - رسول الله ﷺ برای نیکوکاران، «بشیر» «نویسندهنده» و برای بدکاران، «نذیر» (ترساننده) است و نزد شما آمده؛ لذا اکنون عذر خواهی

نکنید.

**و الله على كل شيء قدير** - خداوند متعال قادر است شمارا به یک چشم به هم زدنی نابود سازد، اما به شما مهلت می‌دهد تا توبه نمایید و به رسول الله ﷺ ایمان بیاورید.

### پاسخ به چند پرسش در مورد «فترت»

**سؤال ۱:** در آیه‌ی مورد بحث، سخن از انقطاع رسولان (رمان فترت) به میان آمده است. پس این سخن سه تن از یاران حضرت عیسی عليه السلام که برای تبلیغ رفته بودند و خود را رسول نامیدند، به چه معناست؟<sup>(۱)</sup>

**جواب:** «رسول» در آن جا به معنای لغوی خود (قاصد) بود، نه به معنای اصطلاحی. یعنی آنان به مردم گفتند: ما قاصدان حضرت عیسی عليه السلام هستیم.

**سؤال ۲:** در روایتی آمده که برای عرب‌ها حضرت «خالد بن سنان» عليه السلام به نبوت انتخاب شد. در این صورت فترت بعد از حضرت عیسی عليه السلام به چه معناست؟  
**جواب:** این بزرگوار قبل از حضرت عیسی عليه السلام و متصل با وی در میان عرب مبعوث گشت. پس بعد از عیسی عليه السلام کسی به نبوت نرسیده است.

**سؤال ۳:** حکم کسانی که در زمان «فترت» می‌زیستند و پیامبری نداشته‌اند، چیست؟

**جواب:** اینان یا مشرک و کافر بوده‌اند یا به هیچ مذهبی ارتباط نداشته‌اند. اگر از گروه اول بوده‌اند، از زمره‌ی کافران خواهند بود و اگر قسم دوم بوده‌اند، دو مسلک راجع به آنان وجود دارد:

(۱) طبق نظر بعضی در آخرت از آنان امتحان به عمل می‌آید؛ اگر موفق شدند، رستگار خواهند شد و اگر نه، به جهنم خواهند رفت.

(۲) طبق عقیده‌ی جمهور، اینان صد در صد امید بخشش و نجات دارد. از

---

۱ - در «قرآن کریم» این سخن آنان چنین آمده است: ﴿إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ﴾ (یس: ۱۴) و: ﴿قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ﴾ (یس: ۱۶).

میان جمهور برخی می گویند که اینان کسانی خواهند بود که در پایین ترین درجات بهشت جای داده می شوند و بعضی دیگر می گویند جای شان در اعراف خواهد بود. البته اینان افرادی خواهند بود که از فطرت تجاوز نکرده و از راه توحید به سوی کفر و شرک گرایش نداشته اند.

سؤال ۴: برای اهل کتاب هم «زمان فترت» وجود داشته است. حکم آنان چیست؟

جواب: حکم فترت، اینان را شامل نمی شود؛ چون هر چه باشد کتاب آسمانی داشته اند؛ اگرچه آن کتاب ها تحریف شده بودند، ولی این کار خودشان بود.

سؤال ۵: از زمان حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا زمان حضرت خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چرا فترت فقط در فاصله ی زمانی مابین حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رخ داده است؟

جواب: به دو حکمت: ۱. برای اظهار کمالات و عظمت و خاتمیت خاتم الرسل صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا همه بدانند که او عَلَيْهِ السَّلَامُ برای تمام جهان مبعوث شده است، ۲. تا مردم وجود نبی را یک غنیمت کبری بدانند. زیرا قاعدتاً هرگاه مردم از یک نعمت محروم و مأیوس گردند، وقت ظهور و حصول آن برای آنان ارزش بسیار خواهد داشت و به آن فوق العاده مسرور می گردند. در زمان فترت، مردم تشنه ی یک نبی بودند و در بحبوحه ی تشنگی و یأس بود که ناگهان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به عنوان خاتم النبیین مبعوث گردید!

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ لِقَوْمِهِمْ يَنْقُومِمْ أَدْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ  
 وبادکن چون موسی گفت به قوم خود: ای قوم من! یاد کنید نعمت الله را بر خویش؛ چون پیدا کرد در  
 فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَءَاتَكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ  
 میان شما پیامبران و پادشاه ساخت شما را و داد به شما آن چه را که نداد به هیچ کس از  
 الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾ يَنْقُومِمْ أَدْكُرُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

عالمیان • ای قوم من! وارد شوید به زمین پاک که مقدر ساخته است آن را الله برای شما

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿۱۱۱﴾ قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ

و روبرنگردانید برسمت پشت خود که در آن صورت زیان کار می‌گردید • گفتند: ای موسی! هرآیین

فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنُودُهَا حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن تَخْرُجُوا

آنجا گروهی قدرتمند هستند و ما هرگز آنجا داخل نمی‌شویم تا آنکه آنان از آنجا بیرون شوند. پس اگر آنان از آنجا

مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿۱۱۲﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ

بیرون روند، هر آیین ما وارد می‌شویم • گفتند دو مرد از اهل تقوا که انعام کرده بود

اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ

الله بر آن دو: ای قوم! وارد شوید بر این گروه از راه دروازه؛ چون وارد دروازه شدید، پس هر آیین شما غالب هستید

وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّ لَن

و بر الله توکل کنید اگر ایمان دار هستید • گفتند: ای موسی! ما هرگز

نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا

وارد آن سرزمین نمی‌شویم مادامی که آنان در آن جایند، پس تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید؛ ما

هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿۱۱۴﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ

اینجا نشسته ایم • گفت موسی: ای پروردگار من! من قادر نیستم مگر بر خود و برادر خود (هارون)، پس جدایی انداز

بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿۱۱۵﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ

در میان ما و قوم گناه‌کار! • خدا فرمود: پس آن زمین حرام کرده شده است بر آنان به مدت چهل

سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿۱۱۶﴾

سال؛ سرگردان می‌شوند در زمین، پس اندوهناک نباش بر گروه ستم‌کاران •

مفهوم کلی آیه‌ها: آنگاه که حضرت موسی عليه السلام در میان تیه قومش را به جهاد علیه کفار عمالقه و فتح سرزمین مقدس (فلسطین) تشویق می‌کرد، به آنان نعمت‌های خاص خداوند متعال را یاد آوری فرمود که نبوت و سلطنت دنیوی را در میان آنان جاری و ساری داشته است و هیچ کس دیگر از جهانیان این فضل

را نداشتند. اما آن قوم ترسو و لجوج زیر بار نرفتند و گفتند: در آن دیار قومی بسیار سنگ‌دل و قوی وجود دارد و تا آنان خود از آن سرزمین خارج نشوند، ما در آن داخل نخواهیم شد! دو نفر از مؤمنان خالص به کمک حضرت موسی علیه السلام برخاستند و مردم را به اعتماد و توکل بر خداوند متعال و جهاد تشویق نمودند. اما سخن آن دو هم کارگرفتاد و آنان به صراحت گفتند: «ما هرگز با آنان نخواهیم جنگید، تو و خدایت بروید با آنان بجنگید، ما همین جا نشسته‌ایم!» وقتی حضرت موسی علیه السلام این سخن آنان را شنید، دست به دعا برداشت و گفت: پروردگارا! من فقط صاحب اختیار خود و برادرم هستم، پس در میان ما و این قوم فاسق جدایی بینداز. خداوند متعال در جواب این دعا به عنوان سزا، قوم موسی علیه السلام را تا چهل سال در بیابان آواره و سرگردان کرد.

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته، خداوند متعال پس از بیان میثاقی که خود او تعالی از بنی اسرائیل درباره‌ی ذات خود و پیامبران علیهم السلام و اتباع و اطاعت از آنان گرفته بود و بیان نقض این میثاق توسط آنان، عذاب و سزای آنان را در قبال این کار متذکر گردید. در این آیات، یک نمونه از خروارها نمونه‌ی عهدشکنی بنی اسرائیل را به طور تفصیل بیان می‌فرماید تا عبرتی باشد برای ما.

## تفسیر و تبیین

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ أَدْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... (۲۰)

واقعه‌ی مربوط به بدعهدی نقبا و قوم موسی علیه السلام در برابر دستور خداوند متعال مبنی بر جهاد علیه کافران که قدس را تحت اشغال داشتند، در مباحث قبل بیان شد. الغرض، آنان بی‌وفایی‌شان را به اثبات رساندند.

در این جا حضرت موسی علیه السلام آنان را به جهاد تشویق می‌کند و این اوایل قصه‌ی



بدعهدی‌شان است.

و اذ قال موسى لقومه ... - موسى عليه السلام به قومش می‌گوید: خداوند متعال بر شما منت نهاده و سه نعمت از بزرگ‌ترین انعام را به شما لطف کرده است و آنها عبارت‌اند از: ۱. ﴿جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ﴾، ۲. ﴿وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾، ۳. ﴿وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ﴾.

حضرت موسی عليه السلام آنان را به انعام خداوندی متوجه می‌کند و می‌گوید: شما قومی هستید که بسیاری از پیامبران را خداوند متعال از میان شما انتخاب نموده است. وجود پیامبران و علما و عارفان در میان امت، نعمت معنوی بزرگی است. پس از پیامبر ما، پیامبری نخواهد آمد؛ لذا خداوند متعال این امت را به اطاعت علما آزمایش می‌کند که به منزله‌ی انبیای بنی‌اسرائیل هستند. حضرت موسی عليه السلام اولاً قومش را به همین نعمت متوجه می‌کند. این را تذکیر بآلاء الله می‌گویند. ابن ابی حاتم رحمته الله به روایت از اعمش رحمته الله آورده است که فقط در دور آخری بنی‌اسرائیل که از زمان موسی عليه السلام تا عیسی عليه السلام است، به اندازه‌ی ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ یا ۲۰ هزار پیامبر مبعوث شده‌اند؛ در حالی که فاصله‌ی زمانی فقط هزار سال و اندی بوده است. حضرت موسی عليه السلام پس از بیان این نعمت، می‌گوید: و در دنیا نیز پادشاهی زمین را نصیب شما کرده است. چنان‌که قبل از فرعون مصر، شام و ایران زیر سلطه‌ی شما قرار داشتند و به شما نعمت‌هایی داد که اقوام دیگر فاقد آن بودند. مثلاً به شما کتب سماوی از قبیل «تورات» و... داد و سرسبزی و شادابی و وسعت زندگی به شما عنایت فرمود. پس، قدر این نعمت‌ها را بشناسید و در اجرای اوامر الهی آماده باشید. اینک خداوند متعال شما را به جهاد دستور داده است؛ لذا با من بیرون بیایید.

نعمت اولی، اخروی و نعمت دوّمی، دنیوی بود و این هم از مایه‌های افتخار می‌باشد. خداوند متعال این نعمت را هم که پادشاهی می‌باشد، از بنی‌اسرائیل دریغ نفرمود.

سؤال: چنان‌که می‌بینیم، خداوند متعال درباره‌ی نبوت می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ

فِيكُمْ أَنْبِيَاءٌ ﴿۱﴾ و این صحیح است؛ زیرا از این الفاظ چنین معلوم می‌شود که همه‌ی اسرائیلیان و فرد فرد آنان نبی نبوده‌اند، بلکه بعضی‌ها پیامبر و عده‌ی کثیر دیگر، امت و پیروان آنان بوده‌اند. اما درباره‌ی پادشاهی می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ و این ظاهراً دلالت بر این معنی دارد که همه‌ی آنان پادشاه بوده‌اند؛ در حالی که چنین نیست، بلکه تعداد انگشت شماری از آنان پادشاه بوده‌اند و بقیه، رعیت و زیردست آنان به شمار می‌رفتند. چرا در این جا خداوند متعال مانند نبوت، پادشاهی را به بعضی از آنان اختصاص نداد و الفاظی که دلالت بر عمومیت حکم دارند، به کار برد؟

جواب ۱: صاحب «بیان القرآن» از افادات استاد بزرگوارش حضرت مولانا محمد یعقوب نانوتوی رحمته اللہ علیہ نقل کرده است که این به کار بردن الفاظ، به اعتبار عرف عام است. یعنی محوّل است بر اصطلاح و محاوره‌ی عموم؛ بدین توضیح که در اصطلاح در مورد هر قومی که پادشاه متعلق به آن باشد، می‌گویند: فلان قوم پادشاه است. چون حقیقتاً تمام افراد قوم به این خصوصیت خود می‌نازند و افتخار می‌کنند و همگی خود را چون پادشاه تصور می‌کنند؛ اگر چه در واقع رعیت او به شمار می‌آیند. اما نبوت چنین نیست؛ زیرا نبوت یک نوع شأن امتیازی برای صاحب نبوت است. و در اصطلاح هم قومی که پیامبر داشته باشد، خودشان را به نبوت منسوب نمی‌کند. <sup>(۱)</sup> به همین خاطر نبوت را به بعضی‌ها که پیامبر بوده‌اند، نسبت کرد و پادشاهی را به تمام قوم. چنان‌که ما هم می‌گوییم: حکومت بنی‌امیه، حکومت بنی‌عباس، حکومت غزنویان، حکومت غوریان، حکومت مغولان، حکومت انگلیسی‌ها، حکومت سعودی‌ها و...؛ در حالی که صاحب منصب و حاکم در میان این اقوام، در هر زمان فقط یکی بوده است.

جواب ۲: ابن کثیر رحمته اللہ علیہ و صاحب «تفسیر مظهری» در جواب از قول بعضی سلف چنین نقل کرده‌اند که مفهوم «ملک» از «سلطان» عام‌تر است. در بنی‌اسرائیل اگر

۱- ر، ک: بیان القرآن: ۲۰/۳، حاشیه‌ی شماره‌ی ۱.

شخصی دارای زن و خادم و منزل می‌بود، به او «ملیک» می‌گفتند. با این توضیح بنی‌اسرائیل همه ملوک - به معنای خاص خود - بودند.<sup>(۱)</sup> حضرت مفتی محمد شفیع رحمته‌الله این سخن ابن‌کثیر و مظهري رحمته‌الله را چنین توضیح داده است: «به شخصی ملوک می‌گویند که دارای زمین و خانه و خادم و از هر نظر آسوده خاطر و در تنعم باشد. به این مفهوم در آن زمان هر فرد بنی‌اسرائیل ملوک بود و به همین خاطر درباره‌ی آنان به‌طور جمعی فرمود: ﴿وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾.<sup>(۲)</sup>

خلاصه، خداوند متعال در این جا با صیغه‌ی جمع برای تمام بنی‌اسرائیل فرمود: ﴿جَعَلَكُمْ مُلُوكًا﴾ به این معنی که شما به منزله‌ی پادشاه و ملوک بودید و آسودگی برای تمام ملت بنی‌اسرائیل وجود داشت و زندگی برای شما به مانند ملوک و پادشاهی بود.

و آتاکم ما لم یؤت احدا من العلمین - خداوند متعال نوازش‌های متعددی نسبت به بنی‌اسرائیل فرموده و چیزهای مخصوصی فقط به آنان عطا فرموده بود.<sup>(۳)</sup>

سؤال: وقتی که بهترین نعمت‌ها را خداوند متعال به بنی‌اسرائیل داده بود ظاهراً معلوم می‌شود که آنان از تمام امم برتر و بهتراند؛ در حالی که تصریح «قرآن» است که امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از تمام امت‌ها برتر و بهتر می‌باشد: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ...﴾ [آل عمران: ۱۱۰] و: ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ [بقره: ۱۴۳]. پس محمل این آیه چه می‌تواند باشد؟

جواب: الف و لام در «العالمین» استغراقی است؛ اما برای استغراق زمانی و فقط محدود و منحصر در زمان خود آنان. نه این که از آغاز تا روز قیامت برترین

۱- تفسیر ابن‌کثیر: ۳۶-۳۷/۲ - تفسیر مظهري: ۷۱/۳.

۲- معارف القرآن (اردو): ۹۷/۳. همچنین نگاه کنید: تفسیر طبری: ۵۱۰/۴، ش ۱۱۶۲۸ الی ۱۱۶۳۹.  
 ۳- مثلاً: ۱. دریا را برای آنان شکافت، ۲. دشمنان‌شان را در دریا هلاک نمود و آنان (بنی‌اسرائیل) را وارث اموال‌شان کرد، ۳. بر آنان منّ و سلوی<sup>۱</sup> نازل فرمود، ۴. سنگ را شکافت و از آن برای‌شان آب شیرین روان ساخت، ۵. ابرها را بالای سرشان سایبان نمود، ۶. پادشاهی و نبوتی که به آنان داده شد، به هیچ قومی در دنیا داده نشد و... .

قوم آنان هستند، بلکه بدین معناست که آنان در زمان خود بهترین قوم روی زمین بودند. در این صورت برتری آنان از امت محمد ﷺ لازم نمی آید.

### يَنْقُومِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ... (۲۱)

يقوم ادخلوا الارض المقدسة... در این باره که منظور «ارض مقدس» - که باید موسی عليه السلام با شصت هزار نفر از قومش آن را فتح می نمود - کدام سرزمین است، اقوال مفسران مختلف می باشد:

۱. نزد گروهی بیت المقدس است.
۲. عده ای دیگر بر این عقیده اند که سرزمین «ایلیا» است.
۳. بعضی دیگر آن را «اریحا» می دانند که در میان بیت المقدس و نهر اردن واقع است و جزو قدیمی ترین شهرهای جهان به حساب می آید. این نقطه در زمان حضرت موسی عليه السلام بزرگ ترین منطقه ی مسکونی بود؛ به طوری که حدود هزار شهر داشت. به همین مناسبت خداوند متعال آن را سرزمین مقدس گفت.
۴. نزد برخی منظور، فلسطین است.
۵. برخی مفسران آن را اردن نوشته اند.
۶. عده ای دیگر آن را غوطه می دانند که در آن زمان بهشت دنیا نامیده می شد.

خلاصه، منظور سرزمین یا سرزمین هایی می باشد که در آن زمان تحت اشغال کفار «عمالقه» بودند، و تمام این ها از بیت المقدس و ایلیا گرفته تا اردن و غوطه همه تحت اشغال کفار شام و عمالقه قرار داشتند. پس همه ی این ها تحت این لفظ داخل اند. گفتن «ارض مقدس» به این سرزمین ها به این خاطر است که حدود چهل یا پنجاه هزار پیامبر در آن مناطق برانگیخته شده بودند و به اعتبار خرمی و آبادانی نیز آنها در آن زمان وجود نداشت.

می گویند: وقتی که دوازده نفر نقبای بنی اسرائیل به آن سرزمین رفتند، یک نفر از آنان تمام دوازده نفر را در یک ریسمان بست و بر دوش کشید و آنان را

نزد پادشاه خویش آورد! (گفتیم که اینان از نسل قوم عاد بودند که به اعتبار جثه بزرگ‌ترین مردمان زمین بودند.) از آنان پرسیدند: برای چه به این سرزمین آمده‌اید؟ گفتند: برای سیر و تفریح آمده‌ایم. بعضی‌ها رأی به کشتن آنان دادند و برخی دیگر صلاح دیدند آنان را آزادشان کنند. بالاخره آزاد شدند و ده نفر از میان آنان که ایمان کاملی نداشتند، گفتند: ما حاضر نیستیم با این آدمیان قوی هیکل مبارزه کنیم. اما یوشع و کالب علیهما السلام نترسیدند و با اتکا به خداوند متعال، آمادگی خود را همان‌جا اظهار نمودند.

ایمان، پدیده‌ای است که انسان را از مرحله‌ی شجاعت به مرحله‌ی تهوّر می‌رساند؛ طوری که بزرگ‌ترین قدرت را در مقابل خویش پشه‌ای بیش تصور نمی‌کند. حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه در جنگ روم، که عده‌ی کافران رومی نزدیک دویست هزار نفر بود، به ابو عبیده رضی الله عنه گفت: تو فوج مسلمانان را با خودت به کناری ببر و با کفار دیگر جنگ کنید، من تنها به این گروه حمله می‌برم. قسم به خدا، مثل رمه‌ی گوسفندان آنان را متلاشی می‌سازم! این در واقع شور و شعله‌های ایمان خالد بن ولید رضی الله عنه بود.

مولانا محمد منیر رضی الله عنه می‌فرماید: در جنگ علیه انگلیس و سیک‌ها شرکت داشتیم و افسر لشکر ما حاجی امداد الله رضی الله عنه بود. من و مولانا قاسم نانوتوی رضی الله عنه در یک ردیف بودیم. ایشان چنان با شجاعت جنگ می‌کرد که اصلاً ترس را در وجودش احساس نکردم. حدود ده - دوازده نفر را کشت. ناگهان مردی تنومند جلو آمد و به مولانا قاسم رضی الله عنه گفت: تویی که چند نفر را کشته‌ای؟ حالا نوبت تو است! می‌خواست حمله کند که مولانا گفت: متوجه پشت سر خود باش! آن مرد رو برگرداند و مولانا در این فرصت گردنش را از تنش جدا کرد. ایشان فرمود: آن حضرت رضی الله عنه فرموده‌اند:

«الحرب خدعة»<sup>(۱)</sup>.

درباره‌ی جوانمردی مؤمنان واقعی قصه‌ها و وقایع بی‌شماری وجود دارد. خصوصاً در فتوحات شام و روم و عراق ملاحظه کنید. از پهلوانان اسلام مثل خالد، ابو عبیده، سعد، ضرار، عبدالرحمن بن ابی بکر، خوله، فضل بن عباس و ... عجایب می‌بینی که از عقل من و شما خیلی دور معلوم می‌شود. یوشع و کالب علیهما السلام چون ایمان داشتند، از قدرت و جسم قوی آنان هراسی به دل راه ندادند و تا آخر همچنان بر تصمیم خویش راسخ ماندند.

قَالُوا يَمْوَسِيَّ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ ... (۲۲)

قالوا یموسی... - آنان نزد حضرت موسی علیهما السلام آمدند و گفتند: ای موسی [علیها السلام]! در آن سرزمین آدم‌هایی با این صفات زندگی می‌کنند و مبارزه با آنان چیزی جز نابودی به دنبال نخواهد داشت. ما هرگز نمی‌توانیم به آن سرزمین داخل شویم. زمانی ما آن‌جا داخل خواهیم شد. که آنان خارج شوند. «جبارین» از «جبر» است. یعنی آنان چنان قدرت دارند که مذهب خویش را به جبر و زور به دیگران تحمیل می‌کنند. خداوند متعال را «جبار» می‌گویند؛ به این دلیل که بر هر مخلوقی قدرت دارد.

قَالَ رَجُلَانِ ... (۲۳)

قال رجلان... - مراد از «رجلان» (دو مرد)، حضرت یوشع و کالب علیهما السلام هستند که خداوند متعال نعمت ایمان را به آن دو ارزانی داشته بود. آن دو به قوم خویش گفتند: اگر واقعاً به خداوند متعال ایمان دارید، بر او تعالی توکل نمایید؛ پیروزی و نصرت در دست خداوند متعال است و به زور بازو و تجهیزات جنگی

۱- به روایت بخاری در صحیح از ابو هریره رضی الله عنه: کتاب الجهاد و السیر / باب ۱۵۷ «الحرب خدعة»، ش ۳۰۲۹ و ۳۰۳۰ - و مسلم در صحیح از جابر و ابو هریره رضی الله عنهما: کتاب الجهاد / باب المکر فی الحرب، ش ۲۶۳۷، ۲۶۳۶ - و ترمذی: کتاب الجهاد / باب ۵، ش ۱۶۷۵.

نیست.

قَالُوا يَمُوسَىٰ إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا ... (۲۴)

قالوا یموسیٰ انا لن ندخلها... - تبلیغات و تشویقات یوشع و کالب علیه السلام و پند و موعظه‌های حضرت موسی و حضرت هارون علیه السلام بر آنان اثری نکرد و در نتیجه آنان بر عقیده‌ی خویش اصرار ورزیدند و گفتند: «ای موسی! تا زمانی که آنان آن جا هستند، ما هرگز وارد نمی‌شویم.»

اذهب انت و ربک فقاتلاً انا هاهنا قاعدون - این جمله را از روی استهزا نگفتند و گرنه کافر می‌شدند، بلکه معنای این جمله این است: «اذهب انت مع نصره ربک...» (تو به همراه نصرت خدایت با آنان جنگ کن و ما این جا نشستیم).<sup>(۱)</sup>

در مقابل این گفته‌ی بنی‌اسرائیل، سخن ایمان افروز صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله، حضرت مقداد بن اسود رضی الله عنه در ذهن آدمی خطور می‌کند که با صلابتی مردانه و متهورانه آمادگی خویش را در مقابل لشکر مجهز مشرکان مکه برای رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار نمود. او گفت: ما آن گونه که قوم موسی علیه السلام به او گفتند که تو و پروردگارت بروید و با عمالقه جنگ کنید، نمی‌گوییم. بلکه از تمام جوانب تو-راست، چپ، جلو و عقب - از تو دفاع و با دشمنانات مبارزه خواهیم کرد. حضرت ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: «دیدم که آثار شادی در رخسار پیامبر صلی الله علیه و آله نمایان گشت.»<sup>(۲)</sup>

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي ... (۲۵)

قال رب انی... - حضرت موسی علیه السلام چون ترس آنان را مشاهده نمود و از هر نظر

۱- ر، ک: تفسیر مظهری: ۷۴/۳.

۲- به روایت بخاری در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه: کتاب المغازی/ باب ۴ «قول الله تعالی: ﴿اذ تستغيثون ربكم...﴾»، ش ۳۹۵۲ و کتاب التفسیر/ باب ۴ «فاذهب انت و ربك...»، ش ۴۶۰۹ و نسایی در سنن کبری: کتاب التفسیر/ باب ۱۱۴ «قوله تعالی: ﴿قالوا يا موسى انا لن ندخلها...﴾»، ش ۱۱۱۴۰.

مطمئن شد که اینان مرد جنگ و کارزار نیستند، دست به دعا برداشت و در بارگاه الهی گفت: خداوندا! من فقط مالک خویش و برادرم هستم و اگر اراده‌ی تو جهاد باشد، ما دو نفر بدون ترس و با آمادگی کامل حاضر به امتثال امر هستیم.

این شأن پیامبران است که از هیچ قدرتی نمی‌هراسند؛ به طوری که اگر تمام مخلوقات جهان یک طرف بایستند و پیامبری در طرف دیگر، بدون وا همه آماده‌ی جهاد می‌گردد.

حضرت رسول الله ﷺ در وادی «حُنین» آن چنان شجاعت نشان داد که در لحظات سختی که بسیاری فرار کرده بودند، تنها در میان دشمنان زیادی که در جنگیدن مهارت کامل داشتند، ایستاد و رجز مردانگی سر داد.<sup>(۱)</sup>

فارق بیننا و بین القوم الفاسقین - حضرت موسی علیه السلام دعای جدایی بین خود و قومش کرد و خداوند متعال دو جدایی برای آنان آورد: یکی این که، همراه با فاتحان شام بدان‌جا نرفتند و در آن داخل نشدند<sup>(۲)</sup> و دوم این که، موسی علیه السلام و هارون علیه السلام در همان سرزمین وفات یافتند و از بنی اسرائیل جدا شدند.

قال فانها محرمة عليهم اربعین سنة... - خداوند متعال در صله‌ی دعای حضرت موسی علیه السلام فرمود: پس اگر چنین است و آنان در مقابل نعمت‌های من ناسپاس و دستورم را برای جهاد اجرا نمی‌کنند، تا چهل سال سرزمین مقدس را بر آنان

۱- ن، ک: صحیح مسلم: کتاب الجهاد و السیر/ باب ۲۸ «فی غزوة حنین»، ش ۷۶ (۱۷۷۵) الی ۸۱ (۱۷۷۷).

۲- در باره‌ی این که آیا آنان همگی در میدان تیه مردند و به شام نرفتند یا کسانی به شام رفتند، دو قول موجود است: ۱. به نظر برخی، آنان که گفته بودند: «با وجود جبارین در آن سرزمین مقدس داخل نخواهیم شد»، همگی در تیه مردند و آنان که چنین نگفته بودند، با حضرت موسی علیه السلام در صورت صحت روایت زنده ماندن او علیه السلام تا بعد از فتح شام - یا با حضرت یوشع علیه السلام در فتح شام همراه بودند، یا فاتحان نسل‌های بعدی آنان بودند. ۲. طبق قول حسن و مجاهد رحمهم الله بعضی از آنان که باقی مانده بودند، با حضرت موسی علیه السلام یا با حضرت یوشع علیه السلام - بنابه اختلاف روایات - به ارض مقدسه رفتند و آن را فتح نمودند و حکم تحریم ﴿فَأَنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً﴾ موقت به چهل سال بود و فتح، پس از تمام شدن چهل سال به وقوع پیوست (روح المعانی: ۳۸۲/۶).



حرام می‌گردانم و این سزای نافرمانی آنان است.

یتیهون فی الارض - آنان را در همین سرزمین «تیه» بدون دیوار و سیم و نگهبان زندانی می‌کنم تا در آن پریشان و سرگردان باشند.

«یتیهون» از «تاه، یتیه» به معنی سرگردان و حیران شدن است. آنان که جمعاً ششصد هزار نفر بودند، در وادی «تیه» که طولش ۱۸۰ و عرضش ۵۴ کیلومتر بود، سرگردان شدند. الف و لام «فی الارض» برای عهد خارجی است. یعنی: «هذه الارض». آنان چهل سال در همان وادی ماندند؛ هر چه می‌کوشیدند از آن خارج شوند، نیروی مرموزی آنان را نمی‌گذاشت خارج شوند. صبح تا شب راهپیمایی می‌کردند و وقتی که شب را می‌گذراندند، چون صبح می‌شد باز خودشان را در جای اولشان می‌دیدند! تمام گروه‌های بنی‌اسرائیل هر کدام تا سه مرتبه امتحان کرده بودند، ولیکن نتیجه‌ای نگرفته بودند.

حضرت موسی علیه السلام پس از گذشت بیست سال از چهل سال مذکور - و به گفته‌هایی دیگر: پس از گذشت سی یا سی و چهار سال - در میدان تیه جهان فانی را وداع گفت. حضرت هارون علیه السلام قبل از او وفات یافته بود. حداقل زمان میان فوت هارون و موسی علیه السلام، شش ماه یا یک سال یا یک سال و شش ماه بود.

پس از چهل سال، حضرت یوشع علیه السلام به پیامبری برگزیده شد و بار دیگر فرزندان آنان را به جهاد دعوت کرد و گفت: اگر انکار کنید، بلای دیگری از خداوند متعال بر شما نازل می‌شود. اینان بالاخره مجبور شدند و به جهاد برخاستند. شام را فتح کردند و تا دوره‌ی پادشاهی بخت النصر، در آن سرزمین حکومت نمودند.

فلا تأس علی القوم الفسقین - خداوند متعال به پیامبرش می‌گوید: تو برای آنان غمگین و متأسف مباش؛ زیرا اعمال بد خودشان باعث ذلت آنان شده است.

«تاس» از «أَس، یأس» است؛ یعنی افسوس خوردن و برای بدی حالت کسی

ناراحت شدن. «مؤاساة» به معنای غمخواری از همین ماده است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ﴾ - از این جمله‌ی مبارکه معلوم شد که درگیری اهل عرفان با همدیگر محض برای اجرای اغراض نفسانی نیست تا در آن نفع دینی نباشد.<sup>(۱)</sup>

قوله تعالی: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾ - از این آیه معلوم شد که اصل هدف بندگی رضای خداوند متعال کریم است و دخول جنت تابع آن است.<sup>(۲)</sup>

قوله تعالی: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾ - در این آیه‌ی کریمه رد است بر گروه حلولیه و اتحادیه بین الخالق و الخلق.<sup>(۳)</sup>

و قوله تعالی: ﴿اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾ - از این آیه معلوم شد که از نسل صالحان بودن هم یک نوع نعمت است و باید به آن شکر کند که به همین سبب بندگی بر او آسان تر می‌گردد. (بیان و روح)<sup>(۴)</sup>

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ ابْنِي بَالِحٍ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يُتَقَبَّلُ الْإِنْسَانُ إِذَا كَانَ لِرَبِّهِ ذِكْرًا مُتَقَبَّلًا﴾<sup>(۱)</sup>

ویخوان بر قوم خود خبر دو پسر آدم را به راستی؛ وقتی نیاز حق کردند قربانی را. پس قبول کرده شد از یکی از آن دو و قبول کرده نشد از دیگری. گفت قابیل: حتماً می‌کشم تو را! هابیل گفت: جز این نیست که

اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۱۷﴾ لِيَنْبَسُطَ إِلَيْكَ يَدَيْهِ مَا أَنْتَ بِمُسْمِيٍّ عَلَيْهِمْ يُسَمُّوهُمْ وَيُلَاقِيهِمْ فِي الْعِلْمِ وَمَا يَخِفُّ لَكُمْ بِهِ الْعِلْمُ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۸﴾

الله قبول می‌کند از متقیان • اگر دراز کنی به سوی من دست خود را تا بکشی مرا، من هرگز دراز نمی‌کنم دست خود را  
إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ

۱- بیان القرآن: ۱۶/۳.

۲- همان: ۱۶/۳.

۳- همان: ۱۷/۳.

۴- همان: ۲۱/۳.

به جانب تو تاب کشم تو را. هر آینه من می ترسم از الله؛ پروردگار عالم‌ها • هر آینه من می خواهم که ببری

بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٦٠﴾

گناه مرا و گناه خود را و باشی از اهل دوزخ و این جزای ستمکاران است •

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الخَاسِرِينَ ﴿٦١﴾

پس نفس او [قابیل] سهل ساخت در نظر او کشتن برادرش را، پس کشت او از زبان کاران شد •

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ

پس فرستاد الله زاغی را که می شکافت در زمین تا بنمایدش که چگونه بیوشد پیکر

أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَیَّ أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي

برادر خود را. گفت: ای وای بر من! آیا عاجز شدم از آنکه باشم مانند زاغ و می پوشیدم

سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٦٢﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا

پیکر برادر خود را؟ پس از پشیمان شدگان گردید • به سبب این حادثه حکم کردیم

عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي

بر بنی اسرائیل که هر کس بکشد کسی را به غیر عوض کسی و به غیر فساد در

الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا

زمین، پس چنان است که کشته باشد همه‌ی مردمان را یکجا و هر کس سبب زندگانی کسی شد، پس چنان است که

أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا

زنده ساخته همه‌ی مردمان را یکجا و هر آینه آمدند به نزد بنی اسرائیل پیامبران ما با نشانه‌های روشن. باز بسیاری

مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿٦٣﴾

از آنان در زمین فساد کننده هستند •

### ربط و مناسبت

ارتباط این آیات با گذشته به سه طریق است:

۱. در گذشته بیان ترس و نشان دادن بزدلی و سر پیچی بنی اسرائیل از دستور

خداوند متعال به جهاد بود. در این جا قتل هابیل عليه السلام توسط برادرش قابیل را بیان

می‌کند. لذا همان طور که قصه‌ی ترس و نافرمانی بنی‌اسرائیل محل عبرت است، کشتن قابیل برادرش هابیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به خاطر دنیا نیز، جای عبرت دارد.

۲. حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ و عده‌ای دیگر قایل‌اند که «هابیل» و «قابیل» دو نفر از بنی‌اسرائیل بودند و واقعاً اولاد صلیبی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ نبودند، بلکه این انتساب مجازاً است. در این صورت مناسبت ظاهر است. پیش از این، سستی بنی‌اسرائیل را در مورد جهاد بیان فرمود و اکنون دلیری آنان را در مورد قتل ناحق خاطر نشان می‌سازد.

۳. همان‌طور که بنی‌اسرائیل قدر نعمت‌های خداوند متعال را ندانستند و پیامبر زادگی خویش را به هیچ می‌گرفتند و بر دستورات پیامبران خود عمل نمی‌کردند، قابیل نیز با وجود این که خداوند متعال او را با بهترین نعما که پیامبر زادگی است، منعم کرده بود، باز هم ناسپاسی کرد و برادر بی‌گنااهش را کشت.

خلاصه، این قصه با قصه‌ی قبل، بنابر عدم اطاعت از مقتدایان مناسبت دارد و هر دو درسی برای امت محمد علی صاحبها الصلاة والسلام هستند که از دستورات خداوند متعال و پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، عدول نکنند و مانند بنی‌اسرائیل ترسو نباشند و مثل قابیل به ناحق دیگران را نکشند.

## تفسیر و تبیین

وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ... (۲۷)

... نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ... - «نبا» یعنی خبر و واقعه. «الحق» یعنی ثابت و راست و صحیح. معنی جمله این که: ای رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! واقعه‌ی این دو برای مردم بیان کن که واقعه‌ی شان جز صدق و راستی چیز دیگری نیست.

آیا در این جا فرزند آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بودن، حقیقتاً است یا مجازاً؟ در این باره دو قول وجود دارد:

۱. جمهور قایل اند که حقیقتاً فرزند آدم علیه السلام بودند.
۲. حسن بصری رضی الله عنه می گوید: مجازاً فرزند آدم علیه السلام به شمار می رفتند و در حقیقت دو نفر از بنی اسرائیل بودند.<sup>(۱)</sup>

سؤال: تمام آن چه که رسول الله صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال می فرمود، حق و صحیح بود. به چه حکمت در این جا او تعالی به آن حضرت علیه السلام امر می فرماید که این قصه را به حق برای مردم بازگویی؟

جواب: حضرت تهانوی رضی الله عنه می فرماید: این دستور برای تعلیم امت او علیه السلام می باشد که هرگاه خواسته باشند واقعه‌ای تاریخی بیان کنند، درباره‌ی آن تحقیق نمایند و برای این کار قبلاً ملاحظه‌ی سه مورد را کاملاً داشته باشند: ۱. تحقیق کنند که آیا ماجرا حقیقت دارد، ۲. راویان و ناقلان ماجرا را ارزیابی نمایند، ۳. دقت کنند که اگر ماجرا مفید است، بیان کنند و در صورتی که منجر به ضرر یا پریشانی یا سوء استفاده می گردد، از آن صرف نظر نمایند. این یک اصل بزرگ در نقل ماجراها و وقایع تاریخی است؛ چنان که ابن کثیر رضی الله عنه فرموده است.

حضرت مفتی محمد شفیع رضی الله عنه به دلیل فقدان این اصل بزرگ در خبرگزاری‌های امروزی، با نشر مجالات و روزنامه‌ها مخالف بود و بر این نظر بود که بسیاری از خرابی‌ها و پریشانی‌های دنیای کنونی ریشه در همین پدیده دارد؛ نقل اخبار بدون تحقیق.

اذ قَرَّبَا قَرْبَانًا - «قربان» در عربی عبارت است از: «کل ما یتقرب به الی الله تعالی - او - الی شیء من ذبیحة أو صدقة» (آن چه که وسیله‌ی تقرب به خداوند متعال یا چیزی دیگر باشد؛ از قبیل ذبیحه یا صدقه). «اضحیه» را قربانی می گویند؛ به این دلیل که توسط ریختن خون حیوان، قرب الهی حاصل می شود.

### مختصری از واقعه‌ی هابیل و قایل

در روایات آمده است که قبل از این که آدم و حوا علیهم السلام بر روی زمین بیایند،

انسانی وجود نداشت و سلسله‌ی انسان‌ها، از آدم و حوا علیهم‌السلام شروع شد. خداوند متعال برای این که انسان‌ها بر روی زمین زیاد و منتشر شوند، در هر نوبت حوا علیها‌السلام را با خلق کردن دو فرزند در شکمش حامله می‌کرد؛ یک پسر و یک دختر. روی هم رفته، حوا علیها‌السلام ده یا دوازده و به روایتی بیست مرتبه حامله شد و جمعاً بیست یا بیست و چهار و طبق روایت اخیر چهل فرزند به دنیا آورد. در آن دوران کسی دیگر از انسان‌های بیگانه وجود نداشت که فرزندان آدم علیه‌السلام با آنان پیوند نکاح ببندند. لذا خداوند متعال طبق قانون، پسری که مثلاً امروز به دنیا آمده بود، با دختری که دیروز متولد شده بود، نکاح‌شان را جایز قرار داد. به همین ترتیب پسر دیروزی با دختری که امروز به‌طور جفت با برادرش به دنیا آمده بود، نکاح می‌کرد. این روش مناکحت مخصوص دوران آن حضرت علیه‌السلام بود و در دوره‌ی حضرت شیث علیه‌السلام منسوخ گشت؛ زیرا در آن زمان شیوه‌ی دیگری برای تولید نسل نبود، اما در دوران شیث علیه‌السلام انسان‌ها به اندازه‌ی کافی تکثیر یافته بودند.

قایل اندکی جلوتر از هاییل علیه‌السلام به دنیا آمده بود و خواهری که با قایل همزاد بود و در بعضی روایات اسم او «اقلیما» آمده، از نظر شکل و جمال بی‌نهایت زیبا و جذاب بود، اما خواهر همزاد هاییل که اسم او را «گبودا» یاد کرده‌اند، چندان از جمال بهره نبرده بود.

پس از این که همگی به سن بلوغ رسیدند، طبق دستور خداوند متعال، آدم علیه‌السلام به هاییل گفت که تو خواهر قایل را نکاح کن و قایل، خواهر تو را نکاح می‌کند. در این جا بود که اولین فتنه بر پا شد و منشأ آن موضوع زن بود. شیطان با وسوسه و نیرنگ قایل را متقاعد ساخته بود که خواهر هاییل خوشگل نیست و نباید او را بگیری. قایل به پدرش گفت: خواهرم زیباست و او را به هاییل نمی‌دهم، می‌خواهم خودم او را نکاح کنم، هاییل را با خواهر خودش نکاح بده! حضرت آدم علیه‌السلام گفت: این کار تو خلاف دستور خداوندی است. اما قایل برخاسته‌ی خود پافشاری نمود. وقتی که آدم علیه‌السلام چنین دید، گفت: هر دوی

شما باید در راه خداوند متعال قربانی بدهید؛ قربانی هر که قبول شد، او برنده است و دختر زیبا مال او خواهد بود. در آن دوره، نشانه‌ی مقبولیت قربانی این بود که قربانی را بالای کوهی می گذاشتند و از آسمان چیزی مانند دود سفید می آمد و آن را می سوخت. اگر دود به نزدیکی قربانی می آمد و بدون این که آن را بسوزاند و بر می گشت، دلیل بر عدم قبولیت قربانی بود. (نشانه‌ی قبولی «رمی جمار» نیز این است که هر سنگی را که فرشتگان با خود می برند، مقبول شده اند و هر چه باقی می ماند، قبول نشده اند.)

هابیل عَلَيْهِ السَّلَام گوسفند و حیوان پرورش می داد و قایل کشاورز بود. لذا هابیل یک قوچ مناسب و قایل مقداری گندم برداشتند و بر روی صخره‌ای گذاشتند. آتش دود مانند آمد و قربانی هابیل را سوخت، اما به طرف گندم‌های قایل نرفت. بعضی گفته اند: قوچی که از جنت به حضرت ابراهیم خلیل عَلَيْهِ السَّلَام به عوض حضرت اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام اهدا شد، همان قوچ مقبول هابیل بود که به بهشت برده شد. والله اعلم!

خلاصه، در این ماجرا هابیل عَلَيْهِ السَّلَام پیروز شد و خواهر قایل به او تعلق گرفت. اما شعله‌های حسادت سراسر وجود قایل را گرفت و برای فرونشاندن آتش کینه اش، درصدد قتل هابیل عَلَيْهِ السَّلَام بر آمد!

**قال لاقتلنک - قایل به هابیل هشدار داد که تو را خواهم کشت!**

**قال انما يتقبل الله من المتقين - هابیل با مهربانی برادرش را فهماند که تو از من ناراحت نباش، این تقصیر توست که خداوند متعال قربانی تو را نپسندید؛ چون تو در امتثال اوامر پدر سستی ورزیدی و تقوا را انتخاب نکردی. خداوند متعال قربانی را از تقوا داران می پسندد.**

**سؤال:** این چنین سخن گفتن ظاهراً فخر است و متقیان به تقوای خود نمی نازند. چرا حضرت هابیل عَلَيْهِ السَّلَام چنین گفت؟

**جواب:** این سخن از روی اندرز و نصیحت بود تا قایل علت عدم قبولیت قربانی اش را فقدان تقوا در خودش بداند که به امر پدر، سر خم نمی کرد.

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي ... (۲۸)

لئن بسطت الی یدک... - هابیل گفت: اگر تو دستات را به سوی من برای قتل بلند کنی، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. چون تو بزرگ‌تر از من هستی و شرط ادب نیست که من هم درصدد قتل برادر بزرگ‌ترم برآیم.

انی خاف الله رب العالمین - نمی‌خواهم خون تو بر گردنم باشد. من از خداوند متعال می‌ترسم. دوست ندارم در قیامت گرفتار عذاب خداوندی گردم.

**سؤال:** چنان‌که آیه می‌گوید، هابیل به برادرش گفت: اگر تو مرا بکشی، من دستم را به طرف تو دراز نخواهم کرد؛ در حالی که دفاع از جان خود هنگامی که یکی قصد حمله دارد، فرض است و حتی اگر راهی جز کشتن ندارد، می‌تواند مهاجم را بکشد و به این کشتن مسئول نمی‌گردد. پس معنای این سخن هابیل عليه السلام چیست؟

**جواب ۱:** این سخن هابیل بنا بر ملایمت و عاطفه بود. یعنی قابیل را برادر بزرگ خود می‌پنداشت. ثانیاً توقع هم نداشت که قابیل او را می‌کشد و حتی مطمئن بود که نمی‌تواند مرا بکشد. زیرا هابیل از او قوی‌تر و به اعتبار هیکل هم از او بزرگ‌تر بود. لذا برای فرو نشانیدن خشم او، عاطفه‌ی خویش را نسبت به او اظهار کرد و گفت: اگر تو برای قتل من به سوی من دست دراز نمایی، باز هم من برای قتل تو دستم را به سوی تو دراز نخواهم کرد.

**جواب ۲:** حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: معنای آیه چنین است: «چنانچه تو از روی ظلم و ابتدا برای کشتن من دست خودت را به سوی من دراز نمایی، من از سوی ظلم و ابتدا برای کشتن تو دستم را به سوی تو دراز نخواهم کرد».<sup>(۱)</sup>

(اما اگر قصد حمله داشته باشی، از خود دفاع خواهم کرد.)

**جواب ۳:** بدین معناست: من در دنیا دست خود را به سوی تو دراز نمی‌کنم، اما روزی (قیامت) خواهد آمد که دستم را به سوی تو دراز می‌کنم و نیکی‌هایت



را خواهم بُرد.

جواب ۴: برخی گفته‌اند که در شریعت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام در چنین شرایطی ترک دفاع از خود، افضل و اولی بود و حضرت هابیل عَلَيْهِ السَّلَام به افضل عمل نمود. اما در شریعت ما (اسلام) چنین نیست.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ... (۲۹)

انی ارید ان تبوء باثمی... و هابیل ادامه داد: (من نمی‌خواهم دستم را به خون تو آلوده کنم، اما اگر واقعاً می‌خواهی مرا بکشی،) می‌خواهم گناه قتل من و گناهان گذشته‌ی تو بر گردنت باشد.

«تبوء» از «باء، یبوء» به معنای منزل کردن است. «تبییت» از همین ماده است و نیز به معنای حمل کردن و حاصل کردن است. «تبوء» یعنی: تا تو حامل جرم قتل من و جرم‌های گذشته‌ی خودت باشی و همه را برداری. معنای دیگر این است که: وقتی مرا بکشی، در حالی که جانب خداوند متعال بر می‌گردد که تمام گناهانی که مرتکب آن شده‌ام و گناه خودت را که به سبب قتل من مرتکب شده‌ای، بر می‌داری.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ... (۳۰)

فطووعت له نفسه قتل اخیه... - اما نفس قابیل بالآخره او را وادار کرد تا برادرش را بکشد که جز کشتن او، جوشش حسادت درونی‌اش آرام نمی‌شد.

«فطووعت» از «تطويع» است؛ به معنای تابع کردن و وادار کردن کسی به چیزی. عبادت نفلی را «تطوع» می‌گویند به این خاطر که انسان نفس خویش را به رضای الهی به عبادتی که بر او فرض و واجب نیست، وادار می‌کند. فاعل «فطووعت»، «نفسه» می‌باشد.

از این جا این نکته مشخص می‌گردد که گاهی شیطان قدرت ندارد به صورت ظاهر و آشکار شخصی را بفریبد، لذا فتنه را از وسایل فتنه‌آور همانند زن آغاز

می‌کند و نفس‌اش را به انجام کار بد تحریک می‌کند. بنابراین، بزرگ‌ترین وسیله‌ی فساد ظاهری، زن و بزرگ‌ترین وسیله‌ی فساد باطنی، نفس انسان است. سؤال: از این آیه معلوم می‌شود که ظاهراً هابیل علیه السلام راضی بود گناهان خود را هم بر دوش برادرش بگذارد؛ حال آن‌که همان‌طور که او (هابیل) به گناه کار شدن خویش راضی نمی‌گردید، نمی‌بایست به مجرم بودن دیگران نیز راضی شود. مقصد او از این سخن چیست؟

جواب: این گفته‌های هابیل علیه السلام به اعتبار توجیه مابعد است؛ چنان‌که می‌گویند: اگر تو اراده‌ی چنین حرکتی داری، اختیار داری. من دست به این کار نمی‌زنم، و تو با این کار برای خودت جهنم را آماده می‌کنی. نه این‌که منظور او رضا به جهنمی شدن او باشد، بلکه این طرز صحبت او، یک نوع نصیحت است.

### ادامه‌ی ماجرا

قابیل در کشتن برادرش هابیل علیه السلام تصمیم راسخ گرفت. لذا علناً به او گفت: ﴿لَا قُتِلْتَك﴾ (من حتماً تو را می‌کشم!) با وجود این‌که قابیل از هابیل بزرگ‌تر بود، اما جسماً از هابیل کوچک‌تر می‌نمود و در قدرت و نیروی جسمانی به پای هابیل نمی‌رسید. هابیل مانند پدرش ۶۰ گز درازا داشت و دارای اندامی ورزیده بود. اگر مسأله‌ی مقابله پیش می‌آمد، هابیل مطمئن بود که او را به زمین خواهد زد، ولی او برادر بزرگ‌ترش بود و دوست نداشت نسبت به او اسایه‌ی ادب نماید. فکر می‌کرد او انسان است و در این لحظه تحت تأثیر نیروی غضب قرار گرفته و به زودی این آتش خشم فروکش خواهد نمود و او از تصمیم‌اش بر می‌گردد. اما چنانچه واقعاً درصدد حمله برآید و بر او حمله کند، او را خواهد بست و ماجرا را به پدرش اطلاع خواهد داد. با همین نویدها، خودش را از هر جهت مطمئن نمود و سرش را به کارهای روزمره‌اش گرم نمود و از آنچه مقدر بود، خبر نداشت.

روزی از همان روزها برای چرانیدن گوسفندان به جنگل رفت و پس از

مدتی همان‌جا زیر درختی به خواب رفت. قابیل که هر لحظه منتظر فرصتی بود تا اراده‌اش را عملی نماید، فرصت را غنیمت شمرد و کاری را که نباید می‌کرد، درحق نزدیک‌ترین کس خویش انجام داد و با کوفتن سنگی بر صورت برادرش، او را به قتل رساند! بدین ترتیب، اولین خون یک انسان، توسط انسانی دیگر بر زمین ریخته شد.

قابیل در کنار جسد برادرش حیران و سرگردان ایستاد و نمی‌دانست با آن چه کار کند. خداوند متعال که نمی‌خواست جسد شهیدی گم شود یا خوراک حیوانات گردد، دو فرشته به صورت کلاغ فرستاد و کلاغ‌ها در جلوی قابیل به نبرد پرداختند و قابیل آن‌ها را تماشا می‌کرد، تا آن‌که یکی از کلاغ‌ها آن دیگری را کشت و برای حفاظت از جسد آن، با منقارش چاله‌ای کند و جسد را در آن گذاشت و حفره را با خاک پر نمود.

قابیل وقتی که چنین دید، شروع به حفر زمین کرد و پس از این که چاله‌ای به اندازه‌ی جسد هابیل کند، جسد او را درون آن چاله گذاشت و آن را با خاک پوشاند.

نزد برخی از مورخان این اتفاق در سرزمین مکه و در دامنه‌ی «کوه حراء» به وقوع پیوست و اکنون قبر هابیل در اطراف «کوه حراء» قرار دارد. در روایتی دیگر آمده است که این محل، بصره بود. البته قول اول صحیح‌تر است.

پس از اتمام دفن برادر، قابیل گوسفندان را هی کرد و به جانب منزل راند. حضرت آدم علیه السلام از او پرسید: برادرت کجاست؟ گفت: نمی‌دانم. اما آدم علیه السلام پی برد که برادرش را سر به نیست کرده است. در آن زمان قصاص وجود نداشت و فقط به لعن و نفرین بسنده می‌کردند. لذا حضرت آدم علیه السلام او را مورد لعن و نفرین قرار داد و از منزلش بیرون راند. بعد از قتل هابیل علیه السلام، حضرت آدم علیه السلام تا صد سال در غم و اندوه به سر برد تا آن‌که خداوند متعال عوض هابیل او را به شیث علیه السلام و نبوت او بشارت داد. در بعضی تفاسیر مرثیه‌ای از حضرت آدم علیه السلام (در رثای هابیل) نقل کرده‌اند که البته صحیح نیست.

زمانی که حضرت آدم علیه السلام وفات یافت، مجموعه‌ی فرزندان و احفاد او، چهل هزار نفر بودند.

قابیل پا به سرزمین عدن نهاد و در آنجا به زندگی پرداخت. شیطان رفته‌رفته او را به پرستش آتش وادار کرد و در زمان او در نسلش فساد و فحشا رواج یافت تا این که خود چشم از جهان فرو بست.

بعضی علما می‌گویند: قابیل در حالت مجوسی مرد، اما برخی دیگر می‌گویند مسلمان بود و در حالت ایمان از دنیا رفت و این قول، صحیح‌تر است. خداوند متعال او را در همین دنیا به سزای اعمالش رساند؛ هر دو رانش به هم چسبیدند و همیشه چهره‌اش بدون اختیار به سوی خورشید ثابت بود.

#### فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا... (۳۱)

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا... - قبل از این، در دنیا مردنی اتفاق نیفتاده بود و اولین مرده، هایبل بود و برای همین قابیل نمی‌دانست چگونه با جسدش رفتار کند. در بعضی روایات آمده که او تا چهل روز جسد هایبل را بر دوش خود حمل می‌کرد. خداوند متعال کلاغ را برایش فرستاد تا شیوه‌ی مدفون ساختن را به او نشان بدهد.

«بیحث» از «بحث» است؛ به معنای تفتیش و تلاش کردن. سخن گفتن را درباره‌ی موضوعی با اقامه‌ی دلیل، «بحث» می‌گویند؛ به این خاطر که هر یکی به تلاش می‌پردازد تا با دلایل خویش طرف مقابل را قانع سازد. در این جا «بحث» به معنای کندن زمین است. فاعل «لیریه»، «غراب» (کلاغ) است و ضمیر مفعولی آن به طرف قابیل راجع است. «سوءة» در اصل به معنای «عورت» است. <sup>(۱)</sup> این جا به معنای لاشه و جسد است؛ زیرا جسد مرده نیز به منزله‌ی عورتی است که باید هر چه زودتر پوشیده گردد و آن را دفن نمایند.

قال یا ویلتیٰ اعجزتُ! ... - یعنی گفت: وای بر من که ندانستم مثل کلاغ این کار را انجام دهم!

فاصبح من النّادمین - بدین ترتیب قایل از نادمان گشت.

مِنْ أَجْلِ ذَٰلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... (۳۲)

من اجل ذلک... - مشار الیه «ذلک»، قتل هاییل توسط قایل می‌باشد. «او فساد» عطف است بر «بغیر نفس».

فکانما قتل الناس جميعاً... - کسی که شخصی را بی‌گناه کشت، گویا تمام مردم زمین را کشته است. یعنی جرم‌اش به همین اندازه است. و برعکس، اگر کسی فرد بی‌گناهی را از دست ظالمان نجات داد، ثواب‌اش به اندازه‌ای است که گویا تمام مردم را از مهلکه و از دست ظالمان نجات داده است.

ولقد جاءتهم رُسُلهم بالبینات ... - «بینات»، یعنی معجزات و دلایل ظاهر و واضح. «بعد ذلک» یعنی: «بعد ارسال الرسل».

مفهوم کلی آیه این است که به سبب این که برای اولین بار بر روی زمین قایل دست به قتل زد و برادرش را کشت، برای بنی‌اسرائیل به عنوان حکمی از احکام الهی نوشته‌ایم که اگر کسی دیگری را بدون مرتکب شدن به قتل کسی دیگر یا بدون انجام دادن فسادی کشت، گویا تمام افراد مابعدی را کشته است و گناهان همه‌ی قاتلان آینده هم بر دوش او است و نهایتاً بر دوش قایل می‌شود که اولین مجری این فعل بد است.

سؤال: معنای این جمله چیست که اگر شخصی یکی را کشت، گویا تمام افراد زمین را کشته است؟

جواب: در این مورد چند توجیه وجود دارد:

۱. به این معناست: اگر یکی کسی را کشت، قلبش سیاه می‌گردد و مکرراً به قتل دیگران مرتکب می‌گردد؛ مانند کسی که اگر تمام مردم روی زمین را بکشد، قلبش سیاه می‌شود. قلب این شخص نیز با یک بار کشتن سیاه می‌گردد؛

به طوری که قابل عفو و اصلاح نمی‌گردد.

۲. یعنی این که: خداوند متعال از کسی که یک نفر بی‌گناه را بکشد، آن قدر

ناراض می‌گردد که از مردی که تمام انسان‌های روی زمین را می‌کشد.

۳. منظور این است: همان طور که اگر یکی کسی را بی‌گناه بکشد، یک بار

قصاص گرفته می‌شود، اگر تمام افراد روی زمین را بکشد، باز هم یک بار

قصاص گرفته می‌شود.

۴. یعنی قتل یک نفر بی‌گناه برای ماندن طولانی در جهنم کافی است. همان

طور که قاتل تمام انسان‌ها تا مدتی طولانی در جهنم باقی می‌ماند او نیز تا مدت

طولانی در جهنم به سر خواهد برد؛ اگر چه از نظر سختی عذاب، فرق مراتب

دارند.

منظور از «قتل نفس بغیر نفس» این است که قاتل یک شخص بی‌گناه، خود

واجب القتل است.

«فساد فی الارض» هر نوع فساد را شامل می‌شود. مثلاً راهزنی می‌کند یا زنا

علی انظار العموم می‌کند یا مردم می‌کشد یا برای کسی جاسوسی می‌کند که او

همیشه به ناحق مردم می‌کشد یا داعی شرک و کفر است. قتل همه‌ی اینان

واجب است.

مثال احیای یک نفر این است که مثلاً کسی در چنگال ظالمان افتاده است و

نزدیک است که او را بکشند. اگر یکی او را نجات داد، گویا او را زندگی

دوباره بخشیده و به اندازه زنده کردن تمام جهانیان، ثواب حاصل می‌کند.

مردی که غلامی را از قید غلامی آزاد نماید، در مقابل تمام اعضای او از

آتش جهنم در امان خواهند ماند.<sup>(۱)</sup> لذا اگر قاتلی، چند غلام را آزاد نماید، امید

بخشش و عفو دارد.

۱- و این مفهوم حدیث رسول الله ﷺ است.

### استنباط از آیه‌ها

علما از آیه‌ی ﴿وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ أَبِي آدَمَ بِالْحَقِّ...﴾ [مائده: ۲۷] و چند آیه‌ی مابعدش این چند مسایل را اخذ کرده‌اند:

۱. علم تاریخ و نگارش آن یک مسأله‌ی مهم است و این که حالات گذشتگان به رشته‌ی تحریر درآورده شود و جهت پند برای دیگران خوانده شوند، یک سنت به حساب می‌آید. البته لازم است که حقایق و واقعیات را بنویسند و از آمیختن آن با افسانه و دروغ خودداری ورزند. در این راستا عمل کردن بر دو قاعده ضروری است: ۱. حق، ۲. صدق. چنان که چند جای دیگر نیز «قرآن» از قصه گفتن حقیقی تصریح می‌کند: ﴿إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ﴾ [آل عمران: ۶۲] و: ﴿قَوْلُهُ الْحَقُّ...﴾ [انعام: ۷۴].

ثابت شد که تاریخ، علمی است که دارای اصول و اساس می‌باشد.

۲. این هم ثابت شد که قربانی ریشه‌ی دراز (زمان اولیه‌ی پیدایش انسان) دارد. چنان که حضرت آدم عليه السلام با فرزندانش قربانی می‌کردند.

۳. اولین فتنه‌ای که بر روی زمین رخ داد و منجر به قتل گشت، از حسد و کینه بود. بنابر این، اولین گناه از نظر قدمت حسادت است. و این نیز ثابت شد که اولین عامل برپایی فساد و فتنه، زن است. پس زن و حسادت دو عامل بزرگ فساد می‌باشند.

۴. معلوم شد که مدار قبولیت اعمال دو چیز است: ۱. اخلاص ۲. تقوا. بدون تقوا، اعمال هر چند زیاد باشند، چندان امید قبولیتی ندارند.

حضرت عامر رضی الله عنه در احتضار به سر می‌برد و در همان حال می‌گریست. از او پرسیدند: تو که تمام عمرت را در عبادت به سر برده‌ای، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: راست می‌گویید، عبادت بسیار کرده‌ام، اما خداوند متعال می‌گوید: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [مائده: ۲۷]. می‌ترسم که تقوا نداشته باشم. در این صورت تمام اعمال من به باد فنا خواهند رفت.

ما امروزه اولاً عمل نمی‌کنیم و اگر عمل کنیم، کاری به اصل و روح آن که تقوا است، نداریم و در پی اخلاص عمل نیستیم.

حضرت ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «اگر یقین پیدا کنم که کدام عمل من - ولو این که دو رکعت نفل باشد - در بارگاه خداوند متعال قبول شده است، اگر تمام زمین با کوه‌های آن طلا شوند و به من برسد، به جای این دو رکعتِ مقبول قبول نمی‌کنم.» (آن‌ها، فانی و این دو رکعت، باقی هستند).

در روایتی از ابودردا رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اگر بدانم که یک نماز من قبول شده است، تمام زندگی‌ام را قربانش می‌کنم.»

حضرت علی رضی الله عنه می‌فرماید: «اگر عمل کم، اما توأم با اخلاص و تقوا باشد، با ارزش است. و اگر اعمال به اندازه‌ی کوه‌ها و اما فاقد اخلاص و تقوا باشند، ارزشی نخواهند داشت.»

۵. و از آیه‌ی ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [مائده: ۳۲] استنباط کردند که آزاد کردن و رهایی دادن مسلمانان از دست ظالمان فرض است. وقتی که مسلمانی مورد اذیت و آزار ظالمان قرار گرفته، بر بیننده فرض است که به کمک‌اش بشتابد؛ اگر چه بمیرد، و گرنه مسئول می‌شود. یا اگر مسلمانی شخص ظالمی را مورد حمله قرار داده باید به کمکش بشتابد و با هم او را بکشند و این یک نوع مجاهده است. معنی زنده کردن انسان همین است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ - از این جمله معلوم شد که برای اظهار شکر و تحذیث به نعمة الله، اظهار کمال دینی خود جایز است.

قوله تعالی: ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ...﴾ - از این معلوم شد که در دین احتیاط از شبهات مطلوب است؛ چرا که در آن زمان نصی در مورد دفاع از خود نبود و هابیل عليه السلام محض به شبهه‌ی عدم جواز دفاع، احتیاط کرد.



قوله تعالی: ﴿فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ﴾ - در حدیث آمده است که جرم هر خون ناحقی، علیه قابیل نوشته می‌شود. از این معلوم شد که هر ندامت توبه نیست، بلکه توبه آن است که در آن کمال عجز و انکسار و تدارک باشد.<sup>(۱)</sup> و احقر می‌گوید: علت اصلی عدم قبول توبه در این جا این است که این موضوع در حقوق العباد است.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ خَلْفٍ بِه قصد فساد، آن است که کشته شوند یا بر دار کرده شوند یا بریده شوند دست‌ها و پاهاى شان از جانب مخالف

أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ

یا دور کرده شوند از وطن. این رسوایی آنان در دنیاست و برای آنان در آخرت عذاب بزرگ هست؛ • مگر کسانی که توبه کردند پیش از آن که دست یابید بر آنان.

فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٤﴾

پس بدانید که الله آمرزنده و مهربان است •

### ربط و مناسبت

مناسبت این آیه با گذشته ظاهر است؛ در گذشته، حب زن به عنوان یکی از عوامل بزرگ فساد به میان آمد؛ چنان که اولین قتل بر روی زمین از همان ناحیه سرچشمه گرفته بود. در این جا حکم راهزنان بیان می‌گردد که یکی دیگر از مظاهر حب دنیا می‌باشد و در آن چه بسا کشتارها و مفاسدى به وقوع می‌پیوندد.<sup>(۲)</sup>

۱- بیان القرآن: ۲۴/۳- روح.

۲- مناسبت دیگر این که: خداوند متعال در آیه‌ی گذشته پس از بیان قتل نفس به ناحق و فساد در

## سبب نزول

جمهور مفسران بر این اند که آیه در بیان حکم قطاع الطريق (راهزنان) نازل شد.

در مورد سبب نزول خاص آیه‌ها از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده که در مورد شخصی از «بنی اسلم» (ابوبرزه‌ی اسلمی رضی الله عنه که بعداً مسلمان شد) نازل شده است. او قبل از ایمان، با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد و پیمان صلح بسته بود. اما قوم او بر گروهی که قصد مدینه داشتند تا آنجا بروند و ایمان‌شان را اعلام کنند، حمله بردند و این در حالی بود که ابوبرزه رضی الله عنه غایب بود. آنان گروهی از این قوم رهگذر را کشتند و گروهی دیگر را بردند. مسلمانان آنان را دستگیر کردند و این آیه نازل گردید و شیوه‌ی مجازات این گونه راهزنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابلاغ گردید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم طبق آیه، کسانی را که آن مسلمانان کشته بودند، کشت و آنان را که مال غارت کرده بودند، دست و پای‌شان را قطع کرد و آنان را که هردو جنایت را مرتکب شده بودند، به دار آویخت و گروهی دیگر را که همراه بودند، تبعید نمود. <sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... (۳۳)

... یحاربون الله و رسوله ... - خداوند متعال در این آیه عمل راهزنان را جنگ با خود و رسول خویش گفته است؛ به دو وجه:

روی زمین، بزرگی و تغلیظ گناه قتل نفس بدون حق را بیان فرمود. در این آیه نظیری دیگر از فساد که دزدی و راهزنی می‌باشد، را بیان می‌فرماید. با این فرق که درجه‌ی شناخت این فساد بیشتر از قبل است. گویا ترتیب بیان، ترقی من‌الادنی الی الاعلی می‌باشد.

۱ - تفسیر کبیر (مختصراً): ۲۱۴/۱۲.

۱. از حکم خداوند متعال و رسول ﷺ سر باز می‌زنند و با دستورات او تعالی و رسول ﷺ مخالفت می‌ورزند.

۲. بندگان، عیال الله ﷻ و امت رسول ﷺ می‌باشند و آنان باعث ناامنی برای بندگان شده‌اند.

طبق وجه اول، گویا آنان حقیقتاً با خداوند متعال و رسول ﷺ به نبرد پرداخته‌اند و در وجه دوم، مجازاً در مقابل خداوند متعال و رسولش قرار گرفته‌اند.

جنگ با خداوند متعال و رسول او ﷺ به این دو وجه است، چه به وجوه دیگر و به صورت حقیقی کسی توان مقابله با خداوند متعال و رسولش را ندارد. چنان‌که همین نوع محاربه در موضوع «ربا» نیز آمده است.<sup>(۱)</sup>

«یحاربون» از «محاربه» است و «محاربه» از «حرب» مأخوذ است. «حرب» در اصل به معنای سلب می‌باشد. یعنی به زور و قدرت چیزی را از دیگران گرفتن. در محاوره‌ی عربی، «حرب» در مقابل «سلم» به کار می‌رود. «سلم»، یعنی سلامتی و «حرب»، ناامنی. پس «محاربه» به معنای اصطلاحی‌اش یعنی شایع کردن و دامن زدن به اغتشاش و ناامنی.<sup>(۲)</sup>

از خود آیه معلوم است که ناامنی و شیوع آن، از ناحیه‌ی یک نفر ایجاد نمی‌گردد، بلکه با درگیر شدن گروهی از مردم با هم دیگر یا با حکومت این ناامنی و محاربه به وقوع می‌پیوندد. مثلاً گروهی مسلح مخالف با مصالح حکومت صد در صد اسلامی و ملت مسلمان، دست به یاغی‌گری می‌زنند و مردم را قتل و اموال‌شان را غارت می‌کنند. این کارشان طبق تعبیر «قرآن»، «محاربه» است. پس دزدی از ناحیه‌ی یک نفر یا قتل توسط یک نفر محاربه نخواهد بود.

خداوند متعال در این دو آیه بسی از مسایل از قبیل حکم و سزای راهزنی و رسوایی آنان در دنیا و آخرت و عاقبت کسانی که از این کار توبه نمی‌کنند، را

۱ - آن‌جا که می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ (قره: ۲۷۸ و ۲۷۹).

۲ - ر، ک: روح المعانی: ۳۹۵/۶.

به طرز حکیمانه‌ای بیان می‌کند؛ آن چنان که طرز بیانش صاحبان خرد را به شگفتی وا می‌دارد.

... أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ خِلَافِ أَوْ ... - لفظ «أَوْ» برای تقسیم و تخییر و ... به کار می‌رود. درباره‌ی این که در این جا به چه معنایی به کار رفته است، اختلاف وجود دارد:

۱. سعید بن مسیب، عطا بن ابی رباح، داود ظاهری، حسن بصری، ضحاک، ابراهیم نخعی، مجاهد، امام مالک رحمته‌م‌الله و گروهی از صحابه رضی‌الله‌عنهم قایل اند که این «أَوْ» برای تخییر است. یعنی حکومت اختیار دارد به هر طریقی از این چهار طریق آنان را مجازات نماید.

۲. ایمنی ثلاثه رضی‌الله‌عنهم و گروهی از صحابه رضی‌الله‌عنهم و تابعین قایل اند که «أَوْ» در این جا برای تقسیم است. یعنی این در صورتی است که مجرمان چهار قسم جرم مرتکب شده‌اند؛ لذا هر یکی باید به یکی از چهار نوع سزا مبتلا گردد. پس جرمی که در آن قتل کرده‌اند، مجرمان قتل کرده شوند و مطابق با جرم دیگر، به دار آویخته شوند و مطابق با دیگری دست و پای‌شان بریده شود و ...

پس طبق قول این گروه، حاکم یا قاضی حق اختیار ندارد، بلکه برای هر نوع جرم، باید سزایی مطابق با آن جرم که در «قرآن» مقرر و مشخص شده، صادر کند.

روایت ابن عباس رضی‌الله‌عنهم که شأن نزول همین آیه است، قول دوم را تأیید می‌کند که «أَوْ» برای بیان این امر است که احکام راهزنان به اعتبار جنایات‌شان مختلف می‌گردد. پس کسی که به قتل اکتفا می‌کند، کشته شود و کسی که می‌کشد و مال را هم می‌برد، یا فقط کشته شود یا کشته شود و سپس به دار آویخته شود. یا این که قبل از کشته شدن، دست و پای او بریده شوند و سپس قتل گردد. یعنی حاکم در مورد این نوع راهزنان به اجرای یکی از این سه حکم اختیار دارد. این قول امام اعظم رحمته‌م‌الله است. و چنانچه راهزن به گرفتن مال مردم اکتفا می‌کند و به جان‌شان تعرض نمی‌کند، دست و پای او بریده شوند و اگر تنها در راه ایجاد

ناامنی کرد و از کسی مال نگرفت و کسی را نکشت، در این صورت حکم آن تبعید است.

از جمله‌ی ﴿يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ دو معنی ارایه کرده‌اند:

۱. تبعید از سرزمینی به سرزمین دیگر.

۲. بازداشتن از رفت و آمد بر روی زمین که همان زندان کردن است. حضرت عمر رضی الله عنه همین شیوه را برای این گونه مجرمان به کار می‌بست. آنان را می‌زد و زندانی می‌کرد. امام اعظم رحمته الله رفتار عمر رضی الله عنه را در قبال این راهزنان، اخذ نمود و «نفی» را به معنای زندان می‌داند.

کسانی که مردم را به گروگان می‌گیرند یا اهل و عیال او را می‌ربایند، در همین حکم داخل‌اند.

ذالك لهم خزي في الدنيا - مشار الیه «ذالك»، مجازات مذکور است. یعنی این سزاهایی که بیان شدند، برای آبروریزی و روسیاهی آنان در دنیا است و در آخرت، عذاب بزرگی علاوه بر این عذاب‌ها انتظار آنان را می‌کشد.

**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ ... (۳۴)**

در این آیه بیان جلوه‌ای از رحمت بی‌پایان خداوند متعال بر عموم بندگانش است. خداوند متعال که حکم سزای راهزنان را در آیه‌ی قبلی با شدت و مبالغه بیان فرمود، اکنون برای اظهار بخشندگی و تشویق و ترغیب گناهکاران به اصلاح و توبه، می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا ... - اگر چه اینان کسانی که قبلاً حکم‌شان بیان شد مستحق سزای سنگینی هستند، اما اگر قبل از این که شما مسلمانان بر آنان دست یابید و دستگیرشان سازید، توبه نمودند، همه بخشیده می‌شوند.

حد سرقت و زنا پس از اثبات، عفو ندارد، اما حد راهزنی با وجود شدت آن، با توبه عفو می‌گردد. البته این توبه نسبت به حقوقی است که به الله جل جلاله و رسول صلی الله علیه و آله تعلق دارند، حقوقی که راهزنان از بندگان پایمال کرده‌اند، مانند

دزدیدن اموال و قتل آنان، به توبه معاف نمی‌گردند. باید اموال دزدیده شده را باز گردانند و از صاحبان خون، عفو طلب نمایند.

در زمان حضرت علی رضی الله عنه راهزنی به نام «حارث بن بدر» از کارش توبه نمود و دستگیر شد. حضرت علی رضی الله عنه بنا بر حکم همین آیه او را آزاد کرد.

در زمان مروان بن حکم مردی به نام «علی اسدی» یاغی شد و لشکری دور خود جمع کرد و به راهزنی و کشتار مردم پرداخت. مروان برای مقابله‌ی او لشکری پانصد نفری بسیج کرد. اما عاقبت از دست او به ستوه آمد. یک شب که قافله‌ای در حرکت بود، «علی» با اطرافیانش در کمین نشستند. از قافله آواز قاری‌ای که «قرآن» می‌خواند به گوش می‌رسید. اتفاقاً قاری این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿يَعْبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ [زمر: ۵۳].

وقتی که قافله به نزدیک آنان رسید، به لشکر دستور داد: حمله نکنید، می‌خواهم «قرآن» بشنوم. نزد قاری رفت و گفت: بار دیگر همین آیه را بخوان! قاری آیه را تکرار کرد. دل «علی» شکافته شد، بی اختیار اسلحه را بر زمین گذاشت و به افرادش دستور داد تا اسلحه‌ها را بر زمین بگذارند و گفت: ما این همه اسراف کردیم، اما خداوند متعال باز هم ما را به اصلاح و امید به رحمتش دعوت می‌دهد. قاری پرسید: تو کیستی؟ گفت: علی اسدی. قاری گفت: شنیده‌ام تو مردم می‌کشی. گفت: آری، اما تو با این آیه مرا و افرادم را کشتی. در همین حین لشکر مروان فرا رسید و آنان را دستگیر کردند و گفتند: شما را به مدینه می‌بریم. علی اسدی گفت: به هر جا که می‌خواهید ببرید، ما توبه کرده‌ایم و در اختیار شما هستیم. «قرآن» ما را ذبح کرده است.

قاری مذکور نزد ابوهریره رضی الله عنه شتافت و جریان توبه «علی» را به اطلاع او رساند. حضرت ابوهریره رضی الله عنه نزد مروان رفت و گفت: اول آیه‌ای را که می‌خوانم، بشنو و بعد درباره‌ی‌شان حکم صادر کن. آن گاه همین آیه‌ی «سوره‌ی مائده» (إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ) را تلاوت کرد و فرمود: حکم این

افراد طبق این آیه قتل نیست، بلکه باید آزاد کرده شوند. مروان آنان را آزاد کرد. آنان به تدریج اموال مردم را به آنان باز گرداندند و در پاره‌ای موارد عفو طلب نمودند.

این قول جمهور فقها است که راهزنان پس از توبه اگر دستگیر شدند، قتل ندارند.

فاعلموا ان الله غفور الرحيم - اگر این ظالمان توبه کنند، خداوند متعال «غفور» است و آنان را می‌بخشد و «رحیم» است، نمی‌خواهد رجوع کنندگان را عذاب بدهد.

## علوم و معارف

### □ اقسام مجازات در شرع

خداوند متعال سزای تمام جرم‌ها را به سه گونه مشخص و تقسیم نموده است: ۱. حدود، ۲. قصاص، ۳. تعزیرات. هر جرمی که انسان مرتکب می‌گردد، برای مجازات آن به یکی از این سه شیوه، عمل می‌شود.

باید دانست هرگونه جرمی را که انسان انجام دهد، خواه‌ناخواه در آن ظلم بر مخلوق و عدم اطاعت خالق وجود دارد؛ با این فرق که در بعضی از جرم‌ها، حق خالق و در بعضی دیگر حق عباد غالب است. در قبال جرم‌هایی که در آن تعدی به حق الله جل جلاله غالب است، سزایی که مقرر شده است، «حد» می‌باشد. و آن دسته از جرم‌هایی که در آن‌ها تعدی به حق عباد غالب است، با سزای «قصاص» مکافات می‌شود.

«تعزیرات» از هر دو جهت عام‌اند؛ زیرا تعیین آن‌ها به عهده‌ی حُکام و قضات گذاشته شده است و آنان مناسب با وضعیت زمانی و درک موقعیت مجرم، هر گونه سزایی را می‌توانند بر مجرم جاری سازند.

بنابراین، «حدود» و «قصاص» از آن سزاهایی هستند که از طریق شرع متعین گشته‌اند، اما تشخیص «تعزیر» به حکام و قضات حواله شده است.

### □ جرایمی که «حد» دارند

جرایمی که در «قرآن» و حدیث برای آن‌ها حد مقرر گردیده است و نیز در آن‌ها حق الله ﷻ غالب است، پنج هستند: ۱. حد سرقت، ۲. حد زنا، ۳. حد تهمت زنا (که به آن «حد قذف» می‌گویند)، ۴. حد شرب خمر (نوشیدن شراب؛ که در حدیثی مصرح شده است)، ۵. حد قطع طریق (که در آیه‌ی مورد بحث مشخص گردیده است).

این حکم قابل توجه است که هر جرمی که برای آن «حد» باشد، وقتی به حاکم یا قاضی رسید، گنجایش عفو و بخشیدن ندارد؛ اگر چه صاحب حق مجرم را عفو نماید و شفاعت در این کار نیز حرام است. به خلاف «قصاص» و «تعزیر» که چنین امکانی برای رفع آن‌ها وجود دارد.

مثلاً اگر یکی شکایت سرقت یا قذف دیگری را به سمع قاضی یا حاکم رساند و قاضی به آن متوجه شد، به محض این رسانیدن، حد سرقت یا حد قذف باید اجرا گردد و اگر همان کسی که از او دزدی شده یا بر او تهمت زنا بسته شده است، بیاید و متهم یا دزد را ببخشد یا کسی دیگر بیاید و در حق آنان شفاعت نماید، نه تنها این کار ثمره‌ای برای رفع حد ندارد، بلکه خود حرام می‌باشد.

اما اگر قاضی به مجرمی قصاص یا تعزیر صادر کرد و بعد صاحب حق آمد و مجرم را عفو نمود، سزا مرتفع می‌گردد و اگر یکی به شفاعت برخیزد، شفاعت‌اش قبول می‌شود.

این هم قابل توجه است که همان طور که اجرای حدود در حق مجرم‌ان لازم است، وجود شرایط اثبات حد نیز لازم است. مثلاً برای اثبات زنا باید چهار شاهد با تمام صفات و شرایط مربوطه شهادت بدهند و اگر یکی از شهود کم باشد، حد ساقط می‌شود و اگر در شرایط گواهی دادن یکی از شاهدان کوچک‌ترین شبهه‌ای باشد، باز هم حد ساقط می‌گردد؛ زیرا قاعده است که:



«الحدود تندریء بالشبهات» و این از حدیث مأخوذ است.<sup>(۱)</sup> اما قصاص و تعزیر، به شبهه ساقط نمی‌گردند.

لازم به یادآوری است که در این گونه موارد (وجود شبهات) فقط حد ساقط می‌گردد، اما قاضی اختیار تعزیر را دارد. یعنی با فقدان یکی از شرایط اثبات حد، حد ساقط می‌گردد، اما مجرم آزاد نمی‌شود، بلکه قاضی می‌تواند او را تعزیراً سزا دهد. مثلاً شلاق تعزیر بزند یا برای مدتی او را زندانی نماید. و این تعزیر برای قاضی حتمی است.

پس، معنای سقوط حد، این نیست که مجرم کاملاً آزاد می‌گردد، بلکه برای عبرت خودش که دیگر به طرف آن کارها نرود و عبرت دیگران که مثل او جرأت جرایم پیدا نکنند، باید تعزیر شود. مثلاً اگر بریدن دست سارقی بنابر شبهه ساقط شد، قاضی به عنوان تعزیر، ۳۹ ضربه‌ی شلاق بر پشتش بزند و برای مدتی او را در زندان نگه دارد.

### ▣ راه‌های برخورد با راهزنان

نامنی‌ای که راهزنان برای مردم ایجاد می‌کنند، به صورت‌های مختلفی است؛ گاهی تنها مال مردم را می‌برند، گاهی بر آبرو و ناموس مردم حمله می‌کنند، گاهی می‌کشند و بعضی اوقات، زن و فرزندان مردم را می‌برند. لذا مناسب با این رفتارهای راهزنان، خداوند متعال چهار سزا را بیان فرمود:

۱. ﴿أَنْ يُقْتَلُوا﴾ (کشتن).

۲. ﴿أَوْ يُصَلَّبُوا﴾ (به دار آویختن و اعدام).

۱- تخریج این حدیث گذشت: (تبیین القرآن: ۲/۲۸۷). ایضاً ن، ک: سنن ترمذی از عایشه رضی الله عنها: کتاب الحدود/ باب ۲ «ما جاء فی درء الحدود»، ش ۱۴۲۴- و مستدرک حاکم: کتاب الحدود: ۳۸۴/۴ - و سنن ابن ماجه: کتاب الحدود/ باب ۵ «الستر المؤمن و دفع الحدود بالشبهات»، ش ۲۵۴۵ و سنن کبری بیهقی: کتاب الحدود/ باب: ما جاء فی درء الحدود بالشبهات، ش ۱۱۷۵۳۵ الی ۱۷۵۴۴ و کتاب السیر/ باب الرجل من المسلمین قد شهد الحرب یقع علی الجاریة من السبی قبل القسمة»، ش ۱۱۸۰۳ الی ۱۸۸۰۵.

۳. ﴿أَوْ تَقَطَّعَ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلُهُمْ﴾ (بریدن دست و پا).

۴. ﴿أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ﴾ (تبعید به سرزمینی دیگر).

خداوند متعال، طریق سزای شان را به بهترین کیفیت بیان فرموده است. سه نوع سزای اول، به صورت مبالغه از باب تفعیل آورده شده‌اند. در کلام عرب هر صیغه‌ای که از باب تفعیل بیاید، به شدت و مبالغه در امری دلالت می‌کند. در تمام این سزاهای خداوند متعال صیغه‌ی جمع به کار برد؛ به این حکمت که این چهار شیوه‌ی مجازات، فقط برای گروهی از مفسدان و راهزنان است. پس اگر یک نفر مرتکب چنان کاری شد، سزایش چنین نیست.

حکمت دیگر در استعمال صیغه‌ی جمع، برای اشاره به این نکته است که در صورت بروز قتل و غارت مردم، همه را دستگیر کرده و بکشند؛ مساوی است که همه در این کار شرکت کرده و مباشر بوده‌اند یا یکی از افرادشان را به زور یا با وعده مجبور به قتل و کشتن مردم کرده باشند.

#### ▣ سفارش در حدود جایز نیست

خداوند متعال در ضمن بیان سزای راهزنان، دو چیز را به مؤمنان فهماند:

۱. سزای این گروه، شدید و با مبالغه باشد.

۲. شفاعت احدی در حدود خداوند متعال راه ندارد.

در روایات آمده است: زنی از قریش پس از این که ایمان آورده بود، مرتکب دزدی شد. قریش قومی بودند که در زمان جاهلیت نیز سابقه‌ی دزدی نداشتند. به همین دلیل وقوع این کار در زمان اسلام، این حرکت آن هم در زمان اسلام، مسأله‌ی ضربه‌ای سخت بر پیکره‌ی سابقه‌ی درخشان آنان وارد می‌ساخت و برای همین در صدد چاره برآمدند. در آخر تصمیم گرفتند یکی را که نزد رسول الله ﷺ مقرب و محبوب‌تر باشد، برای سفارش به نزد آن حضرت ﷺ بفرستند تا به پیامبر بگوید قریش حاضر است در عوض قطع دست، ده برابر اصلی خونبهاپردازد. برای این کار حضرت اسامه بن زید رضی الله عنه را انتخاب نمودند؛ زیرا او در

نزد رسول الله ﷺ خیلی محبوب بود.

اسامه بن زید رضی الله عنه نمی دانست در حدود شفاعت جایز نیست، لذا نزد پیامبر شتافت و از زن قریشی شفاعت نمود. پیغمبر صلی الله علیه و آله از این کار سخت ناراحت شد و فرمود:

«اتشفع فی حد من حدود الله؟!»

آن گاه فرمودند:

«سبب هلاکت کسانی که قبل از شما بودند، این بود که هرگاه شخص با شرافتی دزدی می کرد، او را از حد معاف می کردند و هرگاه شخصی ضعیف و عادی مرتکب دزدی می شد، حد را جاری می داشتند. قسم به خدا: «لَوْ أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ، لَقَطَعْتُ يَدَهَا!»<sup>(۱)</sup> (اگر فاطمه دختر محمد دزدی می کرد، بی تردید دستش را می بریدم). اعاذها الله منها و برئها! این قانون عام الهی برای راهزنان است. اما اگر یک نفر از گروهی که راهزن نیستند یکی را کشت، فقط همین قاتل کشته شود و بقیه در این حکم داخل نیستند. قاضی دقیه را تعزیر بزند و در زندان نگه دارد. اگر همه راهزن بودند، همه دستگیر کرده شوند و اگر حکم صلیب کشیدن است، همه به صلیب کشیده شوند و اگر دست و پا بریدن است، این حکم در مورد همه‌ی افراد گروه به مورد اجرا در آید و همین طور دو سزای دیگر.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ...﴾ - در این آیه ثابت فرمود که محاربه با رسول الله ﷺ و با مؤمنان، محاربه مع الله تعالی است. پس از این ثابت شد که محاربه با علمای ربانین و با اهل الله گویا محاربه با خداوند متعال است.<sup>(۲)</sup> احقر می گوید: در حدیث قدسی صحیح آمده است که:

۱- تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۳۳۴/۷).

۲- بیان القرآن: ۲۷/۳ - روح.

«هرکس با دوستی از دوستان من دشمنی ورزد، گویا با من در مبارزه است.»<sup>(۱)</sup>

شیرازی فرموده:

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات

با دردکشان هرکه در افتاد بر افتاد

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي

ای مسلمانان! بترسید از الله و بجوید به سوی او را و جهاد کنید در سبیلہ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿۲۵﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَ أَنَّ لَهُمْ مَا

راه او تا رستگار شوید • هر آینه کافران اگر باشد به دستشان آنچه در زمین است همه یکجا و مانند آن به همراه از عذاب روز قیامت، هرگز

تُقْبَلُ مِنْهُمْ<sup>ط</sup> وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۶﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ

قبول کرده نمی شود از آنان و برای آنان عذاب دردناک هست • می خواهند که بیرون روند از دوزخ

وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿۲۷﴾

و آنان خارج شونده نیستند از دوزخ و برای آنان عذاب دایم هست •

### ربط و مناسبت

در گذشته، سزای راهزنان را بیان فرمود که گویا با خداوند متعال و رسول الله ﷺ مبارزه می کنند و سعی شان فساد بر روی زمین است. هم اکنون مؤمنان را به تقوا و طاعت و عبادت و جهاد ترغیب و در پی آن، خرابی کفر و عناد و معصیت را

۱- به روایت ابن ماجه در سنن از عمر بن خطاب رضی الله عنه: کتاب الفتن / باب ۱۶ «من ترجی له السلامة من الفتن»، ش ۳۹۸۹ - و طبرانی در معجم کبیر از زید بن اسلم رضی الله عنه: ۱۵۳/۲، ش ۳۲۱ - و حاکم در مستدرک: کتاب الرقاق (۳۲۸/۴) - و احمد در مسند از عایشه صدیقه رضی الله عنها: ۱۵۷/۱۸، ش ۲۶۰۷۱ (با الفاظ مختلف).

بیان می‌فرماید.

از آنجایی که راهزنی، مخالف با طاعت و تقوا می‌باشد و با کفر و عناد نزدیک است، لذا در این آیات به طریق مناسبت تضاد، بندگان را متوجه می‌کند که این قدرت و آلات قدرت و جوان‌مردی را من به شما عطا کرده‌ام، پس بر شماست که آن‌ها را در راه اطاعت و فرمان‌برداری من به کار ببندید، نه در راه‌هایی مانند راهزنی و قتل و ...

## تفسیر و تبیین

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ ... (۳۵)

خداوند متعال در این آیه، بندگان را به سه امر مهم متوجه می‌فرماید:

۱. تقوا؛ می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا اللّٰهَ﴾ (از خداوند متعال بترسید و پرهیزگاری اختیار کنید). حکمت این که قبل از هر چیز به تقوا دستور می‌دهد، ظاهر است. زیرا تا وقتی که در وجود انسان روح خدا ترسی و تقوا جریان نداشته نباشد، نمی‌تواند خودش را از چنگال نفس و شیطان برهاند و در نتیجه، از سایر اوامر دینی روی گردانی می‌کند. اما وقتی تقوا در کالبد انسان جا گرفت، ظاهر و باطن‌اش را در کنترل خود می‌گیرد و او را به طرف کارهایی که رضای خداوند متعال را به همراه دارد، می‌کشاند.

تقوا بزرگ‌ترین و مؤثرترین قدرتی است که انسان را از گناه و معصیت باز می‌دارد.

۲. طلب کردن وسیله؛ می‌فرماید: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾. لفظ «توسل» از وسیله است. یعنی با یکی علاقه پیدا کردن و به ذریعه‌ی او کار خود را حل کردن. «وسيله» مقتبس از «وسل» است و خاصیت این لفظ این است که اگر به جای «سین»، «صاد» نوشته شود، همان معنی را خواهد داد. یعنی وصل شدن، اتصال،

منضم شدن. با این فرق که «وسل» در مواردی به کار می‌رود که شخص میل و رغبت قلبی به نزدیکی و اتصال با کسی یا چیزی را داشته باشد. اما «وصل» در تمام موارد عام است؛ خواه میل باطنی باشد یا فقط بر مبنای ظاهر فریبی و ریا باشد.

«وسیله» در عربی سبب و آله‌ای را می‌گویند که کسی را به کسی دیگر با وجود رغبت و میل به نزدیکی، نزدیک نماید. مثلاً مریدی که قلباً علاقه دارد به خداوند متعال پیوندد، برای این کار با رغبت کامل دست خود را در دست شیخ کاملی می‌گذارد. پس، این شیخ برای او وسیله است. یا مانند شاگردی که با کمال میل نزد استادی می‌رود و علم تحصیل می‌کند. یا کسی که می‌خواهد از بلا و گناه آزاد باشد، با رغبت به نماز و عبادت می‌پردازد. همه‌ی این‌ها «وسیله» هستند.

در «لسان العرب» و «مفردات» امام راغب اصفهانی، در این باره همین طور توضیح داده شده است.<sup>(۱)</sup>

پس آنچه که انسان برای حصول متاع دنیا برای خویش با شوق و محبت جمع می‌کند، هم وسیله می‌باشد. مانند زمین برای کشاورزی و گوسفند و گاو برای گله‌داری و همچنین، ماشین، کتاب، اسلحه و ...

در این جا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾. یعنی از میان تمام وسیله‌ها، وسیله‌ای را طلب کنید که شما را به خداوند متعال نزدیک نماید و لذا این وسیله، هر آن چیزی است که انسان را با شوق و ذوق به طرف بندگی و قرب خداوند متعال جذب می‌کند.

۳. جهاد؛ می‌فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾. دستور سوم، جهاد در راه خداوند متعال است. خداوند متعال می‌فرماید با این اسباب و آلات برای برچیده کردن فساد و اعلا‌ی کلمة‌الله نبرد کنید و آن‌ها را برای راهزنی و قتل و کشتار بی‌گناهان

۱-ر،ک: لسان العرب: ۹۲۷/۳ و ۹۳۶ - المفردات: ۹۷۷/۲.

به کار نبرید.

جهاد عام است؛ جهاد مع الکفار و جهاد مع النفس هر دو در این دستور داخل اند. نتیجه‌ی جهاد با نفس و کفار، به جا آوردن حقوق الله و حقوق العباد می‌باشد. لعلکم تفلحون - اگر این کارها را بکنید، راه‌های کامیابی برای شما باز می‌شود.

### «وسيله» کدام است؟

در این باره که در این آیه منظور از «وسيله» کدام چیز است، اقوال گوناگونی از سلف صالح نقل شده است:

۱. حاکم رحمته الله به روایت از حضرت حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: منظور از وسيله، طاعت و قربت است. ابن جریر از عطا و مجاهد و حسن بصری رضی الله عنهم همین معنی را نقل نموده است.<sup>(۱)</sup>

۲. نزد بعضی «وسيله» مقام و درجه‌ای بس بلند در جنت است که بالاترین طبقه‌ی آن مختص به رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشد و طبقه‌ی پایین آن به مؤمنان کامل می‌رسد.<sup>(۲)</sup>

در «مسند احمد» رحمته الله در حدیثی صحیح آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «وسيله درجه‌ای است نزد خداوند متعال [در جنت] که بالاتر از آن مقامی نیست...» و فرمودند: «دعا کنید خداوند متعال آن را به من عطا فرماید»<sup>(۳)</sup>

(اگر چه خداوند متعال این درجه را به او صلی الله علیه و آله داده است، اما بدین وسيله خیر خواهی امت نیز ظاهر می‌گردد و آنان را در درجات پایین تر آن قرار می‌دهد. لذا دستور

۱- تفسیر طبری: ۵۶۷/۴ - ۵۶۶، ش ۱۱۹۰۳ الی ۱۱۹۰۹.

۲- روح المعانی: ۴۰۲/۶.

۳- به روایت احمد در مسند از ابو سعید خُدَری رضی الله عنه: ۲۶۱/۱۰، ش ۱۱۷۲۲ - و مسلم در صحیح از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما: کتاب الصلاة / باب ۷ «استجاب القول مثل قول المودن...»، ش ۱۱ (۳۸۴) - و ترمذی در سنن: کتاب المناقب / باب ۱ «فی فضل النبی صلی الله علیه وسلم»، ش ۳۶۱۴ - و ابو داود در سنن: کتاب الصلاة / باب ۳۶ «ما یقول اذا سمع المودن»، ش ۴۹۱ - و نسایی در سنن کبری: کتاب عمل الیوم و اللیلة / باب ۱۲ «الترغیب فی الصلاة علی النبی صلی الله علیه وسلم»، ش ۹۸۷۳ / ۱.

داد: بعد از اذان برای من دعای وسیله بخوانید تا من برای شما شفاعت کنم و درجات پایین تر به شما برسد.)

طبق این توجیه، معنا چنین می شود: طلب کنید از خداوند متعال «مقام وسیله» را برای رسول الله ﷺ و برای خود.

قاضی ثناء الله پانی پتی رحمته الله علیه در «تفسیر مظهري» به نقل از امام ربّانی حضرت مجدّد الف ثانی رحمته الله علیه «وسيله» را بدین توجیه اصالتاً برای رسول الله ﷺ گفته و حصول آن را به افراد کامل در امت به تبع و به برکت اتباع یا وراثت نیز ممکن دانسته است. (۱)

۳. گروهی دیگر می گویند: مقصد از «وسيله»، آن کسی است که باعث راهنمایی انسان به جانب خداوند متعال گردد و او را به خداوند متعال برساند. مثل استاد علمی و این بزرگ ترین وسیله است. زیرا راه حق را از باطل برای شاگرد روشن می گرداند. لذا، پس از احترام خداوند متعال و رسولش، احترام استاد بر شاگرد واجب است.

باید دانست که بزرگ ترین سببی که باعث موفقیت شاگرد در عبادت و علم و خدمت علم می گردد، احترام و ادب نسبت به استاد است. به قول امام ربّانی رحمته الله علیه پیر طریقت نیز در همین حکم داخل است و اهل تصوف از همین آیه به مسأله ی پیری و مرشدی استدلال می کنند؛ زیرا پیر نیز وسیله ای برای اتصال بنده به خداوند متعال است و پس از استاد علم، بزرگ ترین «وسيله» به شمار می رود.

علامه قاضی ثناء الله رحمته الله علیه نیز سخنی به همین معنا ایراد فرموده اند. (۲)

۴. برخی دیگر «وسيله» را محبت و سنت رسول الله ﷺ می دانند. (۳) طبق این گفته معنا چنین است: «و طلب کنید وسیله ای برای رسیدن به خداوند متعال و آن

۱- تفسیر مظهري: ۹۲/۳.

۲- تفسیر مظهري: ۹۲/۳.

۳- تفسیر طبری: ۵۶۷/۴، ش ۱۱۹۱۰.



سنت و محبت رسول الله ﷺ است.» همان طور که آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]: اگر محبت خداوند متعال را می‌خواهید، پس، از سنت من پیروی نمایید که بدین وسیله خداوند متعال شما را دوست خواهد داشت. لذا پابندی به اتباع سنت پیامبر ﷺ حتی در امور عادی نیز برای تحصیل کمالات ضروری است.

خواجه مجدد الف ثانی رحمته الله علیه می‌فرماید: اگر کسی می‌خواهد داخل دستشویی گردد، باید اول «بسم الله» و تعوذ بخواند و پس از آن، اول پای چپ را داخل کند، به این نیت که رسول الله ﷺ چنین کرده است. در کفش به پا کردن و لباس پوشیدن، از جانب راست شروع کند. هنگامی که داخل مسجد می‌شود، اول پای راست را داخل کند، و هنگام بیرون آمدن، اول پای چپ را خارج کند. با وجودی که این‌ها همه از مستحبات هستند، اما آن قدر انسان را به خداوند متعال نزدیک می‌کنند که حدی برای آن متصور نیست و آن قدر ثواب دارند که اگر کسی مسافرخانه‌ای بنا نهد، ثوابش به آن اندازه نخواهد بود؛ زیرا این عمل بنا را رسول الله ﷺ خود انجام نداده است، اما آن مستحبات را انجام داده است.<sup>(۱)</sup>

مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد

دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

سنت رسول الله ﷺ در بارگاه الهی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و عمل او صلی الله علیه و آله هر دو مقبول‌اند. لذا چنگ زدن به راه و روش او صلی الله علیه و آله، آدمی را زود به مقصد می‌رساند، اما در غیر طریق ایشان صلی الله علیه و آله، اگر هزاران عبادت هم انجام گیرد، برای انسان ثمره‌ای در پی نخواهد داشت.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم... (۳۶)

۱- حضرت مجدد رحمته الله علیه این مطلب را به کرات و با اسلوب مختلف در مکتوبات خویش متذکر شده‌اند.

اگر کفار تمام خزاین زمین و مثل دیگر آن را بیاورند، نمی‌توانند خودشان را از عذاب روز قیامت برهانند.  
لیفتدوا به - ضمیر «به»، به «ما فی الارض» و «مثله معه» راجع است.

**يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ... (۳۷)**

کفار که در دوزخ به سر می‌برند، همیشه در انتظار هستند تا از آن خارج گردند. هر صدایی که بلند می‌شود، فکر می‌کنند اعلام آزادی آنان است. اما آنان هرگز از جهنم خارج کرده نمی‌شوند.  
بیریدون ان یخرجوا من النار - مراد، اراده و تمنای قلبی آنان است.

## علوم و معارف

### □ «توسل» و مسایلی مربوط به آن

قبل از هر چیز باید دانست که توسل به اشخاص بر دو قسم است: ۱. توسل به کاملان در حال حیات، ۲. توسل به کاملان بعد از مرگ.  
 نوع اول، یعنی توسل جستن به بندگان کامل و صالح به معنای طلب دعا از آنان در حالی که زنده هستند، به اتفاق علما جایز و بر آن اجماع امت است.  
 نوع ساده‌ی آن، مانند دعا خواستن مرید یا شاگرد از شیخ طریقت یا از استاد علمی خود برای موفقیت در کارها یا بهبودی آخرت است. کسی این گونه توسل جستن را منکر نیست، مگر نادان کامل! چون در زمان رسول الله ﷺ و در زمان صحابه رضی الله عنهم این نوع توسل ثابت است.  
 در روایات آمده: کوری نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله ﷺ برای بینایی چشمان من دعا کن! آن حضرت علیاً به او فرمود: برو و بعد از نمازها این گونه دعا کن:

«اللهم انی استلک و اتوجه الیک بنبیک...»<sup>(۱)</sup>

چنان‌که از ظاهر الفاظ بر می‌آید، آن حضرت علیه السلام توسل به خویش را برای او تجویز فرمود.

در دوران خلافت عمر فاروق رضی الله عنه خشک‌سالی شدیدی روی داد. مردم سراسیمه شدند و نزد خلیفه رفتند تا فکری به حال‌شان بکنند. آن حضرت رضی الله عنه همه را جمع کرد و نزد حضرت عباس رضی الله عنه عموی پیغمبر علیه السلام برد و از او خواست دعا کند و گفت: تو فعلاً نزدیک‌ترین کس به رسول الله صلی الله علیه و آله و به عنوان پدرش هستی. لذا تو به خداوند متعال نزدیک‌تری. برای ما دعا کن تا خداوند متعال باران نازل فرماید. حضرت عباس رضی الله عنه دست به دعا برداشت و از طرف دیگر عمر رضی الله عنه نیز در بارگاه الهی تضرع نمود و گفت: «بار خدایا! آن وقت که رسول تو زنده بود، برای رفع چنین قحطی‌هایی او را وسیله می‌گرفتیم، اما اکنون عمویش را وسیله گرفته‌ایم، بر ما باران رحمت بفرست.» لحظاتی بعد باران باریدن گرفت و قحط از بین رفت.<sup>(۲)</sup>

عده‌ای اعرابی این پیش‌آمد را از شان خصوصی عباس رضی الله عنه فهمیدند و پس از مرگ آن بزرگ‌وار، بر سر قبرش رفته و توسل می‌جستند. اما صحابه رضی الله عنهم آنان را منع کردند.

نوع دوم از توسل جستن، که پس از مرگ کاملان و صلحا است، در میان مذاهب و فرقی گوناگون مورد مختلف فیه است؛ بدین اجمال:

۱. گروهی آن‌را مطلقاً حرام و ناجایز می‌پندارند. مانند اهل ظاهر و غیر

۱- به روایت ترمذی در سنن از عثمان بن حنیف رضی الله عنه: کتاب الدعوات/ باب ۱۱۹، ش ۳۵۷۸ - و ابن ماجه در سنن: کتاب الإقامة و السنة فیها/ باب ۱۸۹ «ما جاء فی الصلاة الحاجة»، ش ۱۳۸۵ - و طبرانی در معجم کبیر: ۳۲/۹-۳۰، ش ۳۸۱۱، و در معجم صغیر: ۱۸۴/۱-۱۸۳ - و نسایی در سنن کبری: کتاب عمل الیوم و اللیلة/ باب ۱۷۱ «ذکر حدیث عثمان بن حنیف رضی الله عنه»، ش ۱/۱۰۴۹۴.  
 ۲- به روایت بخاری در صحیح از انس رضی الله عنه: کتاب الاستسقاء/ باب ۳ «سؤال الناس الامام الاستسقاء اذا قحطوا»، ش ۱۰۱۰، و کتاب فضایل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله/ باب ۱۱ «باب ذکر العباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه»، ش ۳۷۱۰. و ایضاً، ک: فتح الباری: ۵۸۱/۳ الی ۵۸۵.

مقلدین و ... اینان راه تفریط را پیموده‌اند.

۲. عده‌ای دیگر مطلقاً جایز می‌پندارند و هر نوع تقاضایی را از مردگانی که روزگاری ولی کامل بوده‌اند، جایز قلمداد می‌کنند. این گروه افراطی هستند و از میان فرقه‌های مختلف، اهل بدعت چنین قایل‌اند. عقیده‌ی گروه اول - اگر چه ناقص است و به درجه‌ی معصیت می‌رساند - اما مانند عقیده‌ی این گروه به شرک نمی‌کشاند و این بدتر از آن است.

اهل باطل از این آیه، توسل باطل را استدلال می‌کنند؛ این غلط است. چیزی که آنان از این آیه استنباط کرده‌اند، از قبیل استغاثه به مخلوق است و استغاثه به مخلوق به همان شرایطی که بیان شد، جایز است و بس؛ نه هر جا و هر طور که دل بخواهد و این آیه از این بحث ساکت است.

۳. مذهب جمهور سلف و خلف و علمای دیوبند این است که توسل به اموات در صورتی جایز است که متوسّل از شروط توسل جستن آگاهی داشته و یقین داشته باشد که این مرده مالک هیچ گونه ضرر و نفعی نیست، اما چون بنده‌ای مقبول بوده است، در دعایم نام او را وسیله می‌گیرم و با عزت و بزرگی او، از خداوند متعال مسأله‌ام را می‌خواهم. مثلاً بگوید: «خداوندا! به حرمت این بنده، فلان مشکل مرا حل بفرما.» و در عین دعا خواستن یقین داشته باشد که از خود نام برده کوچک‌ترین کاری ساخته نیست، اما چون نزد خداوند متعال مقبول است، امید دارم که الله تعالی به طفیل او این مشکل را حل بفرماید. توسل به این کیفیت جایز است. اگر متوسّل، شخصی جاهل و عامی باشد و به شرایط توسل جستن اطلاعی نداشته باشد، برای او این کار جایز نیست. بلکه باید بدون وسیله گرفتن کسی دیگر، خودش در بارگاه خداوند متعال دعا نماید و مستقیماً از او تعالی بخواهد.

این توسل مدلاً از «قرآن» و حدیث ثابت شده و جایز است. توسل به حق کسی یا چیزی - مثلاً این طور گفتن که «به حق فلانی»، «به حق کعبه» یا «قرآن» و... - جایز نیست؛ زیرا هیچ کس بر خداوند متعال حقی ندارد. البته به عزت و

حرمت این چیزها جایز است.

با استناد به آیه‌ی اول ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...﴾، اهل تصوف می‌گویند که مرید اگر فهمنده است، سعی در ازدیاد تقوا و مجاهده فی سبیل الله نماید تا به گفته‌ی استاد عمل گردد و عاقبت به فلاح برسد. لذا نزد اکابر، پس از بیعت، شیخ این آیه و آیه‌ی بیعت رضوان را بخواند بهتر است.<sup>(۱)</sup>

### □ تکالیف شرعی

تکالیف شرعی از دو قسم خالی نیستند: (۱) منهیات، (۲) مأمورات. آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ...﴾ جامع تمام این تکالیف می‌باشد. «اتقوا الله» اشاره به ترک جمیع منهیات و «و ابتغوا اليه الوسيلة» اشاره به روی آوردن به تمام افعال مأمورات دارد. البته چون نفی از اثبات مقدم است، لذا «اتقوا الله» را اول آورد؛ بدین پیام که اول انسان خودش را از خرابی‌ها و فساد دور نگه دارد و بعد اقدام به کار نیک و پسندیده نماید.

در اصطلاح تصوف در «اتقوا الله»، تحلی و در «و ابتغوا اليه الوسيلة»، تحلی وجود دارد. نزد سلاسل ثلاثه تحلی و نزد نقشبندیه تحلی مقدم است.

### □ صورت‌های ترک منهیات و عمل به مأمورات

ترک منهیات چهار صورت دارد:

۱. در اعمال ظاهری، ۲. در اخلاق، ۳. در افکار، ۴. در احوال و تجلیات.
- «اتقوا الله» یعنی افعال ظاهری و اخلاق و افکار و عقاید و احوال خویش را از فساد و خرابی دور نگه دارید و آن‌ها را با شریعت هماهنگ سازید.
- فعل مأمورات نیز چهار صورت دارند. بنابراین، کلیه‌ی تکالیف شرعی در وهله‌ی اول بر دو قسم و به اعتبار اجمالی هشت صورت شدند که تمام آن‌ها در این آیه داخل‌اند.

خلاف تقوا، گاهی در قصور نسبت به حقوق الله ﷻ و گاهی در حقوق العباد می شود. قصور در حقوق الله ﷻ چه بسا به کفر و شرک منجر می شود. برای همین خداوند متعال در آیه ی بعدی فرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾. قصور در حقوق العباد به ظلم و... می انجامد. ظاهر است که اسباب تمام این کجروی ها، حب دنیاست و به همین سبب فرمود: ﴿وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ﴾.

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَأَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ - «وسل» به معنی قرب است و مراد از آن، اتیان طاعات و ترک معصیات است. و مسأله ی توسل بالصالحین را به این آیه تعلق نیست از حیث استغاثه. اما از حیث توسل رهنمایی، چرا؛ آن در مفهوم آیه داخل است. (منی و منها) (۱)

وَأَلْسَارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءُ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ  
 و مرد دزد؛ وزن دُزْدِیْرِید دست های شان را؛ به عنوان جزای آن چه به عمل آورده اند و برای عبرتی از طرف  
 اللَّهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۸﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ  
 الله. والله غالب و با حکمت است • پس هر که توبه کرد بعد از ستم خود و کار شایسته انجام داد،  
 فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۹﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ  
 هر آینه الله به رحمت باز می گردد به سوی وی. هر آینه الله آمرزنده و مهربان است • آیا ندانسته ای که الله،  
 لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ  
 برای اوست پادشاهی آسمان ها و زمین. عذاب می دهد هر که را بخواهد و می آمرزد هر که را بخواهد.  
 وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۰﴾  
 و الله بر همه چیز توانا است •

## ربط و مناسبت

مناسبت این آیه‌ها با گذشته به دو طریق است:

۱. خداوند متعال در آیه‌های گذشته، حکم سرقت کُبری را که همان راهزنی می‌باشد، بیان فرمود و اینک کوچک‌ترین نوع راهزنی را که سرقت صغری می‌باشد و ما به آن دزدی می‌گوییم، بیان می‌فرماید.
۲. در چند آیه‌ی گذشته، خداوند متعال مؤمنان را به تقوا دعوت داد و هم اکنون حکم و جزای سرقت را که خلاف تقوا می‌باشد، بیان می‌کند. یعنی بندگان را متوجه می‌کند که دزدی خلاف تقوا است و از آن دوری گزینند.

## تفسیر و تبیین

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا ... (۳۸)

و السارق والسارقة فاقطعوا... - اگر کسی دزدی کرد - چه مرد باشد و چه زن - دست‌شان باید بریده گردد. «سرقت» طبق تعریف «قاموس»، عبارت از بُردن مال محفوظِ یک فرد به طور خُفیه است و این مفهوم لغوی «سرقت» می‌باشد که البته تعریف شرعی آن نیز است.

در این جا یک سؤال نحوی وارد می‌شود که در نوع خود از مشکلات «قرآن» به شمار می‌رود؛ بدین طرح:

**سؤال:** قاعده‌ی کلی و اصول نحاة بر این قرار است که هر گاه فعلی انشایی (امر و نهی و...) پس از اسمی واقع شود که آن فعل به ضمیر آن اسم مشغول باشد و ضمناً عامل آن اسم باشد (که در این صورت می‌گویند: فعل مشغول است به عمل او)، نزد بعضی‌ها نصب اسم مذکور به اضمار فعل علی شریطة التفسیر، واجب و نزد برخی دیگر، بهتر و اولی است.

در این جا نیز ﴿و السارق و السارقة﴾ از قبیل همین اسم‌هایی هستند که پس از آن فعل امر که به ضمیر آن‌ها مشغول است، واقع شده است؛ در حالی که بر خلاف قاعده‌ی مذکور، هر دو اسم مرفوع هستند و این قراءت متواتره است. چرا در این جا این قاعده به کار نرفته است؟

گفتیم که این اشکال از زمره «مشکلات القرآن» است. نحویان در جواب آن پنج سخن گفته‌اند که به آن‌ها می‌پردازیم:

**جواب اول:** سیبویه رحمته الله می‌گوید: ﴿و السارق و السارقة﴾ دو اسم هستند و به یک جمله‌ی مستقل که غیر از ﴿فاقطعوا ایدیهما﴾ می‌باشد، وابسته هستند. یعنی ﴿و السارق و السارقة﴾، جمله‌ای مستقل و جداگانه و ﴿فاقطعوا ایدیهما...﴾، جمله‌ای دیگر است و از حیث ترکیبی ارتباطی با همدیگر ندارند. پس وقتی که این دو اسم حکم مستقل دارند، لازم نیست که به دلیل شریطة التفسیر منصوب باشند.

اصل ترکیبی آیه نزد سیبویه رحمته الله بدین صورت است: ﴿السارق و السارقة﴾ معطوف و معطوف علیه و سپس خبر مبتدای محذوفی هستند که پس از آن قرار دارد. لذا اعراب‌شان بنابر خبریت، رفع شده است. تقدیر عبارت بدین صورت است: «و السارق و السارقة حکمهما فی ما یتلی علیکم بعد». یعنی سارق و سارقه حکم‌شان آن است که بعداً تلاوت کرده می‌شود که «فاقطعوا...» است.

بنابر این، «حکمهما»، مضاف و مضاف الیه، مبتدای مقدم و محذوف است و خبر آن، ﴿و السارق و السارقة﴾ است.

﴿فاقطعوا ایدیهما﴾ جمله‌ای جداگانه است که در این جا شرط جزای محذوف است. تقدیرش این است: «ان ثبت سرقتهما فاقطعوا ایدیهما...»؛ «ان ثبت سرقتهما»، شرط است و «فا»، جزاییه با امر خویش که «فاقطعوا» است، جزای شرط قرار می‌گیرند.

با محذوفات و تقدیرات، صورت اصلی آیه بدین گونه است: «و السارق و السارقة حکمهما فیما یتلی علیکم بعد، ان ثبت سرقتهما فاقطعوا ایدیهما...».



خلاصه نزد سیبویه رحمته محقق این است که این اسم مبنی بر این فعل نیست که نصب آن واجب یا افضل باشد، بلکه مبنی بر فعل محذوفی است که آن را «فعل طاری» می‌گویند؛ لذا رفع اولی است.

**جواب دوم:** علامه میرد و بصریون رحمته بر خلاف سیبویه رحمته آن را یک جمله‌ی کامل می‌دانند و می‌گویند: اگر چه فعل انشا است و تقاضای نصب می‌کند، ولیکن حرف «فا» آن‌ها را از هم جدا نگه داشته و نمی‌گذارد که عمل «اقطعوا» در «السارق والسارقة» اثرگذار باشد؛ به طوری که اگر «فا» نمی‌آمد، اسم منصوب می‌شد. اما اکنون مانع از نصب آن است. لذا در «و السارق و السارقة» رفع اولی است.

نتیجه این که نزد این گروه «و السارق و السارقة» مبتدا و متضمن معنای شرط است و خاصیت مبتدا رفع بودن آن است. و چون متضمن معنای شرط است، در خبرش «فا»ی جزاییه آورده شد تا معنای جزا هم بدهد.

**جواب سوم:** علامه سعد الدین تفتازانی رحمته می‌گویند: این هر دو در حکم یک جمله‌اند و در این هم شکی نیست که «اقطعوا» فعل انشاییه است، اما چون در این جا به عنوان خبر مبتدا قرار دارد و این «فا» به خاطر این که در حقیقت جزای شرط است، بلا تکلف به طور فاصل در اول آمده، لذا صورتاً انشاییه است، اما معنای خبریت در آن غالب است و صورتاً انشا بودن نتوانست عملش را بر آن بگذارد و منصوبش کند. لذا اسم مرفوع شد.

**جواب چهارم:** صاحب «البحر المحيط»، شیخ ابو حیان اندلسی رحمته یکی از این جواب‌ها را چنین یاد آور شده است: «و السارق و السارقة» جمله‌ی جداگانه و «فاقطعوا» جمله‌ای جداگانه می‌باشد و جواب «و السارق و السارقة» نیست، بلکه این «فا» در جواب یک امر مقدر است. البته در ترکیب، هر دو جمله به هم می‌پیوندند. یعنی «و السارق و السارقة» مبتدا می‌شود و «فاقطعوا» جزای امر مقدر با فعل امر خود، کلاً خبر برای مبتدا می‌گردد. تقدیر آیه چنین است: «و السارق

والسارقة تنبه لحکمهما فاقطعوا ايديهما». قسمت اول، مبتدا و «تنبه لحکمهما»، فعل امر و «فاقطعوا...» جواب امر، با فعل امر خویش خبر برای «و السارق والسارقة» می‌گردند.<sup>(۱)</sup>

**جواب پنجم:** امام اخفش رحمته الله بر خلاف همه‌ی حضرات می‌گوید: در این جا «فا» زایده است و جزا نیست و فعل پس از آن مشغولیت و تعلقی با ما قبل ندارد که بر آن عمل کند. در این صورت ﴿والسارق والسارقة﴾، مبتدا و ﴿اقطعوا ايديهما﴾، خبر برای مبتدا است.

چنان که ظاهر است در تمام توجیهاات علی‌رغم اختلافات گفته‌ها و دلایل، همه اتفاق دارند که اعراب ﴿و السارق و السارقة﴾ مرفوع می‌باشد. در این میان قول مختار، قول سیویه رحمته الله و پس از آن، قول علامه اندلسی رحمته الله می‌باشد.<sup>(۲)</sup>

**سؤال:** چنان که یکی از اسلوب‌های ممتاز «قرآن» است، در احکامی مانند نماز، روزه، ایمان، زکات و... همیشه مرد را مخاطب قرار می‌دهد و زنان بالتبع در آن داخل می‌گردند و کمتر جایی در «قرآن» است که زنان مستقلاً مورد خطاب قرار گرفته‌اند. در این موارد حتماً حکمتی نهفته است. در این آیه برخلاف اسلوب همیشگی‌اش، در مورد دزدی، زنان را نیز مانند مردان به طور جداگانه نام برده است. در این جا چه حکمتی نهفته است؟

**جواب:** «سرقه» از عوامل حدود است و گفتیم برای اجرای حدود که مستقیماً از «قرآن» و حدیث ثابت شده‌اند، نباید کوچک‌ترین شبهه‌ای در مورد پیش آمده، وجود داشته باشد. زیرا «الحدود تندیء بالشبهات» (حدود به وجود کوچک‌ترین شبهه و ابهامی مرتفع می‌گردند). بر مبنای همین نکته‌ی ظریف است که خداوند متعال حکم زنان را مانند مردان در مورد سرقه با ذکر صریح‌شان منصوص کرد. چون حد به ضمنیات و توابع ثابت نمی‌گردد. بدین

۱- البحر المحيط: ۴۸۰/۳.

۲- ر، ک: البحر المحيط: ۴۷۵/۳ الی ۴۸۲ - روح المعانی: ۴۱۱/۶ الی ۴۱۳.

علت که در تابع بودن، ابهام و شک وجود دارد و اگر فقط به ذکر مردان اکتفا می‌کرد، شک پیدا می‌شد که نص فقط برای مردان وارد شده است و زنان داخل نیستند. در نتیجه در دزدی، دست زنان اصلاً بریده نمی‌شد.

در مورد زنا نیز، زنان و مردان را جداگانه نام برده است: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...﴾ [نور: ۲].

به عبارت خلاصه‌تر: هرگاه اسمی تابع اسمی دیگر باشد، در آن یک نوع ابهام و شک به وجود می‌آید و این مسقط حد است. لذا در این آیه، با نام گرفتن «سارق» و «سارقه» به طور جداگانه این امکان و شبهه برطرف گردید.

سؤال: حکمت چیست که در موضوع زنا، زن را مقدم کرد و فرمود: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي...﴾ [نور: ۲]. اما در موضوع سرقت، مرد را مقدم فرمود؟  
جواب: به دو حکمت در سرقت مرد را از زن مقدم نمود:

حکمت اول این که: انسان برای سرقت در موقعیت‌های ترس آور گیر می‌کند و غالباً در شب‌ها دست به دزدی می‌زند و این نیاز به جرأت و شهامت زیاد دارد. معلوم است که این نوع شهامت در مردان بیشتر از زنان وجود دارد؛ زیرا زنان چندان جرأتی برای دزدی در دل شب و در موقعیت‌های وحشتناک ندارند. لذا امکان دزدی در مردان بیشتر از زنان است.

حکمت دوم این که: دزدی برای مرد زشت‌تر از زنان است؛ زیرا اگر زنی دزدی کند، این بهانه‌های طبیعی برای او وجود دارد که زن عاجز است و نمی‌تواند دست به کسب و کار بزند و از جایی دیگر نمی‌تواند پول و پله‌ای برای خود فراهم نماید و شاید بیچاره به ناچار و در اثر مجبوری دست به دزدی زده است. اما برای مرد چنین بهانه‌هایی وجود ندارد؛ زیرا مرد طبعاً موجودی شجاع است و با بازوی خویش می‌تواند برای خویش کسب نماید. با چنین وضعی اگر دزدی نماید، برای او بسیار بد و ننگ‌آور است. بنابراین، به سبب این که دزدی بیشتر از مردان صادر می‌شود و نیز برای مرد زشت‌تر از زن است، مرد را در این جا مقدم کرد.

زنا چون کاری ذلت‌بار است، بیشتر از زنان صادر می‌شود. علت آن هم این است که هنگامی که قوه‌ی شهوانی مرد به درجه‌ی کمال برسد، می‌تواند خواهش خود را اظهار کند و با ازدواج این آتش شهوتش را فرو بنشانند. اما زن هر قدر که بالغه گردد و در آن پیش برود، نمی‌تواند نیازش را اظهار کند و اعلام آمادگی برای ازدواج نماید. لذا احتمال زنا در آنان وجود دارد. و نیز این کار زن را معیوب‌تر از مردان می‌کند؛ زیرا تمام نسل او خراب می‌شود. لذا در موضوع زنا زنان را مقدم کرد، تا بیشتر شرم نمایند.

جزاء بما کسبا نکالا من الله - بریدن دست دزدان، جزای آن چیزی است که از دزدی کسب کرده‌اند و عبرتی است که از جانب خداوندی برای آنان آمده است. «نکالاً» از «نکل»، ینکل» به معنی درد و رنج رساندن است که مایه‌ی عبرت گردد.

سؤال: چرا خداوند متعال در حکمت جزای دزدی، دو مورد را نام برد: ۱.

﴿جزاء بما کسبا﴾، ۲. ﴿نکالا من الله﴾؟

جواب: سرقت از مسایلی است که دارای دو جهت می‌باشد: در آن هم حقوق الله پایمال می‌شود و هم حقوق العباد. اما حقوق العباد در آن بیشتر داخل است. زیرا ظاهراً اموال مردم برده می‌شود و حقوق الله معنأ در آن وجود دارد. خداوند متعال با بیان دو جزای مختلف، متوجه می‌کند که در سرقت هر دو حق پایمال شده‌اند و چون حقوق العباد غالب است، جزای آن را مقدم نمود: ﴿جزاء بما کسبا﴾. و چون با دزدی نافرمانی خداوند متعال را می‌کند، لذا جزایش را پس از جزای حقوق العباد ذکر نمود: ﴿نکالا من الله﴾. بدین ترتیب خداوند متعال خبر می‌دهد که قطع دست، جزای دزدی اموال مردم است و عبرتی است تا دیگران به جانب دزدی نروند.

«نکالاً» تنبیه عبرت‌آمیز از جانب خداوند متعال می‌باشد.

و الله عزیز حکیم - در این جا دو صفت خداوند متعال ذکر شده است تا بعضی از

نادانان فکر نکنند خداوند متعال با این جزا دادن صرفاً قصد خودنمایی و اظهار قدرت دارد. «معری» ملحد به این قانون خداوندی در قالب اشعارش چنین اعتراض می‌کند:

ید بـخمس مئین عسجد و دیت      ما بالها قطعت فی ربع دینار

یعنی: همان‌گونه که برای همه معلوم است اگر کسی دست یکی را بی‌گناه ببرد، بر او نصف خون دیت واجب است. اما همین دست که قیمتش، قیمت نصف خون است، در مقابل رُبع دینار یا ده درهم به دزدی، بریده می‌شود. به همین خاطر «معری» ملحد این قانون را غیرمنصفانه تصور کرد و به آن اعتراض نمود. علامه «علم‌الدین سخاوی شافعی» رحمته‌الله در جواب این شعر ملحد، بسیار کوبنده پاسخ گفت و در قالب شعری به او جواب داد:

عزالامانة اغلاها و ارضها      ذل الخيانة؛ فافهم حکمة الباری<sup>(۱)</sup>

یعنی: انسان اگر دست دیگری را بدون گناه به زور ببرد، چون آن فرد معصوم بوده است، در آن صورت، قیمت دست به نصف خون می‌رسد! اما همین دست اگر به خاطر کسب امتعه‌ی دنیوی به عنوان دزدی به طرف اموال دیگران دراز شود، ارزش او آن قدر پایین می‌رود که در مقابل ده درهم بریده خواهد شد. گویا این کار ذلیل و بی‌ارزش قیمت دست‌اش را تا ده درهم تنزل داده است.

مسلم است که قدرت خداوند متعال غالب است و می‌تواند عذاب را سنگین نماید، اما در عین حال حکیم است و در کارش حکمت دارد. دستش را می‌برد تا اولاً سزای دزدی باشد و ثانیاً عبرتی باشد برای خودش و دیگران. در عربستان قبل از این که حکومت سعودی روی کار بیاید، دزدی عام بود. اما حکام سعودی اعلام کردند که اگر کسی دزدی کند، طبق حکم خداوند

متعال دستش بریده خواهد شد. و می دانیم که نزد آنان این مسأله سنگین تر است. زیرا در مذهب امام مالک رحمته الله و امام احمد رحمته الله در مقابل سه درهم هم دستها بریده می شوند. یکی را که دزدی کرده بود، گرفتند و دستش را قطع کردند. پس از آن اعلام کردند که اصلاً مغازه‌ها را نبندید. چنان که چند سال به همین منوال گذشت؛ بدون این که در وقت نمازها دکانها را ببندند و بدون این که کسی از آنها دزدی نماید. ولی اکنون احکام اسلامی از آن سرزمین هم برچیده شده است و فقط صورتِ دعوی مانده است نه حقیقت.

خلاصه‌ی کلام این که خداوند متعال در همه‌ی کارها حکمت دارد؛ به طوری که با اجرای یک حکم می بینیم که چه قدر امن و سکون در اجتماع پدید می آید.

**فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ ... (۳۹)**

فمن تاب... - اگر کسی پس از این که حق عباد را ضایع کرد و نافرمانی خداوند متعال کرد، توبه نمود و خود را اصلاح نمود، ...

فان الله يتوب عليه ان الله غفور رحيم - خداوند متعال توبه‌اش را می پذیرد و نسبت به چنین کسی «غفور» (بخشنده) است و «رحیم» است (به اعتبار آینده) و توفیق اعمال صالح به وی می دهد.

**أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (۴۰)**

الم تعلم ... - تو (ای مخاطب)! آیا نمی دانی که این تعیین حد برای سرقت (قطع ید) نشانه‌ی عدم رحمت او تعالی نیست، بلکه به این خاطر است که تمام نظام آسمانها و زمین در اختیار او تعالی است و در صورتی که بنده نافرمانی کند، او را بدین وسیله تأدیب می کند.

يعذب من يشاء و يغفر لمن يشاء - این نظام او تعالی است که برای یکی دستور قطع ید می دهد و گناهان دیگری را معاف می کند. هیچ بنده‌ای حق اعتراض

ندارد؛ جز این که سر تسلیم در برابر قوانین او تعالی فرود بیاورد.  
**و الله علی کل شیء قدیر** - خداوند متعال می‌تواند بدون دستور آشکار، بندگان‌اش را در مقابل کارهای زشت‌شان مؤاخذه کند و عذاب بدهد. مثلاً زمین را دستور بدهد تا آنان را فرو ببرد، و آسمان را فرمان دهد تا بر آنان سنگ ببارد. اما از میان همه‌ی این‌ها، دستور حد زدن و قطع ید داد تا عذاب‌شان تخفیف شود.

### علوم و معارف

#### □ مفهوم شرعی «سرقه» و شرایط وجوب حد آن

معنای لغوی «سرقه»، دزدی است. برای وقوع سرقه و اجرای حکم خاص آن که «قطع ید» (بریدن دست) است، باید چهار شرط وجود داشته باشد که در صورت فقدان یکی از این شرایط، دست دزد بریده نخواهد شد.

شرط اول - آنچه که سارق می‌دزدد، در آن کوچک‌ترین ملکیت و حتی شبهه‌ی ملکیت وجود نداشته باشد. مثلاً اگر از بیت‌المال یا از مال غنیمت دزدید، در آن دستش بریده نمی‌شود؛ زیرا در این مال‌ها حق خودش نیز داخل است.

شرط دوم - مالی را که می‌دزدد؛ به یکی از این وجه محفوظ باشد:

الف) حفظ بالمکان: صاحب مال، مالش را در جای معین و مأمون گذاشته باشد. مثلاً اگر سارق گوسفند و حیوانات اهلی را از اصطبل و آخور دزدید یا خرماها را از محوطه‌ی نگه‌داری آن‌ها ربود، دست‌اش بریده می‌شود. اما اگر گوسفندی را از جنگل دزدید یا خوشه‌های خرما را از بالای درخت برید و رفت، قطع ید ندارد.

ب) حفظ بالحارس: مالک برای نگهداری اموالش یکی را به عنوان نگهبان گماشته یا شخصاً از اموالش نگهداری می‌کند. اگر دزد این اموال را دزدید، قطع ید کرده می‌شود و الا، نه. مثلاً اگر گوسفند را از رمه‌ای که چوپان دارد، ربود، قطع ید دارد.

شرط سوم - آنچه که می‌دزدد، از جانب مالک نه صراحتاً و نه دلالته، اختیار

و اجازه‌ی بهره گرفتن یا تصاحب آن را نداشته باشد. مثلاً اگر مردی به دیگری گفت: «هر چه که از من است می‌توانی از آن استفاده ببری.» و آن مرد بدون اطلاع او چیزی از آن برداشت و برد. در این جا قطع ید ندارد؛ زیرا مالک صراحتاً به او اجازه‌ی تصاحب داده است. و نیز اگر پسری از مال پدر یا مادر، یا غلام از مال آقايش بردارد، دستش بریده نمی‌شود؛ زیرا در این جا دلالتاً اجازه وجود دارد.

شرط چهارم - آن چیز را مخفیانه ببرد. پس اگر ظاهراً و در جلوی صاحبش آن را برداشت و برد، این غضب و نهب است، نه سرقت. لذا در این صورت بریدن دست جایز نیست. در صورت نبودن یکی از این چهار شرط، حد ساقط می‌گردد. البته تعزیر به حال خود باقی است و آن شیء مسروق برای سارق حرام است و باید به صاحبش برگرداند.

#### □ اختلاف در نصاب سرقت

قانون خداوندی است که اگر کسی دزدی کند، دستش باید از پنجه قطع شود و در این مسأله احدی اختلاف ندارد. اما در مورد این که نصاب سرقت چقدر است و ارزش شیء مسروقه تا چه حد باید باشد که دست دزد قابل بریدن گردد، ایمه با همدیگر اختلاف دارند:

۱. نزد بعضی از صحابه رضی الله عنهم و حسن بصری رضی الله عنه و خوارج و داود ظاهری رضی الله عنه، اندازه‌ای برای آن متصور نیست؛ هر چه را که دزدید - ولو این که ارزش آن یک ریال باشد - باید قطع گردد.

۲. حضرات ابن عباس رضی الله عنهما، ابن عمر رضی الله عنهما، امام ابوحنیفه رضی الله عنه و سفیان ثوری رضی الله عنه قایل‌اند که نصاب قطع ید از ده درهم به بالاست (با همان چهار شرط مذکور).

۳. نزد حضرات عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه، علی رضی الله عنه، امام شافعی رضی الله عنه و امام ابو ثور رضی الله عنه، ربع دینار است. در کمتر از آن قطع نیست.



۴. امام زهری رضی الله عنه و برخی دیگر به پنج درهم قایل هستند.
۵. حضرت ابوهریره رضی الله عنه و حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه قایل به چهار درهم هستند.
۶. نزد امام مالک رضی الله عنه و امام احمد رضی الله عنه سه درهم است؛ مگر در صورتی که مال مسروقه طلا باشد. در این صورت در کمتر از ربع دینار قطع ید نیست.
۷. نزد عثمان بنی رضی الله عنه یک درهم است.<sup>(۱)</sup>

#### ❑ محل بریدن دست

نزد جمهور، دست دزد از مچ قطع شود. از حضرت علی رضی الله عنه مروی است که فقط انگشتان قطع کردند. اهل تشیع نیز به همین قول فتوا می‌دهند.

#### ❑ نزد امام اعظم؛ حدود زواجر هستند نه کفارات

امام ابوحنیفه رضی الله عنه از آیه‌ی ﴿فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ﴾ [مائده: ۳۹] استدلال فرموده که حدود بالاصالة زواجر هستند و بالتبع کفاره می‌شوند. چون اگر بالاصالة کفاره‌ی گناه می‌شدند، غفران الهی منوط به توبه و اصلاح شخص نمی‌شد. ایمه‌ی دیگر برعکس این نظر می‌گویند.

#### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ...﴾ - از این آیه معلوم می‌شود که اعتبار توبه موقوف است به اصلاح شخص. مثلاً دزد به شرط امکان، مال مسروقه و غیره را به مالک رد کند یا از مالک برای خود معافی بخواهد و اگر مالک معلوم نباشد، همان مقدار مال را به فقرا صدقه کند. (روح و بیان)<sup>(۲)</sup>

۱- البحر المحیط: ۴/۴۷۶.

۲- روح - بیان القرآن: ۳/۳۰.

﴿ يَأْتِيهَا الرُّسُولُ لَا تَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ

ای پیامبر! اندوهگین نکنند تو را کسانی که سعی می‌کنند در کفر. کسانی از آنان که  
قَالُوا ءَامَنَّا بِأَقْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا

گفتند به زبان ایمان آوردیم و [اما] ایمان نیاورده است دل‌های شان و از قوم یهود نیز؛ آنان  
سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ

شنوندگان سخن دروغ هستند؛ شنوندگان اند برای گروهی دیگر که هنوز پیش تو نیامده‌اند؛  
مُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا

تغییر می‌دهند کلمات را (بعد از ثبوت آن‌ها) در موضع خویش. می‌گویند: اگر داده شوید این سخن  
فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ

تحریف شده‌را، قبولش کنید و اگر داده نشوید، پس احتراز نمایید. و هر که الله ضلالت او را اراده کرده است، نمی‌توانی  
لَهُ مِنْ أَلَلِهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ

برای او از الله چیزی از هدایتش فراهم کنی. آنان اند که نخواسته است الله که پاک کند دل‌های شان را؛  
هُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

برای آنان در دنیا، رسوایی و برای آنان در آخرت، عذاب بزرگ هست •  
سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْكُلُونَ لِلْسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم

اینان شنوندگان سخن دروغ و خوردگان حرام هستند. پس اگر بیایند پیش تو، حکم کن  
بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ

میان‌شان یا اعراض کن از آنان و اگر اعراض کنی از آنان، هیچ زیان نمی‌رسانند به تو و اگر  
حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ مُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾

حکم کنی، پس حکم کن میان‌شان به انصاف. هر آینه الله دوست می‌دارد عدل‌کنندگان را •  
وَكَيْفَ يُحْكِمُوكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ

و چگونه حکم می‌کنند تو را در حالی که نزدشان تورات است که در آن حکم الله هست؟ سپس اعراض می‌کنند

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أَوْلَيْكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

بعد از این و اینان مؤمن نیستند •

مفهوم کلی آیه‌ها: از طرفی، منافقان سعی در کفر و دورنگی می‌کردند و از طرفی دیگر، یهودیان دروغ‌بافی می‌کردند و سخنان را تحریف می‌نمودند. خداوند متعال به پیامبرش تسلی می‌دهد که بابت کار این کسان ناراحت نباشد و خودش را در مشقت نیندازد. گروهی را که او تعالی ضلالت و کفرشان را خواسته باشد، وی نخواهد توانست هدایت‌شان نماید. اینان کسانی‌اند که خداوند متعال نخواسته قلوب‌شان به نور هدایت پاک و منور شود و برای‌شان در دنیا، رسوایی و در آخرت، عذاب بزرگ در نظر گرفته شده است. سپس به پیامبرش گوشزد می‌فرماید که اگر یهود تو را به عنوان حکم و داور میان خود انتخاب کردند، تو اختیار داری که در میان‌شان قضاوت کنی یا این پیشنهادشان را رد نمایی و مطمئن باش که نخواهند توانست بر تو ضرری وارد سازند و چنان‌چه قضاوت کنی، به عدل و انصاف قضاوت کن. باز یادآوری می‌فرماید که یهود با این همه، باز اعراض و انکار می‌کنند و باز به حکم تو راضی نمی‌شوند؛ زیرا حکم تو عین حکم خداوند متعال در «تورات» است و اگر آنان هدف‌شان دریافت حکم خداوند متعال بود، به حکم حقیقی در «تورات» گردن می‌نهادند و پیش تو نمی‌آمدند.

### ربط و مناسبت

از رکوع سوم سوره‌ی جاری، ذکر اهل کتاب در جریان بود و سپس در ضمن آن، مطالبی در خور احوال و اوضاع با مناسبات خاص بیان گردید. در این آیات میزان عداوت اهل کتاب و دشمنان دیگر را که مجموعاً شامل یهودیان و مسیحیان و منافقان بودند، نسبت به اسلام و پیامبر ﷺ و مسلمانان بیان می‌فرماید. مناسبت دیگر این‌که: در آیه‌های پیشین، بیان «تقوا» و «ابتغای وسیله» بود. در این جا بیان می‌فرماید که اهل کتاب هم به این چیزها مأمور بودند، ولی از خود

حرکتی به آن سو نشان ندادند و برای همین هلاک گردیدند و متوجه می‌فرماید که چنان چه شما (امت اسلام) نیز مانند آنان رفتار کنید، مثل آنان هلاک خواهید شد.

مناسبت دیگر این که: قبلاً بیان حکم راهزنان و دزدان بود. دزدی به دو صورت مادی و معنوی پیش می‌آید. در آیه‌های قبل دزدی مادی و سزای آن را بیان فرمود و اینک دزدی معنوی اهل کتاب را بیان می‌فرماید که عبارت از و تحریف حقایق کتاب‌های آسمانی راجع به اسلام و «قرآن» و حضرت محمد ﷺ می‌باشد.

### سبب نزول

دو واقعه‌ی مهم که در میان اهل کتاب رخ داد، سبب نزول این آیات شدند. یکی از این دو واقعه، مربوط به قتل و قصاص و دیگری، در مورد زنا بود. موضوع قتل از این قرار بود که در اطراف مدینه، از قبایل یهود، دو قبیله به نام‌های «بنی‌نضیر» و «بنی‌قریظه» سکونت داشتند. قبیله‌ی بنی‌نضیر از شوکت و قدرت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بود. اما برعکس آن، بنی‌قریظه قومی ضعیف و فاقد قدرت بودند. این امر باعث شده بود که بنی‌نضیر جرأت یابد و منافع خویش را به طریق معاهده بر قبیله‌ی بنی‌قریظه تحمیل نماید. در این معاهده طی شده بود که هر گاه شخصی از بنی‌نضیر فردی از بنی‌قریظه را می‌کشت، قصاص نداشت و به جای آن هفتاد وسق خرما به صاحبان مرده تحویل داده می‌شد. (هر وسق معادل شصت صاع می‌باشد). اما هر گاه یکی از بنی‌قریظه مردی از قبیله‌ی بنی‌نضیر را می‌کشت، به جای یک نفر دو نفر از آنان قصاص می‌شد و علاوه بر آن، به جای هفتاد وسق خرما، یکصد و چهل وسق یعنی دقیقاً دو برابر اندازه‌ی اصلی خونبها گرفته می‌شد. و اگر مقتول بنی‌نضیر زن بود، در عوض آن یک مرد از بنی‌قریظه کشته می‌شد و اگر مرد بود، دو مرد قصاص می‌شد و اگر احیاناً در سرقت دست غلامی از بنی‌نضیر قطع می‌گردید، یک نفر آزاد از بنی‌قریظه

می‌بایست کشته شود و اضافه بر آن، به جای یک دست، دو دست و به جای یک پا، دو پای مرد بنی‌قریظه قطع می‌گردید!

خوی و وحشی‌گری بنی‌نضیر از این طرز معاهده‌شان نمایان بود، ولیکن چون بنی‌قریظه قومی ضعیف بودند، دم بر نمی‌آوردند و مظلومانه این شرایط را پذیرفته بودند.

وقتی اسلام ظهور کرد و پس از چندی در مدینه استقرار یافت، آوازه‌ی عدالت و ضعیف‌پروری آن همه جا طنین افکند. اتفاقاً در همین زمان بنی‌قریظه یکی از افراد بنی‌نضیر را به انتقام فردی از خود که به دست آنان کشته شده بود، کشتند. بنی‌نضیر طبق عادت دیرینه‌ی خود دو نفر از بنی‌قریظه را برای قصاص مطالبه نمود و خواهان یکصد و چهل وست خرما به عنوان خون‌بها گردید. اما این بار بنی‌قریظه زیر بار نرفتند و گفتند: ما این شخص را در قبال کسی کشتیم که شما از ما کشته بودید، اگر به ناحق می‌کشتیم یکی را به شما می‌دادیم، اما به حق کشتیم و حاضر نیستیم به شما قصاص بدهیم. مشاجره بالا گرفت و بنی‌نضیر در صدد حمله بر بنی‌قریظه برآمد.

دو شخص از میان هر دو قبیله تصمیم گرفتند این مسأله را به پیامبر اسلام ﷺ واگذار نمایند؛ زیرا می‌دانستند که خلاف حق فیصله نمی‌کند و ضمناً می‌دانستند که او ﷺ آخرین پیامبر است، اما از روی عناد به او ایمان نیاورده بودند. بالاخره قوم را راضی کردند تا موضوع را به سمع پیامبر اسلام ﷺ برسانند و از او جویای راه حل گردند.

واقعه‌ی دوم مربوط به زنا بود. حکم زنا در «تورات» مطلقاً رجم بود؛ مساوی بود که زانی غلام باشد یا آزاد، زن باشد یا مرد، متأهل باشد یا مجرد. اما ملایان یهود برای این که موقعیت خویش را نزد تمام طبقات حفظ کنند، این دستور «تورات» را متروک گذاشته و فقط به ضرب و شتم و سیاه کردن روی زانی و زانیه و نشانیدن آنان به طور وارونه بر روی الاغ و گرداندن‌شان در کوچه و بازار اکتفا می‌کردند.

اتفاقاً در زمان رسول الله ﷺ در میان یهودیان بنی قریظه یک نفر از خانواده‌ای شریف مرتکب زنا شد. وقتی قضیه رو شد، آنان خواهان اجرای سیاه کردن صورت زانی شدند، ولی خانواده‌ی مقابل که مزینه به آن تعلق داشت، خواهان رجم شدند. یهود شنیده بود که درباره‌ی حکم زنا در دین محمد ﷺ قدری آسانی و سهولت وجود دارد؛ زیرا در اسلام بکر حد زده می‌شود و برای او رجم نیست. (این مسأله را با مسلمان کردن چند نفر به صورت ظاهری و تحقیق حکم زنا از مسلمانان دریافته بودند). آنان به همین طمع نزد رسول الله ﷺ آمدند و مسأله را با ایشان در میان نهادند. آن حضرت ﷺ از هر دو گروه پرسید: آیا فیصله و قضاوت مرا قبول می‌کنید؟ گفتند: بله. در همین هنگام جبریل ﷺ نازل شد و دستور رجم داد. آن حضرت ﷺ حکم را ابلاغ کرد! اما آنان انکار کردند و گفتند ما زانی را رجم نمی‌کنیم و در «تورات» ما چنین حکمی داده نشده است. باز جبریل ﷺ نازل شد و گفت اینان دروغ می‌گویند. بعد به پیغمبر ﷺ آدرس و نشانی‌های عالم‌ترین شخص آنان را داد و گفت از آنان بخواه تا او را بیاورند تا حکم «تورات» را برای همه بخواند. آن حضرت ﷺ رو به جانب آنان کرد و گفت: مردی به نام ابن صوری در میان شماست که یک چشمش کور است. گفتند: آری و او داناترین شخص نسبت به مسایل «تورات» است. پیامبر ﷺ گفت: او را بیاورید تا هر چه از «تورات» بگوید، بر آن عمل شود. قبول کردند و ابن صوری را به محضر آن حضرت ﷺ آوردند. رسول الله ﷺ او را به خداوند متعال قسم داد که عین حقیقت را که در «تورات» وجود دارد، درباره‌ی حکم زانی و زانیه به مردم‌اش بگوید. او گفت: تو مرا قسم دادی و گرنه حرف من همان بود که قبلاً به اینان گفته بودم. اما حالا اگر دروغ بگویم، زندگی و هستی ما آتش می‌گیرد. حقیقت این است که حکم زانی در دین ما طبق فرموده‌ی «تورات» مطلقاً رجم است. خلاصه، حکم رجم بر آن دو نفر اجرا گردید.

پس از این دو واقعه بود که خداوند متعال آیه‌های مورد بحث را نازل فرمود.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ... (۴۱)

در این آیه به رسول‌الله ﷺ تسلی می‌دهد که مسلمان شدن برخی از آنان و زود برگشتن شان، تو را ناراحت نکند؛ زیرا آنان به نفاق چنین کرده‌اند تا مردم خود را از اسلام دور نگه‌دارند که این اسلام آن دینی نیست که در کتاب‌های ما توصیف و تأیید شده است.

لا يحزنك الذين - مراد، همین گروه یهود می‌باشد که به مکر مسلمان شدند و پس از دریافت مسایل از مسلمانان، نزد قوم خود باز گشتند و کافر شدند. يسارعون في الكفر - آنان به مکر و حيله مسلمان شده بودند و برای همین باز به سوی کفر شتاب می‌نماید.

سماعون للكذب سماعون لقوم آخرين - آنان به این خاطر در میان شما آمده‌اند تا احکام و مسایل را از شما بشنوند و به قوم خود که در جای دیگر به سر می‌برند، برسانند.

﴿لَمْ يَأْتُوكَ﴾ متعلق به ما قبل (لِقَوْمٍ آخِرِينَ) است.

يحرِفون الكلم ... - یعنی احکام خداوندی را تحریف می‌کنند. مثلاً رجم را تغییر دادند و... ﴿مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ یعنی: پس از این که دستور در جای خود واقع شده، آن را بر می‌گردانند و تحریف می‌کنند.

تا این جا چهار مرض و صفت قبیحه‌ی آنان را بیان فرمود: ۱. ایمان آوردن به دروغ و مکر، ۲. ﴿سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ﴾، ۳. ﴿سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ﴾، ۴. تحریف

۱- تفسیر بغوی: ۳۸/۲ - ۳۷ - تفسیر ابن کثیر: ۵۸/۲ - روح المعانی: ۴۲۰/۶ - ۴۱۹ - اسباب النزول واحدی: ۱۰۹ - ۱۰۸.

کلام خداوندی.

يقولون ان اوتيتهم هذا فخذوه... - یعنی بزرگ‌ترین‌های مذهبی و ملایان به آنان گفته بودند که اگر پیامبر اسلام ﷺ همانند آنچه را ما حکم کردیم، گفت، بر آن عمل کنید والا، از آن دوری کنید.

و من یرد الله فتنته فلا تملک له من الله شیئاً - «فتنة» یعنی گمراهی و نابودی. خداوند متعال اینان (یهود) را در گمراهی و فتنه انداخته است، و این سزای آنان است تا رسوا شوند. پس تو ای پیامبر ﷺ! نخواهی توانست آنان را به زور هدایت کنی.

اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم - اینان دل‌های‌شان را نسبت به خداوند متعال یک‌سو و پاک نمی‌کنند، پس خداوند متعال هم نمی‌خواهد دل‌های آنان را پاک گرداند.

### سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْثَرُونَ لِلسُّحْتِ... (۴۲)

سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ ... - تأکید است برای گذشته. «سحت» در اصل به معنای هلاکی و ریشه کردن است. عرب می‌گوید: «سحت الشجرة» (درخت را از ریشه کندم) و «سحت‌الجدار» (دیوار را از بن انداختم). در «قرآن» آمده است: ﴿فِي سِحْتِكُمْ﴾ [طه: ۶۱]، یعنی: «فیهلککم». از این‌که خوردن حرام یک نوع هلاکی است و خورنده‌ی آن نه در دنیا و نه در آخرت موفق و کامیاب نمی‌شود، به مال حرام نیز «سحت» اطلاق کرده است. یعنی آنان حرام خوار هستند. مراد از «سحت» در این‌جا نزد عده‌ی کثیری رشوه است که علمای یهود در قبال آن حقایق را تحریف یا پنهان می‌کردند. علت تسمیه‌ی رشوه به «سحت» این است که رشوه ایمان انسان را ریشه کن می‌کند و مثل ربا بر خورنده‌ی آن لعنت آمده است.

فان جاءوك فاحکم بینهم ... - اگر آنان برای فیصله نزد تو (پیامبر ﷺ) می‌آیند، تو اختیار داری که یا طبق کتاب خود (قرآن) درباره‌ی آنان قضاوت نمایی یا این‌که از فیصله‌ی آنان شانه خالی کنی؛ زیرا اهل مذهب تو نیستند و تو مجبور



نیستی که حتماً باید در میان آنان قضاوت نمایی.  
و ان تعرض عنهم فلن يضروك شيئاً - در صورتی که از آنان روی گردانیدی و در میان‌شان فیصله نکردی، از آنان ترسی به خود راه مده؛ زیرا آنان هرگز قادر نیستند کوچک‌ترین ضرری به تو برسانند.  
و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط - و اگر خواستی در میان‌شان قضاوت نمایی، پس با عدل و انصاف و طبق کتاب خود و کتاب آنان فیصله کن.

وَكَيْفَ تَحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ... (۴۳)

خداوند متعال کار آنان را به طور الزام یادآور می‌شود که چه طور ترا حکم قرار دهند؛ در حالی که در نزد آنان «تورات» وجود دارد و حکم خداوند متعال در آن هست؟ یعنی از روی درد دل به این کار دست نمی‌زنند، بلکه به این خاطر که طالب سهولت و آسانی در احکام هستند، نزد تو می‌آیند.  
و ما اولئك بالمؤمنين - اینان در حقیقت مؤمن نیستند؛ هر جا که آسانی و سهولت بیابند، به آن طرف می‌روند.

سؤال: از ظاهر آیه بر می‌آید که «تورات» تا آن زمان (زمان رسول الله ﷺ) منسوخ نشده بود؛ چون خداوند متعال یهودیان را به عمل نکردن بر «تورات» ملامت می‌کند. پس موضوع تحریف چگونه توجیه می‌شود؟

جواب ۱: از کتاب‌های پیشین آن دسته از احکام و مسایل که در «قرآن» نیز آمده یا از آن‌ها نقل کرده و تردید نفرموده است، منسوخ نبودند و این یک قاعده‌ی کلی است. حکم قتل و رجم و نظایر آن از همین دسته احکام بودند. خداوند متعال می‌فرماید: پس در این احکام چرا از «تورات» پیروی نمی‌کنند؟  
جواب ۲: این یک بحث الزامی است. یعنی این ظالمان بر کتاب خود، «تورات» هم اعتماد و ایمان ندارند. بنابر این، آمدن آنان به نزد تو صرفاً برای حيله است.

### چند مسأله‌ی مستنبط

از آیات مورد بحث چند مسأله ثابت شد:

۱. اگر یک شخص غیرمسلمان نزد قاضی و حاکم مسلمانان برای حل مسأله‌ی خویش رفت، حاکم اختیار دارد که از فیصله کردن صرف نظر نماید یا طبق شریعت اسلام به قضاوت پردازد. و این مطابق با این گفته‌ی خداوندی است که می‌فرماید: ﴿فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ﴾ [مائده: ۴۲]. این شیوه‌ی عمل برای کافر حربی است.

۲. اگر کافر ذمی نزد قاضی مسلمان آمد، قاضی باید مطابق با شرع مقدس اسلام و بارعایت عدل و انصاف، قضاوت نماید. در این جا دیگر او اختیار روی گردانی از قضاوت ندارد؛ زیرا کافر ذمی در احکام مانند مسلمانان است. این دستور العمل مطابق با این قسمت از آیه است که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ﴾ [مائده: ۴۲].

۳. اگر مسأله از نوعی است که ارتکاب آن نزد آنان (کافران) جایز است، مانند خوردن شراب و خنزیر، در این صورت قاضی نباید فیصله کند؛ زیرا آنان حد و غیره ندارند.<sup>(۱)</sup>

در زمان رسول الله ﷺ مجوس و مسیحیان نجران و وادی القری و یهودیان تحت ذمه‌ی مسلمانان درآمدند. آن حضرت ﷺ اعلام کرد که شما به رفتارهای خصوصی آنان مانند مناکحات مجوس - که نکاح مادر و خواهر را جایز می‌دانند - و شراب خوردن یهود و نکاح یهودیان و مسیحیان - که بدون گواه و شاهد است - کاری نداشته باشید.

۴. تجسس علیه مسلمانان حرام است و اگر مسلمانی به جاسوسی علیه مسلمانان دیگر پردازد و دائماً این کار را انجام دهد، واجب القتل است و اگر جاسوس، کافر است، می‌توانند او را بکشند و اختیار عفو هم دارند. مخبری و جاسوسی از

۱- احکام القرآن جصاص رحمه الله: ۴۳۵/۲ و ۴۳۶.

صفات یهودیان است.

۵. اگر عوام الناس می خواهند برای حل يك مسأله‌ی اختلافی یا يك مسأله‌ی اجتماعی نزد قاضی بروند، وظیفه دارند اولاً تحقیق کنند که کدام قاضی بر حق است و عالم تر و باتقوا است. به محض شنیدن این که فلانی قاضی است، نباید اکتفا کنند. و در صورتی که نزد قاضی دلخواه خود که مسایل را بر حسب خواسته‌ی آنان پاسخ می دهد بروند، مسئول می گردند. این قاضی طبق دستور حدیث به دوزخ می رود<sup>(۱)</sup> و آن اموالی که به گروهی تعلق گرفته است عندالله، حرام می گردند؛ اگر چه با گواه ثابت شده باشد.

دیدیم که یهودیان برای حل مسأله‌ی زنا نزد ابن صوریا رفتند و او هم حسب دلخواه آنان پاسخ داده بود. این قماش قضات، هم خود و هم دیگران را مسئول قرار می دهند.

پس از تحقیق و انتخاب قاضی خوب و ماهر، اگر قاضی در قضاوت لغزش خورد، انتخاب کنندگان، مسئول نمی گردند بلکه به قول نبی ﷺ:

«فَأِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى مَنْ أفتَاهُ»<sup>(۲)</sup>.

بنابراین، تحقیق در انتخاب قاضی متشرع و محقق و متقی بر عوام الناس واجب است.

۶. فرمود: ﴿مُحْرِفُونَ أَلْكَلِمَةِ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ﴾ [مائده: ۴۱]. علما گفته اند که تحریف «قرآن کریم» و سخنان انبیا ﷺ و سخنان صحابه رضی الله عنهم و ایمه همه حرام

۱- اشاره دارد به حدیث «قاضیان فی النار و قاض فی الجنة» (به روایت ابو داود در سنن از ابن بَریده از پدرش ﷺ: اقصیه / باب ۲ «فی القاضی یخطیء»، ش ۳۵۷۳ - و ترمذی در سنن: احکام / باب ۱ «ما جاء عن رسول الله ﷺ فی القاضی»، ش ۱۳۲۲، - و ابن ماجه در سنن: احکام / باب ۳ «الحکام یجتهد فیصیب الحق»، ش ۲۳۱۵ - و طبرانی در معجم با الفاظ مذکور - و ...).

۲ - یعنی: «گناه آن بر دوش فتوا دهنده است» (به روایت ابو داود در سنن از ابوهریره رضی الله عنه علم / باب ۸ «التوقی فی الفتیا»، ش ۳۶۵۷ (۲) - و ابن ماجه در سنن: مقدمه / باب ۸ «اجتناب الرأی والقیاس»، ش ۵۳ - و دارمی در سنن مقدمه / باب ۲۰ «الفتیا وما فیہ من الشدة»، ش ۱۵۹ - و احمد در مسند: ۳۲۱/۲ - و حاکم در مستدرک: ۱ (کتاب العلم) / ۳۲۱).

است. البته فرق مراتب دارد. مثلاً، تغییر «قرآن» - لفظی باشد یا معنوی - کفر است؛ مگر این که معنوی اشتباهاً باشد که در این صورت فسق است. حدیث هم اگر متواتر نباشد، تحریف آن به فسق منجر می‌گردد. اتباع هوی<sup>۱</sup> در معانی «قرآن» نیز کفر است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ...﴾ - از این آیه اصل ثابت شد که اهل طریق برای بد حالی اهل اغراض زیاد اهتمام نکنند.

قوله تعالی: ﴿مُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ...﴾ - صاحب «روح» می‌نویسد: یعنی قوانین شریعت را به تأویلات طبعی خود متغیر می‌کنند؛ چنان که شخصی مضمون «قرآن» و حدیث را به هوای نفسانی خود تأویل می‌کند. البته تأویل محققان اهل تصوف از این باب نیست؛ چرا که ایشان از مراد بودن ظاهر معنا انکاری ندارند، البته با وجود آن، اشارات قرآنی را هم تسلیم می‌کنند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

قوله تعالی: ﴿يَقُولُونَ إِنَّ أُوتِيئْتُمْ هَذَا﴾ - در این آیه مذمت کسانی هست که برای عمل کردن به طرف علما مراجعه نمی‌کنند، بلکه برای این مراجعه می‌کنند تا هدف‌شان تکمیل گردد و قول علما را اسیر خود سازد.

قوله تعالی: ﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا﴾ - از این آیه معلوم شد که توجه و محبت و شفقت شیخ بدون شامل شدن فضل الهی فایده نمی‌بخشد.

قوله تعالی: ﴿سَمِعُوبَ لِكَذِبٍ أَكَلُونَ لِلْسُّحْتِ﴾ - در این آیه دلیل بر رحمت بزرگ خداوند متعال هست؛ چرا که مذهب را بر اکثر و اصرار مرتب کرد و بر خطای مختصر ملامت نکرد که عادتاً کسی از آن خالی نیست. و همین است شأن مشایخ کرام اهل تربیت که از امور سهل تسامح می‌کنند تا وقتی که از

جانب مرید جرأت و استخفاف نبینند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ مَحْكُمٌ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ

هر آینه ما فرود آوردیم تورات را؛ در آن هدایت و روشنی است؛ حکم می‌کنند به آن پیامبران که منقاد  
أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّيْنِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ

حکم الهی اند برای یهود و حکم می‌کنند الله پرستان و احبار به آن چه حافظ آن گردانیده شده اند از  
كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُونَ وَلَا

کتاب الله و بر آن گواه بودند. (پس گفتیم:) مترسید از مردمان و بترسید از من و  
تَشْتَرُوا بِعَیَّتِی ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ

خریدم مکنید به آیت‌های من بهای اندک را و هر که حکم نکند به آن چه فرود فرستاده است الله، پس آنان اند  
هُمُ الْكٰفِرُونَ ﴿۱۱۱﴾ وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ

کافران • و لازم ساختیم بر یهود در تورات که شخص در عوض شخص است (به عوض او باید کشته شود)  
وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسْنَ بِاللِّسَنِ

و چشم به عوض چشم و بینی به عوض بینی و گوش به عوض گوش و دندان به عوض دندان  
وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ

و حکم زخم‌ها به اعتبار مماثلت است. پس هر که عفو کند آن زخم‌ها را، این عفو کفاره است برای او  
لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۱۲﴾

و هر که حکم نکند به آن چه الله فرو فرستاده است، پس آنان اند ستمکاران •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال «تورات» را سراسر هدایت و نور قرار داد و نازل فرمود و انبیا علیهم‌السلام و علما و احبار بنی اسرائیل در روشنی آن حکم می‌نمودند.

در آن کتاب بزرگ حکم قصاص هم وجود داشت. خداوند متعال از علما و احبار و کل بنی اسرائیل عهد گرفته و به آنان امر فرموده بود که آن کتاب را محفوظ نگه دارند و به بهای اندک نفروشدند و اگر چنین نمی کردند، کافر و ظالم می گردیدند. (و دیدیم که آنان- به استثنای عده ی قلیلی- این عهد را زیر پا گذاشتند!)

### ربط و مناسبت

خداوند متعال در گذشته مکر اهل کتاب و تحریف و تبدیل احکام «تورات» از طرف بنی نضیر و بنی قریظه را بیان فرمود. اکنون آنان را به اعتبار حقانیت کتاب و پیامبران شان، متنبه می کند و در ضمن آن، به طرف دین اسلام دعوت می دهد و یاد آور می شود که اگرچه ظاهراً اسلام چندی از احکام دین شما را منسوخ می گرداند، ولیکن در کل حافظ و نگهبان دین شماست.

مناسبت دوم این که: چنان که گذشت، خداوند متعال از اهل کتاب و دیگر بندگان پیمان هایی مبنی بر ثابت قدم بودن بر احکام و دستورات الهی گرفت. در این جا آنان را تذکر می دهد که این عهد و پیمان را نشکنند و موجب تحریف و تبدیل احکام خداوند متعال نگردند؛ چنان که یهود بنی قریظه و بنی نضیر مرتکب تحریف احکام «تورات» شدند.

به اعتبار کلی در این رکوع از سوره ی جاری، خداوند متعال یهود و نصارا و مسلمانان را به پایبندی در احکام امر می فرماید؛ در دو آیه ی اول - که اینک آن ها را توضیح می دهیم - یهودیان را و در آیه ی سوم نصارا را و در آیه ی چهارم و پنجم و ششم - که بعد از این خواهیم خواند - مسلمانان را. و متوجه می کند که به اعتبار خصوصیات ذاتی هیچ کدام از شما ارزش ندارید. ارزش همه منوط به عمل کردن بر اوامر خداوند متعال در کتاب های آسمانی اش است.

علاوه بر این، در این آیات یک اصل مهم تفهیم شده است و آن این که: اصل، عقاید و انقیاد است و در این اصل تمام امم برابری و همه موظف اند

عقیده‌ی خود را طبق کتاب‌های آسمانی و تعالیم انبیا علیهم‌السلام راست سازند و از خداوند متعال و پیامبرانش فرمان برند. فراتر از این اصل، همه فروعاً اند که تغییر و اختلاف در آن‌ها بر مبنای تغییر زمان و عصر است و نباید موجب پریشانی و احیاناً کفر گردد.

## تفسیر و تبیین

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ... (۴۴)

انا انزلنا التورات فيها هدى ... - یعنی در «تورات»، هدایت عقاید «هدی»، بود و روشنی اعمال صالحه («نور»). نزد بعضی، مراد از «هدی»، بیان احکام شرعی است به طور توضیح و تفصیل و منظور از «نور»، احکام معنوی و عرفانی و طریقت می‌باشد که «تورات» جامع هر دو جنبه‌ی احکام بود.

قول سوم در این باره مربوط به گروهی است که قایل‌اند هدایت، به اعتبار احکام ظاهری است و مراد از «نور»، فیوض و برکاتی هستند که معنوی بوده و با چشم دیده نمی‌شوند.

«یحکم» مضارع به معنای ماضی است. ضمیر «فیها» و «بها» راجع به طرف «تورات» هستند.

النَّبِيُّونَ الَّذِينَ اسْلَمُوا - «اسلموا» از «تسلیم» است؛ یعنی فرمان برداری. «اسلم» یعنی تسلیم کننده. تقدیراً با ملاحظه‌ی محذوفات آیه چنین می‌شود: «یحکم بها النبیین الذین اسلموا لله، الذین هادوا».

در این جا مقصد بیان حقانیت «تورات» است. یعنی شما یهود به سبب نادانی خویش در آن تغییر و تبدیل روا داشتید؛ در حالی که چنان کتاب معتبر و مقدسی بود که پس از موسی علیه‌السلام ده‌ها هزار پیامبر مطابق آن حکم می‌کردند. کتابی که دست آویز و مدار اعمال مذهب این همه پیامبر بود، شما با کمال ظلم

در آن تغییر آوردید! آیا ظلمی از این بالاتر هم هست؟! **للذین هادوا** - این پیامبران برای کسانی که یهود بودند، «تورات» را تدریس می کردند و مطابق آن در میان یهودیان فیصله و قضاوت کردند و مطابق با دستورات آن برای شان فتوا صادر می کردند.

«هادوا» از هاد، یهود. هودا - یا - تهودا» است. به معنی یهودی شدن یا هدایت حاصل کردن.

### وجه تسمیه ی یهود

در این باره دو سخن وجود دارد:

۱. نزد بعضی یهودیان را یهود می گویند به این خاطر که به سبب دین موسی عليه السلام هدایت حاصل کردند و پس از هدایت یافتن شان، به یهود ملقب گردیدند؛ همان طور که ما پس از ایمان آوردن و تسلیم شدن در برابر توحید و رسالت، به لقب «مسلمان» ملقب شده ایم. زیرا «اسلام» به معنای گردن نهادن است. تسلیم در برابر خداوند متعال و رسول او عليه السلام، همان مسلمانی است.
  ۲. نظریه ی دیگر این است که آنان از نسل و فرزندان «یهودا» - بزرگ ترین فرزند حضرت یعقوب عليه السلام - هستند. لذا به اسم جد اولیه ی شان ملقب شدند.
- و الربانیون و الاحبار** - هر دو عطف هستند بر **﴿یحکم بهالنبیون﴾**. یعنی: «یحکم بهالنبیون و یحکم بهالربانیون و یحکم بهالاحبار». معنا این که: «تورات» کتابی است که پیامبران عليهم السلام و اولیا و علما همگی بر آن حکم کرده اند و ملاک اعمال آنان بود.

«ربانیون» منسوب اند به «رب». یعنی گروهی که رب پرست بودند و آنان اولیا و درویشان بودند. «احبار» جمع «حبر» است؛ به معنای دانشمند و منظور از آن، دانشمندان حقانی می باشند.

**بما استحفظوا من کتب الله** - این «ب» سببیه است. یعنی آنان بر آن کتاب عمل کردند و از خط آن منحرف نشدند، به این سبب که ما در «تورات» به حفظ آن



و عمل کردن بر آن، تأکیدشان نموده بودیم.

«استحفاظ» یعنی طلب کردن از یکی برای حفاظت چیزی. «حفظ» به معنی نگهبانی است، اما «استحفاظ» که از باب استفعال است، یعنی طلب نگهبانی کردن از کسی دیگر. «استحفظ من فلان». یعنی: از فلانی خواستم که از فلان چیز محافظت نماید.

و كانوا عليه شهداء - ضمیر «علیه» به طرف «کتاب» بر می‌گردد. «شهادت» به معنای گواهی دهنده و مُقَرَّب بر نفس خود. فقها گفته‌اند: «المرأ یؤخذ باقراره». یعنی اقرار مرد علیه او خود کافی است و دیگر احتیاج به شهادت دیگری نیست. پس «اقرار» هم یک نوع شهادت است.

این‌ها همه تذکر است به قوم یهودی که در دوران رسول الله ﷺ می‌زیستند که اسلاف شما چگونه از این کتاب مقدس فرمان می‌بردند و شما چگونه در آن تغییر و تبدیلی می‌آوردید؛ آن هم فقط به خاطر ثمن و اندکی که از افراد خود می‌گیرید و آنان را راضی می‌گردانید.

فلا تخشوا الناس و اخشون - از دیگران نترسید، فقط از من خوف داشته باشید و احکام و دستورات من را به سایرین برسانید.

و لا تشتروا بایتی ثمناً قليلاً - شما بزرگ‌ترین نعمت را که نبوت رسول الله ﷺ می‌باشد، در مقابل ثمن اندکی از افراد خود پنهان نگه می‌دارید و حقیقت را به آنان نمی‌گویید. آگاه باشید و آیات مرا در مقابل بهای ناچیز نفروشید و در آن تغییر و تحریف نیاورید!

و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون - هر کس عمداً مطابق با احکام و دستور خداوند متعال در تورات و سایر کتاب‌های سماوی حکم نکند، کافر است.

این جمله اشاره است به این که یهودیان کافرند.

### پاسخ به چند سؤال تفسیری راجع به آیه

سؤال ۱: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ...﴾.

یهودیان طبق این آیه اعتراض بر می‌آورند که خداوند متعال خود می‌فرماید که در «تورات» نور و هدایت وجود دارد و چندین هزار پیامبر و اولیا و احبار بر آن عمل کرده‌اند؛ اکنون نیز کتاب همان کتاب است، یا به زبان عبری وجود دارد یا ترجمه‌ی آن در دسترس همگان است. شما مسلمانان به چه دلیل آن را توسط «قرآن» منسوخ می‌دانید و عمل بر آن را یک نوع کفر می‌دانید؛ در حالی که «قرآن» قایل به نور و هدایت بودن آن است نه به نسخ آن؟ (بر روی این مسأله چندین مرتبه یهودیان با مسلمانان مناظره کرده‌اند.)

**جواب اول:** بسیاری از فروع و مسایل در «تورات» یا در دیگر کتاب سماوی وجود داشته‌اند که منطبق با مصالح همان زمان بوده‌اند، اما در این زمان کارآیی خودشان را ندارند و خداوند متعال خود می‌فرماید که آن مسایل مطابق با همان زمان بوده‌اند. پس ما مسلمانان بر اصل «تورات» یا کتاب‌های گذشته‌ی دیگر ایمان داریم و آن‌ها را کتاب آسمانی پنداشته و نسبت به آن‌ها احترام قایلیم، اما بعداً «قرآن» آمد و آن مسایل و فروع را که دیگر به درد این برهه از زمان نمی‌خورد، منسوخ کرد. پس، ما از این نظر «تورات» را منسوخ می‌دانیم و گرنه، به اعتبار شرایع مثلاً توحید، نبوت، معاد و مسایلی که منسوخ نشده‌اند، به آن ایمان کامل داریم. اصل مقصود ما عمل و اطاعت از دستورات خداوند حکیم است. وقتی که خداوند متعال حکم را عوض کرد، گنجایش انکار نیست.

**جواب دوم:** در «تورات» در زمان رسول الله ﷺ سه قسم مسایل وجود داشت: منسوخ و غیر منسوخ (ثابت) و تحریف شده. ما آن «تورات» را بی‌اعتبار می‌دانیم که تحریف شده و در آن مسایل و احکام مندرج در آوردی راه یافته است. ولی چون ما محرّف را از غیر محرّف و منسوخ را از غیر منسوخ تشخیص نمی‌دهیم، کل آن را غیر قابل عمل می‌دانیم. اما از حیث نزول، آن را کتاب آسمانی می‌دانیم. البته اگر مسایلی وافق با دستورات «قرآن» در آن یافتیم، قبول می‌کنیم. در غیر

این صورت، آن‌ها را منسوخ یا محرف می‌پنداریم. در واقع عمل ما بر «قرآن»، عمل بر تمام کتب آسمانی است.

**سؤال ۲:** خداوند متعال در این آیه ربانیون را که همان اولیا و عارفانند، بر احبار که عالمان و دانشمندان دینی هستند، مقدم نمود؛ در حالی که در مقام تشریح، علما، مقدم و متبوع و عرفا، مؤخر و تابع می‌باشند. حکمت این تقدیم و تأخیر چیست؟

دو جواب دارد:

**جواب اول:** «ربانیون» دو دسته هستند: (۱) آنان که علم ظاهری نیاموخته‌اند، می‌روند و از علما احکام را می‌پرسند و تحقیق می‌کنند و بعد به طور کامل بر آن عمل می‌کنند. اینان اهل کمال می‌شوند. (۲) آنان که علم آموخته‌اند، ولی به آن مشغول نیستند و بیشتر به مسایل عرفانی روی می‌آورند.

«احبار» نیز دو قسم‌اند: ۱. آنان که علم خوانده‌اند و مطابق با مقتضای آن به خدمت دینی اشتغال دارند. ۲. آنان که علم تحصیل کرده‌اند، ولیکن به آن پایبند و مصروف خدمات دین نیستند.

در این آیه عرفایی که علم رسمی ندارند، ولی به مسیر صحیح رفته‌اند و بر علم اندک خویش که به ذریعه‌ی سؤال آموخته‌اند، عمل می‌کنند، از علمایی که درس خوانده‌اند ولی بر آن عمل نمی‌کنند، مقدم شده‌اند.

**جواب دوم:** «ربانیون» آنان‌اند که علم کسب کرده‌اند، ولی بیشتر در تصوف و عرفان مشغول می‌باشند و «احبار» به آن عده از دانشمندان می‌گویند که به خدمات دینی روی آورده‌اند. در این صورت، ربانیون از احبار به هیچ وجه مقدم نیستند، اما این‌جا خداوند متعال آنان را مقدم نمود برای تمهید و مقدمه‌ی یک امر که عبارت است از این‌که: علمی که بعداً می‌آید، بدون عمل فایده‌ای نخواهد داشت. لذا این تقدیم به اعتبار بیان اهمیت عمل است، نه این‌که ربانیون ذاتاً مقدم باشند. یعنی: چون ربانیون در عمل بر آنان غالب هستند و جلوتر رفته‌اند، آنان را اول ذکر نمود.

در هند علمایی داشتیم که هم علم و هم عرفان داشتند. اینان از آن دسته بودند که قبلاً احبار و ربانیون گفته می‌شدند. در طرف دیگر کسانی وجود داشتند که علم داشتند، ولی بیشتر به مسایل تصوف چسبیده بودند. به اینان ربانیون می‌گفتند. سؤال ۳: «استحفاظ» در این جا به چه معنا است؟ اگر حفظ الفاظ مراد باشد، صحیح نیست؛ زیرا حافظ «تورات» وجود نداشت، و اگر وجود داشت، شاذ و نادر بود که نمی‌توانستند باعث حفظ الفاظ «تورات» در طول قرون و اعصار گردند.

جواب: حضرت شیخ الاسلام مدنی رحمته الله علیه در جواب این سوال می‌فرماید: به غیر از «قرآن مقدس»، حفظ الفاظ هیچ کتابی از کتاب‌های سماوی فرض کفایه نبوده است، بلکه حفاظت آن‌ها فقط از حیث معنا و عمل بوده است. فقط «قرآن» است که حفظ الفاظ آن فرض کفایه و تلاوت و روخوانی آن اجر و ثواب دارد. حتی تلاوت «تورات» و سایر کتاب‌ها نیز آن قدر ثواب نداشته است که تلاوت «قرآن» دارد. بنابراین، مراد از «استحفاظ»، حفظ معنوی و عملی است، نه لفظی و به صورت تکرار.

### صورت‌های استحفاظ کتاب آسمانی

۱. حفظ الفاظ کتاب آسمانی؛ که مخصوص این امت است. بر این امت حفظ الفاظ «قرآن کریم» فرض کفایه است.
  ۲. خواندن آن با ترتیل و تجوید.
  ۳. یادگیری ترجمه‌ی آن با جمیع مراتب و کماحقه.
  ۴. فهم تأویلات، معانی، حقایق و توجیهاات تفسیری کتاب آسمانی و رساندن آن به امت.
- کسی که موفق شد در این چهار درجه‌ی علم قرآنی صعود نماید، او کار «استحفاظ کتاب آسمانی» را به انجام رسانیده و نایب انبیا علیهم السلام است.

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ أَلْتَفَسَ بِالنَّفْسِ... (۴۵)

در این آیه جزیی از تحریفات یهود را در مسأله‌ی قصاص بیان می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید:

و کتبتنا علیهم فیها ... - ما در «تورات» برای یهود نوشته و فرض کرده بودیم که نفس در مقابل نفس است؛ زن باشد یا مرد، غلام باشد یا آزاد. اما شما بنی‌نضیر از خود قانون تراشیدید و در مقابل یک نفس، دو نفس همراه با دیت مقرر کردید و در موارد دیگر از قبیل اتلاف چشم، گوش، بینی و... نیز چنین قوانین خود تراشیده‌ای اجرا کردید.

و الجروح قصاص - این یک قاعده‌ی کلی در احکام قصاص است.

فمن تصدق به ... - ضمیر «به» به طرف «جروح» یا «قصاص» راجع است. یعنی هر کس که در مقابل این قبیل زخم‌ها، طرف را عفو کند، ﴿فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ﴾: این تصدق و عفو برای گناهان او کفاره می‌شود.

و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون - در آیه‌ی گذشته کسانی را که مطابق با حکم الهی فیصله نکنند، «کافر» خواند و در این جا آنان را «ظالم» معرفی می‌کند و در آیه‌ی جلوتر آن‌ها را «فاسق» می‌خواند. حکمت این است که انسان هر گاه کاری را ترک دهد، از سه حال خالی نیست:

۱. حکم قطعی را می‌داند، اما به آن حکم نمی‌کند و آن را انکار می‌نماید.
۲. عمداً عمل نمی‌کند و با این حال آن‌ها را انکار هم نمی‌کند و در دل آن‌ها را می‌پذیرد.

۳. انکار نمی‌کند، ولی در حقوق‌الله سستی می‌ورزد و به دنبال نفس می‌رود. در صورت اول، شخص «کافر» می‌شود و در صورت دوم که نتیجه‌ی آن عمل نکردن به قوانینی است که متعلق به حقوق‌العباد می‌باشند، «ظالم» می‌گردد و در صورت سوم، «فاسق» می‌شود.

اگر چه نزول این آیه در مورد یهود است، ولیکن به اعتبار مفهوم عام است و

تمام مؤمنان چه از یهود و چه از مسلمان در آن شامل هستند. لذا اگر یک قاضی یا مولوی مسلمان، مطابق با «قرآن» حکم نکند، اگر صورت اول دیده شود، کافر و الا ظالم یا فاسق می‌گردد.

### استدلال ایمه از آیه

امام ابو حنیفه رضی الله عنه از آیه ﴿أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ...﴾ [مائده: ۴۵] استدلال می‌کند که مطلقاً نفس در مقابل نفس کشته شود. اگر قاتل آزاد و مقتول غلام بود، در مقابل اش آزاد کشته می‌شود. همین طور مرد، در مقابل زن و مسلمان، در مقابل ذمی.

بقیه‌ی ایمه از آیه ﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ...﴾ [بقره: ۱۷۸] دلیل گرفتند که آزاد در مقابل آزاد و غلام در مقابل غلام آمده است و این به صراحت وجود ندارد که آزاد در مقابل غلام یا برعکس قصاص گرفته می‌شود و در مفهوم مخالف عبارت، شبهه وجود دارد و بنابر قاعده‌ی مشهور فقهی «الحدود تندریء بالشبهات» از مفهوم مخالف، حکم حدود ثابت نمی‌گردد.<sup>(۱)</sup>

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ﴾ - در حدیث مرفوع هست که اگر دندان یکی توسط کسی شکست یا بدن او زخم کرده شود و او مجرم را معاف کند، به قدر عضو او خطاهای او هم عفو کرده می‌شود.<sup>(۲)</sup> (روح

۱- تفصیل مطلب را بخوانید در همین کتاب تبیین الفرقان: ۵۹/۴. ایضاً: هدایه: ۴۷۸/۴ - ۴۷۷ (کتاب الجنایات / باب «ما یوجب القصاص و ما لا یوجب»).

۲- به روایت دیلمی و ابن مردویه رضی الله عنهما الذرّ المشور: ۲/۲۸۸ و ۲۸۹) و به همین معنا به روایت ترمذی در سنن از ابودرداء: کتاب الدیات / باب ۵ «ما جاء فی العفو»، ش ۱۳۹۳ - و ابن ماجه در سنن: کتاب الدیات / باب ۳۵ «العفو فی القصاص»، ش ۲۶۹۳ - و امام احمد در مسند: ۱۴/۱۷، ش ۲۳۳۸۶ و ۱۶/۳۹۵، ش ۲۲۶۰۰.

وَقَفَيْنَا عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ

و فرستادیم پشت سر این پیامبران به دنبال‌شان، عیسی پسر مریم را باور دارنده‌ی آن چه پیش از او بود که

التَّورَةِ وَعَاتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ

تورات است و دادیم به او انجیل را که در آن هدایت و روشنی است و باور دارنده‌ی آن چه پیش از آن بود

مِنَ التَّورَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنجِيلِ

که تورات باشد و هدایت و پند است برای متقیان • و (فرمودیم:) باید حکم کنند اهل انجیل

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

بر آن چه فرو فرستاده است الله تعالی در آن و هر که حکم نکند بر آن چه فرو فرستاده است الله، پس

الْفٰسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا

آنان اند بدکاران • و فرو فرستادیم به سوی تو کتاب را به راستی؛ باور دارنده‌ی آن چه

بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا

پیش از آن بوده از کتاب و نگهبان بر آن است. پس حکم کن در میان آنان به آن چه

أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا

فرو فرستاده است الله، و پیروی مکن خواهش آنان را که اعراض کنی از آن چه آمده به نزد تو از حکم الهی. برای هر گروهی از شما مقدر

مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاةٌ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ

ساخته ایم شریعتی و راهی. و اگر الله می‌خواست شما را یک امت می‌گردانید و لیکن

لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

خواست که شما را بیازماید در آن چه که به شما داده است. پس بشتابید به سوی نیکوکاری. به سوی الله است رجوع

جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَنْ أَحْكَمْ بَيْنَهُمْ

همه‌ی شما و آن جا خبر می‌دهد شما را به آن چه در آن اختلاف می‌کردید • و (فرمودیم:) که حکم کن میان آنان به

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرَهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ

آن چه فروآورده است الله و پیروی مکن خواهش آنان را و بتیرس از آنان از این که گمراه کنند تورا از بعضی مآ آنزل الله إليك فإن تولوا فاعلم انما يريد الله ان

بعضی از آن چه که فرو فرستاده است الله به نزد تو. اگر اعراض کنند، پس بدان که می خواهد الله که

يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿١٩١﴾ أَفْحَكَمَ

عذاب دهد آنان را به سبب بعضی گناهان شان. و هر آینه بسیاری از مردمان بدکاران اند • آیا حکم

الجاهلية يبغون<sup>ع</sup> ومن أحسن من الله حكما لقوم يوقنون ﴿١٩٢﴾

جاهلیت می خواهند؟ و کیست خوب تر از الله به اعتبار حکم برای قومی که یقین دارند •

مفهوم کلی آیه‌ها: پس از حضرت موسی عليه السلام و کتاب «تورات» و پس از هزاران انبیای بنی اسرائیل، خداوند متعال یکی دیگر از بنی اسرائیل، حضرت عیسی عليه السلام را با کتابی دیگر به نام «انجیل» مبعوث فرمود که تصدیق کننده‌ی دین قبل خود و کتابش سراسر هدایت و نور و مصدق «تورات» بود. خداوند متعال به اهل «انجیل» هم امر کرده بود که طبق احکام و اوامر «انجیل» حکم نمایند که در غیر این صورت نافرمان امر او تعالی قرار خواهند گرفت. پس از «انجیل»، خداوند متعال رسول اسلام صلى الله عليه وآله را همراه با آخرین و جامع ترین کتاب آسمانی - «قرآن» - مبعوث نمود تا در میان آنان به این کتاب حکم کند و از تقاضاهای بیهوده و غرض آلودشان اعراض نماید. سپس خداوند متعال حکمت این کتاب‌ها و شرایع مختلف را متذکر می شود و می فرماید: ما قدرت داشتیم که همه‌ی مردمان را در هر زمان تحت یک شریعت و یک پارچه در آوریم، اما هر کدام را شریعت مستقل دادیم تا بدانیم چه کسانی از حکم ما پیروی می کنند و چه کسانی از آن روی بر می تابند.

ربط و مناسبت



در گذشته به پیروان حضرت موسی علیه السلام که یهود بودند، در مورد احکامی که در «تورات» وجود داشت تذکر داد. در این آیات به گروه دوم که پیروان حضرت عیسی علیه السلام می‌باشند و نصارا نام دارند، احکام «انجیل» را متذکر می‌شود که روی هم رفته از این تذکر دادن‌ها، متوجه کردن امت محمد (علی صاحبها الصلاة والسلام) منظور می‌باشد تا مثل یهود و نصارا احکام «قرآن مقدس» را تحریف نکنند و بر آن عامل باشند.

## تفسیر و تبیین

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ... (۴۶)

و قَفَّيْنَا ... - «قفینا» از «قفاء» است به معنی پشت گردن؛ جایی که درست در قسمت انتهایی سروبالای گردن قرار دارد. نقطه‌ی مقابل آن که در جلو قرار دارد، «حلق» گفته می‌شود. از همین ماده است که فقها می‌نویسند: «یکره حلق القفاء». یعنی تراشیدن موهای قفا مکروه تحریمی است؛ زیرا روش انگلیسیان می‌باشد. در این جا به معنای «چیزی یا کسی را به دنبال چیزی یا کسی دیگر آوردن» و «آن چه که در قسمت عقب انسان بیاید» است. ﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ﴾ یعنی به دنبال آنان آوردیم بر نقش قدم‌های شان حضرت عیسی علیه السلام را و ... .

«آثار» جمع «اثر» است به معنی «جای پا». در این جا معنای «اثر» همان «قفا» است. ضمیر «هم» به طرف انبیای سابقه که از حضرت عیسی علیه السلام مقدم بودند راجع است. یعنی انبیای دیگر رفتند و به دنبال آنان حضرت عیسی علیه السلام را آوردیم. سؤال نحوی: «قفینا» متعدی به دو مفعول است. مفعول دوم (عیسی) نمایان است، اما مفعول اول کدام است؟

جواب: مفعول اول محذوف است، ولی «ساد مسد» آن همین ظرف ﴿عَلَىٰ﴾

اثارهم ﴿ می باشد. (۱)

**مصدقاً لما بین یدیه من التوراة - حضرت عیسیٰ علیہ السلام** «تورات» را تصدیق می کند.  
**سؤال:** خداوند متعال در این جا یکی از صفات حضرت عیسیٰ علیہ السلام را این ذکر می کند که تصدیق کننده ی «تورات» بود؛ در حالی که او یک نبی مستقل با یک کتاب مستقل به نام «انجیل» بود. عمل و تصدیق و اعتماد او بر «انجیل» بود و طبق آن عمل می کرد؛ طوری که یهودیان به خاطر این که کتاب شان را منسوخ کرده بود، در صدد قتل او بر آمده بودند. استقلال در احکام «انجیل» چنان است که خداوند متعال در آیه ی جلوتر می فرماید: ﴿وَلِيَحْكُمُ أَهْلُ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ﴾ [مائده: ۴۷]. با این وصف، چطور می توانیم او را تصدیق کننده ی «تورات» بدانیم؟

**جواب:** در این جا تصدیق اعتقادی منظور می باشد، نه تصدیق عملی. به این اعتبار نه تنها حضرت عیسیٰ علیہ السلام، بلکه هر پیامبری مصدق کتب و ادیان سابقه می باشد. بدین صورت که آن چه را که موافق با کتاب و دین خودشان است، قبول دارند و آن چه را که مخالف با دستورات کتاب خودشان است، منسوخ می دانند. یعنی به اعتبار کلی به حقانیت بودن آن اعتقاد و تصدیق دارند.  
**وَإِنِّي نَادِيهِ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ -** می فرماید: و ما به عیسیٰ (علیه السلام) انجیل دادیم که در آن هدایت و نور هست.

**سؤال:** خداوند متعال برخلاف کتب دیگر، «انجیل» را به پنج صفت متصف فرمود که عبارت اند از: هدایت، نور، مصدق، باز هدایت و موعظه. چنان که دیدیم در باره ی «تورات» فقط دو وصف - هدایت و نور - را بیان فرمود و در باره ی «قرآن» از دو یا سه وصف فراتر نرفت و این دلیل بر این است که «انجیل» بر همه ی کتاب ها حتی «قرآن» نیز فوقیت دارد. مسأله چگونه است؟  
**جواب:** تمام کتاب های آسمانی این چهار صفت - قطع نظر از تکرار هدایت -

را دارند که درباره‌ی «انجیل» آمده‌اند. آمدن این صفات به طور صریح برای «انجیل» در این آیه به قصد بیان پنج نکته در باره‌ی کتاب موصوف است<sup>(۱)</sup>

**سؤال:** حکمت تکرار وصف «هدایت» چیست؟

**جواب:** تکرار هدایت برای «انجیل» بدین معناست که در وهله‌ی اول برای قوم حضرت عیسی علیه السلام هدایت و یک وسیله‌ی راه‌یابی بود، و در وهله‌ی دوم چون صفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله در آن فراوان وجود داشت، گویا به این اعتبار نیز هدایتی دیگر برای قوم حضرت عیسی علیه السلام جهت تصدیق رسول‌الله صلی الله علیه و آله و ایمان آوردن به او - وقتی که مبعوث می‌گردد - می‌باشد.

به عبارت خلاصه‌تر: «انجیل» هدایت کلی است برای قوم حضرت عیسی علیه السلام و پس از آن، هدایت و راهنمایی است برای پذیرفتن دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله وقتی که به پیامبری برانگیخته می‌شود.

مصدقاً لما بین یدیه - منظور، «تورات» و کتب سابقه‌اند.

**سؤال:** چرا در این آیه ﴿مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ﴾ را دو بار تکرار کرد؟

**جواب:** اولی، گویای این صفت حضرت عیسی علیه السلام است که «تورات» را اعتقاداً تصدیق می‌کرد. دومی، صفت «انجیل» است که در آن نیز تصدیق «تورات» و بیان حقیقت آن آمده بود.

وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ... (۴۷)

۱- این پنج نکته عبارت‌اند از: اولاً، این کتاب مشتمل بر دلایل توحید و پاکی خداوند متعال از زن و فرزند و مثل است؛ نه آن گونه که مسیحیان می‌پندارند. همچنین درباره‌ی نبوت و معاد هم هدایت‌های لازم را در خود دارد (هدی) ثانیاً، تبیین‌کننده و روشنی‌بخش مسایل شرعی و تفاسیل تکلیفی بندگان است (نور). ثالثاً، بشارت‌دهنده‌ی آمدن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است (مصدقاً لما بین یدیه - طبق توجیهی در باره‌ی این جمله). رابعاً، چون منازعه در میان یهود و نصارا در مورد حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بود، بار دیگر وصف هدایت آن را متذکر گردید که در آن این مسأله صراحتاً آمده و باعث می‌شود مردم به حضرت محمد صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند (هدی). خامساً، این کتاب مشتمل بر نصایح و مواعظ و زواجر بلیغ است (موعظة).

این عبارت دست آویزی برای مسیحیان به شمار می‌رود که بارها به صورت اعتراض و مناظره به رخ مسلمانان کشیده‌اند.

### پاسخ به انتقاد مهمّ مسیحیان

مسیحیان می‌گویند: قرآن شما صراحتاً به ما دستور می‌دهد که به «انجیل» حکم کنیم و شما به خلاف آن، «انجیل» را منسوخ و دین ما را باطل می‌پندارید و به ما اخطار می‌کنید که اسلام بیاوریم و گرنه، جزیه بدهید و در غیر این صورت علیه شما جهاد می‌کنیم. همه‌ی این کارهای شما منافی با مفهوم صریح این آیه است.

**پاسخ:** باید دانست که «قرآن» یک دریاست و همه‌ی اهل باطل سعی دارند از آن به نفع عقاید پوشالی خویش استدلال نمایند؛ چنان‌که استالین در مناظره‌ای با مولانا سندی رحمته‌الله برای استحکام عقیده‌ی خویش که هر چیز از ماده پیدا شده است، به این آیه‌ی قرآنی استناد کرد: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ [انبیاء: ۳۰]. یعنی می‌خواست بگوید که آب ماده است، بنابراین هر چیز از ماده نشأت گرفته است! مولانا سندی رحمته‌الله در جواب گفت: فاعل «جعلنا» چه کسی است؟ چه کسی از ماده موجودات را خلق می‌کند؟ استالین بی‌جواب ماند و نتوانست این سؤال را طبق استدلال خویش پاسخ گوید.

خلاصه، مسلمان باید چنان زرنگ باشد که نگذارد این فرقه‌های باطل، با قطع و برید آیه‌های قرآنی و به مغالطه انداختن در معنای آن‌ها، مدعای دروغین خویش را به اثبات برسانند. اعتراض مسیحیان بر مسلمانان نسبت به این نوع آیه‌ها و اثبات حقیقت دین خویش، با استدلال از این آیه نیز از همین نوع استدلالات فاسده است. علمای متقدمین این اعتراض را به سه صورت جواب داده‌اند:

**جواب اول:** منظور از ﴿بما انزل الله﴾ دلایلی هستند که در آن‌ها حقیقت نبوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اثبات رسیده است. یعنی اهل «انجیل» باید به این احکام و ادله عامل

باشند و پس از بعثت رسول الله ﷺ به او بگروند. دیگر منظور این نیست که بر مذهب خود قایم و دایم بمانند. پس این، تشویق آنان به ایمان آوردن به آن حضرت ﷺ می‌باشد، نه ترغیب به ثبات در دین خویش.

این جواب از «حاتم اصم» ﷺ است. اما مسیحیان آن را نمی‌پذیرند و می‌گویند: لفظ عام است؛ پس تخصیص از کجا ناشی شده است.

**جواب دوم:** مقصد از حکم کردن به آن‌چه که خداوند متعال در «انجیل» نازل کرده است، دستورات و احکامی‌اند که توسط «قرآن» منسوخ نشده‌اند، بلکه موافق با آن و به حال خود باقی مانده‌اند و در عین حال به «قرآن» نیز ایمان داشته باشند.

این جواب هم برای آنان چندان قانع‌کننده نیست.

**جواب سوم:** در حقیقت این جمله به عنوان زجر و تهدید برای اهل انجیل است به این‌که باید مطابق آن‌چه که در «انجیل» آمده است، بدون تبدیل و تحریف حکم کنند. بدین معنا نیست که به نبی آخرالزمان حضرت محمد ﷺ ایمان نیاورند و باید بر مذهب خویش ثابت بمانند. آنان «انجیل» را به سه قسمت تقسیم کرده‌اند: ۱. انجیل یوحنا، ۲. انجیل لوقا، ۳. انجیل متی. و در آن‌ها تحریفات و تبدیلی‌های زیادی انجام داده‌اند.

پس نتیجه‌ی این جواب این می‌شود که اگر واقعاً اهل «انجیل» به مطالب «انجیل» ایمان داشته باشند و دستورات آن را عیناً فرمانبردار باشند، لامحاله به اسلام کشیده می‌شوند. زیرا در «انجیل» آیه‌های زیادی حاوی حقانیت اسلام و حضرت محمد ﷺ آمده است.

مولانا کیرانوی ﷺ در رساله‌ای که در جواب یک مسیحی به نام «پادری پندر» در پاسخ به همین اعتراض و امثال آن ترتیب داده، می‌نویسد که در هفتاد جای «انجیل»، تأکید به ایمان آوردن به پیامبر اسلام ﷺ وجود دارد.

این مناسب‌ترین جواب است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ... (۴۸)

در آیه‌های قبل، دو گروه اهل کتاب (یهود و نصارا) را متوجه حقایق مذکور در کتاب‌های‌شان نمود و هم اینک اهل قرآن (مسلمانان) را به وظایف خود تذکر و تعلیم می‌فرماید.

و انزلنا اليك الكتاب ... - الف و لام در «الكتاب» اول، برای عهد خارجی است و منظور از آن، «قرآن کریم» می‌باشد. و الف و لام در «الكتاب» دوم، برای جنس است و مراد از آن، جنس کتاب است؛ یعنی «قرآن مجید» مصدق تمام کتب گذشته می‌باشد.

مهيمناً عليه - «مهيمن» به معنی حافظ و نگهبان می‌باشد. چنان که در شعر حسان رضی الله عنه آمده:

أن الكتاب مهيمناً لنبيينا و الحق يعرفه ذوو الألباب

و نیز به معنای شاهد و حاضر می‌آید؛ چنان که قتاده رضی الله عنه و سدی رضی الله عنه و مجاهد رضی الله عنه گفته‌اند. عکرمه رضی الله عنه به معنی نشانی دهنده گفته است. نزد ابو عبید رضی الله عنه به معنی امین است. سعید بن مسیب رضی الله عنه به معنی «قاضیاً علیهم» (بر کتب قبل) خلیل رضی الله عنه رقیب و نگهبان تفسیر کرده است. قول مناسب‌تر، همان معنای محافظ و نگهبان است.

قول دیگر این که ماده‌ی آن «الامن» است. «امن، يؤمن، فهو مؤمن» و در اصل با دو همزه - «أامن، يؤامن، فهو مؤامن» بوده است. طبق یک تعلیل، همزه‌ی اولی را به «ها» و دومی را به «ی» بدل کردند و بدین ترتیب «مهيمن» شد.<sup>(۱)</sup>

مرجع ضمیر «عليه»، «کتاب» است. آن را به اعتبار لفظ «کتاب» که مفرد است، مفرد آورد. معنی چنین است: «قرآن مجید» از آن جایی که به صحت و حقانیت و منزل من الله بودن تمام کتب گذشته گواهی می‌دهد و مسایل اصولی و آن دست از احکام فروعی را که منسوخ نشده‌اند، برقرار می‌دارد و احکام منسوخه را معین می‌کند و چنانچه چیزی از آن‌ها تحریف شده، آن‌ها را

۱- ر، ک: البحر المحيط: ۵۰۲/۳ - ۵۰۱ - تفسیر کبیر: ۱۱/۱۲ - روح المعانی: ۴۳۸/۶.

توضیح می‌دهد، حافظ و نگهبان و اُمین بر آن‌هاست.

و لا تتبع اهوآهم ... - اشاره به این موضوع است که گروهی از یهودیان قصد کرده بودند نزد رسول خدا ﷺ بیایند و از او سؤالات سر در گم کننده بکنند و سپس نزد مردم خویش بروند و بگویند: پیامبر مسلمانان نتوانست به سؤالات ما جواب بدهد. قبل از این خداوند متعال به پیامبرش فرموده بود که هرگاه یهود و نصارا و امت تو نزد تو می‌آیند، طبق «قرآن» در میان‌شان فیصله کن. در این جا می‌فرماید عین حقیقت را درباره‌ی آنان به کار ببر و طبق آن‌چه که خداوند متعال بر تو نازل فرموده است، حکم کن و تابع خواسته‌های آنان مباش.

مرام کسانی امثال اهل زیغ که قایل اند پیامبران ﷺ در مقام انسانی خویش امکان لغزش داشته‌اند، توسط این آیه مردود شناخته می‌شود؛ زیرا اینان اگر چه با به کار بستن فرمول‌های عقلی قضایا را به طرز ماهرانه‌ای می‌چینند؛ طوری که ظاهراً خوب و بدون عیب هستند، اما در حقیقت هدف‌شان ضربه زدن بر مقدسات است. مانند همین اعتقاد اهل زیغ که به وسیله‌ی آن قصد دارند عصمت را از ذات گرامی انبیا ﷺ منتفی سازند. العیاذ بالله!

نزد جمهور این آیه بر سبیل امکان نیست، بلکه علی سبیل المقدور و الفرض است. یعنی خداوند متعال به‌طور قطع و فرض می‌گوید که ﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾. به این معنا که امکان ندارد تو (ای پیامبر ﷺ) طبق خواسته‌های آنان فیصله نمایی و این خود دلیل بر عصمت پیامبر ﷺ است.

لكل جعلنا منكم شرعةً و منهاجاً - «شرعة» از «شرع، یشرع» است؛ یعنی واضح کردن. «شرع» یعنی: اوضح. در اصل از «شرعت الأهاب» مشتق است؛ پوستی را که تازه باز می‌کنند و بر آن نمک می‌پاشند و سپس رنگ آمیزی می‌کنند، می‌گویند: «شرعتُ الأهاب» و پوست را «مشرع» می‌نامند. لفظ «شرع» و «شریعت» از همین ماده مأخوذ می‌باشند. «شارع» به معنی راه راست، هم از همین ماده است. وجه تسمیه این که واضح و آشکار است و برای رفت و آمد استفاده

می شود.

«شریعت» را به این خاطر شریعت می گویند که احکامی را که متعلق به بندگان است، ظاهر و واضح می کند.

«شرعة» مصدر به معنای مفعول است. در این جا به معنای شریعت است. بنابراین، «شرعة» به کسر شین یا «شَرِيعت» به فتح آن، به آن راه راست و ظاهر اطلاق می شود که می توان از آن به آب، رسید. به همین دلیل به سرچشمه‌ی آب «مشرع» می گویند. و مراد از آن دین است که سبب حیات ابدی انسان‌ها است؛ چنان که آب سبب حیات و زندگی فانی است.

«منهاج» مفرد «مناهج» به معنای راه واضح در دین است. مراد از آن، مسایلی هستند که در شریعت و دین وجود دارند؛ مساوی است که اجمالاً بیان شده باشند یا تفصیلاً. یعنی با وجود اشتراک در اصول، به هر یکی از شما یک دین و آیین جداگانه مقرر کرده‌ایم که احکام و مسایل فروعی آن‌ها با همدیگر فرق دارند.

علامه مبرد رحمته الله می گوید: «شرعة»، به ابتدای راه و «منهاج»، به راه مستقیم گفته می شود و نزد بعضی دیگر «شرعة» مطلقاً به راه گفته می شود؛ مساوی است که واضح باشد یا نباشد، به خلاف «منهاج» که به راه واضح گفته می شود. نزد بعضی‌ها هر دو - «شرعة» و «منهاج» - به یک معنا هستند؛ یعنی «دین» و تکرار برای تأکید است.

صوفیه قایل اند که منظور از «شرعة»، شریعت و مقصد از «منهاج»، اخلاق و عرفان می باشد.

قول صحیح آن است که بگوییم «شرعة» همان شریعت است و «منهاج» دلایل آن هستند.<sup>(۱)</sup> و الله اعلم.

و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة - در این جا اظهار قدرت خداوند متعال مراد است.

۱- ر.ک: تفسیر قرطبی: ۲۱۱/۶ - تفسیر کبیر: ۱۲-۱۳/۱۲ - روح المعانی: ۴۳۹/۶.



یعنی او تعالی اگر می‌خواست می‌توانست همه‌ی انسان‌ها را یک امت قرار دهد، ولیکن بنابر حکمت‌هایی عمداً چنین کاری نمی‌کند.

و لکن لیلوکم فی ما اتاکم - حکمت تفریق مذاهب این است تا شما را آزمایش کند که در صورت مختار بودن به کدام جانب - حق یا باطل - می‌روید.

فینبئکم بما کنتم فیہ تختلفون - ضمیر «فیہ» به طرف «ما» بر می‌گردد. یعنی: عاقبت، شما را از راه و موضوع حق باخبر می‌گرداند.

سؤال: آیه‌های زیادی دلیل بر این هستند که منہاج و شریعت تمام ادیان یکی است. مثلاً می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾ [شوری: ۱۳] و: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أَقْتَدِهٖ﴾ [انعام: ۹۰]. علاوه بر این، در آیه‌های گذشته خواندیم که «قرآن»، «تورات» و «انجیل» و سایر کتب سماوی را تصدیق می‌کند، اما در این آیه می‌فرماید: منہاج هر یکی جدا است. وجه تطبیق چگونه است؟

جواب: چنان‌که قبلاً به طور اشاره متذکر شدیم، آیاتی که دال بر وحدت ادیان می‌باشند، منظور از آن وحدت در اصول بنیادی ادیان است. این آیه دلالت به تفریق فروعی آن‌ها از همدیگر دارد و این مسلم است.

**وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ ... (۴۹)**

وان احکم بینهم - تو (ای پیامبر!) در میان مسلمانان یا یهود و نصارا طبق احکام نازل شده بر خودت، قضاوت کن و از خواسته‌های آنان تبعیت نکن.

واحذرهم ان یفتنوک ... - از این عبارت نیز منکران عصمت برای عقیده‌ی خویش دلیل می‌گیرند. اما این هم بر سبیل فرض و تقدیر است و در حقیقت یکی دیگر از دلایل عصمت پیامبر ﷺ است. یعنی اصلاً میل از احکام خداوندی در وجود او ﷺ راه ندارد. یا منظور از «فتنه»، فتنه‌ی دنیوی است که اشکالی ندارد یا منظور

متوجه کردن امت رسول الله ﷺ می‌باشد.  
**فان تولوا ...** - می‌فرماید: اگر آنان به حکم «قرآن» روی نیاوردند، خداوند متعال آنان را بدین سبب گرفتار خواهد ساخت.  
**وَ إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ** - «ناس» عام است و در آن مسلمانان یهودیان و مسیحیان همه ملحوظ هستند.

### أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ... (۵۰)

**افحکم الجاهلیة...؟** - منظور این است که از کارهایی را که در زمان جاهلیت انجام داده‌اید از قبیل تحریف و تغییر کتاب، اکنون از آن‌ها دست بردارید.  
**و من احسن من الله حکماً لقوم یؤمنون؟** - کسانی که به خداوند متعال یقین دارند، حکم او تعالی را بهترین حکم می‌دانند. کسانی که به حکم خداوند متعال راضی نیستند و دست به تحریف و تبدیل احکام می‌زنند، معلوم است که فاقد یقین و ایمان هستند.

## علوم و معارف

### □ حکمت اختلاف ادیان در فروع

علمای دین، اختلاف ادیان الهی را در فروع به سبب اختلاف ازمنه و استعدادها و احتیاجات می‌دانند؛ زیرا استعدادها و احتیاجات انسان‌ها با اختلاف مقاطع زمانی مختلف می‌گردد و چه بسا قوانین و دستورهایی برای یک برهه از زمان کارسازند، اما پس از گذشت چند صد سال که چهره‌ی زندگی و شرایط زمان تغییر می‌کند، کارآیی خود را از دست می‌دهند و باید مناسب با وضعیت جدید، قوانین جدیدی وضع گردد. خداوند متعال که حکیم مطلق و پاسخ‌گوی تمام نیازهای انسان‌ها در هر برهه از زمان است، مطابق با احتیاجات و استعدادها و موقعیت زمانی موجود، فروعاتی جدید به جای فروع قبلی می‌گذارد.  
 به طور مثال: چند نفر نزد پزشک متخصص می‌روند و او با معاینه تشخیص

می‌دهد که مرض همه‌ی آنان از معده سر چشمه می‌گیرد، اما مرض هر یکی به نوع خاص است. مثلاً یکی زخم معده و آن دیگری ورم معده و نفر سوم مرضی دیگر در معده دارد و بر همین مبنا مطابق با نوعیت مرض هر یکی، داروهایی مختلف برای هر کدام تجویز می‌کند؛ به طوری که اگر در میان داروها اختلاط بیاید و یکی اشتبهاً داروهای آن دیگری را استعمال نماید، ممکن است باعث هلاکتش گردد.

حالا اگر اصول ادیان را معده فرض کنیم و داروها را مسایل فروعی ادیان، به خوبی متوجه کیفیت و حکمت اختلاف فروعی ادیان آسمانی می‌گردیم. ثانیاً، چنان که در آیه‌ی شماره‌ی ۴۸ تصریح شد، منظور از اختلاف ادیان در فروع، آزمایش و امتحان بندگان است تا معلوم شود که چه کسانی به حقیقت عبادت و بندگی پی می‌برند و در هر برهه از زمان گوش به فرمان خداوند متعال می‌شوند و چه کسانی مقصد خودشان را پیروی از یک کتاب و پیامبر می‌دانند و به دستور خداوند متعال توجهی ندارند. اگر نه، خداوند متعال توانایی دارد همه را ملت واحده گرداند و چنان آیینی فرو فرستد که برای تمام نیازهای بشریت از اول تا قیامت جواب گو باشد؛ چنان که با انزال «قرآن مجید» و بستن دروازه‌های نبوت، چنین کرد.

#### ❑ سه جزء مطلوب شریعت

در آیه‌ها از «ربانیون» و «احبار» سخن به میان آمد که گفتیم مراد از آنها، اولیا و علما هستند. حال باید در نظر داشت که عالم و صوفی (ولی) هر دو یکی هستند و هرگز از هم جدا نیستند؛ با این فرق که یکی ممکن است علم بیشتر داشته باشد و دیگری، عمل. زیرا شریعت متشکل از سه جزء است و به عبارت دیگر: مقصود از شریعت، سه چیز است: ۱. علم، ۲. عمل، ۳. اخلاص.

علم و عمل، مکمل و پدید آورنده‌ی جزء سوم (اخلاص) هستند. یعنی باید با علم و عمل، جزء سوم را کامل کرد و به دست آورد.

### □ درس‌هایی که باید آموخت

- از مجموع آیه‌های تفسیر شده، این درس‌ها و نکات تداعی می‌شوند:
۱. قاضی در قضاوت باید عدالت را اجرا نماید و در این راستا ملاحظه‌ی هیچ کس را نکند: ﴿فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾.
  ۲. مسایل قصاص به نقل از «تورات» بیان شد: ﴿وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ﴾. بنابراین، قاعدتاً هر حکمی از احکام ادیان پیشین که در «قرآن کریم» بیان شود و مورد تردید و ابطال قرار نگیرد، برای ما هم شریعت است.
  ۳. ترک احکام کتاب آسمانی و اوامر انبیا علیهم‌السلام به عنوان اهانت، کفر خواهد بود: اگر این ترک از روی سُستی باشد، ظلم است: ﴿... فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و به درجه‌ای دیگر، فسق می‌باشد: ﴿... فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ و ﴿... فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾.
  ۴. گرفتن و دادن رشوه برای جلب منفعت و ایجاد ضرر بر دیگری، مثل ربا حرام قطعی است: ﴿أَكْثَلُونَ لِلشَّحْتِ﴾. اما چنان‌چه برای دفع ضرر شدید از خود باشد، جایز است و گناهِش بر گیرنده‌ی آن خواهد بود.
  ۵. شرایع پیامبران علیهم‌السلام، همه به اعتبار اصول متحد بوده‌اند، اما در فروع اختلاف داشته‌اند.
  ۶. نایبان پیامبران علیهم‌السلام، دو گروه‌اند: ۱. علمای حقّانی و اهل خدمت، ۲. اولیای ربّانی: ﴿وَالرَّيْبِيُّونَ وَالْأَحْبَاؤُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ﴾.
  ۷. عالمی که عرفان نداشته باشد، ناقص است و عارفی که علم نداشته باشد، قابل مشیخت نیست.
  ۸. تصوف، همان شریعت است و در میان این دو تباین و تغایر نیست و نباید به این تغایر قایل بود.

﴿ يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ

ای مؤمنان! دوست مگیرید یهود و نصارا را؛ بعضی از آنان دوست بعضی دیگر هستند  
 أَوْلِيَاءَ بَعْضٌ مِّنْ يَتَوَلَّوهُمْ مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي  
 [آنان باهمدیگردوست‌اند] و هر که از شما دوست بدارد آنان را، پس هر آینه او از جمله‌ی آنان است. هر آینه الله راه نمی‌نماید

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ يُسْرِعُونَ

گروه ستم‌کاران را • پس می‌بینی کسانی را که در دل‌های‌شان بیماری (نفاق) است. سعی می‌کنند در دوستی یهود و نصارا.  
 فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ  
 می‌گویند: می‌ترسیم از آن که برسد به ما مصیبتی. پس نزدیک است که الله بیاورد فتح

أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبُحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِمِينَ ﴿٥٢﴾

یا چیزی دیگر را از نزد خویش، پس پشیمان شوند بر آن چه پنهان داشتند در دل‌های خویش •  
 وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُولَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ  
 و مؤمنان می‌گویند آیا اینان‌اند آنان که قسم خوردند به الله به سخت‌ترین

أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَسِرِينَ ﴿٥٣﴾

سوگندهای خویش که البته آنان همراه شما هستند؟ امروز نابود شد عمل‌های آنان؛ پس زیان کارگشتند •  
 يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ  
 ای مؤمنان! هر که شما برگردد از دین خود، پس خواهد آورد الله

بِقَوْمٍ تُحِبُّهُمْ وَتُحِبُّونَهُمْ أُذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ

گروهی را که دوست می‌دارد آنان را و آنان دوست می‌دارند او را؛ متواضع‌اند بر مؤمنان؛ درشت‌اند بر کافران؛  
 تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تَخَافُونَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ  
 جهاد می‌کنند در راه الله و نمی‌ترسند از ملامت ملامت کننده. این بخشایش الله است؛

يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

می‌دهد آن را به هر کس که بخواهد و الله جواد و دانا است • جز این نیست که دوست شما الله است و رسول او

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٦﴾

و مؤمنانی که برپا می‌دارند نماز را و می‌دهند زکات را و آنان در بارگاه الهی خاضع و منکسر هستند •

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ

و هر که دوستی کند با الله و با رسول او و با مؤمنان، پس هر آینه گروه الله همان است

الْعَلْبُونَ ﴿٥٧﴾ يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ

غالب • ای مؤمنان! دوست مگیرید کسانی را که دین شما را به

هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ

تمسخر و بازی گرفته‌اند از کسانی که داده شده به آنان کتاب پیش از شما و نه سایر کافران را

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٥٨﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ آخِذُواهَا

و بترسید از الله اگر مسلمان هستید • و چون ندا کنید به سوی نماز، به مسخره

هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٩﴾

و بازی می‌گیرند آن را. این به سبب آن است که آنان گروهی هستند که هیچ نمی‌فهمند •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال مؤمنان را به این درس‌ها امر می‌فرماید: ۱- هیچگاه یهود و نصارا را به دوستی مگیرید که آنان با هم دوست‌اند و هر آن امکان دارد علیه شما متحد شوند. هر کس با آنان دوستی کند، از آنان محسوب است. مانند منافقانی که ظاهراً با شمایند ولی از ترس آنان با آنان دوست‌اند که البته به زودی با فتح‌هایی که خداوند متعال نصیب شما مسلمانان خواهد کرد، پشیمان خواهند شد. ۲- هیچ کس از شما از دین خود مرتد نشود که اگر چنان کند، خداوند متعال قومی محبوب علیه آنان بسیج خواهد کرد که بر مؤمنان نرم و بر کافران سخت خواهند بود که بی‌پروا از ملامت ملامت‌کنندگان، با مرتدان مقاتله خواهند کرد. ۳- دوست شما نه یهود هستند، نه نصارا و نه منافقان. کافران را که دین و اعمال عبادی شما مثلاً نماز را به مسخره می‌گیرند، هرگز به دوستی مگیرید.

### ربط و مناسبت

در گذشته خداوند متعال مسلمانان را از مکر و فریب اهل کتاب آگاه و از تحریف و تبدیل کتاب خود، مورد تخویف قرار داد که مانند آنان به این کار قبیح دست نزنند. در این آیات ضمن یادآوری پاره‌ای از افعال زشت اهل کتاب، مسلمانان را به قطع تعلق و دوری از آنان دستور می‌دهد و در همین آیات حالت عموم کفار و کسانی را بیان می‌کند که پس از ایمان به طرف کفر می‌روند و در مقابل آن، فضیلت و مقام آن کسان را متذکر می‌گردد که در مقابل گروه مردان به جهاد می‌پردازند.

### سبب نزول

پس از این که رسول الله ﷺ به مدینه هجرت فرمود، از روی سیاست و تدبیر مملکت‌داری، با یهودیان و مسیحیان اطراف مدینه صلح نمود و طبق این صلحنامه یهودیان و مسیحیان مؤظف گردیدند از هرگونه عداوت ظاهری و جنگ و جدال با مسلمانان پرهیزند و نیز این اجازه را نداشتند با کفار سرزمین‌های دیگر از قبیل مشرکان مکه علیه مسلمانان طرح دوستی بریزند. بلکه در صورت بروز جنگ می‌بایست با مسلمانان متفق شوند و علیه دشمنان اسلام و مسلمانان بجنگند و در عوض، مسلمانان با آنان رفتار دوستانه خواهند داشت و در معاملات و معاشرت از آنان اعراض نخواهند کرد. مدت‌ها این صلح با همین مفاد جاری بود، تا آن که یهودیان این عهد را شکستند و با مشرکان قریش علیه مسلمانان طرح دوستی ریختند و برای نابودی مسلمانان به مشوره نشستند. آن حضرت ﷺ از راز مخفی آنان باخبر گشت و گروهی از مجاهدان را برای مقابله با آنان فرستاد. این گروه، یهودیان بنی‌قریظه را در محاصره گرفتند و در این میان مطمئن شدند که دوستی آنان با مسلمانان، ظاهری بوده و در باطن با کفار بوده‌اند و همواره علیه مسلمانان مکر و دسیسه می‌بافته‌اند.

به مناسبت همین جریان بود که خداوند متعال این آیه‌ها را نازل و در آن‌ها

مسلمانان را از برقراری هرگونه تعلقی با آنان منع فرمود.<sup>(۱)</sup> لذا بنا به روایتی بعضی از صحابه مانند عباد بن صامت رضی الله عنه قطع تعلق خودشان را از یهودیان اعلام داشتند، اما منافقانی مانند عبدالله بن اُبی از قطع تعلق با یهود سر باز زدند.<sup>(۲)</sup>

### مضامین این آیات

خداوند متعال در آیه‌ی اوّل، مسلمانان را از دوستی با کفار یهود و مسیحی منع می‌فرماید و منظور از این تعلق و دوستی، دوستی قلبی است. روش کفار بر این منوال است که هر گاه با مسلمانان صلح و معاهده برقرار می‌کنند، به افراد خویش تأکید می‌کنند که ظاهراً با مسلمانان بسازید و کنار آید، اما قلباً از آنان جدا باشید. خداوند متعال در این آیه، به مسلمانان دستور می‌دهد همان طور که اینان این تدبیر را در قبال شما به کار می‌برند، شما نیز با آنان موالات و تعلق قلبی برقرار نکنید.

در آیه‌ی دوم تردید رفتار منافقان است که آنان از جنگ و جهاد علیه آن کفار دست می‌شویند و حاضر نیستند موالات با آنان را ترک دهند، به این دلیل که شاید آنان غالب شوند و مسلمانان را تحت الشعاع قدرت خویش درآورند. به این طمع فکر می‌کنند که بهتر است با کفار دشمن نشوند تا بتوانند در زمان غلبه‌ی آنان هم به راحتی زندگی نمایند. خداوند متعال این خیال بی‌اساس منافقان را تردید می‌کند و می‌فرماید که غلبه و پیروزی از آن مسلمانان خواهد بود و هیچ کافری دست قدرت به طرف آنان دراز نخواهد کرد.

در آیه‌ی سوم تشریح همین مسأله است؛ مسلمانان از این حرکات و افکار منافقان در تعجب فرو رفتند که اینان تا چندی قبل با ما بودند، حالا چطور شد که حاضر نیستند دوستی با کفار را قطع کنند! بالاخره این گروه، بدبخت شدند و اعمال‌شان بر باد رفت.

۱- معارف القرآن (اردو): ۱۷۱ - ۱۷۰ (فارسی: ۴۴۲/۴).

۲- تفسیر طبری: ۱۱۶/۴ - ۱۱۵، ش ۲۱۶۲ الی ۱۲۱۶۶ - تفسیر ابن ابی‌حاتم: ۲۲۱/۳، ش ۶۵۴۱



در آیه‌ی چهارم خداوند متعال یک موضوع را که در علم الهی قرار بود در آینده به وقوع بپیوندد، به صورت پیش‌گویی به مسلمانان می‌گوید و آن این‌که پس از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله، گروهی از ایمان باز می‌گردند و مرتد می‌شوند. اما خداوند متعال در مقابل آنان گروهی را بر می‌انگیزد که از مسلمانان هستند و کسانی خواهند بود که خداوند متعال آنان را دوست دارد و آنان نیز دوستدار خداوند متعال هستند.

در آیه‌های آخر، بار دیگر خداوند متعال مسلمانان را از دوستی با کفار و منافقان باز می‌دارد.

وقتی که این آیه‌ها نازل شد، مسلمانان واقعی مانند عباده بن صامت رضی الله عنه و انبوه کثیر دیگری اعلام کردند که ما معاهده را از یهود ختم کرده‌ایم و هم اکنون از آنان اظهار تبری می‌کنیم و این در حالی بود که بسیاری از آنان با یهود و نصارا در اموال و غیره وارث و شریک بودند. اما این همبستگی آنان را از اجرای دستور خداوندی باز نداشت.

گروهی دیگر که منافق بودند و در قلوب‌شان از جذبات ایمانی خبری نبود، مانند عبدالله بن ابی و امثال او، گفتند: ما نمی‌توانیم از آنان ترک موالات و قطع رابطه نماییم. چنان‌که در آیه‌ی دوم علت این کارشان و تردید رویه‌شان وجود دارد.

### سه اصل اساسی برای رشد و پویایی جامعه‌ی اسلامی

در این آیات سه مسأله‌ی اصولی و بنیادی برای اصلاح جامعه مطرح شده است؛ مسایلی که در صورت نبودن آن‌ها، اتحاد و پویایی اجتماع مسلمانان غیر ممکن خواهد بود:

**اصل اول:** تعلقات و دوستی قلبی با کفار و دشمنان دین باید ترک داده شود. البته تعلقات ظاهری مانند ارتباطات اقتصادی و تجاری با آنان جایز است؛ زیرا اسلام دین انصاف است نه ظلم. اما مسلمانان باطناً باید از آنان جدا باشند. این را

«ترك موالات با كفار» می گویند.

**اصل دوم:** هر گاه از شخص مسلمانی يك رفتار و برخورد نامشروع و غير اصولی دیده شد؛ طوری که آن رفتارش منافی با منافع دین و ملت باشد، آن فرد مسلمان نیست و در باطن بذر نفاق می پروراند. و نیز مسلمانان نباید از شکست بترسند، بلکه خودشان را از هر جهت باید برای مقابله آماده کنند؛ زیرا نصرت خداوند متعال شامل حال آنان است.

**اصل سوم:** مسلمان نباید این عقیده را داشته باشد که با کفار رابطه پیدا می کنم به این خاطر که آنان قوی هستند و ما ضعیف و ممکن است بر ما غلبه کنند یا این که با این تعلق نفعی متوجه من خواهد گشت. شایان مقام مسلمان نیست که دارای این ایده و نظریه باشد. خداوند متعال خودش حافظ و ناصر دین مسلمانان است. اگر همه ی مسلمانان از دفاع دین دست بردارند، باز هم خداوند متعال دین اش را محافظت می نماید؛ زیرا او تعالیٰ حفاظت از آن را بر ذمه ی خویش نهاده است.

## تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ... (۵۱)

یا ایهاالذین آمنوا ... - ای ایمانداران! با کافران یهود و مسیحی محبت قلبی نداشته باشید.

و من يتولهم منكم فانه منهم - هر که با آنان دوستی قلبی داشته باشد، مسلمان نیست؛ اگر چه ظاهراً و صورتاً در زمره ی مسلمانان است. این شخص در روز قیامت از زمره ی یهود و نصارا حشر کرده می شود.

در بعضی کتاب ها نوشته شده است کسی که با قومی فاسد و کافر تعلق و محبت قلبی داشته باشد، اگر او را در قبرستان مسلمانان دفن کنند، الله تعالیٰ

دستور می‌دهد او را از آن جا خارج کنند و در قبرستان همان قوم و گروه کافری ببرند که در زندگی به آنان علاقه و محبت نشان داده است. این وقایع به طور عینی بارها اتفاق افتاده است. در مکه چندین نفر مرده را دفن کرده‌اند که بعد دیده‌اند به جای اجساد آنان جسدهای دیگری قرار داده شده است!

ان الله لا يهدي القوم الظالمين - یعنی آنان که با کفار و بی‌دینان علاقه و دوستی دارند، ظالم هستند و خداوند متعال ظالمان را هدایت نمی‌کند. تنها چیزی که انتظار آنان را می‌کشد، هلاکی و نابودی است.

### فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... (۵۲)

برای رد خیال فاسد منافقان مانند گروه عبدالله بن ابی نازل شد.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ... - منظور از «مرض»، نفاق و فسق و کفر است. «دائرة» از «دار، یدور» است؛ یعنی دور چیزی گشتن و آن را احاطه کردن.<sup>(۱)</sup> در این جا گردش زمانه مراد است که از آن به عنوان حادثه و اتفاق تعبیر شده است و بر انسان احاطه دارد. گروه منافقان وقتی مورد نصیحت قرار می‌گرفتند، در جواب می‌گفتند: شاید گردش زمانه چنین حادثه‌ای آفرید که آنان (کفار) پیروز و غالب شدند، در آن صورت ما در امن و امان به سر خواهیم برد. حالا اگر رابطه‌مان را از آنان ببریم، در صورت غلبه ما را نزد خود راه نخواهند داد. اما خداوند متعال می‌فرماید:

فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ ... - خداوند متعال برای مسلمانان فتح می‌آورد، نه این که آنان را مغلوب کفار سازد تا کفار اظهار مسرت و خوشحالی بکنند. ﴿أَوْ أَمْرٌ مِّنْ عِنْدِهِ﴾ یعنی یا به یک وسیله‌ی دیگر باعث می‌شود که کفار مرعوب گردند و در نتیجه مسلمانان پیروز شوند. به هر صورت در آن حالات چیزی جز پشیمانی عاید این منافقان نخواهد گشت.

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْتُوا لَوْلَا ءَالَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ ... (۵۳)

اظهار تعجب و انکار و استبعاد مؤمنان از حال و وضع منافقان است. یعنی مؤمنان تعجب می کنند و می گویند:

أهؤلاء الذين اقسما ... - آیا این همان مردمی هستند که سوگند وفاداری را با محکم ترین سوگندها یاد کرده اند، اما اکنون از دستور خداوند متعال سرپیچی می کنند؟! به ظاهر با ما و در باطن با کفار بوده اند؟!

واقعیت این است که خداوند متعال به مقتضای احسان و لطف و کرم خویش، کسانی را برای حفاظت دین خودش انتخاب می کند؛ البته نه به این معنا که خودش نمی تواند از آن محافظت نماید و احتیاج به کوشش های دیگران دارد، بلکه این انتخاب افراد از روی لطف و کرم اوتعالی است که آن را شامل حال چنین کسانی کرده و آنان را از میان دیگران اختیار و انتخاب نموده است.

**منت منہ کہ خدمت سلطان ہمی کنی**

منت از او شناس کہ بخدمت داشتت

و در اصل خداوند متعال خودش حفاظت از آن را بر عهده ی خویش گرفته و اعلان فرموده است: ﴿إِنَّا لَحَنُّنٌ تَزَلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾ [حجر: ۹].

اما خداوند متعال گاهی از یک گیاه خدمت کوهی و از سنگ خدمت پیامبری را می گیرد. اگر تمام ساکنان مشرق و مغرب دنیا از کار دین دست بردارند، در جریان صعودی دین تغییری پیدا نخواهد شد.

هیچکدام از پیامبران علیهم السلام و فرشتگان و بزرگان و علما از خود کمال ندارند، بلکه این احسان خداوند متعال است که شامل حال شان شده است. بزرگی می گوید:

ان المقادیر اذا ساعدت      الحقت العاجز بالقادر

یعنی: اگر تقدیر خداوند متعال مساعدت نماید، عاجزترین موجود تبدیل به

قدرت‌مندترین خواهد شد.

**حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین** - خداوند متعال می‌فرماید: شما پریشان نباشید. اینان با این نفاق خود، آن‌چه از اعمال داشتند، بر باد دادند و از زمره‌ی زیان‌کاران شدند.

**يُنَاقِهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ... (۵۴)**

خداوند متعال در این آیه حادثه‌ای را پیش‌گویی می‌کند و آن حادثه، ارتداد بسیاری از نومسلمانان پس از وفات رسول‌الله ﷺ است که خداوند متعال در مقابل آنان قومی را می‌فرستد که دارای صفاتی می‌باشند که در این آیه به آن‌ها اشاره شده است.

### صفات مجاهدانی که علیه مرتدان قیام می‌کنند

خداوند متعال در این آیه شش صفت مهم از این مجاهدان را نام برده است که بدین قرارند:

صفت اول: **يُحِبُّهُمْ** - خداوند متعال آنان را دوست دارد و دلیل این محبوبیت، انتخاب آنان برای مبارزه علیه مرتدان است.

صفت دوم: **يُحِبُّونَهُ** - صفت کمالی دوم ایشان این است که آنان نیز خداوند متعال را دوست دارند. شاعری این دو صفت را در قالبی زیبا به نظم در آورده است:

«يحبهم» و «يحبونه» چه اقرار است؟

به زیر پرده نگر، خویش را خریدار است!

محبت دارای دو جزء می‌باشد:

۱. جزیی که متعلق به خداوند متعال است، و این غیر اختیاری است، اما دارای اسبابی اختیاری است که انسان با چنگ زدن به آن اسباب می‌تواند خودش را محبوب خداوند متعال قرار دهد. مثلاً بزرگ‌ترین سبب محبوب شدن، اتباع

پیامبر ﷺ است؛ چنان که در «قرآن» آمده است: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

۲. جزیی دیگر که متعلق به بنده است. این نیز غیر اختیاری است ولی دارای اسباب اختیاری می‌باشد که بزرگ‌ترین سبب این نوع محبت باز همان اتباع پیامبر ﷺ است. یعنی اگر انسان می‌خواهد خداوند متعال را دوست داشته باشد، و او تعالی را محبوب حقیقی خویش قرار دهد، باید از آن حضرت ﷺ پیروی نماید.

خلاصه‌ی کلام این که معلوم شد اگر کسی می‌خواهد خداوند متعال را دوست داشته باشد یا محبوب سبحانی قرار گیرد، بر او لازم است که بر خط پیامبر ﷺ گامزن باشد و از رسوم و بدعات بر کنار باشد. در این صورت اگر قسم بخورد که من خداوند متعال را دوست دارم یا من محبوب خداوند متعال هستم، حاش نمی‌گردد. اما اگر به هوا بپرد و روی آب راه برود و هزاران کار خارق‌العاده‌ی دیگر انجام دهد، ولی از طرف دیگر با سنن و کارهای پیامبر اسلام ﷺ مخالفت داشته باشد یا حداقل این که بر آن‌ها گامزن نباشد، این ادعایش بی‌اساس است.

باز از آیه‌ی ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱] ثابت شد که اگر کسی می‌خواهد علیه ارتداد بپاخیزد، باید تابع سنت باشد. در این صورت او موفق می‌شود و جهادش نتیجه‌ی نابودی ارتداد و افشای دین خواهد داشت. در غیر این صورت، چنین امیدی برای او وجود ندارد؛ زیرا وقتی که خودش هنوز شایستگی حفاظت از دین را پیدا نکرده است، چگونه می‌تواند به خاطر آن قیام کند و دین را در قالب زندگی دیگران بریزد.

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ اشاره است به این که تا محبت الله ﷻ در دل انسان جای نگیرد، نمی‌تواند کاری انجام دهد که به سبب آن محبوب خداوند متعال قرار گیرد. اما وقتی کاری به خاطر دین و اعلای کلمه الله انجام داد و در آن کوشش الی الله وجود داشته باشد، دلیل بر این است که خداوند متعال او را قبول کرده و

محبوب خویش قرار داده است.

صفت سوم: اذلة على المؤمنين - بر مؤمنان نرم و مهربان هستند. «اذلة» جمع «ذلیل» و «ذلول» است. وقتی جمع «ذلیل» باشد، به معنای ذلت و خواری است و اگر جمع «ذلول» باشد، به معنای نرمی و آرامی است. در این جا به اتفاق مفسران معنای دوم مراد است. یعنی خداوند متعال در مقابل مرتدان گروهی را بلند می‌کند که بر مسلمانان نرم، مهربان، شفیق و آرام هستند.<sup>(۱)</sup> در «قرآن» آمده است: ﴿جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا﴾ [ملک: ۱۵]. در این جا نیز «ذلول» به همین معناست.

این صفت به صورت برجسته‌ای در وجود صحابه رضی الله عنهم نمایان بود. اولاً، با برادر مسلمان خویش درگیر نمی‌شدند و ثانیاً، اگر در موضوعی اختلاف پیدا می‌کردند، از حق خویش منصرف می‌شدند و با این کار آتش اختلاف را در همان مرحله‌ی اولیه فرو می‌نشانند.

در حدیثی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«من جایگاهی در بهشت برای مسلمانی تضمین می‌کنم که از اختلاف با برادر مسلمان خویش با صرف نظر کردن از حق مسلم خویش دست بردارد.»  
نقل می‌کنند که در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه ایشان به مأموران دستور داد زمینی را به وسعت بزرگ آباد کنند که می‌خواهد آن را در راه خداوند متعال وقف کند تا مسافران و افراد غریب پریشان نشوند. کارمندان شروع به کار کردند. پس از چند ماه کار و تلاش بی‌وقفه که آخرین مرحله‌ی سازندگی زمین نزدیک شده بود، یک یهودی غریبه نزد امیر المؤمنین آمد و اعتراض کرد که این زمین ملک پدر من بوده است، اما شما بی‌اجازه در آن به آبادانی پرداخته‌ای. قابل ملاحظه است که حضرت عثمان رضی الله عنه در این هنگام چنان که گفتیم، خلیفه‌ی مسلمانان بود و دامنه‌ی خلافتش بر بخش وسیعی از پهنه‌ی دنیا گسترش یافته بود. وسعت قلمرو او حتی از قلمرو حضرت عمر فاروق رضی الله عنه نیز فراتر رفته

۱ - معارف القرآن: (اردو): ۱۷۳/۳. همچنین ن، ک: تفسیر قرطبی: ۲۲۰/۶.

بود. اما این امتیازات باعث نشد او موقعیت مسلمانی و روحانی خویش را ببازد، بلکه با کمال تَلَطُّف و خونسردی با یهودی غریبه سخن گفت. به او فرمود: باشد، در این صورت تو مدعی هستی، آیا حاضری با هم برای فیصله نزد قاضی برویم. او قبول کرد. عثمان رضی الله عنه گفت: قاضی را خودت انتخاب کن؛ آیا از ما باشد یا از شما؟ گفت: از مسلمانان باشد. آنان نزد اَبی بن کعب یا زید بن ثابت رضی الله عنهما مراتب اختلاف خویش را عرضه کردند. بر یهودی لازم آمد که دو نفر شاهد بیاورد. اما او شاهی برای صحت گفته‌اش نداشت و لذا بر حضرت عثمان رضی الله عنه قسم لازم گردید و قاعدتاً پس از قسم خوردن زمین در دستش باقی می‌ماند. اما اندکی فکر کرد و بهتر دید که از زمین دست بردارد و در این مورد تعظیم خداوند متعال و «قرآن» را نماید. لذا از سوگند خوردن صرف نظر کرد و زمین را به یهودی تحویل داد. یهودی خوشحال شد و برخاست تا برود. اما پس از این که چند قدم رفت، دوباره برگشت و در حالی که پشیمانی و انکسار از چهره‌اش هویدا بود، بی‌درنگ کلمه‌ی اسلام را بر زبان راند و مسلمان شد! حضرت عثمان رضی الله عنه از او پرسید: چه چیزی باعث ایمان آوردن تو شد؟ گفت: رعایت حق من از طرف تو در حالی که که من یک یهودی غریبه هستم و حق‌گزاری قاضی شما که ملاحظه‌ی امیرالمؤمنین را هم نکرد و حق مرا مقدم داشت. در واقع من از این زمین جز قطعه‌ای کوچک بهره‌ی دیگری ندارم. اکنون حقانیت و عدالت اسلام برای من واضح گردید.

از این گونه فروتنی‌ها و ایثار و از خودگذشتگی‌ها در میان صحابه رضی الله عنهم به کثرت یافت می‌شود. مثل واقعه‌ی حضرت علی رضی الله عنه و قاضی شریح رضی الله عنه<sup>(۱)</sup> و چندین

---

۱- ایشان رضی الله عنه با یک مسیحی - و به روایتی یک یهودی - در مورد زرهی اختلاف پیدا کرد و قاضی شریح رضی الله عنه طبق قواعد و اصول ظاهری قضا به نفع آن مرد حکم نمود؛ در حالی که زره در حقیقت متعلق به جناب علی رضی الله عنه بود و آن مرد نیز این مطلب را می‌دانست. او با دیدن این عدل اسلامی، مسلمان شد (به روایت بیهقی در سنن کبری): کتاب آداب القاضی / جماع ابواب ما علی القاضی



واقعه‌ی مشابه از امیر معاویه رضی الله عنه. اما امروز ما مسلمانان توان ایثار و از خود گذشتگی نداریم؛ اگر چه طرف مقابل ما مظلوم و عاجز باشد. جای بسی تأسف است که ما از شیوه‌ی اخلاقی و برخورد مقتدایان حقیقی خویش فاصله گرفته‌ایم. **صفت چهارم: اعزة علی الکافرین** - «اعزة» جمع «عزیز» است و دو معنا دارد: ۱. دوست، ۲. غالب. اگر جمع «عزیز» به معنای اول باشد، یعنی: گروه دوستان و اگر جمع «عزیز» به معنای دوم باشد، یعنی: گروه غالب. در این جا معنای دوم مراد است. یعنی سخت و غالب‌اند بر کافران. به عبارت دیگر: ﴿اذلة علی المؤمنین﴾، دلالت بر تکمیل حقوق العباد دارد و ﴿اعزة علی الکافرین﴾، اشاره به تکمیل حقوق الله. مسلمانان عصر کنونی بر عکس این دو صفت مذکور، بر مسلمانان سخت و در مقابل، نسبت به کافران نرم‌خو و مهربان‌اند! **صفت پنجم: و یجاهدون فی سبیل الله** - فقط به خاطر خداوند متعال و اعلای کلمة الله به جهاد می‌پردازند.

**صفت ششم: ولا یخافون لومة لائم** - و از طعن و ملامت ملامت‌کنندگان هراسی ندارند. «لومة» به معنای ملامت است. «لائم» اسم فاعل است؛ یعنی ملامت‌کننده. اصولاً بزرگ‌ترین موانع پیشروی انسان در بسیاری از مسایل دو چیز هستند: ۱. قدرت و نیرومندی طرف مقابل. ۲. طعن و ملامت مردم. اما این گروه را که خداوند متعال برای سرکوبی مرتدان انتخاب کرده است، نه از قوت و نیرومندی کافران و مرتدان می‌ترسند و نه از ملامت و طعنه‌ی مردم، لذا به پیشروی خود ادامه می‌دهند و بنیادهای ارتداد، کفر، بدعت، شرک و غیره را از ریشه بر می‌کنند.

---

فی الخصوم ... / باب «انصاف القاضی فی الحکم ...»، ش ۲۱۰۵۱ - ایضاً ن، ک: تلخیص الحبیر: ۱۹۳/۴، ش ۲۱۰۵ - اعلاء السنن: ۹۶/۱۵.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ - مشارالیه «ذَلِكَ»، صفات ششگانه‌ی مذکور هستند.

و الله واسعٌ علیم - خداوند متعال به اعتبار علم و قدرت «واسع» است و به اعتبار دانستن حال مسلمانان که به چه نیت جهاد می‌کنند و میزان اخلاص آنان در این مبارزه چقدر است و نیز به اعتبار دانستن حال کفار «علیم» است.

### مصدق آیه‌ی «قتال مرتدان» چه کسانی اند؟

به اعتبار مفهوم عمومی، این نوید تا قیام قیامت برای هر کسی که برای مقابله با ارتداد و برای دعوت الی الحق بر می‌خیزد، وجود دارد. اما مصداق خصوصی این آیه، حضرت ابوبکر رضی الله عنه و همراهانش بودند که اولین طوفان ارتداد در تاریخ اسلام را مهار کردند.

زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله به سرای باقی شتافتند، از گوشه و کنار سرزمین وسیع شبه جزیره‌ی عرب، پرچم‌های انحراف، برافراشتن گرفت و یازده گروه بزرگ از کسانی که تازه مسلمان شده بودند، از مسیر اصلی اسلام و ایمان باز گشتند. از میان این یازده گروه، بعضی راه ارتداد را پیش گرفتند و کلاً از اسلام دست کشیدند. و این مقارن با آخرین ایام زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

از یمامه، «مسيلمه‌ی کذاب» قد علم کرد و با ادعای نبوت، گروه بزرگی از یمامه تابع او شدند. در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با او قتال شد و به درک واصل گردید.

گروه دیگر از قبیله‌ی «بنو مدلج» به سرکردگی کاهنی به نام «اسود عنسی» مرتد شد. لقب «اسود عنسی»، «ذوالحمار» بود. این شخص هم ادعای نبوت سر داد و یک روز قبل از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله به دست «فیروز دیلمی» کشته شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله به آن خبر یافت.

گروه سوم قبیله‌ی «بنی اسد» بود که سردار آن «طلیحه بن خویلد اسدی» مانند دو نفر قبلی دعوای نبوت کرد. این شخص اولاً مسلمان بود و بعد مرتد شد.

حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه به دستور حضرت صدیق رضی الله عنه با او جهاد کرد و لشکرش را تار و مار ساخت. «طلیحه» خود بعدها دوباره مسلمان شد.

گروه‌های دیگر اغلب بر اسلام باقی ماندند، اما یکی از فرایض اسلام یعنی زکات را انکار کردند و از ادای آن باز آمدند.

بدین صورت، اولین روزهای خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه مصادف با یک انحراف عمومی بزرگ که در نوع خود بی‌نظیر و رویارویی با آن خسته‌کننده بود، گشت.

حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: مصایبی که در این دوران بر پدر من وارد آمد، اگر بر تمام کوه‌های استوار فرود می‌آمد، همه‌ی آن‌ها را متلاشی می‌کرد! سه مشکل بزرگ و اساسی دامنگیر اولین خلیفه‌ی مسلمانان گردیده بود که عبارت بودند از: ۱. ارتداد چند گروه بزرگ، ۲. انکار فرایض اسلام از جانب چهار طایفه‌ی عظیم. ۳. بلا تکلیفی سپاه اسامه بن زید رضی الله عنه که توسط خود رسول الله صلی الله علیه و آله سازمان یافته و برای مبارزه با روم آماده شده بود. اما وقتی آن حضرت صلی الله علیه و آله وفات یافت، طوفان داخلی آغاز گردید و این سپاه معطل ماند. بدین ترتیب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر سر دو راهی قرار گرفته بود؛ اگر آن را نمی‌فرستاد، خلاف خواسته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرده بود و اگر آن را اعزام می‌کرد، بخش وسیعی از کل لشکر اسلام کاسته می‌شد و نیروی باقیمانده برای مقابله با طوفان داخلی کافی نمی‌شد.

این مصایب، خوشحالی کفار را دوچندان ساخته بود که گمان می‌کردند اسلام دیگر محافظ و سرپناهی ندارد و عنقریب ساختمانش متزلزل می‌گردد و فرو خواهد ریخت.

ابوبکر رضی الله عنه با اصحاب برجسته‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله به مشوره پرداخت. اول از حضرت عمر رضی الله عنه پرسید. عمر رضی الله عنه گفت: فعلاً لشکر اسامه بن زید را همین جا نگهدار که لشکر ما کم است. از منکران زکات هم فعلاً صرف نظر می‌کنیم. اول سراغ مسیلمه‌ی کذاب و بعد به سرکوبی طلیحه و اسود می‌رویم. پس از تار و مار

کردن آنان، به مقابله با منکران زکات بر می‌خیزیم. از دیگران پرسید. دیگران هم که شامل حضرات عثمان، علی، طلحه، ابوعبیده و سایر عشره مبشره رضی الله عنهم بودند، جواب عمر رضی الله عنه را پسندیدند. پس از آن از خود ابوبکر رضی الله عنه پرسیدند که رأی تو در این مورد چیست؟ ایشان فرمود: نظر من کاملاً مخالف با نظر شماست! و سپس با لحنی پرصلابت جواب داد: قسم به ذاتی که زمین و آسمان‌ها را پیدا کرده، نخواهم گذاشت لشکری که رسول الله صلی الله علیه و آله آماده کرده است، از مقصدش باز آید! من آن را به همان مقصد می‌فرستم و اگر قرار باشد یکه و تنها با منکران زکات و مرتدان مقابله کنم، حاضر هستم! حضرت عمر رضی الله عنه گفت: اما لشکر تو کم است و نمی‌تواند از عهده‌ی این همه مخالفان بر آید. ابوبکر رضی الله عنه به خروش آمد و گفت: هان ای عمر! تو که در جاهلیت شجاع بودی، حالا چه شده که ترسو شده‌ای؟ در این جا بود که ایشان سخن تاریخی خود را بر زبان راند و گفت: «قسم به خداوند متعال که ابوبکر تا زنده است هرگز اجازه نخواهد داد سر مویی از دین ناقص یا اضافه گردد و او تک و تنها هم که شده به مقابله‌ی مرتدان و منکران خواهد رفت.» آن گاه برخاست و سوار اسبش شد. عمر رضی الله عنه اعلام کرد: جمع شوید، خواهیم گذاشت خلیفه‌ی مسلمانان تنها به جنگ برود و ما و شما این جا بنشینیم.

سرانجام لشکر اسامه بن زید رضی الله عنه طبق دستور حضرت ابوبکر رضی الله عنه به سوی بصری به راه افتاد و ایشان ده هزار جنگجوی مسلمان را به سرکردگی خالد بن ولید رضی الله عنه به سوی مرتدان روانه ساخت و پس از آن، عکرمه رضی الله عنه را با سپاهی به سوی منکران زکات گسیل داشت که همه پیروز شدند.

تعداد لشکر مسیلمه‌ی کذاب ۴۰۰۰۰ نفر بود. مسلمانان آنان را شکست و ۲۰۰۰۰ نفرشان را به درک واصل کردند. خود «مسیلمه‌ی کذاب» در گیر و دار جنگ توسط مسلمانان کشته شد و «طلیحه بن خویلد» فرار کرد و بعد توبه کرد و مسلمان شد. سرکوب فتنه‌ی ارتداد توسط حضرت ابوبکر رضی الله عنه از مهم‌ترین وقایع مثبت و سر نوشت نیاز تاریخ اسلام است. مقوله‌ی مشهوری است که می‌گویند:

«رِدَّةٌ لَا اِبَابِكُمْ لَهَا»<sup>(۱)</sup> و این خود گویای این مطلب است که آن طور که ابوبکر صدیق رضی الله عنه از عهده‌ی چنین کاری برآمد، کسی دیگر نمی‌توانست. حضرت علی رضی الله عنه قایل است که این آیه در شأن حضرت صدیق رضی الله عنه و کسانی که همراه او بودند (خودش نیز همراه ابوبکر رضی الله عنه بود)، نازل شد.<sup>(۲)</sup> حسن بصری و ضحاک و قتاده رضی الله عنهم نیز چنین گفته‌اند.<sup>(۳)</sup> خلاصه، جمهور مفسران متفق‌اند که مصداق خصوصی این آیه، حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است و هر یک از اقوال دیگر می‌تواند تبعاً در این فضیلت کلی مورد لحاظ قرار گیرد.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا... (۵۵)

خداوند متعال در آیات گذشته از موالات و دوستی با کفار منع فرمود و در این آیه به ایجاد ارتباط با کسانی که موالات با آنان واجب است، دستور می‌دهد و بیان می‌کند که دوست شما الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و مؤمنان هستند. الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون - در این جا صفات مؤمنان را با این الفاظ بیان می‌کند: ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾. (نماز پیا می‌دارند و زکات می‌پردازند) ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ (در حالی که رکوع کنندگان‌اند). «رکوع» دو معنی دارد: ۱. معنای اصطلاحی آن که رکوع نماز است. ۲. عجز و نیاز و فروتنی.

نزد تمام مفسران، مثل صاحب «البحر المحیط»، صاحب «کشاف»، صاحب «روح المعانی»، صاحب «بیان القرآن» و دیگران در این جا معنای «رکوع»، عجز

۱ - یعنی: «ارتدادی که برای خنثی کردن آن چون ابوبکری نیست!» این مقوله را هنگامی می‌گویند که یک بحران خطرناک دینی روی نماید و کسی نباشد آن را مهار سازد.  
 ۲ - تفسیر طبری: ۶۲۳/۴، ش ۱۲۱۹۲ - تفسیر مظهری: ۱۲۸/۳ - تفسیر بغوی: ۴۵/۲.  
 ۳ - تفسیر طبری: ۶۲۳/۴، ش ۱۲۱۸۴ الی ۱۲۱۹۱ - تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۲۶/۳ - ۲۲۵، ش ۶۵۶۸ و ۲۵۷۲ و ۶۵۷۳ - تفسیر بغوی: ۴۵/۲.

و نیاز است، نه معنای اصطلاحی آن. یعنی نه به این معناست که به نماز و زکات خود فخر می‌کنند، بلکه معنی این است: نماز می‌کنند و زکات می‌دهند؛ در حالی که در تمام این کارها در بارگاه الهی عجز و انکسار نشان می‌دهند که ای الله! ما هیچ نیستیم، این همه از توفیق و احسانات تو است.<sup>(۱)</sup>

عده‌ای سخنان دیگری هم راجع به آیه گفته‌اند. مثلاً از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که آیه درباره‌ی عباده بن صامت رضی الله عنه - که از اهل کتاب تبراً نمود - و رئیس المنافقین عبدالله بن ابی نازل شد. به لحاظ سباق و سیاق «قرآن» این روایت قابل ترجیح است. طبق این توجیه، مراد از ﴿الَّذِينَ﴾، کل صحابه رضی الله عنهم هستند. در روایتی آمده که درباره‌ی حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه و امثال او نازل شد. او که یهودی و عالم «تورات» بود، وقتی مسلمان شد همه‌ی اقوام او را رها کردند. ایشان نزد رسول الله صلی الله علیه و آله این موضوع را باز گفت. آیه‌ی مذکور نازل شد که دوستان شما، رسول و مؤمنان هستند و اقوام و دوستان کافر خود را ترک کنید. حضرت عبدالله بن سلام رضی الله عنه نیز از اقوام و دوستان خود تبراً نمود. از جویبر رضی الله عنه از ضحاک رضی الله عنه و نیز از بزرگ‌ترین امام اهل بیت حضرت باقر رضی الله عنه <sup>(۲)</sup> روایت شده که این آیه برای ترغیب مسلمانان است و سبب نزول خاصی ندارد. وقتی آیه عام باشد، در این صورت ﴿رَاكِعُونَ﴾ به معنی «خاشعون» یا به معنای تذلل و عجز می‌شود و مراد از «زکات»، همان زکات اصطلاحی (مفروض) است.

در بعضی روایات آمده است که این آیه در شأن حضرت علی رضی الله عنه نازل شده است. اهل تشیع به همین قول گرویده‌اند. واقعه از این قرار است که روزی حضرت علی رضی الله عنه در حال رکوع بود که سایلی آمد و تقاضای کمک کرد. آن

۱- ر.ک: البحر المحيط: ۵۱۴/۳ - روح المعانی: ۴۵۸/۶ - و ...

۲- به روایت طبری در تفسیر از حضرت ابو جعفر باقر رضی الله عنه: ۶۲۹/۴ - ۶۲۸، ش ۱۲۲۱۱۶ و ۱۲۲۱۱۷ - و ابن ابی حاتم در تفسیر از همو: ۲۲۷/۳، ش ۶۵۸ - و ابو نعیم در حلیة الأولیاء از همو: ۱۸۵/۳ - و ابن منذر و عبد بن حمید (در منثور: ۲۹۴/۲).

حضرت در جیب خود چند درهم داشت، فکر کرد که اگر تا اتمام نماز تأخیر کند، دیگری سبقت می‌گیرد و این نعمت از دست او می‌رود. لذا در همان حال رکوع درهم‌ها - و به روایتی انگشتر دست - را خارج کرد و به سایل داد و خود به سجده رفت.<sup>(۱)</sup> در این صورت، «زکوة» به معنای آنچه که ترکیه‌ی نفس می‌کند، می‌باشد مانند صدقه دادن، نه به معنای زکات مفروض. طبق این توجیه، و آوردن صیغه‌ی جمع در آیه، برای تفخیم و تعظیم شأن ایشان است.

برخی دیگر این آیه را، دنباله‌ی آیه‌ی گذشته می‌دانند و می‌گویند که درباره‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است و این نزد اهل سنت صحیح‌تر است؛ زیرا روایت قبلی بسیار ضعیف است. البته اگر توجیه صحیح کرده شود، اشکالی ندارد؛ زیرا این گونه صفات عالی در وجود حضرت علی رضی الله عنه به وفور وجود داشت و مقام آن حضرت رضی الله عنه نیز بس عالی بوده است؛ چنان که در حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله آمده است:

«من كنت مولاه، فعلى مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه.»<sup>(۲)</sup>

و این حدیث صحیح است.

چنان که گفتیم روایتی که این آیه را درباره‌ی حضرت علی رضی الله عنه می‌داند، ضعیف است.

### وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... (۵۶)

بیان می‌دارد: کسانی که دوستدار خداوند متعال و رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنان هستند، حزب خداوند متعال‌اند و وقتی حزبُ الله جل جلاله قرار گیرند، بلاریب در دنیا غالب

۱- به روایت طبری در تفسیر: ۶۲۹/۴ - ۶۲۸ - ش ۱۱۲۱۵ الی ۱۲۲۱۹.

۲- به روایت ترمذی در سنن از ابن سریجه رضی الله عنه یا زید بن ارقم رضی الله عنه (شک از روای): مناقب / باب ۲۰، ش ۳۷۱۳ - و نسایی در سنن کبری: مناقب / باب ۴ «فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه»، ش ۸۱۴۴ و ۸۱۴۵ و ۸۱۴۸ و خصائص / باب ۵۶ «الترغیب فی نصره علی رضی الله عنه»، ش ۸۵۴۲ - و ابن ماجه در سنن از براء بن مالک رضی الله عنه: مقدمه / باب ۱۱ «فضل علی بن ابی طالب رضی الله عنه»، ش ۱۱۷ و از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه، ش ۱۲۱ - و احمد در مسند - و ...

می‌شوند؛ چنان‌که حضرت ابوبکر رضی الله عنه با همراهانش غالب شد و افرادی چون مسیلمه‌ی کذاب را سر به نیست کرد و لشکر اسامه رضی الله عنه پیروزمندانه برگشت و مشکل منکران اهل زکات نیز برطرف شد.

فان حزب الله هم الغالبون - تنها حزب غالب، حزب خداوند متعال است.

**يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا ... (۵۷)**

در این آیه خداوند متعال مسلمانان را از مکر یهود و کفار بر حذر می‌دارد. اگر چه این آیه و آیه‌ی ما بعدش متعلق به رکوع دیگری هستند، ولیکن با گذشته‌ی خویش در ارتباط و مناسبت معنوی هستند. در گذشته حالت اهل کتاب را بیان کرد، در این جا حال عموم کفار را بیان می‌کند که همه مثل هم هستند. به مسلمانان یادآور می‌شود که آنان دین شما را مسخره و نسبت به شعایر الله جل جلاله استهزا و بی‌حرمتی می‌کنند.

... لا تتخذوا الذين ... - مفعول دوم «لا تتخذوا»، «اولیاء» است.

معنی اصلی «هزو»، مسخره کردن چیزی یا کسی برای تحقیر است. «لعب» به مسخره کردن می‌گویند که ناشی از عدم آشنایی با چیز مورد مسخره باشد. در «هزو» دو چیز مورد ملاحظه‌ی شخص است: ۱. می‌داند که آن چیز خوب است، ۲. مسخره می‌کند تا مردم به آن گرایش و اعتقاد پیدا نکنند. اما در «لعب» شخص آن را نمی‌داند و برای همین از در تعظیم وارد نمی‌شود. در تعریف «لعب» گفته شده است: «فعلٌ لا یكون له غرضٌ صحیحٌ ولا یتربُّ علیہ منفعةٌ» (کاری که هدف صحیحی در آن نباشد و از آن فایده‌ای حاصل نشود).

در «تفسیر مظهری» به نقل از «تفسیر ابن ابی‌حاتم» آمده است که در مدینه‌ی شریفه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله یک نفر مسیحی در نزدیکی مسجد زندگی می‌کرد. هر گاه حضرت بلال رضی الله عنه اذان می‌داد و «أشهد أن محمداً رسول الله» می‌گفت، این ملعون می‌گفت: «احرق الله الکاذب» (خداوند دروغگو را بسوزاند!) چند نفر صحابه رضی الله عنهم همیشه مترصد بودند او را بکشند، اما چاره‌ای نداشتند؛ چون با آنان



معاهده‌ی صلح بسته بودند و اگر به پیامبر ﷺ اطلاع می‌دادند، هرگز آنان را به اجازه‌ی چنین کاری نمی‌داد.

بالآخره، خداوند متعال خود کار او را یکسره کرد. بدین صورت که کنیزکی شعله‌ی آتشی در دست داشت و در خانه چیزی جستجو می‌کرد. ناگهان شراره‌ای از آتش جدا شد و در گوشه‌ای افتاد و به سبب وزیدن باد، شعله زد و شعله‌اش زیاد گردید، تا این که همه‌ی خانه را آتش فرا گرفت. پس از چند ساعت که آتش خاموش شد، تمام افراد خانواده چنان سوخته بودند که حتی استخوان‌های‌شان نیز پیدا نبود! <sup>(۱)</sup>

### وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا... (۵۸)

و اِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... - کفار همچنین در مواقع اذان نیز مسخره می‌نمودند. از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است: هرگاه مؤذن رسول الله ﷺ بلال رضی الله عنه اذان می‌داد و مسلمانان به طرف نماز بلند می‌شدند، یهودیان می‌گفتند: «بلند شدند، الهی نتوانند بلند شوند!» و وقتی مسلمانان را در رکوع و سجده می‌دیدند، آنان را استهزا می‌کردند و می‌خندیدند. <sup>(۲)</sup> علامه ابن جریر رضی الله عنه از سدی رضی الله عنه قصه‌ی آن مرد نصرانی را که مؤذن را دعای بد می‌کرد و عاقبت، خود و خانواده‌اش سوختند، روایت کرده است. <sup>(۳)</sup> خلاصه این آیه در مسخره‌ی ایشان نسبت به اذان نازل گردید.

چون این مسخرگی اهل کتاب به دو صورت - مسخره با دانش و مسخره با جهالت - بود، دو لفظ «هزو» و «لعب» آورد.

ذٰلِكَ بَانَهِمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ - مشار الیه «ذٰلِكَ»، مسخره کردن شعایر دین توسط اهل کتاب و نیز اعمال بد آنان است. یعنی این کار آنان به این دلیل است که

۱- تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۲۹/۳، ش ۶۵۹۲.

۲- روح المعانی: ۴۶۴/۶ - اسباب النزول واحدی: ۱۱۱.

۳- تفسیر طبری: ۶۳۱/۴، ش ۱۲۲۲۳.

عقل درست و حسابی ندارند.

حضرت قاضی ثناء الله رحمته الله علیه می فرماید: کفار برای پیشبرد مقاصد و معامله‌های دنیوی از عقل و درایت مطلوبی برخوردارند، اما در جنبه‌های دینی عقل‌شان سقیم و لنگ است و از خدانشناسی و معاد و معرفت حقیقی مایه‌ای ندارند.<sup>(۱)</sup> حضرت علی رضی الله عنه می فرماید: «لو لا الحمقاء، لخربت الدنيا» (اگر احمق‌ها نبودند، دنیا خراب می گردید!) و این گفته‌ی آن حضرت رضی الله عنه کاملاً صحت دارد؛ زیرا می بینیم که همین احمق‌های متمدّن با این که هر نوع وسیله و امکانات مادی را برای زندگی دنیوی فراهم آورده‌اند، شناختی نسبت به خداوند متعال و معاد ندارند و در اخلاق بسیار پست مانده‌اند. پس، اینان در واقع کارگران و غلامان ما مسلمانان هستند.

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ﴾ - در این آیه تصریح است به طریق اهل الله.

و قوله تعالی: ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ - از این آیه این امر هم مأخوذ می گردد که در عین هجوم وساوس و تقاضای یک شیء که قلب را غافل و مشغول کند، از آن زودتر خود را فارغ کردن، مستحسن است و نزد اهل طریق این معروف است.

قول تعالی: ﴿فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ - اگر تفسیر «غلبه» به قوه‌ی قلبیه کرده شود، به جای خود دلالت می کند که اولیاء الله را وقت هجوم مصایب و بلیات از کمال توکل و تعلق مع الله ضعف و استکانت پیدا نمی گردد.<sup>(۲)</sup>

قول تعالی: ﴿لَا تَتَّخِذُوا الدِّينَ﴾ - از آیه معلوم شد کسانی که بر اولیاء الله

۱- تفسیر مظهری: ۱۳۷/۳.

۲- بیان القرآن: ۴۳/۳.

اعتراض و آنان را تمسخر می‌کنند، از آنان دور باید بود.<sup>(۱)</sup>

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا اِلَّا اَنْ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنزِلَ  
 اِلَيْنَا وَمَا اُنزِلَ مِن قَبْلُ وَاَنْ اَكْثَرُكُمْ فٰسِقُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ اُنزِلْكُمْ  
 به‌سوی ما و آنچه که فرو فرستاده شده است پیش از این و مگر آنکه بیشتر شما بدکار هستید • بگو: آیا خبر دهم شما را  
 بِشَرِّ مِّنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةً عِنْدَ اللّٰهِ مَنْ لَّعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ  
 بدتر از این به اعتبار جزا در نزد الله؟ (آن بدتر) کسی است که لعنت کرده است او را الله و خشم گرفت بر وی و گردانید  
 مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ ؕ اُولٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَاَضَلُّ  
 از آنان بوزینگان و خوکان و کسی که پرستید معبود باطل را. این گروه بدتر هستند به اعتبار جا و گمراه‌ترند  
 عَنِ سَوَآءِ السَّبِيْلِ ﴿٥٢﴾ وَاِذَا جَآءُوكُمْ قَالُوْا ءَامَنَّا وَقَدْ دَخَلُوْا  
 از راه راست • و چون بیایند پیش شما، می‌گویند: ایمان آوردیم؛ حال آنکه با کفر وارد شدند و  
 بِالْكُفْرِ وَهَمْ قَدْ خَرَجُوْا بِهٖ ؕ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا كَانُوْا يَكْتُمُوْنَ ﴿٥٣﴾  
 با کفر بیرون رفتند. و الله داناتر است به آنچه مخفی می‌داشتند •  
 وَتَرٰى كَثِيْرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُوْنَ فِي الْاِثْمِ وَالْعُدُوْنِ وَاَكْلِهِمْ السُّحْتِ  
 و می‌بینی که بسیاری از آنان سعی می‌کنند در کفر و تعدی و حرام خوردن خویش؛  
 لَيْسَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ﴿٥٤﴾ لَوْلَا يَنْهٰهُمْ الرَّبِّيُّوْنَ وَاَلَّا حَبٰرٌ عَنِ  
 هر آینه بد چیزی است که به عمل آوردند • چرا منع نمی‌کنند آنان را الله پرستان و دانشمندان از  
 قَوْلِهِمْ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمْ السُّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوْا يَصْنَعُوْنَ ﴿٥٥﴾  
 دروغ گفتن‌شان و حرام خوردن‌شان؟ هر آینه بد چیزی است آن چه که می‌کردند •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال به پیامبرش امر می‌فرماید که به اهل کتاب بگوید: علت عیب چینی شما بر ما فقط این است که ما به خداوند متعال و «قرآن» و تمام

کتاب‌های پیشین ایمان آورده‌ایم و این باعث حسادت و دشمنی شما شده است و بدتر از این کسی است که خداوند متعال او را لعنت کرده و بر وی غضب گرفته و تبدیل به بوزینه و خوگ‌اش نموده است و نیز کسی است که معبودان باطل را می‌پرستد و اینان همه در میان شما اهل کتاب بوده‌اند.

خداوند متعال به پیامبرش یادآوری می‌فرماید که ایمان بعضی از این اهل کتاب بر تو، منافقانه است و در حقیقت مثل قبل یهود یا مسیحی با عقاید مشرکانه‌ی خویش هستند. بسیاری از اینان عاشق گناه و حرام‌خواری هستند و ملایان منفعت‌جوی‌شان هم دوست ندارند آنان را از این کارشان باز دارند.

### ربط و مناسبت

در گذشته، خداوند متعال مسلمانان را از مکر و فریب اهل کتاب باخبر ساخت و به دنبال آن مسلمانان را از دوستی و موالات با آنان منع کرد و فرمود که از آنان تبری و دوری کنید و پس از آن، حالت مرتدان و درجه‌ی رفیع کسانی را که با آنان مقابله می‌کنند، بیان کرد.

در این آیات، رُخ کلام به سوی اهل کتاب است؛ زیرا اهل کتاب در چند چیز اسلام و مسلمانان را مورد انتقاد قرار می‌دادند و با وجود این که با مسلمانان پیمان صلح بسته بودند، ولیکن پشت پرده در پی نابودی مسلمانان بودند. خداوند متعال می‌فرماید که ای پیامبر: از آنان بپرس که اسلام چه خرابی‌هایی دارد که شما علیه آن پیا خاسته‌اید؟ در حالی که منبع شر و بدی خود شما هستید...؟ و در ضمن آنان را به قبول اسلام دعوت می‌دهد و در یک نقشه‌ی مثالی، جرم کوتاهی علمای اهل کتاب را در این باره به میان می‌کشد و امت مسلمه را هشدار می‌دهد که اگر شما هم از دعوت و تبلیغ امت دست بردارید، جرم‌تان مانند جرم علما و پیشوایان بنی‌اسرائیل سنگین خواهد بود.

## تفسیر و تبیین

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا ... (۵۹)**

**قل یا اهل کتاب ...** - در این جا محذوفی وجود دارد: «هل تنقمون منا ان اجرنا الا ان آمننا ...» (ای اهل کتاب! آیا می‌خواهید از ما انتقام بگیرید؟ مگر ما چه جرمی را مرتکب شده‌ایم؛ جز این که به خداوند متعال و «قرآن» و کتب سابقه مانند «تورات» و «انجیل» ایمان آورده‌ایم؛ اگر ضدیت و مخالفت شما با ما برای ایمان ماست، پس بدانید که ما بر ایمان خویش ثابت و قائم خواهیم ماند.)  
«تنقمون» از «نقمه» است؛ به معنی ضدیت و دشمنی داشتن با کسی بدون تقصیر او.

**وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ** - در حقیقت علت مخالفت شما با مسلمانان این است که دل‌های شما سیاه و تاریک شده و فاسق گشته‌اید و مسلم است که کفر و فسق با اسلام منافات دارند. پس شما را خوش نمی‌آید که مسلمانان به فلاح معنوی برسند و برای همین پیوسته از آنان انتقاد می‌کنید.

«فسق» در اصل خارج شدن از چیزی را می‌گویند. عرب می‌گوید: «فسق البیضة عن قشرها»، یعنی: تخم از پوسته‌اش خارج شد. اصطلاحاً به منحرف شدن از راه حق و صحیح به راه باطل را می‌گویند. در این جا مراد از «فسق»، کفر است؛ زیرا جز تعداد کمی از آنان که فاسق بودند، همه‌ی شان کافر بودند. چون عدم ایمان به «قرآن»، مستلزم کفر به سایر کتب آسمانی است. بعضی از این فاسقان بعدها مشرف به اسلام شدند، اما بیشترشان در کفر خویش باقی ماندند. در این جا قید «اکثر» را برای نشان‌دهی این موضوع که اکثرشان کافر بودند ذکر کرد.

**قُلْ هَلْ أَنْبِئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ ... (۶۰)**

**قل هل أنبئکم ...** - به پیامبرش امر می‌فرماید: ای پیامبر! به اهل کتاب که این همه شما را بد می‌دانند و خودشان را خوب جا می‌زنند، بگو که عالم الغیب و الخفیات خداوند متعال است، آیا از جانب او تعالی شما را به بدترین قوم راهنمایی و

با خبر نکنم (که از میان مسلمانان و اهل کتاب کدام یک بدتر است؟  
مشار الیه «ذلک» اعمال مسلمانان هستند؛ زیرا اهل کتاب اعمال مسلمانان و  
کردارشان را بد توصیف می کردند و می گفتند اعمال و رفتارهای مذهبی ما از  
آنان بهتر است.

«مثنویة» از «ثاب، یثوب» به معنای رجوع کردن است. «ثاب الیه» یعنی «رجع  
الیه». کعبه الله را «مثابه» می گویند به این خاطر که مرجع خلائق است. به جزای  
خیر اعمال، ثواب می گویند؛ زیرا انسان روز قیامت به طرف اعمال خود رجوع  
می کند (یرجع الانسان الیه - یا - یرجع هو الی الانسان). «مثنویة» یعنی جزای خیر  
و در این جا به عنوان استهزا به جزای بد اعمال اطلاق شده است.

من لعنه الله و غضب علیه ... - یعنی راه و روش مسلمانان تنفر آور نیست، بلکه روش  
و طریق کسی باعث تنفر و بیزاری است که خداوند متعال او را لعنت کرده و بر  
او غضب گرفته است. تقدیر عبارت چنین است: «مثنویة من لعنه الله»، یعنی جزای  
آن کس که خداوند متعال بر او لعنت فرستاده است، قابل تنفر است و این گروه  
اجداد شما (اهل کتاب) بودند که علیرغم ممنوعیت صید ماهی در روزهای شنبه  
که از جانب خداوند متعال صادر شده بود، به شکار پرداختند و میمون شدند و  
این شما نصارا بودید که خداوند متعال طبق خواهش شما مائده نازل کرد، اما  
باز هم از او امرش سرپیچی کردید و عاقبت تبدیل به بوزینه و خوک شدید.

و عبد الطاغوت - هر چه که به طرف باطل دعوت دهد، به آن «طاغوت» می گویند؛  
مساوی است که آدم باشد یا جن یا چیزی دیگر مانند سنگ و درخت که وسیله‌ی  
گمراهی باشد. به همه‌ی این‌ها «طاغوت» می گویند. یعنی بدترین شخص کسی  
است که طاغوت را عبادت و از وی اطاعت می کند.

لفظ «طاغوت» از لغات کثیرالقراءة است که در آن هفده قرائت آمده است.

اولئك شرٌّ مکاناً - یعنی: «فی عالم الآخرة». «مکاناً» یعنی درجه و مرتبه.

واضل عن سواء السبیل - یعنی «فی الدنيا». معنا این که: این گروه در دنیا راه باطل

پیموده‌اند و گمراه‌ترین کسان بودند و در آخرت نیز بدترین جایگاه‌ها، منزلت‌ها و آنان خواهد بود.

در این آیه خداوند متعال کردار بد اجدادشان را یادآوری می‌کند و به طور مستقیم آنان را به طرف دین حقیقی که اسلام است دعوت می‌دهد. خداوند متعال خواست بدی آنان را بیان کند، اما در اینجا گفته‌اش را از صورت خطاب به صورت آوردن مثال از کردار بد اجداد اهل کتاب، تغییر داد. حکمت این مسأله که بیان را رنگ خطاب نداد، این است که در این جا دعوت دادن آنان به طرف اسلام منظور می‌باشد و این یک قاعده‌ی مسلم است که شیوه‌ی دعوت دادن بی‌دینان چنین نیست که از همان اول اعمال بد آنان به صورت خطاب برای‌شان بازگویی کرده شود؛ زیرا در این صورت جز عناد و ایجاد دفاع در طرف مقابل چیز دیگری عاید دعوت‌دهنده نخواهد شد. اما اگر کردار بدشان به صورت غیرمستقیم و در قالب مثال بیان گردد، دعوت مؤثرتر خواهد گشت و آنان را ملایم می‌کند. لذا در این جا، خداوند متعال خرابی آنان را خطاب به آنان بیان نکرد، بلکه به صورت مثال عرضه کرد تا قلوب‌شان را نرم و آماده برای پذیرفتن حق گرداند و این شیوه‌ی بیان، «علی سبیل اسلوب الحکیم» است و قاعده‌ای بزرگ در باب تبلیغ احکام دین و دعوت کفار به جانب اسلام می‌باشد.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا ءَامَنَّا... (۶۱)

پس از این که احوال عموم اهل کتاب را همراه با جواب‌های الزامی بر آنان بیان فرمود، اکنون درباره‌ی کسانی سخن می‌گوید که به صورت نفاق ایمان آورده بودند و در حقیقت از جانب همان اهل کتاب مأمور شده بودند که ظاهراً خودشان را مسلمان جا بزنند و در میان آنان باشند و اطلاع به دست بیاورند.<sup>(۱)</sup>

و قد دخلوا بالكفر و هم قد خرجوا به - یعنی از جلسه‌ی پر نور و برکت تو هیچ

۱- روح المعانی: ۴۷۲/۶ - تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۳۰/۳، ش ۶۵۹۹ - تفسیر طبری: ۶۳۶/۴، ش ۱۲۲۳۴ و ۱۲۲۳۵.

بهره‌ای نبردند و آنچه از نصایح تو شنیدند، در آنان اثر نگذاشت؛ زیرا آمدن و ایمان آوردن آنان ظاهری و به صورت نفاق بود. لذا همان‌طور که قبل از ورود به جلسه کافر بودند و با کفر وارد جلسه شدند، با همان کفر از جلسه خارج شدند.

والله اعلم بما كانوا یکتُمون - خداوند متعال از آنچه که آنان در سینه‌ها پنهان می‌دارند، از هر کس دیگر بیشتر خبر دارد.

وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْأَثْمِ ... (۶۲)

در این آیه، علامات و نشانه‌های فسق و فجور آنان را بیان می‌کند که این علامات ظاهر و واضح هستند.

و تری کثیراً منهم ... - ضمیر «منهم» به طرف اهل کتاب راجع است.

نشانه‌های فسق آنان، در این آیه سه مورد معرفی شده است:

۱. ﴿يُسَارِعُونَ فِي الْأَثْمِ﴾، ۲. ﴿وَالْعُدْوَانَ﴾، ۳. ﴿وَ أَكْلِهِمِ السُّحْتِ﴾.

یعنی آنان اولاً، برای انجام گناه مسارعت می‌کنند، ثانیاً در دشمنی و اختلاف نیز مسارعت دارند و ثالثاً، مال حرام می‌خورند.

لبس ماکانوا یعملون - این حرکات و عادات‌شان خیلی نازیباست و حقیقتاً خودشان نیز خوب می‌فهمند که این کارشان شایسته نیست.

این عادات و حالات عموم اهل کتاب بود. در آیه‌ی بعد حال علما و احبار آنان را بیان می‌کند که در فسق و فجور سر دستهی مردمان خویش بودند.

لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ ... (۶۳)

لو لا یناهم الربانیون ... - «ربانیون»، یعنی عرفا و صوفیان اهل کتاب و «احبار»، یعنی علما و ملایان آنان. می‌فرماید اینان به جای این که بر وظیفه‌ی اصلی خویش عمل کنند و عوام را از ارتکاب به این گونه کارهای ناشایست باز دارند، برعکس با آنان می‌نشینند و در این کارها با آنان مشورت می‌نمایند.



در این آیه خداوند متعال به ذات خویش آنان را متوجه می‌کند که فساد و تزلزل در تمام ساختمان زندگی شما راه یافته و از کوچک تا بزرگ و از عوام تا خواص همه گرفتار معاصی و کردارهای ناشایست هستید، پس شما صلاحیت ندارید که علیه اسلام به انتقاد پردازید. بلکه برای اصلاح و سعادت جاودانه‌ی خویش می‌بایست به جانب اسلام بیاید و به پیامبر اسلام ﷺ ایمان بیاورید.

**سؤال:** چرا خداوند متعال در صله‌ی آیه‌ای که کارهای بد عوام ذکر شده بود، فعل ﴿بِعْمَلُون﴾ آورد و در صله‌ی این آیه که ذکر کارهای بد احبار و ربانیون است، فعل ﴿يَصْنَعُونَ﴾ ذکر فرمود؟

**جواب:** قبل از هر چیز این نکته را باید دانست که در زبان عربی برای بیان مفهوم «کردن یک کار» از سه فعل استفاده می‌کنند: ۱. فعل، ۲. عمل، ۳. صنع، و این سه فعل در موارد مخصوص به خود به کار می‌روند. «فعل»، عام است و برای بیان هر نوع کاری به کار می‌رود؛ خواه در آن کار قصد و اراده باشد، خواه بدون قصد انجام گیرد. «عمل»، از آن خاص‌تر است و برای بیان کاری به کار می‌رود که در آن قصد و اراده و اختیار دخالت داشته باشد. «صنع»، از این هم اخص است و برای بیان کاری آورده می‌شود که در آن علاوه بر فهم و قصد و اراده، علم و تجربه و استمرار نیز شرکت داشته باشند. به همین دلیل در عربی فن و پیشه را «صنعت» می‌گویند؛ چون در آن تجربه و استمرار و علم همه سهیم‌اند. آیه‌ای که در آن ﴿بِعْمَلُون﴾ آمده است، گویای این مطلب است که عوام اهل کتاب به این خاطر مقصر هستند که در انجام آن کارها، قصد و اراده دارند و هر که با قصد و اختیار دست به کاری بد بزند، مقصر است.

آیه‌ی دیگر که در آن برای احبار و ملایان فعل ﴿يَصْنَعُونَ﴾ به کار رفته، برای تبیین این نکته است که آنان علاوه بر قصد و اختیار، علم و ادراک نیز دارند و ترک نهی از منکر را مکرراً انجام می‌دهند.

## علوم و معارف

### □ بزرگ‌ترین جرم

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: آیه‌ی آخر برای علما و مشایخ یهود و مسیحی و مسلمان، به اعتبار وعید بر ترک نهی از منکر و سکوت در برابر معاصی، سخت‌ترین آیه است؛<sup>(۱)</sup> زیرا خداوند متعال، جرم این کسان را بزرگ‌ترین جرم و گناه قرار داد. پس جرم اینان، از جرم دزدان و راهزنان نیز سخت‌تر است. علامه ضحاک رضی الله عنه می‌فرماید: خداوند متعال در این آیه می‌فرماید: ﴿لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾، و معنی آن این است که بلا شک این ترک نهی از منکر که آنان می‌کنند، بد است.<sup>(۲)</sup>

این وعید برای آن دسته از علما و صوفیه هم هست که در موضوع نصیحت و تبلیغ قومی یا کسانی که امید هست دعوت و نصایح آنان را بپذیرند، سستی روا می‌دارند و تبلیغ را ترک می‌دهند. البته اگر قومی در جواب دعوت و نصایح آنان، علیه آنان بلند می‌شوند و در صدد ضرب و آزار آنان بر می‌آیند، در این صورت اگر دعوت دادن‌شان را ترک کنند، این وعید برای‌شان نیست. اما باید در دل عزم و نیت تبلیغ آنان را همیشه داشته باشند.

### □ گروه‌هایی که می‌توانند امت را اصلاح کنند

اسباب اصلاح امت در دست سه گروه است: ۱. سرداران و سران حکومتی که با قدرت خویش می‌توانند ملت را از انجام هر گونه کار بدی باز دارند، ۲. علما و احبار، ۳. مشایخ و صوفیه.

معلوم شد که حتی الامکان باید مردم را از بدی‌ها باز داشت؛ با دست باشد یا با زبان. اگر قدرت جلوگیری با دست و زبان نباشد، حداقل در دل کار بد را بد

۱- به روایت طبری در تفسیر: ۶۳۸/۴، ش ۱۲۲۴۳.

۲- هما به روایت طبری در تفسیر: ۶۳۸/۴ و ۶۳۹، ش ۱۲۲۴۲ و ۱۲۲۴۵.

باید تصور کرد و این ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است.<sup>(۱)</sup>  
 مالک بن دینار رضی الله عنه می‌گوید: خداوند متعال به فرشتگان امر کرد که بروند و فلان سرزمین را زیر و رو کنند. عرض کردند: یا الله! در آن دیار بنده‌ای وجود دارد که به اندازه‌ی یک چشم به هم زدن نافرمانی تو را نمی‌کند. خداوند متعال بار دیگر دستور داد تا همه را زیر و زبر سازند. گفتند: ای الله! ما دستورات تو را اطاعت می‌کنیم، اما علت این کار چیست؟ خداوند متعال فرمود: این مرد در جایی که نافرمانی من شده است، با نافرمانان جلیس شده و در قبال کار بدشان حتی چهره‌اش را متغیر نکرده است.

بر حضرت یوشع بن نون علیه السلام وحی آمد که در فلان قوم صد هزار نفر زندگی می‌کنند که در میان آنان شصت هزار نفر بدکار و فاسد وجود دارد و چهل هزار نفر دیگر را مردمان صالح و پرهیزگار تشکیل می‌دهند. اکنون به جبریل دستور دادم برود همه‌ی آن قوم را نابود سازد! یوشع علیه السلام هراسناک پرسید: حکم نابودی بدکاران که ظاهر است، اما حکم نابودی نیکوکاران به چه علت است؟! خداوند متعال فرمود: اینان به «تورات» عمل نکردند؛ چون دستور آن را مبنی بر نهی از معاصی انجام ندادند و حتی در قبال این مفاسد، چهره‌ی شان را هم متغیر نکردند. لذا همه به‌طور یکسان گرفتار آمده‌اند. اما به شما اطلاع می‌دهم تا عبرت حاصل کنید و دیگران را نیز از کارهای بد باز دارید.

این واقعات را صاحب «البحرالمحیط» آورده است.<sup>(۲)</sup> اما باید دانست که بر امت محمد (علی صاحبها الصلوة و السلام) عذاب ظاهر و عمومی نخواهد آمد؛

۱- مفهوم این حدیث نبوی علی قائلها الصلوة والسلام است: «من رأى منكم منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فليسه، فإن لم يستطع فليقلبه، و ذلك اضعف الايمان» (به روایت مسلم در صحیح: ایمان / باب ۲۰، ۴۹ (۷۸ و ۷۹) - و ابو داود در سنن: صلاة / باب ۲۴۹، ش ۱۱۴۰ و ملاحم / باب ۱۷، ش ۴۳۴۰ - و نسایی در سنن مجتبی: ایمان / باب ۱۷، ش ۵۰۲۳ و ۵۰۲۴ - و ترمذی در سنن: فتن / باب ۱۱، ش ۲۱۷۲ - و ابن ماجه در سنن: اقامة الصلاة ... / باب ۱۵۵، ش ۱۲۷۵ و فتن / باب ۲۰، ش ۴۰۱۳).

۲- البحر المحيط: ۵۲۲/۳.

وگرنه، اسباب جلب عذاب در این امت به قدری زیاد شده‌اند که در هر کجا میزان بدی‌ها بیشتر از نیکی‌هاست. اگر قانون عذاب عمومی در این امت هم جاری می‌بود، کارش خیلی وقت‌ها پیش یکسره شده بود.

#### □ هر نوع عملی در انسان ملکه می‌شود

جمله‌ی ﴿يَسَارِعُونَ فِي الْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ دلالت بر این دارد که هر عمل بدی را که انسان بارها و بارها انجام دهد، رفته رفته در انجام آن عادت می‌کند و طبیعت ثانوی آن شخص قرار می‌گیرد؛ به طوری که بعدها دور کردن و ازاله‌ی آن مشکل می‌گردد.

اعمال خیر نیز بر همین منوال هستند. اگر آدمی خویشتن را با اعمال خیر مشغول سازد و به آن‌ها عادت کند، این اعمال و عادات به تدریج تبدیل به یک ملکه و استعداد در وجود او می‌شوند و بعدها اگر از آن‌ها دست بردارد، باز خود به خود جذب آن‌ها می‌شود.

در روایتی آمده است که یک روز حضرت علی رضی الله عنه برای این که آزمایش کند آیا ملکه‌ی جذب به طرف کارهای نیک در وجود او پیدا شده یا نه، در خانه‌اش نشست. عادت اکثر صحابه رضی الله عنهم این بود که قبل از اذان در مسجد حاضر می‌شدند و اگر کسی بعد از اذان به مسجد می‌آمد، در واقع تنبل‌ترین کس به شمار می‌رفت.

حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید: در آن روز بر خلاف معمول جلوتر از اذان به مسجد رفتم و در خانه ماندم. مؤذن اذان را شروع کرد. چیزی مرا وادار کرد که حرکت کنم، اما خودم را کنترل کردم. با شنیدن هر جمله‌ی اذان این کشش در من پیدا می‌شد و بیشتر می‌گردید و من باز خودم را کنترل می‌کردم تا این که مؤذن به «حی علی الصلاة» رسید، دیگر کنترل از دستم رفت و بی‌اختیار از جایم بلند شدم و به مسجد رفتم. و در راه خودم را ملامت می‌کردم که چرا امروز عقب مانده‌ام. آنجا که رسیدم، مردم جایی برای من خالی کردند و من همان‌جا

نشستم.

بنابر همین مسأله است که علما می‌فرمایند: طالب‌العلم باید در زمان تحصیل به یادگیری و انجام افعال نیک سعی وافر نماید و در آن‌ها مداومت داشته باشد. این باعث می‌شود که در وجود او ملکه‌ی فراگیری و انجام افعال و عادات نیک پیدا شود. لذا طالبی که در زمان تحصیل به کارهای نیک پایبند باشد، از آن شاگردی که تنبلی به خرج می‌دهد، موفق‌تر خواهد شد. چه بسا طلابی که از استعداد مطلوبی برخوردار نبودند، اما به سبب همین پایبندی در اعمال نیک، عاقبت موفق به خدمت دین شده‌اند و چه بسا طلابی که ذهن و مستعد بوده‌اند، اما به سبب تنبلی در اعمال در زمان تحصیل، از خدمت به دین محروم شده‌اند. همین طور است حال سالک و صوفی که اگر ملکه‌ی مذکور را در وجودش پیدا کند، به سر منزل مقصود خواهد رسید. درست مانند زمینی که اگر تخم زده و هموار کرده نشود، نمی‌تواند فایده‌ی چندانی داشته باشد.

در آیه‌ای دیگر خداوند متعال به این ملکه و استعداد نیک اشاره کرده است؛ می‌فرماید: ﴿وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ﴾ [آل عمران: ۱۱۴]. بنابراین، همان‌طور که در کارهای بد این ملکه به وجود می‌آید، در کارهای خیر هم این نیرو و استعداد وجود دارد.

علما و صوفیانی هستند که شب‌ها تا دیر وقت بیدار و مشغول مطالعه‌ی کتب و ذکر الهی هستند و پس از آن به مدت یک ساعت می‌خوانند و هنگام تهجد خود به خود بیدار می‌شوند و نماز شب می‌خوانند. در واقع فرشته آنان را ندا می‌دهد که هنگام تهجد توست، بلند شو و کار معمول خود را انجام بده. خداوند متعال متوجه کرد که برای کارهای خوب هم استعداد پیدا کنید.

#### □ فساد عملی به فساد عقیدتی منجر می‌شود

مسأله‌ی دیگر که از آیه معلوم می‌شود این است که اصلاح اعمال باعث اصلاح اعتقادات می‌گردد؛ زیرا خداوند متعال در این جا کسانی را ملامت می‌کند

که مرتکب «اثم» و «عدوان» می‌شوند و این دو عام هستند و پس از آن «اکل سُحت» آورد و این را از آن دو تخصیص کرد و این تخصیص بعد از تعمیم بنا بر سنگینی عدوان (ظلم بر نفس) و اکل سُحت (ظلم در اموال) است و نتیجه این است که اگر این سه کار بد را ترک دهند، اعتقاد اصلاح می‌شود و الا، فساد اعمال ظاهری در اعتقادات نیز سرایت پیدا می‌کند و موجب نابودی آن می‌شود.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ...﴾ - از این آیه معلوم می‌شود که وقتی در ذمّ مخالفان و در تردید و توهین آنان مصالح دینیه باشد، از اظهار عیوب و ذم و توهین آنان دریغ نکند و این خلاف حکم و صبر نیست. (بیان و روح)<sup>(۱)</sup>

می‌گوییم: این که بعضی مولوی‌ها و صوفی‌های ساده لوح و بی تحقیق می‌گویند که توهین و ذم هیچ فردی از مسلمانان خوب نیست؛ اگر چه مبتدع و غیره باشد، صحیح نیست.

قوله تعالی: ﴿وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْآثِمِ...﴾ - گناه، یک رذیله است که از قوه‌ی غضبیه ناشی می‌گردد. در این آیه دلالت هست که مصادر افعال و ملکات، انسان‌اند.<sup>(۲)</sup>

قوله تعالی: ﴿لَوْلَا يَهْتَهُمُ الرَّبُّ لَئِنِ بَرَّوْا وَآلًا حَبَّارًا﴾ - در این آیه تنبیه است برای این که وقتی مشایخ امید اثر تبلیغ و نصیحت بر مریدان خود داشته باشند، ولی باز هم از آن کار چشم پوشی کنند، آنان در گناه از مریدان خود بدتراند؛ چرا که داعی ارتکاب شهوت عارضی است و مانع شیخ از گفتن حق، حب دنیاست که

۱ - بیان القرآن: ۴۵/۳.

۲ - همان: ۴۶/۳.

ملکه‌ی او شده است و حب دنیا از شهوت بدتر و اقیح است.<sup>(۱)</sup>

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَوُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ

وگفت یهود: دست الله برگردن بسته است! به گردن بسته باد دست‌های شان و لعنت کرده شده‌اند به سبب آن چه که گفتند. بلکه

يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أَنْزَلْ

دو دست او گشاده است؛ خرج می‌کند چنان که می‌خواهد و البته که بیفزاید در حق بسیاری از آنان آن چه فرود فرستاده شد

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ

به سوی تو از پروردگارت، نافرمانی و کفر را. و افکندیم در میان فرقه‌های یهود دشمنی و ناخوشی از همدیگر را تا

يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي

روز قیامت. هر گاه که بر می‌افروزند آتشی برای جنگ، فرو می‌نشانندش الله و می‌شتابند در

الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿۱۴﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ

زمین برای فساد و الله دوست نمی‌دارد مفسدان را • و اگر اهل

الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلْنَا لَهُمْ

کتاب ایمان می‌آوردند و پرهیزکاری می‌کردند، نابود می‌ساختیم از آنان گناهان‌شان را و در می‌آوردیم آنان را

جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿۱۵﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلْ

در بوستان‌های نعمت • و اگر آنان برپا می‌داشتند حکم تورات و انجیل را و آنچه فرود آورده شده است

إِلَيْهِمْ مِّن رَّبِّهِمْ لَأَكُلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ

به سوی آنان از جانب پروردگارشان، می‌خوردند از بالای خود و از زیر پاهای خود. از اینان گروهی

مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾

میان‌رو هست و بسیاری از آنان کارهای بد می‌کنند •

مفهوم کلی آیه‌ها: یهود خداوند متعال را به بخل و خست وصف نمودند (معاذ

الله). حق تعالی در سزای این سخن، آنان را مورد لعن و نفرین قرار داد و اعلام کرد که او تعالی ذاتی واسع و جواد و کریم است. یادآوری می‌فرماید که بسیاری از اهل کتاب کفرشان در حال تزیید است و خداوند متعال در میان‌شان دشمنی و بغض انداخته و تا قیامت این تباغض بر طرف نمی‌گردد. آنان همیشه دوست دارند در میان شما آتش فتنه برافروزند، اما خداوند متعال هربار آن‌را خاموش کرده است. اگر آنان طبق وصیت پیامبر خود و تأکیدات صریح کتاب‌های‌شان به آخرین رسول خداوند متعال (که تو باشی ای محمد ﷺ) ایمان می‌آوردند، آمرزیده می‌شدند و در دنیا دروازه‌های برکت برای‌شان باز می‌شد و در آخرت برای همیشه کامیاب می‌شدند. اما فقط کمی از آنان معتدل و حرف شنو هستند و اکثرشان بدکار و نافرمان‌اند.

### ربط و مناسبت

سلسله‌ی بیان قصه‌ی یهود است و در این جا یکی دیگر از قبایح اعتقادی و عملی آنان را بیان می‌نماید و در ضمن آنان را به طرف دین اسلام و توحید واقعی دعوت می‌دهد که آسایش دنیوی و آخروی را به دنبال دارد.

### سبب نزول

از اقوامی که در اطراف مدینه زندگی می‌کردند، یهودیان از همه ثروتمندتر بودند و تجارت آنان دارای رونقی چشمگیر بود. پس از این که رسول‌الله ﷺ به مدینه منوره تشریف آورد، عده‌ای انگشت شمار از یهودیان به اسلام گرویدند، و قسمت اعظم آنان بر دین خویش باقی ماندند.

خداوند متعال برای تنبیه دنیوی، برکت کسب و درآمد را از آنان سلب نمود؛ به طوری که از آن پس وضع‌شان به کلی تغییر کرد و مبلغی که پیش از آن مثلاً کفاف سالانه‌ی آنان را می‌کرد، برای چند روز هم کافی نمی‌شد. آنان از این وضع سخت در مضیقه افتادند؛ خصوصاً احبار و ملایان آنان که حقایق «تورات» را به خاطر همین مال و منال دنیوی مخفی نگه می‌داشتند.



روزی دو نفر از دانشمندان یهود درباره‌ی علت این بدبختی و سیه‌روزی خویش با همدیگر درد دل می‌کردند. یکی از آنان، «نباش بن قیس» و دیگری، رئیس یهود بنی‌قینقاع، «فناحاص بن عازورا» بود. یکی از آن دو گفت: به نظر من این روزها خزانه‌ی خداوند متعال تمام شده و به سبب فقر دستانش را از عطا و انعام بسته است (معاذ الله!). آن دیگری به عنوان تصدیق گفت: من هم همین طور فکر می‌کنم، گمان می‌کنم خداوند متعال (معاذ الله!) بخیل شده است.<sup>(۱)</sup>

بدین ترتیب فقر و بدبختی آنان باعث شد که دو نفر از بزرگ‌ترین ملایان‌شان با جسارت تمام، بدترین صفات را به خداوند متعال نسبت دهند. ظاهر است که کفری شدیدتر و غلیظ‌تر از این گفته‌ی آنان وجود ندارد؛ خصوصاً بخل که حتی برای مخلوقات هم یک صفت بسیار ناپسند است. پس نسبت دادن آن به خالق ﷻ کفری صریح و آشکار است. هیچ‌کس از بندگان حاضر نیست کسی او را به صفت بخل موصوف گردانند، چه رسد به خداوند متعال که سفره‌ی سخای او تعالی از وسعت تمام کاینات هم بیشتر و از وهم و تصور فراتر است.

به قول سعدی رحمته:

ادیم زمین سفره‌ی عام اوست

چه دشمن برین خوان یغما چه دوست

در «صحاح» آمده است که پس از این که در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه صدقات بحرین به مدینه آورده شد، حضرت جابر رضی الله عنه نزد خلیفه رفت و گفت: پیامبر خدا ﷺ به من وعده داده است که فلان مقدار از مال بحرین را به تو می‌دهم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: می‌دهم، اما نه اکنون. منظور خلیفه این بود تا تمام مستحقان مال جمع گردند و آن‌گاه به تقسیم آن‌ها پردازد. روز دوم و سوم جابر رضی الله عنه آمد و باز خلیفه او را به همین علت رد کرد. عاقبت جابر رضی الله عنه گفت: یا به من مال موعود را بده یا قبول کن که بخل داری. حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه

۱- روح المعانی: ۴۷۵/۶ - تفسیر ابن کثیر: ۷۵/۲.

ناراحت شد و گفت: «ای داءِ ادواً من البخل؟»<sup>(۱)</sup> یعنی کدام مرض از بخل سنگین تر است که تو آن را به من نسبت می دهی؟ و آن گاه علت تأخیر خود را در دادن مال برای او شرح داد.

ببینید، این جا یک مخلوق هم آماده به پذیرفتن صفت بخل برای خود نیست. خداوند متعال در این آیه ها گفته ی کفرآمیز آن دو نفر ملای یهود را برای پیامبرش بازگو می نماید.

## تفسیر و تبیین

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ... (۶۴)

و قالت اليهود ... - گویندگان آن سخن به طور خصوص همان دو نفر بودند، اما این به صیغه ی عام (جمع)، ﴿قَالَتِ الْيَهُودُ﴾ فرمود؛ چون عوام در این موارد تابع علما و مقتدایان شان هستند. «مغلولة» از «غل، یغل» است؛ یعنی بسته شدن دست ها در پشت گردن. در اصطلاح، کنایه از بخل و خست است. یعنی دست هایش را در پشت بسته و حاضر نیست برای دادن کوچک ترین چیزی آن ها را باز کند و به جلو بیاورد. به همین خاطر عرب بخل را «غل الید» می نامند. مثلاً می گویند: «فلان غل یدیه». یعنی فلانی دستانش را بسته و چیزی به دیگران نمی دهد.

یهودیان فقر و مسکنت خویش را به سبب بخل و ناداری خداوند متعال می دانستند (معاذ الله!)؛ غافل از این که شأن خداوندی این است که مایده ی نعمت و احسان و سخاوت او تعالی همواره بدون کوچک ترین وقفه ای در جلوی تمام مخلوقات گسترده است؛ به طوری که بسته شدن آن برای لحظه ای کوتاه مساوی با نابودی تمام کاینات است. چقدر احمق و نادان هستند کسانی که بخل را به خداوند متعال نسبت می دهند!

۱- تخریج این حدیث - مرفوعاً و موقوفاً - گذشت (تبیین الفرقان: ۱۳۴/۵).

غُلَّتْ ایدیهم و لعنوا بما قالوا - این به منزله‌ی دعای بد برای آنان است.

بل یداه مبسوطان - در عربی برای بیان گشادگی فضا یا یک شیء، الفاظ متعددی به کار می‌رود؛ از آن جمله: بسط، وسعت، فرجه، فسحه، فضاء و... .

فرق میان «وسعت» و «بسط» دو چیز است: یکی این که «بسط» معمولاً در گشادگی صوری به کار می‌رود و «وسعت» در گشادگی معنوی. لذا برای چیزهای معنوی، لفظ «وسعت» و برای چیزهایی که به صورت تعبیر می‌شوند، لفظ «بسط» استعمال می‌گردد. در این جا چون «ید» از اشیای صوری است، «بسط» آورده شده است؛ اگرچه در حقیقت خداوند متعال از دست ظاهری که به صورت جارحه باشد، پاک است. او تعالی دست دارد، ولی ما کیف و کم آن را نمی‌دانیم. فرق دیگر این که «وسعت» برای بیان آن نوع گشادگی به کار می‌رود که انتها نداشته باشد. اما «بسط» عام است؛ گاهی در گشادگی‌های بی‌نهایت و گاهی هم در گشادگی‌های محدود به کار می‌رود. در این جا به قرینه‌ی این که ﴿يَدُ اللَّهِ﴾ آمده است، به معنای گشادگی لامحدود می‌باشد؛ چنان که در آیه‌ی ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ﴾ [بقره: ۲۵۵]، نیز «وسعت» به معنای بی‌نهایت و لامحدود است.<sup>(۱)</sup>

ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک - مقصود این است که هرگاه بیشتر آیه‌های الهی نازل می‌شوند، انکار یهود بیشتر می‌شود و امیدی برای ایمان آوردن آنان نیست؛ مگر عده‌ی کمی از آنان.

فاعل «لیزیدن»، ﴿مَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ﴾ است.

سؤال: «قرآن کریم»، کتاب هدایت و سعادت است. به چه معنا می‌فرماید باعث بیشتر شدن طغیان و کفر در اهل کتاب می‌شود؟

جواب: این ازدیاد طغیان و کفر، هنگامی است که «قرآن» را انکار کنند.

---

۱- و این در صورتی است که مراد از «کرسی» طبق نظر برخی از علما و مفسران به معنی علم و قدرت او تعالی تفسیر شود.

ورنه، تعلیم «قرآن» سراسر هدایت به ایمان است.

طغیاناً و کفراً - معطوف و معطوف علیه است و مفعول ثانی ﴿لِيَزِيدَنَّ﴾ می باشد.  
والقينا بينهم العداوة و البغضاء الي يوم القيامة - خداوند متعال می فرماید: ما به سبب این همه نافرمانی، تا قیامت آنان را در جنگ و ستیز با همدیگر وامی داریم.  
**سؤال:** از این گونه آیات چنین برمی آید که تا قیامت یهودیان و نیز مسیحیان در میان خودشان جنگ و دشمنی خواهند داشت، و «عداوت» که به معنای دشمنی ظاهری و «بغضاء» که به معنی دشمنی قلبی و پنهانی است، هر دو در میان شان وجود خواهد داشت؛ در حالی که چنین نیست و می بینیم که معمولاً همه ی آنان با همدیگر متحد و هم پیمان هستند. پس معنای این آیه و آیه های مشابه چیست؟

**جواب:** این «عداوت» و «بغضاء» برای مدتی است که آنان واقعاً در مذهب خویش باقی بمانند، اما همین که از مذهب شان دست برداشتند و دنباله روی مکتبی دیگر مانند کمونیسم و... شدند، عداوت ظاهری شان به اتحاد و همبستگی تبدیل می شود؛ اگرچه در قلب، دشمن یکدیگر باقی می مانند. امروزه که می بینیم اغلب آنان دست در دست یکدیگر داده و متحد هستند، بدین علت است که به طور واقعی پایبند مذهب خویش نیستند و الا، هر دو نوع دشمنی (ظاهری و باطنی) در میان شان باقی هست و باقی می ماند. آن عده که یهودی یا مسیحی واقعی هستند، هر گاه فرصت اقتضا کند، بر همدیگر یورش می برند و هر گاه قدرت این کار را نداشته باشند، در جای خود آرام می نشینند.

آنان فرصت یافتند و جنگ جهانی اول را به راه انداختند. پس از آن مدتی آرام نشستند و مانند خروس جنگی که پس از یک حمله موقعیت خویش را مناسب می کند تا از جهتی دیگر ضربه ای دیگر بر رقیب وارد کند، جنگ جهانی دوم را شعله ور ساختند. حالا هم آرامش آنان برای تثبیت موقعیت و نیافتن فرصت است، و گرنه، عنقریب آتش جنگ جهانی سوم را نیز شعله ور خواهند ساخت. این اتحاد آنان بر مبنای سیاست های بین المللی است و یک نوع مدارات

است؛ بدون این که قلباً و واقعاً خواهان یکدیگر باشند.

كلما اوقدوا ناراً للحرب أطفاها الله - اشاره است به این که آنان همیشه مترصد فرصتی بودند تا مسلمانان را به جان همدیگر بیندازند. یا آنان را با دول و نیروهای خارجی مانند روم و قریش و... رو در رو قرار دهند و می‌خواستند بدین وسیله اسباب تضعیف مسلمانان را فراهم بیاورند. اما خداوند متعال این آتش را هر بار خاموش می‌کرد.

«اطفاء» یعنی خاموش کردن. خداوند متعال تا قیامت هم این نصرت خویش را شامل حال مسلمانان می‌کند و همیشه قدرت و کلمه‌ی کفار و مشرکان را پست می‌کند.

**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ... (۶۵)**

در این آیه خداوند متعال اهل کتاب را با ملایمت به طرف دین اسلام دعوت می‌دهد.

... اتقوا ... - اشاره به ترک بعضی از کارهای زشت آنان است. یعنی اگر آنان ایمان بیاورند و از کارهایی از قبیل حرام‌خواری و رشوه و ربا دست بردارند، خداوند متعال گناهان‌شان را می‌بخشاید و در بهشت جای‌شان می‌دهد.

**وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ ... (۶۶)**

این یک نوید عظیم است.

ولو انهم ... - ضمیر «انهم» راجع به طرف ﴿أَهْلَ الْكِتَابِ﴾ [مائده: ۶۵] به مفهوم عام است. یعنی این اهل کتاب مانند فنحاص و نَبَاش که عمل بر «تورات» را ترک داده‌اند، اگر عمل بر هر سه کتاب («انجیل» و «تورات» و «قرآن») را برقرار دارند، بر آنان رحمت می‌فرستیم.

و ما انزل اليهم من ربهم - مراد، «قرآن» مقدس است؛ زیرا «قرآن» مخالف با «تورات» و «انجیل» نیست؛ اگرچه در پاره‌ای جزئیات با آن‌ها فرق دارد (چنان که

قبلاً به تفصیل بیان شد<sup>(۱)</sup> و اگر کسی تجزیه و تحلیل کند و فقط به «قرآن» ایمان بیاورد و «تورات» و «انجیل» را مردود بداند، بی شک کافر می‌گردد. لاكلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم - در این صورت (عمل کردن بر کتاب‌های آسمانی)، خداوند متعال آنان را از دو جهت (آسمان و زمین) مرتزق می‌گرداند. «فوق»، اشاره به جانب آسمان است که از آنجا باد و باران و نور بر زمین می‌تابد و «تحت ارجل»، همان زمین است که با آب‌های دریافته از آسمان و به وسیله‌ی نور و باد به پرورش گیاهان و حیوانات می‌پردازد و بدین وسیله اسباب ارتزاق آدمیان فراهم می‌آید.

منهم امة مقتصدة - «من» بعضیه است و ضمیر «هم» به طرف «اهل کتاب» عاید است. «مقتصدة» یعنی کسی که میانه‌رو باشد و در رفتار و کردار افراط و تفریط نداشته باشد. یعنی اسلام قبول کند؛ زیرا اسلام دین اقتصاد و میانه‌روی است. و كثير منهم ساء ما يعملون - یعنی بیشتر اهل کتاب بدکردار هستند و به جای این که فرمان‌بر «قرآن» باشند، همیشه علیه آن تنقید و عیب‌جویی می‌کنند. این آیه دال بر این است که هر جماعتی که به معنای واقعی خداپرست باشد، الله تعالی او را از نظر معیشت و ارتزاق آسوده می‌گرداند. امروزه که می‌بینیم کسب و کار ما بدون برکت است، در واقع از شامت اعمال خود ماست. اگر با خداوند متعال راست باشیم، باران و برکت و ثمرات همه به سراغ ما می‌آیند.

## علوم و معارف

### □ معنای «دست خدا»

در آیه‌ی اول ﴿ید الله﴾ و ﴿یداه﴾ آمده است و در حدیث نیز به تصریح ذکر شده است که خداوند متعال دارای «ید» است.<sup>(۲)</sup> این مسأله که برای خداوند

۱- تحت تفسیر آیه‌های ۴۶ الی ۵۰- و همچنین در قسمت «علوم و معارف» همان آیه‌ها.

۲- مثلاً فرموده «...خلقك الله بیده و أسجد لك ملائکته...» (به روایت بخاری از انس رضی الله عنه: کتاب التفسیر/ باب ۱. قول الله تعالی: ﴿و علم آدم الأسماء كلها...﴾، ش ۴۴۷۶).

قدوس دست یا پا و ... ثابت شده است - چنان که پیش از این نیز توضیح داده بودیم - مربوط به اعتقادات است. گلب بحث این که:

عقل انسان از درک مفهوم این نوع آیه‌ها که به آنها «متشابهات» گفته می‌شود، عاجز است. به همین دلیل در برابر این نوع آیات و احادیث از قدیم دو موقف وجود داشته است: ۱. موقف مفوضین، ۲. موقف مؤولین.

گروه اول که شامل صحابه و تابعین و ائمه علیهم‌السلام است، حقیقت این آیات را به خداوند متعال تفویض می‌کردند و آنها را بدون بحث و کنجکاوی تسلیم می‌نمودند.

گروه دوم برای جواب منتقدان و دشمنان اسلام، این موارد را تأویل می‌کردند و این موقف هم به جای خود صحیح است. طبق این دیدگاه گفته می‌شود که خداوند متعال دو دست قدرت دارد و این دو دست با دست‌های هیچ مخلوقی مشابهت ندارند؛ بلکه لایق شأن خود خداوند متعال و مانند ذاتش واجب الوجود می‌باشند. البته باید گفت که نباید با گفتن این که خداوند متعال دو دست دارد، این مفهوم در ذهن تداعی گردد که دارای دست چپ و راست می‌باشد، بلکه هر دو را باید راست بدانیم، چه چپ بودن خود یک صفت نقص است و خداوند متعال از صفات نقص مبرا و پاک است. لذا اگر کسی بگوید یکی از دو دست خداوند متعال چپ است یا مشابه دست‌های ماست، بلاشک کافر می‌گردد. به هر حال این آیه از متشابهات می‌باشد و باید همین‌طور به آن ایمان بیاوریم؛ هر چند از مفهوم واقعی آن چیزی درک نکنیم.

### □ مؤثرترین علاج بخل

از این آیه همچنین معلوم شد که بزرگ‌ترین و بدترین مرض از امراض ظاهری، «بخل» است. بنابراین، انسان باید در صدد اصلاح آن برآید.

بهترین راه علاج این است که انسان علیرغم میل باطنی‌اش در راه خداوند متعال انفاق نماید و خطاب به نفس‌اش بگوید: ای نفس، اگرچه تو دوست

نداری، اما من امروز صد تومان در راه خداوند متعال می‌دهم! این تومان را به مسکینی بدهد و این نیت را داشته باشد که آن را برای خوشنودی خداوند متعال و علاج بخل می‌دهم. آن گاه «الحمد لله» بگویند. روز بعد موفق می‌شود که بر مبلغ دیروزی اضافه نماید و باز «الحمد لله» بگویند. همین طور روز سوم. بدین ترتیب رفته رفته صفت بخل از قلبش دور می‌گردد و آن قدر به بخشش عادت می‌کند که دوست خواهد داشت اگر چیزی نداشته باشد، لباس بدنش را هم انفاق کند!

### □ روی گردانی از سخن حق، موجب خسارت است

از آیه این مسأله هم ثابت شد که هرگاه گروهی یا قومی از دعوت و پندهای بندگان نیک روی برتابند و با آن به مخالفت برخیزند، خداوند متعال آنان را به خسارت مالی یا خدشه‌دار شدن حیثیت و بی‌آبرویی و غیره مبتلا می‌کند؛ چنان‌که یهود به سبب مخالفت با رسول الله ﷺ به خسارت‌های مالی افتادند.

و این هم معلوم شد که هرگاه چیز خوب به انسان برسد، ولی قدر آن را نداند، خداوند متعال به عنوان انتقام، استعداد و قابلیت او را نابود می‌سازد و در نتیجه، آمدن آن چیز نیک باعث طغیان و کفر می‌گردد.

طالبان علم باید بکوشند که آنچه از پندها و اندرزهای نیک می‌شنوند یا می‌خوانند، در قالب عمل بیاورند و الّا، طغیان و شرارت فزونی می‌گیرد. همین خواندن و شنیدن احکام - اگر بر آن‌ها عمل نشود - خود یک بلاست که در قلب قساوت پیدا می‌کند.

شاعری چه خوش گفته است:

نه بر آن لعنت است بر ابلیس که نداند همین یمین و یسار

بل بر آن لعنت است بر ابلیس که علم دارد بعلم نکند کار

شیخ سعدی رحمته الله علیه می‌فرماید:

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی



نه محقق بود نه دانشمند  
چارپایی برو کتابی چند  
حکیم سنایی ﷺ می گوید:

علم گر بر تن زند ماری بود  
علم گر بر دل زند یاری بود  
یکی دیگر می گوید: «ویل للجاهل مرةً و للعالم سبع او سبعین مرة» (وای بر  
جاهل یک بار وای بر عالم هفت - یا هفتاد - بار!)

و به سخنی دیگر: «خيار الناس خيار العلماء و شرارهم شرار العلماء» (بهترین  
مردمان، بهترین علما هستند و بدترین شان، بدترین علمایند).  
«علم» یک صفت عالیه است که خوبان را خوب و اشرار را شر می کند. مانند  
شمشیری که اگر در دست آدم شجاعی باشد، به نفع وی تمام می شود، اما اگر  
آن را آدمی ترسو در دست گیرد، نه تنها هیچ فایده‌ای نخواهد داشت، بلکه  
توسط دشمن علیه خودش به کار می رود.

❁ يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا  
ای پیامبر! برسان آن چه فرو فرستاده شده است بر تو از جانب پروردگار تو و اگر نکردی، نرسانده باشی  
بَلِّغْتَ رِسَالَتَهُ ۗ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ  
پیغام الله را و الله محفوظ نگه می‌دارد تو را از مردمان. هر آینه الله راه نمی‌نماید گروه  
الْكَافِرِيْنَ ﴿١٧﴾  
کافران را •

### ربط و مناسبت

در آیات گذشته، خداوند متعال به بیان برخی از حيله‌ها و مکرهای اهل کتاب  
و سازش آنان با سایر کفار برای ضرر رسانی به مسلمانان پرداخت. در این آیه به  
پیامبرش دستور می‌دهد که در مقابل نقشه‌ها و سعی کفار و اهل کتاب برای نابودی

اسلام و مسلمانان، به تبلیغ دین مبین پردازد و متذکر می‌گردد که او تعالی خود حفاظت او را از تمام جوانب تضمین نموده است؛ بنابراین، در این راستا کوچک‌ترین ترسی به خود راه ندهد.

### سبب نزول

برای این آیه چند سبب نزول ذکر شده است؛<sup>(۱)</sup> بدین قرار:

۱. آن هنگام که رسول الله ﷺ می‌خواست در موضوع قصاص و رجم درباره‌ی یهود فیصله کند، در ابتدا متردد بود که در میان آنان چگونه قضاوت نماید. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که حکمی که بر تو نازل می‌کنیم، کاملاً آن را برسان و از کسی واهمه نداشته باش.

۲. در موضوع نکاح حضرت زینب بنت جحش رضی الله عنها نازل شد. این بانو عموزاده‌ی رسول الله ﷺ بود و قبل از شرف‌یابی به همسری آن حضرت رضی الله عنه، به پیشنهاد آن حضرت رضی الله عنه با متبنا (پسرخوانده)ی ایشان رضی الله عنه، حضرت زید رضی الله عنه تزویج شده بود. اما آن بی‌بی با زید رضی الله عنه نساخت و عاقبت به رسول الله ﷺ دستور رسید که پس از طلاق زید رضی الله عنه، او را به نکاح خود در آورد. در زمان جاهلیت پسرخوانده، به منزله‌ی پسر حقیقی تصور می‌شد و به همین وجه، نکاح شخص با بیوه یا مطلقه‌ی پسرخوانده اش عیب به‌شمار می‌رفت. اما خداوند متعال به پیامبرش امر فرمود که زینب رضی الله عنها را نکاح کند و این رسم جاهلی را عملاً درهم‌شکند و از ملامت قریش باکی نداشته باشد. در آیه همین نکته مطرح شده است.

۳. در باره‌ی غزوه‌ی خندق (احزاب) نازل گردید. وقتی خبر جمع شدن احزاب برای حمله به مدینه به رسول الله ﷺ رسید، به مقتضای سرشت بشری متأثر گردید و در پریشانی افتاد. خداوند متعال این آیه را برای تسلی ایشان نازل فرمود.

۱ - مجموع این اقوال را بخوانید در: روح المعانی: ۴۹۹/۶ - ۴۹۸ - تفسیر قرطبی (ذکر بعضی از اسباب نزول): ۲۴۴/۶ - ۲۴۳ - اسباب النزول سیوطی: ۱۰۹ - ۱۰۸.

۴. در موضوع جهاد نازل شد. وقتی دستور جهاد صادر گردید، منافقان آن را بد و وحشتناک تصور کردند. خداوند متعال با نزول این آیه به رسول خویش تذکر داد که او در امان است و بنابراین، حکم جهاد و سایر احکام دین را بی‌پروا اعلام نماید.

۵. پس از هجرت به مدینه، دشمنان زیادی علیه رسول الله ﷺ کمین کردند و مترصد بودند شبانه به منزل ایشان حمله آورند و این باعث نگرانی و تا حدودی ترس طبیعی در ایشان شده بود. از ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایت است که آن حضرت علیها السلام در آن زمان شب‌ها به خواب نمی‌رفتند و حتی شبی گفت: کاش یکی از بندگان صالح بر من نگهبانی می‌کرد! تا این که صدای پای شنیده شد و او سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه بود که اثر اجابت دعای آن حضرت علیها السلام بود. بعد حضرت حذیفه بن یمان رضی الله عنه نیز برای نگهبانی به سعد رضی الله عنه پیوست تا آن که این آیه نازل گردید و بیم حمله‌ی کفار برطرف شد.

۶. در روایتی دیگر آمده که موضوع آیه مربوط به زندگی مکی است؛ زمانی که قریش تصمیم گرفتند شبانه به خانه‌ی آن حضرت علیها السلام حمله کنند، اما ابوطالب به نگهبانی پرداخت و مشرکان برگشتند. اما این روایت بسیار ضعیف است؛ زیرا سوره‌ی جاری و آیه‌ی مذکور هر دو بالاتفاق مدنی‌اند و ربطی به حوادث زندگی مکی آن حضرت علیها السلام ندارند.

۷. نزد بعضی واقعه‌ی «عَوْرَثُ بن حارث» سبب نزول آیه می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

۸. شیعه می‌گوید: آیه‌ی مذکور در غدیر خم نازل شد و برای تبلیغ و بیان خلافت بلافصل حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می‌باشد؛ با این تقدیر: «یا ایها الرسول بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ عَلِيًّا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ». اینان از کتاب‌های اهل سنت به روایتی از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه که ابن مردویه رضی الله عنه تخریج کرده<sup>(۲)</sup> و نیز روایتی

۱ - منظور حادثه‌ای است که به عنوان سبب نزول آیه‌ی ۱۱ از همین سوره ذکر گردید. تحت همان آیه بخوانید.

۲ - ر.ک: در منثور: ۲۹۸/۲.

از ابوسعید خُدَری رضی الله عنه<sup>(۱)</sup> و روایات دیگری از خودشان استناد می‌کنند. در مورد مجموع این اقوال باید گفت: به لحاظ تحقیق و تناسب، صحیح‌ترین روایت و سخن در مورد سبب نزول آیه، قول سوم است که آن را مربوط به غزوه‌ی خندق می‌گوید. در این مورد روایت حضرت ام‌المؤمنین عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها نیز هست و نقلاً کاملاً درست و از همه‌ی روایات دیگر صحیح‌تر می‌باشد. بعد از آن، موضوع رجم و قصاص یهود و در درجه‌ی سوم، جریان نکاح ایشان رضی الله عنهم با حضرت ام‌المؤمنین زینت رضی الله عنها صحیح‌تر است.

در مورد سخن حضرات شیعه باید گفت که اولاً، روایت حضرت ابوسعید و حضرت ابن مسعود رضی الله عنهما صحیح نیستند و بلکه چنان‌که صاحب «روح المعانی» و قاضی ثناء الله رحمته الله و ابن کثیر رحمته الله آورده‌اند، ضعیف و غیر قابل استدلال‌اند و به لحاظ نقل و اصول روایی، ترک روایات صحیح و گرایش به روایات ضعیف درست نیست. ثانیاً، جریان غدیر خم با سیاق و سباق این آیه موافق نیست و اصلاً با آن تناسب ندارد؛ زیرا سیاق و سباق آیه‌ها، در موضوع اهل کتاب است. ثالثاً، عقلاً نیز این سخن پذیرفته نیست؛ زیرا: ۱. این آیه چند سال جلوتر از واقعه‌ی غدیر خم نازل گردید؛ چنان‌که ابن کثیر رحمته الله و ترمذی رحمته الله و صاحب «معارف ادریسی» آورده‌اند. ۲. جریان غدیر خم در روز یکشنبه، هیجدهم ذی‌الحجه پیش آمد؛ در حالی که خطبه‌ی جامع رسول الله صلی الله علیه و آله در عرفات (نهم ذی‌الحجه) ایراد گردید و در همان روز آیه‌ی تکمیل دین که آمده: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾ [مائده: ۳] نازل شد و متعاقب آن، رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را به تبلیغ کامل دین از سوی خویش گواه گرفت و تا سه بار این سؤال را تکرار فرمود و همه پاسخ مثبت دادند و در آخر حاضران را به تبلیغ دین کامل به غایبان امر فرمود. پس وقتی که در آن روز دین کامل و تبلیغ بی‌کم و کاست انجام گرفته است،

۱- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر از ابوسعید خُدَری رضی الله عنه: ۲۳۷/۳، ش ۶۶۴۴- و ابن مردویه - و ابن عساکر در تاریخ کبیر دمشق (در منثور: ۲۹۸/۲).

چطور امکان دارد نه روز بعد خلافت حضرت علی علیه السلام بیان شود؟ اگر این موضوع به تکمیل دین مربوط می‌شد، حتماً همان‌جا بیان می‌گردید. ۳. در آن روزها رسول‌الله صلی الله علیه و آله از کسی ترس نداشتند که این آیه برای تسلی خاطر ایشان نازل شود؛ زیرا اسلام غالب و بر همه‌ی ادیان چیره شده بود و مسلمانان، زیاد و از هر نظر قوی شده بودند. و ... (۱)

روایتی که در آن نزول آیه مربوط به زندگی مکی آن حضرت صلی الله علیه و آله گفته شده، چنان که گفتیم با توجه مدنی بودن «سوره‌ی مائده» صحیح نمی‌نماید نمی‌خورد. البته صاحب «روح المعانی» نزول آن را دوبار گفته است؛ یک بار در مکه و در جریان دفاع ابوطالب از رسول‌الله صلی الله علیه و آله و بار دیگر در مدینه در جریان غزوه‌ی خندق. به هر حال، نزول آیه خیلی پیش‌تر از تاریخ واقعه‌ی غدیر خم بوده است.

## تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ... (۶۷)

یا ایها الرسول بَلِّغْ ... - الف و لام در «الرسول» برای عهد خارجی است. یعنی: هر دستوری که از جانب خداوند متعال به تو (پیامبر) ابلاغ می‌گردد، مکلف هستی آن را بدون کم و کاست به دیگران برسانی.

صوفیه گفته‌اند: مراد از تبلیغ، رساندن احکامی است که به مصالح بندگان تعلق دارد و آن‌چه که متعلق به غیب است و به مصالح امت تعلق ندارد، برای آن حضرت صلی الله علیه و آله جایز و بلکه واجب بود که آن را کتمان نماید. (۲)

و ان لم تفعل فما بلغت رسالته - این قول خداوندی بر سبیل فرض محال است؛

۱- برای آگاهی مزید این مورد بخوانید اثر مرتب: «حدیث غدیر، مولای مؤمنان و ما اهل سنت» و به نام دیگر: «حدیث غدیر خم، در بینش اهل سنت».

۲- روح.

زیرا شأن هیچ پیامبری نیست که دستورات خداوند متعال را به بندگان نرساند. پیامبران علیهم السلام تمام احکام و اوامر خداوند متعال را - کلی بوده‌اند یا جزئی - به امت رسانیده‌اند و در این راه از هلاکت جان و مال‌شان بیم نداشته‌اند. در این جا منظور این است که این هم محال است که تو (پیامبر) بعضی از احکام الهی را به پیروانت نرسانی ... : «و ان لم تفعل بعضها فما بلغت رسالته كلها». یعنی شأن پیامبران علیهم السلام و فرض بر آنان این است که تمام دستورهای خداوند متعال را به بندگان برسانند و اگر کوچک‌ترین جزئی از این دستورها فروگذار شود، گویا تمام رسالتی که بر دوش آنان است، رسانیده نشده است؛ زیرا خیانت در جزء، خیانت در کل است و برعکس.

**و الله يعصمك من الناس** - یعنی: من ضرر الناس، یا: من قتل الناس، یا: من غلبة الناس. این بشارت بزرگی برای رسول الله صلی الله علیه و آله است. خداوند متعال به او علیه السلام می‌فرماید که تو حق تبلیغ را آن‌طور که شایسته‌ی آن است ادا کن، من خود تو را از هرگونه خطرات احتمالی از ناحیه‌ی مردم در امان نگه می‌دارم. منظور از خطرات، آسیب‌های جانی و ایمانی است که از جانب دشمنان و کفار وارد می‌گردد، نه خطرات و ضررهای دنیوی و مادون‌النفس؛<sup>(۱)</sup> زیرا ضررهای دنیوی در آخرت نتایج و منافع خوب دارند. به همین خاطر ابتلائات انبیا علیهم السلام از همه بیشتر بوده است.

در حدیث آمده است که قبل از نزول این آیه، صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم در میان خویش این انتظام را جاری ساخته بودند که به نوبت، نگهبانی و حفاظت از آن حضرت صلی الله علیه و آله را انجام می‌دادند؛<sup>(۲)</sup> زیرا می‌دانستند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان منافقان و

۱ - ضررهای «مادون‌النفس»، یعنی آنچه که غیر از هلاکت (مرگ) باشد؛ مانند قطع عضو، وارد شدن ضربات بدنی و روحی، شکنجه و ...

۲ - به روایت بخاری در صحیح از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها: کتاب الجهاد و السیر / باب ۷۰ «الحراسة فی الغزو فی رسول الله صلی الله علیه و آله»، ش ۲۸۸۵ و کتاب التمنی / باب ۴ «قوله صلی الله علیه وسلم: لیت کذا و کذا»، ش ۷۲۳۱ - و مسلم در صحیح: کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم / باب ۵ «فی فضل سعد

کفار و مشرکان و اهل کتاب دشمنان بسیاری دارد و مناسب نمی‌دانستند که آن حضرت علیه السلام تنها باشد، لذا هر جا که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رفت، یکی ایشان را همراهی می‌کرد و ایشان صلی الله علیه و آله نیز آنان را از این کار باز نمی‌داشت. این وضع ادامه داشت تا آن که این آیه نازل گردید. اما باز هم صحابه رضی الله عنهم نمی‌توانستند تحمل کنند آن حضرت صلی الله علیه و آله تک و تنها باشد. حتی بعضی در خفا به نگهبانی وی می‌آمدند. یکی از اصحاب می‌گوید: شبی در رختخواب دراز کشیدم، اما هر چه کردم نتوانستم چشمانم را برای خواب روی هم بگذارم؛ زیرا نگران حال آن حضرت صلی الله علیه و آله بودم. لذا از جا برخاستم و پنهانی برای نگهبانی آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدم. آن حضرت صلی الله علیه و آله چون مرا دید فرمود: اگر خودت به سبب بی‌خوابی آمده‌ای ایرادی ندارد، اما اگر برای نگهبانی آمده‌ای، بر گردد.<sup>(۱)</sup>

این آیه مسمی به آیه‌ی «لیلیه» و «فراشیه» است؛ چون در شب و زمانی که رسول الله صلی الله علیه و آله بر رختخواب خویش قرار داشتند، نازل شد و پس از نزول آن، آن حضرت صلی الله علیه و آله از بستر بلند شد و به محافظان فرمود: بروید که خداوند متعال خود ما را حفظ می‌کند. پس از آن، رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را برای محافظت نگرفتند و به کسی هم اجازه‌ی نگهبانی نمی‌دادند.

چنان که قبلاً بیان کردیم، رسول الله صلی الله علیه و آله در رجوع از سفری زیر درختی خوابیده بود که کافری آمد و شمشیر را بلند کرد تا بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بزند، اما خداوند متعال رسولش را به طرز معجزه آسایی نجات داد.

**سؤال:** خداوند متعال در این آیه به رسول الله صلی الله علیه و آله وعده‌ی عصمت از کافران داده است. پس چرا کافران موفق شدند در غزوه‌ی اُحُد دندان مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله را بشکنند و بدنش را خون‌آلود کنند، همچنین در طائف چندان بر

بن ابی وقاص، ۲، ش ۳۹، ۴۰ (۲۴۱۰) - و ترمذی در سنن: کتاب المناقب / باب ۲۷، ش ۳۷۵۶ و گفته: «هذا حدیث حسن صحیح» - و نسایی در سنن کبری: مناقب / باب ۲۰، ش ۳.  
۱- ن، ک: تفسیر طبری: ۴/ ۶۴۷، ش ۱۲۲۷۷ الی ۱۲۲۸۰ - سنن ترمذی: کتاب تفسیر القرآن / باب ۶، ش ۳۰۴۶.

وی سنگ زدند که کفش‌های مبارک پر خون شد. در خیبر یک زن یهودی ایشان را گوشت زهرآلود خوراند که اثر آن آخر الامر کار خود را کرد و...؟

**جواب:** منظور از حفظ و عصمت، مصونیت ایشان علیهم‌السلام از قتل و قطع و همچنین ممنوع شدن از دعوت، توسط کافران است. آن چه در غزوه‌ی اُحُد و طائف به وی رسید، جراحی بود نه قطع عضو و حتی دندان ایشان هم از بیخ کنده نشد، بلکه فقط قسمتی از آن شکست. سمی که در غزوه‌ی خیبر به خورد ایشان داده شد، سبب مسمومیت و نهایتاً فوت ایشان در چند سال بعد شد، نه این که قاتل آن حضرت علیهم‌السلام باشد. به این قبیل اسباب هر نبی دچار شده است و به هر حال همه به سببی مُرده‌اند. خلاصه، به مصداق آیه‌ی کریمه، کسی نتوانست آن حضرت علیهم‌السلام را مباشرتاً و مستقیماً قتل نماید و نه عضوی از اعضای مبارکش را قطع کند و نه مانع از تبلیغ ایشان باشد.

علاوه بر این، چنان که گفتیم ابتلائات دنیوی باعث علو درجات اُخروی می‌شوند و برای همین انبیا علیهم‌السلام نیز از این قبیل بلایا و رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا حدّ ما دُونَ النَّفْس داشته‌اند.

### وعده‌ی الهی در حفظ نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پس از مرگ ایشان علیهم‌السلام نیز جاری است

این وعده‌ی الهی بنا بر قول علما تنها منحصر به زمان حیات پیامبر علیهم‌السلام نبود، بلکه در زمان موت آن حضرت علیهم‌السلام نیز این حفاظت از حریم و از جسم مطهر ایشان علیهم‌السلام جاری است و هیچ قدرتی در هیچ مقطعی از زمان نمی‌تواند به آن دست درازی و تجاوز نماید؛ اگرچه تمام دنیا کافر شود و همه برای این کار دست به دست هم دهند.

### ماجرای نورالدین زنگی رحمته‌الله‌علیه و دزدان اروپایی

در قرن چهارم هجری زمانی که سلطان نورالدین زنگی رحمته‌الله‌علیه پادشاه اسلامی در شام حکومت می‌کرد، مسیحیان در صدد انتقام از مسلمانان بودند و می‌خواستند آنان را نابود سازند. عاقبت از احبار و پیشوایان خویش چاره‌جویی کردند. آنان



گفتند: تا زمانی که پیامبر مسلمانان در میان‌شان موجود و مدفون است، شما نمی‌توانید نابودشان کنید. پس تنها چاره این است که جسد پیامبرشان را از قبرش خارج کنید و نزد خود بیاورید. آن وقت می‌توانید امت‌اش را از بین ببرید.

بنابر همین پیشنهاد، حکومت مسیحیان گروهی را انتخاب کرد و آنان را به مدینه گسیل داشت تا در لباس مسلمانان به فراگیری مسایل اسلامی پردازند و پس از آن ترتیب دزدیدن جسد پیامبر اسلام ﷺ را بدهند. آنان در لباس درویشان درآمدند و در ضلع شرقی مسجد نبوی که از آنجا فاصله‌ی قبر آن حضرت ﷺ به دیوار نزدیک‌تر است، خیمه زدند. آنان روزها در میان مردم می‌زیستند و به ذکر و عبادت می‌پرداختند و شب‌ها به کندن سوراخ از وسط خیمه مشغول می‌شدند و خاک‌ها را به جنت البقیع می‌بردند تا کسی آنان را نبیند. یک سال یا بیشتر از یک سال بدین منوال سپری شد و آنان تا نزدیکی‌های قدمین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه رسیده بودند. در این هنگام سلطان نورالدین رضی الله عنه شبی رسول الله ﷺ را به خواب دید که فرمودند: تو سلطان مسلمانان هستی؛ در حالی که گروهی می‌خواهند مرا از قبر بیرون آورند؟! این خواب سلطان را به اندیشه و تعجب فرو برد. شب دوم و سوم نیز رسول الله ﷺ با همین پیام به خواب سلطان آمد و در خواب مشخصات و نشانی‌های آن گروه را هم به او داد و تأکید کرد که هر چه زودتر آنان را از این کار مانع گردد.

نورالدین رضی الله عنه لشکرش را جمع کرد و با خود مقدار زیادی طلا و جواهر برداشت و به جانب مدینه‌ی منوره رهسپار گردید. وقتی که به آنجا رسید، به زیارت مقبره‌ی مبارک آن حضرت ﷺ پرداخت و پس از آن در جایی نشست و دستور داد تمام فقرا و مساکین مدینه را به نزدش جمع کنند تا به آنان عطایای ملوکانه ببخشد.

او از صبح تا ظهر مشغول دادن انعام و عطایا شد و در این ضمن به چهره‌ی همه‌ی آنان دقیق نگاه می‌کرد تا شاید مشخصاتی را که آن حضرت ﷺ به او داده بود، در آنان ببیند. اما خیل مساکین به آخر رسید و چنین کسی پیدا نشد.

سلطان از لشکریان و از مردم پرسید: آیا کسی دیگر از مساکین در شهر مدینه باقی مانده است؟ گفتند: هیچ فقیری نمانده است؛ مگر چند نفر درویش که هبه‌ی ما را قبول نمی‌کنند، بلکه خودشان به دیگران عطیه می‌دهند. سلطان گفت: آنان را هم بیاورید. درویشان پیغام فرستادند که ما کاری با افراد حکومت نداریم، ما را به حال خود رها کنید. اما سلطان دستور داد به زور هم که شده آنان را نزد او بیاورند. بالاخره گروه درویشان به محضر سلطان آورده شدند. سلطان به دقت هیأت‌شان را برانداز کرد و یقین پیدا نمود که دزدان مشکوک خودشان هستند. دستور داد که دست و پاهای‌شان را محکم ببندند. مردم مدینه به شفاعت برخاستند و گفتند: اینان افرادی فقیر و بیچاره هستند و به کسی آزاری نرسانیده‌اند.

سلطان از درویشان سؤال کرد: از کجا و برای چه کاری به مدینه آمده‌اید؟ آنان گفتند: ما عرب و مسلمان هستیم. اما سلطان قانع نشد و آنان را به شلاق بست و بالاخره مجبور به اعتراف شدند که از اروپا آمده‌اند و در اصل مسلمان نیستند. سلطان سؤال کرد: برای چه کاری به این جا آمده‌اید؟ آنان مقصدشان را مخفی نگه داشتند و به سلطان چیزی نگفتند. سلطان دستور داد جایگاه‌شان را به خوبی بررسی کنند. لشکریان به خیمه‌ی‌شان ریختند و تمام اسباب و وسایل‌شان را به هم زدند و وقتی حصیر کف خیمه را بلند کردند، متوجه حفره‌ای شدند که تاروضه‌ی مبارک آن حضرت ﷺ کنده شده بود. می‌گویند: سلطان نورالدین ﷺ خودش در تونل رفت و عاقبت در کنار قدمین حضرت عمر رضی الله عنه رسید و بر آن بوسه زد و باز بیرون آمد. به مردم مدینه گفت بیایند و جنایت درویشان را که به آنان معتقد بودند، ببینند. پس از این که همه از این جرأت آنان آگاهی یافتند، سلطان آنان را به دار آویخت. آن گاه دستور داد دور تا دور روضه‌ی اقدس علی ساکنہا الصلوة والسلام را تا چند متر حفر کنند. سپس در آن آهن مذاب ریختند تا

کسی نتواند به وسیله‌ی حفاری به این محدوده نزدیک شود.<sup>(۱)</sup>  
 علامه سمهودی رحمته‌الله نقل می‌کند که گروهی چهل نفری از مخالفان صحابه و خلفای راشدین رضی‌الله عنهم از مصر به مدینه‌ی شریفه آمدند و خواستند جسد مطهر حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله عنه و عمر فاروق رضی‌الله عنه را مخفیانه بیرون بیاورند. اما شب هنگام که داخل مسجد نبی صلی‌الله علیه و آله شدند، چون در مسجد عثمانی و محاذی منبر رسیدند، زلزله‌ای شروع شد و لحظه‌ای بعد زمین باز شد و همه‌ی آنان را در خود فرو برد! <sup>(۲)</sup> آن قسمت از زمین را علامت‌گذاری کرده‌اند و تاکنون هم زیر فرش‌های مسجد باقی است. وقتی که ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی‌الله عنهم در چنین حفاظتی به سر می‌برند، ظاهر است که جسد آن حضرت صلی‌الله علیه و آله در حصار بسیار مستحکم‌تری از حفظ الهی قرار دارد.

**ان الله لا يهدي القوم الكافرين** - خداوند متعال کفار را هدایت نمی‌کند (ونصرت نمی‌نماید) که این اسلام را نابود کنند و بر آن حضرت صلی‌الله علیه و آله قدرت و غلبه یابند.

### پیام و نتیجه‌ی آیه

در این آیه خداوند متعال به پیامبر خود دستور آکید می‌دهد که احکام نازل شده را بدون کم و کاست به بندگان بگوید و هیچ چیزی از آن را ترک ندهد. این آیه بسیار واضح و در نهایت شدت، مذاهب باطله و بدعات را رد می‌کند؛ زیرا همه‌ی آنها بر خلاف پیام‌ها و سنت‌های رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله می‌باشند. اساساً آن‌چه که پیامبر صلی‌الله علیه و آله نگفته و مردم آن را در ذهن و فکر خود ساخته و پرداخته‌اند، «بدعت» و مخالف با سنت پیامبر صلی‌الله علیه و آله می‌باشد و باطل است. آن‌چه پیامبر صلی‌الله علیه و آله گفته است، آن است که خود و اصحابش بر آن گامزن بوده‌اند؛ چنان‌که می‌فرماید:

۱ - به نقل سمهودی رحمته‌الله در «وفاء الوفاء»: ۶۴۸/۲ الی ۶۵۰.

۲ - همان: ۶۵۴/۲ - ۶۵۳.

«ما انا علیه و اصحابی»<sup>(۱)</sup> (راه نجات، راهی است که من و اصحابم بر آن گام می‌زنیم).

آن حضرت علیه السلام در موسم حجة الوداع، در حالی که مجمعی متشکل از یکصد و بیست هزار نفر مسلمان پیرامون وی وجود داشت، خطبه‌ای بلند و جامع ایراد کردند و پس از اتمام خطبه ارشاد فرمودند:

«الا هل بلغت؟» (هان ای مردم! آیا من حق رسالت و تبلیغ را به شما ادا کردم یا این‌که چیزی باقی مانده است و من به شما نگفته‌ام؟)

تمام مجمع یک پارچه گواهی دادند که پیامبر حق رسالت و تبلیغ را ادا کرده است. آن گاه فرمود:

«آنان که حاضر هستند، احکام را به غایبان برسانند».<sup>(۲)</sup>

یعنی صحابه رضی الله عنهم به تابعین، و تابعین به تبع تابعین، و همینطور تا قیامت احکام دین به مردم نسل بعد از نسل گفته و رسانده شوند.

به مقتضای همین ارشاد نبوی بود که صحابه رضی الله عنهم کوچک‌ترین سخنی را که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بودند، به دیگران می‌رسانیدند. حتی در این میان بعضی سخنان چنان بودند که احتمالاً عوام با شنیدن آن‌ها سوء استفاده می‌کردند، اما صحابه رضی الله عنهم در لحظه‌ی مرگ آن سخنان را افشا می‌کردند تا مرتکب کتمان علم نگردند. چنان‌که حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه از آن حضرت صلی الله علیه و آله سخنی شنید و پرسید: آیا می‌توانم این گفته را به دیگران برسانم؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: نه، در این صورت آنان سوء استفاده می‌کنند. حضرت معاذ رضی الله عنه این حدیث را در طول عمرش مخفی نگهداشت، اما همین که مرگش فرا رسید، آن را اظهار کرد

۱- تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: همین جلد / تحت آیه‌ی ۳ از «سوره‌ی مائده» / قسمت «علوم و معارف» / تحت عنوان «تمام جهات بدعت، باطل اند!»).

۲- ن. ک: صحیح بخاری: کتاب الحج / باب ۱۳۳ «الخطبة ایام المنی»، ش ۱۷۳۹. و کتاب الفتن / باب ۸، ش ۷۰۷۸ - و سنن ابی داود: کتاب المناسک / باب ۶۷ «یوم الحج الأكبر»، ش ۱۹۴۵ - و مسند احمد: ۲۰۱/۱۵-۲۰۰، ش ۲۰۳۷۷، ۲۰۲۹۷، ۲۰۲۶۶، ۲۰۲۶۵.

تا از آن بریء‌الدّمه شود و در بارگاه الهی به سبب کتمان علم مسئول نگردد.<sup>(۱)</sup>  
 پس، هر چه که از صحابه رضی الله عنهم و تابعین و تبع تابعین منقول نیست، باطل و مردود می‌باشد.

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لَسْتُمْ عَلٰى شَيْءٍ حَتّٰى تُقِيمُوا التّٰوْرَةَ وَالْاِنْجِيلَ  
 بگو: ای اهل کتاب! شما بر هیچ چیز نیستید تا آن که برپا کنید حکم تورات و انجیل را و آنچه  
 وَمَا اُنزِلَ اِلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيْرًا مِّنْهُمْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ  
 که فروفرستاده شده است به سوی شما از پروردگار شما، و البته بیفزاید (قرآن) در حق بسیاری از آنان آنچه فرو فرستاده شده است به سوی  
 مِّن رَّبِّكَ طٰغِيْنَآ وَكُفْرًا ۗ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ ﴿٢٦١﴾ اِنْ  
 تو از جانب پروردگارت طغیان و کفر را. پس اندوهگین مشو بر قوم کافران • هر آینه  
 الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَالَّذِيْنَ هَادُوْا وَالصّٰبِغُوْنَ وَالنّٰصِرِيْنَ مَن  
 مسلمانان و یهودیان - و همچنین است حال فرشته پرستان و ترسایان - هر که  
 ءَامَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صٰلِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا  
 ایمان آورد (از اینان) به الله و روز آخرت و کارشایسته کرد، هیچ ترس نیست بر آنان و نه این که  
 هُمْ مَخْزُوْنَ ﴿٢٦٢﴾ لَقَدْ اَخَذْنَا مِيْثَقَ بَنِيْ اِسْرٰٓءِيْلَ وَاَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ  
 آنان اندوهگین شوند هر آینه گرفتیم عهد بنی اسرائیل را و فرستادیم به سوی آنان  
 رُسُلًا كَمَا جَآءَهُمْ رَسُوْلٌۭ بِمَا لَا تَهْوٰٓى اَنْفُسُهُمْ فَرِيْقًا  
 پیامبران را. هر گاه می‌آورد به نزدشان پیامبری آن چه دوست نمی‌داشت نفس‌شان، [به همین دلیل] گروهی را  
 كَذَّبُوْا وَفَرِيْقًا يَّقْتُلُوْنَ ﴿٢٦٣﴾ وَحَسِبُوْا اَلَّا تَكُوْنُ فِتْنَةٌۭ فَعَمُوْا  
 به دروغ نسبت کردند و گروهی را کشتند • و پنداشتند که هیچ عقوبت نخواهد بود، پس کور شدند و

۱- صحیح بخاری: کتاب الجهاد و السیر/ باب ۴۶ «اسم الفرس و الحمار»، ش ۲۸۵۵ - و صحیح مسلم: کتاب الإیمان/ باب ۱۰ «الدلیل علی من مات علی التوحید دخل الجنة قطعاً»، ش ۴۹ (۳۰).

وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ

کر گشتند. پس بازگشت الله به رحمت بر آنان و باز کور شدند و گشتند بسیاری از آنان. و الله

بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٦﴾

بینا است به آن چه که می کنند •

مفهوم کلی آیه‌ها: به پیامبرش امر می فرماید که به یهود و نصارا بگوید: با ادعای دیانت آسمانی و به صرف اعتقاد به خداوند متعال و پیامبر وی، هرگز مؤمن نیستید. مگر این که واقعا بر مفاد و اوامر «تورات» و انجیل عامل باشید که یکی از آن اوامر، ایمان به محمد عربی صلی الله علیه و آله و اسلام و «قرآن» است. متذکر می شود که اکثر آنان حاضر به قبول این امر نیستند. پس رسول اسلام صلی الله علیه و آله نباید از این بابت اندوهگین و ناراحت شود. نه تنها اهل کتاب، بلکه فرشته پرستان هم اگر به خداوند متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله و قیامت ایمان بیاورند و اعمال صالح انجام بدهند، نجات خواهند یافت. از اهل کتاب، قبل از این، توسط پیامبران و کتاب‌هایشان به توحید و اجرای اوامر کتاب‌های آسمانی و پیامبران خویش عهد گرفته شده بود، اما آن را نقض نمودند؛ به طوری که بعضی از پیامبران‌شان را تکذیب کردند و برخی دیگر را کشتند! و گمان کردند که مورد عقوبت قرار نخواهند گرفت که البته غلط گمان کرده بودند.

### ربط و مناسبت

در گذشته خداوند متعال از غایت لطف و کرم خویش، اهل کتاب را به اسلام دعوت کرد. این آیات تبلیغ و تفهیمی برای اهل کتاب است تا حیثیت واقعی مذهب خویش را بدانند. خداوند متعال در این جا به آنان گوشزد می کند که شما اهل کتاب که مذهب خویش را صحیح می پندارید، باید بدانید که پس از «اسلام»، همه‌ی مذاهب دیگر عملاً مقبولیت خود را از دست داده‌اند و شما هم اگر می‌خواهید از عذاب اُخروی نجات حاصل کنید، باید به دین «اسلام»

روی بیاورید؛ زیرا اکنون فقط «اسلام» است که مدار نجات انسان در دو جهان می‌باشد.

## تفسیر و تبیین

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ... (۶۸)

قل یا اهل کتاب ... - یعنی تو ای پیامبر! به اهل کتاب که دین خویش را احقّ می‌پندارند و آن را نجات‌دهنده‌ی کامل می‌دانند، بگو که شما اصلاً دین ندارید و بر مرام و مسلک آسمانی گامزن نیستید. (یهودیان احکام «تورات» را تغییر داده‌اند و بر بعضی از آن‌ها عمل می‌کنند و قسمت عمده‌ی آن را متروک گذاشته‌اند و مسیحیان نیز نسبت به «انجیل» چنین رفتاری دارند.) پس به آنان بگو: تا وقتی بر «تورات» و «انجیل» و آنچه که بر آنان نازل می‌شود («قرآن») گامزن نباشید و کاملاً مفاد و دستورات آن‌ها را اجرا نکنید، دین‌دار و پایبند مذهب آسمانی نیستند.

منظور این است که اهل کتاب باید حلقه به گوش اسلام و «قرآن» شوند که مذاهب و کتاب‌های آسمانی دیگر خود مورد تأیید «قرآن» و مورد عمل اسلام هستند و در واقع با عمل کردن بر «قرآن»، عمل بر کتاب‌های دیگر از قبیل «تورات» و «انجیل» هم دیده خواهد شد. اما آنان برعکس رفتار می‌نمایند؛ «قرآن» را گذاشته و بر «تورات» و «انجیل» - آن هم به‌طور ناقص و تحریف شده - عمل می‌کنند.

﴿لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾، یعنی: «لستم علی طریق حق بشیء» (بر هیچ چیز از طریق حق گامزن نیستند). یا بدین معناست: «لستم علی شیء مقبول عندالله» (بر چیزی که نزد خداوند متعال مقبول باشد، قرار ندارید). در هر صورت مقصود یک چیز است.

و لیزیدن کثیراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً - هر بار که «قرآن» نازل می‌شود، آنان بیشتر به استهزا و تمسخر می‌پردازند. پس، نزول «قرآن» مساوی با بدبختی بیشتر آنان است؛ زیرا با قبول نکردن «قرآن کریم» و ایمان نیاوردن به آن، طغیان و کفرشان بیشتر خواهد شد.

**فلا تأس علی القوم الکافرین - «اسی، یأسی، أسی»** یعنی «افسوس خوردن برای چیزی». خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: تو به سبب زیاد شدن سرکشی و کفر کفار و بدبختی آنان غم مخور، بلکه فقط وظیفه‌ات را که تعلیم و تبلیغ دین است، انجام بده. هر که قبول کرد، مبارک‌اش باد و هر که کفر و عناد ورزید، خودمان از وی انتقام می‌گیریم؛ زیرا آنان از کافرانی هستند که مستحق انتقام می‌باشند.

**سؤال:** در این آیه خداوند متعال به ذکر نام «تورات» و «انجیل» اکتفا کرد، اما درباره‌ی «قرآن» کریم جمله‌ی کاملی بیان فرمود و گفت: ﴿وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾. این تفاوت برای چیست؟

**جواب:** در این جا به جای ذکر نام «قرآن»، به این خاطر ﴿وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ﴾ فرمود تا در آن وحی متلو (قرآن) و وحی غیرمتلو (سنت) هر دو ملحوظ باشند؛ زیرا هم چنان که می‌دانیم تبیین و تفسیر «قرآن» به عهده‌ی «حدیث» است و بدون آن نمی‌توان از مفاهیم والای قرآنی چیزی درک نمود و اگر خداوند متعال در این جا فقط به ذکر «قرآن» بسنده می‌کرد، برای نادانان چنین شبهه پیدا می‌شد که فقط عمل کردن بر «قرآن» کافی است و «سنت» که مشتمل بر قول و فعل و تقریر رسول الله ﷺ است، معیار هدایت و نجات نیست؛ چنان که هزاران آدم احمق باز هم در این جمله‌ی طویل، فقط «قرآن» را داخل می‌کنند. بنابراین، «قرآن» و «حدیث» دو تا از مصادر بزرگ تشریح به شمار می‌روند و عمل کردن بر آن دو بر هر مسلمان لازم و فرض می‌باشد.

پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند:

«به من قرآن و مثل آن داده شده است.»



زمانی می‌آید که مردی مغرور بر تخت خویش تکیه زده و می‌گوید: بر قرآن چنگ بزنید و حلال آن را حلال و حرامش را حرام بدانید [سنت لازم نیست]. آگاه باشید که آنچه پیامبر حلال کرده، همانند چیزهایی است که خداوند متعال حلال کرده است.<sup>(۱)</sup>

### اقسام احکام به اعتبار ورود

تمام احکام الهی در سه قالب نازل شده‌اند:

۱. به صورت وحی متلو که همان «قرآن» است.
۲. به صورت وحی غیر متلو که مشتمل بر احادیث پیامبر ﷺ می‌باشد.
۳. به صورت اجتهاد. در پاره‌ای موارد که وحی نازل نمی‌شد، پیامبر اکرم ﷺ به اجتهاد می‌پرداخت. البته این اجتهاد نیز مورد تأیید یا تصحیح «قرآن» و وحی قرار می‌گرفت و در واقع چیزی جدای از وحی نیست.

### إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا... (۶۹)

در این آیه خداوند متعال چهار گروه را ترغیب و تشویق می‌نماید:

۱. مؤمنان؛ مؤمنان نباید به ایمان خویش مغرور باشند، بلکه پس از ایمان آوردن، سعی کنند بر دین، عامل و در فکر آخرت باشند.
  ۲. یهود،
  ۳. مسیحیان؛ این دو گروه هم باید ایمان بیاورند.
  ۴. صابئین؛ سه گروه اول مشخص هستند، اما درباره‌ی گروه چهارم (صابئین) که منظور از آن چه کسانی هستند، علما اختلاف دارند:
- (الف) علامه ابن کثیر رحمته الله به نقل از قتاده رحمته الله می‌نویسد که «صابئین» گروهی بودند که فرشتگان را می‌پرستیدند و بدون داشتن جهتی مشخص به عنوان قبله،

۱- به روایت ابو داود در سنن از مقدم بن معدی کرب رحمته الله: کتاب السنة / باب ۶ «فی الزوم السنة»، ش ۴۶۰۴.

به هر طرف رو می کردند و نماز می خواندند و از میان کتاب های آسمانی، «زبور» را قبول داشتند.

(ب) عده ای دیگر قایل اند که صابئین، گروهی ستاره پرست بودند.

(ج) طبق نظریه ی برخی دیگر، آنان خورشید را می پرستیدند.

(د) بعضی آنان را ماه پرست گفته اند.

در این میان صحیح ترین سخن، قول ابن کثیر رحمته الله علیه می باشد. یعنی آنان فرشتگان را مورد پرستش قرار می دادند و به «زبور» ایمان داشتند.<sup>(۱)</sup>

خداوند متعال سه شرط را برای قبولیت و نجات این چهار گروه ذکر فرموده

است: ۱. ﴿أَمَّنَ بِاللَّهِ﴾، ۲. ﴿وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾، ۳. ﴿وَعَمِلَ صَالِحًا﴾.

این سه چیز از لوازم و ضروریات توحید و خداپرستی می باشند؛ اگر چه

ضرورت عمل به اعتبار تبعیت، کمتر از دو مورد اول است.

فلا خوف علیهم - یعنی اگر این چهار گروه خودشان را به این سه شرط متصف

کردند، هیچگونه ترسی در آخرت نخواهند داشت.

و لاهم یحزنون - و به آن چه که در دنیا از آنان فوت شده، ناراحت نخواهند شد.

در ضمن این دو آیه، خداوند متعال اهل کتاب را به مفاسد و بطلان مذهب شان

متوجه ساخت؛ زیرا مذهب آنان تحریف شده و تغییر یافته بود؛ لذا عمل آنان بر

«تورات» و «انجیل» تحریف یافته، عمل بر کتب سماوی گفته نمی شود و مذهب شان

باطل است. در کنار این حقیقت، آنان را به دین حقیقی که همان اسلام و دین

«قرآن» می باشد، متوجه کرد و نیز اشاره فرمود که بر کمالات نسبی خویش که

ما اولاد پیامبران صلی الله علیهم و آله و سلم و تابع دین آنان هستیم، مغرور نباشند، بلکه تمام کمالات

و ریاضات و مجاهدات هنگامی کارساز خواهند بود که در قلمرو شریعت محمدی

(علی صاحبها السلام) باشند والا، باعث نجات نخواهند بود.

علما این مسأله را مورد استنباط قرار داده اند که سلوک و درویشی آن وقت

به درد می‌خورد و کشف و الهام و مجاهدات آن وقت معتبر خواهند بود که در در چهارچوب «قرآن» و سنت پیامبر ﷺ باشند. ریاضات و مجاهدت هر قدر هم زیاد باشند، تا زمانی که صاحب آن متبع شرع نباشد، زحماتش بیهوده و طریقه‌اش فاسد است.

در این دو آیه خداوند متعال دستور پیروی از دو کتاب اولی را مشروط به پیروی از «قرآن» کرد. لذا کسانی که فقط به «تورات» و «انجیل» قایل اند اما «قرآن» را قبول ندارند، کافراند و اگر کسی بر «قرآن» عامل است ولی از «تورات» و «انجیل» سر در نمی‌آورد (اما به آن‌ها ایمان دارد)، او مسلمان است؛ زیرا «قرآن» خود به تنهایی جامع تمام کتب آسمانی است. لذا عمل بر آن، گویا عمل بر تمام کتب سماوی می‌باشد.

#### لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ... (۷۰)

در این جا خداوند متعال بعضی دیگر از جنایات بنی‌اسرائیل که در ارتکاب آن یهود و مسیحی و صابئین همه شامل‌اند، را بیان می‌کند؛ می‌فرماید:  
لقد اخذنا ميثاق بني اسرائيل ... - از آنان درباره‌ی توحید و رسالت تمام پیامبران عهد گرفته شده و به ایفای آن دستور داده شده‌اند - که بیان آن در ابتدای سوره گذشت -، اما باز هم نافرمانی کردند و عهدشان را نقض کردند. بدین ترتیب که هرگاه رسولی از جانب ما همراه با احکام و شرایع به نزد آنان می‌رفت و آنان را به ميثاق‌شان نسبت به تکالیف تذکر می‌داد، هر آن‌چه را که باب میل‌شان نبود، پشت پا می‌زدند و آن پیامبر را تکذیب می‌کردند و برخی دیگر از آنان به تکذیب بسنده نمی‌کردند، بلکه دست به کشتن پیامبران ﷺ می‌زدند.  
 این آیه با این بیان، نوعی تسلی برای رسول‌الله ﷺ است که از انکار اهل کتاب دلگیر نشود که این عادت قدیم آنان است؛ به حدی که بعضی از پیامبران را حتی کشته‌اند!

تنوین «رسول» برای تفخیم است؛ یعنی «رسول عظیم».

### وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً... (۷۱)

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً - آنان گمان می کردند که با قبول نکردن دعوت پیامبران علیهم السلام و کشتن آنان هیچ ضرری متوجه شان نمی شود.

منظور از «فتنة» مصیبت و ضرر است که به صورت عذاب یا قحط و شداید بر آنان نازل گردید.

فَعَمُوا وَصَمُوا - یعنی وقتی که پیامبران علیهم السلام آمدند و به دعوت آنان پرداختند، از دیدن شان کور و از استماع حق، کر شدند.

ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا... - پس از تکذیب و انکار، از اولادشان گروهی تائب شدند و خداوند متعال به راه راست شان آورد. وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمد و به تبلیغ دین اسلام پرداخت، باز همان مرض عود کرد و از دیدن حق، کور و از استماع آن، کر شدند.

در مورد ترتیب زمانی این گمراهی و سپس توبه کردن آنان چند توجیه آمده است. بعضی چنین تفسیر کرده اند: «فَعَمُوا وَصَمُوا فِي زَمَانِ عِيسَى عليه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي زَمَانِ خَالِدِ بْنِ سَنَانٍ عليه السلام». عده ای دیگر چنین توضیح داده اند: «فَعَمُوا وَصَمُوا فِي زَمَانِ مُوسَى عليه السلام ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي زَمَانِ عِيسَى عليه السلام».

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ - هر نوع عملی که در دنیا انجام می دهند، خداوند متعال آن را می بیند و ناگهان مورد قهر و غضب خویش قرار می دهد. لذا گمان شان مبنی بر این که چون فرزندان و دوستان خداوند متعال هستند، به قحط و عذاب و مسخ و سایر بلاها گرفتار نمی شوند، باطل است.

این آیه ها ضمناً هشدار می دهد که اگر آنان هم مثل اهل کتاب میثاق قرآنی را نقض نمایند، به این مصایب گرفتار خواهند آمد.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی ﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ ٱلْكِتٰبِ﴾ - از این آیه معلوم شد که هیچ کمالی از

کمالات سلوک و تصوف و عرفان بدون اتباع شرع مقدس اعتبار ندارد و بلکه «استدراج» به شمار می‌رود. (منی و منها) <sup>(۱)</sup>

قوله تعالی: ﴿فَلَا تَأْسَ...﴾ - از این جمله‌ی کریمه معلوم شد که برای مُعرضین از حق یا از عرفان و تصوف، مضطرب و رنج نباید برد؛ چنان که بعضی از مبالغه‌کنندگان در شفقت انجام می‌دهند.

قوله تعالی: ﴿كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ...﴾ - از این آیه معلوم شد که بنیاد تمام کبایر، اتباع هوا است. از این وجه صوفیه در استیصال آن خیلی سعی و رنج می‌برند. <sup>(۲)</sup>

قوله تعالی: ﴿وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ...﴾ - این آیه دلالت دارد که از اصرار بر معاصی، استعداد کاملاً مضمحل می‌گردد. این را بطلان استعداد می‌گویند. (روح و بیان) <sup>(۳)</sup>

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ عِيسَى: ای بنی اسرائیل! بپرستیدالله‌را؛ پروردگارمن و پروردگارخویش را. هرآینه کسی که به الله شریک مقرر می‌کند، بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنَّ حَرَامٍ کرده است الله بر او بهشت را و جای او دوزخ است. و نیست برای ستم‌کاران هیچ

أَنْصَارٍ ﴿۷۲﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ

جز اله یگانه نیست و اگر باز نمانند از آنچه می‌گویند، خواهد رسید به

۱- روح المعانی - بیان القرآن: ۵۰/۳.

۲ - بیان القرآن: ۵۰/۳.

۳- همان.

الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٢﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَىٰ

کسانی از آنان که کافر شدند عذاب دردناک • آیا رجوع نمی‌کنند به طرف

اللَّهِ وَدَسْتَعْفِرُونَ<sup>ج</sup> وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٧٤﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ

الله و آمرزش نمی‌طلبند از او؟ و الله آمرزنده و مهربان است • نیست عیسی پسر

مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا

مریم مگر پیامبری که گذشته‌اند پیش از وی پیامبران. و مادر وی ولیه بود. هر دو

يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ<sup>ط</sup> أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ

غذا می‌خوردند. ببین چگونه بیان می‌کنیم برای آنان نشانه‌ها را؟ باز ببین

أَنِّي يُؤْفِكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا

چگونه بر گردانیده می‌شوند (از معرفت و قبول حق)؟ بگو: آیا عبادت می‌کنید جز الله چیزی را که

يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾ قُلْ

نمی‌تواند برای شما رساندن زبانی و نه سودی را؟ و الله هموست شنوا و دانا • بگو:

يَأْهَلِ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرِ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا

ای اهل کتاب! از حد مگذرید در دین خود به ناحق و پیروی نکنید

أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

خواهش نفس قومی را که گمراه شدند پیش از این و گمراه کردند مردمان بسیاری را و کجروی کردند از

### السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

• راه راست

#### ربط و مناسبت

ارتباط این آیات با گذشته واضح است. قبلاً بیان اخذ میثاق از بنی اسرائیل و وعده‌شکنی آنان بود، اکنون حال گروهی از بنی اسرائیل را که در قالب مذهب مسیحیت به سر می‌بردند، بیان می‌فرماید که چگونه به فساد اعتقادی مبتلا بودند

و چگونه «انجیل» را تحریف نمودند و باعث گمراهی خود و دیگران شدند.

## تفسیر و تبیین

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ... (۷۲)

مسیحیان سه گروه بودند: ۱. گروهی حضرت عیسی علیه السلام را خدا می‌پنداشتند، ۲. گروهی او را فرزند خداوند متعال قلمداد می‌کردند، ۳. گروه سوم وی را ثالثُ ثلاثه (سومین سه کس) می‌نامیدند.

در این آیه تردید گروه اول از مسیحیان و برائت حضرت عیسی علیه السلام از عقیده‌ی آنان است. این طایفه می‌پنداشتند خداوند متعال کسی جز حضرت عیسی علیه السلام نیست! اما حضرت عیسی علیه السلام در این عقیده‌ی باطل این گروه هیچ تقصیری ندارد؛ زیرا او خود مرتباً آنان را به طرف عبادت پروردگار حقیقی دعوت می‌نمود؛ چنان که در جمله‌ی بعد این مطلب را یادآور می‌شود.

... و قال المسيح يبنى اسرائيل اعبدوا الله ربي و ربكم - و (در حالی که) حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌گفت: ای بنی اسرائیل! خداوند متعال را پرستش نمایید که پروردگار من و شماست.

انه من يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة... - و به آنان هشدار می‌داد که هر کس در عبادت، کسی دیگر را با خداوند متعال شریک قرار دهد، خداوند متعال بهشت را بر وی حرام می‌گرداند و او را در آتش جهنم می‌اندازد.

وما للظالمين من انصار - کسی که ظالمانه شرک اختیار کند، هیچ ناصر و مددکاری و ناصری از انسان‌ها و فرشتگان نخواهد داشت.

در این آیه خداوند متعال بی‌تقصیری حضرت عیسی علیه السلام را در مورد عقیده‌ی فاسد گروهی از پیروانش را که غلو کرده و او را خدا تصور می‌کردند، بیان فرمود. اینان عیسی علیه السلام را بالذات، اله و معبود خویش قرار داده بودند. به اینان

«حلولیه» می گفتند؛ چون معتقد بودند که الله تعالی در وجود حضرت عیسی علیه السلام حلول کرده است - معاذالله!

### لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ... (۷۳)

در این آیه عقیده‌ی گروه سوم درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام را بیان و سپس ردّ می‌فرماید. این گروه خداوند متعال را مجموعه‌ای از سه نفر (خدا و عیسی و مریم) می‌دانستند<sup>(۱)</sup> و هر یکی را دارای قدرتی تصور می‌کردند که با هم قدرت کامل و واحدی را تشکیل می‌دادند. آنان تصرف، و محدوده‌ی قدرت خداوند متعال را از بالای آسمان تا زیر عرش، و محدوده‌ی تصرف مریم و عیسی علیه السلام را دنیا می‌دانستند. به این سه منبع قدرت و تصرف، «اقانیم ثلاثه» و به هر یک، «اقنوم» می‌گفتند که هیچ یک بدون دو اقنوم دیگر قادر به اداره‌ی دنیا نبود - معاذالله. خداوند متعال با صراحت تمام این گروه را مانند گروه اول کافر خوانده است.

و ما من اله الا الله - آنان قایل به سه خدا هستند؛ در حالی که به جز الله تعالی، معبود و خدایی دیگر نیست و اساساً هیچ موجود دیگری قابلیت اشتراک با ذات خداوندی را ندارد.

و ان لم ينتهوا عما يقولون... - خداوند متعال به این گروه اخطار می‌کند که اگر از این عقیده‌ی کفرآمیز خود باز نیایند و به وحدانیت او تعالی اعتراف نکنند، عذابی دردناک برای شان فراهم می‌کند و ممکن است این عذاب در دنیا هم گریبان‌گیرشان گردد؛ چنان‌که بسیاری از این گروه تبدیل به خوک شدند!

### أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ... (۷۴)

افلا يتوبون ...؟ - می‌فرماید: این مسیحیان که در زمان تو (پیامبر علیه السلام) وجود دارند، چرا از سرنوشت آبا و اجداد خود عبرت نمی‌گیرند و دست انابت و استغفار به جانب خداوند متعال بلند نمی‌کنند؟



«یستغفرونه» عطف بر «یتوبون» است؛ یعنی: «افلا یتوبون و افلا یستغفرون».

**و الله غفور رحیم** - خداوند متعال بخشنده و مهربان است. آنان با این همه شرک و کفر که بر دوش خود نهاده‌اند، اگر همین حالا آن‌ها را زیر زمین انابت دفن کنند، و مخلصانه توبه و استغفار نمایند، خداوند متعال آنان را می‌بخشد و او تعالی مهربان‌تر از آن است که دست رد بر سینه‌ی شان بزند.

**مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ... (۷۵)**

**المسیح ...** - مسیح عليه السلام، یک پیامبر و وظیفه‌ی او رسالت و تبلیغ احکام خداوند متعال است و بالاتر از این نیست که او را تا حد خدایی ارتقا می‌دهید. بسیاری از پیامبران مانند او گذشته‌اند. هیچ یک از آنان و نه پیروان‌شان ادعای خدا بودن‌شان را نداشته‌اند. عیسی عليه السلام هم موقعیت و مقام معین خویش را دانسته و هرگز چنین ادعایی نداشته است.

**و أمه صدیقه** - مادرش هم تا آن پایه بلند نیست که در تصرفات و قدرت خداوندی شریک گردد، بلکه انسانی مانند شماست که به سبب اخلاص و عبادت و لطف خداوند متعال به مقام صدیقان رسیده و یک «صدیقه» شده است. راست کردار و راست اعتقاد است و خداوند متعال به قدرت خود به وی فرزندی عنایت فرمود و او را پیامبر کرد.

«صدیق» صیغه‌ی مبالغه است و کسی را می‌گویند که راست اعتقاد و دارای اعمال و اقوال صحیحی باشد و در تمام صفات، صدق و راستی‌اش نمایان و بلکه جزو فطرت او باشد. حضرت مریم عليها السلام از همین دسته بود؛ زیرا از هر نظر با خداوند متعال راست و درست بود. از زنان این امت، ام‌المؤمنین حضرت عایشه‌ی صدیقه رضی الله عنها نیز به مرتبه‌ی صدیقیت رسیده است.

**کانا یا کلان الطعام** - خداوند متعال گوشه‌ای از احتیاجات آنان را بیان می‌کند که لازمه و علامت بشر بودن آنان است و آن، غذا خوردن است. توضیح آن که: خداوند متعال از هر احتیاج و نیازی پاک و مبراً است؛ در حالی که اینان غذا

می خوردند و مانند دیگران به غذا احتیاج داشتند و این خود دلیل بر مخلوق بودن و عبدیت آنان است.

انظر کیف نبین لهم الآيات - بین (تو ای مخاطب یا تو ای محمد ﷺ!) که چطور دلایل عقلی و نقلی مبنی بر بشر بودن آنان و عدم اشتراکشان در قدرت خداوندی را برای آنان بیان می کنیم.

ثم انظر انی یؤفکون - و باز بین که با وجود این همه دلایل، به جانب شیطان و عقاید باطله روی کرده اند و از مسیر حق منحرف می شوند.

«یؤفکون» از «افک» است؛ یعنی کج رفتن و میل از مسیر مستقیم. «بُهتان» را افک می گویند به این دلیل که انحراف از حقیقت و واقعیت است و بهتان زننده به دروغ شخصی را به کار بد متهم می کند. ﴿أَنی یؤفکون﴾ یعنی (توسط علمای خود) به جاهای و راههای غیرمستقیم برده می شوند، برگردانده می شوند.

### قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ... (۷۶)

در این آیه خداوند متعال به پیامبرش می گوید که به طور الزام به آنان بگوید: اتعبدون من دون الله ...؟ - خدایی را می پرستید که مالک کوچکترین نفع و ضرری نیست؟ (زیرا عجز و نیاز که لازمه ی بشر بودن است؛ برای مریم و عیسی علیهما السلام ثابت شد.)

ضراً و لا نفعاً - این تنوین برای تحقیر و تقلیل می باشد. معنا این که: ضرر و نفع دهنده فقط خداوند متعال و یکتاست، جز او تعالی کسی دیگر - چه عیسی علیه السلام باشد و چه مریم علیها السلام - قدرت رساندن کوچکترین ضرر و فایده ای از جانب خود ندارد.

انه هو السميع العليم - اوست شنونده ی فریادهای شما و دانا به احوال شما. فقط ذات باری تعالی است که می داند چه چیز به ضرر یا به نفع بندگان است. عیسی و مریم علیهما السلام بدون اذن خداوند متعال هیچ نمی دانند. تا این جا دو گروه مورد تردید قرار گرفتند:

۱. کسانی که عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را خدا می‌پنداشتند. (به اینان «یعقوبیه» می‌گویند).  
 ۲. کسانی که او را ثالثُ ثلاثه قرار داده بودند. (به این گروه «نسطوریه» می‌گویند).  
 علاوه بر این، در این آیه، رسالت از مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ نفی گردیده و او به عنوان «صدیقه» معرفی شده است. مقام صدیقین بالاتر از مقام «شهادت» و ولایت و پایین‌تر از مقام «نبوت» است.

### قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ ... (۷۷)

خداوند متعال به پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور می‌دهد که اهل کتاب و خصوصاً مسیحیان را که در مذهب خویش راه افراط و مبالغه را اختیار کرده‌اند مورد نصیحت قرار دهد و در پی آن امت مسلمه نیز بدانند که وقتی مبالغه و زیاده‌روی در دین برای امم سابقه چیز نامطلوبی بوده است، برای آنان به طریق اولی ناپسند است؛ زیرا این امت از طرف خداوند متعال به لقب پرافتخار «خیرالامه» ملقب گردیده است. ... لا تغلوا فی دینکم - «لاتغلو» از «غلو» است. به تشدید «واو» و به تخفیف آن، هر دو لغت صحیح هستند و به معنای زیاده‌روی و مبالغه است. در اصل ماده‌اش از «غل القدر» (دیگ به جوش آمد و آب از لبه‌ی آن فرو ریخت) است. بعداً به بردن هر چیز فراتر از حد آن غلو گفته شده است. «مبالغه» و «افراط» و «غلو»، هر سه به یک معنا هستند.

غیر الحق - در این جا دو توجیه آورده‌اند:

- ۱- غلو نکنید غیر از راه حق.<sup>(۱)</sup>
- ۲- به ناحق مبالغه نکنید.<sup>(۲)</sup> (یعنی غلو خود چیز ناحقی است؛ پس بر ناحق عامل نباشید.) طبق این توجیه، «غیر» به معنای لغوی خود است و این توجیه بهتر است.

۱- چون گاهی به حق هم می‌شود؛ مانند تعمق و کنجکاوی دقیق در مباحث کلامی (روح المعانی): ۵۱۴/۶.

۲- ر.ک: روح المعانی: ۵۱۴/۶.

و لا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا كثيراً - در این قسمت، از پیروی گمراهی اهل کتاب که گمراه شده بودند، باز می‌دارد. آنان خود گمراه شده بودند و بسیاری دیگر را به دنبال خود گمراه کرده بودند.

و ضلوا عن سواء السبيل - «سواء السبيل» یعنی راه راست و صحیح و منظور از آن، اسلام است. یعنی آن دسته از اهل کتاب که در زمان بعثت رسول الله ﷺ و ظهور اسلام و نشر مذهب آن وجود داشتند، از قبول اسلام سر باز زدند و آن حضرت ﷺ را تکذیب و علیه ایشان باغوت نمودند. معنی گمراهی آنان از راه راست و صحیح، همین است.

## علوم و معارف

### □ آیا زن به نبوت می‌رسد؟

مسئله جمهور علما این است که زنان پیامبر نبوده‌اند و رسالت مخصوص مردان بوده است.<sup>(۱)</sup> گروهی حضرت مریم عليها السلام را نبی قرار داده‌اند و استدلال‌شان از این است که او جبریل عليه السلام را دیده و با او گفتگو کرده است. اما در «قرآن» در «سوره یوسف» نصّ صریح آمده است که: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾ [یوسف: ۱۰۹]. بنا به تصریح این آیه، رسالت مخصوص مردان بوده است.

### □ آیا زن می‌تواند مناصب شرعی یا دنیوی را احراز کند؟

در مورد این که آیا زن می‌تواند عهده‌دار مناصب و مقامات دینی و دنیوی مانند قضاوت و افتا و سلطنت گردد، علما دو گروه شده‌اند:

۱. جمهور علما قایل‌اند که زن به استقلال نمی‌تواند به قضاوت و افتا پردازد، اما اگر زیر نظر مردان به قضاوت و افتا پردازد، ایرادی ندارد. در مورد فتاوی‌ای علامه کاشانی رحمته الله علیه، صاحب تصنیف معروف «البدائع والسنائع» آمده است که تا وقتی امضای زن وی فاطمه رحمها الله در زیر آن درج نمی‌شد، مردم قبول نمی‌کردند؛

چون ذکاوت و علمیت فاطمه رَحْمَةُ اللَّهِ بيشتر از وی بود. اما امامت کُبری که سلطنت و حکومت است، اصلاً برای زن نیست؛ اگر چه در بعضی از کشورهای اسلامی زنان به اقتدار رسیده‌اند. این حکومت نیست، بلکه یک نوع تغلب است. ۲. گروهی دیگر زنان را حق خلافت و حکومت داده‌اند، اما این نظر ضعیف و مرجوح است.

به همین ترتیب زن نمی‌تواند شیخ طریقت و مصلح و مرشد مردم شود؛ اگر چه می‌تواند به وعظ و نصیحت همّت گمارد.

### □ انواع «غلو»

«غلو» بر سه قسم است: ۱. غلو اعتقادی، ۲. غلو عملی، ۳. غلو قولی. و هر سه نوع حرام‌اند.

مثال «غلو اعتقادی» این است که مثلاً شخصی مقام پیامبر ﷺ را تا حدی بالا ببرد که به نزدش در تعظیم و تکریم هم‌تراز با خداوند متعال قرار گیرد و او را نافع و ضار بداند. یا یک ولی الله را به جای پیامبر بنشاند و... از این قبیل تعظیم‌ها. «غلو اعتقادی» به این نحو غلیظ است و چنان که ظاهر است، صاحب غلو را به کفر می‌رساند. امروزه از این نوع غلو بسیار مشاهده می‌شود؛ به طوری که بعضی‌ها آن قدر پیش رفته‌اند که وجود خداوند متعال را نیز انکار می‌کنند. «معتله» و «معتزله» مبتلای همین نوع غلو بوده‌اند.

مثال «غلو عملی» این است که در اعمال، از حدود شرعیه تجاوز نماید. مثلاً شرع نماز صبح را دو رکعت مقرر کرده است و یکی بیاید به جای آن، چهار رکعت بخواند! یا فعلی سنت است و کسی آن را به درجه‌ی وجوب برساند. یا شخصی دعای بعد از نماز را لازم بداند و مثل فعل فرض بر آن عمل کند و... همه‌ی این‌ها غلو در عمل است.

نتیجه‌ی این نوع غلو، بدعت و ایجاد رسم است؛ همان طور که نتیجه‌ی غلو اعتقادی، کفر است.

«غلو قولی» این است که در گفتار خویش درباره‌ی موضوعی زیاده‌روی نماید و آن را فراتر از اصل خویش اظهار کند. این نوع غلو گاهی به کفر و گاهی هم به بدعت و فسق می‌انجامد. مثلاً اگر کسی پیامبر ﷺ را «ابن الله» بگوید، کفر صریح است. اگر کسی مثلاً شاه ولی الله ﷺ را به مقام ابوحنیفه رضی الله عنه برساند، این هم یک نوع غلو قولی است، اما نتیجه‌ی کفر نمی‌دهد. به همین ترتیب مسأله‌ای که حکمش کراهت تنزیهی است، آن را تحریمه قرار دادن، یا مکروهی را حرام گفتن، همه غلو قولی هستند. اسلام همان طور که افراط را نمی‌پذیرد، تفریط را رد می‌کند. این آیین در یک حد متوسط قرار دارد و هر چیز را به مقام اصلی خویش نگاه می‌کند و در همان مقام می‌نهد.

**سؤال:** به کثرت مشاهده می‌شود که مثلاً مفسری درباره‌ی آیه‌ای تفسیری می‌کند که علمای گذشته چنین قایل نبوده‌اند یا حتی در احادیث و روایات چنان نیامده است و همچنین می‌بینیم که در مسایل اعتقادی نیز برخی نظریاتی ارایه کرده‌اند که دیگران چنان نگفته‌اند. آیا همه‌ی این‌ها «غلو» گفته می‌شود؟

**جواب:** «غلو» به پدیده‌ای اطلاق می‌شود که مأخوذ از حق نباشد، بلکه چیزی مغایر با حقیقت و اصل باشد. اما تحقیقات و تدقیقات علمی دانشمندان در پرتو حقیقت و اصل است. یعنی آنان پاره‌ای از ابهامات موجود در مسأله‌ی اصلی را طبق نظریه‌ی خود منکشف می‌کنند. به عبارت دیگر: مجمل را مورد توضیح و تفصیل قرار می‌دهند. پس چیزی به آن اضافه نمی‌کنند که غلو گفته شود و آن‌چه آنان می‌گویند، در قید «غیرالحق» داخل است که حکمش از «غلو حرام» جدا شده است. باز به عبارت دیگر: تدقیقات و استنباطات علما اگر برای نقصان دین باشد، غلو حرام است و اگر برای توضیح و تفسیر بیشتر باشد، حق است و حکماً در استثنای «غیرالحق» داخل می‌باشد. در مورد موشکافی‌های عارفانه‌ی صوفیه هم، حکم همین است؛ اگر به روش و طبق معارف نبوی و صحابه رضی الله عنهم باشد، حق‌اند و در غیر این صورت، غلو به حساب می‌روند.

این نکته را که گفتیم، همیشه باید مد نظر داشت؛ زیرا غیرمقلدان با عدم

درک این فرق که آیه خود بدان تصریح می‌کند، همه‌ی تحقیقات علمی و معارف عرفانی را غلو می‌دانند و رد می‌کنند.

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ...﴾ - در این جمله‌ی کریمه ابطال این امر است که بعضی متصوفه‌ی جاهل مشایخ را متصرف مستقل می‌دانند.<sup>(۱)</sup> می‌گویم: «ولی» را متصرف مستقل دانستن شرک است.

قوله تعالی: ﴿وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ...﴾ - در این آیه بیان بطلان رسومی است که خلاف شرع باشند؛ البته اگر به طرف مشایخ محقق منسوب باشند، پس نسبت آن‌ها را به مشایخ تکذیب یا آن اقوال را تأویل و بر یک عذر صحیح محمول می‌کنیم. (منی و منهما)<sup>(۲)</sup>

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿۷۸﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿۷۹﴾

لعن کرده شدند کافران از بنی اسرائیل بر زبان داوود و عیسی  
 پسر مریم. این به سبب آن بود که نافرمانی می‌کردند و از حد می‌گذشتند • یکدیگر را منع  
 نمی‌کردند از عمل زشتی که مرتکب آن می‌شدند. هر آینه بد چیزی است آنچه که می‌کردند •

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۸۰﴾ وَلَوْ

می‌بینی که بسیاری از آنان دوستی می‌کنند با کافران. هر آینه بد چیزی است که پیش فرستاده است برای‌شان  
 نفس‌شان؛ آن چیز خشم گرفتن الله بر آنان است و آنان برای همیشه در عذاب می‌مانند • و اگر

۱ - بیان القرآن: ۵۲/۳.

۲ - همان.

كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ

ایمان می‌آوردند به الله و پیامبر و آنچه فرو فرستاده شده است به سوی او، البته دوست نمی‌گرفتند مشرکان را،

وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨١﴾ \* لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً

ولیکن بسیاری از آنان فاسق‌اند • هر آینه بیایید سخت‌ترین مردمان را در دشمنی

لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَلْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً

مسلمانان، یهود و مشرکان را و هر آینه بیایید نزدیک‌ترین مردمان را در دوستی

لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ

مسلمانان، کسانی را که گفتند: ما نصارا هستیم. این به سبب آن است که از آنان دانشمندان و

وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾

گوشه نشینان هستند و به سبب آن است که تکبر نمی‌کنند •

**مفهوم کلی آیه‌ها:** کفار بنی‌اسرائیل به زبان حضرت داود عليه السلام و حضرت عیسی عليه السلام به سبب عصیان و تجاوزهای مصرانه‌شان ملعون قرار گرفتند. به همین سبب در زمان رسول‌الله صلى الله عليه وآله بسیاری از آنان گرایش به کافران داشتند و با آنان دوستی می‌کردند. اهل کتاب همه دشمن اسلام هستند. اما به اعتبار مقایسه، یهود بیشتر از همه با مسلمانان سر دشمنی دارد و نصارا، کمتر. نصارا به این دلیل بیشتر با مسلمانان نزدیک‌اند که در میان آنان گوشه‌نشینان و آدم‌های واقعاً بریده‌از دنیا هستند. علما و گوشه‌نشینان مسیحی افرادی نرم و آخرت‌طلب بودند.

### ربط و مناسبت

این آیات دنباله‌ی بیان بعضی از قبایح عملی بنی‌اسرائیل می‌باشد. در این آیه‌ها خداوند متعال به تلمیح و نافرمانی دو گروه از بنی‌اسرائیل که به «اصحاب سبت» و «اصحاب مائده» معروف‌اند، اشاره می‌فرماید و می‌گوید که چگونه به لعن و غضب الهی گرفتار آمدند.

«اصحاب سبت» به بعضی از پیروان حضرت داود عليه السلام گفته می‌شود که علیرغم



ممنوعیتی که برای شکار در روز شنبه (روز مقدس یهود) از طرف خداوند متعال به آنان اعلام شده بود، با فریب شیطان و به کار بستن حيله‌هایی به شکار ماهی پرداختند. عاقبت به سبب این نافرمانی و دعای حضرت داود عليه السلام، خداوند متعال آنان را لعنت کرد و همه‌ی شان تبدیل به میمون شدند! اینان در یکی از بنادر شام به نام «ایله» می‌زیستند و واقعه‌ی شان در «سوره‌ی بقره» گذشت و به تفصیل در سوره‌های آتیه نیز خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

«اصحاب مائده» آنان هستند که قصه‌ی شان در «سوره‌ی مائده» (همین سوره) آمده است. آنان از حضرت عیسی عليه السلام تقاضا کردند که از خداوند متعال بخواهد برای شان سفره‌ی آسمانی بفرستد تا از آن بخورند و ایمان شان به خداوند متعال راسخ‌تر گردد. حضرت عیسی عليه السلام دعا نمود و خداوند متعال طبق خواسته‌ی آنان مائده نازل کرد. آنان از غذاهایش خوردند، اما ایمان نیاوردند و بعضی که ایمان آورده بودند نیز از در فریب وارد شدند. خداوند متعال به استثنای زنان و کودکان، همه‌ی آنان را که پنج هزار نفر بودند، به خنزیر (خوک) تبدیل کرد. خداوند متعال در این آیات، نافرمانی این دو گروه را با سرنوشت رسواآميزشان بیان می‌فرماید تا بنی‌اسرائیل زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله پند بگیرند و مانند آبا و اجدادشان به جانب نافرمانی و عناد روی نیاورند.

## تفسیر و تبیین

لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ ... (۷۸)

لُعْنِ الَّذِينَ كَفَرُوا ... - یعنی «اصحاب سبت» به زبان حضرت داود عليه السلام و «اصحاب مائده» به زبان حضرت عیسی عليه السلام و به دستور خداوند متعال، مورد لعن و نفرین قرار گرفتند و خداوند متعال لعن آنان را در «انجیل» و «زبور» نازل کرد. ذالك بما عصوا - مشار الیه «ذالك»، ملعون شدن و مسخ گردیدن آنان به صورت

میمون و خوگ می‌باشد. یعنی: این سزا به سبب عصیان آنان بود و نیز به این سبب که:

و کانونا یعتدون - و از حدود شرع تجاوز می‌کردند، بدین صورت که «اصحاب سبت» به ممنوعیت شکار ماهی در روز شنبه که خداوند متعال مقرر کرده بود، اعتنایی نکردند و «اصحاب مائده» هم نافرمانی پیامبرشان کردند و ایمان نیاوردند و بعضی غذای بقیه‌ی مائده را مخفی نمودند.

در این جا سبب ملعون شدن آنان، دو چیز گفته شد: ۱. عصیان: ﴿عَصَوُا﴾، ۲. اعتداء: ﴿كَانُوا يَعْتَدُونَ﴾. مراد از «عصیان»، آن نافرمانی است که خود شخص انجام می‌دهد و در حق خود ظلم می‌کند و منظور از «اعتداء»، گناهی است که متجاوز بر دیگران می‌شود. اشاره‌ی این دو فعل به این مطلب است که لعنت شدگان هر دو جانب نافرمانی را مرتکب شده بودند؛ چنان که دو آیه‌ی بعد، توضیح هر کدام از این دو نوع نافرمانی است.

این آیه تهدید مستقیمی برای امت محمد(علی صاحبها الصلاة والسلام) نیز می‌باشد؛ اگر چه به سبب گناهان زیاد بر آنان مسخ عمومی صورت نمی‌گیرد، اما قلوب‌شان سیاه و تاریک می‌گردد؛ چنان که بسیاری از مسلمانان، به ظاهر مسلمان جلوه می‌کنند، اما به اعتبار قلوب، سگ یا خوگ یا میمون هستند. این امر مخفی با صدور کارهای حیوان‌گونه از آنان کاملاً نمایان می‌شود.

**كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ... (۷۹)**

این آیه تفسیر و توضیح «عصیان» است که یکی از دو سبب ملعون شدن آنان قرار گرفت.

کانونا لا یتناهون عن منکر - «تناهی» نزد جمهور به دو معنی است:

۱. این فعل از باب تفاعل است؛ یعنی نهی کردن و بازداشتن طرفین همدیگر را از کار بد. به این معنا مفهوم این جمله‌ی کریمه چنین می‌شود: هر یکی به طور همیشگی کار بد انجام می‌داد و اصلاً همدیگر را از بدی باز نمی‌داشتند. اگر

کوچک ترها به کار بد می پرداختند، بزرگ ترها ساکت می نشستند و اگر بزرگ ترها گناه می کردند، ریش سفیدها و مهتران کاری به آنان نداشتند. به طور کلی نهی از منکر از میان آنان رخت بر بسته و این مرض دامنگیر همه‌ی آنان شده بود. لذا دستور خداوند متعال عام گشت و هر دو گروه مورد لعن خداوندی قرار گرفتند و مسخ و رسوا شدند. ابن مسعود رضی الله عنه می فرماید: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«و من کثر سواد قوم، فهو منهم. من رضی عمل قوم، کان شریکا فی عملهم»<sup>(۱)</sup>  
(و هر کس که به جمع گروهی بیافزاید، از آنان خواهد بود. هر کس که به کار یک قوم راضی باشد، خود از کنندگان آن کار شمار می رود).

از حدیث واضح است که هم نشینی با بدکاران یا رضایت به کار آنان باعث خواهد شد که شخص از آنان شمرده شود. بنی اسرائیل چون دیگران را از کار بد باز نمی نداشتند و با آنان هم نشینی می کردند، عاقبت به سرنوشت آنان دچار شدند.

۲. «تناهی» از «انتها» است. یعنی بنی اسرائیل کارهای منکر و ناپسندشان را به انتها و اختتام نرساندند، بلکه همواره در گرداب گناهان غوطه ور بودند.<sup>(۲)</sup>  
معتمد، معنای اول است.

مسلم است که اگر گروهی کار بدی انجام دهند و دیگران آنان را منع نکنند، هر دو گروه مجرم شناخته می شوند. در این جا همین قانون در حق بنی اسرائیل مسلم شناخته شد و اجرا گردید.

نزد بعضی این «لعن»، همان لعنی است که در «زبور» و «انجیل» وجود دارد. خداوند متعال در آن کتاب‌ها می فرماید که پس از ظهور و بعثت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله آن گروه از بنی اسرائیل که در آن زمان وجود خواهند داشت، باید به آن پیامبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله ایمان بیاورند، و هر کس به او صلی الله علیه و آله ایمان نیاورد، بر او لعنت است

۱- جامع المسانید والسنن: ۲۷ (مسند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه) / ۳۰۸، ش ۵۸۹.

۲- در این صورت این جمله تفسیر ماقبل خویش است که بیان معصیت و نافرمانی شان بود. (روح المعانی: ۵۱۶/۶ - تفسیر کبیر: ۶۴/۱۲).

و خداوند متعال به حضرت عیسی و حضرت داود علیهم السلام نیز فرموده بود که بر آنان لعنت بفرستند.

حاتم اصم رضی الله عنه می گوید: این لعنت طبق این گفته، مخصوص آن گروه از بنی اسرائیل است که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وجود داشتند و به وی ایمان نیاوردند. امروزه می بینیم که این مرض کم کم در میان مسلمانان هم رخنه پیدا می کند و کسی کاری به دیگران ندارد. لذا خداوند متعال از مهتران و صالحان شروع به انتقام می کند؛ بدین صورت که در قلوبشان تفرقه می اندازد و آنان را به مرض و مصیبت دنیوی گرفتار می سازد. (خدایا به تو پناه می بریم!)

### تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا... (۸۰)

این آیه توضیح اعتدای بنی اسرائیل است که سبب دوم ملعونیت شان بود. تری کثیراً منهم ... - می فرماید: و می بینی تو (ای محمد صلی الله علیه و آله) بسیاری از اهل کتاب مانند بنی قریظه و بنی نظیر را که دور و بر ترا احاطه کرده اند، ولی با کفار و مشرکان مکه سازش و همکاری دوستانه دارند؛ مگر چند نفر که به طور شاذ از کفار کناره می گیرند و ایمان می آورند.

مراد از ﴿كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، «کعب بن اشرف» و همراهان او هستند که با مشرکان مخفیانه همکاری داشتند و باعث برانگیخته شدن مشرکان عرب علیه مسلمانان شدند.

لبئس ما قدمت لهم أنفسهم... - اما این کارشان که موجب خشم و غضب خداوند متعال است، چیز بسیار بدی است که برای آخرت خودشان جلوتر می فرستند.

### وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ... (۸۱)

... والنبی ... - منظور از «نبی»، نبی خودشان حضرت موسی علیه السلام و مراد از ﴿مَا أَنْزَلَ﴾، «تورات» می باشد. یعنی این دسته از اهل کتاب که با مشرکان مکه ارتباط دوستانه دارند، اگر واقعاً و به طور صحیح به خداوند متعال و نبی و کتاب خودشان

ایمان می‌داشتند و از دستور آنان تبعیت می‌کردند، مشرکان و کافران را دوست خودشان نمی‌گرفتند.

نزد بعضی از مفسران مراد از «نبی»، رسول الله ﷺ و از ﴿مَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ﴾، «قرآن کریم» می‌باشد. یعنی اگر واقعاً بنی‌اسرائیل به خداوند متعال و پیامبر اسلام ﷺ و «قرآن» ایمان بیاورند - ولو این که به پیامبر و کتاب خویش ایمان داشته باشند - مشرکان را دوست خود نمی‌گیرند.

و لکن کثیراً منهم فاسقون - «فاسقون» یعنی: «خارجون عن الدین» (بسیاری از آنان از دین خارج‌اند).

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ... (۸۲)

لتجدن... - یعنی (تو ای پیامبر ﷺ!)، متوجه باش که سرسخت‌ترین دشمنان برای مؤمنان را کسانی می‌بینی که یهود و مشرک هستند.

در روایتی آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند:

«ما خلا یهودی بمسلم الا هم بقتله»<sup>(۱)</sup> (هیچ یهودی با مسلمان تنها نمی‌شود، مگر این که اراده‌ی کشتن مسلمان را می‌کند).

بدین صورت، میزان عداوت یهود مشخص می‌گردد. اما نصارا از چنین عداوتی نسبت به مسلمانان برخوردار نیستند، بلکه بیشتر با مؤمنان محبت و دوستی دارند. و لتجدن اقربهم مودة... - یعنی همان طور که سرسخت‌ترین دشمن مسلمانان از میان کفار، یهود و مشرکان هستند، نزدیک‌ترین کسان از کفار که خودشان را با محبت به مسلمانان نزدیک می‌کنند، نصارا می‌باشند.

ذالک... - یعنی «قریهم بالمودة بانسبة للمسلمین»: این دوستی مسیحیان با شما به خاطر این است که در میان آنان درویشان و علما هستند و همواره حقانیت تو و اسلام را به پیروان‌شان گوشزد می‌کنند. اصولاً هر گروهی که عالم و اولیا نداشته باشد، گمراه‌تر می‌شوند.

۱- به روایت ابو‌الشیخ و ابن‌مردویه از ابو‌هریره رضی الله عنه (در منثور: ۳۰۲/۲ - تفسیر ابن‌کثیر: ۸۵/۲).

«قسّیین» جمع «قسّیس» است و در اصل از «قس» مأخوذ است و به سه اعراب «قس» و «قس» و «قس» خوانده می‌شود. این کلمه به معنی تتبع و جستجوی یک چیز در شب است. چون علما جستجوگر علم در شب و روز هستند، به آنان قسّیس گفته شده است. در اصطلاح به رییس علمای مسیحی می‌گویند. حضرت عروه بن زبیره رضی الله عنه می‌فرماید: قس نام یک مرد از مسیحیان بود که در مقابل تحریف «انجیل»، اعتراض کرد و در صدد دفاع از تمامیت آن برآمد و علمای دیگر را تردید نمود. <sup>(۱)</sup> علامه قرطبی رحمته الله علیه می‌گوید: قس و قیس در لغت رومیان به معنای عالم و دانشمند است. <sup>(۲)</sup>

«رهبان» جمع «راهب» است؛ مانند «رکبان» که جمع «راکب» است. ماده‌اش از «رهبه» است. به معنی ترس از خدای متعال. «راهب» یعنی درویش و کسی که از خداوند متعال می‌ترسد.

و انهم لایستکبرون - مدارات نصارا به این علت است که رهبان و قسّیین آنان از پذیرفتن قلبی حق تکبر نمی‌کنند.

**سؤال:** از آیه‌ی قرآنی معلوم می‌شود که عداوت مسیحیان نسبت به مسلمانان از عداوت یهود و مشرکان کمتر است، اما در زمان حاضر می‌بینیم که بزرگ‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان را مسیحیان تشکیل می‌دهند. پس معنای آیه‌ی مذکور چگونه درست می‌شود؟

**جواب:** برای این سوال دو جواب وجود دارد:

۱. منظور از نصارا، مسیحیان زمان رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند که بیشتر به عبادت مشغول بودند و از حرص به دنیا برکنار بودند. یا این که کسانی مراد هستند که ایمان آورده بودند.

۱- تفسیر قرطبی: ۲۵۷/۶.

۲- همان.

۲. منظور از نصارا، مسیحیانی هستند که به طور کامل به مذهب خویش پای بندند. مسیحیان کنونی از مذهب خویش فرسنگ‌ها فاصله دارند، بلکه بیشترشان درباره‌ی معاد و توحید نگرشی مساوی با نگرش دهریان و کمونیست‌ها و مادی‌گرایان دارند. بنابراین، مسیحیان امروزی در حکم این آیه داخل نیستند.

بنابه گفته‌ی ابن عباس رضی الله عنه، سعید بن جبیر رضی الله عنه، عطاء الله رضی الله عنه و سدی رضی الله عنه منظور از نصارا، گروهی مخصوص از مسیحیان است که شامل نجاشی رضی الله عنه و آن دسته از قوم او که به رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و... می‌باشند و همه‌ی نصارا مورد نظر نیستند؛<sup>(۱)</sup> زیرا آنان هم جزو دشمنان سرسخت مسلمانان به شمار می‌روند؛ چنان‌که علامات دشمنی آنان در عصر کنونی به وضوح نمایان است و هَذَا عِنْدِي أَصَحَّ.<sup>(۲)</sup>

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ

و چون بشنوند آن چه فرو فرستاده شده است بر پیامبر، می‌بینی چشم‌های آنان را که اشک می‌ریزد

الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ

به سبب آن چه که شناختند از حق؛ می‌گویند: ای پروردگارا! ما ایمان آوردیم؛ پس بنویس ما را با

الشَّاهِدِينَ ﴿۸۲﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ

شاهدان و چیست ما را که ایمان نیاوریم به الله و آنچه آمده است به ما از دین راست و

وَنَطْمَعُ أَنْ يَدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿۸۳﴾ فَأَنْتَبَهُمُ اللَّهُ

طمع نکنیم که داخل کند ما را پروردگاران با قوم صالحان • پس جزا داد به آنان الله

بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَلِكَ

بر آن گفته، بوستان‌هایی که می‌رود در زیر آن جوی‌ها؛ برای همیشه در آنجا می‌مانند و این است

۱- تفسیر کبیر: ۶۶/۱۲ - روح المعانی: ۶/۷.

۲- مؤلف گرامی رضی الله عنه می‌فرماید: «این تفسیر به نزد من صحیح‌ترین است.»

جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ

جزای نیکوکاران • و کسانی که کافر شدند و به دروغ نسبت کردند آیات ما را، اینان اند

أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

• اهل دوزخ

مفهوم کلی آیه‌ها: قسیسنِ مسیحی به اسلام و مسلمانان نزدیک هستند و به همین سبب وقتی نزد این دسته از مسیحیان آیات الهی تلاوت می‌شود، فوراً متوجه حقیقت آن می‌شوند و یقین پیدا می‌کنند که کلام خالق آسمان‌ها و زمین است و با چشمی گریان به آن ایمان می‌آورند. خداوند ﷻ به این دسته از اهل کتاب پاداش نیک می‌دهد و برای همیشه در بهشت داخل می‌کند و برعکس اینان، برای آنان که بر کفرشان ثابت می‌مانند، آتش جهنم را آماده کرده است.

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته خداوند متعال نصارا را نسبت به مسلمانان دوست‌دارتر معرفی فرمود. اینک یک نمونه‌ی خاص را بیان می‌فرماید که در آن مشخص می‌شود قسیسنِ آنان به حق چقدر متمایل و با مسلمانان چقدر نزدیک هستند.

### سبب نزول

آیه‌ی ﴿وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الْرَّسُولِ...﴾ [مائده: ۸۳] دارای سبب نزول

خاصی است:

وقتی مسلمانان اولیه در مکه از دست کفار قریش به تنگ آمدند، عده‌ای به مشوره‌ی رسول الله ﷺ برای حفظ دین و جان خود به سوی نجاشی رضی الله عنه پادشاه حبشه روی آوردند. آنان تقریباً هشتاد نفر - به استثنای اولاد - بودند. در میان آنان حضرت عثمان رضی الله عنه و حضرت جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه نیز بودند. آنان از طرف نجاشی رضی الله عنه بسیار اکرام دیدند. از این طرف کفار قریش از فرار (هجرت) مسلمانان



به حبشه و روی خوش نشان دادن نجاشی رضی الله عنه خشمگین و بیمناک شدند. آنان گروهی متشکل از حدود ۲۵ نفر به سرکردگی عمرو بن عاص رضی الله عنه همراه با تحفه‌ها و هدایا به حبشه فرستادند تا هرطور شده پادشاه را به باز پس فرستادن مسلمانان راضی کنند. آنان همراه با هدایا به دربار نجاشی راه یافتند و مسلمانان هم از ورود آنان مطلع شدند. چند روز بعد فرستادگان قریش هدف از سفر خویش را با نجاشی رضی الله عنه در میان گذاشتند و هر چه بغض و کینه نسبت به اسلام در دل داشتند، به صورت خرابی‌ها و مضار اسلام در گوش شاه خواندند. نجاشی رضی الله عنه از این سخنان تعجب نمود و مسلمانان را به دربار فراخواند. مسلمانان که در این حضور، حضرت جعفر رضی الله عنه نمایندگی‌شان می‌کرد، حاضر شدند. نجاشی رضی الله عنه از جعفر رضی الله عنه خواست اسلام و تعالیم «قرآن» و رسول الله صلی الله علیه و آله را برای او شرح دهد. حضرت جعفر رضی الله عنه با نهایت دقت و حُسن بیان، خوبی‌های اسلام را برشمرد و صفات دین و ویژگی‌های رسول الله صلی الله علیه و آله را بیان نمود. نجاشی رضی الله عنه با کمال حیرت و شگفتی دریافت که آن صفات عین مطالبی است که در «انجیل» آمده و حتی کامل‌تر و مفصل‌تر از آن‌ها است. جلسه، تحت الشعاع سخنان پرخلوص حضرت جعفر رضی الله عنه قرار گرفته بود و نجاشی رضی الله عنه در طی این سخنان حقیقت اسلام و صداقت رسول الله صلی الله علیه و آله را دریافته بود و کشیش‌هایی هم که در آن جلسه حضور داشتند، از شنیدن آن مطالب همه به گریه در آمده بودند. نجاشی رضی الله عنه به هیأت اعزامی قریش اخطار نمود که دیگر تقاضای رد مسلمانان را نکنند و به مسلمانان گفت که تا هر وقت دل‌شان می‌خواهد در سرزمین حبشه بمانند و می‌توانند در آن دیار اسلام را تبلیغ نمایند. در پی این اجازه، مسلمانان در حبشه ماندند و حضرت عثمان و حضرت جعفر رضی الله عنه به تبلیغ اسلام پرداختند و عده‌ی کثیری مسلمان شدند.

پس از آن عده‌ای دیگر متشکل از هفتاد نفر رهبان و قسیس که شصت و دو نفر از آنان از حبشه و هفت نفر دیگر از علمای شام بودند، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله که آن موقع به مدینه‌ی منوره هجرت کرده بود، رفتند تا از زبان مبارک خود ایشان

درباره‌ی اسلام بشنوند. رسول الله ﷺ برای آنان «سوره‌ی مریم» یا «سوره‌ی طه» را تلاوت فرمود که به سبب آن، بسیار گریستند و در آخر همه مسلمان شدند. اینان وقتی به حبشه برگشتند، اسلام را تبلیغ نمودند و در حبشه اسلام عام گردید. این آیه به همین واقعات حقیقت‌پذیری علمای وارسته‌ی نصارا در آن زمان اشاره می‌کند.

**وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ... (۸۳)**

چنان‌که در سبب نزول مشخص شد، این صفت برای مسیحیانی است که در حبشه بودند و با شنیدن آیات «قرآن کریم» به فحوا‌ی حقیقی اسلام پی بردند و چشمان‌شان را اشک فرا گرفت. اینان را حضرت عثمان رضی الله عنه و جعفر رضی الله عنه وعظ و نصیحت کردند که بلافاصله ایمان آوردند.

خداوند متعال در این جا می‌فرماید: از مسیحیان نیز چنین افراد لاین‌القلب و پاکیزه‌سرشت وجود دارد که با شنیدن «قرآن» دچار رقت می‌شوند و می‌گیرند و ایمان می‌آورند؛ چنان‌که چند نفر از نومسلمانان مسیحی در مدینه با شنیدن آیات «قرآن» آن قدر گریستند که مسلمانان نیز به حیرت افتادند.

**فاکتبنا مع الشاهدين** - «شاهد» صفت امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است که در روز قیامت برای امم دیگر گواه می‌شوند. این مسیحیان ایمان می‌آورند و می‌گویند: خدایا! ما را هم در زمره‌ی شاهدان که مسلمان هستند داخل بفرما. یا این‌که منظور از «شاهدین»، بندگان نیک و صالح می‌باشند که دعا می‌کنند خداوند متعال آنان را هم در زمره‌ی صالحان و اولیا قرار دهد.

**وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ... (۸۴)**

عطف بر ﴿يَقُولُونَ﴾ است و حصه‌ای دیگر از گفتار نومسلمانان مسیحی می‌باشد. تقدیرش این است: «يقولون: ربنا آما فاکتبنا مع الشاهدين و يقولون: ما لنا لانؤمن بالله...». یعنی آن نومسلمانان می‌گویند: چه شده است ما را (چه عذری داریم) که به

خداوند متعال طبق دستور شرع محمدی ﷺ و به اسلام که دین حق است و اکنون به ما رسیده است، ایمان نیاوریم و بر این هم ایمان نداشته باشیم که پروردگار ما، ما را در جمع نیکان داخل خواهد کرد؟! و مسلم است که این امید زمانی برآورده خواهد شد که اسلام بیاوریم. بنابراین، چاره‌ای جز مسلمان شدن نداریم.

فَأَثْبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي ... (۸۵)

خداوند متعال به عنوان پاداش، چنان باغ‌هایی به آنان خواهد داد که در زیر ساختمان‌های آن نهرها جاری خواهد شد و ایشان برای همیشه در آن باغ‌ها خواهند ماند و پاداش نیکوکاران همین است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ... (۸۶)

خداوند متعال پس از بیان حال مصدقان (تصدیق‌کنندگان)، در این جا حال مکذبان (تکذیب‌کنندگان و کافران) را بیان می‌کند و می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و به خداوند متعال و دستورش یقین نکردند و آیات ما را تکذیب نمودند و احکام اسلام را نپذیرفتند، دوزخی هستند.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَتَلُوا...﴾ - از این بای سببیه (بأنّ) معلوم شد که علوم و اخلاق در اعمال دخل بزرگی دارد. از این وجه مشایخ را اهتمام علوم و اخلاق از اعمال بیشتر است.<sup>(۱)</sup>

قوله تعالی: ﴿تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ...﴾ - از این آیه ثابت شد که «وجد» و «جذب» که بسا اوقات مشایخ و مریدان سلوک و عرفان را دست می‌دهد، ثابت و صحیح است.<sup>(۲)</sup> پس، کسانی که به این حال مبتلا گردند، نباید

۱- بیان القرآن: ۵۴/۳.

۲- همان: ۵۶/۳.

مورد ملامت قرار گیرند.

به قول شاعر:

گهی خندم گهی گریم گهی خفتم گهی خیزم

مسیحا در دلم پیدا و من بیمار می‌گردم

و حقیقت «وجد» و «نسبت وجد»، ظهور همین آثار است. (منی و منهما)<sup>(۱)</sup>

تعریف «وجد» این است: «حالة محمودة غریبة غیر اختیاریة».<sup>(۲)</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرِمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا

ای مؤمنان! حرام نکنید لذا یز آن چه را که حلال ساخته است الله برای شما و از حد مگذرید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا

هر آینه الله دوست نمی‌دارد از حد تجاوز کنندگان را • و بخورید از آن چه که روزی داده است شما را الله حلال

طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِء مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ

پاکیزه و بترسید از آن الله که شما به او ایمان دارید • باز خواست نمی‌کند از شما

اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَٰكِنْ يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ

الله به لغو در سوگندهای تان، ولیکن باز خواست می‌کند از شما به سبب محکم کردن سوگندها به قصد.

فَكَفَّرْتُمُوهُ إِطْعَامَ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ

پس کفاره‌ی این سوگند طعام دادن به ده مسکین است از نوع متوسط آن چه که می‌خورانید اهل خود را یا

كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ۚ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ۚ ذَٰلِكَ

پوشاک دادن آنان است یا آزاد کردن برده. و هر که نیابد (این چیزها را)، پس لازم است روزه‌ی سه روز. این

كُفْرَةٌ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ۚ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

۱- ر.ک: بیان القرآن - روح المعانی.

۲- بیان القرآن: ۳/ حاشیه‌ی صفحه‌ی ۵۶.

کفاره‌ی سوگندهای شماسست چون سوگند خوردید. و نگه دارید سوگندهای تان را. این چنین بیان می‌کند برای شما الله

## لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

آیت‌های خود را تا باشد که شما شکر کنید •

مفهوم کلی آیه‌ها: مؤمنان هرگز نباید اشیای حلال خداوند متعال را بر خود حرام سازند؛ مساوی است که به عنوان ریاضت و مجاهده با نفس باشد یا به صورت سوگند و غیره. بلکه اشیای حلال و پاکیزه‌ی خداوند متعال باید مورد مصرف قرار گیرند. از سوگندها، فقط آن قسم معتبر است که منعده و برای آینده باشد. سوگند لغو، حکمی ندارد. پس شما مؤمنان وقتی سوگند منعده خوردید، باید کفاره بدهید و کفاره‌اش غذای متوسط یا پوشاک دادن به ده مسکین یا آزاد کردن یک غلام است. اگر هیچ یک از این چیزها میسر نباشد، آن وقت سه روز باید روزه شوید. سوگندها را با دادن کفاره باید حفظ کنید.

### ربط و مناسبت

مناسبت کلی این آیات با گذشته در این است که قبلاً بیان حيله‌گری‌ها و انکارهای اهل کتاب درباره‌ی مسایل اصولی از قبیل توحید و رسالت و... بود و در این جا خداوند متعال به چند مسأله‌ی فرعی می‌پردازد. زیرا ابتدای سوره نیز درباره‌ی مسایلی فرعی بود، در این جا باز بیان مسایل فرعی از سر گرفته شده است.

مناسبت خصوصی با گذشته این که: قبلاً خداوند متعال وجود رهبانیت را برای امم گذشته به میان آورد و فرمود: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهْبَانًا﴾ [مائده: ۸۲]. در این جا خاطر نشان می‌سازد که این نوع رهبانیت در اسلام وجود ندارد. یک فرد مسلمان نباید آنچه را که خداوند متعال برایش حلال فرموده است، بر خویش حرام گرداند. رهبانیت در اسلام، تقوا و پابندی به فرایض و عبادات است. حتی اگر یک فرد مسلمان پس از نماز صبح و عصر مدتی را در مسجد

بماند و در ذکر خداوند متعال به سر برد، هزاران درجه از رهبانیت و گوشه گیری که مسیحیان و یهودیان برای خود لازم می‌پنداشتند، بهتر است.<sup>(۱)</sup> برای همین مشایخ صوفیه خصوصاً حضرات نقشبندیه به مریدان خویش اهتمام ماندن این دو وقت را در مسجد تأکید می‌کنند تا رهبانیت اسلامی حاصل گردد.

پس، در اسلام رهبانیت به مفهومی که در یهودیت و مسیحیت متداول است، وجود ندارد. خداوند متعال در این آیه‌ها می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعْتَدُوا﴾، یعنی از حدود شرعی به صورت افراط و تفریط تجاوز نکنید، بلکه اعتدال و میانه‌روی اختیار کنید و این منافی رهبانیت حقیقی نیست، بلکه موجد و مؤید آن است.

### سبب نزول

گروهی از اصحاب از جمله حضرات ابوبکر صدیق، ابن مسعود، ابن مظعون و... رضی الله عنهم - که جمعی ده نفر می‌شدند - سوگند خوردند که از دنیا و ترفهات و لذایذ آن تبتل و دوری اختیار کنند. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله به این جریان خبر یافتند، نپسندیدند و در پی آن، آیه‌های ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ...﴾ [مائده: ۸۷] نازل گردید.<sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

در این آیه‌ها جمعی هفت مسأله مذکور است:

- ۱- در روایات نیز آمده که وقتی گروهی از آن حضرت صلی الله علیه و آله خواستند اجازه دهد ترهب (گوشه گیری از دنیا) در پیش گیرند، به آنان فرمودند: «إِنَّ تَرْهَبَ امْتِي الْجُلُوسُ فِي الْمَسَاجِدِ وَانتظار الصلاة» (به روایت بغوی در تفسیر: ۵۹/۲ - و طبرانی در معجم کبیر: ۴۴/۱۱).
- ۲- آنان نیز از این کار باز آمدند و پرسیدند: پس با سوگندهای مان چه کار کنیم؟ خداوند متعال آیه‌ی ﴿لَا يَأْخُذُكُمْ اللَّهُ بِاللُّغُو فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ (مائده: ۸۹) را نازل فرمود. (روح المعانی: ۱۳/۷ الی ۳۸۸ - تفسیر طبری: ۱۰/۵ الی ۱۴، ش ۱۲۳۴۰ الی ۱۲۳۶۰ - تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۵۰/۳، ش ۶۷۲۴ الی ۶۷۲۹).

۱- حرام بودن تحریم آن چه خداوند متعال مباح کرده و برعکس حرام بودن تحلیل آن چه خداوند متعال حرام کرده است)، و این هر دو کار به اعتبار حرمت و شناخت مساوی‌اند. ۲- بیان اندازه‌ی حرص صحابه رضی الله عنهم به طاعت خداوند متعال. ۳- بیان حرمت غلو در دین. ۴- بیان کفاره‌ی یمین. ۵- بیان کراهیت زیاد سوگند خوردن و حرمت سوگند خوردن به غیر الله تعالى. ۶- بیان ثواب حانث کردن خویش از سوگندی که بر ترک مندوب یا بر انجام فعلی مکروه یاد کرده است. ۷- بیان اقسام ایمان (سوگندها) که عبارت‌اند از: ۱- یمین لغو، ۲- یمین غموس و دروغ، ۳- یمین منعده.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تُحَرِّمُوْا طَيِّبٰتٍ مَّا اَحَلَّ اللّٰهُ ... (۸۷)

لا تحرّموا طيبات ما احل الله ... - «طيبات» تمام چیزهای حلال از پوشاک و خوراک گرفته تا معاملات و مناکحات، را شامل است. یعنی شخص ایمان‌دار نباید هیچ کدام از چیزهای طیب و حلال را حرام گرداند. و لا تعندوا ... - یعنی از حدود شرعیه تجاوز نکنید. پوشاکی که استفاده‌ی آن جایز و غذایی که خوردن آن حلال باشد و... استفاده از آن را بر خود حرام نکنید و برعکس، چنانچه چیزی حرام باشد، از آن استفاده نکنید. و همچنین در استفاده از چیزهای حلال افراط و اسراف نکنید که خداوند متعال تجاوزکاران و اسراف کنندگان را دوست ندارد.

وَكُلُوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلٰلًا طَيِّبًا ... (۸۸)

... حلالاً طیباً - حضرت عبدالله بن مبارک رضی الله عنه می‌فرماید: «حلال» به چیزی گفته می‌شود که به وجه مشروع گرفته شود و «طیب» به چیزهای خوردنی و رشد‌پذیر گفته می‌شود. اما چیزهای جامد مانند خاک و همچنین چیزهایی که خوردنی نیستند، مکروه می‌باشند؛ مگر در صورتی که جهت تداوی از آن‌ها استفاده شود.<sup>(۱)</sup>

واتقوا الله ... - «تقوا» به ذات خود يك نوع رهبانیت است؛ لذا خداوند متعال به آن سفارش می کند.

در حقیقت «تقوا» از رهبانیت سخت تر است. این که آدم از دشمن فرار کند (رهبانیت)، کمال نیست، بلکه کمال حقیقی آن است که شب و روز در حال جهاد با نفس و دشمن باشد و شخص «متقی» چنین است.

**لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ ... (۸۹)**

در دو آیه ی قبل، منع از تحریم اشیای حلال بود و حالا ممکن است این تحریم توسط «قَسَم» باشد. یعنی شخص قسم بخورد که از فلان چیز حلال استفاده نخواهد کرد. خداوند متعال در این آیه حکم این نوع قسم را بیان می فرماید. این نوع قسم ناجایز است و نباید در ارتکاب به آن مداومت شود. رسول الله ﷺ می فرماید:

«من هرگاه به کاری سوگند بخورم و بعد کاری بهتر از آن ببینم، والله ان شاء الله سوگندم را کفاره می کنم و آن کار بهتر را انجام می دهم.»<sup>(۱)</sup>

قَسَم بدین صورت یک اعتدا و تجاوز از حد می باشد. اما اگر کسی مرتکب این نوع قَسَم شود، علاجش این است که کفاره پردازد؛ زیرا این قسم، یمین منعقد، است و چنان که در «سوره ی بقره» در ضمن تعریفات سه قِسم یمین (لغو و غموس و منعقد)،<sup>(۲)</sup> در تعریف «یمین منعقد» گفته بودیم، آن، سوگندی است

۱- به روایت بخاری در صحیح از ابوبرده از پدرش رضی الله عنهما: کتاب الأیمان و النذور/ باب ۱ «قول الله تعالى: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ...﴾» ش ۶۶۲۳- و مسلم در صحیح از ابو موسی اشعری رضی الله عنه: کتاب الأیمان/ باب ۳ «ندب من حلف یمیناً فرأى غيرها خيراً منها..» ش ۱۶۴۹۷- و ابوداود در سنن: کتاب الأیمان و النذور/ باب ۱۷ «الرجل يكفر قبل أن يحنث»، ش ۱/۳۲۷۶- و ابن ماجه در سنن: کتاب الكفارات/ باب ۷ «من حلف على یمین فرأى غيرها خيراً منها»، ش ۲۱۰۷- و نسایی در سنن: کتاب الأیمان و النذور/ باب ۱۵ «الكفارة قبل الحنث»، ش ۳۷۸۹. ۲- تبيين الفرقان: ۴/۳۹۲ الی ۳۹۵.



که شخص برای انجام دادن کاری در آینده بر زبان بیاورد.<sup>(۱)</sup> در این آیه بیان حکم یمین منعقدہ است. البته نزد احناف کفاره را وقتی ادا بکند که خودش را حانث کرده است. بنابراین، اگر کسی قبل از حنث، کفاره پردازد، اعتباری ندارد و باید دوباره پس از حنث کفاره ادا نماید.

### کفاره‌ی یمین منعقدہ

در این آیه برای کفاره‌ی یمین، چهار ماده بیان می‌فرماید:

اول: اطعام عشرة مساکین - یعنی اگر شخصی مثلاً سوگند خورد که با فلانی حرف نزنند، باید برود و خودش را حانث گرداند و پس از آن به ده نفر از فقرا خوراک بدهد. غذا دادن به اغنیا یا فروع و اصول خویش، کفاره محسوب نمی‌گردد. یک نهار و یک شام فقرا را تا سیر غذا دهد و در انتخاب غذا هم لازم نیست که آن را از نوع اعلیٰ بردارد، اما از ادنیٰ هم به آنان ندهد، بلکه یک نوع غذای متوسط بخوراند. فرمود: ﴿مِنْ أَوْسَطٍ مَا تُطْعَمُونَ﴾؛ «اَوْسَطٌ» صفت «طعام» است. اما اگر از نوع اعلیٰ داد، ایراد ندارد و بلکه بهتر است.

دوم: اَوْ كِسْوَتِهِمْ - اگر شخصی نتواند از نظر غذایی ده نفر را سیر گرداند، اما لباس به اندازه‌ی کافی دارد، مثلاً پارچه‌فروش است و فراهم آوردن لباس از غذا برای او آسان‌تر است، به هر یکی از آن ده نفر، یک جفت لباس (پیراهن و شلوار) بدهد.

سوم: اَوْ تَحْرِيرِ رَقَبَةٍ - و اگر این را هم نمی‌تواند، غلامی را آزاد گرداند.

چهارم: فَصِيَامٌ ثَلَاثَةِ اَيَّامٍ - و چنانچه شخصی هیچ کدام از این راه‌ها را نتوانست دریابد، آن وقت سه روز روزه نگه دارد.

لازم به تذکر است که در کفاره‌ی یمین، رعایت ترتیب ضروری است. توضیح

آن که: از میان سه نوع اول کفاره (اطعام، کسوة و تحریر) شخص اختیار دارد که هر کدام را می‌خواهد انتخاب کند، اما وقتی که قادر است به یکی از این سه مورد دسترسی پیدا نماید، جایز نیست که روزه نگه دارد و اگر روزه نگه داشت، کفاره‌اش ادا نخواهد شد.

**و احفظوا ایمانکم - از سوگندهای تان حفاظت نمایید.**

«حفظ یمین» به دو معناست:

۱. هر گاه سوگند خوردید، آن را فراموش نکنید، بلکه به محض حث، کفاره‌ی آن را پردازید.

۲. هر گاه سوگند خوردید، در کفاره محافظت نمایید. یعنی اول خودتان را حث گردانید و بعد کفاره بدهید؛ زیرا کفاره یک امر واجب است. پس حث تان بدون کفاره نباید باشد.

حضرت عایشه رضی الله عنها سوگند خورده بود که با عروه بن زبیر (خواهر زاده‌اش) سخن نگوید. اما بعد خودش را حث گردانید و برای کفاره چهل برابر اصلی ادا کرد تا خداوند متعال او را ببخشد و فرمود: «قبل از این هرگز سوگند نخورده‌ام و بعد از این نیز هرگز نخواهم خورد.»

... **لعلکم تشکرون** - کفاره ادا کنید و خداوند متعال راه‌های کفاره را به شما نشان داده است تا شکرگذار باشید و او را به خاطر این راهنمایی سپاس گویند.

## علوم و معارف

### ▣ رهبانیت با معیارهای اسلامی جایز است

از آیات کریمه فوق یک مسأله‌ی کلی ثابت شد، و آن این که رهبانیت و ترک دنیا اگر در محدوده‌ی شرع باشد، جایز و اگر فراتر یا فروتر از آن باشد، ناجایز است.

### ▣ صورت‌های حرام کردن حلال

حرام کردن حلال شرعی سه صورت دارد:

اول: اعتقاداً آن را حرام بیندارد.

دوم: قولاً آن را حرام بگوید.

سوم: عملاً آن را حرام گرداند.

تفصیل صورت‌ها این‌که: اگر کسی چیزی را که در شرع با دلایل واضحه حلال شده باشد حرام بیندارد، این مخالفت صریح با قانون خداوندی است و کفر به شمار می‌رود. مثلاً گوشت گاو به نص قرآنی حلال است؛ حالا اگر کسی بیاید و بگوید: چون هندوها آن را نمی‌خورند من هم نمی‌خورم، این در واقع تحریم گوشت گاو و کفر است. یا برعکس بیاید حرام منصوص را حلال بداند؛ مثلاً گوشت «ما اهل به لغير الله» (حیوانی که به نام غیرالله ذبح شده باشد) را حلال بداند، باز هم کفر است.

تنظیم حرکات و اعمال مطابق شرع و موازین قرآنی، در اسلام بزرگ‌ترین و بهترین رهبانیت است. دیگر لازم نیست آدم پا فراتر نهد و مانند رهبانیت جاهلی حلال‌ها را حرام یا حرام‌ها را حلال سازد.

نقل می‌کنند که شخصی نزد خواجه بهاء‌الدین نقشبند قدس سره رفت و پس از این که مدتی نزد وی ماند، گفت: تعجب می‌کنم! مردم تو را صاحب کمالات و کرامات تعریف می‌کردند و من هم برای همین به این جا آمده‌ام، اما از شما کرامت و چیز خارق‌العاده‌ای ندیدم. خواجه رحمه الله پرسید: آیا در این مدت که نزد ما بودی، از ما کاری خلاف سنت و خلاف شرع دیدی؟ گفت: نه. خواجه رحمه الله فرمود: در طریقت ما بزرگ‌ترین کمال و کرامت این است که شخص پایبند موازین شرع و عامل بر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. پس شکر خداوند متعال که از ما کاری خلاف شرع ندیده‌ای. خواجه رحمه الله این شعر را می‌خواندند:

از درون شو آشنا، وز برون بیگانه وش

که این چنان زیبا روش کم می‌بُود اندر جهان

تحریم قولی این است که شخصی سوگند بخورد که مثلاً آب خانه‌ی فلانی

را نمی‌خورم. در این صورت دستور شرع این است که باید خودش را حانث گرداند و کفاره پردازد؛ چنان‌که آن حضرت عليه السلام را بر خود حرام کرد، و خداوند متعال در «سوره‌ی تحریم» به او دستور داد که خودش را حانث گرداند و کفاره ادا نماید.<sup>(۱)</sup>

تحریم عملی محللات این است که از استفاده‌ی چیزی به بهانه‌ای عملاً چنان اجتناب کند که معمولاً از چیزهای حرام اجتناب می‌کند. مثلاً شخصی بگوید: من هیچ‌گاه گوشت نمی‌خورم؛ چون می‌خواهم ریاضت بکشم و گوشت خوردن منافی با ریاضت و تزاهد است! این اجتناب دایمی از گوشت حلال هم ناجایز است.

حضرت علی عليه السلام می‌فرماید: با رسول‌الله صلى الله عليه وآله بودم و این زمانی بود که تازه از مرضی شفا یافته بودم. وقتی خواستم دانه‌ای خرما بردارم و بخورم، آن حضرت عليه السلام منع کرد و فرمود که این با طبع مرض آلود تو سازگار نیست؛ هنوز خرما نخور. منظور از بیان این روایت این است که اگر شخصی بنابر مرض یا معذوریتی یا احتیاطی طبی نتواند از چیز حلالی استفاده کند، این در تحریم عملی محللات داخل نیست. اما اگر بدون عذر و صرفاً به خاطر ریاضت یا بهانه‌ای دیگر از آن استفاده نکند، این کار بدعت و خلاف سنت می‌شود.

بعضی از اهل الله که پاره‌ای از اشیای حلال را نمی‌خورند، صرفاً به خاطر این است که آن برای جسم‌شان مضر بوده یا خوردن آن را برای روحانیت‌شان مضر می‌دانسته‌اند؛ برخلاف اهل باطل که این کار را بنابر رسم دیرینه‌ی خود انجام می‌دهند.

### □ چند مسأله راجع به «کفاره‌ی یمین» و «حلف»

۱- در روزه نزد حنفیه و حنابله تتابع ضروری است و نزد مالکیه و شافعیه در

۱- بخوانید: صحیح بخاری: کتاب التفسیر/باب ۱ ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾، ش

قول جدید، راجح مستحب است.

یمین کافر نزد امام ابوحنیفه رحمته الله منعقد نمی‌گردد، ولی نزد ائمه‌ی ثلاثه رحمتهم الله منعقد می‌گردد. پس، اگر کافری سوگند خورد و بعد از آن مسلمان شد؛ در این صورت نزد ائمه‌ی ثلاثه رحمتهم الله بر او کفاره لازم است، اما نزد امام اعظم رحمته الله کفاره ندارد؛ زیرا کفاره از باب عبادات است و کافر اهل عبادت نیست.

۲- «العبد لا كفارة عليه الا الصوم» - اگر غلام، قبل از اتمام روزه‌ی کفاره آزاد شد، استیناف کفاره به طعام لازم است؛ زیرا گفتیم که رعایت ترتیب در موارد کفاره ضروری است و اینک مانع بر طرف گردیده است.

۳- حلف بالقرآن (سوگند به «قرآن») نزد ائمه‌ی ثلاثه (امام مالک و امام شافعی و امام احمد رحمتهم الله) یمین محسوب است و نزد حنفیه هم یمین انگاشته شده است. به همین ترتیب سوگند به کلام و مصحف. سوگند به کعبه و نبی صلی الله علیه و آله نزد ائمه‌ی ثلاثه (امام ابوحنیفه و امام شافعی و امام مالک رحمتهم الله) یمین نیست. اما نزد امام احمد رحمته الله راجح یمین بودن آن است.<sup>(۱)</sup>

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا...﴾ - در این آیه‌ی کریمه تردید رسم بد ترک گوشت حیوانات است در بعض ریاضات اهل طریقت که بعضی از مدعیان تصوف و بعضی از عاملان ترک حیوانات جلالی و جمالی می‌کنند. (بیان و روح)<sup>(۲)</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ  
ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و قمار و نشانه‌های معبودان باطل و تیرهای فال‌پلید است

۱- تفسیر مظهری: ۳۸۹/۲ - ۳۸۸.

۲- بیان القرآن: ۵۷/۳.

رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ إِنَّمَا

و از کردار شیطان است؛ پس احتراز کنید از آن، باشد که رستگار شوید • جز این نیست که

يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ

می‌خواهد شیطان که بیندازد در میان شما دشمنی و ناخوشی را به سبب خمر و

وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿١١﴾

قمار و باز دارد شما را از یاد الله و نماز. پس آیا اکنون شما باز ایستادید؟ •

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا

و فرمان برداری کنید الله را و فرمان برداری کنید پیامبر را و بترسید. پس اگر روی گردانیدید، بدانید که

عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا

بر پیامبر ما نیست؛ مگر رسانیدن پیغام آشکار • نیست بر کسانی که ایمان آوردند و کارهای

الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا

شایسته کردند گناهی در آن چه خوردند (قبل از تحریم) وقتی پرهیزکاری کردند و ایمان آوردند و کارهای

الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ

شایسته کردند باز پرهیزکاری کردند و ایمان آوردند باز پرهیزکاری کردند و نیکوکاری نمودند. والله دوست می‌دارد

الْحَسَنِينَ ﴿١٣﴾

• نیکو کاران را •

مفهوم کلی آیه‌ها: شراب و قمار و نشانه‌های بت‌کده‌ها و فال‌گیری همه از اعمال شیطانی است و آن لعین می‌خواهد به وسیله‌ی شراب و قمار در میان مؤمنان دشمنی و کینه ایجاد نماید و از یاد خداوند متعال و نماز باز دارد. مؤمنان باید در همه‌ی امور از خداوند متعال و رسول او ﷺ اطاعت نمایند. از میان شما مسلمانان کسانی که قبلاً به این کارها دست زده بودند، جرمی بر آنان نیست و آنان به سبب ایمان و تقوا و اعمال نیک از زمره‌ی نیکوکاران هستند و خداوند

متعال دوست‌شان دارد.

### ربط و مناسبت

همان‌طور که حلال نباید حرام تلقی گردد، حرام نیز نباید حلال پنداشته شود. به همین غرض در گذشته بیان فرمود که اشیای حلال کرده‌ی الله ﷻ را حلال بدانید و برای ریاضت یا به قصد تقوا بر خود حرام نگردانید. در این جا به ذکر پاره‌ای از کارها و اشیای حرام می‌پردازد که حرمت‌شان بنا بر همین نص، قطعی است و نباید به بهانه‌ای حلال فهمیده شوند و مسلمان باید همواره از استفاده از این اشیا و از ارتکاب به این کارهای حرام به دور باشد.

### سبب نزول

آیه‌ی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ...﴾ [مائده: ۹۰] در واقع تنمهی حکم شراب و آخرین سخن در این مورد است که خداوند متعال به تدریج آن را بیان فرموده است؛ چنان که قبلاً نیز یاد آور شده بودیم.<sup>(۱)</sup> قبلاً در زمان جاهلیت عرب به می‌گساری عادت داشت و اسلام شراب‌نوشی را از همان اوایل بد می‌دانست، اما بنا بر رعایت طبع شراب دوست عرب، کم‌کم و به طور تدریجی حرمت آن نازل می‌شد. در «سوره‌ی بقره» همان‌طور که فایده‌ی آن به میان آمده بود، خداوند متعال به مضار و گناهِش نیز اشاره کرده بود. بعداً در «سوره‌ی نساء» مسلمانان را در حالی که آثار مستی در وجودشان وجود دارد، از نماز خواندن باز داشت. اما باز هم بعضی از صحابه رضی الله عنهم مانند حضرت عمر رضی الله عنه دعا کردند: «اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا.»

در آخر این آیه نازل شد و در طی آن حرمت بدون شبهه‌ی شراب و بعضی از چیزهای دیگر ابلاغ گشت. لذا درباره‌ی تحریم خمر، این آخرین آیه قرار

گرفت.<sup>(۱)</sup>

آیهی ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ...﴾ [مائده: ۹۳] هم دارای سبب نزول مخصوص به خود است. پس از نزول تحریم «خمر» و «میسر»، بسیاری از مسلمانان پریشان شدند؛ زیرا بسیاری از دوستان و عزیزان مسلمان‌شان پیش از نزول این آیه مرده بودند و مسلماً آنان طبق عادت دیرینه‌ی خود و بنابراین که حکم صریحی درباره‌ی شراب نازل نشده بود، شراب می‌نوشیدند. اینان از عاقبت اُخروی آنان سخت پریشان شدند و نمی‌دانستند که خداوند متعال چگونه با آنان معامله می‌کند.

خداوند متعال این آیه را نازل فرمود؛ با این پیام که کسانی که قبلاً شراب خورده‌اند - مرده باشند یا زنده - ملامتی متوجه‌شان نیست. از این به بعد هر که شراب خورد، گناه بزرگی انجام داده است. او تعالی با انزال این حکم، خاطر مسلمانان را نسبت به مسلمانان مرده، تسلی بخشید.<sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ... (۹۰)

خداوند متعال در این آیه حقیقت «خمر» و «میسر» و چیزهای حرام دیگر را بیان می‌فرماید.

در حقیقت خداوند متعال تمام پدیده‌ها را برای انسان آفریده و با یک نگاه کلی درمی‌یابیم که انسان مخدوم کاینات است. اما وظیفه‌ی انسان این است که از این پدیده‌ها و نعمات به شیوه‌ای استفاده نماید که خداوند متعال دستور داده

۱- اسباب النزول واحدی: ۱۱۶-۱۱۴. و برای اطلاع از مراحل تدریجی تحریم خمر و حکمت آن بخوانید: همین کتاب (تبیین الفرقان): ۳۱۵/۴ الی ۳۲۴ - تفسیر ابن کثیر: ۹۲/۲ - تفسیر قرطبی: ۲۸۶-۲۸۷/۶.

۲- روح المعانی: ۲۵/۷ - اسباب النزول واحدی: ۱۱۶ - تفسیر طبری: ۳۷/۵، ش ۱۱۲۵۲۹ الی ۱۲۵۴۰.



است؛ چیزی را که او تعالی حرام گفته، حرام و آنچه را حلال قرار داده، حلال بداند. در غیر این صورت، مرتکب نافرمانی و بی‌ادبی و ناشکری گشته است. در این آیه، چهار چیز نام برده شده که اگر چه مخلوق خداوند متعال و خادم انسان هستند، ولی حرام قرار داده شده‌اند؛ زیرا در واقع برای استفاده‌ی انسان پیدا نشده‌اند، بلکه برای آزمایش و امتحان وی که آیا برخلاف دستور خداوند متعال از آن‌ها استفاده می‌کند یا خیر، به وجود آورده شده‌اند. این چهار چیز عبارت‌اند از: ۱. خمر، ۲. قمار، ۳. انصاب، ۴. ازالام.

و الانصاب - جمع «نصب» یا «منصوبه» است و به چیزی می‌گویند که انسان برای نشان کردن و علامت‌گذاری چیزی، بلند می‌کند. مانند تابلویی که برای تشخیص مسافت جاده بلند کرده می‌شود یا درختی که برای عبادت در جایی کاشته می‌شود. همه‌ی این‌ها را منصوبه می‌گویند. بنابراین، «نصب» به مفهوم لغوی عام است. «نصب» در اصطلاح شرع به هر آن چیزی اطلاق می‌گردد که برای عبادت و پرستش برافراشته می‌شود؛ سنگ باشد یا چوب یا درخت یا چیزی دیگر مانند قبر و ... حتی اگر پیر و درویشی زنده مورد پرستش و طواف قرار گیرد، به او «نصب» می‌گویند.

و الازالام - جمع «زَلَم» است و به تیرها و تکه‌چوب‌هایی گفته می‌شد که در آن زمان با نوشتن «نعم» و «لا» بر روی آن‌ها، یک نوع قرعه‌کشی مخصوص انجام می‌دادند. تفصیل این مورد در تفسیر «استقسام بایزالام» گذشت.<sup>(۱)</sup> این کار هم در شرع مقدس یک نوع قمار است و حرام شده است.

شرکت‌های امروزی، بعضی اوقات دست به قرعه‌کشی‌های مشابهی می‌زنند که طبق قوانین شرعی اصلاً درست نیست؛ زیرا مسلماً همه به طور یکسان پول می‌پردازند، ولیکن اجناس به بعضی‌ها می‌رسد و بعضی دیگر محروم می‌مانند. این هم یک نوع «زَلَم» است.

رجس من عمل الشیطان - «رجس» یعنی پلیدی. این کارها اگر چه ظاهراً نجس و پلید نیستند، اما معنأً پلیدند و پس از تدبر در حقیقت آنها، گندگی شان آشکار می گردد.

«رجس» همان گندگی را می گویند که انسان به دیدن آن طبعاً متنفر می گردد. خداوند متعال، به این حکمت نوشیدن شراب و فعل «ازلام» را در ردیف بت پرستی (انصاب) آورد تا انسانها را متوجه سازد همان طور که بت پرستی، کفر و بی نهایت مذموم است، شراب نوشیدن و قمار و ازلام هم تا نزدیکی کفر می رسانند و گناه آنها مانند کفر سنگین است.

در روایت ابن ماجه رضی الله عنه آمده:

«مدمن الخمر، کعابد الوثن»<sup>(۱)</sup> (کسی که دایم شراب می نوشد، مانند پرستندهی بت

است).

فرد شرابی هم در زمره ی بی دینان به حساب می آید؛ زیرا طبعاً با خوردن شراب، عقل و هوش از سر آدم می پرد و چه بسا گناهای بزرگ از قبیل زنا، دزدی، قتل و... در حالت مستی انجام می گیرد. برای همین شراب در حدیث، «أُمُّ الْخَبَائِثِ»<sup>(۲)</sup> (مادر تمام گناهان) گفته شده است.

در حدیثی دیگر آمده:

«شارب الخمر کعابد الوثن و شارب الخمر کعابد اللات و العزی»<sup>(۳)</sup>.

در کتابها می نویسند که یک درویش پرهیزگار، عاشق زنی زیبا گردید و برای این که این آتش عشق، خرمن ایمانش را نسوزاند، برای خواستگاری نزد آن زن رفت. زن گفت به یکی از این سه شرط، حاضرم زن تو شوم: یا شراب

۱- به روایت ابن ماجه در سنن: کتاب الأشربة / باب ۳ «مدمن الخمر»، ش ۳۳۷۵ - و عبدالرزاق در مصنف: کتاب الأشربة و الظروف / باب ۹ «ما یقال فی الشراب»، ش ۱۷۳۸۲.

۲- تخریج این حدیث موقوفاً و مرفوعاً گذشت (تبیین الفرقان: ۳۳۲/۴).

۳- به روایت عبدالرزاق در «المصنف» از مسروق بن الأجدع: کتاب الأشربة و الظروف / باب ۹ «ما یقال فی الشراب»، ش ۱۷۳۷۶.

بنوش یا گوشت خوک بخور یا فلان کس را که از من خواستگاری کرده، بکش. مرد درویش دید که نمی‌تواند برای زن گرفتن دست به مردم‌کشی بزند یا گوشت خوک بخورد. او شراب نوشیدن را ساده‌تر پنداشت و حاضر شد جرعه‌ای شراب سرکشد. وقتی شراب نوشید، عقل از سرش پرید و عاقبت هم گوشت خنزیر را خورد و هم شخص مذکور را کشت و در آخر با زن نیز در آمیخت!<sup>(۱)</sup> از این واقعه‌ی عبرتناک به خوبی آشکار می‌شود که شراب به تنهایی قادر است آدمی را تا چندین مرحله‌ی گناه و حتی شرک و کفر پیش ببرد و همین است مصداق حدیث: «الخمير أمّ الخبائث».

امروز، حتی در کشورهای اسلامی نیز شراب عام گردیده و به عناوین و اقسام مختلف به خورد مردم می‌دهند. در حدیث نبوی (علی قاتله الصلاة والسلام) این نیز آمده که: زمانی می‌آید که شراب آشکارا خورده می‌شود و اسم آن را تغییر می‌دهند. اساساً هر آن‌چه که سکر آور باشد، در حکم خمر داخل است. در روایتی آمده:

«نهی رسول الله ﷺ عن کل مسکر و مفتر»<sup>(۲)</sup> (رسول الله ﷺ از هر نوع چیز نشه‌آور و سُست‌کننده منع فرموده است).

«مفتر» آن است که اثرش فراتر از سُکر باشد و انسان را در یک حالت سستی و شلی نگه دارد. لذا هرویین و حشیش و سایر موارد مسکر حرام‌اند. فاجتنبوه - مرجع ضمیر، نزد اکثر علما راجع به طرف «رجس» است که به هر یکی از چهار چیز مذکور صادق می‌آید. یعنی: «فاجتنبوا الرجس» (از ناپاکی و پلیدی

۱- نظیر این قصه همراه با ذکر منابع آن گذشت (تبیین الفرقان: ۳۳۱/۴ الی ۳۳۳).

۲- به روایت ابوداود در سنن از ام سلمه رضی الله عنها: کتاب الأشریة/ باب ۵ «النهی عن المسکر»، ش ۸/۳۶۸۶ و به همین معنا در شماره‌ی ۳۶۷۹ الی ۳۶۸۷ - و بخاری در صحیح از عایشه رضی الله عنها به همین معنا: کتاب الوضوء/ باب ۷۵ «لا يجوز الوضوء بالنیذ و المسکر»، ش ۲۴۲ - و مسلم در صحیح: کتاب الأشریة/ باب ۷ «بیان ان کل مسکر خمر و ان کل خمر حرام»، ش ۶۷ الی ۶۵ (۲۰۰۱) الی (۲۰۰۳) - و نسایی در سنن: کتاب الأشریة/ باب‌های ۲۲ الی ۲۴، ش ۵۵۹۸ الی ۵۶۲۲.

شراب و انصاب و ازلام و میسر پرهیزید).

نزد بعضی مرجع ضمیر، یک مضاف محذوف است و آن لفظ «شأن» است که پس از «انما» به طور محذوف وجود دارد. یعنی: «أَمَّا شَأْنُ الْخَمْرِ وَ...».

نزد بعضی دیگر، ضمیر به ﴿عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ بر می گردد.

**لعلکم تفلحون** - شاید که شما با پرهیزگاری و دوری از محرّمات مذکوره، در دنیا و آخرت کامیاب گردید.

**سؤال:** در اسلام قرعه کشی جایز است و قدر مسلم این که «ازلام» هم یک نوع قرعه کشی است. پس چرا این کار را حرام کرد؟

**جواب:** در «ازلام» حقوق افراد به طور مساوی تقسیم نمی گردد، بلکه به بعضی سهم خودشان داده می شود و به بعضی دیگر اصلاً هیچ نمی رسد. لذا این قرعه کشی نیست، بلکه یک نوع قمار است؛ برخلاف قرعه کشی مشروع که در آن سهام و حقوق افراد مشارک به طور مساوی تقسیم می گردد و به هر یکی حق مخصوصش داده می شود. خصوصیت این نوع قرعه کشی ها فقط در این است که سهمی از میان اسهام بدون تعیین قبلی به او تعلق می گیرد و معمولاً در صورتی قرعه اندازی می شود که مثلاً ده نفر با هم در سهام خویش اختلاف شدند. یعنی هر یکی به طور مساوی در آن سهام شریک اند، اما یکی گفت: آن قسمت مال من است و دیگری می گوید: خیر، مال من است. لذا قاضی برای حل اختلاف قرعه می اندازد و هر کس که اسمش به سهمی تعلق گرفت، بدون مناقشه آن را بر می دارد و این در حالی است که حقوق دیگران ضایع نشده است.

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ... (۹۱)﴾

... **فی الخمر و ...** - «فی» در این جا (فی الخمر و المیسر) به معنای «ب» است. یعنی شیطان می خواهد به وسیله ی «خمر» و «میسر» در میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند.

در آیه ی قبل، خداوند متعال حرمت و گندگی آن چهار چیز را بیان فرمود.

اکنون در این آیه سه ضرر بزرگ را که از شراب و قمار بر می‌خیزد، بیان می‌فرماید که عبارت‌اند از:

۱. **ایجاد شمنی در میان افراد** - در زمان جاهلیت چه بسا جنگ‌های قبیله‌ای و قومی که تا سالیان دراز ادامه پیدا می‌کرد، ریشه در شراب و قمار داشت. این یکی از بزرگ‌ترین مضار دنیوی شراب و قمار است.

۲. **بازداشتن از یاد خداوند متعال** - ظاهر است که انسان پس از نوشیدن شراب، بی‌اراده و فاقد هوش می‌گردد و بنابر این، به سبب آن قادر به ذکر خداوند متعال و انجام فرایض نخواهد بود. در قمار هم شخص بیشتر در فکر برنده و بازنده شدن خویش است تا به فکر خداوند متعال و یاد او تعالی. و این ضرر هم مربوط به دنیای انسان و هم مربوط به آخرت او می‌باشد.

۳. **پلیدی و رجس** - این مورد قبلاً بیان شد و یکی از ضررهای آخروی شراب و قمار می‌باشد.

و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة - بی‌خبری از خداوند متعال و از احکام دین، مصایب و آلام بزرگی هم در دنیا و هم در آخرت در پی دارد. اهل دین و ایمان که در ذکر و فکر خداوند متعال هستند، قلوب‌شان در اطمینان و راحتی غیر قابل وصفی قرار و همین باعث می‌شود که مصایب و مشقات دنیوی به او ضرری نرساند.

نه شادی داد سامانی، نه غم آورد نقصانی

به پیش همت ما هر چه آمد بود مهمانی

ناگفته‌نماند که «ذکر الله» بر مبنای مفهوم عام خود، «صلوة» را نیز در بر می‌گیرد، اما در این جا «صلوة» (نماز) را به علت اهمیت والای آن جداگانه هم آورد تا تخصیص بعد التعمیم شود.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَحْذَرُوا... (۹۲)

در این آیه چیزی را بیان می‌کند که سبب آسانی مشکلات دنیا می‌شود و آن

اطاعت خداوند متعال و رسول او ﷺ می‌باشد.  
 به وسیله‌ی اطاعت خداوند متعال و رسول ﷺ، فریب شیطان به نهایت ضعف خود می‌رسد و قوه‌ی روحانی انسان قوی می‌گردد.  
**فان تولیتهم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین** - وظیفه‌ی رسول فقط رسانیدن احکام و دستورات خداوند متعال است که آن‌ها را به طور واضح و آشکار به شما برساند. و اگر از نصایح و دستورات او ﷺ سرپیچی کردید. بدانید که با ما طرف‌آید و ما از شما انتقام خواهیم گرفت.

**لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ... (۹۳)**

سوال: علت تکرار لفظ «وَاتَّقُوا» در این آیه چیست؟

جواب: این سؤال را به چند صورت جواب داده‌اند:

۱. منظور از اتقای اول، اجتناب از جمیع معاصی پیش از نزول این آیه می‌باشد و مقصد از اتقای دوم، پرهیز از خمر و میسر و هر چه که در این آیه است، می‌باشد و در این قسمت منظور از «آمنوا»، یقین داشتن است و مراد از اتقای سوم، پرهیز از کلیه‌ی محرّماتی که تحریم آن در آینده نازل می‌شود و نیکی کردن تا لحظه‌ی مرگ است.
۲. اتقای اول، اشاره به نفس تقوا، و دومی، اشاره به دوام آن و سومی اشاره به اتقاء عن ظلم العباد می‌باشد.
۳. منظور از اتقای اول، اتقاء عن الکفر و از دومی، اتقاء عن الکبائر و از سومی، اتقاء عن الصغائر است.
۴. مقصد از اتقای اول، پرهیز از عیب دانستن نسخ است و از دوم، عمل کردن بر ناسخ است (که در این آیه احتراز از شرب خمر می‌باشد) و از سومی، عمل کردن تا دم موت.
۵. تکرار در این جا برای تأکید است؛ چنان که ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ در دو جای «سوره‌ی تکاثر» برای تأکید آمده است.

۶. این سه «تقوا» به ترتیب اشاره به اتقاء عن مخالفة الله تعالى و اتقاء عن مخالفة الرسول ﷺ و اتقاء في الأعمال و الأحوال دارد.

از میان توجیحات مذکور، توجیه اول، اولی' است. در این ضمن ذکر توجیه اهل تصوف نیز مناسب است. این حضرات می‌گویند: «تقوا» دارای هفت مرتبه است: ۱. تقوا از جمیع معاصی و این کمترین درجه‌ی آن است، ۲. تقوا از گناهان کبیره‌ی باطنی، ۳. تقوا و اجتناب از ذکر غیرالله؛ چنان‌که گفته‌اند: «دست به کار و دل به یار». ۴. دوام ذکر الهی همراه با این نیت که فقط رضای خداوند متعال و اتباع و احیای سنت رسول الله ﷺ منظور است، نه چیزی دیگر مثل کشف و کرامت و نظایر آن، ۵. وقتی که به مقام محبوبیت رسید، سعی کند مریدان را به راه محبوبان و محبوبیت بکشد، ۶. وقتی به آن مقام عالی رسید، از ما سِوای الله ﷻ بُرَد و آن را از قلب خود بیرون بیندازد.

چو سرّی محرم راز خدا شد      خیال ما سِوای الله زو جدا شد

و چنین شخصی به انتهای مقام ولایت رسیده است، ۷. هفتمین مرتبه‌ی تقوا متعلق به پیامبران ﷺ و مخصوص آنان است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ...﴾ - این آیه مبارکه دلالت دارد بر این که در گناه‌ها همان‌طور که ضرر دینی و اخروی هست، ضرر دنیوی و جسمانی هم وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

و قوله تعالی: ﴿لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ - در تکرار تقوا و ایمان در این آیات بدین طرف اشاره است که در این هر دو بسیار درجات متفاوتی هست که یکی فوق دیگری می‌باشد و سالک در آن‌ها به مرور

ایام طبق استعداد خود ترقی می کند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَبْلُوكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ

ای مسلمانان! هر آینه می آزماید شما را الله به چیزی از شکار که برسد به آن دستهای شما

وَرِمَا حُكْمٌ لِّيَعْلَمَ اللَّهُ مَن سَخَّافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ

و نیزه‌های شما تا متمیز کند الله کسی را که غایبانه از وی می ترسد. پس هر کس تعدی کند بعد از این،

فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ

برای او هست عذاب دردناک • ای مسلمانان! مکشید صید را وقتی که احرام بسته‌اید

وَمَن قَتَلَهُ مِنكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ

و هر که بکشد صید را از شما به قصد، پس واجب است جزا و آن جزا مانند چیزی است که آن را کشته است از جنس چهارپایان؛

سَخَّكُم بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَرَةٌ طَعَامُ

حکم کند به آن دو صاحب عدالت از شما؛ به صورت قربانی به کعبه رسیده باشد یا واجب است کفاره که غذای

مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكِ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ ۗ عَفَا اللَّهُ عَمَّا

فقیران است یا واجب است برابر آن روزه تا بجشد جزای کردار خود را. عفو کرده است الله از آن چه

سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿١٥﴾ أَجَلٌ

گذشته است و هر که دیگر بار انجام دهد، انتقام می گیرد از وی الله. و الله غالب صاحب انتقام است • حلال کرده شد

لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ

برای شما شکار دریا و خوردن آن تا منفعت باشد برای شما و برای قافله و حرام کرده شد بر شما

صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٦﴾

شکار بیابان تا وقتی که احرام بسته باشید. و بترسید از آن الله که به سوی او حشر کرده می شوید •

•

مفهوم کلی آیه‌ها: شکار حیوانات حلال گوشت در هر حالت جایز است؛ مگر



در حالت احرام در موسم حج و این آزمونی از طرف خداوند متعال است که ببیند چه کسی غایبانانه از او تعالی می‌ترسد و اوامرش را فرمان می‌برد. پس صید در حالت احرام برای حاجی حرام است و اگر این کار را کرد، مثل حیوان شکارشده از چهارپایان باید جزا دهد یا به مساکین خوراک بدهد یا روزه نگه دارد و اندازه‌ی این جزا و کفاره بسته به رأی دو نفر عادل و دانا است. این حرمت فقط مخصوص به زمان احرام است. پس از احرام، باز شکار حیوانات حلال گوشت برای او جایز می‌گردد؛ پس مؤمن باید در این مدت کاملاً خودش را از ارتکاب به این محرم حفظ نماید.

### ربط و مناسبت

در آیات گذشته خداوند متعال چند فقره از محرّمات عمومی را که وابسته به اوقات و شرایط معینی نیستند، بیان فرمود. اکنون محرّماتی را بیان می‌کند که از لحاظ این که وابسته به زمان معین و شرایط خاصی هستند، جنبه‌ی خصوصی‌تری دارند و حکم آن‌ها را نیز متذکر می‌گردد؛ مانند شکار در حالت احرام و در داخل حرم.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَجْلِبُونَكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ... (۹۴)

۱- سبب نزول آیه‌ی ﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَجْلِبُونَكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيِّدِ...﴾ (مآئده: ۹۴) به روایت ابن ابی حاتم از مقاتل بن حیان چنین آمده است: این آیه در عمره‌ی حدیبیه نازل شد؛ بدین ترتیب که مسلمانان در احرام بودند و خداوند جهت آزمایش آنان حیوانات وحشی و پرندگان را چنان رام کرده بود که در کنار اناث و اسباب می‌آمدند و آنان به راحتی می‌توانستند آن‌ها را بگیرند یا بزنند و هیچ‌گاه در گذشته چنین حالتی راندیده بودند. مردم به گرفتن آن‌ها قصد کردند، اما خداوند متعال آیه را نازل فرمود و آنان را از این کار باز داشت (تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۶۵/۳، ش ۶۸۲۸ - روح المعانی: ۲۹/۷).

خداوند کریم به مؤمنان می‌فرماید که شما را به صید آزمایش می‌کنم؛ صیدی که در شرایط دیگر حلال است و فقط در یک وقت مشخص و آن هم در یک مکان معین و در حالتی خاص حرام می‌گردد و بدین وسیله میزان ایمان شما را به این اعتبار که چه کسی در خفا از خداوند متعال می‌ترسد و فرمانش را جاری می‌دارد و چه کسی روی برمی‌تابد، می‌سنجد. این موضوع در آیه‌ی بعد با توضیحات مربوطه آمده است.

«بشیء من الصيد» اشاره است به این که در این اوقات مخصوصه، شکار تمام حیوانات حلال گوشت حرام نمی‌گردد، بلکه صید حیوانات دریا و همچنین کشتن حیواناتی که در محدوده‌ی حرم بر انسان حمله می‌برند، جایز است.

تناله ایدیکم و رماحکم - یعنی این صیدها، از آن نوع هستند که شما به راحتی می‌توانید با دست یا با تیر آنها را شکار کنید. اما باز هم در این وقت معین، اجازه‌ی چنین کاری را ندارید.

لیعلم الله من یخافه بالغیب - فلسفه‌ی این کار این است که خداوند متعال بدین وسیله می‌خواهد آنان را که در خفا و پوشیدگی از خداوند متعال می‌ترسند و فرمان می‌برند، مشخص کند.

فمن اعتدی بعد ذالک ... - پس کسی که پس از ممنوع شدن این کار، دست به شکار زد یا محرمات بیان شده‌ی قبلی را حلال دانست یا از آنها استفاده کرد، برای او عذابی دردناک در آخرت وجود دارد.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ... (۹۵)

در این جا همان صید ممنوعه را بیان می‌فرماید که در آیه‌ی قبلی به آن اشاره شد.

لا تقتلوا الصيد و أنتم حُرْمٌ - از این دستور معلوم می‌شود که شکار کردن در حالت احرام مطلقاً ممنوع است؛ خواه در داخل حرم باشد یا خارج از آن.

و من قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم - و اگر کسی عمداً حیوانی را

در حالت احرام شکار کرد، حکمش این است که مثل آن حیوان را از حیوانات اهلی بدهد.

یحکم به ذوا عدل منکم - و این حکم باید توسط دو نفر ابراز گردد. مثلاً کسی که آهوئی شکار کرد، دو نفر حکم کنند که مثل آن از حیوانات اهلی، بُر است. لذا بر آن شخص یک بز واجب می‌گردد و همچنین در مقابل گورخر و خرگوش، به ترتیب گاو و بره قرار دارد و ...

هدیاً بالغ الکعبه - یعنی این مثل که انتخاب می‌گردد، باید در سرزمین حرم برده شود و همان جا ذبح گردد و به مساکین و فقرا داده شود؛ ذبح آن در جاهای دیگر جایز نیست.

او کفارة طعام مسکین - و اگر شخصی گاو یا گوسفند در دسترس ندارد، می‌تواند معادل قیمت گاو یا گوسفند، خوراکی بخرد و مانند صدقه‌ی فطر بر محتاجان و فقرا تقسیم نماید.

او عدل ذالک صیاماً - و اگر شخصی فقیر و نادار است و قادر نیست کفاره پردازد، بر اوست که مساوی با مقدار طعام مذکور، روزه نگه دارد؛ بدین صورت که در مقابل هر یک و نیم من گندم، یک روز روزه شود.

لیذوق و بال امره - این دستور به این خاطر صادر شده است که وبال کار خود را بچشد و در آینده دست به چنین کاری نزند.

عفا الله عما سلف - یعنی خداوند متعال کارهایی را که قبل از اسلام انجام داده‌اید و احترام حرم را پاس نداشته‌اید، می‌بخشد. از این پس، از این بی‌احترامی‌ها برکنار باشید.

و من عاد فینتقم الله منه - اگر کسی بعد از صدور این فرمان، باز مانند گذشته دست به شکار کردن حیوانات حرم در حالت احرام زد، خداوند متعال خود در دنیا یا در آخرت، با عذاب دادن او، از او انتقام می‌گیرد.

و الله عزیز ذو انتقام - خداوند متعال غالب است و بر هر کسی قدرت انتقام دارد و هیچ قدرتی یارای مقابله با قدرت قاهره‌ی او تعالی را ندارد و نیز هیچ کس نمی‌تواند

از دایره‌ی قدرت او ﷺ خارج گردد.

**أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَّعًا لَكُمْ... (۹۶)**

احل لكم صيد البحر... - یعنی صید دریایی و همچنین چیزی که از دیگران به شما رسید، برای شما حایان و دیگر مسافران حلال است. و حرم علیکم صید البر ما دمتم حُرماً - یعنی حرمت شکار در حرم مطلقاً است؛ مُحَرَّمٌ باشید یا غیر محرم و در غیر حرم، محدود به زمانی است که در آن زمان شما در حالت احرام هستید، پس از احرام می‌توانید به شکار پردازید. و اتقوا الله الذي اليه تُحشرون - از خداوند متعال بترسید؛ زیرا همگی به جانب او ﷻ حشر کرده می‌شوید و در مورد کارهایی که انجام می‌دهید، تحت سؤال خواهید رفت.

## علوم و معارف

### □ دانستنی‌هایی درباره‌ی شکار در حَرَم

از آیه‌های تفسیر شده چند مسأله که متعلق به شکار در حرم می‌باشد، مطرح شده است.

مسأله‌ی اول - در آیه، لفظ «صید» آمده و آن عام است؛ حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت همه را شامل می‌گردد؛ شکار کردن همه (در حال احرام) حرام است. این مفهوم عام «صید» در شعری چنین آمده است:

صيد الملوك ثعالب و ارناب و اذا ركبت فصیدی الأبطال

در این شعر، حیوانات حلال گوشت (خرگوش) و حرام گوشت (روباه) «صید» گفته شده‌اند.

اما شرعاً «صید» به حیواناتی اطلاق می‌گردد که طبعاً و خلقتاً وحشی‌اند و حفاظت خودشان را خود می‌کنند و با انسان‌ها انس نمی‌گیرند و از آنان دوری می‌کنند. به آن دسته از حیوانات که با انسان‌ها مانوس می‌شوند و اهلی هستند

مانند گاو، بُز، گوسفند و شتر، «انسی» یا «أنسی» می‌گویند.<sup>(۱)</sup> بنابراین، حیوانات غیر مأنوس - چه مأکول اللحم و چه غیر مأکول اللحم - در زمره‌ی «صید» هستند. پس در حالت احرام، همان‌طور که محرم نمی‌تواند آهو شکار بکند، روباه و غیره نیز نمی‌تواند شکار بکند؛ زیرا هرچه باشد، این حیوانات حرام گوشت را نیز برای انتفاع شکار می‌کنند. مثلاً پوست یا استخوان آن را جهت فروش برمی‌دارند و ...

البته بعضی از حیوانات موذی‌اند و شرع کشتن آن‌ها را در حالت احرام نیز جایز قرار داده است. مانند مار، موش، جغد، شاهین، کلاغ، عقرب، گرگ، سگ هاری و گزنده و سایر درندگان که قصد حمله داشته باشند. این گونه حیوانات از این حکم مستثنا هستند؛ چنان‌که در حدیث، جواز قتل این نوع حیوانات در حرم و در حالت احرام ثابت است.<sup>(۲)</sup>

بنابر این، الف و لام ﴿الصَّيْدُ﴾ برای عهد خارجی است و منظور صیدهایی هستند که شرع آن‌ها را حرام کرده است.

مسأله‌ی دوم - برای محرم خوردن گوشت حیوانی که غیر محرم آن را در خارج از حرم شکار کرده است، جایز است؛ البته به شرطی که محرم با نشان دادن صید به شکارچی یا راهنمایی او به زبان یا اشاره‌ی دست یا نوعی دلالت دیگر، با او همکاری نکرده باشد. چه در این صورت باز هم برای محرم خوردن

۱- ر، ک: روح المعانی: ۳۱/۷ - تفسیر مظهری: ۱۷۵/۳.

۲- به روایت بخاری در صحیح از عایشه رضی الله عنها: کتاب جزاء الصيد/ باب ۷ «ما يقتل المحرم من الدواب»، ش ۱۸۲۶ الی ۱۸۳۱ و کتاب بدأ الخلق/ باب ۱۶ «خمس من الدواب فواسق، يقتلن فی الحرم»، ش ۳۳۱۴ و ۳۳۱۵ - و مسلم در صحیح: کتاب الحج/ باب ۹ «ما یندب للمحرم و غیره قتله من الدواب فی الحل و الحرم»، ش ۶۶ الی ۷۹ (۱۱۹۸ الی ۱۲۰۰) - و ترمذی در سنن: کتاب الحج/ باب ۲۱، ش ۸۳۷ و ۸۳۸ و گفته: «هذا حدیث حسن» - و ابوداود در سنن: کتاب المناسک/ باب ۴۰ «ما يقتل المحرم من الدواب»، ش ۱۸۴۶ الی ۱۸۴۸ - و نسایی در سنن کبری: کتاب المناسک/ باب ۸۷ «قتل الغراب»، ش ۳۸۱۷ و ۳۸۱۸ - و ابن ماجه در سنن: مناسک/ باب ۹۱ «ما يقتل المحرم»، ش ۳۰۸۷ الی ۳۰۸۹.

این گوشت جایز نخواهد بود؛ اگر چه شکارچی آن را در خارج از حرم شکار کرده باشد.

**سؤال:** چرا خداوند متعال در این آیه مطلقاً نگفت: «لا تأكلوا الصيد» و بلکه فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ﴾؟

**جواب:** برای این که اگر می‌فرمود: «لا تأكلوا الصيد»، هر نوع صیدی برای محرم حرام می‌شد؛ در حالی که خوردن گوشت صید مطلقاً حرام نیست، بلکه اگر محرم خودش آن را شکار نکرده یا با اشاره و دلالت با شکارچی همکاری نداشته باشد، می‌تواند از آن بخورد. لذا فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ﴾ یعنی عملاً خودتان آن را شکار نکنید و قولاً و دلالتاً و اشارتاً در شکار آن دخالت نداشته باشید.

**مسئله سوم -** در صورتی که کسی عمداً حیوانی را در حالت احرام شکار نمود، بر او جزا لازم می‌شود که همان «مِثْل» است.

**سؤال:** در کتاب‌های فقهی ما از قبیل «فتاوی‌ای شامی»، «بحر الرائق»، «کنز» و سایر متون و شروح به صراحت آمده است که اگر کسی در حرم عمداً یا سهواً یا خطأً حیوانی را شکار کند، بر او جزا لازم است. پس در این آیه قید «عمد» برای چیست؟

**جواب:** جزا، در هر دو صورت (عمداً و خطأً) وجود دارد، در این جا قید «عمد» برای این آورد که در واقع شخص متعمد دارای دو سزا است؛ یکی سزای دنیوی که باید مثل آن را ذبح کند و دیگر، اُخروی که اگر توبه نکند، معذب می‌گردد؛ برخلاف کسی که در حالت احرام اشتهاً یا این که فراموش کرده که در حالت احرام است، حیوان را شکار می‌کند. این شخص فقط یک سزا دارد و آن دنیوی است که ادای مِثْل می‌باشد. بنابراین، در این جا قید ﴿مُتَعَمِّدًا﴾ برای دور کردن گناه آمده است، نه برای این که سهواً و خطأً صید جزا ندارد.

**مسئله چهارم -** جزا به تعدد صید، متعدد می‌گردد. یعنی اگر شخصی یک حیوان شکار کرده، یک جزا بر او واجب است و اگر چند حیوان را کشته باشد، به تعداد آن‌ها باید جزا پردازد. در جزا، تداخل وجود ندارد.

حاصل مسأله این که: قیمت صید در هر مکانی که شکار شده است، با ارزش همان منطقه برآورد می‌شود. مثلاً اگر کسی حیوانی را در مینی<sup>۱</sup> شکار نموده باشد، آن را به قیمتی که در مکه برایش قایل می‌شوند، قیمت گذاری نمی‌کنند، بلکه با قیمتی که در خود مینی<sup>۲</sup> رواج دارد، آن را می‌سنجند و اگر در آن حوالی قصبه و آبادی نیست، پس شکار را به ارزش مروج آن در نزدیک‌ترین محل و بازار قیمت می‌کنند.

اگر حیوان، غیر مأکول اللحم مانند روباه یا شغال باشد، در آن صورت اگر می‌خواهد به جای مثل، قیمتش را بپردازد، به قیمت یک گوسفند باید اکتفا کند نه بیشتر از آن. اما اگر حیوان، حلال گوشت باشد، قیمتش هر اندازه‌ای که باشد، باید پرداخت گردد. (قیمت گذاری باید به مطابق حکم دو نفر عادل باشد. البته اگر به جای دو نفر یکی باشد، باز هم گفته‌اش اعتبار دارد، اما دو نفر افضل است.)

**مسأله‌ی پنجم** - محرمی که صید کرده است، از سه امر اختیار دارد یکی را انتخاب کند: یا مطابق با قیمت آن حیوان، مثلش را بخرد و ذبح کند، یا به اندازه‌ی قیمت آن گندم و برنج بخرد و به مساکین بدهد که اندازه‌اش به اندازه‌ی صدقه‌ی فطر است؛ یعنی نصف صاع (یک و نیم من) به هر فقیری بدهد و یا اگر قدرت این کار را ندارد، می‌تواند در مقابل هر نصف صاع، یک روز، روزه بگیرد تا این که حساب گندم و برنج تمام شود. اگر چیزی باقی ماند و آن باقیمانده، کمی کمتر از نصف صاع باشد، باز هم یک روز روزه نگه دارد و اگر خیلی کمتر باشد، اختیار دارد که آن را به مسکینی بدهد یا به ازای آن روزه نگه دارد. اگر به مقدار قیمت حیوان مذکور غذا تهیه نماید و به مساکین بخوراند نیز جایز است.

**مسأله‌ی ششم** - همان‌طور که شکار کردن حیوان برای محرم حرام است، ذبح کردن آن هم بر او حرام است؛ زیرا خداوند متعال فرمود: ﴿لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ﴾ و این شامل هر نوع کشتنی می‌باشد؛ به شکار باشد یا به ذبح.

**مسأله‌ی هفتم** - برای محرم، شکار حیوانات دریایی جایز است و می‌تواند از

آن‌ها بخورد؛ البته از آن نوع حیواناتی که دائماً در آب زندگی می‌کنند، مانند ماهی و سایر انواع آن.  
حیواناتی که فقط به آب وابستگی دارند و در آن زندگی نمی‌کنند، مانند مرغان دریایی و ... ، شکارشان برای مُحرم جایز نیست.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَلْبُؤْنَكُمْ اللَّهُ...﴾ - از این آیه اصل امتحان صداقت مرید از طرف مشایخ ثابت شد که بسا اوقات مشایخ صداقت مرید را به نوعی امتحان می‌کنند تا بدانند که مرید صادق است یا کاذب. (بیان و روح)<sup>(۱)</sup>  
گویم: از این وجه شیرازی رحمته فرموده:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید  
که سالک بی خبر نبود زراه و رسم منزلها  
قوله تعالی: ﴿أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ...﴾ - در این آیه بیان تعدیل است در زهد و نهی است از غلو در آن. (روح و بیان)<sup>(۲)</sup>

﴿ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ  
گردانیده الله تعالی کعبه را - که خانه‌ی محترم است - سبب انتظام امور مردم و نیز ماه حرام را  
وَأَهْدَىٰ وَالْقَلْبِذِ ذَٰلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا  
وقربانی را و آن چه که در گردن شان قلاده‌می‌اندازند. این بیان برای آن است تا بدانید که الله می‌داند آن چه در آسمان هاست و  
فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۷﴾ أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ  
آن چه در زمین است و تا بدانید که الله به همه چیز دانا است • بدانید که الله

۱ - بیان القرآن: ۶۱/۳.

۲ - همان: ۶۳/۳.



شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا

سخت است عقوبت او و این که الله آمرزنده و مهربان است • نیست بر پیامبر مگر

الْبَلَّغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿١٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي

رسانیدن و الله می داند آن چه آشکار می کنید و آن چه پنهان می کنید • بگو (ای محمد صلی الله علیه و سلم): برابر نیست

الْحَنِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْحَنِيثِ ﴿٢٠﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي

پلید و پاک؛ اگر چه در عجب آورد ترا بسیاری پلید. پس بترسید از الله ای صاحبان

الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿٢١﴾

• خرد تا رستگار شوید

مفهوم کلی آیه‌ها: وجود کعبه و ماه‌های حرام و قربانی همه شعایر بزرگ خداوند متعال و مایه‌ی نظم امور مردم هستند. پس حرمت این شعایر را باید پاس داشت، ورنه او تعالی عقابش بسیار سخت است. وظیفه‌ی انبیا و رسل عليهم السلام فقط رساندن پیام الهی است و او عليه السلام خود به احوال ظاهر و پنهان بندگان خود خبر دارد. چیزها و طریقه‌های پاکیزه و پلید هرگز با هم یکسان نیستند؛ ولو این که پلید به اعتبار کمیت خیلی بیشتر از پاکیزه‌ها باشد. پس، بهترین راه حصول کامیابی، تقوا و فرمان برداری بی چون و چرا از خداوند متعال است و همین، مسلک مطلوب و راه و طریقه‌ی پاکیزه است و در مقابل آن، همه‌ی مسالک و چیزها پلیداند.

### ربط و مناسبت

در سه آیه‌ی گذشته، بیان یک نوع خاص از محرمات شرعیه که عبارت از حرمت شکار در حالت احرام و در حریم کعبه بود، بیان گردید. چون قبلاً بیان کعبه بود، بنابر مناسبت مذکور در این جا عظمت و شرف کعبه‌ی محترمه را بیان می‌فرماید.

## سبب نزول

در سال ششم هجری زمانی که رسول الله ﷺ همراه با ۱۵۰۰ تن از اصحاب خویش برای عمره می‌رفتند، شخصی نزد ایشان عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و گفت: من اموالی از راه شراب به دست آورده‌ام. اکنون که شراب حرام شده است، آیا می‌توانم با این اموال کار نیکی مثلاً کمک به حاجیان انجام دهم و آیا این کار برای من ثواب خواهد داشت؟ رسول الله ﷺ فرمودند: خیر، با این اموال هر قدر کارهای نیک انجام دهی، کوچک‌ترین ثوابی برایت نخواهد داشت؛ چون حرام‌اند و مال حرام نه در آخرت سودمند خواهد بود و نه در امور دنیا فایده‌ای خواهد داشت. آیه‌ی ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ...﴾ [مائده: ۱۰۰] در همین مورد نازل شد.

در همان سال (ششم هجری) که رسول الله ﷺ برای عمره بیرون رفته و در مقام حدیبیه اردو زده بود و حضرت عثمان رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ را برای رساندن پیام‌هایی به مکه گسیل داشته بود، از کفار قریش هم نماینده‌ای نزد رسول الله ﷺ آمد. آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ به مسلمانان دستور دادند که حیوانات قربانی را در معرض دید گروه نماینده‌ی قریش قرار دهند؛ چون آنان به این شعائر مربوط به حرم احترام فراوان قایل بودند. مسلمانان چنین کردند و هیأت مکی از دیدن آن هدئی و قلاید بسیار متأثر گردید و وقتی به مکه برگشتند، به سران قریش پیشنهاد کردند که حتماً به آنان اجازه‌ی ورود به مکه داده شود. خداوند متعال در این آیه بیان می‌فرماید که حرمت بیت‌الله و هدئی و قلاید در دل تمام انسان‌ها نهاده شده است.

## تفسیر و تبیین

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا... (۹۷)

جعل الله الكعبة البيت الحرام - «البيت الحرام» صفت «الكعبة» است. «لنّاس» سه توجیه دارد: ۱. لنّاسِ مَكَّةَ، ۲. لنّاسِ الْعَرَبِ، ۳. لنّاسِ جَمِيعِ الْعَالَمِ (مطلقاً برای

جهانیان؛ کافر باشند یا مؤمن و موحد). هر سه توجیه مرادند و تمام اشیا در آن داخل اند؛ حتی مدار رزق و کسب انسان هم کعبه است.

«کعبه» به مکانی می گویند که چهار ضلع اش مساوی و به شکل مربع باشد و نیز به مکان مرتفع و تپه ای که از زمین های مجاورش بلندتر باشد، کعبه می گویند. دو استخوان برجسته ی بند پا را «کعب» می گویند که از قسمت های پیرامون خویش بالا زده است. به پستان زن هم به دلیل برجستگی از سطح سینه، «کعب» می گویند: ﴿وَكَوَاعِبَ أُنثَرَاءٍ﴾ [نبا: ۳۳].

کعبه ی مکرمه را به این مناسبت کعبه می گویند که به شکل مربع است و از زمین های اطراف خویش مرتفع تر می باشد.

حکمت وصف کردن «کعبه» به «البيت الحرام» این است تا از کعبه های ساخته و پرداخته ی مردمان ممتاز و مشخص گردد. چنان که قبیله ی «بنی خثعم» برای خود کعبه ای درست کرد و به آن «کعبه ی یمانیه» نام نهاد. خداوند متعال قید «البيت الحرام» را ذکر نمود تا همه بدانند که منظور از این کعبه، خانه ی خداوند متعال می باشد نه کعبه ی یمانیه و امثال آن.

قیاماً لِلنَّاسِ - «قیام» و «قوام» هر دو مصدر هستند و به چیزی می گویند که باعث و سبب نگهداری چیزی دیگر باشد. به عبارت دیگر: به چیزی که چیزی دیگر بر آن قائم باشد، قوام یا قیام می گویند. مثلاً «پی» دیوار را قوام می گویند؛ زیرا بنیاد دیوار و نگهدارنده ی آن است. منظور این است که موجودیت و برقراری جهان وابسته به وجود کعبه الله است. ﴿قیاماً للناس﴾. یعنی مدار پویایی و قیام ماندن جهانیان یا اهل مکه یا اهل حجاز، همین کعبه است.

امام تفسیر و استاد امام اعظم علیه السلام، حضرت عطاء بن ابی رباح رضی الله عنه می گوید: «لو ترکوه عاماً واحداً لم ينظروا ولم يؤخروا». یعنی اگر یک سال، طواف کنندگان به بیت الله نروند و آن را طواف نکنند، خداوند متعال به جهانیان فرصت نمی دهد و بدون تأخیر آنان را نابود می گرداند.

کعبه الله درست مانند آهن ربایی که آهن را از فاصله‌ی دور جذب می‌کند، مردم را هر ساله به طرف خود می‌رباید و این باعث می‌شود که هر سال لشکر طواف کنندگان به آن دیار هجوم آورند و بدین ترتیب اسباب نابودی عالم از بین برود.

این رابطه‌ی کعبه و جهانیان امری تازه نیست، بلکه از دیرباز مردم آن را طواف کرده‌اند. مثلاً در زمان جاهلیت که کفر و شرک سرتاسر شبه جزیره‌ی عرب را پوشانده بود، باز هم اعراب و قبایل متفرقه از هر طرف به بیت الله می‌آمدند و آن را طواف می‌نمودند.

قبایل وحشی ترک و لشکر خونخوار چنگیز نتوانستند به مکه دسترسی پیدا کنند؛ زیرا مکه جای امنی بود و کسانی که در اطراف آن به سر می‌بردند نیز، به برکت همین همجواری و همسایگی از فتنه‌ی آنان در امان ماندند.

در زمان قدیم اعراب بدوی نمی‌گذاشتند حیوانی از مسیری عبور کند و فوراً آن را می‌دزدیدند. اما وقتی که قلاده در گردن حیوانات انداخته می‌شد، دزدان هم جرأت نداشتند به آن دست بزنند و بنابر احترام کعبه از دزدیدن آن صرف نظر می‌کردند. در آن زمان که عرب‌ها درنده‌خوینی بی‌رحم بودند، اگر قاتل پدر خود را هم در حَرَم می‌دیدند، به او تعرّض نمی‌کردند! متأسفانه ما مسلمانان امروزی احترام حَرَم را شاید و باید پاس نمی‌داریم؛ چون عظمت و ابهت حرم در قلوب ما اختیاری است، اما در آنان این عظمت قهری بود که خداوند متعال در قلوب‌شان نهاده بود.

خلاصه‌ی کلام، «کعبه» تعلق‌ی ناگسستنی با عالم دارد و باعث قیام دنیاست. و الشهر الحرام و الهدی والقلائد - عطف است بر ﴿جعل الله الکعبة﴾. خداوند متعال ماه‌های حرام و قربانی‌ها را نیز مدار قیام قرار داد. «الشهر الحرام» یعنی ماه حرمت و عظمت. چون لفظ «شهر» مفرد است، نزد جمهور مفسران مراد از آن ماه ذوالحجّه می‌باشد؛ زیرا ارکان حج در این ماه ادا می‌شوند. البته شوال و ذوالقعدة و رجب بالتبع ملحوظ می‌باشند. نزد بعضی دیگر از مفسران اگرچه لفظ «شهر»

مفرد است، ولی «الف و لام» آن برای جنس می‌باشد. بنابراین، تمام ماه‌های حرام (رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم) را دربر می‌گیرد. «الهدی» به معنای تحفه است و اصطلاحاً به حیوانی گفته می‌شود که حلال گوشت است و مردم در ایام حج آن را برای ذبح به مکه می‌برند و این در واقع تحفه‌ای است برای بارگاه الهی.

«القلائد» جمع «قلاده» و در اصل به معنای پارچه یا نوعی حلقه است که بر گردن «هدی» می‌آویزند. اما در این جا منظور حیواناتی هستند که در گردن‌شان قلاده انداخته می‌شود و به جانب بیت‌الله برده می‌شوند. همه‌ی این‌ها (هدی و قلائد) مانند خود کعبه، محترم هستند و مدار قائم ماندن مردم می‌باشند. «قلائد» را جدا از «هدی» ذکر نمود؛ به این دلیل که به تنهایی یکی از علایم به حج رفتن است و مورد احترام مسلمانان می‌باشد.

**ذالک لتعلموا ان الله يعلم ...** - مشار الیه «ذالک»، قایم بودن تمام اشیا به کعبه‌الله و توابع آن می‌باشد. یعنی وجود کعبه که تمام اشیا به آن وابسته‌اند و پیدا کردن این همه شعایر مفید برای این است تا بدانید ذاتی که کعبه را آفرید و این قدر مصالح پیش پا انداخت، دارای علم محیط و بینایی کامل است و این لازمه‌ی پادشاهی و سلطنت حقیقی است؛ زیرا می‌بینیم که حتی یک پادشاه مجازی وقتی از رعایای خود خبر نداشته باشد، به زودی ارکان حکومتش می‌شکند و خود برکنار می‌گردد. خداوند متعال، قادر و حاکم مطلق است و علم و بصیرت‌اش بر تمام آفریده‌ها سایه انداخته است؛ به طوری که هیچ چیز از دایره‌ی علمش بیرون نیست. لذا مردم باید با توجه کردن به این مورد، به علم محیط خداوند متعال پی ببرند.

### اسباب امنیت دنیا

در این آیه‌ی کریمه، اسباب قیام و امن و اطمینان جهان و جهانیان چهار چیز معرفی شده است. یعنی برای برقراری تمام نظام هستی - از علویات گرفته تا

سفلیات- بودن این چهار چیز شرط است و در صورت فقدان آن‌ها نظم و امنیت جهان به هم خواهد خورد. این چهار چیز همانا کعبه‌ی شریفه، ماه‌های حرام، هدی و قلاید می‌باشند. از میان این‌ها کعبه‌ی مکرمه، اصل است و سه عامل دیگر، فرع و تابع آن هستند.

این عوامل مانند زنجیری، نظام عالم را در حالت متعادل به خود آویزان کرده است. بی‌حرمتی و اسائهی ادب نسبت به این اسباب مانند بریدن این زنجیر است و معلوم است که اگر نظام از زنجیر کنترل‌کننده و نگه‌دارنده‌ی خود رها گردد، سقوط خواهد کرد.

توجهات و تجلیات صفاتی و ذاتی ذات باری تعالی همیشه به جانب بیت الله سرازیر است و از آنجا به اطراف و اکناف عالم پخش می‌گردد. انقطاع تجلیات ذاتی صفات خداوند متعال، مساوی با نزول تجلیات قهری او تعالی می‌باشد و در نتیجه‌ی این قهر الهی، نابودی دنیا است! پس بزرگ‌ترین عامل نگه‌دارنده‌ی کاینات، کعبه‌الله می‌باشد؛ به طوری که در حدیث آمده: تا وقتی که بیت‌الله برقرار است، قیامت واقع نمی‌گردد. هنگامی که وقت وقوع قیامت فرا می‌رسد، یک شاه کافر حبشی به مکه حمله می‌برد و بیت‌الله را تخریب می‌کند. در این وقت آسمان‌ها و زمین در هم پیچیده می‌شوند!

**أَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ... (۹۸)**

اعلموا ... - خداوند متعال به سختی عذاب می‌دهد و اگر شما نسبت به این شعایر بی‌احترامی بکنید، لامحاله در عقاب شدید او تعالی گرفتار خواهید شد. در این عبارت، کلمه‌ی «للعاصین» محذوف است؛ یعنی: «شدیدالعقاب للعاصین» (برای گناهکاران عذابش سخت است).

وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ - و اگر به طرف او تعالی رجوع کنید و نسبت به این مقامات و شعایر احترام و ادب روادارید، خداوند متعال بخشنده‌ی مهربان است و بی‌تردید شما را خواهد بخشید و در آتیه و آخرت، مغفرت و رحمت خود را شامل حال

شما می‌کند.

در این جا کلمه‌ی «لِلْمُطِيعِينَ» محذوف است؛ یعنی: «غفورٌ رحيمٌ للمطيعين» (برای فرمانبرداران بخشاینده و مهربان است).

### مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ... (۹۹)

در این جا متوجه می‌کند که هیچ مخلوقی - اعم از عالم و ولی و پیامبران و فرشتگان - قادر نیست دیگران را هدایت دهد. هر که باشد وظیفه‌اش تنها ابلاغ است و بس. آنان به راه خداوند متعال راهنمایی می‌کنند و چنانچه مشیت خداوند متعال شامل حال کسی گردد، خود او را هدایت می‌دهد. پس نسبت و رابطه‌ی خویشاوندی به پیامبران ﷺ یا تعلق به طبقه‌ی بزرگان و اشراف، مسبب هدایت و نجات نیست.

در این آیه خداوند متعال می‌فرماید: وظیفه‌ی پیامبر ﷺ فقط این است که احکام الهی را ابلاغ نماید و شما مردم را در مورد احترام نمودن به این شعایر و مقامات معظم باخبر گرداند. نجات‌دادن و معذب‌گردانیدن در اختیار من (خداوند متعال) است.

و الله يعلم ما تبدون و ما تكتمون - هر چه که شما به ظاهر و آشکار انجام می‌دهید و هر آنچه را که در خفا و در دل و دماغ و خیال پوشیده نگه می‌دارید، خداوند خبیر کاملاً از آن خبر دارد.

### قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ... (۱۰۰)

قل ... - متوجه می‌فرماید: چیز پاک و ناپاک با هم برابر و مساوی نیستند. انتخاب چیزهای پاک به بهشت می‌انجامد و چیزهای ناپاک انسان را در ورطه‌ی گمراهی و نتیجتاً به دوزخ می‌اندازد.

ولو اعجبك كثرة الخبيث - یعنی کثرت «خبیث» و آنان که چیزهای ناپاک انتخاب نموده‌اند باعث تعجب شما نگردد. خداوند متعال «خبیث» را ظاهراً زیاد می‌کند،

اما کثرت آن دلیل بر حقانیت آن نیست؛ زیرا در آخرت ثمره‌ای جز جهنم ندارد. درباره‌ی این که منظور از «خبیث» و «طیب» کدام چیزها هستند، توجیحات عدیده‌ای ارایه شده که از جمله‌ی آنها این سخنان است:

۱. منظور از «خبیث»، کفر و شرک و فسق و از «طیب»، توحید و «قرآن» و حدیث می‌باشند.

۲. مراد از «خبیث»، مطلقاً گناهان است؛ صغیره باشند یا کبیره و از «طیب»، عبادات مراد می‌باشند؛ به هر درجه‌ای که باشند؛ فرض و واجب باشند یا سنت و مستحب.

۳. مراد از «خبیث»، شخص خبیث یعنی کافر و فاجر و مشرک است و منظور از «طیب»، عالم و صالح و مسلمان.

۴. مقصود از «خبیث»، تمام طرق و مکاتب و مذاهب باطله و از «طیب»، راه‌های خداشناسی و توحید و اسلام می‌باشد. به عبارت واضح‌تر: هر مسلکی که از مسیر اسلام بیرون باشد، «خبیث» و هر کار و طریقه‌ای که موافق با موازین اسلامی باشد، «طیب» نامیده می‌شود. بدین طریق متوجه کرد که در دنیا مکاتب و مذاهب خبیث و باطل همیشه بیشتر از مذاهب حقه می‌باشند. لذا از کثرت آنها فریب نخورید و آنها را حق نپندارید. اگر حق، یکی باشد، بر هزار باطل غالب است. در انتخاب راه صحیح همیشه از فهم و خرد بهره ببرید و از کثرت یک حزب و مکتب به حقیقت آن شهادت ندهید. بلکه ببینید کدام یک واقعی‌تر و موافق با حقیقت است و آن را قبول داشته باشید؛ اگر چه پیروان آن به ظاهر کمتر باشند. **فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلَحُونَ** - رمز فلاح و نجات همانا تقوا و خوف الهی است. پس تقوا اختیار کنید و راه کامیابی را برای خویش هموار سازید.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ﴾ - این آیه دلالت می‌کند که به کثرت اهل باطل در مقابل اهل حق نباید فریب بخورید که خدای ناکرده به



دلیل تکثیر آنان مبتلای سوء فهم شوید و آنان را حق دانسته به آنان میل کنید.  
(روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَسْـَٔلُوْا عَنۡ اَشْيَآءٍ اِنۡ تَبَدَّلَ لَكُمْ تَسْوِكُمْ  
ای مسلمانان! سؤال مکنید از آن چیزها که اگر ظاهر کرده شود حقیقت آن‌ها پیش شما، غمگین کند شمارا  
وَ اِنۡ تَسْـَٔلُوْا عَنْهَا حِيْنَ يُنۡزَلُ الْقُرْءَانُ تُبَدَّلَ لَكُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ  
و اگر سؤال کنید از آن هنگامی که فرود آورده می‌شود قرآن، البته ظاهر کرده می‌شود برای شما. عفو کرد الله از آن سؤالات  
غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۲۱﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنۡ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوْا بِهَا  
و الله آمرزنده و مهربان است • هر آینه سؤال کرده بودند مثل آن چیزها را قومی که پیش از شما بودند و باز  
كَافِرِيْنَ ﴿۱۲۲﴾ مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْۢ بَحِيْرَةٍ وَّلَا سَابِيْةٍ وَّلَا وَصِيْلَةٍ وَّلَا  
کافر شدند به آن‌ها • مشروع نکرده الله تعالی هیچ بحیره‌ای و نه سائبه‌ای و نه وصیله‌ای و نه  
حَامٍ وَّلٰكِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبَ وَاكْثَرُهُمْ لَا  
حامی را، ولیکن کافران بر الله دروغ می‌بندند و بیشتر آنان  
يَعْقِلُوْنَ ﴿۱۲۳﴾ وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰى مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلٰى الرَّسُوْلِ  
درک نمی‌کنند • و چون گفته شود به آنان که بیایید به سوی آن چه فرود فرستاده است الله و به سوی پیامبر،  
قَالُوْا حَسْبُنَا مَا وَّجَدْنَا عَلَيْهِ ءَاۡبَاءَنَا ؕ اَوْ لَوْ كَانِ ءَاۡبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ  
می‌گویند: ما را بس است آن چه که یافتیم بر آن پدران خود را؛ اگر چه پدران آنان هیچ نمی‌دانستند  
شَيْءًا وَّلَا يَهْتَدُوْنَ ﴿۱۲۴﴾  
و هیچ راه نمی‌یافتند •

ربط و مناسبت

ارتباط این آیات را با گذشته به سه وجه می توان توضیح داد:

۱. در گذشته خداوند متعال فرمود: ﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا أَلْبَلِغُ﴾ [مائده: ۹۹]. یعنی وظیفه‌ی پیامبر ﷺ فقط رساندن دستورات و پیام‌های خداوند متعال است. در این آیه بیان می‌فرماید که امت رسول نیز باید نسبت به گفته‌های رسول الله ﷺ اطاعت و انقیاد به خرج بدهند، نه این که از او سؤال نمایند؛ زیرا آنچه از نیازهای بندگان از جانب خداوند متعال صادر می‌گردد، پیامبر ﷺ طبق وظیفه‌ی نبوت و مسلم خویش بدون کم و کاست آن‌ها را به امت می‌رساند و دیگر جایی برای سؤال باقی نمی‌ماند.

به عبارت خلاصه‌تر: در گذشته خداوند متعال وظیفه‌ی رسول الله ﷺ را روشن ساخت و هم اکنون وظیفه‌ی امت را بیان می‌فرماید.

۲. چنان که که گفتیم وظیفه‌ی رسالت فقط تبلیغ است. در این جا خداوند متعال به بندگان می‌گوید که لازم نیست شما هم مانند کفار از پیامبر ﷺ سؤالات بیهوده نمایید و با این کار موجبات ناراحتی او را فراهم آورید. کفار از آن حضرت ﷺ در هر امری معجزه می‌خواستند و سؤالاتی مطرح می‌کردند که احتیاجی به اراییه آن‌ها نبود. شما مسلمانان از این تمناها و تقاضاهای بی‌معنا به دور باشید.

۳. در گذشته بیان فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ﴾ [مائده: ۹۹]. یعنی خداوند متعال از ظاهر و نهان شما خبر دارد و از رازهای آشکار و پوشیده اطلاع تام دارد. در این آیه مؤمنان را متوجه می‌فرماید که وقتی که خداوند متعال واقف و عالم به اسرار و احوال شماست، دیگر احتیاجی به این که بخواهید خداوند متعال اسرار غیب و نهان را برملا سازد، ندارید. ممکن است در اظهار نکردن آن‌ها مصلحتی برای شما وجود داشته باشد یا اظهار آن‌ها به ضرر شما تمام شود؛ مثلاً شما را به چیزی امر فرماید و شما نتوانید بر آن عمل کنید. به همین حکمت است که خداوند متعال خبرهای مخفی را ظاهر نمی‌کند.

## سبب نزول

سبب نزول این آیات طبق روایت «صحیح مسلم» از حضرت ابوهریره رضی الله عنه بدین قرار است:

پس از نزول حکم فرضیت حج، رسول الله صلی الله علیه و آله در سخنرانی خویش فرمودند: «خداوند متعال حج را بر شما فرض کرده است؛ آن را ادا کنید.» شخصی به نام اقرع بن حابس رضی الله عنه - و به روایتی دیگر: عکاشه بن محسن رضی الله عنه و بنا به روایتی صحیح‌تر: سراقه بن مالک رضی الله عنه - پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! آیا در هر سال فرض است؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله سکوت فرمودند. نامبرده سؤالش را سه بار تکرار کرد. آن گاه رسول الله صلی الله علیه و آله با عتاب او را متوجه کرد که چنانچه من در جواب سؤال می‌گفتم «بلی»، در هر سال حج فرض می‌شد و آن وقت شما نمی‌توانستید از عهده‌ی آن برآیید. سپس فرمودند:

«سبب هلاک شدن کسانی که قبل از شما بوده‌اند، کثرت سؤال و اختلاف‌شان با انبیای خودشان بوده است. لذا شما سؤالات بیجا نکنید، بلکه هر آنچه به شما دستور دادم، در حد توان خود انجام دهید و از هر آنچه نهی کردم، باز آیید.»<sup>(۱)</sup>

منظور آن حضرت صلی الله علیه و آله این است که درباره‌ی آنچه که سکوت کرده‌ام، بدون ضرورت سؤال نکنید.

و به روایت بخاری رضی الله عنه از انس رضی الله عنه: باری رسول الله صلی الله علیه و آله از سؤالات بی‌مورد چند نفر، قدری ناراحت شد و همان ساعت بالای منبر رفت و به‌طور الزام گفت: «از من در مورد هیچ چیز سؤال نمی‌کنید؛ مگر این که جواب آن را خواهم داد.» وقتی اهل مجلس این را شنیدند، ترسیدند از این که در معرض عذابی قرار گرفته باشند. حضرت انس رضی الله عنه می‌فرماید: در این هنگام همه را دیدم که هر یکی قسمتی از لباس خود را بر سرش پوشانده بود و گریه می‌کرد. در این هنگام یک صحابی به نام عبدالله بن حذافه رضی الله عنه برای این که اتهام وارده در نسب خویش را در جلوی

۱- به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه: کتاب الحج / باب ۷۳ «فرض الحج مرة فی العمر»، ش ۱۳۳۷ (۴۱۲).

همه برطرف سازد، برخاست و گفت: پدر من کیست؟ فرمود: «حذافه بن قیس».<sup>(۱)</sup>  
 در روایتی دیگر آمده است: یکی دیگر بلند شد و پرسید: جای من کجاست؟  
 فرمودند: «در دوزخ!» حضرت عمر رضی الله عنه به ناراحتی آن حضرت رضی الله عنه پی برد؛ جلو  
 رفت و با کمال عجز گفت: «رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی الله علیه وسلم»  
 نبیاً» (... دیگر سؤال نمی کنیم و از فتنه به خداوند متعال پناه می بریم)  
 همه‌ی این واقعات باعث نزول این آیه‌ها شدند.<sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ... (۱۰۱)

یا ایها الذین امنوا ... - ای مسلمانان! از پیامبر در مورد اموری که چنانچه برای  
 شما روشن شوند مورد پسندتان قرار نمی گیرند، سؤال نکنید؛ زیرا گاهی اوقات  
 اگر حقیقت آن‌ها برای شما ظاهر گردد، باعث رسوایی و بدنامی شما می شود.  
 اگر پیامبر صلی الله علیه و آله جواب نیکی داد، فبها و گرنه، بدانید که در آن جواب برای شما  
 شری نهفته است. چنان که آن صحابی به خاطر این که دیگران به او طعنه می زدند  
 که پدرت معلوم نیست و مادرش می گفت پدرش حذافه است، از آن حضرت صلی الله علیه و آله  
 درباره‌ی هویت اصلی پدرش سؤال نمود و با آن جواب خوب روبرو شد و یکی  
 دیگر در جواب سؤال بی مورد در موضوع عاقبت آخروی اش، رسوا گردید و  
 همچنین آن کسی که از حج سؤال نمود و با هشدار مواجه گردید.  
عفا الله عنها - خداوند متعال شما را از سؤالاتی که قبلاً کرده اید، عفو کرده است.  
 دیگر چنین سؤالاتی مطرح نکنید.

۱- به روایت بخاری در صحیح از انس رضی الله عنه: کتاب الدعوات/ باب ۳۵ «التعوذ من الفتن»، ش ۶۳۶۲ و  
 کتاب الفتن/ باب ۱۵ «التعوذ من الفتن»، ش ۷۰۸۹ الی ۷۰۹۱.  
 ۲- تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۷۹/۳- ۲۷۸، ش ۶۹۱۴ الی ۶۹۱۹ - تفسیر ابن کثیر: ۱۰۴-۱۰۵/۲ - اسباب  
 النزول واحدی: ۱۱۷.

ضمیر «ها» در ﴿وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا﴾ به «اشیاء» راجع است و در مورد ضمیر «ها» در ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْهَا﴾ دو قول وجود دارد:

۱- مرجع آن «اشیاء» در ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾ است. یعنی از اشیا و تکالیف شاقه‌ی مذکوره شما را عفو کرد؛ بدین گونه که شما را به انجام آن‌ها با این که در مورد آن‌ها سؤال کردید، دستور نداد و حج را در هر سال فرض نکرد.

۲- نزد برخی دیگر مرجع ضمیر همان سؤالات هستند. یعنی خداوند متعال شما را از سؤالات بی‌موردتان با این که گناه و موجب قهر بودند، عفو کرد. پس در آینده مرتکب چنین حرکاتی نشوید.<sup>(۱)</sup>

معتبر، قول اول است.

و الله غفورٌ حلیمٌ - خداوند متعال بخشنده (غفور) است و نسبت به سؤالاتی که قبلاً کرده‌اید یا اکنون می‌کنید، بردبار (حلیم) است و شما را با عجله مؤاخذه نمی‌کند.

### بحث نحوی در باره‌ی لفظ «اشیاء»

در این آیه لفظ «اشیاء» به اعتبار نحو، از مشکلات «قرآن» به شمار می‌آید و علمای نحو درباره‌ی این که منصرف است یا غیرمنصرف و در صورت دوم، وجه غیر انصراف آن چیست، با همدیگر اختلاف دارند:

جمهور نحات به جانب غیرمنصرف بودن آن رفته‌اند؛ چنان که در همین محل با این که در محل جر واقع است، باز هم مفتوح و غیرمنصرف شده است.

علامه خلیل رحمته‌الله و سیویه رحمته‌الله در بیان سبب منع صرف آن می‌گویند: «اشیاء» جمع «شیء» است. «اشیاء» در اصل «شیئآء» (با دو همزه) بر وزن «فعلاء» بوده است. اما چون در لغت عرب، اجتماع دو همزه که در میان‌شان «الف» و قبل از هر دو، حرف علت باشد، ثقیل می‌آید، همزه‌ی اول را به اول کلمه قبل از فاء الفعل منتقل کردند که تبدیل به «اشیاء» بر وزن «فعلاء» گردید و همزه‌ی دوم زایده و برای تأنیث است و چون که با «حمراء» که غیرمنصرف است مشابهت

۱- تفسیر مظهری: ۱۹۱/۳ و ۱۹۲.

دارد، بنابر شباهت این دو در وزن، «اشیاء» را نیز غیر منصرف کردند. سبب دوم این که معدول است از «شیئآء»؛ زیرا «اشیاء» چنان که متذکر شدیم در اصل «شیئآء» بوده است؛ مانند «عمر» که از «عامر» معدول است. لذا عدل، سبب دوم منع صرف آن قرار گرفت.

علامه اخفش رحمته الله و فراء رحمته الله می گویند: «اشیاء» در اصل «اشیئآء» بر وزن «افعیلاء» بوده است. پس از اجتماع دو همزه که در میان شان «الف» هست و بعد از «ی» آمده اند، عرب در این دو لفظ بنابر ثقل، همزه ی اول را به «ی» بدل کردند و «ی» اول را که عین کلمه بود، حذف کردند که بر وزن «أفعیلاء» شد و آن را مانند «اصدقاء» و «اصفیاء» غیر منصرف می کنند؛ چون با آن ها مشابهت دارد. امام کسائی رحمته الله می گوید: «اشیاء» بر وزن «افعیلاء» است و بنابر مشابهت با «صفراء» و «حمراء» غیر منصرف شد. <sup>(۱)</sup>

معروف ترین قول، قول سیبویه و خلیل رحمته الله است.

سؤال: از قسمت اول آیه ی مورد بحث معلوم می شود که سؤال اضافی از پیامبر صلی الله علیه و آله به هیچ وجه جایز نیست. اما در قسمت دوم آیه - آنجا که می فرماید: ﴿وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلْكُمْ﴾ - برعکس این مطلب فهمیده می شود؛ زیرا طبق این جمله سؤال کردن جایز است. پس، به ظاهر، دو قسمت این آیه در تضاد هستند. رفع این تضاد چگونه است؟

جواب: منظور از قسمت اول آیه، نهی از سؤالاتی است که با قوانین و موازین شرع، منافات دارند یا زمان و محل طرح آن ها نیست. مقصد از قسمت دوم آیه، سؤالات ضروری و حقیقی می باشد. لذا می فرماید: اگر از این گونه سؤالات، هنگام نزول «قرآن» برای تان پیش آمد، پیرسید، اما این پرسش، بیجا و بیهوده و بی مورد نباشد.

نزد برخی مفسران، مفهوم هر دو عبارت یکی است. یعنی اصلاً سؤال نکنید

۱- تفسیر کبیر: ۱۰۵/۱۲- و روح المعانی: ۴۹/۷ الی ۵۱.

والا برای شما بد می‌شود. و اگر «قرآن» نازل شود، مصالح و فواید خود به خود ظاهر می‌گردند و شما دیگر احتیاجی به سؤال کردن نخواهید داشت.<sup>(۱)</sup> بر همین مبنا تعداد سؤالات صحابه رضی الله عنهم از رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار کم بوده است؛ به طوری که همه‌ی آن‌ها را فقط سیزده فقره گفته‌اند و حتی بعضی‌ها هفت می‌گویند؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم مطمئن بودند که آن‌چه به صلاح دین و دنیای‌شان است، بیانش از جانب خداوند متعال به رسول صلی الله علیه و آله محوّل است و ایشان خود آن‌ها را تحت هر شرایطی ابلاغ می‌کند.

### قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ... (۱۰۲)

قد سألها قومٌ ... - متذکر می‌شود که این سؤالات بی‌محل را اقوام گذشته از پیامبران‌شان کرده‌اند. این قوم از بنی‌اسرائیل بودند؛ یهود و نصارا. ثم اصبحوا بها کافرین - اما آنان با این سؤالات، به سبب تکذیب معجزاتی که از دست پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و سلم ظاهر می‌شد و همچنین بر اثر عمل نکردن به مسایل و تکالیفی که در جواب سؤالات بی‌جای‌شان بیان می‌شد، به طرف کفر لیز خوردند؛ زیرا هر قومی که از نبی یا از عالم خویش سؤالاتی بکند، اما پس از دریافت جواب، بر آن‌ها عامل نباشد، معذب می‌گردد. خداوند متعال مسلمانان را متوجه می‌کند که این خطر شما را هم تهدید می‌کند. پس نباید این سؤالات را مطرح سازید. از باب مثال، از این دسته اقوام یکی قوم حضرت صالح علیه السلام بود که تقاضای معجزه به صورت ناقه کردند. اما پس از ظهور معجزه، آن را انکار و تکذیب کردند و ناقه را کشتند و در نتیجه خداوند متعال بر آنان عذاب فرستاد. قوم حضرت موسی علیه السلام نیز خواستار رؤیت خداوند متعال شدند و این سؤال وبال‌جان‌شان گردید و خداوند متعال کوه طور را بر سر آنان قرار داد. اصحاب حضرت عیسی علیه السلام خواستار مائده‌ی آسمانی شدند، اما ایمان نیاوردند و بالاخره به صورت خنزیر مبدل گشتند ... و بسیاری نمونه‌های دیگر.

### مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ نَجِيرَةٍ... (۱۰۳)

در دو آیه‌ی گذشته خداوند متعال مسلمانان را از سؤال در مورد مسایل بی‌فایده منع فرمود. در این آیه از عمل کردن بی‌فایده در موارد مختلفی منع می‌فرماید. این آیه برای تردید بعضی از عقاید مشرکان نسبت به بعضی از اعمال می‌باشد که در اذهان بعضی از نومسلمانان نیز تا آن وقت رسوخ داشت. در این کریمه متوجه می‌کند که این کارها، زیبای شما مسلمانان نیستند.

#### چند لفظ مترادف المعنی

در عربی شش لفظ مترادف وجود دارند که به طور پراکنده در «قرآن» به کار رفته‌اند و عبارت‌اند از: ۱. فَعَلَ، ۲. عَمِلَ، ۳. جَعَلَ، ۴. طَفِقَ، ۵. أَنْشَأَ، ۶. أَقْبَلَ. به اعتبار کاربرد و وسعت معنا، بعضی از بعضی دیگر اخص و برخی دیگر اعم هستند.

«فعل»، از همه عام‌تر و دربرگیرنده‌ی تمام اعمال جوارح و قلوب می‌باشد. وقوع آن به اعمال جوارح ظاهر است. مثلاً می‌گویند: «فَلَانٌ فَعَلَ بِيَدِهِ» و... اما صحت وقوع آن بر اعمال قلوب به دلیل این قول الله تعالی است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [نحل: ۳۵].

«عمل» از «فعل» اخص و از بقیه عام‌تر است و برای بیان اعمال جوارح به کار می‌رود. در حدیث مرفوع آمده است: «نية المؤمن خير من عمله»<sup>(۱)</sup>.

۱- به روایت طبرانی در معجم کبیر از سهل بن سعد ساعدی رضی الله عنه: ۱۸۵/۶، ش ۵۹۴۲ - و بیهقی در شعب الإیمان از انس رضی الله عنه با لفظ «نية المؤمن ابلغ من عمله»: باب ۴۵ «في اخلاص العمل لله...»، ش ۶۸۵۹ و ۶۸۶۰. با این که حدیث سنداً ضعیف گفته شده، ولیکن چنان که علامه سخاوی رحمته الله تصریح کرده، به اجتماع طرق متعدد قوی می‌باشد (ر.ک: المقاصد الحسنة سخاوی: ۵۲۷-۵۲۶، ش ۱۲۶۰ -



چنان که پیدا است، در این حدیث نیت که فعل قلب است، از اعمال که فعل جوارح است جدا گردیده و بهتر گفته شده است. در حدیثی دیگر آمده: «انما الاعمال بالنیات»<sup>(۱)</sup>.

«جعل» از «عمل» اخصّ و از بقیه اعمّ است و برای بعضی از اعمال جوارح و برای بعضی دیگر از اعمال قلوب و خیال استعمال می‌گردد. گاهی به معنای حکم و در پاره‌ای موارد به معنای خلق هم می‌آید؛ مانند آیه‌ی ﴿وَجَعَلَ الظُّمُتَ وَالنُّورَ﴾ [انعام: ۱]. و نیز به معنای تصییر می‌آید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا﴾ [زخرف: ۳].

باید دانست که در این آیه «جَعَلَ» به معنی حکم است: ﴿ما جعل الله من بحيرة...﴾ یعنی: «ما حکم الله، لا شرع ولا امر به» (خداوند متعال به شما دستور خودداری از استفاده‌ی گوشت این حیوانات نداده و به آن مکلف نکرده است؛ پس چرا گوشت این حیوانات را بر خود حرام می‌کنید؟)<sup>(۲)</sup> و پس از این‌ها به اعتبار خصوصیت به ترتیب، «طفق» و «انشأ» و «اقبل» قرار دارند.

ما جعل الله من بحيرة - «بحیره» بر وزن «فعلیلة» به معنای مفعول (مبحوره) است.

کشف الخفاء عجلونی: ۳۸۸-۳۸۷ - مجمع الزوائد هیشمی: ۶۶/۱ - تمهید ابن عبدالبر: ۲۶۵/۱۲ - موضوعات کبیر ملا علی قاری: ش ۵۶۳ - و...).

۱- به روایت بخاری در صحیح از عمر بن خطاب رضی الله عنه: کتاب بدء الوحی / باب ۱ «کیف کان بدء الوحی الی رسول الله صلی الله علیه و آله»، ش ۱ و کتاب مناقب الأنصار / باب ۴۵، ش ۳۸۸۹ و کتاب الطلاق / باب ۱۱ «الطلاق فی الاغلاق و الکره و...» و کتاب الأیمان / باب ۴۲ «ما جاء انّ الاعمال بالنية و الحسبة...»، ش ۵۴ - و مسلم در صحیح: کتاب الامارة / باب ۴۵ «انما الاعمال بالنية...»، ش ۱۹۰۷ (۱۵۵) - و ابو داود در سنن: کتاب الجهاد / باب ۱۶ «ما جاء فیمن یقاتل ریاءً و للدنیا»، ش ۱۶۴۷ و گفته: «حسن صحیح» - و ابن ماجه در سنن: کتاب فضائل الزهد / باب ۲۶ «النية»، ۴۲۲۷ - و نسایی در سنن: کتاب الطلاق / باب «الكلام اذا قصد به فيما یحتمل معناه»، ش ۳۴۳۷، و کتاب الطهارة / باب ۶۰ «النية فی الوضوء»، ش ۷۵ و کتاب الايمان و النذور / باب ۱۹ «النية فی اليمين»، ش ۳۸۰۳ - و احمد در مسند: ۲۳۶/۱، ش ۱۶۸.

۲- ر، ک: تفسیر کبیر: ۱۰۹/۱۲.

در اصل از «بحر» به معنای «شق» است. «بحره» یعنی «شقه». دریا را بحر می‌گویند؛ به این معنا که امواج و اجزایش همیشه همدیگر را می‌شکافند (یشقُّ بعضُهُ بعضاً). یا به این معنا که از خشکی قطع شده و جداست.

### تعریف «بحیره» و «سائبه» و ...

«بحیره»، «سائبه»، «وصیلة» و «حام» همه متعلق به رسوم زمان جاهلیت بودند که تعریف هر کدام به قرار مشروح می‌باشد:

#### «بحیره»

در زمان جاهلیت رسم بر این بود که هر گاه ماده شتری چهار مرتبه می‌زاید و در مرتبه‌ی پنجم نر به دنیا می‌آمد، گوش‌های این بچه شتر را از قسمت بالا به پایین می‌بریدند. لذا به آن «بحیره» می‌گفتند؛ یعنی: «شقّ اذناه».

این بچه شتر برای همیشه به بتان و خدایان آنان اختصاص می‌یافت و کسی حق تعرض به آن را نداشت. حتی اگر به مزرعه‌ای وارد شد، صاحب مزرعه حق نداشت آن را از خوردن محصولاتش باز بدارد و هنگامی که در حال مرگ به سر می‌برد، از ذبح کردن آن صرف‌نظر می‌کردند و عقیده داشتند که این مثلاً برای «لات» یا «عزی» است و آن‌ها خودشان ذبح می‌کنند! و آن وقت که می‌مُرد، آن را مذبوحه‌ی بت مذکور دانسته و از گوشتش می‌خوردند.

#### «سائبه»

«سائبه» بر وزن «فاعلة» از «ساب، یسوب» می‌باشد؛ یعنی حرکت آزاد. وقتی که آب در زمینی جاری می‌شود، می‌گویند: «ساب الماء». خزیدن مار را نیز به همین فعل یاد می‌کنند و می‌گویند: «ساب الحیة».

طبق تفسیر ابو عبیده رضی الله عنه در دوران جاهلیت شخصی که مریض می‌شد یا مسافرت می‌کرد، نذر می‌کرد که اگر از مرض شفا یابد یا به سلامتی از سفر باز گردد، شتری به نام «لات» یا «عزی» یا «هبل» رها می‌سازد تا هر کجا که می‌خواهد برود

و از هر جا که می‌خواهد بچرد و کسی حق تعرض به آن را نداشته باشد و پس از مردن از گوشت‌اش استفاده نمایند. از این وجه به آن «سایه» می‌گفتند؛ یعنی: «سیب حیث تشاء»؛ مانند آب آزاد است؛ به هر طرف که میل کند، برود.

فراء رضی الله عنه در تعریف «سائبه» می‌گوید: به شتری می‌گفتند که ده بار می‌زاید و هر بار ماده به دنیا می‌آورد. آنگاه این شتر مادر را آزاد می‌گذاشتند و شیرش را نمی‌دوشیدند و پشم‌هایش را هم قطع نمی‌کردند.

عبدالله بن عباس رضی الله عنه در این باره می‌گوید: در آن زمان مردی که به مشکلی برمی‌خورد، برای حل آن بدین گونه نذر می‌کرد: «ای فلان بت! اگر فلان مشکلم حل گردد، این شترم را به نام تو آزاد می‌کنم و هیچ کاری از آن نمی‌گیرم.» آن وقت نزد کلیددار بتخانه می‌آمد و آزادی آن شترش را به نام فلان بت اعلام می‌کرد. بدین وسیله آن شتر از تعدی و تعرض در امان می‌ماند. به این شتر «سایه» می‌گفتند. برخی دیگر «سائبه» را آن غلام می‌دانند که به نام بتی آزاد کرده می‌شد؛ بدین صورت که نه ولاء داشته باشد، نه دیت و نه میراث.

### «وصیله»

عادت عرب بود که هرگاه گوسفند یا گاو یا شتری اگر مرتبه‌ی اول ماده می‌زاید، برای خودشان بود و چنانچه نر می‌زاید، آن را برای بتان مخصوص می‌کردند و کسی حق استفاده از آن را نداشت. اگر توأمین (نر و ماده) به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: این بار ماده با برادرش «وصل» شده است. لذا نر را هم نمی‌کشتند و برای بتان نگه می‌داشتند.

ابن مسیب رضی الله عنه گفته است: این نوع حیوان توضیح ندارد؛ از اقسام همان حیوانات بود که برای بتان مخصوص می‌شد.

### «حام»

«حام» از «حمایت» به معنای حفاظت مأخوذ است و به شتر نری می‌گفتند که از نطفه‌ی آن، یک شتر نر و مجدداً از نطفه‌ی این شتر، شتر نر دیگری پیدا می‌شد.

در این صورت، شتر اولی را آزاد می کردند و از بچه و به سخن واضح تر: نوه اش کار می گرفتند.

«حام» از «حامی» است. یعنی آن که از رکوب محفوظ شده است.<sup>(۱)</sup>  
 خداوند متعال همه ی این کارها را نفی می کند و می فرماید که او ﷻ به این کارها دستور نداده است و شما مسلمانان باید از انجام این کارهای بیهوده بر حذر باشید و از متابعت کفار و مشرکان در این کارها پرهیز نمایید.  
و اکثرهم لایعقلون - این کارهای شان از حماقت و بی عقلی سرچشمه می گیرد؛ زیرا بیشتر آنان عقل و درایت ندارند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ... (۱۰۳)

خداوند متعال در این کریمه می فرماید: هنگامی که به آنان به طور ارشاد گفته می شود: به جانب دستورات الهی و رسول بیایید، می گویند: ما از پدران و اجداد خویش تقلید می کنیم؛ در حالی که اجدادشان هیچ نمی دانستند و گمراه بودند. این آیه تمام شرک و بدعات را رد کرده است.

## علوم و معارف

### □ اقسام سؤالات دینی و علمی

سؤالات دینی و علمی به اعتبار هدف و نیت به چهار قسم اند:

۱. سایل نیت دانستن دارد و می خواهد پس از دانستن بر آن عمل کند.
۲. سایل صرفاً برای آزمایش طرف که فلان مسأله را می داند یا نه، از او سؤال می کند.

۳. مقصد سایل از سؤال کردن این است که مسأله ی مذکور را یاد بگیرد و با طرح آن در حضور دیگران، آنان را مات و قانع گرداند و بدین وسیله فخر فروشی

۱- در مورد همه ی تعاریف مذکور، ک: تفسیر کبیر: ۱۱۰/۱۲ - ۱۰۹ - روح المعانی: ۵۶/۷ - ۵۵ - تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۸۰/۳ الی ۲۸۴، ش ۶۹۲۴ الی ۶۹۴۶.

نماید.

۴. سؤال می‌کند و از جواب آن در دعاوی و خصومات فیما بین برای غلبه یافتن بر طرف، استفاده می‌کند.

علمای دین از آیه‌ی ﴿بِتَأْيِهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾ [مآئده: ۱۰۱] استدلال کردند که بر هر مسلمان لازم است برای سؤال کردن، قبل از هر چیز تصمیم بگیرد مسایلی را مطرح کند که واقعاً نمی‌داند و به جواب‌شان نیاز دارد و ثانیاً، نیت عمل کردن بر آن داشته باشد. این همان نوع اول از سؤال کردن است و چیز پسندیده‌ای است. اما سه صورت دیگر برای شخص، بدبختی آخروی به بار می‌آورد و از دو ناحیه مورد سؤال و عتاب قرار می‌گیرد: ۱. سؤال از علمی که آموخته است. ۲. مؤاخذه برای عمل نکردن بر آن.

#### ❑ سؤال کردن از نبی ﷺ با سؤال کردن از عالم و ولیّ فرق دارد

باید به خاطر داشت که در این خصوص (سؤال کردن)، در میان نبی و عالم و ولیّ فرق هست. در مجلس پیامبر ﷺ نمی‌بایست سؤال می‌کردند؛ زیرا او ﷺ خود وظیفه داشت مصالح را بیان نماید و از طریق وحی به نیازها آگاهی و به بیان مأموریت می‌یافت. اما عالم و ولی این طور نیستند و به همین دلیل، کثرت سؤال از آنان ممنوع نیست؛ اگرچه سؤال از آنان نیز به قصد الزام و اسکات و از روی بی‌ادبی جایز نیست.

#### ❑ درس‌هایی که باید فرا گرفت

- از مجموع آیه‌هایی که خواندیم، این درس‌ها باید فرا گرفته شوند:
۱. شأن مسلمانی مقتضی این است که در تمام امور- دینی باشند یا دنیوی- باید از «قرآن کریم» و سنت رسول الله ﷺ سرمشق گیرد، نه این که روش و عادت آبا و اجداد خویش را بر آن‌ها مقدم کند.
  ۲. مسلمان نباید در کارهایش حتی در لباس و غذایش از غیرمسلمانان الگو بگیرد. او باید اخلاق و ظاهرش را طبق تعالیم اسلام بیاراید. و اگر موضوع غذا و

لباس هم باشد باید بنگرد که آیا اسلامی است یا خیر. اگر اسلامی باشد، به نیت عمل بر اسلام از آن استفاده کند و الا، از آن اجتناب نماید.

۳. مُقتدا و پیشوا باید دارای دو صفت باشد: اول، دارای علم کامل باشد و دوم، راه را طی کرده باشد. پس پیشوایی در علم و عرفان منوط به این دو صفت (علم صحیح و عمل مستقیم) است. در غیر این صورت، اقتدا به او جایز نیست.

۴. غلو و زیاده‌روی در امور مذموم و بدعت است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ خَبِيرَةٍ...﴾ - در این آیه تردید رسم جاهلیت است که بعضی حیوانات را به غیر الله منسوب می‌کردند؛ چنان‌که امروزه بعض جهال برای تحصیل تقرب به ارواح طیبه همین طور عمل می‌کنند.

قوله تعالی: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا...﴾ - در این آیه تردید آن عقیده‌ی جهلای صوفیه است که چون در جلو آنان دلیل شرعی عرضه می‌شود، از گفتارهای مشایخ خود که خلاف شرع هستند، استدلال می‌کنند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ<sup>ج</sup>

ای مسلمانان! محافظت کنید خویشتن را. ضرر نمی‌رساند شما را کسی که گمراه شد وقتی شما هدایت یافتمید.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٧﴾

به سوی الله است رجوع همه‌ی شما، پس خبر می‌دهد شما را به آن‌چه عمل می‌کردید •

### ربط و مناسبت

در گذشته بیان وظیفه‌ی رسول ﷺ و امت بود که همانا ابلاغ و رساندن تعلیمات آسمانی از طرف پیامبر ﷺ، و پذیرش و به کار بستن آن‌ها از جانب امت بود.

اضافه بر این، بیان فرمود: آنان که به جای تقلید و اطاعت از پیامبر ﷺ، دنباله‌رو اجداد و آباء خود هستند، یک مشت نادان و احمق هستند و از حقیقت چیزی درک نکرده‌اند.

در این آیه‌ها بیان می‌فرماید: همچنان که وظیفه‌ی پیامبر ﷺ تبلیغ است، شما قبول‌کنندگان هم اصلاح و رشد را منحصر به خویش نگردانید، بلکه مانند پیامبر ﷺ این تعالیم و احکام را به دیگران برسانید و این بر شما لازم است.

### سبب نزول

از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که وقتی که رسول الله ﷺ از اهل کتاب جزیه پذیرفت، از قوم عرب جزیه قبول نکرد، بلکه به آنان قبول یکی از دو چیز (شمشیر یا اسلام) را پیشنهاد نمود. منافقان علیه مسلمانان لب به طعنه و ملامت گشودند که چه شده است؟! پیامبر شما از بعضی جزیه قبول می‌کند ولی از بعضی نه؛ احتمالاً با اهل کتاب علاقه دارد که به جزیه از آنان بسنده کرده، ولی بر قوم خویش سرداری می‌خواهد که دوست دارد آنان را بکشد تا دم بر نیاورند - معاذالله! خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که ملامت منافقان بر شما ضرری وارد نمی‌آورد؛ زیرا شما در حیطة‌ی هدایت قرار دارید.

طبق قولی دیگر سبب نزول این آیه بدین قرار است: وقتی مسلمانان دیدند که عده‌ی کثیری از قوم و خویشاوندان‌شان در حالت کفر باقی مانده‌اند و مسلمان نمی‌شوند، از عاقبت دردناک آنان بسی افسرده‌خاطر و غمگین شدند. خداوند متعال این آیه را نازل فرمود که شما به تبلیغ و ارشاد آنان پردازید. اگر با این همه ایمان نیاورند، گمراهی‌شان بر شما هیچ ضرری وارد نمی‌کنند. در واقع این آیه برای تسلی خاطر مسلمانان نازل شد.

طبق روایتی دیگر: این تحسّر و ناراحتی مسلمانان برای جاهلانی بود که پس از شنیدن دعوت و ارشاد مسلمانان، گفتند: ما به شیوه‌ی آبا و اجدادمان عمل می‌کنیم. خداوند متعال برای تسلی مسلمانان این آیه را نازل فرمود که شما کار

خودتان را که تبلیغ آنان است، انجام بدهید؛ اگر قبول نکردند، این جهالت‌شان برای شما مضر نیست؛ چون شما دین خود را ادا کرده‌اید.<sup>(۱)</sup>  
امکان دارد همه‌ی این موارد سبب نزول این آیه قرار گرفته باشند.

## تفسیر و تبیین

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ... (۱۰۵)

عليكم انفسكم ... - یعنی: «احفظوا انفسكم من ملبسة المعاصي والاصرار على الذنوب». «عليك» و «عندك» و «دونك» از نظر معنا قریب هم هستند. نزد نحویان این هر سه از اسمای افعال می‌باشند؛ لذا آن‌ها را به جانب مفعول متعدی می‌کنند و چون خودشان قائم مقام فعل شده‌اند، ما بعد آن‌ها را منصوب می‌کنند. مانند: «عليك زيدا» یعنی: «خذ زيدا». معنا این که: ای ایمانداران! خود از نفس‌های خودتان برای این که به معاصی ملتبس نشود و اصرار بر گناه نداشته باشد، محافظت کنید. الي الله مرجعكم جميعاً - «مرجع» مصدر میمی به معنای رجوع کردن و برگشت می‌باشد. یعنی رجوع و برگشت همه‌ی شما به جانب خداوند متعال است. فينبئكم بما كنتم تعملون - و آن‌گاه هر آن‌چه را که انجام داده‌اید، به شما خواهد گفت و شما را مورد محاسبه قرار می‌دهد.

### رفع يك اشكال مهم

در این آیه‌ی کریمه یک اشکال مهم و قابل بحث وارد می‌شود و آن این که: از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که امر به معروف و نهی از منکر بر مسلمان واجب نیست؛ زیرا در این جا خداوند متعال می‌فرماید: خودتان را از کفر و معاصی بازدارید و اگر چنین کردید گناهان و شرک و کفر دیگران متوجه شما

۱- تفسیر کبیر: ۱۱۲/۱۲ - روح المعانی: ۶۰/۲ - ۵۹ - اسباب النزول واحدی: ۱۱۷-۱۱۸.



نخواهد شد و هیچ ضرری بر شما وارد نمی‌آید. به قول معروف هر کسی کلاه خودش را محکم نگهدارد تا را باد نبردش، کسی را با دیگران کاری نباشد. در حالی که آیات دیگر و احادیث بی‌شماری دالّ بر این امرند که تبلیغ و دعوت در حد و جوب قرار دارد؛ چنان که اگر کسی یکی را در حال انجام گناه و خلاف دید، بر او واجب است آن کس را از آن کار برحذر دارد. رسول الله ﷺ فرمودند: «بلغوا عني ولو آية»<sup>(۱)</sup> (اگر یک کلمه هم از من یاد دارید، آن را به دیگران برسانید). حتی اگر کسی فقط اقرار به توحید کرده، بر او واجب است که این کلمه را به دیگران برساند. با توجه به این دلایل، رفع تناقض میان این آیه و احادیث و آیات دیگر چگونه است؟

جواب: علما برای رفع این تناقض ظاهری، توجیهاات مختلفی ارایه کرده‌اند؛ بدین

شرح:

۱. آیه بر این مسأله دلالت نمی‌کند که سرگرم اعمال خویش باشید و به بدبختی دیگران فکر نکنید و کاری به گناهان‌شان نداشته باشید. تنها مفهومی که از این آیه بر می‌آید این است که هر کس نیکی کند، اجر آن به خودش می‌رسد و به سبب گناهان دیگران مورد مؤاخذة قرار نمی‌گیرد و متوجه می‌کند که هر کس برای اصلاح نفس خویش کوشش کند؛ زیرا در قبال اعمال خویش مسئول است و گناهان کسی دیگر بر او حمل نمی‌گردد: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [انعام: ۱۶۴]. چنان که ظاهراً هم پیداست، آیه به «امر به معروف و نهی از منکر» نه تأکید می‌کند و نه از آن منع می‌نماید. وجوب «امر به معروف و نهی از منکر» از دلایل دیگر ثابت است. مشهور است که حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در خطبه‌ای بیان فرمود: «انتم تقرأون هذه الآية و تضعونها على غير مواضعها». یعنی شما این آیه را می‌خوانید و مفهومش را بر غیر محلش می‌گذارید و ثابت می‌کنید که «امر به

۱- به روایت بخاری در صحیح از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه: کتاب احادیث الانبیاء / باب ۵۲ «ما ذکر عن بنی اسرائیل»، ش ۳۴۶۱- و ترمذی در سنن: کتاب العلم / باب ۱۳ «ما جاء فی الحدیث عن بنی اسرائیل»، ۲۲۶۹، و گفته: «هذا حدیث حسن صحیح» (تحفة الاشراف ۱۹۶۸).

معروف و نهی از منکر» ضروری نیست؛ هرگز چنین نیست! آن‌گاه فرمود: از رسول‌الله ﷺ شنیدم که فرمودند:

«ان الناس اذا رأوا المنکر فلم ینکروه، یوشک ان یمهم الله بعقاب»<sup>(۱)</sup> (هرگاه مردم منکر را ببینند و در مقابل آن به پا نخیزند، عذاب الهی همه‌ی آنان را در بر می‌گیرد!)  
 ۲. حضرت ابن مسعود رضی الله عنه و ابن عمر رضی الله عنهما می‌فرمایند: این آیه دلالت به سقوط امر به معروف و نهی از منکر است؛ اما نه در این زمان، بلکه در آخرالزمان؛ آن هنگام که هر کس به رأی خود مغرور می‌شود و سخن دیگران را نمی‌پذیرد و اگر کسی در صدد تبلیغ و اصلاح دیگران بریاید، با دشنام و مقابله‌ی طرف روبرو می‌گردد.

این دو حضرات می‌گویند: تأویل آیه چنین است: آن روز که کسی سخنان دیگران را نمی‌پذیرد و به رأی خویش مغرور می‌گردد، از خودتان محافظت کنید. (در آن هنگام اگر چه بیان، عزیمت است، اما ترک نهی از منکر و امر به معروف، رخصت است.)

۳. عبدالله بن مبارک رضی الله عنه می‌فرماید: در حقیقت این آیه یکی از مؤکدترین آیات برای لزوم «امر به معروف و نهی از منکر» می‌باشد؛ زیرا در این جا منظور از ﴿أَنْفُسَكُمْ﴾، «أَهْلَ دِينِكُمْ» است؛ چنان که در آیه‌ی ﴿فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [بقره: ۵۴] نیز به همین معنا است. پس معنای آیه این است: بر شما باد که در میان اهل دین خود تبلیغ و ارشاد را برقرار بدارید و در تعلیم و تبلیغ برادران دینی خویش کوتاهی نکنید.

۱- به روایت ابوداود در سنن از قیس رضی الله عنه: کتاب الملاحم / باب ۱۷ «الأمر و النهی»، ش ۳/۴۳۳۸ - و ترمذی در سنن: کتاب الفتن / باب ۸ «ما جاء فی نزول العذاب اذا لم یغیروا المنکر»، ش ۲۱۶۸ و کتاب تفسیر القرآن / باب ۶ «و من سورة المائدة»، ش ۳۰۵۷ و گفته: «هذا حدیث حسن صحیح» - و ابن ماجه در سنن: کتاب الفتن / باب ۲۰ «الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر»، ش ۴۰۰۵ - و نسایی در سنن: کتاب التفسیر / باب ۱۲۸، ش ۱/۱۱۱۵۷ - و احمد در مسند: ۱/۱۶۵، ش ۳۵، ۳۰، ۲۹، ۱۶۰۱ - و

طبق این توجیه، مفهوم جمله‌ی بعد که آمده: ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾، چنین می‌شود: آن وقت که شما به وسیله‌ی تعلیم و تبلیغ تمام افراد هم‌کیش خود را هدایت یافته و مؤمن واقعی گردانیدید، گمراهان و کافران نمی‌توانند بر شما ضرری وارد سازند.

۴. در این جا اعراض از تبلیغ و ارشاد، مخصوص برای کفار است؛ کفاری که مطمئناً نصیحت‌پذیر نیستند و توجهی به دعوت و تبلیغ مسلمانان ندارند. یعنی وقتی که آنان را وعظ کردید و دیدید که توجهی نشان نمی‌دهند، پس خوتان را اصلاح کنید. اگر آنان گمراه هستند، مسئولیتی متوجه شما نمی‌گردد.

۵. علامه ابن شبرمه رحمته الله مفهوم این آیه را منحصر به گروه خاص در موقعیت خاصی دانسته و می‌گوید: این آیه هنگامی قابل عمل است که در مقابل گروه‌ی علما و مبلغان اسلام، حکومتی ظالم قد علم کند که در صورت کوچک‌ترین ندای تبلیغی، آنان را سرکوب می‌کند و مورد آزار و شکنجه قرار می‌دهد و زنان و فرزندان‌شان را زجر یا زندانی و اموال‌شان را مصادره می‌کند و ... در چنین موقعیتی برای این گروه از علما رخصت است که دست از «امر به معروف و نهی از منکر» بردارند و مسئولیتی هم نخواهند داشت.

۶. ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾، یعنی لازم گیرید بر خویش «امر به معروف و نهی از منکر» را و این وظیفه‌ی شماست. در این صورت اگر آنان قبول نکردند، شما مسئول نمی‌گردید. اما اگر دست روی دست بگذارید و آنان را تبلیغ و ارشاد نکنید، در این صورت، نپذیرفتن و کفر آنان به شما برمی‌گردد و شما مسئول می‌شوید. طبق این توجیه، تقدیر عبارت آیه این است: «علیکم انفسکم بالامر بالمعروف و النهی عن المنکر و لایضرکم من ضل؛ یعنی بعد الامر بالمعروف و النهی عن المنکر.»

۷. ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ﴾ یعنی: «باداء الفرائض والواجبات و من جملتها الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و ان لم یقبلوا ذلک فلا یضرکم ضلال غیرکم». یعنی شما فرایض و واجبات مسلم‌ه‌ی خود را که از آن جمله «امر به معروف و نهی از منکر» است،

انجام دهید و اگر آنان قبول نکردند، ضلالت‌شان تأثیری به حال شما نخواهد داشت.<sup>(۱)</sup>

از میان همه‌ی این توجیها، توجیه اول بهتر است. یعنی هر انسانی سعی در اصلاح خود داشته باشد و به گناهان دیگران مسئول نمی‌گردد. خود آیه از بیان فریضه‌ی «امر به معروف و نهی از منکر» کاملاً ساکت است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا شَهِدُوْا بَيْنِكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِيْنَ

ای مسلمانان! نصاب شهادت در میان شما وقت وصیت- چون برسد به یکی از شما موت-

الْوَصِيَّةِ اِثْنَانٍ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ اَوْ اٰخَرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ اِنْ اَنْتُمْ

دو کس‌اند که صاحب عدالت باشند از شما یا دو نفر دیگر از غیر شما؛ اگر شما

ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ فَاصْبِرْتُمْ مَّصِيْبَةَ الْمَوْتِ تَحْسِبُوْنَهُمَا مِنْۢ بَعْدِ

سفر کرده باشید در زمین، پس برسد به شما مصیبت مرگ. اگر شک داشته باشید، باز دارید آن دو را بعد از نماز

الصَّلٰوةِ فَيُقْسَمٰنِ بِاللّٰهِ اِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ ثُمَّ اَلَوْ كَانَ ذَا

و باید قسم بخورند به الله که نمی‌خوریم عوض سوگند به خدا، بهای دنیا را؛ اگر چه کسی که برای او سوگند می‌خوریم

قُرْبٰى وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذَا لَمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ﴿۱۱۳﴾ فَاِنْ عُرِّرَ

خویشاوند باشد و پنهان نمی‌کنیم گواهی الله را؛ هر آینه ما نگاه از گناه کاران باشیم • پس اگر اطلاع واقع شد

عَلٰى اَنْهُمَا اَسْتَحَقَّا اِثْمًا فَاٰخَرَانِ يَّقُوْمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِيْنَ

بر آن که این دو گواه حاصل کردند گناهی، پس به جای آنان بایستند که قرابت قریبه داشته باشند از کسانی که

اَسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلٰٓئِنِ فَيُقْسَمٰنِ بِاللّٰهِ لَشَهِدْتُنَا اَحَقُّ مِنْ

مال را حق خود ساخت هر یکی از دو گواهد دروغ به زور کی بر آنان .<sup>(۲)</sup> پس سوگند بخورند به الله که گواهی ما درست‌تر است

از

۱- تفسیر کبیر: ۱۱۳/۱۲-۱۱۲ - روح المعانی: ۶۰/۷-۵۹.

۲- توضیح این جمله را در تفسیر جمله‌ی مربوطه بخوانید.

شَهِدَتِهِمَا وَمَا أَعْتَدَيْنَا إِنْ آذَا لِمَنِ الظُّلْمِينَ ﴿١٧﴾ ذَلِكُ أَدْنَىٰ أَنْ

گواهی آن دو و از حد تجاوز نکرده‌ایم؛ هر آینه ما آنگاه از ستمکاران باشیم • این اسلوب نزدیک‌تر است به آن که  
يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ مَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ ﴿١٧﴾  
بیاورند گواهی را بر وجه آن یا بترسند از آن که رد کرده شوند سوگندها بعد از سوگندهای آنان. و

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَسْمِعُوا لِلَّهِ يُهْدِيَ الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٨﴾

بترسید از الله و بشنوید حکم او را. و الله راه نمی‌نماید گروه فاسقان را •

### ربط و مناسبت

در آیه‌ی گذشته خداوند متعال به اجتناب از معاصی دستور داد و فرمود:  
خودتان را از گرداب گناه‌ها برکنار نگه دارید و بدانید که نتیجه‌ی بد کارهای  
دیگران به شما بر نمی‌گردد. در این آیه‌ها به حفظ مال دیگران فرمان می‌دهد.  
یعنی همچنان که انسان به حفظ نفس خویش از معاصی مأمور است، به حفظ اموال  
دیگران نیز مأمور می‌باشد.

### سبب نزول

در زمان رسول الله ﷺ دو برادر نصرانی به نام «تمیم داری» (که بعدها مسلمان  
شد) و «عدی» همراه با یک مسلمان مهاجر به نام «بدیل» ﷺ که غلام آزاد کرده‌ی  
حضرت عمرو بن العاص ﷺ بود، برای تجارت از مدینه به طرف شام رهسپار  
گشتند. در نزدیکی‌های مرز شام، بدیل ﷺ مریض شد و احساس کرد که مرض  
موتش است. بر این گمان یادداشتی نوشت و بر مال‌ها قرار داد و در این مورد  
چیزی به دو همراهش نگفت؛ زیرا آنان کافر بودند و می‌ترسید که اموالش را به  
ورثه‌اش تحویل ندهند. لذا تمام فقره‌های مال‌هایش را در آن نوشت تا در  
صورت کم بودن چیزی، ورثه‌اش بتوانند با در دست داشتن یادداشت او، آن را  
طلب کنند.

پس از مدتی بدیل رضی الله عنه وفات یافت و تمیم و عدی او را دفن کردند. اموالش را تفتیش کردند؛ یادداشت را نیافتند، اما پیاله‌ای در دست‌شان افتاد که از جنس نقره بود و روپوشی از طلا داشت و وزنش به سیصد مثقال نقره می‌رسید. این دو برادر پیاله‌ی موصوف را برداشتند و باقیمانده‌ی اموال را به وارثان بدیل رضی الله عنه تحویل دادند. ورثه‌ی بدیل کاغذ را یافتند و متوجه شدند که پیاله‌ی نقره‌ای مفقود گردیده است. لذا علیه آن دو ادعا کردند و برای فیصله نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله رفتند. اما عدی و تمیم سوگند خوردند که پیاله در نزدشان نیست. در همین موقع بود که این آیات نازل گردید.

مدت‌ها بعد تمیم رضی الله عنه مسلمان شد و از ترس عذاب خداوند متعال، به گناهش اعتراف نمود و گفت که آنان پیاله را به هزار درهم فروخته‌اند و هر یکی پانصد درهم را برای خود برداشته است. تمیم رضی الله عنه پانصد درهم را از طرف خودش به ورثه‌ی بدیل رضی الله عنه تحویل داد و گفت: بقیه را از برادر من طلب کنید.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا شَهِدُوْا بَيْنَكُمْ... (۱۰۶)

... شهادة بینکم... - یعنی: «نصاب شهادة بینکم».

اثان ذواعدل منکم - این جمله‌ی کریمه، خبر «نصاب شهادة بینکم» است. یعنی نصاب شهادت، در میان شما دو نفر عادل است که از بستگان و خویشاوندان شما باشند.

او اٰخراں من غیرکم - یا دو نفر دیگر که غیر از خویشاوندان شما هستند.  
منکم - در این که آیا منظور از ضمیر «منکم»، «من المسلمین» است یا «من اقاربکم»، مفسران اختلاف نظر دارند:

۱- تفسیر کبیر: ۱۱۴/۱۲ - تفسیر ابن ابی حاتم: ۲۹۰/۳، ش ۶۹۸۰ - اسباب النزول واحدی: ۱۱۸.

۱. قول عامه‌ی مفسران این است که مقصد از «منکم»، «من المسلمین» است. یعنی «من معشر المسلمین». و در مقابل، منظور از «من غیرکم»، «من غیر المسلمین» است. یعنی اگر دو نفر، عادل و از مسلمانان باشند، آنان را وصی خود قرار بدهید که تبعاً شاهد قرار می‌گیرند. اما اگر هیچ مسلمانی نباشد و محل، محل ضرورت و ناچاری باشد، وصیت به دو نفر کافر نیز جایز می‌باشد و آنان هم تبعاً شاهد قرار می‌گیرند.

این تفسیر به حضرات ابن عباس، ابوموسی اشعری، سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، شریح و ابن جریج رضی الله عنهم منسوب است.

بر این قول یک اشکال وارد کرده‌اند و آن این که: بنابر نص صریح «قرآن» و حدیث، شهادت کافر بر مسلمان صحیح نیست؛ زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾ [نساء: ۱۴۱] و از حدیثی ثابت می‌شود که شهادت مؤمن بر مؤمن و کافر بر کافر مقبول است، اما شهادت کافر بر مؤمن قبول نیست.<sup>(۱)</sup> پس این حضرات چگونه قایل به شهادت کافر بر مسلمان هستند؟ در جواب باید گفت که از خود این حضرات نیز مروی است که شهادت کافر بر مؤمن جایز نیست، اما گاهی اوقات بنابر تغییر موقعیت و پیش آمدن حالات ضروری، احکام نیز تغییر می‌کنند. در این صورت هم چون جای ضرورت و مجبوری است و اگر شخص، کافر را شاهد نگیرد، خسارات جبران‌ناپذیری بر اموالش وارد می‌آید، شهادت کافر بر مؤمن صحیح و جایز قرار داده شده است. مراد از آیه و حدیث مذکور، نفی جواز در عموم حالات است نه در موقع ضرورت. پس از دانستن این حکم، باید دانست که در بین خود این گروه اختلاف هست که آیا این حکم جواز بنابر اضطرار تا قیامت جاری است یا فقط مربوط به

۱- به روایت دارقطنی در سنن از ابوهریره رضی الله عنه مرفوعاً با این الفاظ: «لا تجوز شهادة ملة على ملة الا ملة محمد صلى الله عليه وسلم؛ فانها تجوز شهادتهم على غيرهم»: كتاب الفرائض والسير وغير ذلك»؛ ش ۶ «بحث روی سند این حدیث را بخوانید در: نصب الرأیة: ۸۶/۴ و ذیل همان صفحه - الدراية: ش ۸۳۴».

قرن اول بود که تعداد مسلمانان اندک بود و بعداً منسوخ گشت. از این گروه برخی به جواز دایم قایل اند و حکم آیه را محکم می دانند و گروهی دیگر قایل به نسخ آن هستند و می گویند این جواز منحصر به دوران اولیه اسلام بود و اکنون که هر جا مسلمان وجود دارد، این حکم برطرف شده است. لذا اگر سفر پیش آمد، نمی توان کافر را شاهد و وصی قرار داد. و اگر هیچ کس جز کافر نیست، به او گفته شود که اموال من را به دست مسلمانان بسپار تا آنان به ورثه‌ی من تحویل دهند.

آنان که قایل به جواز آن تا قیامت هستند، از این واقعه استدلال می کنند: شخصی در سفر مریض شد و هیچ مسلمانی نبود که او را بر وصیت خویش گواه قرار دهد و به ناچار دو نفر از اهل کتاب را گواه نمود. آن دو نفر نزد حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه که یک صحابی و فقیه بلند پایه بود، رفتند و واقعه را بیان کردند و ترکه و وصیت آن مرد مسلمان را به وی رضی الله عنه تقدیم داشتند. آن حضرت رضی الله عنه فرمودند: این یک واقعه‌ی خاص است که پس از این که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمده بود، دوباره پیش نیامده است. سپس آن دو را در مسجد کوفه بعد از نماز عصر به این سخن سوگند داد که بر این شهادت خودشان چیزی غیر از واقعیت نمی گویند. ایشان رضی الله عنه پس از سوگند آن دو نفر، طبق شهادت آنان فیصله کرد.

گروه دوم جواب می دهند که این اجتهاد شخصی ابوموسی رضی الله عنه بود و دلیل بر عدم نسخ این حکم نیست.

۲. قول حسن رضی الله عنه و زهری رضی الله عنه و جمهور فقها بر این است که منظور از «منکم»، «من اقاربکم» می باشد و در مقابل، منظور از «من غیرکم»، «من الأجانب» است. یعنی اگر در سفر بودید و عده‌ای از مسلمانان متشکل از خویشاوندان شما و مسلمانان بیگانه همراه شما بودند، در این صورت به خویشاوندان و اقارب وصیت کنید و آنان را شاهد بگیرید. و اگر اقارب نباشند، می توانید مسلمانان بیگانه را هم شاهد و وصی قرار دهید؛ گرچه از خویشاوندان شما نباشند.



در این توجیه هیچ گونه اشکالی وارد نمی‌آید.

عامه‌ی مفسران، به قول اول و جمهور فقها، به قول دوم گرویده‌اند.<sup>(۱)</sup>  
تحسبونهما من بعد الصلوة... - پس از نماز شهادت بدهند که دروغ نگفته‌اند و آن چه به آن شهادت می‌دهند، حق است و هیچ چیزی پوشیده نکرده‌اند.

فیقسمان بالله ان ارتبتم... - در این جا تقدیم و تأخیر وجود دارد. در اصل چنین است: «ان ارتبتم، فیقسمان بالله». یعنی این سوگند دادن‌شان در صورتی است که شما ورثه‌ی میت نسبت به گفته‌ی‌شان در مورد وصیت میت شک دارید که آیا حقیقت را می‌گویند یا واقعیت را کتمان یا تبدیل می‌کنند و دروغ می‌گویند. مقصد این است که اگر می‌ترسید شاهدان افرادی مشکوک و حيله‌گر باشند یا این که از غیرمسلمانان یا از قبیله‌ی دیگری هستند و شما نسبت به آنان اطلاع کاملی ندارید، در این صورت می‌توانید آنان را پس از نماز به سوگند یاد کردن وادارید. اینان باید قسم بخورند که مال ما نزد آن دو شاهد موجود است و ما طالب آن اموال هستیم و شهادت ما از شهادت آنان احق است و ما به راستی گواهی می‌دهیم و قسم می‌خوریم که آن دو شاهد قسم دروغ یاد کرده‌اند.

حکمت تعیین بعد از «صلوة» این است که بعد از نماز وقت اجابت دعاها است و در آن وقت یمین (سوگند) بهتر قبول می‌گردد و مرد شهادت‌دهنده از این وضع بیشتر می‌ترسد و بنابراین، سعی می‌کند شهادتش را عیناً مطابق حقیقت نماید. یا چون جمعیت زیادی وجود دارد، شهادت‌دهنده از گواهی دروغ اجتناب می‌کند.

این خطاب برای حاکمان و قاضیان است که آنان را به حال خود رها ن سازند، بلکه نگه دارند تا بعد از نماز سوگندشان دهند.

لا نشتری به ثمناً... - مرجع ضمیر «به»، لفظ جلاله‌ی «الله» عَلَيْهِ السَّلَامُ و عهد او تعالی است. یعنی بگویند: «بالله - یا: والله - لا نشتری به ثمناً قليلاً». یعنی آنان سوگند بخورند

۱- تفسیر کبیر: ۱۱۵/۱۲ - و هدایة: ۱۶۲/۳.

به این که در مقابل عهد و حرمت او تعالی، با سوگند دروغین، قیمت و امتعه‌ی دنیوی را نخواهند گرفت و قسم راست و حقیقی را ادا کنند.

**سؤال:** فقها - به خصوص فقهای حنفیه - در یک قایده‌ی فقهی می‌نویسند: «لازمان للقسام و لا مکان له». یعنی قسم منوط به هیچ زمان و مقید به هیچ مکانی نیست. اما می‌بینیم که در این آیه، خداوند متعال قسم دادن را به «بعد از صلاة» مقید فرمود. وجه تطبیق قایده‌ی فقهی با این آیه چیست؟

**جواب:** این قید ایجابی نیست که حتماً باید پس از نماز سوگند داده شوند، بلکه صرفاً جنبه‌ی تهدید و تلغیظ دارد. توضیح آن که: از میان مظاهر مذهبی تنها نماز است که در میان ملل و امت‌هایی که ادعای تدین به دین آسمانی می‌کنند، از عظمت و قبولیت مشترک برخوردار است. از زمان حضرت آدم علیه السلام تا دوران حضرت خاتم صلی الله علیه و آله نماز همیشه وجود داشته و در میان همه‌ی مذاهب به عنوان یک قانون عبادی مهم پذیرفته شده است. هیچ موحدی بدون نماز در ادعایش راستگو گفته نمی‌شود؛ زیرا توحید، اعتراف به وحدانیت و بزرگی و عظمت الهی العالمین است و نماز که به معنی اظهار عجز و خاکساری در مقابل آن ذات با عظمت است، شعار آن می‌باشد. پس تا وقتی که این دو باهم جمع نشوند، شخص، موحد و مؤمن واقعی گفته نمی‌شود.

به همین حکمت، در آیه‌ی مذکور قسم دادن مقید به «بعد از نماز» شد؛ زیرا طبق عقیده‌ی همه‌ی امم، دعا پس از آن قبول می‌شود و در صورت شهادت و قسم دروغ، عواقب وخیمی به بار می‌آورد. لذا هر کس - چه مسلمان باشد و چه یهودی و مسیحی - سعی می‌کند در این وقت قسم راست یاد کند. البته این برای تهدید است و الا برای قسم مکان و زمان معینی وجود ندارد. با این تفصیل روشن شد که هیچگونه تضادی در میان توجیه فقهی و تقیید قرآنی وجود ندارد. به گفته‌ی حضرت ابن عباس رضی الله عنهما مطابق با اوقات مخصوصه‌ی نمازهای هر

مذهب، بعد از نماز آن مذهب سوگند داده شوند.

طبق قول اکثر مفسران منظور از نماز، نماز عصر است؛ زیرا در زمان جاهلیت

مردم را در زمانی که وقت نماز عصر مسلمانان می‌باشد، سوگند می‌دادند. حسن بصری رضی الله عنه می‌گوید: بعد از نما عصر یا نماز ظهر سوگند داده شوند؛ چون عادت اهل حجاز بر این بود که بعد از این دو نماز برای حل و فصل مسایل قضایی می‌نشستند.<sup>(۱)</sup>

در روایت آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله نیز بعد از نماز عصر آن دو نفر را سوگند دادند. علاوه بر این، تمام اهل ادیان تعظیم این وقت را در نظر دارند و در آن به ذکر می‌پردازند و از سوگند دروغ پرهیز می‌کنند.

نزد بعضی منظور نماز ظهر است و برخی دیگر مطلقاً نماز می‌دانند؛ هر نمازی که می‌خواهد باشد و این صحیح‌تر است.

در روایتی آمده: اولیای «بدیل» رضی الله عنه که حضرت عمرو بن العاص و مطلب بن ابی رفاعه رضی الله عنهما بودند، از «تمیم» و «عدی» درباره‌ی پیاله‌ی مفقود پرسیدند. آنان انکار کردند. عمرو رضی الله عنه آن دو را قسم داد. پس از مدتی پیاله را در دست کسی که آن را از دو برادر خریده بود، یافتند. از او پرسیدند و او گفت که این پیاله را از «تمیم» و «عدی» خریده است. بار دیگر به طرف دو برادر رجوع کردند و پیاله را خواستند. اما باز هم انکار کردند و گفتند که همه‌ی مال را به ورثه‌ی «بدیل» رضی الله عنه پرداخته‌اند. از طرف دیگر، ورثه این سخن را رد می‌کردند. لذا رسول الله صلی الله علیه و آله پس از این که عمرو بن العاص رضی الله عنه و مطلب بن ابی رفاعه رضی الله عنهما قسم خوردند، به تمیم دستور داد که مال را به صاحبان اصلی اش بپردازد.

طبق قولی دیگر: این موضوع ادامه پیدا کرد تا این که تمیم رضی الله عنه مسلمان شد و او پانصد درهم از هزار درهم را به ورثه تحویل داد، اما برادرش منکر شد و بالاخره او را سوگند دادند.

### پاسخ به دو سؤال تفسیری

سؤال ۱: چنان که از فحوای آیه برمی‌آید، چنانچه کسی در سفر برای دو نفر

۱- روح المعانی: ۱۳/۷.

دیگر که همراهش هستند، بگوید: اگر من مُردَم، اموالم را به فرزندانم برسانید، این در واقع وصیت است و حکماً نیز احکام وصیت بر آن مترتب می‌گردد و آن دو نفر وصیّین می‌شوند نه شاهدین. پس چرا در این جا به جای «وصیت» لفظ «شهادت» به کار برد؟ در حالی که مسلّم است منظور از شاهد، وصی است نه کسی دیگر؟

این سؤال دو جواب دارد:

**جواب اول:** بسا اوقات چیزی بالاصاله دارای حکمی است، اما بالتبع حکم دیگری به خود می‌گیرد. یعنی متحمّل دو حکم می‌گردد؛ آن گونه که در نکاح یک نفر در حالی که اصالتاً وکیل است، می‌تواند شاهد هم باشد. در این جا نیز چون سفر عارض شده است و سفر، محل ضرورت می‌باشد، این دو نفر بالاصاله وصی هستند، اما بالتبع شاهد نیز قرار می‌گیرند.

**جواب دوم:** از آنجایی که در این گونه موارد، امکان حیلہ گری از دو نفر وجود دارد - چنان که در واقعه‌ی مذکور ظاهر شد - لذا ظاهراً آنان را شاهد می‌گردانند تا این اگر ورثه‌ی میت مدّعی شوند، قاضی بتواند بر مبنای دعوای شان آن دو را شاهد کند و به نفع ورثه از آنان شهادت بگیرد.

**سؤال ۲:** وقتی که این دو نفر شاهد، حقیقتاً و بالاصاله «وصیّین» هستند، چرا لفظ اصلی را که «وصیة» باشد، نیاورد و به جای آن، تبع و فرع را ذکر فرمود و اصل را تابع آن قرار داد؟

**جواب:** «وصیت» در هر صورت ظاهر و آشکار است، اما شهادت تا اندازه‌ای پوشیدگی و ابهام دارد. لذا از آوردن لفظ «وصیت» صرف نظر کرد و به جای آن «شهادت» آورد تا این خفا از بین برود؛ زیرا ظاهراً هیچ گونه اِشهادی (شاهد گرفتنی) دیده نمی‌شود و اگر باشد، تبعاً و فرعاً لِّلوصیة می‌باشد. بنابراین، فرع را به طور واضح بیان کرد تا هر گونه پوشیدگی برطرف گردد.

این شأن «قرآن کریم» است که از میان دو مطلب که یکی، واضح و روشن و دیگری، مخفی یا مبهم باشد، به توضیح مطلبی می‌پردازد که در آن خفا وجود

داشته باشد و مطلب صحیح و آشکار را به عهده‌ی عقل و فهم می‌گذارد؛ چنان‌که در باب وصیت، لفظ «وصیة» را از «دین» مقدم کرد؛ در حالی که حقیقتاً «دین» مقدم است. اما به دلیل این‌که «وصیة» طالب ندارد و دیر یا زود به دست فراموشی سپرده می‌شود، آن را قبل از «دین» آورد تا تأکیدی در ادای آن باشد؛ بر خلاف «دین» که در هر صورت و هر موقعیتی که باشد، طالبش آن را دریافت می‌دارد.

در اصل، تقدیر آیه‌ی مذکور چنین است: «شهادة ما بینکم عند موت الموصوف هی ان یشهد اثنان» و مبتدا که «هی» است، محذوف می‌باشد.

فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا... (۱۰۷)

این آیه به اعتبار ترکیب و معنای خود از آیات مشکله معرفی شده است.<sup>(۱)</sup> پس از این‌که «تمیم داری» ﷺ و «عدی» سوگند خوردند، مدت‌ها بعد معلوم شد که آن دو قسم دروغ یاد کرده‌اند و مستحق گناه شده‌اند. این آیه حکم مسأله را در چنین صورت‌هایی تبیین می‌نماید؛ می‌فرماید:

فان عثر علی انهما استحقا اثمًا ... - «عثر» از «عثر، يعثر، عثوراً» است؛ یعنی حمله کردن بر چیزی یا اطلاع حاصل کردن از چیزی. در این جا همین معنای دوم مراد است؛ چنان‌که در کلام الله آمده است: ﴿وَكَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ﴾ [کهف: ۲۱]. یعنی: «اطلعنا علیهم». معنا این‌که: اگر پس از سوگند دادن، اطلاع یافتند که شاهدان به دروغ سوگند خورده‌اند....

فاخران یقومان مقامهما - در این صورت (مشاهده شدن دروغ از دو نفر گواه اول)، دو نفر دیگر به جای آنان بلند شوند و آن دو نفر اوّل را از دروغ‌شان باز دارند و دعوی نمایند.

من الذین استحق علیهم الاولیان - و این دو نفر از کسانی باشند که از طرف دو

۱- بحث روی این مطلب را بخوانید در «روح المعانی»: ۶۶ - ۶۵.

شاهد اولیه، بر آنان استحقاق مال شده بود.

**سؤال:** چرا در این جا از ورثه به «مستحقّ علیهم» یاد کرده شد؟ در حالی که دو شاهد اولی «مستحق» نیستند تا از ورثه طلب مال کنند و ما بتوانیم ورثه را «مستحقّ علیهم» بنامیم. آن دو شاهد خود مال ورثه را غارت کرده‌اند و بنابراین، هیچگونه صلاحیت و حقی برای احقاق آن ندارند.

**جواب:** درست است که در حقیقت شاهدان مال را به دزدی و خیانت تصاحب کرده‌اند، اما به زعم و گمان خویش آن را مال خود دانسته‌اند؛ اگرچه این فکرشان باطل است.

یا به این علت است که آنان قسم خورده‌اند که مال نداریم. در این صورت مجازاً مستحق مال شدند؛ به طوری که پس از سوگند، قاضی مال را از آنان مطالبه نمی‌کند و طرف دیگر هم مجازاً «مستحقّ علیهم» قرار داده شده‌اند.

خلاصه‌ی کلام این که: نام‌گذاری شاهدان به عنوان «مستحق» و تسمیه‌ی ورثه به «مستحقّ علیهم» بر سبیل مجاز است نه حقیقت.

«أولیان» نزد بعضی تشبیهی «أول» است و در این صورت اشکال وارد می‌شود که تشبیهی «اول»، «أولان» است و این، تشبیهی «أولی» به معنای اقرب و نزدیک‌تر است که در این صورت به معنی احقّ می‌باشد. برخی به معنای احقّ به یمین (سوگند) گفته‌اند. برخی هم به معنای قریب‌تر و حق‌دارتر نسبت به میت دانسته‌اند.

جمله‌ی مذکوره تا «اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمَا» تمام شد. اکنون باید دید که «أولیان» به کجا مرتبط است. در این مورد اقوال متعددی به میان آمده است:

۱. نزد بعضی، صفت «آخران» است. یعنی آن دو نفر شاهد که از گروه مستحقّ علیهم بلند می‌شوند، باید از نزدیک‌ترین کسان میت باشند.

۲. به قولی، خبر مبتدای محذوف است. یعنی: «هما الاولیان».

۳. نزد عده‌ای بدل است از ضمیر «يقومان». یعنی: «فيقومان الاولیان».

۴. برخی گفته‌اند: بدل است از «آخران». و ابدال معرفة از منكرة جایز است.

یعنی: «اولیان اقربان الی المیت - یا - أو الی الیمین».

نزد اخفش رضی الله عنه توجیه اول از همه بهتر است. یعنی دو نفر از نزدیک‌ترین بستگان میت به عنوان شاهد، به پاخته نزد قاضی بروند و ادعا کنند که آن دو شاهد قبلی خاین و دروغگو هستند و ما مال میت را می‌خواهیم. قاضی دو شاهد قبلی را فراموش خواند؛ در حالی که آنان مدعی ادای مال هستند. لذا اینان بالاصاله و من کُلِّ الوجوه مدعی هستند و دو نفر بعدی که از نزدیکان میت هستند، هم مدعی و هم مدعی علیه هستند. بنابراین، قسم بر اینان لازم می‌آید.

**سؤال:** طبق قول اخفش رضی الله عنه این اشکال وارد می‌شود که «الاولیان»، معرفه و «آخران»، نکره است. چطور معرفه صفت نکره می‌شود؟  
**جواب:** وقتی که نکره مکرراً ذکر شود، معرفه می‌گردد. در اینجا هم «آخران» با این که نکره است، اما ذکر آتقدم دارد و معرفه شده و با صفتش یکسان گردیده است.

**ذَلِكَ أَدَّتِي أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ... (۱۰۸)**

**ذالك ادنی ان یاتوا بالشهادة - مشارئیه «ذالك»،** عود دادن سوگند برای بار دوم به این دو شاهد آخری است. یعنی این شهادت دادن دو نفر شاهد آخری به صلاح قریب‌تر است؛ چون اگر دو شاهد اولی بدانند که دو شاهد آخری به حق شهادت می‌دهند، می‌ترسند و شهادت خود را به طور صحیح ادا می‌کنند.  
**او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم -** یا این که دو شاهد اول می‌ترسند که اگر سوگند دروغ بخورند، از قوم مقابل حتماً کسانی بلند می‌شوند و در مقابل سوگند آن دو قسم یاد می‌کنند، و بدین ترتیب کذب‌شان در شهادت ظاهر می‌شود و در میان مردم رسوا می‌گردند؛ لذا مجبور می‌شوند راست بگویند.  
**و الله لایهدی القوم الفاسقین - خداوند متعال «فاسقین» (آنان را که شهادت دروغ می‌دهند) هدایت نمی‌کند.**

### حکم تغلیظ سوگند به مکان و زمان

۱. امام شافعی رحمته الله از این آیات استدلال می‌کند که «تغلیظ الأیمان بالمکان و الزمان» در موضوع دماء، طلاق، عتاق و مالی که به ۲۰۰ درهم برسد، جایز است. مثلاً به شخص مورد نظر بگویند: تو را غسل می‌دهیم و باید لباس پاکیزه پوشی و تو را به مکه یا مدینه می‌بریم و آنجا به عظمت خداوند متعال سوگندت می‌دهیم. این کار جایز و در بعضی موارد واجب است.

۲. امام اعظم رحمته الله می‌فرماید: «تغلیظ الأیمان» واجب نیست، اما جایز است. لذا اگر قاضی مصلحت ببیند، می‌تواند در قسم دادن تغلیظ نماید.

در زمان قدیم قاضیان نسبت به متهمان خطرناک همین کارها را می‌کردند. مثلاً به او امر می‌کردند غسل کند و بعد زیر پاهایش دو چادر پهن می‌کردند تا بر زمین گذاشته نشوند و هفت دانه‌ی گندم بر «سوره‌ی براءت» می‌گذاشتند؛ به این معنا که اگر هفت گام بردارد، خواهد مرد و... قاضی‌ها این نوع تشدد‌ها را برای افراد اوباش و مفسدان به کار می‌بستند، اما این بنابر مصلحت بود، نه در هر مورد و هر جا و برای هر کس.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿يَتَّيِبُهَا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَادَةً بَيْنَهُمْ...﴾ - از این آیه ثابت شد که مراعات انتظام در هر امر ضروری است؛ اگرچه دنیوی باشد؛ زیرا به سبب عدم مراعات انتظام، در مصالح اهل حقوق خلل پیدا می‌شود و آن، معصیت و نادر است. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

﴿يَوْمَ تَجْمَعُ أَللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا﴾  
 (یادکن) آن روز را که الله جمع می‌کند پیامبران را می‌گوید: چه جواب‌داه شد به شما؟ می‌گویند: هیچ نمی‌دانیم.



إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿۱۱۱﴾ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ  
هر آیین تو داننده‌ی امور پنهان هستی • آن وقت که می‌گوید الله: ای عیسی پسر مریم! یاد کن  
نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ

نعمت مرا بر خویش و بر مادر خویش آنگاه که قوت دادم تو را به روح القدس، سخن می‌گفتی با  
النَّاسِ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

مردمان در گهواره و در حالت معمری و آنگاه که آموختم تو را کتاب و دانش و  
والتَّورَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ

تورات و انجیل و آنگاه که پیدا می‌کردی از گل مانند شکل پرنده به حکم من، پس می‌دمیدی  
فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ

در آن و پرنده‌ای می‌شدی به حکم من و شفا می‌دادی کور مادرزاد و برص دار را به حکم من، و آن گاه که  
تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ

بیرون می‌آوردی مردگان را به حکم من و آن گاه که بازداشتی بنی اسرائیل را از تو وقتی که آوردی به نزدشان

بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۱۱۲﴾

معجزه‌ها. پس گفتند کسانی از آنان که کافر شدند: نیست این مگر سحر آشکار •

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا

و چون الهام فرستادم به سوی حواریان که: ایمان بیاورید به من و به پیامبر من، گفتند: ایمان آوردیم

وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۱۱۳﴾

و گواه باش (ای عیسی) بر آن که ما مسلمانیم •

### ربط و مناسبت

خداوند متعال در طی آیاتی که تاکنون از این سوره خواندیم، به بسیاری از  
شرایع و احکام از قبیل الهیات و احوال انبیا و مرسلان ﷺ و مسایل شرعی پرداخت.

در آیه‌های گذشته موضوع «وصیت» و به دنبال آن شیوه‌ی قسم دادن درباره‌ی وصیت را بیان فرمود.

در این آیات، به بیان معاد و آخرت می‌پردازد و بدین طریق با تأکید و ترساندن، انسان را از حيله گری در ادای تکالیف شرعیه و احکام مثلاً خوردن مال دیگری به ناحق و سوگند دروغ یاد کردن و غیره، باز می‌دارد و می‌فرماید که تمام این کارها در قیامت مورد محاسبه قرار می‌گیرد.

## تفسیر و تبیین

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ ... (۱۰۹)

**یوم ...** - در این جا لفظ «أذكر» محذوف است. در اصل «أذكر یوم...» بوده است. **فیقول ماذا أجبتم** - یعنی از پیامبران ﷺ پرسیده می‌شود که امتان شما به شما چه جواب دادند؟ شما که به عنوان نماینده و واسطه‌ی من با بندگان در روی زمین بوده‌اید، آیا آنان از شما اطاعت کرده‌اند یا راه کفر و عناد پیموده‌اند؟ **قالو لا علم لنا** - پیامبران ﷺ جواب می‌دهند: ما به یقین از واقعیت حال آنان باخبر نیستیم.

**انک انت علام الغیوب** - دانستن واقعیت حال آنان و باخبر شدن از رازهای پوشیده، کار ما نیست، بلکه این تویی که داننده‌ی رازهای نهان هستی.

**سؤال:** در روز قیامت و میدان حشر، خداوند متعال تمام مخلوقات - از مخلوقات زمان آدم ﷺ گرفته تا مخلوقات زمان نوحیه‌ی صور اسرافیل - را جمع می‌کند. پس در این جا معنای جمع کردن تنها پیامبران ﷺ و تخصیص آنان در این امر، چه می‌تواند باشد؟

**جواب:** تخصیص «رُسُل» در این جا به این معنی است که آنان از میان انسان‌ها اولین کسانی خواهند بود که مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند. اول از همه،

از اسرافیل علیه السلام سؤال کرده خواهد شد که نگهبان و محافظ «لوح محفوظ» است؛ به این عنوان که چه قدر از احکام را به جبرئیل علیه السلام داده است. پس از آن، از جبرئیل علیه السلام در مورد این که چقدر از دستورات و آیاتی را که مأمور به ابلاغ آنها به پیامبران علیهم السلام بوده، به آنان رسانیده است، سؤال کرده خواهد شد. پس از آن، نوبت انسان خواهد رسید و اول از همه، از پیامبران علیهم السلام سؤال می‌شود. وجه تخصیص به همین معناست.

**سؤال:** پیامبران علیهم السلام در جواب خداوند متعال می‌گویند: ﴿لَا عَلِمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾. این درست است که پیامبران علیهم السلام احوال امت و پیروان بعد از خود را نمی‌دانند که چه کسانی واقعاً دعوت آنان را قبول و چه کسانی از آن سرپیچی نموده‌اند. اما این سخن نسبت به پیروان زمان آنان علیهم السلام صحیح نیست؛ زیرا هر پیامبری می‌داند که در زمان زندگی او چه کسی پیرو او بوده و چه کسی از دایره‌ی دعوتش بیرون رفته است. پس چطور در جواب مطلقاً می‌گویند: ما از حال آنان باخبر نیستیم؟

**جواب:** این سؤال چند جواب دارد:

۱. صحیح‌ترین و قوی‌ترین جواب این است که علم بر دو قسم است: (۱) علم به ظاهر امور، (۲) علم به باطن امور، و به این قسم، «علم الیقین» می‌گویند؛ یعنی «آگاهی به مسأله از هر جهت». در این جا منظور پیامبران علیهم السلام علم به معنای دوم آن است. یعنی ما فقط علم به ظاهر آنان داریم، اما از باطن آنان آگاه نیستیم که واقعاً چه کسی دعوت ما را با دل و جان پذیرفته و چه کسی ظاهراً ایمان آورده و در باطن به کفر و شرک و نفاق خویش پا بر جا مانده است و این فقط تویی که به باطن آنان آگاهی تام داری. خود کلمه‌ی «علام الغیوب» دلالت بر نفی «علم یقین» دارد که در پرده‌ی غیب است. و انبیا علیهم السلام نیز می‌دانند که سؤال از «علم الیقین» است و در آنجا ظن و گمان به درد نمی‌خورد. در آنجاست که سرّ هر پنهان‌دارنده‌ای آشکار می‌گردد و هر کس هر چه از شرک و نفاق و کفر

در دل مخفی داشته، آشکار می‌گردد.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما همین جواب را اختیار کرده‌اند.

۲. انبیا صلی الله علیهم وعلی آلهم این الفاظ را برای الزام و رسوا ساختن کفار و بی‌دینان می‌گویند. یعنی می‌گویند: از بس که شرک و کفر آنان علنی و برای همه آشکار است، برای ظهور آن نیازی به شهادت نیست؛ چه برسد برای تو (ای خدا عز و جل) که داننده‌ی اسرار هستی و آنان را بهتر می‌شناسی.

۳. نفی علم از حالات امت، صرفاً برای آن امتی‌ها است که پس از وفات پیامبران صلی الله علیهم وعلی آلهم آمده‌اند. یعنی: ما بر تمام امتان خود علم نداریم، فقط از آنان اطلاع داریم که در زمان ما بوده‌اند.

۴. منظور از ﴿لَا عَلِمَ لَنَا﴾، «لا علم لنا بجمع احوالهم» است. یعنی پیامبران صلی الله علیهم وعلی آلهم جواب می‌دهند: ما از تمام جزئیات احوال آنان باخبر نیستیم، بلکه فقط می‌دانیم کدام کافر بوده و کدام مسلمان، دیگر از درک میزان بدی و خوبی آنان عاجز هستیم.<sup>(۱)</sup>

۵. بعضی گفته‌اند: آنان از روی ادب در مقابل خداوند متعال اظهار بی‌علمی می‌کنند و علم مطلق را برای او اعتراف نمایند.

۶. بعضی هم گفته‌اند: چون پیامبران صلی الله علیهم وعلی آلهم بر امت خویش بسیار شفیق و رحیم هستند، رحم‌شان می‌آید که در انظار دیگران احوال آنان را ظاهر سازند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ... (۱۱۰)

در آیه‌ی گذشته بیان فرمود که پیامبران صلی الله علیهم وعلی آلهم جمع می‌گردند و از آنان سؤال می‌شود. در این آیه از باب نمونه، قصه و حالت حضرت عیسی علیه السلام را در آن روز (قیامت) بیان می‌فرماید.

تخصیص حضرت مسیح علیه السلام در این بیان، برای متوجه کردن مسیحیانی است

۱- ر، ک: تفسیر کبیر: ۱۲۳/۱۲ - روح المعانی: ۱۰۹/۷.

که در زمان رسول الله ﷺ فراوان بودند و عده‌ای او را خدا و گروهی دیگر فرزند خدا یا ثالثُ ثلاثه می‌پنداشتند. در این آیه آنان را متوجه می‌کند که حضرت عیسی علیه السلام خود از جانب خداوند متعال مورد محاسبه قرار می‌گیرد و از او سؤال می‌شود. پس کسی که در قیامت مسئول است، چطور شایستگی خدا بودن یا ثالثُ ثلاثه شدن را دارد؟!

اذ قال الله - «اذ قال» به معنای مضارع است، یعنی «اذ يقول».

اذا یدتک بروح القدس - خداوند متعال به او می‌گوید: یاد کن این نعمت را که به ذریعه‌ی جبرئیل علیه السلام ترا کمک و تأیید کردم و هر جا دشمنان را ذلیل ساختم. تکلم الناس فی المهد و کهلاً - «مهد» یعنی گهواره. «کهلاً» از «کهولت» است و آن زمانی است که موهای سر و محاسن به سفیدی می‌گراید. در مقابل «کهل»، «شاب» است. «شاب» به کسی می‌گویند که در جوانی به سر می‌برد.

تا وقتی که آدمی به بلوغت نرسیده است، به او «صبی» می‌گویند. پس از بلوغت، دوران «شباب» است و آن گاه که عمر از سی سال بگذرد، تا شصت سال، زمان «کهولت» است و پس از آن، دوران «شیخوخت» خواهد بود.

در این جا از «کهلاً» اشاره به این موضوع شده است که همان‌طور که حضرت عیسی علیه السلام در گهواره و در حال طفلی با مردم سخن می‌گفت - که از عجایب بود - در زمان کهولت نیز وقتی که از آسمان فرود می‌آید، با مردم سخن می‌گوید؛ بدون این که در کلام او در این دو وقت تفاوتی باشد و این از عجایب است و مختص به اوست و به هیچ یک از پیامبران دیگر داده نشده است و نیز عجب در این جاست که حضرت عیسی علیه السلام ۶۰۰ سال پیش از بعثت پیامبر علیه السلام به آسمان‌ها برده شده و اکنون بیش از ۱۴۰۰ سال از بعثت پیامبر ما علیه السلام گذشته و در آینده پس از گذشت چندین قرن باز هم به همان سن کهولت که از سی سال به بالاست، پایین می‌آید و با مردم سخن می‌گوید. ورنه، نفس تکلم در زمان کهولت از عجایب نیست؛ زیرا این برای همه است.

و اذ علمتک الکتاب... - منظور از «کتاب»، «انجیل» است که ذکر آن قبلاً گذشت.

بعضی دیگر می گویند: در این جا مراد از «کتاب»، خط و کتابت است؛ زیرا وی از تمام پیامبران علیهم السلام خوش خط تر بوده است. برخی دیگر می گویند: منظور کُتُب سماوی که قبل از عیسی علیه السلام نازل شده اند، می باشد. مانند «زبور» و سایر کُتُب و مصاحف. یعنی: تو ای عیسی علیه السلام در زمان خود پیامبری بودی که علاوه بر کتاب خویش، از کتاب های گذشته هم آگاهی داشتی.

«والحکمة»، یعنی معانی و رموز و حقایق.

فرمود: «التوراة»؛ چون حضرت عیسی علیه السلام علاوه بر «انجیل»، عالم «تورات» نیز بود.

و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر - در این محل، «خلق» به معنای ساختن و درست کردن است. یکی از معجزات حضرت عیسی علیه السلام این بود که در جواب مردم که می گفتند: مرده ای را زنده کن، مقداری گِل برمی داشت و آن را به شکل پرنده ای در می آورد و با خواندن اسمی از اسمای الهی بر آن دم می زد و مرغ را به پرواز در می آورد.

و تبريء الاکمه و الابرص - «اکمه» به معنای کور مادرزاد است؛ برخلاف «اعمی» که پس از متولد شدن کور شده است. «برص» اسم یک مرض پوستی است که به صورت لکه های سفید یا قرمز ظاهر می شود و رفته رفته پوست را از بین می برد. این هر دو از امراض لاعلاج می باشند، اما حضرت عیسی علیه السلام به معجزه با مالیدن دست بر چشمان «اکمه» و کشیدن دست بر پوست «ابرص»، به اذن الله تعالی به آنان بینایی و سلامت می بخشید.

و اذ تخرج الموتی - یکی دیگر از معجزات حضرت عیسی علیه السلام این بود که اگر کسی ایمان آوردنش را مشروط به زنده گردانیدن یک مرده مثلاً پدرش می کرد، از او نام و قبر پدرش را جو یا می شد و بعد بر سر قبرش می رفت و می گفت: «به اذن خداوند متعال برخیز!» آن مرد فوراً از قبرش برمی خاست و به پسرش می گفت: ای بدبخت چرا ایمان نمی آوری؟! ....

حضرت عیسی علیه السلام با این معجزه «سام بن نوح» علیه السلام و حتی نزد بعضی فرزندان

آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ، حضرت شیث عَلَيْهِ السَّلَامُ را زنده گردانید. اما با این وصف یهودیان معاند این کارش را یک نوع سحر دانستند یا می‌گفتند: شخص در اصل نمرده بود، بلکه فقط در یک حالت سگته قرار داشته است.

### وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ... (۱۱۱)

... الی الحواریین ... - «حواری» به معنای دوست یا امتی خالص و محبوب است. ماده‌اش از «حور» است یعنی چیزها را خوب شستن و سفید و براق کردن. عرب می‌گوید: «حَوْرَه» (سفید کرد آن را). به یاران حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «حواری» می‌گفتند؛ به این علت که کارشان شستن لباس بود و بعد به آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ ایمان آوردند.

نزد برخی، «حواری» می‌گویند؛ بدین علت که قلوب‌شان را به وسیله‌ی ایمان مانند لباس سفید، پاک کردند.

گروهی دیگر آنان را بدین دلیل «حواری» می‌دانند که در کمک و نصرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فداکار بودند؛<sup>(۱)</sup> چنان که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق حضرت زبیر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به همین معنا فرمودند:

«لِكُلِّ نَبِيٍّ حَوَارِيٌّ وَحَوَارِيٌّ الزَّبِيرِ»<sup>(۲)</sup> (برای هر پیامبری یک دوست فداکار و خالص وجود داشته و دوست فداکار من، زبیر است).

... قالوا آمنا - حواریون گفتند: ما طبق آنچه که خداوند متعال به ما دستور داده، ایمان آورده‌ایم.

و اشهد باننا مسلمون - یعنی تو هم (ای عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ) گواه باش که ما در ایمان خودمان مخلص و به آنچه که خداوند متعال به ما دستور داده، منقاد و تسلیم شده هستیم.

۱- بحث مفصل‌تر در مورد ماده‌ی «حواری» و وجه تسمیه‌ی «حواریون» را بخوانید در همین کتاب (تبيين الفرقان: ۵۴۳/۵ - ۵۴۲).

۲- تخریج این حدیث گذشت (تبيين الفرقان: ۵۴۳/۵) (ایضاً، تحفة الاشراف: ۳۰۲۰، ۳۰۸۷).

خداوند متعال برای این که عیسی علیه السلام به بندگی خویش اعتراف کند و به اظهار عجز و نیاز در بارگاه الهی پردازد تا کافرانی که از او توقعات الوهیت داشتند رسوا شوند و از کمک از طرف عیسی علیه السلام مأیوس گردند، به او نعمایش را یادآوری فرمود.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿قَالُوا لَا عَلِمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ - بعضی حضرات فرموده‌اند که این ذهول انبیا علیهم السلام از خوف و حزن نیست، بلکه از آثار تجلی جلال الهی است. پس از این آیه ثابت شد که استغراق و سکر و فنا و محو و غیبت اهل تصوف ثابت‌اند. <sup>(۱)</sup>

قوله تعالی: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ﴾ - از این آیه ثابت شد که از اولاد اهل الله و علمای ربانی بودن، نعمتی بزرگ و قابل تشکر است. (روح و بیان) <sup>(۲)</sup>  
 احقر می‌گوید: همین طور شاگرد و مرید علمای ربانین و اهل کمال بودن هم نعمت و افتخاری بزرگ است.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ  
 و چون گفتند حواریان: ای عیسی علیه السلام پسر مریم! آیا می‌تواند پروردگار تو که  
 يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۱﴾  
 فرو فرستد بر ما سفره‌ای از آسمان؟ عیسی گفت: بترسید از الله اگر مؤمن هستید!  
 قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْبِخَنَ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتُنَا  
 گفتند: می‌خواهیم بخوریم از آن سفره و آرام گیرد دل‌های ما و بدانیم که راست گفتی به ما

۱- روح المعانی: ۷۲/۷ - بیان القرآن: ۷۳/۳.

۲- همان.



وَنَكُونَنَّ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٢﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا

و تا به نزول آن از گواهان باشیم • عیسی پسر مریم گفت: بارالها! ای پروردگار ما!

أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا

فرود آور بر ما سفره‌ای پر از غذا از آسمان تا باشد عیدی برای ما و برای اوایل امت ما و آخر امت ما

وَأَيَّةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا

و معجزه‌ای از جانب تو و روزی ده ما را تو بهترین روزی دهنده‌گانی • گفت الله: من فرود آورنده‌ام آن را

عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ

بر شما، پس هر که از شما کافر شود بعد از این، من او را به چنان عذابی تعذیب می‌کنم که تعذیب نمی‌کنم به آن

أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٤﴾

• هیچ یک از اهل عالم را

### ربط و مناسبت

ارتباط این آیات با گذشته روشن است؛ قبلاً بیان نعمت‌های الهی به حضرت عیسی علیه السلام بود. در این جا نیز یکی دیگر از نعمت‌های داده شده به وی را که به صورت معجزه‌ای دنیوی بود، بیان می‌فرماید و آن نزول سفره‌ی آسمانی با انواع غذاهای لذیذ، بنابر درخواست قوم ایشان علیهم السلام و سپس نافرمانی قومش است که به سبب آن سزاوار عذاب الهی گشتند.

### تفسیر و تبیین

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ... (۱۱۲)

... قال اتقوا الله ... - پس از این که آنان از حضرت عیسی علیه السلام درخواست چنین

معجزه‌ای نمودند، او علیه السلام آنان را ترساند و گفت: از خداوند متعال بترسید و چنین

معجزه‌ای که بعد به سبب آن با سرنوشت‌تان بازی کنید مخواهید، فقط ایمان بیاورید و به کلمه‌ی من اعتماد داشته باشید. ایمان و رضا از این سؤالات بهتر است.

### ماجرای مائده‌ی آسمانی حضرت عیسی علیه السلام

حضرت عیسی علیه السلام در سفری همراه با عده‌ای از حواریان مخلص خود، از یک بیابان بی‌آب و علف گذر کرد. در آن بیابان گرسنگی مفرط گریبان‌گیر حواریون شد؛ به طوری که کاسه‌ی صبرشان لبریز گردید و نتوانستند طاقت بیاورند. با همدیگر مشوره کردند و گفتند: حضرت عیسی علیه السلام خود پیامبر خداوند متعال و متصف به صفات فرشتگان است، اگر ماه‌های متوالی هم غذا نخورد، هرگز مورد آزار گرسنگی و تشنگی قرار نمی‌گیرد. اما ما و شما فرقی با انسان‌های دیگر نداریم و چنان‌که ملاحظه می‌کنیم، گرسنگی بر ما فشار آورده و اذیت‌مان می‌کند. اگر با همین وضع اندکی جلوتر برویم، از شدت گرسنگی تلف خواهیم شد. از طرفی دیگر، می‌دانیم که عیسی علیه السلام دارای معجزات فراوانی می‌باشد؛ او قادر است با اعانت پروردگارش برای ما اسباب تغذیه فراهم نماید. پس بهتر است از او بخواهیم این مشکل‌مان را حل کند.

همگی بر این نظر اتفاق نمودند و نزد عیسی علیه السلام شتافتند و گفتند: ما می‌دانیم که تو پیامبر بر حق خدایی و در معجزات تو هیچ‌گونه شکی نیست. ما از گرسنگی ضعیف و ناتوان شده‌ایم. از خداوند متعال بخواه برای ما سفره‌ی غذایی از آسمان نازل کند تا هم درجات یقین ما بالاتر برود و هم از گرسنگی به در آییم. حضرت عیسی علیه السلام آنان را از این خواهش برحذر داشت و سعی کرد آنان را با تخویف از خواسته‌هایی که باعث نارضایتی خداوند متعال می‌گردد، باز دارد و گفت: باز هم صبر کنید، این تقاضای مهمی است که شما می‌کنید. بدون این معجزه یقین داشته باشید که خداوند متعال بر هر چیز تواناست. اگر خداوند متعال خواسته‌ی شما را برآورده سازد و شما باز هم نافرمانی کنید، آن وقت مورد غضب و عذاب او ﷻ

قرار خواهید گرفت. اما همراهانش بر خواسته‌ی خود اصرار ورزیدند و بالاخره او را مجبور کردند تا به گفته‌شان تن دهد. ایشان عليه السلام از میان آنان برخاست و در گوشه‌ای رفت و وضو ساخت و پس از ادای دو رکعت نماز، در بارگاه الهی دست به دعا برداشت. حضرت عیسی عليه السلام می‌دانست که نزول معجزه به صورت مجسم از آسمان‌ها در امم گذشته سابقه نداشته است و این سؤال حواریان در نوع خود بی‌نظیر و در عین حال گستاخی نسبت به قدرت خداوندی است. لذا قبل از هر چیز از خداوند متعال اجازه خواست که اگر دعا کردن برای بروز چنین چیزی جایز است، دعا می‌کند و در غیر این صورت، از دعا صرف‌نظر خواهد کرد و موجبات خشم الهی را فراهم نمی‌آورد. خداوند متعال به او اجازه داد و خاطرنشان فرمود که از قدرت من چنین چیزی بعید نیست و به یک طرفه‌العین بزرگ‌ترین امور را خلق می‌کنم و برای این کار احتیاجی به وسایل و اسباب ندارم. اما اگر امت تو با این نازها، باز هم دست به نافرمانی بزند، در عذابی گرفتارش می‌سازم که هیچ قومی را چنین عذاب نداده‌ام!

پس از آن، حضرت عیسی عليه السلام دعا نمود و هنوز دست‌هایش بالا بود که یک سفره‌ی بزرگ مملو از غذاهای دلچسب و لذیذ، از آسمان نازل شد. البته دستور این بود که فقط از آن غذاها بخورند تا سیر شوند و کسی حق برداشتن آن‌ها را نداشت.

آنان با اشتیاق تمام و اشتهای وافر از آن غذاها خوردند و از مزه‌ی خوش آن‌ها در شگفت بودند؛ زیرا تا آن وقت غذایی با آن مزه نخورده بودند. وسوسه‌ی شیطانی آنان را فریفت و بعضی‌ها میوه و برخی دیگر گوشت برداشتند و مخفی ساختند. گروهی دیگر فقط خوردند و طبق شرط قبلی هیچ چیز از آن برنداشتند.

پس از این ماجرا، هنگامی که خیانت‌کاران به خانه‌های‌شان رسیدند، صبح روز بعد صورت‌شان مسخ گردید و تبدیل به خوک شدند و این بزرگ‌ترین و رسوا آمیزترین عذاب دنیوی بود؛ زیرا در دنیا از میان تمام حیوانات، فقط خوک نجس‌العین است و بدین ترتیب آنان تبدیل به پست‌ترین و ذلیل‌ترین حیوان شدند!

اغلب معجزات پیامبران علیهم السلام زمینی بوده‌اند؛ اِلَّا معجزه‌ی «معراج» و «شق القمر» از رسول اسلام صلی الله علیه و آله و معجزه‌ی «مائده» و این از معجزات معروف حضرت عیسی علیه السلام می‌باشد.

**قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطَهِّرَ قُلُوبَنَا... (۱۱۳)**

قالوا نريد ... - قوم عیسی علیه السلام گفت: مبنای تقاضای ما این نیست که در قدرت خداوند متعال به انزال مائده یا در صحت نبوت تو شک و شبهه داریم و بدین وسیله می‌خواهیم آن را دور نماییم؛ زیرا این خلاف ایمان و تقوای ماست، بلکه هدف ما این چهار چیز است:

۱. نريد ان ناكل منها - می‌خواهیم از مائده‌ی آسمانی استفاده کنیم و از غذاهای متنوع و لذیذ آن بخوریم.

۲. و تطمئن قلوبنا - گرچه ما اعتقاد داریم که خداوند متعال به این کار قادر است و تو پیامبر راستین خدایی، اما می‌خواهیم شمه‌ای از مظاهر قدرت او تعالی و حقانیت تو را با چشم بینیم تا در قلوبمان اطمینان زاید جای گیرد.

۳. و نعلم ان قد صدقتنا - «نعلم» به معنی «نتیقن» است. یعنی: تا عقیده‌ی ما بر قدرت خداوند متعال و صداقت تو در ادعای نبوت و در این که خداوند متعال دعای تو را قبول می‌کند، پس از علم الیقین به عین الیقین برسد.

۴. و نکون علیها من الشاهدين - و بر این معجزه‌ی تو گواه باشیم تا در قیامت - هنگامی که از ما سؤال شود: کدام معجزه‌ها را از پیامبر من دیده‌اید؟ - بتوانیم شهادت دهیم که این معجزه (مائده‌ی آسمانی) ترا شاهد و ناظر بوده‌ایم.

**قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ... (۱۱۴)**

پس از اصرار زیاد امت، بالآخره عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و برای این کار اولاً از بارگاه الهی اجازه خواست که آیا حق چنین دعایی را دارد یا نه؟  
اللهم ربنا ... - هر دو منادا هستند. یعنی: «یا الله! یا ربنا! مائده‌ای برای ما از آسمان

فرود آور.»

**تكون لنا عيداً لاولنا و آخرنا** - تا این فرورستاند مائده برای گروه اول که همین مردم فعلی هستند و ناظر بر این معجزه هستند و برای گروه آخر که تا قیامت سلسله‌ی شان جاری می‌گردد، یک جشن باشد؛ بدین معنی که مردمان کنونی (مردمان زمان عیسی علیه السلام) این لطف و کرم را در این روز و مردمان بعدی بنا بر عظمت و تکریم این روز استثنایی، آن را جشن بگیرند. روزی که مائده نازل شد، یک‌شنبه بود و برای همین نصارا آن را برای خودشان عید قرار دادند.

**و آیه منک** - و نیز تا دلالت و نشانه‌ای برای توحید تو و صحت نبوت من باشد و عذری برای قوم باقی نماند و نگویند: ما درخواست معجزه کردیم، ولی پیامبرت به ما نشان نداد.

**قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ... (۱۱۵)**

**قال الله ...** - پس از دعای فوق، جبرئیل علیه السلام فرود آمد و اجابت این دعا را به حضرت عیسی علیه السلام بشارت داد.

**... فمن يكفر بعد منكم ...** - در اینجا «کفر» عام است. یعنی پس از نزول مائده، هر کس کافر و بی‌دین شود یا ناسپاسی کند، او را به عذابی بزرگ و بی‌سابقه مبتلا خواهم کرد. ناسپاسی، همان مخفی کردن غذاها پس از تناول بود؛ زیرا اگر به قدرت خداوند متعال اعتماد می‌کردند، دیگر لزومی نداشت غذا ذخیره کنند و آن را مخفی نگه دارند.

ضمیر مفعولی در «أعذبه»، راجع به طرف «من» است.

### توضیح لغوی «مائده» و حقیقت تقاضای حواریون

«مائدة» بر وزن «فاعلة» است. علامه زجاج رحمته الله می‌گوید: ماده‌اش از «ماد، یمید، میدا» به معنی حرکت طوفانی دریاست. در «قرآن کریم» آمده: ﴿تَمِيدًا

بِكُمْ ﴿ لقمان: ۱۰﴾. در این جا مادهی «مید» به معنای میل کردن است. سفره را به این خاطر «مائده» می گویند که پیوسته توسط خادمان از جایی به جای دیگر در حرکت است.

علامه ابن انباری رحمته الله می گوید: «مائده» به معنای «عطیه» است («ماد فلان»؛ یعنی: فلانی عطیه داد). سفره را به این جهت «مائده» می گویند که عطیه ای است حاوی غذاهای گوناگون.

ابوعبیده رضی الله عنه می فرماید: «مائده» بر وزن «فاعله» به معنی مفعول است؛ مانند «راضیه» که بر وزن «فاعله» اما به معنای «مرضیه» است. پس، «مائده» به معنای «ممیده» است؛ یعنی چیزی که در آن عطایا و انواع خوراک ها جمع شده باشد و صاحبش آن را به دیگری بدهد.<sup>(۱)</sup>

معجزه ی سفره ی آسمانی برای حواریان حضرت عیسی علیه السلام، معروف به «معجزه ی مائده» است و به همین مناسبت سوره به «مائده» مسمی شده است؛ زیرا «مائده» بزرگ ترین دلیل بر توحید و قدرت و تصرف خداوند متعال و بیان گر تمام مراتب ذاتی و صفاتی توحید می باشد.

سؤال: تقاضا با این الفاظ که: ﴿ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ ﴾، ظاهراً از افراد سست اعتقاد و بی نزاکت بر می خیزد؛ در حالی که می بینیم این سؤال را برگزیده ترین افراد یعنی حواریان عیسی علیه السلام می کنند. از طرف دیگر، این کلمات مستلزم کفر است، اما خداوند متعال فتوای کفرشان را نداد؛ چرا؟

جواب: قبل از این که به اصل مطلب پردازیم، باید دانست که قرآ این لفظ («یستطیع») را به دو صورت خوانده اند:

۱. صورت اول با «ت» و نصب «ربک» است: «هل تستطیع ربک». معنی این که: ای عیسی علیه السلام! تو که صاحب ناز هستی، آیا می توانی از پروردگارت بخواهی مائده ای برای ما نازل کند؟ یعنی فاعل «تستطیع» عیسی علیه السلام است و «ربک» بنا بر

<sup>۱</sup> - تفسیر کبیر: ۱۳۰/۱۲.

مفعولیت، منصوب است. پس، در این جا استطاعت منسوب به عیسی علیه السلام است، نه خداوند متعال. در این صورت هیچگونه اشکالی وارد نمی‌آید.  
 ۲. در قراءت مشهور که فاعل «یستطیع» همان «رَبُّک» باشد، دو جواب وجود دارد:

**جواب اول:** این سؤال برای تشکیک نیست، بلکه برای اظهار عجز سؤال کننده است. یعنی پروردگار تو واقعاً قدرت دارد، اما آیا می‌شود برای عاجزانی مثل ما معجزه‌ای ظاهر سازد تا اطمینان قلبی حاصل شود؟ بنابراین توجیه، این سؤال برای طلب ازدیاد اطمینان و یقین است؛ درست مانند سؤال کردن حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند متعال که فرمود: ﴿قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾ [بقره: ۲۶۰].  
**جواب دوم:** «یستطیع» به معنای «یطیع» است: «هل یطیع ربک ان سألته...». یعنی: آیا اگر پروردگارت را سؤال کنی، سخنان را قبول می‌کند؟ در عربی «استطاع» به معنی «اطاع» هم آمده است و در این صورت «س» زاید می‌شود. علامه سدی رحمته الله همین توجیه را کرده است. بهترین توجیه، قول اول است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ...﴾ - یعنی از طلب چنین معجزات احتیاط کنید. از این ثابت شد که طلب خرق عادت و کشف و کرامات از اهل الله ممنوع است. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ  
 (و یادکن) آنگاه که بگوید الله: ای عیسی پسر مریم! آیا تو گفتی به مردمان که به خدایی گیرید مرا و مادر مرا

إِلَهِيْنَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحٰنَكَ مَا يَكُوْنُ لِيْ أَنْ أَقُوْلَ مَا لَيْسَ

بجز الله تعالی؟ می‌گوید: به پاکی یاد می‌کنم تو را! نمی‌سزد مرا که بگویم آنچه را که لایق  
لی بحقیّٰنِ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعَلَّمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ  
من نیست. اگر گفته باشم این سخن را، پس تو آن را دانسته‌ای. می‌دانی آن چه در ضمیر من است و من نمی‌دانم

مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا

آن چه در ضمیر تو است. هر آینه تو داننده‌ی امور پنهان هستی • نگفتم به آنان مگر آن چه امر  
أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا

فرموده بودی مرا به آن که بپرستید الله را؛ پروردگار مرا و پروردگار خودتان را و بودم بر آنان نگهبان  
دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ

مادامی که در میان شان بودم. پس وقتی که بر گرفتی مرا، تو بودی نگهبان بر آنان و تو بر  
شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ

همه چیز نگهبانی • اگر عذاب دهی آنان را، پس آنان بندگان تو اند و اگر ببامرزی آنان را، پس

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ

تویی غالب و با حکمت • الله می‌گوید: این روزی است که نفع می‌کند در آن برای راست گویان  
صِدْقُهُمْ هُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

راستی شان. برای آنان هست بوستان‌هایی که می‌رود از زیر آن جوی‌ها؛ جاویدان و برای همیشه در آنجا می‌مانند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾ لِلَّهِ مُلْكُ

خوشنود شد الله از آنان و خوشنود شدند آنان از الله. این است رستگاری بزرگ • برای الله است پادشاهی

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

آسمان‌ها و زمین و آن چه در آن‌ها است و او بر همه چیز توانا است •

### ربط و مناسبت

این هم از تتمه‌ی بیان و تذکر نعمت‌های خداوند متعال بر حضرت عیسی عليه السلام



است. در گذشته بیان نعمت‌هایی بود که متعلق به امور دنیوی بودند، اکنون بیان گفتگوی خداوند متعال با حضرت عیسی علیه السلام در باره‌ی نعمای آخرت است. حکمت بیان گفتگوی خداوند متعال با عیسی علیه السلام در آخر سوره این است که در زمان نزول «قرآن» در ماحول پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسیحیان و یهودیان زیادی به سر می‌بردند؛ خصوصاً در یمامه و چند جای دیگر و چنان‌که قبلاً بیان گردید، مسیحیان اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام داشتند. خداوند متعال با بیان این قصه می‌خواهد بندگی و مخلوق بودن حضرت عیسی علیه السلام را ثابت کند تا خط بطلانی باشد بر عقاید پوچ مسیحیان و تا شاید بدین وسیله به بی‌اساس بودن عقیده‌ی خویش پی ببرند و راه توبه و انابت در پیش گیرند.

مناسبت دیگر این‌که: در آیه‌های قبل بیان غم‌خواری حضرت عیسی علیه السلام برای قومش بود که در هر مشکل به یاری‌شان می‌شتافت و برای‌شان در بارگاه خداوند متعال دعا می‌کرد. در این جا به حضرت عیسی علیه السلام می‌گوید: تو که آن قدر برای آنان شفیق و دلسوز بودی، بین آنان چقدر دربارہات تقصیر روا داشتند که بعد از تو کارهایی کردند و عقایدی تراشیدند که امروز باعث زیر سؤال قرار گرفتن تو گردیده است. به قول معروف: «دشمن دانا، به از دوست نادان». این قصه در واقع هشدار می‌دهد به ما اهل اسلام هم هست که مواظب باشیم با غلو در دین و در ذات گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله باعث نشویم آن رحمة للعالمین صلی الله علیه و آله روز قیامت مورد سؤال قرار گیرد.

## تفسیر و تبیین

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ... (۱۱۶)

و اذ قال الله ... - از سُدّی رضی الله عنه روایت شده که این خطاب زمانی بود که خداوند متعال حضرت عیسی علیه السلام را به آسمان‌ها برد. اما جمهور علما و مفسران می‌گویند

مربوط به روز قیامت است. در آن روز که تمام انبیا علیهم السلام برای بازخواست الهی جمع می گردند، از حضرت عیسی علیہ السلام چنین سؤال می شود ...  
 «قال» ماضی به معنای مضارع (يقول) است. خداوند متعال از او علیہ السلام سؤال می کند: آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را به عنوان دو خدا به غیر از خدای واقعی مورد پرستش قرار دهید؟

﴿دُونِ اللَّهِ﴾ دو معنی دارد: ۱. به معنی غیر الله است. یعنی: آیا تو و مادرت گفته اید که ما دو خداییم به غیر از خداوند متعال؟ ۲. به معنی کوچک تر از الله متعال است. یعنی: آیا تو و مادرت ادعا کرده اید که ما دو خدای کوچک تر از خداوند بزرگ و حقیقی هستیم؟

قال سبحانه - در این جا حضرت عیسی علیہ السلام با بیان پاکی و قداست مطلق خداوند متعال، به تبرئه ی خویش می پردازد و می گوید: من تو را از هر گونه شریک و فرزندی، پاک و منزّه می دانم.

ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق - من اصلاً جرأت و قدرت ادعای خدایی ندارم. من، پیامبر و یکی از مخلوقات تو هستم.

ان كنت قلته فقد علمته - اگر من واقعاً چنین چیزی گفته باشم، محققاً تو می دانی و تو به همه چیز دانا هستی.

**سؤال:** خداوند متعال بر تمام چیزها آگاهی و اطلاع تامّ دارد و در این مورد که حضرت عیسی علیہ السلام چنین چیزی به پیروانش نگفته است، هیچ کس هم شکی ندارد. پس چرا خداوند متعال از حضرت عیسی علیہ السلام آن چه را که خود او تعالی بهتر می داند، سؤال می کند؟

**جواب:** این سؤال خداوند متعال یک گونه استفهام انکاری است و می خواهد در ضمن این سؤال، برائت حضرت عیسی علیہ السلام را ثابت کند تا کفار هم بدانند که گفته ی آنان در این باب هیچ ربطی به عیسی علیہ السلام ندارد. پس معنی چنین می شود: خیر، تو چنین چیزی نگفته ای و من به خوبی و بهتر از هر کسی به این امر آگاهی دارم، اما از تو سؤال می کنم تا قوم و پیروان ات بدانند که تو هم در قبال در هر

عملی مسئول هستی و یکی از بندگان من می‌باشی و بدین طریق انتظارات و توقعات آنان از تو بریده گردد و به سبب دروغ‌هایی که تراشیده‌اند، در ملامت عام دروغ‌شان ثابت گردد و رسوا شوند.

عادت مقدسه‌ی الله تعالی بر این منوال است که هر الزامی که در امور دنیوی بر پیامبران علیهم‌السلام وارد می‌آید، در دنیا جواب‌شان را می‌دهد و آنچه که نسبت به امور اخروی بر آنان افترا و الزام کرده شود، در آخرت به اظهار حقیقت آن می‌پردازد. خداوند متعال نمی‌خواهد حتی در مسایل جسمانی ولو ناچیز بر پیامبران به دروغ عیب‌جویی نمایند؛ چنان‌که وقتی قوم موسی علیهم‌السلام به دلیل این‌که با آنان در آبتنی شرکت نمی‌کرد، او را متهم به داشتن عیبی در بدن نمودند، خداوند متعال حادثه‌ای آفرید که در ضمن آن همگی متوجه بدن صاف و سالم موسی علیهم‌السلام شدند و بدین ترتیب جواب عیب‌جویی‌شان داده شد.<sup>(۱)</sup>

جواب توضیحی حضرت عیسی علیهم‌السلام نیز برای این است که ثابت کند پیامبران علیهم‌السلام در توحید و اصول آن همگی با هم اتفاق دارند و دعوت حقه‌ی آنان ثابت و تغییرناپذیر است.

**تعلم ما فی نفسی ...** - در معنای واقعی این عبارت، تفاسیر مختلفی ارایه شده است که عبارت از این شش قول‌اند:

۱. در این جا «نفس» به معنای اخفا و پوشیدگی است. یعنی آنچه را که من پنهان می‌دارم، تو می‌دانی و آنچه را که تو پوشیده می‌داری، من هرگز خبر ندارم: «تعلم ما اخفی و لا اعلم ما تخفی».

۲. «نفس» به معنای «عند» است. یعنی: «تعلم ما عندی و لا اعلم ما عندک».

۳. به معنای «غیب» است. یعنی: «تعلم ما فی غیبی و لا اعلم ما فی غیبک».

۴. مراد از «نفس» اول، «ما کان منی فی الدنيا» و از دومی، «ما کان فی الآخرة»

است. یعنی: «تعلم ما کان منی فی الدنيا و لا اعلم ما کان منک فی الآخرة».

۱- بخوانید: صحیح بخاری: کتاب احادیث الانبیاء: / باب ۲۸، ش ۳۴۰۴ و ارشادالساری (شرح صحیح بخاری): ۳۴۶/۷-۳۴۵.

۵. منظور از «نفس»، قول و فعل است. یعنی: «تعلم ما اقول و افعل و لاعلم ما تقول و تفعل».

۶. «نفس» به معنای ذات است. یعنی: هر چه که متعلق به ذات من است - از افعال ظاهری گرفته تا ظن و خیال و وهم و ... - تو از آن‌ها باخبری، اما من کوچک‌ترین اطلاعی به امور ذاتی تو و آن چه در ذات توست، ندارم: «تعلم ما يتعلق بذاتی و لاعلم ما يتعلق بذاتک»<sup>(۱)</sup> این توجیه معتبر است.

انک انت علام الغیوب - حضرت عیسی علیه السلام در ادامه‌ی جواب، می‌گوید: به درستی که تو خالق تمام مخفیات و آگاه بر تمام اسرار و حقایق هستی. (بنابر این، تو خودت فیصله کن؛ اگر واقعاً چنین چیزی گفته‌ام یا در فکر و خیال من خطوط کرده، مستحق چه چیزی هستم، و گرنه، من در گفته‌های ایشان که مرا «ابن الله» یا «الله جل جلاله» یا جزو اقایم می‌دانند، هیچ گونه تقصیری ندارم).

چنان که گفتیم این گفتگوی حضرت عیسی علیه السلام با خداوند متعال در آخرت خواهد بود. در روایتی آمده است که وقتی حضرت عیسی علیه السلام در بارگاه الهی احضار می‌شود و از او این سؤال را می‌کنند که: ﴿ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ...؟﴾، عظمت و دهشت این سؤال به قدری خوف و خشیت بر وجود عیسی علیه السلام می‌افکند که فوراً بی‌هوش می‌گردد و به مدت ۵۰۰ سال در بی‌هوشی به سر می‌برد و در این مدت دراز، شانه‌های او از ترس در لرزه قرار خواهند داشت و او نمی‌تواند فوراً جواب بدهد!<sup>(۲)</sup>

سعدی رحمه الله در مورد هول و هراس حاکم در آن روز می‌گوید:

بجایی که دهشت خورند انبیا	تو عذر گناهان چه داری بیا
در آن روز کز فعل پرسند و قول	بلرزد اولوالعزم را تن ز هول
به تهدید گر بر بکشد تیغ حکم	بمانند کز و بیان صم و بکم

۱- تفسیر کبیر: ۱۳۵/۱۲.

۲- تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان)

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ... (۱۱۷)

ادامه‌ی جواب حضرت عیسیٰ علیه السلام است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا... - من جز آن چه که به من دستور داده بودی، به آنان نگفته‌ام. و کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم - و حاضریم در مورد آن چه که گفته‌ام و آن چه که آنان کرده‌اند، در طول مدتی که در میان‌شان بودم، گواهی بدهم. فلما توفیتنی... - یعنی: وقتی مرا به آسمان‌ها بردی... - یا: وقتی مرا موت دادی...<sup>(۱)</sup> - تو بهتر می‌دانی که آنان پس از من چه گفته‌اند و چه کرده‌اند.

سؤال: در این جا منظور از ﴿علیهم﴾ چه کسانی‌اند؟ مسیحیان یا مسلمانان؟ (چون حضرت عیسیٰ علیه السلام در دنیا دو ظهور دارد: یکی در میان افراد امت خویش در همان زمان و دیگری در میان مسلمانان در قرب قیامت.)

جواب: در این جا مُراد، مسیحیان زمان حضرت عیسیٰ علیه السلام هستند که اُمت او بوده‌اند، نه مسلمانان.

وانت علی کل شیء شهید - و تو بر تمام کارهایی که من کرده‌ام یا آنان کرده‌اند، شاهد و ناظر بودی.

إِنْ تَعَذَّبْتَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ... (۱۱۸)

فان تعذبهم... - در این جا حضرت عیسیٰ علیه السلام اذعان می‌دارد که من امروز شفاعت نمی‌کنم و می‌گویم: بار خدایا! اگر آنان را عذاب دهی، بندگان تو‌اند و اختیار همه در دست توست و اگر مغفرت کنی، باز هم تو غالب هستی و قادری بندگان‌ات را ببخشی و تو باحکمت هستی.

۱- این دو ترجمه، اشاره به اختلاف اقوال در مورد معانی «فوت» در ﴿تَوَفَّيْتَنِي﴾ است. نزد جمهور به معنی چیزی را کاملاً جمع کردن و بردن است. یعنی جمهور قایل‌اند که حضرت عیسیٰ علیه السلام به طور زنده با جسم و روح به آسمان‌ها برده شد. در مقابل جمهور، بعضی دیگر قایل‌اند که ایشان علیه السلام پس از وفات به آسمان‌ها برده شده است. و این بحث قبلاً گذشت (تبيين الفرقان: ۵/۵۵۳ الی ۵۵۶).

«عزیز» و «حکیم» برای هر دو گروه (موحد و مشرک که پیروان حضرت عیسی علیه السلام بودند) مناسبت دارند. یعنی تو قدرت داری آنان را ببخشی یا عذاب بدهی و این کار از دایره‌ی حکمت تو بیرون نیست.

**سؤال:** اگر منظور حضرت عیسی علیه السلام در دعای مغفرت، کفار و مشرکان هم باشند، چگونه باید پذیرفت که ایشان برای مشرکان دعای مغفرت می‌کند؟  
**جواب:** چنان که گفتیم در این جا بیان قدرت بلامنازع و اختیار کامل خداوند متعال است. یعنی اگر تو بخواهی کافران و مشرکان را هم مغفرت کنی، می‌توانی و کسی نمی‌تواند اعتراضی بکند.

**سؤال:** در صله‌ی «غفران» (إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ)، «غفور» و «رحیم» می‌آید و در تمام «قرآن» به همین اسلوب آمده است. «عزیز» و «حکیم» همیشه در صله‌ی عذاب و قهر آمده است. به چه مفهوم در این جا که موضوع غفران خداوند متعال است، فرمود: ﴿إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؟

**جواب:** این کلام، جواب حضرت عیسی علیه السلام در محشر است و ظاهر است که برای کفار شفاعت جایز نیست. برای همین آن حضرت علیه السلام «غفورٌ رَحِيمٌ» نفرمود که در آن صورت شفاعت می‌شد. در آن جا به مقتضای شأن جلال خداوند متعال، او تعالی را وصف و شأن استغنا‌ی او تعالی را هم اظهار می‌کند. یعنی: بار خدا یا! تو چون «غفور» هستی می‌توانی مجرمان و کفار را هم ببخشی و چون «عزیز» هستی قدرت انتقام هم داری و در هر صورت دارای حکمت هستی.

علامه ابن کثیر رحمه الله این روایت حضرت ابوذر غفاری رضی الله عنه را نقل کرده که گفت: شبی بعد از نماز عشا که مردم به خواب رفته بودند، من نزد رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم. ایشان را در حالی یافتم که در گوشه‌ای به نماز ایستاده بود. من نیز خود را مشغول کردم. ایشان بعد از «سوره‌ی فاتحه»، همین آیه را خواند و تکرارش کرد تا آن که نصف شب گذشت. در رکعت دوم بعد از «فاتحه» باز همین آیه را تکرار کرد و گریست تا آن که فجر طلوع کرد. من اول جرأت نکردم علت گریه و تکرار آن آیه را بپرسم، اما نتوانستم خودداری کنم و بالاخره از ایشان

سؤال کردم؛ فرمودند: «برای امت خویش دعا کردم»<sup>(۱)</sup>  
در روایتی دیگر آمده که دعا کردند و در دعا فرمود: «اللهم اُمتی!» و  
گریستند.<sup>(۲)</sup>

### قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ ... (۱۱۹)

در این جا خداوند متعال جواب حضرت عیسیٰ عليه السلام را می‌دهد. وقتی حضرت عیسیٰ عليه السلام می‌گوید: تو قدرت مؤاخذه را داری و اگر ببخشی باحکمت هستی، خداوند متعال می‌گوید: در این جا فقط راستی است که به درد می‌خورد. در دنیا هر نوع مکر و فریب وجود داشت و هر یکی این مکر و حيله را برای پیش‌برد کارها به کار می‌گرفت، اما در این جا دیگر دروغ به درد نمی‌خورد و اسرار و رموز تمام حقایق منکشف می‌گردند. امروز تمام اعضای انسان گواهی می‌دهند. هر که در دنیا صادق القول و الفعل و الخيال و ... بوده است، برای او نفع وجود دارد. امروز روزی است که راستان و درست کاران را راستی فایده می‌دهد. در این روز دیگر ملاک برتری و منبع فایده، نسب و قوم نیست، بلکه فقط و فقط راستی و درستی است.

### اقسام صداقت

در لفظ «صدق» تمام جهات صداقت داخل هستند. صداقت به نسبت انسان‌ها پنج قسم است:

۱. صدق قولی: دارای گفتار و سخنان نیکو باشد.
۲. صدق فعلی: دارای کارها و حرکات منطبق با موازین اسلامی باشد و کارهایش از دایره‌ی شرع بیرون نباشد. از انجام کارهای بدعت‌آمیز و عادات جاهلی بپرهیزد.

۱- به روایت امام احمد در مسند (تفسیر ابن کثیر: ۲۰۲/۲-۲۰۱، طبع دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵).

۲- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر (تفسیر ابن کثیر: ۲۰۲/۲، همان طبع).

۳. صدق اعتقادی: عقیده‌اش بر خداوند متعال و پیامبران علیهم‌السلام و کتب سماوی و معاد و سایر احکام الهی و شرعی، راست و درست باشد.

۴. صدق احوالی: در حالات خود صادق باشد. مثلاً اگر صوفی و عارف است، حالاتی که بر او عارض می‌گردد، باید صادق و صحیح باشند. نه این که غرق در گرداب بدعات باشد. اگر دارای کشف است، باید کشف‌اش مطابق با سنت و شرع اسلامی باشد. در غیر این صورت نه تنها کشف نیست، بلکه فریب و نیرنگ شیطانی است که به آن «استدراج» می‌گویند.

در این باره قاضی ثناءالله پانی رحمته‌الله می‌فرماید:  
«وقتی که مکاشفات امام ربانی رحمته‌الله مطابق با معیارهای شرع باشند، می‌توانند در تصوف حجت قرار بگیرند.»

۵. صدق خیالی: خیالات و ظنون و وهمیات همه باید منطبق با خواسته‌های شرع باشد. از بعضی خیالات که گناه‌اند باید پرهیز کرد: ﴿إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾ [حجرات: ۱۲].

صدیق کامل آن است که در تمام این پنج جهات، صدق او به درجات بالا و نهایی رسیده باشد. اگر فقط در یکی از آن‌ها بالا رفته باشد، به آن صادق کامل نمی‌گویند. حضرت علی رضی‌الله‌عنه فرمودند: «انا الصّدیق الاکبر» و این واقعاً هم زیبای شأن اوست؛ چنان که حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه نیز صدیق اکبر بودند؛ هر یکی به طبق شأن خود. اولی (حضرت علی مرتضی رضی‌الله‌عنه)، صدیق اکبر در کمالات ولایت و دومی (حضرت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه)، صدیق اکبر در کمالات نبوت بود؛ به طفیل خاتم الانبیاء صلی‌الله‌عنه.

**قراءات در «یوم»:** لفظ «یوم» نزد قرآ دو قرائت دارد:

۱. نزد جمهور قرآ مرفوع است: «هذا الیوم، یوم منفعة الصادقین» (در این جا «ینفع» به معنای مصدر است).

۲. نافع رضی‌الله‌عنه آن را به نصب خوانده است و مختار ابو عبیده رضی‌الله‌عنه هم همین است. در



این صورت «یوم» ظرف است برای ﴿قَالَ اللَّهُ﴾: «قال الله هذا القول لعيسى يوم ينفع ...».

### لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (۱۲۰)

این آخرین آیه‌ی «سوره‌ی مائده» است. خداوند متعال در این آیه توحید را به طور اجمال بیان فرمود تا خاتمه‌ی سوره به توحید باشد.  
لله ملك السماوات و الارض - تمام موجودات آسمان‌ها و زمین و پادشاهی همه‌ی آن‌ها برای خداوند متعال است.  
و هو على كل شيء قدير - و به برقرار داشتن نظام عالم و نابود کردن آن‌ها توانا است.

#### چند مسأله‌ی مستنبط

مسأله‌ی اول - فرمود: ﴿أَتَىكَ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾. از این جمله معلوم شد که اطلاق «علام» بر ذات لایزال جایز است، اما گفتن «علامه» جایز نیست؛ با این که هر دو یک معنا دارند و هر دو برای مبالغه‌اند. اما «علامه» به دلیل این که تائید دارد و تائید صفت ناقصه است و وصف محض نیست، اطلاق آن بر خداوند متعال جایز نیست. اما اگر «ة» محض برای وصف باشد، آن وقت جایز خواهد بود. مانند «حیاء» و ...

مسأله‌ی دوم - از ﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ علمای اهل سنت استدلال کردند که اطلاق «نفس» بر الله ﷻ جایز است. اما بعضی به عدم جواز آن رفته‌اند. گفته شده که این وصف در این جا به روال «صنعت مشاکلت» است.  
مسأله‌ی سوم - از این آیه «مجسمه» استدلال کردند که خداوند متعال دارای جسم است؛ زیرا «نفس» به معنای شخص می‌باشد و شخص یعنی ذات و بنابراین، ذات دارای جسم است.

علمای ما جواب می‌دهند:

«نفس» به معنای ذات واجب‌الوجود است و معلوم است که واجب‌الوجود به تعریف مشخص نمی‌گردد و از جسم پاک است.<sup>(۱)</sup>

#### ۱- ربط و مناسبت پایان «سوره‌ی مائده» با ابتدای آن

۱. در ابتدای سوره بیان عهدی است که در میان مقام ربوبیت و مقام عبودیت منعقد شده است: ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ﴾ (مائده: ۱) و کمال حال مؤمن در این است که به بندگی پردازد و به فَنای محض منتهی شود. اولی را شریعت («بدایت») و دومی را حقیقت («نهایت») می‌نامند. پس، سوره با بیان شریعت شروع شد و با بیان کبریایی، عزت، قدرت و علو مرتبه‌ی او تعالی - که مقام حقیقت نام دارد - پایان یافت.

۲. از جهتی دیگر: در این سوره علوم مختلفی بیان شده بود؛ از قبیل شرایع، احکام، تکالیف، مناظره با یهود که منکر حضرت محمد ﷺ بودند و مناظره با نصارا که قایل به تثلیث بودند. در پایان سوره با بیان یک نکته‌ی جامع، تمام مطالبی را که در کل سوره بیان شده بود، به اثبات می‌رساند؛ می‌فرماید: ﴿لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا فِيْهِنَّ﴾ (مائده: ۱۲۰) و معنایش این است: تمام ماسوی الله ممکن لذاته و موجود به ایجاد او ﷻ هستند. پس او تعالی مالک و مختار کل همه‌ی ممکنات - از ارواح گرفته تا اجساد - است و تمام این ممکنات، تابع و مکلف به انجام دستور و تکالیف او ﷻ - که در سوره بیان شده‌اند - می‌باشد.

با این بیان واضح شد که آیه‌ی اخیر این سوره، به عنوان دلیلی قطعی بر صحت علوم بیان شده در کل سوره می‌باشد.

تفسیر و تبیین «سوره‌ی انعام»  
این سوره، مسمّی به «انعام» و دارای ۲۰ رکوع و  
۱۶۵ یا ۱۶۶ آیه است و جز چند آیه‌ی آن، همه  
یکباره نازل شده و مکی می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### وجه تسمیه

این سوره مسمّی به «انعام» است؛ زیرا در این سوره خداوند متعال علاوه بر این که توحید و فرازهایی از قدرت بی‌همتای خویش را بیان می‌فرماید، در کنار آن، به حرمت و حلت بعضی از حیوانات (انعام) می‌پردازد و قواعدی برای شناخت حرمت و حلت آن‌ها بیان می‌نماید.

«انعام» جمع «نعم» است؛ یعنی حیوانی که اهلی است و در کنار انسان و تحت مراقبت او زندگی می‌کند.

### خصوصیات «سوره‌ی انعام»

امتیازات و خصوصیات این سوره عبارت‌اند از:

۱. به جز چند آیه‌ی آن، همه یک‌باره نازل شده است. (این خصوصیت شامل هیچ سوره‌ی دیگری از «قرآن» نیست).
۲. از ابن عباس رضی الله عنه و مجاهد و قتاده رضی الله عنهما روایت شده که «وقتی سوره‌ی انعام نازل شد، همراه با جبرئیل علیه السلام که حامل سوره بود، ۷۰ هزار فرشته، در حالی که تسبیح می‌گفتند، به زمین فرود آمدند.»<sup>(۱)</sup> این مطلب در حدیثی از رسول الله صلی الله علیه و آله

۱- به روایت ابو عبیده و ابن منذر و طبرانی و ابن مردودیه از ابن عباس رضی الله عنه (در مشور: ۲/۳)

نیز روایت شده است.<sup>(۱)</sup> و این نشان‌دهنده‌ی عظمت و احترام فوق‌العاده‌ی این سوره می‌باشد.

در روایتی دیگر چنین آمده است:

«هنگامی که این سوره نازل شد، آن‌قدر فرشته به همراهی جبرئیل علیه السلام آمدند، که تمام دره‌ها و وادی‌ها پر شدند.»<sup>(۲)</sup>

۳. علامه ابواسحاق اسفراینی رحمته الله می‌نویسد: «انعام» از سوره‌های انگشت‌شماری است که در آن تمام اصول و قواعد توحید آمده است.<sup>(۳)</sup>

همچنین «انعام» از همان پنج سوره‌ای است که با «حمد» شروع شده‌اند. چهارتای دیگر عبارت‌اند از: ۱. فاتحه، ۲. سبأ، ۳. کهف، ۴. فاطر. مجموعه‌ی این سوره‌ها را «سُورَ الحَمد» می‌نامند.

### ربط و مناسبت

این سوره با «سوره‌ی مائده» به دو وجه مناسبت دارد:

۱. در خاتمه‌ی «سوره‌ی مائده» فرمود: ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ...﴾ [مائده: ۱۲۰] که اجمالاً اشاره به توحید و تصرف کامل خداوند متعال بود. در این سوره تفصیل آن هست.

۲. در «سوره‌ی مائده» مسایل فروعی به کثرت مورد بحث قرار گرفتند، اما در این سوره برعکس، مسایل اصولی و کلی همراه با دلایل توحید، از قبیل دلایل عقلی، نقلی، وحی، آفاقی، انفسی و ... بیان می‌گردد.

۱- به روایت طبرانی و ابن مردودیه از ابن عمر رضی الله عنهما مرفوعاً (همان).

۲- این روایت و نمونه‌های مشابه آن را بخوانید در: درّ منثور: ۲/۳.

۳- معارف القرآن مفتی محمد شفیع رحمته الله (اردو): ۲۷۷/۳.

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرَ

ستایش آن خدایی راست که آفرید آسمان‌ها و زمین را و پیدا کرد تاریکی‌ها و روشنی را؛

ثُمَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ يَعْـَدِلُوْنَ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِيْ خَلَقَكُمْ مِّنْ طِيْنٍ

باز کافران با پروردگار خویش [چیزهای دیگر را] برابر می‌کنند • اوست آن که آفرید شما را از گل،

ثُمَّ قَضٰٓ اٰجَلًا وَاَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهٗ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُوْنَ ﴿٢﴾ وَهُوَ اللّٰهُ

باز مقرر کرد وقت مرگ را و مدتی معین هست نزد او؛ باز شما شک می‌کنید • و اوست

فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرُّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُوْنَ ﴿٣﴾

خدا در آسمان‌ها و زمین؛ می‌داند پنهان شما و آشکار شما را و می‌داند آن چه عمل می‌کنید •

وَمَا تَاتِيهِمْ مِّنْ اٰيَةٍ مِّنْ اٰيٰتِ رَبِّهِمْ اِلَّا كَانُوْا عَنْهَا مُعْرِضِيْنَ ﴿٤﴾

و نمی‌آید به نزد کافران نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگار ایشان؛ مگر این که از آن رو گردان شدند •

فَقَدْ كَذَبُوْا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

پس به درستی که تکذیب کردند حق را (رسول را و آنچه آورده بود از قرآن) وقتی که این حق آمد به نزد آنان. پس خواهد آمد به

اَنْبِيَآءًا مَّا كَانُوْا بِهٖ يَسْتَهْزِءُوْنَ ﴿٥﴾

ایشان جزای آن چه که به آنان تمسخر می‌کردند •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و تاریکی‌ها و نور و خالق انسان است و او ﷻ تنها دانای نهان و آشکار و اعمال بندگان است، اما کافران آن ذات کامل و قادر را قبول نمی‌کنند و هر آیه‌ای که از جانب او ﷻ بیاید، تکذیب می‌نمایند. آنان به زودی عاقبت و نتیجه‌ی این تکذیب‌شان را خواهند دید و آن چه که خداوند متعال توسط پیامبران ﷺ و کتاب‌های خویش برای‌شان

بیان داشته، مشاهده خواهند کرد.

## تفسیر و تبیین

### الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... (۱)

الحمد لله الذی - این، اصل توحید و دعوا و محور تمام سوره و شامل معانی و حقایق بی‌شماری است. به قول امام رازی رحمته: «الحمد لله، بحر لا ساحل له.»<sup>(۱)</sup> تمام آسمان‌ها و زمین در اختیار اویند و اجسام و لطایف که عبارت از ظلمت و نور هستند، مخلوق او تعالی می‌باشند.

این سوره در واقع خبر می‌دهد که تمام تعریفات زیبا و شایسته‌ی او تعالی هستند و تعلیم می‌دهد که حمد خداوند متعال را این طور بکنید و او را بشناسید و بدانید که الله تعالی محتاج به حمد کسی نیست؛ در حالی که شما محتاج حمد و ثنای او تعالی هستید تا بدین وسیله اجر و ثواب کسب کنید که تنها توشه‌ی ابدیت است. و گرنه، او تعالی خود محمود است و تمام محامد برای او ثابت‌اند و حمد شما هیچ گونه تأثیری به حال او ندارد.<sup>(۲)</sup>

الذی خلق السموت والارض - این دلیل آفاقی بر توحید خداوند متعال است؛ «خلق السموت»، از دلایل آفاقی علوی و «الارض»، از دلایل آفاقی سفلی است.

سؤال: چرا برای پیدایش آسمان و زمین، لفظ «خلق» و برای آفرینش تاریکی و نور، لفظ «جعل» آورد؛ در حالی که در این جا هر دو دارای معنی نزدیک به هم هستند؟

جواب: لفظ «خلق» برای آفرینش ذات یک شیء و آن هم به صورت تدریجی

۱- ر، ک: تفسیر کبیر: ۱۲/۱۴۲ الی ۱۴۸.

۲- تفسیر جامع «حمد» و مباحث مربوط به جمله‌ی «الحمد لله» را بنگرید در سخنان دیگر مؤلف رحمته؛ (تبیین الفرقان: ۱/۲۴۶ الی ۲۴۸ - طبع دوم، ۱۳۸۶)

استعمال می‌گردد. اما لفظ «جعل» برای مفهوم پیدا کردن صفات به کار می‌رود نه ذوات و نیز در آن فوریت و عدم فاصله است. از آنجایی که خلقت آسمان‌ها و زمین به تدریج بوده است و می‌دانیم که آسمان و زمین از ذوات و ذی اجرام هستند، لفظ «خلق» آورد. اما در مقابل، ظلمت و نور از صفات هستند و در پیدایش آن‌ها تدریج وجود نداشته است، لذا برای آن‌ها «جعل» استعمال فرمود.

سؤال: چرا در کلام الله ﷻ همیشه آسمان با صیغه‌ی جمع و زمین به صیغه‌ی مفرد می‌آید. مثلاً همین آیه که در آن ﴿سَمَاوَاتٍ﴾ و ﴿أَرْضٍ﴾ آمده است؛ در حالی که زمین هم یکی نیست؛ چنان‌که در آیه‌ای دیگر برای زمین «مِثْلَهُنَّ» آمده است؟<sup>(۱)</sup>

جواب: جمع آوردن آسمان و در مقابل، مفرد آوردن زمین بر این مسأله دلالت نمی‌کند که زمین یکی است. اما چون هفت آسمان هم از نظر صورت و هم از نظر صفت مختلف‌اند و علاوه بر آن از همدیگر فاصله‌ی زیاد دارند، لذا هر یکی از آن‌ها حکم آسمانی جداگانه دارد؛ برخلاف زمین که تمام لایه‌های آن متصل به هم و از نظر صفت و صورت نیز یکی هستند و این باعث شده همه در حکم یک زمین به حساب آیند. به همین علت، در کلام‌الله آسمان، به صیغه‌ی جمع و زمین، به صیغه‌ی مفرد می‌آید. و جعل الظلمات والنور - این دلیل دوم از دلایل آفاقی و از نوع دلایل آفاقی جوی می‌باشد.

سؤال: جمع کردن ﴿ظُلُمَاتٍ﴾ و مفرد کردن ﴿نُورٍ﴾ برای چیست؟

جواب: از «ظلمات» به راه‌های غلط و منحرفه تعبیر شده است و راه‌های غلط و غیر مستقیم بسیارند. مثلاً عقاید فاسد، اقوال فاسد، افعال فاسد و ... همه‌ی این‌ها در ظلمت داخل هستند. و این خود دلیل بر این است که راه‌های تاریک

---

۱- آن‌جا که می‌فرماید: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ﴾ (طلاق: ۱۲).

یکی نیست، بلکه دارای انشعاب‌های زیادی است. خداوند متعال با جمع آوردن ظلمت، به کثرت راه‌ها و ادیان غلط اشاره فرمود. چنان‌که حدیث بر همین تأویل دلالت می‌کند و هو المختار عندي.<sup>(۱)</sup> زیرا وحدت فی ذاته کمال است، نه فی غیر ذاته.

اما «نور» که از آن به راه مستقیم و راه روشن تعبیر شده، یکی است و آن راه «قرآن» می‌باشد که با سنت پیامبر ﷺ واضح می‌گردد. غیر از آن هرچه باشد، راه غیرمستقیم و باطل است. لذا با مفرد آوردن «نور»، متوجه کرد که راه حق یکی است.

**سؤال:** حکمت تقدیم «ظلمت» بر «نور» در این‌جا چیست؟ در حالی که به تقاضای عقل، نور از خیر و نیکی خبر می‌دهد و ظلمت از بدی و شرّ و باید خیر از شر مقدم باشد. چنان‌که در جای دیگر خیر مقدم شده است؛ آن‌جا که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ • وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [زلزال: ۸و۷].

**جواب:** اصل تمام کاینات و مخلوقات، ظلمت است. یعنی قبل از آفرینش کاینات، عدم بود و خداوند متعال با آفرینش کاینات، در وجودشان نور دمید. بنابراین، آدمی از عدم پا به منصفی وجود نهاده است.

به قول جامی رحمته:

كل ما فى الكون وهمّ او خيال      او عكوسٌ فى المرایا او ظلال

و به شعر فارسی او:

حبذا روزی که پیش از روز و شب      غافل از اندوه و آزاد از طلب  
متحد بودیم که با شاه وجود      حکم غیریت به کلی محو بود  
ناگهان در جنبش آمد بحر وجود      جمله را از خود بخود با خود نمود

چون عدم، سراسر ظلمت است، خداوند متعال با تقدیم «ظلمت» فهماند که

۱- مؤلف رحمته می‌فرماید: «توجیه مختار نزد من همین است».



اصل انسان‌ها از ظلمت و عدم بوده است و بعداً با نور خود آن را وجود بخشید:  
 ﴿وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ﴾ [سجده: ۹].

**ثم الذين كفروا بربهم يعدلون** - «يعدلون» از «عدل» است؛ به معنای تسویة و برابر کردن چیزی با چیز دیگر. «يعدلون» یعنی: «بشركون به غیره.» مفهوم جمله‌ی کریمه این است که: خداوند متعال آفریننده‌ی تمام نعمت‌ها و خالق تمام کاینات از بزرگ و کوچک است و همه‌ی کاینات وابسته‌ی قدرت او تعالی می‌باشند و بدون حفاظت و نگهبانی او تعالی همه از نظم خویش بیرون می‌آیند و متلاشی می‌گردند، بنابراین، فقط او ﷻ مستحق حمد و سپاس و شایان عبادت و پرستش است. اما باز هم کفار و مشرکان به جای یگانه‌پرستی و سپاس‌گذاری او ﷻ، نعمتش را کفران و مخلوقات ضعیف دیگری مانند جمادات و غیره را که فاقد هرگونه توانایی هستند، در الوهیت و معبودیت با او تعالی برابر و شریک می‌کنند.

### هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ... (۲)

**هو الذي خلقكم من طين** - این، از دلایل انفسی است. یعنی توحید خداوند متعال را از انفس ثابت می‌کند.

«طين» به گل می‌گویند؛ چون ماده‌ی آفرینش آدم عليه السلام که خاک بود، تبدیل به گل گردید و بعد، از آن خمیر کالبدش شکل گرفت. در میان آیه‌های متعدد که درباره‌ی خلقت آدمی باشند، گاهی می‌بینیم که پیدایش اولیه‌ی انسان از «طين» گفته شده، گاهی از «تراب» (خاک)، گاهی از «صلصال» (سفال) و گاهی هم از «ماء مهين» (آب پلید). جمع تمام این آیات این است که انسان در اطوار مختلف پیدا شده است. به عبارت دیگر: ماده‌ی ترکیبی انسان چند مرحله را پشت سر گذاشته: اولاً خاک (تراب) بود و پس از خیس شدن، تبدیل به گل (طين) شد و بعد از آن «لازب» و به دنبال آن «حماً مسنون» و سپس تبدیل به «صلصال کالفخار» گشت و نسل آدم از «ماء مهين» است. در حدیثی به روایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه که ابن عدی رضی الله عنه آن را با سند حسن

آورده، چنین آمده است: رسول الله ﷺ فرمودند:

هنگامی که خداوند متعال اراده کرد آدم را بیافریند، به عزرائیل علیه السلام دستور فرمود از روی زمین و از نقاط مختلف آن به اندازه‌ی یک مشت خاک بردارد. عزرائیل علیه السلام بنابه فرمان ذات یکتا، پنجه‌ای خاک از سراسر زمین برداشت و به دستور خداوند متعال آن را فشرده تا گرد و غبار آن بریزد. پس از آن که خمیر آماده گردید، خداوند متعال جسم آدم را که ۶۰ گز بود، درست کرد.

آن حضرت ﷺ فرمودند: حکمت این که رنگ دستان یکی سفید و دیگری سیاه و دیگری گندمگون یا یکی سخت دل و دیگری لین القلب و یکی هم خبیث النفس و خلاصه هر یکی دارای طبع جداگانه است، این است که عزرائیل علیه السلام از هر نوع خاکی برای پیدایش آدم علیه السلام برداشته است.

انسان سفیدرنگ، از خاک سفید و سیاه رنگ، از خاک سیاه و کسی که دارای طبع تند است، از زمین سخت و شور و آن که نرم طبع است، از خاک نرم پیدا شده است. بنابراین، اخلاق و طبایع آدمی مأخوذ از زمین است؛ زیرا زمین مادر انسان‌هاست.

**ثم قضی اجلاً** - خداوند متعال پس از این که آدم علیه السلام را آفرید، برای زیست آن مدت معلومی مقرر فرمود. یعنی انسان برای همیشه در زمین نمی‌ماند، بلکه تا یک مدت از پیش تعیین شده در آن می‌ماند و سپس با مرگ به سرای آخرت می‌شتابد.

منظور از این «اجل»، مرگ است.

**و اجل مسمی عنده** - این «اجل» اشاره به آخرت و قیامت است که علم آن نزد خداوند متعال است و کسی دیگر از آن خبر ندارد و تغییرپذیر هم نیست. به طور کلی از مفسران درباره‌ی این دو اجل اقوال مختلفی نقل شده است؛ بدین قرار:

۱. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که مراد از اجل اول در این آیه، زمانی است که طفل در رحم قرار دارد و روح در آن دمیده می‌شود و فرشته‌ای رزق و

عمر و سعادت یا شقاوت او را می‌نویسد و منظور از اجل دوم، زمانی است که طفل به دنیا می‌آید و از آن لحظه، عمر او تا پایان زندگی‌اش بار دیگر نوشته می‌شود.

۲. حضرت حسن بصری رضی الله عنه و قتاده رضی الله عنه گفته‌اند: منظور از اجل اول، در میان ولادت و موت است و از دوم، مابین موت و برانگیخته شدن از قبر مراد است.

۳. از مجاهد رضی الله عنه و سعید بن جبیر رضی الله عنه این قول منقول است که مراد از اجل اول، اجل دنیا، و از اجل دوم، اجل آخرت است.

۴. عطیه از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که مراد از اجل اول، خواب است و منظور از دوم، موت.<sup>(۱)</sup>

**ثم انتم تمترون** - «تمترون» از «امتراء» و «مریه» است؛ یعنی شک کردن. منظور این است که شما با این همه دلایل بر وجود خداوند متعال و خالق بودن او تعالی، باز هم درباره‌ی ذات و صفات و وحدانیت او تعالی شک می‌کنید و دیگری را شریک او قرار می‌دهید.

### وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ... (۳)

این آیه از دلایل آفاقی علوی و سفلی برای اثبات این مطلب است که خداوند متعال هم در آسمان‌ها «إله» است و هرچه در آن‌ها از ملایک و ارواح و امثال و ... هستند، او جَلَّ جَلَّالُهُ را عبادت می‌کنند و هم در زمین معبود است و جمادات و نباتات و حیوانات و انسان‌ها و سایر مخلوقات و پدیده‌ها، او جَلَّ جَلَّالُهُ را مورد عبادت قرار می‌دهند. (مگر گروهی از جن‌ها و انسان‌ها که متمرّد هستند و از عبادت او تعالی سرباز می‌زنند.)

از بعضی اکابر چنین روایت شده است که هر که این سه آیه را در صبح بخواند و همان روز بمیرد، با توحید مرده و به درجه‌ی شهادت نایل می‌آید و هر که در

۱- روح المعانی: ۱۱۴/۷-۱۱۳ - تفسیر مظهری: ۴۳۴/۲ (طبع بیروت - دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۸ هـ).

شب بخواند و همان شب بمیرد، در توحید مرده و به رتبه‌ی شهادت می‌رسد. در طی این سه آیه دلایل توحید ذاتی و صفاتی خداوند متعال بیان و تمام اقسام شرک و کفر مورد تردید قرار گرفت.

در دنیا اقوام مختلفی بوده و هستند که برای خداوند متعال شریک قایل شده و می‌شوند. مثلاً در ایران قبل از اسلام اکثراً مجوس بودند. آنان قایل به دو خدا بودند؛ «یزدان» که به عقیده‌ی شان خالق نور و خوبی‌ها بود و «اهریمن» که خالق بدی‌ها و ظلمت به حساب می‌آمد. و بدین صورت، شیطان را خالق بدی‌ها و تاریکی‌ها قرار می‌دادند.

مشرکان هندوستان، در یک آمارگیری به خصوص، خدایان‌شان را از دور آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا دوره‌ی خودشان ۳۳ میلیارد برآورد کردند! گروهی دیگر قایل به توحید و وحدانیت خداوند متعال هستند، اما روح و ماده را قدیم می‌دانند.

یهودیان، حضرت عَزِيزُ عَلَيْهِ السَّلَام و مسیحیان، حضرت عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَام را با خداوند متعال شریک می‌دانند.

شبه جزیره‌ی عرب زمانی پر از بتان مصنوعی بود که جایگاه ویژه‌ای در اعتقادات مردم عرب آن روزگار داشتند.

خداوند متعال در این آیات همه‌ی این عقاید را تردید می‌کند و می‌فرماید که عالم صغیر و کبیر و خوبی‌ها و بدی‌ها - همه - را او تعالی پیدا کرده است.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ ... (۴)

در این آیه خداوند سُبْحٰنَهُ ما را متوجه می‌کند که از اعمال کفار احتیاط نکنیم. و ما تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ - منظور از «آیات»، تمام نشانه‌های قدرت احدیت می‌باشند؛ شب و روز باشد یا کتاب‌های منزله از آسمان یا دلایل آفاقی و انفسی، علوی و سفلی و غیره.

**فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ... (۵)**

فقد كذبوا بالحق - مراد از «حق» نزد بعضی «توحید» است که مقابل شرک می‌باشد. نزد برخی «اسلام» است که در مقابل آن «باطل» قرار دارد. گروهی دیگر «حق» را «قرآن مقدس» می‌دانند. عده‌ای آن را «وجود گرامی رسول‌الله ﷺ» می‌گویند.

خلاصه، «حق» به هر معنایی از معانی فوق صحیح است؛ زیرا مشرکان عرب هم رسول الله ﷺ را تکذیب می‌کردند و هم و توحید و «قرآن» را. فسوف یأتیهم انباء ما كانوا به يستهزءون - ضمیر «هم» در ﴿يَأْتِيهِمْ﴾ به طرف کفار و ضمیر مذکور در «به» به جانب «ما» عاید است و در این جا به نتیجه‌ی بد تکذیب آنان که حق را تکذیب و مورد استهزا قرار می‌دادند، اشاره می‌کند. می‌فرماید: امروز آنان از حق غافل‌اند و از قبول آن که سبب فلاح دنیا و آخرت است، دوری می‌کنند، اما روزی خواهد آمد که خبر و حقیقت تمام این چیزهایی که تکذیب می‌کنند، به آنان خواهد رسید.

**مسائل سلوک و عرفان**

قوله تعالی: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ - در متعلق کردن «حمد» اولاً به اسم ذات جلاله و سپس موصوف کردن آن به صفات خاصه، اشاره به این امر است که استحقاق «حمد» مر الله ﷻ را از دو جهت است: اول از حیث ذات، دوم از حیث صفات. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ  
 آیا ندیده‌اند که چه قدر هلاک کرده‌ایم پیش از ایشان از امت‌ها که استقرار داده بودیم آنان را

فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا

در زمین آن قدر که استقرار نداده بودیم شما را، و فرستاده بودیم باران برای آنان پی در پی ریزنده،

وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

و پیدا کردیم جوی‌ها که می‌رفت در زیرشان؛ پس هلاک کردیم آنان را به سبب گناهان‌شان

وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي

و پیدا کردیم بعد از آنان امتی (مردمانی) دیگر • و اگر فرو می‌فرستادیم بر تو نوشته در

قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ

ورقی، و لمس می‌کردند آن را به دست خود، حتماً می‌گفتند کافران که: نیست این مگر یک سحر

مُبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا

ظاهر! • و گفتند کافران: چرا فرود آورده نشد بر پیغامبر فرشته‌ای؟ و اگر فرو می‌فرستادیم

مَلَكًا لَقَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾ وَلَوْ جَعَلْنَاهُ

فرشته را، البته به انجام رسانیده می‌شد کار و باز مهلت داده نمی‌شدند • و اگر می‌کردیم آن

مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ

فرستاده را فرشته‌ای، لازماً آن را (به شکل) مردی قرار می‌دادیم و هر آینه مشتبه می‌کردیم بر آنان

مَا يَلْبَسُونَ ﴿٩﴾ وَلَقَدْ آسْتَهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ

آن چه که الحال اشتباه می‌کنند • و هر آینه تمسخر کرده شد به پیغامبران پیش از تو

فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ

پس فرود آمد به کسانی از آنان که تمسخر کردند، جزای آنچه به آن تمسخر می‌کردند • بگو:

سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾

سیر کنید در زمین و باز بنگرید که چگونه شد آخر کار نکذیب کنندگان •

مفهوم کلی آیه‌ها: کافران و مؤمنان همواره باید سرگذشت امت‌های پیشین را

که از بسیاری جهات دارای امتیازات بیشتری بودند، مورد توجه قرار دهند. آن امم چون راه کفر و تکذیب پیمودند، خداوند متعال هلاکشان گردانید و اقوامی دیگر به جایشان آورد. پس هر که مثل آنان رفتار نماید، همان سرنوشت انتظارشان را می‌کشد. آنان که کفر و عناد پیشه کرده‌اند، اگر بر رسول ﷺ کتاب ظاهر و کامل به طور یکباره نازل گردد و آنان با دستان خود لمس‌اش کنند، باز هم بر کفر و عناد خود باقی می‌مانند و کفر و سحرش می‌پندارند. بعضی از آنان بهانه می‌آوردند که: چرا ما فرشته را نمی‌بینیم؟ در حالی که دیدن فرشته‌ی وحی در وسع و ظرفیت آنان نیست و بهانه‌های دیگر ... . پیامبر خداوند متعال از این مسخرگی‌های آنان نمی‌بایست ناراحت شود؛ زیرا پیامبران قبل از وی هم با چنین تمسخرهایی از جانب کافران مواجه شده بودند و مسخره‌کنندگان سزای اعمالشان را چشیدند. اینان هم نتیجه‌ی اعمالشان را خواهند دید.

### ربط و مناسبت

قبلاً بیان توحید و ضرر اعراض از احکام الهیه و تعلیمات پیامبران ﷺ بود. در این جا بنا بر همان مناسبت، حالت کسانی را که منکر توحید و رسالت و کتاب‌های آسمانی هستند، بیان می‌فرماید.

### سبب نزول

چند نفر از قریش به نام‌های «عبدالله بن ابی امیه» و «نضر بن حارث» و «نوفل بن خویلد» به رسول الله ﷺ گفتند: «ما به تو هرگز ایمان نمی‌آوریم تا وقتی که کتابی نوشته شده از آسمان‌ها بر تو نازل شود و به همراه آن چهار فرشته باشند و گواهی بدهند که این کتاب از جانب خداست و تو رسول او هستی.»<sup>(۱)</sup> از قضا از میان این سه نفر، «عبدالله بن ابی امیه» در روز فتح مکه ایمان آورد و در غزوه‌ی طائف در صف مسلمانان قرار داشت. رزمنده‌ای شجاع بود و چند کافر را به جهنم واصل کرد و خود به درجه‌ی شهادت فایز گردید - مرضی‌الله‌عنه.

۱- روح المعانی: ۱۲۳/۷ - اسباب النزول واحدی: ۱۱۸.

## تفسیر و تبیین

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ... (۶)

أَلَمْ يَرَوْا ... - خداوند متعال در این آیه با یک اسلوب حکیمانه، به آخرین امت (امت رسول اسلام ﷺ) درس‌هایی از تاریخ می‌دهد و برای این منظور، اتفاقات و حوادثی را که بر اهل قرون طاری شده، بیان می‌فرماید و خاطر نشان می‌سازد که آنان کسانی بودند که از هر نظر از شما دارا تر بودند؛ به طوری که تنها «قارون» به اندازه‌ای مال داشت که فقط کلید خزاین او را مردانی قوی هیکل و نیرومند حمل می‌کردند! نیرو و قدرت جسمانی قوم «عاد» از ماشین‌های مکانیکی بزرگ امروزی بالاتر بود، اما با این همه چون مرتکب نافرمانی خداوند متعال شدند، او ﷻ همه‌ی آنان را زیر و زبر کرد؛ بدون آن که دارایی و قدرت‌شان بتواند برای‌شان مؤثر گردد.

از آن پس، اهل قرون قبلی معیار و مایه‌ی عبرت بعدی‌ها قرار گرفتند. هر که مانند آنان می‌کرد، به عاقبت شوم آنان گرفتار می‌آمد و هر که از کارشان پند می‌گرفت و از عمل کردن به عادات آنان پرهیز می‌نمود، رستگار می‌شد. او تعالی متذکر می‌شود که شما هم چشم عبرت را باز کنید و از بازی روزگار پند بگیرید. به قول صاحب‌دلی: «دنیا خود یک معلم و آموزگار بزرگ است»؛ اما برای عاقلان، نه احمقان.

بنابر همین حکمت است که قسمت عمده‌ای از مجموع آیات «قرآن کریم»، دربرگیرنده‌ی قصص و تاریخ اقوام گوناگون از قبیل عاد، ثمود، سبأ و ... است. مقصد این است که همه‌ی این‌ها مایه‌ی عبرت ما گردند. به همین خاطر است که کلیات و به قول معروف اسکلت قصه‌ها بیان شده است، نه جزئیات آن؛ زیرا جزئیات مقصد اصلی نیستند. اصولاً روح و فلسفه‌ی تاریخ، عبرت برای انسان‌ها



است.

یکی از حاجیان افغانی که می‌گفت بیست و پنج سال تمام در آوارگی به سر برده بود، در مکه به یکی گفت: بر بالای کوه عرفه رفتم و از آنجا به گروه کثیر حجاج نظر انداختم، اما هیچ کس از حاجیانی را که سال قبل آمده بودند، در آنجا ندیدم و همان‌جا بود که عمیقاً درک کردم دنیا محل عبور و مرور است؛ گروهی می‌رود و گروهی دیگر می‌آید، هیچ کس در آن ثبات ندارد.

مکنّاهم فی الارض مالم نمکن لکم - می‌فرماید: و ما به آنان در زمین آن قدر قدرت و تمکین دادیم که اصلاً به شما نداده‌ایم.

منظور از «مکنّاهم»، تمکین به اعتبار قدرت و عمر و مال است. در جنبه‌ی عقل، آنان پایین‌تر از مردمان امروزی بودند و برای همین نتوانستند حقایق جوی مانند کرات و سیارات و حقایق زمینی مانند شگفتی‌های دریا و غیره را کشف کنند. این‌ها مخصوص امت آخرین رسول ﷺ می‌باشد.

مردمان امروزی فقط از لحاظ تدبیر عقلی و ظاهری بالاتر هستند، اما در عمر و نیرو و ثروت و حتی صنعت به پای قدیمی‌ها نمی‌رسند. اعترافات کارشناسان و باستان‌شناسان حرفه‌ای هنگامی که زمین را حفر می‌کرده و بقایای تمدن پیشینیان را کشف می‌نموده‌اند، گواهی بر این مدّعا است. آنان به صراحت می‌گفتند که ما نه چنین صنعتی را داریم و نه خواهیم داشت.

شیوه‌ی بنای اهرام ثلاثه‌ی مصر در «جیزه»، از نظر هندسی طوری پیچیده و منظم است که تا کنون نتوانسته‌اند طرح کامل آن را در جای دیگر پیاده کنند. حتی گاهی طرحش را در جایی ریخته‌اند، ولی اشتباه از آب درآمده است.

در این زمان، ما برای مقابله با شدت گرمای تابستان، از پنکه و کولر و سایر وسایل خنک‌کننده استفاده می‌کنیم، اما قدیمی‌ها هواکش‌هایی در منازل‌شان تعبیه یا طراحی می‌کردند که هوای داخل اتاق را به حد دلخواه سرد و خنک می‌نمود. امروزه به تلفن و تلگراف افتخار می‌کنند، اما نتوانسته‌اند صداهایی را که در

جو به طور پراکنده از پیشینیان وجود دارد، ضبط نمایند. با این همه در چند هزار سال قبل افلاطون و جالینوس از داخل یک غار و با استفاده از پوست کدو صداهای جو را ضبط می کردند و حتی صداهای حضرت آدم و حضرت نوح علیهم السلام را کشف کرده بودند!

به اعتبار عمر، میانگین عمر آنان از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ سال بود و دارای حکومت های قوی و وسیع بودند. حتی بعضی از آنان تا ۳۰۰ سال سلطنت کرده اند. وارسلنا السماء علیهم مدراراً - این آیه دلیل بر این است که باران از آسمان می آید؛ اگر چه اسباب و وسایل زمینی هم مساعد می شوند. مثلاً بخار آب از دریاها به بالا متصاعد و جمع می شود، اما منبع اصلی باران، آسمان است. از «سما» ابر را هم می توان مراد گرفت.<sup>(۱)</sup>

«مدررا» بر وزن «مفعال» از «در» و «یدر» است. «در» لینه، یعنی: شیر حیوان زیاد است. در اصطلاح، به بارانی گفته می شود که پیوسته ببارد. عرب می گویند: «در» مطر». ما در زبان محلی<sup>(۲)</sup> به آن «شُبستان» می گوئیم. از ابن عباس رضی الله عنه مروی است که: ﴿مدراراً﴾ یعنی: متتابعاً. در اصطلاح، برای خیر هم استعمال می گردد. مثلاً می گویند: «لله درُّ المصنف».

وجعلنا الانهار تجري من تحتهم - ظاهر است که هرگاه باران همیشه و زیاد ببارد، مردمان آب را به وسیله ی حفر کانال هایی به قسمت های پایین منازل شان هدایت می کنند و بدین ترتیب این آب برای همیشه در زیر آنان در جریان می باشد. درست مثل دوره ی کنونی که در شهرها آب را با لوله کشی از زیر زمین به خانه ها می برند. اما باید آگاه بود که این نعمت های خداوند با این اعمال و کردارهای زشتی که ما داریم، مآل و نتیجه ی خوبی نخواهند داشت؛ چنان که آن اقوام بر اثر گناهان شان هلاک شدند.

۱- چنان که مؤلف محترم رضی الله عنه در جایی دیگر به همین معنا تصریح کرده اند (ر.ک: تبیین الفرقان: ۱۶۳).

۲- یعنی زبان بلوچی.

و انشاننا من بعدہم قرناً آخرین - «قرن» در عربی نزد بعضی ۴۰ سال و نزد بعضی دیگر ۱۰ سال می باشد. ۷۰ سال و ۱۰۰ سال ہم گفته شده است. قول صحیح این است کہ «قرن» سه نوع است: قرن ادنیٰ، قرن متوسط کہ هفتاد سال است و قرن اعلیٰ کہ صد سال را دربرمی گیرد. پس، قرن کامل همان صد سال است؛ چنان کہ در حدیثی آمده کہ وقتی عبداللہ بن بشر مازنی رضی اللہ عنہ در خدمت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد، آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ او بشارت داد کہ تا یک قرن زندگی خواهد نمود. وقتی عبداللہ رضی اللہ عنہ مرد، عمرش را محاسبہ نمودند کہ درست ۱۰۱ سال بود. در حدیثی دیگر آمده کہ یکی از اصحاب، فرزندش را بہ خدمت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آورد و تقاضای دعای طول عمر برای او نمود. آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برایش دعا کرد. بعدها عمر او را حساب کردند کہ ۱۰۰ سال کامل بود.

حدیث دیگری کہ دال بر ۱۰۰ سال بودن یک قرن است، این است:

«خیر القرون قرنی، ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم.»<sup>(۱)</sup>

عمر بعضی از صحابہ ای کہ در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طفل بودند، صد سال بود. بنابراین، از سه حدیث فوق ثابت می گردد کہ قرن، ۱۰۰ سال است.

پس، معنای آیه این است کہ خداوند متعال در ہر صد سال، دنیا را از لحاظ مردم، نو می کند؛ بدین صورت کہ پس از ہر صد سال مردم آن قرن اکثرأ می میرند و بہ جای آنان اولادشان می آیند. اینان ہم پس از تقریباً صد سال کلاً منقرض می شوند و نسل دیگری جانشین شان می گردد و ہمین طور تا آخر. بہ ہمین حکمت اغلب پس از گذشت صد سال در دنیا انقلابی بہ وقوع می پیوندد. شاعری ہندی بہ زبان خود در ہمین مورد چہ خوش گفته است:

ندا جانے یہ دنیا جلوہ گاہ ناز ہے کس کی

ہزاروں اٹھ گئی رونق وہی باقی ہے مجلس کی<sup>(۲)</sup>

۱- تخریج این حدیث گذشت (تبيين الفرقان: ۳۱۹/۱).

۲- «خدا می داند کہ این دنیا جلوہ گاہ چہ کسی است؛ تاکنون ہزاران مردم از آن برخاستہ و رفتہ اند، ولی رونق این مجلس دنیا هنوز ہم کماکان باقی است.»

**وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ... (۷)**

در این آیه‌ی قبل خداوند متعال متوجه فرمود که بعد از هر قرن، قرنی دیگر با مردمانی دیگر می‌آید. در این آیه و آیه‌های بعد میزان و معیار انکار منکران نبوت را بیان و اعتراضاتشان را ردّ می‌فرماید.

و لو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس ... - «قرطاس» یعنی کاغذ سفید، صحیفه. یعنی اگر طبق خواسته‌ی شان کتابی نوشته شده به صورت صحیفه هم بر تو (ای پیامبر ﷺ) نازل کنیم، طوری که آن را با چشم مشاهده و با دست لمس کنند، باز هم از تو پیروی نمی‌کنند و می‌گویند: این سحری واضح پیش نیست!

**لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا ... - الله ﷻ** جواب می‌دهد: اینان ایمان نمی‌آورند؛ نه به این جهت که چنین چیزی را ندیده‌اند، بلکه به این دلیل که توفیق الهی شامل حالشان نمی‌گردد.

**وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ... (۸)**

سبب نزول این آیه مرتبط با شأن نزول آیه‌ی قبل و برای بیان یک اعتراض دیگر آنان است. علاوه بر «عبدالله بن امیه»، و «نضر بن حارث» و «نوفل بن خویلد»، هنگامی که آن حضرت ﷺ قومش را به جانب اسلام دعوت نمود و زیاد زحمت به خرج داد، «زمعه بن اسود بن عبدالمطلب»، «عبد بن عبد یغوث»، «ابی بن خلف بن وهب» و «عاص بن وائل بن هشام» هم نزد آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند که باید فرشته‌ای از آسمان بیاید و کتابی بیارود و آن را بخواند و گواهی دهد که این کتاب بر محمد (ﷺ) نازل شده است و اسم شما هم در آن آمده که مسلمان شوید، آن گاه ما مسلمان می‌شویم!<sup>(۱)</sup>

گفتیم از میان اینان، «عبدالله بن ابی امیه» ﷺ در فتح مکه مسلمان شد و در غزوه‌ی طایف چند نفر کافر را به درک اسفل واصل کرد و در آخر خودش هم

۱- ر.ک: تفسیر ابن ابی حاتم: ۳/۳۲۰، ش ۷۱۵۷ - روح المعانی: ۷/۱۲۵-۱۲۴.

شهید شد، اما «نضربن حارث» و «نوفل بن خوید» در حالت کفر مردند.  
و لو انزلنا ملكاً لقصي الامر - خداوند متعال در قبال گفته‌ی آنان جواب می‌دهد  
 که اگر پیامبر را فرشته‌ای قرار می‌دادیم، انسان‌ها به محض دیدن هیأت اصلی  
 فرشته، دست و پای‌شان را گم می‌کرد و از بین می‌رفتند؛ چون انسان طبعاً قادر به  
 دیدن فرشته و جن و امثال آن نیست. یا معنا این است: اگر فرشته را به صورت  
 انسان می‌فرستادیم و آنان قبول نمی‌کردند، لا محاله فیصله درباره‌ی آنان قطعی  
 می‌شد (هلاک می‌شدند).

**وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا ... (۹)**

ولو جعلناه ملكاً ... - می‌فرماید: و اگر ما پیامبر و رسول را فرشته‌ای می‌کردیم، باز  
 هم آن را به صورت یک انسان می‌فرستادیم؛ زیرا فرشته نمی‌تواند رسول برای  
 انسان‌ها باشد. به عبارت دیگر: رسول، باید انسان باشد نه فرشته.  
و لبسنا عليهم ما يلبسون - یعنی در صورتی که فرشته رسول می‌شد، باز هم دچار  
 اشتباه می‌گردیدند و از در انکار وارد می‌شوند.  
 «لبسنا» یعنی: می‌پوشانیدیم و التباس می‌کردیم بر آنان آن‌چه را که مشتبه و  
 مخفی شده است. یعنی بازهم این التباس و اشتباه دور نمی‌شد.

**وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلِي مِّن قَبْلِكَ ... (۱۰)**

در این آیه خداوند متعال رسول الله ﷺ را از حرکات ناهنجار آنان تسلی می‌دهد.  
 یعنی فقط تو نیستی که مورد استهزا قرار می‌گیری، بلکه ما خیلی از رسولان را  
 فرستاده‌ایم که کافران آنان را به باد مسخره گرفته‌اند. پس، تو از کارهای آنان  
 غمگین مباش که این سنت برادران توست.  
فحاق بالذین سخروا منهم ... - جرم مسخره کنندگان باعث شد که نابود شوند.

**قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ... (۱۱)**

**قل سیروا ...** - می‌فرماید: به آنان بگو که شما اختیار دارید؛ یا مسخره کنید یا دعوت آن حضرت ﷺ را قبول نمایید، اما کمی به تاریخ گذشتگان خود نگاه کنید که بر اثر مسخره کردن چه عذابی بر آنان وارد آمد و عاقبت‌شان چه شد. در این جا «سیر» به دو معنا می‌تواند مورد ملاحظه قرار گیرد:

۱. سیر به قدم (بروند امکنه‌ی گذشتگان و آثارشان را ببینند)،
۲. سیر به عقل (در مورد گذشتگان که به سب نافرمانی هلاک گردیدند، تفکر و تعقل نمایند و عبرت گیرند).

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ...﴾ - در این آیه، بیان حال معاند و منکر طریقه است که او به هیچ وجه مستفید نمی‌شود. لهذا، سعی برای او تزییع اوقات است و از همین وجه اهل طریقت در پی او نمی‌باشند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

گویم: حافظ شیرازی رحمته الله چه خوش سروده است:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

تا بی‌خبر بمیرد در رنج خودپرستی

قوله تعالی: ﴿وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا...﴾ - از این ثابت شد که اسلم در راه سلوک، عدم ظهور خوارق است. (روح و بیان)<sup>(۲)</sup>

قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ  
الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ

۱- بیان القرآن: ۸۲/۳

۲- همان.

مهربانی را. البته جمع می‌کند شما را در روز قیامت هیچ شک نیست در آن. آنان که

خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲﴾ \* وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْآلِ

زیان کردند در حق خویشتن، پس ایشان ایمان نمی‌آورند • برای اوست آنچه ساکن شد در شب

وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۳﴾ قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَخْذُ وَلِيًّا فَاطِرِ

و روز و او شنوا داناست • بگو: آیا دوست گیرم جز خدا را که پیدا کننده‌ی

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ

آسمان‌ها و زمین است؟! او رزق می‌دهد و خود رزق داده نمی‌شود. بگو: هر آینه من امر کرده شده‌ام که

أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۴﴾

باشم نخستین مسلمان از این امت) و فرموده شد که مباش از شرک کنندگان •

### ربط و مناسبت

در گذشته، حالات پیشینیان را که منکر توحید و رسالت و معاد بودند، برای عبرت و نصیحت دیگران بیان فرمود. در این جا بار دیگر پس از بیان توحید و اثبات رسالت، بندگان را به حوادث بعد از موت و معاد متوجه می‌کند و خاطرنشان می‌سازد که ثمرات قبول توحید و رسالت یا انکار آنها در آخرت چه چیزی خواهد بود و در ضمن، توحید را توضیح و به بندگان عدم اعتماد و توجه الی الخلق را تعلیم می‌دهد که به مضراتی که از طرف خلق به شما در قبول توحید و رسالت عاید می‌گردد، توجهی نواشته باشید و به خداوند متعال اعتماد کنید.

از جهتی دیگر: پس از بیان تصرف خویش در مورد کسانی که آنان را به سبب گناهان‌شان هلاک نمود، در این جا به پیامبر خویش ﷺ دستور می‌دهد که به‌طور الزام از آنان سؤال کند که کاینات به اعتبار خلقت و ملکیت و تصرف از کیست؟ زیرا آنان جوابی جز این که بگویند: «همه برای خداست»، ندارند تا بدین وسیله بدانند که مالک و هلاک کننده‌ی آنان فقط خداوند متعال است و به وحدانیت او تعالی و رسالت پیامبر ﷺ اعتراف کنند.

## تفسیر و تبیین

**قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... (۱۲)**

**قُلْ لِمَنْ...** - تو (ای پیامبر ﷺ)! از کفار به طریق الزام سؤال کن (این بتانی که شما مورد پرستش قرار می‌دهید، چه کمال و بزرگی دارند؟ و اصلاً چه چیزی بر کمال‌شان دلالت می‌کند؟) این آسمان و زمین و آنچه که در آنهاست، متعلق به چه کسی است؟ چون جوابی برای گفتن ندارند، آن گاه تو خود بگو: **قُلْ لِلَّهِ!** - همه‌ی این‌ها برای خداوند متعال هستند. ملکیت، خلقت، عبودیت و تصرف همه جانبه، تماماً برای باری تعالی است.

**کتب علی نفسه الرحمة** - «کتب» نزد برخی از مفسران به معنای «الزَمَ» (لازم کرد، واجب کرد) است؛ اما به این تأویل که مقتضای مهربانی و فضل خداوند متعال چنین است نه این که حقی از کسی بر او تعالی واجب و لازم باشد. اغلب مفسران و علمای کرام معنای دیگر «کتب» در این آیه را معتبر دانسته‌اند که عبارت از «نوشتن در لوح محفوظ» می‌باشد. پس، معنی جمله‌ی مبارکه این است: وقتی که خداوند متعال خواست کاینات را بیافریند، قبل از همه «لوح محفوظ» را آفرید و سپس به «قلم» دستور داد که بر آن بنویسد: «ان رحمتی سبقت غضبی - او غلبت غضبی - او تغلب علی غضبی»<sup>(۱)</sup> او کما قال رسول الله ﷺ.

در «صحیح مسلم» به روایت ابوهریره رضی الله عنه وارد شده که آن حضرت رضی الله عنه در این باره چنین فرمودند: «ان رحمتی تغلب علی غضبی»<sup>(۲)</sup> به هر حال، منظور این است که خداوند متعال در «لوح محفوظ» نوشت که

۱- تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۱/۱۸۵).

۲- به روایت مسلم در صحیح: توبه / باب ۴ «فی سعة رحمة الله»، ش ۲۷۵۱.



«رحمت من از غضب من بیشتر و غالب تر است». در نتیجه، اگر بنده اندکی به جانب خداوند متعال میل نماید، او تعالی وی را به شدت به طرف خود می کشد و اگر صد بار نافرمانی نماید، خداوند رحیم بلافاصله او را معذب نمی کند، بلکه به وی فرصت می دهد، تا شاید متوجه خطاها شده و از آنها روی برتابد.

منظور از آیه نیز همین است و به همین موضوع اشاره دارد. یعنی خداوند ﷻ رحمت را بر خویش واجب کرده و بنابراین، هر که خداوند متعال را بخواهد، رحمت او تعالی شامل حالش می گردد.

**سؤال:** وقتی که خداوند متعال بر ذات خویش سبقت و غلبه‌ی رحمت را لازم کرده است، بایستی مقتضای رحمت نیز در دنیا بیشتر باشد؛ زیرا هنگامی که می گوئیم: «صفت رحمت غالب است»، عقلاً باید در دنیا رحمت از آثار بیشتری برخوردار باشد. و می دانیم هر صفت یک مظهر به خصوص دارد؛ مظهر صفت «رحمت»، مسلمانان و مؤمنان هستند و در مقابل، مظهر صفت «غضب»، کفار و مشرکانند. اما می بینیم که معامله ظاهراً برعکس شده است؛ بدین صورت که مؤمنان از زمان آدم علیه السلام تاکنون به مراتب کمتر از کفار می باشند. پس معنای این آیه چه چیزی می تواند باشد؟

**جواب اول:** مسلم است که اثر دو صفت «رحمت» و «غضب» باید ظاهر شوند؛ اما هر یکی محل ظهور به خصوصی دارد. مثلاً شعاع نور آفتاب اندازه‌ی معینی دارد و بیشتر از آن، دامنه ندارد و فراتر از محل رسیدن نور را تاریکی مطلق فرا گرفته است و آن ۱۰۰ کیلومتر بالاتر از آسمان است. در این جا نیز دو جای متضاد و متفاوت وجود دارد، و آن دنیا و آخرت می باشند. از آنجایی که دنیا جای هوا و هوس است، بنابراین، مقتضیات «غضب» به صورت کفر و شرک و ... بیشتر در دنیا ظهور می کنند و بدین تربیت، دنیا محل ظهور «غضب» است. از این رو می بینیم تعداد کسانی که در شرک و کفر و نفاق به سر می برند، پیوسته بیشتر از مؤمنان می باشد. اما آخرت برعکس دنیا، محل ظهور رحمت خداوند متعال است. برای همین اهل جنت بیشتر از اهل جهنم می باشند؛ زیرا در آن

علاوه بر مؤمنان، فرشتگان، حوریان، غلمان و تمثلات مثالیه هم وجود دارند. خلاصه، هر شیء در محل خود ظهور می کند. محل ظهور «رحمت» به طور کامل، آخرت و محل «غضب» به طور کامل، دنیا است.

**جواب دوم:** «تغلب علی غضبی»، به اعتبار کیفیت است، نه کمیت. یعنی رحمت خداوند متعال در هر کاری غالب است و دیگر لازم نیست به تعداد آن ملاحظه کرده شود. غلبه‌ی رحمت خداوند ﷻ بر غضب او تعالی به میزانی است که اگر یکی گناهی انجام دهد، غضب او تعالی به اعتبار کیفیت خاموش می ماند. بدین صورت که خداوند متعال به فرشتگان نویسنده‌ی اعمال دستور می دهد تا شش ساعت صبر نمایند و گنااهش را ننویسند؛ زیرا ممکن است در این مدت عمل نیکی انجام دهد که کفاره‌ی گنااهش گردد یا این که از کارش توبه نماید. اگر توبه نکرد یا عمل محوکننده‌ای انجام نداد، آن وقت دستور می دهد تا در مقابل گنااهش یک جرم بنویسند، آن هم نه به صورت محکم و ابد، بلکه به طور معلق؛ زیرا ممکن است بعداً کار نیک دیگری انجام دهد و خداوند متعال گنااهش را عفو نماید. اگر فقط نیت کار گناهی نمود، رحمتش طوری است که اصلاً در قبال آن گناهی نوشته نمی شود. اما نیکی به اعتبار کیفیت رحمت خداوند متعال، واقعاً استثنایی و لطف‌آمیز است؛ زیرا اگر بنده‌ای فقط نیت کار خیری نماید، برایش ثواب یک نیکی ثبت می گردد و اگر آن را انجام داد، ثواب ده نیکی برایش نوشته می شود و هر نیکی تبدیل به ده‌ها نیکی دیگر می گردد!

لذا می بینیم که رحمت خداوند متعال دارای کیفیتی بالاتر و بیشتر از غضب او می باشد؛ به طوری که رحمت، غضبش را تحت الشعاع قرار داده است. کسانی که کافر و مشرک هستند، غضب آنان را به سوی خود نکشیده که گفته شود: «غضب غالب است»، بلکه نفس و شیطان جذب کننده‌ی آنان به جانب غضب خداوند متعال بوده است.

این آیه به اطلاق خود دال بر آن است که رحمت الهی بر همه عام است، چنان که با فکری کوچک معلوم می شود که هیچ غضب از رحمت خالی نیست و اما بسیاری

از مظاهر رحمت هست که در آن‌ها شایبه‌ی غضب دیده نمی‌شود. برای مؤمنان رحمت بودن غضب واضح است؛ چرا که در عین تعذیب، تهذیب موجود است و بعد از تعذیب هم مغفرت است و برای کفار نیز ظاهر است؛ چون خداوند متعال آنان را از عذابی بزرگ‌تر حفظ کرد و اگر نه، قادر بود که آنان را عذابی شدیدتر از آن دهد و نیز به آنان مال و فرزند و اسباب رفاه و معیشت عطا کرده است. حتی رحمت او تعالی بر ابلیس هم جاری است.

لیجمعنکم الی یوم القیمة - در مورد کلمه‌ی «الی» در ﴿الی یوم القیامة﴾، مفسران اقوال مختلفی ارایه کرده‌اند:

۱. «الی» به معنی اصلی خود یعنی برای غایت است. تقدیر عبارت چنین است: «لیجمعنکم فی القبور مبعوثین الی یوم القیامة». یعنی: خداوند متعال پس از موت شما را در قبرها جمع می‌کند تا آن‌گاه که بار دیگر شما را در قیامت جهت محاسبه به جانب محل وقوع قیامت ارسال می‌دارد.

۲. عده‌ای می‌گویند: به معنی غایت است، اما با این تقدیر: «لیجمعنکم بالموت الی ان یبلّغکم یوم القیامة»؛ به مصداق این شعر:

الموتُ کاسٌ کلُّ ناسٍ شاربوها      والقبرُ بابٌ کلِّ ناسٍ داخلوها

۳. نزد بعضی «الی» به معنای «فی» است؛ بدین تقدیر: «لیجمعنکم فی یوم القیامة». یعنی در روز قیامت شما را جمع می‌کند.<sup>(۱)</sup> و این قول جمهور مفسران است.

لا ریب فیہ - یعنی در برپایی و برآمدن آن روز، هیچ شکی نیست. الذین خسروا انفسهم لا یؤمنون - آنان که خودشان را در خسارت انداختند، هرگز ایمان نمی‌آورند. اشاره دارد به کسانی که با وجود کثرت لطف و کرم و رحمت خداوند متعال، بهره و چیزی ندارند و اینان کسانی‌اند که استعداد و قابلیت حصول رحمت و ایمان را ندارند.

۱- روح المعانی: ۱۳۵/۷.

**سؤال:** قاعده در سؤال کردن این است که همیشه سایل منتظر جواب دادن مسئول می‌ماند و اصولاً سؤال کردن از کسی برای این است که از او جواب بگیرد. پس حکمت چیست که می‌بینیم در «قرآن» خداوند متعال به کرات به پیامبرش دستور سؤال و سپس جواب دادن می‌دهد؛ چنان که آیه‌ی مذکور حاوی یکی از همین نوع سؤال و جواب‌ها هست؟

**جواب:** تمام کفار به الوهیت وجود باری تعالی قایل‌اند. کسی از آنان منکر وجود خداوند متعال نیست و می‌دانند تمام تصرفات آسمان و زمین از آن وی تعالی هستند، اما می‌گویند: بتان و خدایان ساختگی ما در ضرررسانی و نافع بودن با او تعالی شریک هستند و وقتی این‌ها کاری بکنند، مورد موافقت و تأیید خداوند بزرگ قرار می‌گیرد...! و از این قبیل اعتقادات بچه‌گانه. پس وقتی که آنان ذات خداوند متعال را قبول دارند، دیگر لازم نیست جواب بدهند. منظور سؤال این است که خود شما کافران نیز می‌دانید که تمام مخلوقات برای خداوند متعال هستند و دیگری در آن شریک نیست. پس چرا شرک می‌کنید؟

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ... (۱۳)

این آیه هم یکی دیگر از دلایل توحید است.

وله ما سکن ... - یعنی فقط برای اوست - به اعتبار خلق، ملک و عبرت - هر آن‌چه که در شب و روز سکونت دارد.

«سکن» دو معنی دارد:

۱. نزد بعضی منظور از «سکون»، استقرار است. یعنی: هر چه که در شب و روز دنیا مستقر است، در ملکیت خداوند متعال می‌باشد.
۲. به قول بعضی دیگر: منظور از «سکون»، «سکون و حرکت» است. اما این که در این جا به بیان «سکون» بسنده فرمود و «حرکت» را ذکر نکرد، بدین خاطر است که از ذکر ضد آن که سکون باشد، حرکت خود به خود فهمیده

می‌شود.<sup>(۱)</sup> یعنی: هر چه در شب و روز دنیا ساکن یا در حرکت است، برای خداوند متعال و زیر فرمان او تعالی است و هیچ چیز بدون دستور او تعالی نمی‌تواند ساکن باشد یا حرکت نماید.

و هو السميع العليم - و برای فریاد و دعاها و تضرع هر کسی شنونده (سمیع) و به حالات تمام کاینات ارضی و سماوی و جوی دانا (علیم) است.

### قُلْ أَغْيِرَ اللَّهُ أَلِيًّا وَلِيًّا... (۱۴)

در این آیه راهنمایی می‌فرماید که وقتی کفار تو را در مقابل دعوت دادن، تهدید به اذیت و آزار می‌کنند یا می‌گویند: بتان ما تو را به چنین یا چنان روزی می‌اندازند، تو بگو:

أَغْيِرَ اللَّهُ أَلِيًّا وَلِيًّا...؟! - آیا مگر من غیر از خداوند یکتا، مددگاری دیگر اختیار می‌کنم؟ نه، هرگز چنین چیزی ممکن نیست! من نیاز به مددگار دیگری ندارم، ناصر و یاری دهنده‌ی من الله جل جلاله است.

«ولی» یعنی یار و مددگار. و مراد از آن در این جا معبود است. یعنی خداوند متعال در این جا معبود گرفتن غیر الله را تردید می‌کند، نه مطلقاً دوست گرفتن را. به همین خاطر مفعول اول را مقدم کرد.<sup>(۲)</sup>

فاطر السماوات والارض - او ﷻ مبدئ و خالق آسمانها و زمین است و نظام آنها در دست او تعالی است.

«فاطر» از «فطر، یفطر» است؛ یعنی شق کردن و جدا کردن. درباره‌ی آسمان و زمین «فطر» به کار می‌برند، به این خاطر که اولاً در هم جمع و مختصر بودند، بعداً از هم گشاده گردیدند و وسعت داده شدند.

و هو يُطْعِمُ وَ لَا يُطْعَمُ - یعنی او ﷻ دیگران را روزی می‌دهد و خود مستغنی است. تمام مخلوقات محتاج او ﷻ هستند و او ﷻ محتاج کسی نیست.

۱- تفسیر کبیر: ۱۶۶/۱۲-۱۶۵.

۲- روح المعانی: ۱۴۰/۷.

تمام قرأ در این مورد متفق‌اند که اگر یکی اعراب این دو فعل را برعکس بخواند کافر می‌شود. یعنی اگر بگوید: «و هو يُطعمُ و لا يُطعمُ»، ظاهر است که این کفر محض می‌باشد؛ زیرا با این طرز خواندن، نیازمندی خداوند متعال به دیگران و در مقابل، بی‌نیاری مخلوقات ثابت می‌گردد. بنابراین، در این جا در خواندن اعراب باید دقت نمود؛ اولی را معروف و دومی را مجهول باید خواند. اگر شخص عامی و بی‌سواد یک بار برعکس بخواند، معذور است، اما بر وی فرض است که شیوه‌ی ادای صحیح آن را یاد بگیرد.

قل انی امرت ان اکون اول من اسلم - و بگو (ای پیامبر ﷺ!) که من مأمور هستم که اولین تسلیم‌کننده‌ی رسالت خویش باشم.

هر پیامبری از میان امت خود، «اول من اسلم» (اولین مؤمن و مسلمان) است. رسول‌الله ﷺ در عالم ارواح و اجساد اولین مسلمان می‌باشد. اولین مخلوق، نور او ﷺ است. خداوند متعال از او پرسید: «من انا؟» گفت: «انت الاله الواحد لا شریک لک». باز پرسید «من انت؟» گفت: «انا عبدک و رسولک و نبیک». لذا حقیقتاً ایشان ﷺ اولین مسلمان در میان ارواح و کاینات است و آن هنگام که خداوند متعال از تمام نسل حضرت آدم ﷺ پرسید: ﴿الَسْتُ بِرَبِّکُمْ﴾ [اعراف: ۱۷۲]؟ اولین کسی که جواب داد: ﴿بلی﴾ [اعراف: ۱۷۲]، رسول‌الله ﷺ بود. همین‌طور ایشان ﷺ اولین کسی خواهد بود که در میدان محشر پرچم شفاعت را بلند می‌کند. (۱)

و نیز از این جا ثابت شد که هر آمری (۲) اول باید خودش به آن‌چه به رساندن آن ماموریت داده شده، عامل باشد تا دیگران بهتر از او تبعیت و امتثال امر کنند. و لا تکونن من المشرکین - با وجود این که در تو (ای پیامبر ﷺ) امکان شرک وجود ندارد، اما بگو که من نیز مأمور به دوری از شرک هستم تا افراد امت تو متنبه گردند و در تمام امور از شرک برحذر باشند و بدانند که وقتی بزرگ‌تر و

۱ - حدیث صحیح به این مطلب تصریح می‌کند.

۲ - امرکننده‌ای، دستور دهنده‌ای.

رهبر ما به این کار مأمور است، ما نیز باید از شرک پرهیز کنیم.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ﴾ - از این آیه معلوم شد که تکالیف شرعی از کسی ساقط نمی‌باشند حتی انبیا علیهم‌السلام هم از آن‌ها گاهی مستثنی نمی‌باشند. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵﴾ مَن يُصْرِفْ

بگو: هر آینه من می‌ترسم اگر نافرمانی پروردگار خود کنم از عذاب روز بزرگ • هر کس که از او عذاب بازداشته شود

عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ ۚ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿۱۶﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ

در آن روز، پس محققاً مهربانی کرد خدا بر وی و این است کامیابی آشکار • و اگر سختی رساند

اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۚ وَإِنْ يَمَسُّكَ خَيْرٌ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ

خدا به تو، آن را هیچ دفع‌کننده‌ی نیست مگر خود او و اگر نعمت رساند به تو، پس او بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۷﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿۱۸﴾

چیز تواناست • و اوست غالب بالای بندگان خود و اوست دانا و آگاه •

مفهوم کلی آیه‌ها: خداوند متعال به پیامبرش امر می‌فرماید که در برابر تقاضای کافران که گفته بودند دین و معبودان باطل‌شان را تردید نکنند، بگوید: این وظیفه‌ی من است و باید راه‌های هدایت را از راه‌های گمراهی برای مردم آشکار و مشخص سازم و اگر این کار را نکنم، بر من گناهی بزرگ است. سپس پیامبرش را مطمئن می‌سازد که آنان با تهدیدهای‌شان هیچ ضرری بر تو وارد نمی‌کنند، خیر و شر در دست خداوند متعال است و هم او ﷻ حافظ و ناصر توست.

### ربط و مناسبت

قبلاً پیامبر اکرم ﷺ از جانب پروردگار دستور داده شده بود که اعلان کند او هم مأمور به اسلام آوردن و بیزار بودن از شرک قبل از همه کس است. اکنون نتایج و ثمرات خوب توحید و عواقب وخیم شرک و کفر و دیگر معاصی را که در عالم آخرت ظاهر می‌شوند بیان می‌فرماید و همچنین بعضی شبهات را که کفار بر توحید وارد کرده‌اند، تردید می‌نماید.

### سبب نزول

گروهی از مشرکان نزد رسول الله ﷺ آمدند و از ایشان تقاضا کردند که آبا و اجداد محترم و عاقل و فرزانه‌ی آنان (!) را جاهل و گمراه قلمداد نکند و دین و عقیده‌شان را توهین و تحقیر ننماید و گفتند: اگر از این کار دست برداری، ما هم با تو کاری نخواهیم داشت. خداوند ﷻ با نازل کردن این آیه‌ها تا ﴿وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ﴾، به رسول خویش دستور داد که دین حقیقی را ابلاغ کند و به تقاضای آنان توجهی نشان ندهد.

## تفسیر و تبیین

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي ... (۱۵)

مشرکان و کفار مکه به پیامبر ﷺ می‌گفتند: نزد ما از توحید و اسلام سخن نگو و نیز معبودان ما را تردید مکن. اما پیامبر ﷺ به دستور خداوند متعال به آنان جواب می‌دهد که اگر معبودان شما را مردود ندانم و نگویم که این خدایان پوشالی و بی‌مایه چه مضراتی برای انسانیت دارند، دروازه‌ی هدایت برای شما و دیگران بسته می‌گردد و کسی از حقیقت ایمان و شرک و کفر، سر در نمی‌آورد و این گناهی عظیم بر من است و من هرگز مرتکب گناه نمی‌شوم؛ زیرا از عذاب بزرگ روز قیامت می‌ترسم و باید دستورات خداوند متعال را مبنی بر افشای



حقیقت بتان شما اجرا نمایم.

**مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ... (۱۶)**

مَنْ يُصْرِفْ عَنْهُ ... - در مورد ضمیر «عنه» مفسران دو قول دارند:

۱. مرجع ضمیر «مَنْ» است. یعنی: کسی که عذاب بزرگ از او دور کرده شد، در واقع مشمول رحمت بزرگی از طرف خداوند رحیم شده است؛ زیرا رهایی از جهنم به حق بزرگ‌ترین رحمت و نعمت است.

۲. مرجع «عنه»، «عذاب» است. یعنی: هر که از عذاب بزرگ دور کرده شد، به تحقیق خداوند رحیم بر او رحم کرده است.<sup>(۱)</sup>

نزد مفسران هر دو قول معروف و معتبراند. اما اکثر آنان برای مرجعیت، لفظ «مَنْ» را به اعتبار اقریبیت آن، پسندیده‌اند.

در هر صورت نکته این است که نجات از جهنم و دخول جنت، لازم و ملزوم یکدیگراند. اگر شخص از دوزخ نجات حاصل نماید، به جنت می‌رود و گرنه، در جهنم سقوط می‌کند.

و ذالک الفوز المبین - مشارالیه «ذالک»، انصراف از عذاب و دخول جنت است که لازم و ملزوم‌اند و این کامیابی روشن است.

**وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ... (۱۷)**

این آیه برای تسلی و اطمینان خاطر آن حضرت ﷺ است. وقتی که کفار از تهدیدات قولی علیه رسول‌الله ﷺ خسته و ناکام شدند، او ﷺ را تهدید به قتل کردند. در این جا خداوند متعال به رسولش می‌فرماید که از آنان ترس نداشته باشد؛ زیرا اینان مخلوق هستند و قدرت و اختیار ضرررسانی ندارند. و اگر خداوند متعال بخواهد به تو ضرر بدهد - جانی باشد یا مالی - هیچ چیز و هیچ کس - بتان باشند یا دیگران - یارای مقاومت یا ممانعت نخواهد داشت.

و ان یمسسک بخیر ... - و اگر بخواهد به تو خیر و سلامتی برساند، باز هم کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.  
جواب «ان» اول، ﴿فَلَا كَاشِفَ لَهُ﴾ است. اما جواب «ان» دوم محذوف است و آن: «فلا رادّ له غیره تعالی» است.

### نیست در دست خلائق خیر و شر

در این آیه‌ی کریمه، یک عقیده‌ی اصولی از اسلام بیان شده است که مالک هر نفع و نقصان در حقیقت فقط الله عزّوجلّ هست و در ظاهر هر چه نفع و نقصان از غیر برسد، آن فقط یک صورت ظاهری است و در مقابل حقیقت، زاید از یک نوع پرده نیست. به قول یکی:

کار زلف تست مشک‌افشانی اما عاشقان

مصلحت را تهمتی بر آهوی چنین بسته‌اند

و دیگری گفته:

ما همه شیران ولی شیر علم جنبش از باد باشد دم‌بدم

این هم یکی از عقاید انقلابی اسلام است که به مسلمانان درس بی‌نیازی از تمام کاینات داده و به خود متوجه فرموده است که با وجود فقر و نیاز، گردن خود را در غیر حضرت بی‌نیاز سبحانه و تعالی 'خم نمی‌کنند.  
کسی چه خوش فرموده است:

فقر میں بھی، میں سر بہ فخر و غرور و ناز ہوں

کسی کا نیازمند ہوں سب سے جو بے نیاز ہوں<sup>(۱)</sup>

فہو علی کل شیء قدیر - این جمله تأکید هر دو جمله است. یعنی فقط او تعالی

۱ - «من [مسلمان حقیقی] در عین فقر نیز سرا پا فخر و غرور و ناز هستم. پس، وقتی که از همه بی‌نیازم، نیازمند چه کسی [جز خداوند متعال] باشم.»

است که به هر چیز - چه دفع ضرر باشد و چه رساندن نفع - قادر و تواناست. به همین معنا در جایی دیگر ارشاد فرموده است: ﴿مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾ [فاطر: ۲].

در حدیث صحیح آمده است که آن حضرت عليه السلام این دعا را می خواندند:

«اللهم لا مانع لما اعطيت و لا معطى لما منعت و لا ينفع ذا الجد منك الجد.»<sup>(۱)</sup>  
 (بار خدایا! هیچ مانعی نیست برای آن چه که تو عطا می کنی و هیچ دهنده ای نیست برای آن چه که تو باز می داری و هیچگاه فایده نمی دهد صاحب کوشش را کوشش او از عذاب و خشم تو).

چنان که ظاهر است، این دعا از نظر معنا نزدیک آیه می مذکور است.

در روایتی آمده است: یک روز که رسول الله صلى الله عليه وسلم، ابن عباس رضي الله عنهما را در ردیف خویش سوار کرده بودند، به او فرمودند:

«يا غلام! احفظ الله تعالى يحفظك، احفظ الله تعالى تجده أمامك، و اذا سألت فاسأل الله، و اذا استعنت فاستعن بالله. جف القلم بما هو كائن ولو جهد العباد ان ينفعوك بشيء لم يقضه الله لك، لم يقدروا عليه. و لو جهدوا ان يضروك بشيء لم يقضه الله تعالى عليك، لم يقدروا عليه. فان استطعت ان تعمل لله بالصدق في اليقين، فاعمل. فان لم تستطع، فان في الصبر على ما تكره خيراً كثيراً. واعلم ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب و ان مع العسر يسراً»<sup>(۲)</sup> (پسر! دستور الله تعالی را

۱- به روایت بخاری در صحیح از مغیره بن شیبه رضی الله عنه: کتاب الأذان/ باب ۱۵۵ «الذكر بعد الصلوة»، ش ۸۴۴ و کتاب الدعوات/ باب ۱۸ «الدعاء بعد الصلوة»، ش ۱۳۳۰ و کتاب الرقاق/ باب ۲۲ «ما يكره من قيل و قال»، ش ۶۶۷۳ و... - و مسلم در صحیح: کتاب المساجد و مواضع الصلوة/ باب ۲۶ «استحباب الذكر بعد الصلوة و بیان صفة»، ش ۱۳۷ (۵۳۹) - و ابوداود در سنن: کتاب الصلوة/ باب ۳۶۱ «ما يقول الرجل اذا سلم»، ش ۱۵۰۵ - و نسایی: کتاب الصلوة/ باب ۵۳۸، ش ۱۳۴۰ و ۱۳۴۱ و باب ۵۳۹، ش ۱۳۴۲ - و...

۲- به روایت ترمذی در سنن از ابن عباس رضي الله عنهما: کتاب صفة القيامة و الرقائق و السورع/ باب ۵۹، ش ۲۵۱۶، و گفته: «هذا حديث حسن صحيح» - و طبرانی در معجم کبیر: ۱۰۱/۱۱-۱۰۰، ش ۱۱۲۴۳ و ۱۱۴۱۶ و ۱۱۵۶۰ - احمد در مسند: ۱۹۴/۳ و ۲۲۸ و ۲۴۶، ش ۲۶۶۹ و ۲۷۶۲ و ۲۸۰۴ - و بخاری در صحیح با لفظ «يا ابا هريرة! جف القلم بما انت لاق»: نکاح/ باب ۸، ش ۵۰۷۶ - و ابن ماجه در سنن (با

پاس دار که آن وقت او از همه‌ی آفات تو را حفظ می‌کند.. حکم خدا را در هر کار حفظ کن که او و نصرت او را در جلو خود می‌بینی. و اگر چیزی می‌خواهی، از خدا بخواه و اگر کمک می‌خواهی، از او بخواه. خشک شد قلم به هر چه بودنی است. و اگر سعی کنند بندگان برای نفع دادن تو به کمترین چیزی که خداوند کریم آن را برای تو مقدر نکرده، بر آن قدرت نخواهند داشت. و اگر سعی کنند در ضرر رسانیدن تو به کمترین چیزی که مقدر نشده است، بر آن قادر نمی‌شوند. و اگر می‌توانی که با صدق و یقین برای خداوند کریم عبادت کنی، پس سستی نکن و اگر نمی‌توانی، پس صبر کن که در صبر بر آنچه برایت ناگوار است، خیر کثیر هست. بدان که نصرت با صبر همراه است و همراه غم، فرج هم می‌آید و همراه سختی آسانی هم هست.)

خلاصه، خداوند متعال و پیامبرش ﷺ اعلام و فیصله کرده‌اند که هیچ ضرر و نفعی در اختیار بندگان نیست. با این وصف باز هم می‌بینیم که باز هم انسان کوچک‌ترین ضررش را نیز از دیگران می‌داند یا نفع را از آنان تصور می‌کند و این خلاف توحید است.

### انبیاء ﷺ و اولیا محبوب خدایند، نه قادر و مختار مطلق

علما از این کریمه استدلال کردند که هیچ پیغمبر یا ولی قدرت ندارد با اراده‌ی خود به کسی ضرر یا نفعی برساند. بنابراین، عقیده بر وجود قدرت ضرردهی یا نفع‌رسانی در اولیا و صلحا، شرک است. آنچه مسلم است این است که به ناراحتی آنان، الله ﷻ ناراحت می‌گردد و به شخصی که آنان را آزار رسانده، ضرر وارد می‌کند و در عوض، به اطاعت از آنان، راضی می‌گردد و در نتیجه، به بنده از طرف او تعالی نفع می‌رسد.

از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست

الفاظ دیگر گونه). ایضاً ن، ک: جامع المسانید و السنن: ۶۳/۳۱، ش ۳۹۴ (بحث روی سند این حدیث صحیح را بخوانید در: کشف الخطاء: ۳۵۲/۱، ش ۹۹۳ و ص ۳۷۹، ش ۱۰۷۱ - المقاصد الحسنة: ۱۸۸، ش ۳۳۶ و ص ۲۰۸، ش ۳۶۸).

\*\*\*

گرچه تیر از کمان همی‌گذرد از کماندار بیند اهل خرد

\*\*\*

نشود بی ارادتش کاری نخلد بی‌مشیتش خاری

اگر پادشاهی ظالم یا دشمنی بر انسان مسلط گردید، به یقین باید دانست که از اعمال خود بندگان است و بدین وسیله خداوند متعال او را امتحان می‌کند و در قبال صبرش به او ثواب می‌دهد یا او را بر اثر اعمال بدش سزا می‌دهد.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... (۱۸)

و هو القاهر - «قاهر» یعنی غالب. «قَهَرَ عَلَيْهِ»، یعنی: «غَلَبَ عَلَيْهِ». یک صفت خداوند متعال «قهار» است. تمام مخلوقات مقهور و مغلوب او تعالی هستند. هیچ قدرتی نیست که از دایره‌ی غلبه‌ی او تعالی بیرون باشد.  
و هو الحکیم الخبیر - او ﷻ در امور خود باحکمت و از ظاهر و باطن امور بندگان، باخبر است.

### بحث مفهوم «فوقیت» خداوند متعال

در تحت این آیه مفسران بحثی مفصل متعلق به علم کلام دارند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾. معنی لفظی «فوق»، «بالا» است که نقطه‌ی مقابل «سفلی» یعنی «پایین» می‌باشد. بحث این جاست که در این آیه فوقیت به چه معنا است؟ آیا بر معنای حقیقی خویش محمول است؟ یا مؤول یا استعاره است؟ اگر در این جا فوقیت خداوند متعال را به معنای حقیقی بدانیم، در آن صورت معنی این می‌شود که خداوند ﷻ از بندگان بالاتر و مخلوقات پایین او تعالی هستند. اگر معنای مستعار ملحوظ گردد، به معنای علو و عزّ خداوند متعال می‌شود و اگر مؤول دانسته شود، آن وقت کنایه از قهر و قدرت غلبه‌ی

خداوند متعال خواهد بود. و اگر هیچ کدام از این معانی مراد نباشند و «فوق» را در اینجا زایده بدانیم، این هم ممکن است؛ یعنی: «و هو القاهر عباده».

در این مسأله سه گروه شاخص وجود دارد:

۱. گروهی از مفسران می‌گویند: «فوق» در این جا استعاره‌ی تمثیلی است.

۲. نزد بعضی کنایه از قهر و غلبه‌ی خداوند متعال است.

۳. برخی دیگر می‌گویند: «فوق» زایده است.

مقصد تأویلات این است که اگر ما «فوق» را تأویل نکنیم و به حالت خود واگذاریم، آن وقت با به کار بردن «فوق» برای الله ﷻ جهت را ثابت کرده‌ایم؛ درحالی که خداوند قدوس از جهت پاک است.

اما نظریه‌ی جمهور سلف برخلاف این است. آنان می‌گویند: نباید برای این گونه الفاظ و تمثیلات قرآنی گنجایشی برای تأویلات باقی بگذاریم، بلکه باید بر همان حالت و معنای اصلی خویش گذاشته شوند. بنابراین، «فوق» به معنای حقیقی خود است و جمهور سلف با این استدلال، «فوقیت» را برای خداوند متعال ثابت می‌کنند.

سیاری از علماء، بر این مسأله از «قرآن» و حدیث استدلال کرده‌اند که مجموع آنان نزدیک هزار می‌شود. از جمله‌ی آنان یکی امام طحاوی رحمته الله علیه<sup>(۱)</sup> است که طرفدار سرسخت این موضوع می‌باشد.

امام احمد رحمته الله علیه در «حدیث اوعال» از عباس رحمته الله علیه آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«...ثم فوق ذلك العرش والله تبارك و تعالی فوق ذلك...»<sup>(۲)</sup>

۱- اصولی و متکلم و محدث بلند پایه‌ی قرن چهارم هجری. خواهر زاده‌ی امام مزنی شافعی. در استدلال و تقویت فقه حنفی از احادیث و آثار صحیح ید طولایی داشت. صاحب تصانیف زیاد از جمله «شرح معانی الآثار» و «مشکل الآثار» و ... است. در سال ۳۲۱ هجری قمری رحلت نمود.  
۲- به روایت امام احمد در مسند از عباس بن عبدالمطلب رحمته الله علیه: ۳۷۶/۲ - ۳۷۵، ش ۱۷۷۰ - و ابو داود در سنن: کتاب السنة / باب ۱۹ «فی الجهمیة»، ش ۴۷۲۳ - و ترمذی در سنن: کتاب تفسیر القرآن / باب ۶۷ «و من سورة الحاقه»، ش ۳۳۲۰، و گفته: «هذا حدیث حسن غریب» - و ابن ماجه در سنن:

در «سنن ابوداود» از جبیر بن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه عن جدّه رضی اللہ عنہ آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند:

«ان الله تعالى فوق عرشه و عرشه فوق سماواته...»<sup>(۱)</sup>

در حدیث صحیح درباره‌ی فیصله‌ای که حضرت سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ در حق بنی قریظه کرد، رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم به وی فرمودند:

«لقد حکمت بحکم الملک من فوق سبع سماوات.»<sup>(۲)</sup>

در «سنن ابن ماجه» به صراحت آمده که خداوند متعال از جانب بالا بر بهشتیان سر می‌کشد و سلام می‌دهد:

«... فاذا الربّ قد اشرف علیهم من فوقهم؛ فقال: السلام علیکم یا اهل الجنة!...»

رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: «همین است قول خداوند متعال در قرآن که فرمود: ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾ [یس: ۵۸].»<sup>(۳)</sup>

حضرت عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ یک روز در خلوت نزد کنیزش رفت. وقتی زنش باخبر شد، از او سخت رنجید و گفت: تو با او همبستر شده‌ای. عبدالله بن رواحه رضی اللہ عنہ برای تبرئه گفت: من با او آمیزش نکرده‌ام. اما زنش با ناراحتی می‌گفت: تو حتماً با او آمیزش داشته‌ای! عبدالله رضی اللہ عنہ به چاره‌جویی افتاد تا او را راضی گرداند. پس از لحظه‌ای درنگ، گفت: اگر اکنون که هنوز غسل نکرده‌ام،

المقدمة/باب ۱۳ «فیما انکرت الجهمیة»، ش ۱۹۳ (و همچنین ن، ک: جامع المسانید و السنن: ۲۰۳/۷-۲۰۲، ش ۵۰۱۰).

۱- به روایت ابوداود در سنن: کتاب السنة/باب ۱۹ «فی الجهمیة»، ش ۴۷۲۶.

۲- به روایت محمد بن اسحاق با لفظ «سبع ارقه» به جای سبع سماواته» (البداية والنهاية: ۴/ ۱۴۵) - و نسایی در سنن کبری از ابوسعید خدری رضی اللہ عنہ با این الفاظ: «لقد حکم فیهم حکم الله الذی حکم الله به فوق سبع سماواته»: کتاب المناقب/با ۲۱ «سعد بن معاذ سید الأوس رضی اللہ عنہ»، ش ۸۲۲۳ - و بیهقی در سنن کبری: ۳۲۷/۱۳ کتاب السیر/جماع ابواب السیر/باب «ما یفعله بذراری من ظهر علیه»، ش ۱۸۵۲۶.

۳- به روایت ابن ماجه در سنن از جابر بن عبدالله رضی اللہ عنہ: مقدمه /باب ۱۳ «فیما انکرت الجهمیة»، ش ۱۸۴.

برایت «قرآن» بخوانم قبول می کنی که با او همبستر نشده‌ام؟ زن که می دانست شوهرش با ناپاکی «قرآن» نمی خواند، گفت: آری، می پذیرم. عبدالله رضی الله عنه این شعر را خواند:

شهدت بأن وعد الله حق      و أن النار مثوى الكافرينا  
وان العرش فوق الماء طاف      و فوق العرش رب العالمينا  
وتحمله ملائكة شداً      ملائكة الاله مسومينا

زن تصور کرد که این آیه‌ای از «قرآن» است، لذا اخم‌هایش را باز کرد و با شوهرش صلح نمود! اما عبدالله رضی الله عنه از کارش ناراحت شد و فوراً نزد آن حضرت رضی الله عنه شتافت و موضوع مشاجره با زنش را برای او بازگو نمود و گفت: من این شعر را برای زخم به جای «قرآن» خواندم. رسول الله صلی الله علیه و آله لبخندی زد و او را منع نکرد؛ زیرا این شعر مفهوم آیه را در برداشت.

از این شعر هم فوقیت حقیقی خداوند متعال ثابت می شود.  
در یکی از شعرهای حسان بن ثابت رضی الله عنه آمده است:

شهدت باذن الله أن محمداً رسول الذي فوق السماوات من عل  
عكرمه رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: ابلیس علیه العنة تمام جهاتی را که برای فریب انسان از آن جهات می آید، نام برد [در آیه‌ی ﴿ثُمَّ لَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ﴾ [اعراف: ۱۷]، اما نتوانست بگوید: «و من فوقهم»؛ زیرا می دانست که خداوند متعال در جانب فوق است و بنابراین، نمی تواند از جانب بالا بر انسان حمله کند.

خلاصه، آیات و احادیث بی شماری دال بر «فوقیت» خداوند متعال هستند.  
ابواسماعیل انصاری رضی الله عنه از ابومطیع بلخی رضی الله عنه روایت می کند که از ابوحنیفه رضی الله عنه پرسیدند: شخصی می گوید: نمی دانم خداوند کجاست؟ آیا در آسمان است یا در زمین؟ ابوحنیفه رضی الله عنه فرمود: «فقد كفر (او کافر شده است!)؛ زیرا خداوند متعال



می فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] و عرشه فوق سبع سماوات... [و عرش او تعالی بالای هفت آسمان است ...].

محمد بن طاهر مقدسی رحمته الله می گوید: شیخ ابو جعفر همدانی رحمته الله به مکه در جلسه‌ی امام الحرمین رحمته الله حاضر شد؛ در حالی که او در مورد نفی صفت «فوق» و «علو» از خداوند متعال سخن می گفت. ابو جعفر بر او تنقید کرد و گفت: فوقیت برای خداوند متعال ثابت است؛ نمی بینی که هرگاه خداوند متعال را صدا می زنیم، به طور ناخود آگاه دل‌ها و چشم‌های مان به طرف آسمان متوجه می گردد! و در حین عاجز شدن، طبایع انسان به طرف آسمان متوجه می گردد. این جذب شدن طبایع انسان به طرف بالا هنگام دعا خواستن، ثابت می کند که خداوند متعال حتماً جهت دارد و آن، «فوق» است. امام الحرمین رحمته الله ساکت ماند؛ زیرا می دانست که عقل، ضرورت طبعیه را محکوم نمی کند.

بعضی‌ها به این حرکت طبعی انسان جواب داده‌اند که این توجه به جانب آسمان از جهت این است که آسمان، قیلة الدعاء است؛ چنان که در بعضی روایات این مطلب آمده است. اما علمای ما در جواب گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام دعا، استقبال قبله کرده است، نه استقبال آسمان و آن روایات ضعیف‌اند.

بعضی هم به طور اشکال می گویند: وقتی که خداوند متعال در آسمان است، پس چرا بر زمین سجده می گزارند؟

این اشکال بی اساس است؛ زیرا نهادن سر بر زمین به عنوان سجده برای اظهار عجز و نیاز در بارگاه ایزدی است، نه این که خداوند متعال در زمین است. نزد اهل سنت و جماعت علم و قدرت خداوند محیط است؛ چه در اسفل و چه در اعلی!

علمای ما از این آیه استدلال کردند که ذات الله ﷻ در فوق است؛ بی آنکه کیفیت فوقیت اش درک شود: «فوقیته لا کفوقیة الاشیاء» (فوقیت الله ﷻ مانند فوقیت اشیا که چیزی بر چیز دیگر مستقر است، نیست). به این معنی خداوند متعال از مکان و جهت و زمان پاک است. فقط لازم است مطلقاً به فوقیت الله ﷻ

ایمان بیاوریم، دیگر لازم نیست که بگوییم الله ﷻ به این کیفیت فوق انسان است یا فوق فلان و فلان. جز «بشر مریسی معتزلی» کسی معتقد به بالا یا پایین بودن قابل تصور خداوند قدّوس نیست.

بعضی دیگر، تمام نصوصی را که در آن‌ها نسبت «فوقیت» به خداوند متعال ثابت است، تأویل کرده و «فوق» را به معنی خیر و افضل (بهتر) گفته‌اند. اما ناگفته پیداست که عقل سلیم و قلب صحیح از چنین تأویل و توجیهی نفرت دارد و به حرکت در می‌آید. زیرا این سخن که: «الله تعالی از بندگانش بهتر است» یا: «از عرش بهتر است»، مانند این است که کسی بگوید: «آتش گرم است» یا «آفتاب از فانوس روشن‌تر است» یا: «آسمان از سقف خانه بلندتر است» و ...! ظاهر است که در این سخن هیچ تمجید و تعظیمی برای خداوند سبحان وجود ندارد و بلکه - معاذ الله - باعث تنقیص مقام خدایی است.

الم تر أن السيف ينقص قدره إذا قيل: ان السيف خيرٌ من العصا! <sup>(۱)</sup>

بر خلاف عقیده‌ی سلفیان که بعضی از آنان قایل‌اند فوقیت الله ﷻ، به معنی استقرار او تعالی بر عرش عظیم است! یکی از همین قماش افراد با من به بحث پرداخت و گفت: «الله ﷻ بر عرش مستقر است.» و به عنوان دلیل، آیه‌ی ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ [طه: ۵] را عرضه کرد. گفتم: پس این حدیث را چه جواب می‌دهی که آن حضرت ﷺ فرمودند:

«اگر ریسمان را تا هفت طبقه‌ی زمین آویزان نمایی، به خدا می‌رسد.» <sup>(۲)</sup>

با تحیر گفت: آیا این حدیث صحیح است؟ گفتم: روایت، صحیح است؛ اگر تو آن را صحیح نمی‌دانی، میل خودت است. آنگاه گفت: این مسأله واقعاً دقیق

۱- مگر این که منظور از این توجیهاات، احتجاج بر اهل باطل باشد (ر، ک: روح المعانی: ۱۴۶/۷ الی ۱۴۹).

۲- به روایت ترمذی در سنن از ابوهریره رضی الله عنه: کتاب تفسیر القرآن / باب ۵۷ «و من سورة الحديد»، ش ۳۳۹۸.

و عمیق است! و سپس پرسید: عقیده‌ی تو در این مورد چیست؟ گفتیم: عقیده‌ی بنده آن است که در «منظومه اللالی» در این شعر گفته‌ام:

خدای عرش فوق عرش لیکن بجز وصف تمکن و اتصالی<sup>(۱)</sup>

یعنی: خداوند متعال بالای عرش است، اما بدون این که بر آن مستقر و یا به آن متصل باشد.

قُلْ أَى شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ<sup>ع</sup>

بگو: چه چیز برتر است در باب شهادت؟ بگو: خداست؛ وی اظهار حق کننده است میان من و شما.

وَأُوحِيَ إِلَىٰ هَذَا الْقُرْآنِ لِأَنَّكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ<sup>ع</sup>

ووحی کرده شد به سوی من این قرآن تا بیه‌شمارا به آن و بیه‌دهم آن را نیز که قرآن به او برسد.

أَبْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَىٰ قُلْ<sup>ع</sup>

آیا شما ثابت می‌کنید که با خدا معبودان دیگر هستند؟ بگو:

لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ

من اثبات نمی‌کنم. بگو: جز این نیست که او معبود یگانه است و هر آینه من بیزارم از آنچه شما شریک مقرر می‌کنید •

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ

کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، می‌شناسند حقیقت این قول را؛ چنان که می‌شناسند

أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

پسران خود را. آنان که زیان کار شدند در حق خویش، پس آنان ایمان نمی‌آورند •

مفهوم کلی آیه‌ها: برای صداقت رسول الله ﷺ نیازی به شهادت هیچ گروهی

۱- منظومه اللالی: ۴. شرح این بیت را که خلاصه‌ی عقیده‌ی مؤلف ﷺ و بلکه تمام اهل سنت و جماعت است، بخوانید در کتاب دیگر ایشان «منشورۃ العوالی» (شرح منظومه): ۴۱ - طبع کراچی، اسحاقیه.

نیست؛ زیرا بزرگ‌ترین شاهد و گواه صدق ادعای رسول الله ﷺ، خداوند متعال و «قرآن» پاک‌اش است. پس اهل کتاب (یهود و نصارا) اگر می‌گویند تصدیق نبوت محمد (ﷺ) در «تورات» و «انجیل» نیست، گو نباشد؛ چه نیازی به شهادت آن‌ها است؟ هر چند که این سخن‌شان دروغ است؛ چون در «تورات» و «انجیل» آیات برجسته‌ای دال بر حقیقت اسلام و «قرآن» و حضرت محمد ﷺ وجود دارد و آنان آن حضرت ﷺ را مثل فرزندان‌شان- و حتی بهتر و بیشتر از فرزندان‌شان- می‌شناسند. پس، با این انکارها و دروغ‌های‌شان به خودشان ضرر وارد می‌کنند.

### ربط و مناسبت

این آیات از سلسله‌ی بیانات قبلی می‌باشند.

### سبب نزول

علامه کلبی رحمته الله علیه می‌گوید: گروهی از سران کفار مکه نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: آیا خداوند غیر از تو که یتیم و گدا هستی، شخص بهتری ندید تا به عنوان رسول انتخاب نماید؟ ما از یهودیان و مسیحیان می‌پرسیم، می‌گویند: ما در «تورات» و «انجیل» تأیید رسالت تو را نمی‌بینیم. پس، ای محمد گواه رسالت تو کیست؟

خداوند متعال این آیه‌ها را نازل فرمود و اعلان کرد که شاهد رسالت محمد ﷺ من (الله ﷻ) هستم. اگر هیچ کس گواه بر رسالتش نباشد، من هستم و چه کسی برای شهادت از من بزرگ‌تر است؟<sup>(۱)</sup>

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: «نحام بن زید» و «قردم بن کعب» و «بحری بن عمرو» نزد آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: تو به همراه خدا به معبودی دیگر اعتقاد نداری؟ رسول الله ﷺ فرمودند: «لا اله الا الله؛ من به این اعتقاد مبعوث شده‌ام و دیگران را هم به آن دعوت می‌دهم.» خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و به

۱- روح المعانی: ۱۵۰/۷-۱۴۹- و اسباب النزول واحدی: ۱۱۹.

آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام دستور داد که به یگانگی خداوند متعال شهادت دهد و در جلو کفار برائت خود را از آنان اعلام دارد.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً ... (۱۹)

قل ای شیء ... - از آنان پرس: چه کسی به اعتبار شهادت بزرگ تر است؟ یعنی گواهی چه کسی معتبرتر و بالاتر است؟

قل الله - واضح است که الله  $\star$  است، و این موضوعی است که خودشان نیز به آن معترف اند. پس خودت در جواب بگو: الله  $\star$ . یعنی: وقتی آنان می دانند خداوند متعال بزرگ ترین شاهد است، پس بگو: بدانید که همان ذات مرا رسول کرده است.

شاهد بینی و بینکم - اوتعالی در میان من و شما شاهد است و دیگر احتیاجی به شهادت یهود و نصارا نیست.

«شاهد» در اصل به سه معنا به کار می رود: (۱) حاضر و ناظر، (۲) گواه، (۳) ثابت و قائم. الله  $\star$  به هر سه معنا «شاهد» است؛ به علم و اراده، «حاضر» و «گواه» است و به وجود ازلی و ابدی خویش، «ثابت و قائم».

### دو مسأله‌ی اصولی مهم

در این آیه، دو مسأله‌ی مهم وجود دارد که مربوط به علم کلام می باشند.  
مسأله‌ی اول: آیا اطلاق لفظ «شیء» بر الله  $\star$  صحیح است؟ در این باره در میان سلف و خلف اختلاف وجود دارد. بهتر است قبل از هر چیز تعریف «شیء» را بدانیم و سپس به بیان اقوال علما در مورد آن پردازیم.

۱- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۲۵/۳ الی ۳۲۷، ش ۷۱۹۵ الی ۷۲۰۴.

### تعریف لغوی و اصطلاحی «شیء»

«شیء» در لغت عبارت است از: «ما يصلح أن يعلم و يخبر عنه» (هر آن چه که صلاحیت دانستن را داشته باشد و بتوان آن را مبتدا ساخت و از آن خبری داد)؛ مساوی است که از ذوی ارواح باشد یا از نباتات یا جمادات و ... .

### مذاهب در مورد اطلاق «شیء» بر ذات باری

۱. مذهب جمهور علما این است که جایز است برای الله ﷻ لفظ «شیء» به کار ببریم. مثلاً اگر گفته شود: «إِنَّ اللَّهَ شَيْءٌ» یا به جای الله ﷻ یکی از صفات او تعالی مثلاً «رحمن» یا «رحیم» را «شیء» بگوییم، درست است. اما در کنار این، باید عقیده این باشد که: «شیءٌ لا كالأشياء.» زیرا «شیء» عام است و شامل تمام موجودات می گردد و خداوند متعال موجود است؛ هر چند وجود او تعالی مثل دیگر موجودات نیست. بنابراین، الله ﷻ «شیء» گفته می شود، ولی نه مانند سایر اشیا.

و لله درُّ السعدی رحمه الله:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم

وز هر چه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم

دفتر تمام گشت و به پایان رسید عمر

ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم

یعنی او تعالی «شیء» است، اما مانند سایر اشیا، در خیال و قیاس و گمان و ...

نمی آید و بالاتر از درک مخلوقات است.

استدلال دوم جمهور از آیهی ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [قصص: ۸۸] است.

چنان که ظاهر است خداوند ﷻ در این آیه ذات خود را در «شیء» داخل فرموده است.

بعضی از احادیث نیز مستدلّ جمهور علما هستند.

۲. جهمیّه وعده‌ای دیگر اطلاق لفظ «شیء» را بر «الله تعالی» جایز نمی‌دانند.<sup>(۱)</sup>  
 سؤال: وقتی اطلاق «شیء» بر الله ﷻ هم درست باشد، آن وقت این لفظ برای او تعالی 'یک صفت قرار می‌گیرد و می‌توان گفت: «الله شیء». آیا این درست است؟

جواب: چنان که اشاره کردیم، الله ﷻ «شیء» است، اما نه مانند سایر اشیا؛ چنان که در «قرآن کریم» آمده: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [شوری]: هیچ چیز مثل او نیست.

سؤال: درباره‌ی «شیء» در «قرآن کریم» آمده: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [قصص: ۸۸] و: ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [حجرات: ۱۶] و ... از این قبیل آیه‌ها ثابت می‌شود که «شیء» فنا شدنی، قابل ادراک، قابل تسلط و ... است؛ در حالی که خداوند متعال نه فناشدنی است، نه قابل درک و نه این که کسی را بر او تسلطی باشد. به قول شاعر:

ای در صفت ذات تو حیران که ومه!

و به قول دیگری:

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی      پیداست نگارا که بلندست جنابت  
 پس، با این اوصافی که برای «شیء» آمده است، اطلاق این لفظ بر آن ذات متعال چگونه صحیح می‌شود؟

جواب: «شیء» دو قسم دارد: (۱) شیء ممکن، (۲) شیء واجب. «وجود» هم دارای دو قسم است: (۱) وجود ممکن، (۲) وجود واجب. الله تعالی 'چون واجب‌الوجود است، اطلاق «شیء» به او تعالی به معنای دوم است. یعنی شی‌ای که غیر معدوم و واجب است و فوق تمام قدرت‌ها می‌باشد.  
 مسأله‌ی دوم: آیا «شیء» بر «معدوم» و «موجود» - هر دو - اطلاق می‌گردد

۱- طرز استدلال جهمیّه و جواب اهل سنت به دلایل آنان را بخوانید در: تفسیر کبیر: ۸۱/۱ الی ۱۷۸- تفسیر روح المعانی: ۱۵۱/۷-۱۵۰ و ۲۷/۲۵-۲۶- تفسیر بیضاوی: ۳۰/۱.

یا تنها بر یکی از آن دو؟ در این باره علما دو مسلک دارند:

۱. گروهی قایل است که اطلاق «شیء» فقط بر «موجود» است نه بر «معدوم»؛ چنان که در «مواقف» و شرح آن بر این مطلب تصریح صورت گرفته است.
۲. قول محققان این است: از آنجایی که «شیء» در اصل مصدر است و گاهی به معنای «مشییء» نیز می آید و «مشییء» به آن چه که خداوند متعال خواسته باشد و در علم او تعالی وجود دارد یا انسان آن را خواسته باشد و به آن خبر بدهد، می گویند، لذا بر هر دو - معدوم و موجود - اطلاق می گردد، نه تنها بر موجود. زیرا «معدوم» هم «معلوم» می شود و هم «مُخْبَر عنه» و بدین تعریف، «مشییء» بر «معدوم» نیز مصداق پیدا می کند؛ همان طور که بر «موجود» صادق می آید. به عبارت دیگر: «شیء» هم بر ممکن اطلاق می شود و هم بر واجب. و به همین معنا است این قول خداوند متعال که می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [بقره: ۲۰] و ﴿وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [حجرات: ۱۶].

و أوحى إلى هذا القرآن - این جمله عطف است بر ﴿قل ای شیء...﴾. یعنی: «قل و اوحی الیّ هذا القرآن ...». و می فرماید: بگو به آنان که بر خلاف زعم شما، این «قرآن» را خودم درست نکرده‌ام و از کسی نیز درس نگرفته‌ام، بلکه این کتابی است که از طرف خداوند متعال به من وحی شده و بر رسالت من و صحت آن گواه است.

چنان که گذشت آنان دو تنقید بر رسول الله ﷺ وارد کرده بودند: یکی بر ذات رسول الله ﷺ که رسالت او را تردید کردند، دوم بر «قرآن» که می گفتند ساخته‌ی خود اوست.

در قسمت اول آیه که فرمود: ﴿قل الله شهیدٌ بینی و بینکم﴾، خداوند متعال جواب تنقید اول را داد که رسالتش مورد تأیید خداوند متعال و او تعالی شاهد بر آن است. در این قسمت از آیه، تنقید دوم بر طرف شده و می فرماید که «قرآن» از جانب او تعالی بر پیامبر ﷺ وحی شده است، نه این که از طرف خودش باشد.



لانذرکم به و من بلغ - تا بترسانم شما را به وعیدهایی که در این «قرآن» وجود دارند و کسانی را که «قرآن» به آنان می‌رسد.

**سؤال:** می‌دانیم که پیامبر خدا ﷺ همان‌طور که ترساننده از عذاب و غضب خداوند متعال است، بشارت‌دهنده به رحمت و غفران الهی هم است. چرا در این جا فقط جنبه‌ی «انذار» ذکر شده و آیه از بیان بشارت خاموش است؟

**جواب اول:** یکی از موارد بلاغت این است که با بیان ضدّ یک چیز، آن چیز خود فهمیده می‌شود و دیگر احتیاجی به ذکر کردن آن نیست. در این جا نیز شأن بلاغت «قرآن» تقاضا کرده که با ذکر «انذار»، طرف مقابل آن یعنی «تبشیر» ملحوظ داشته شود و احتیاجی به آوردن آن نباشد.

**جواب دوم:** رُخ کلام به طرف کفار مکه است، و عقلاً و عادتاً برای کفار «تبشیر» وجود ندارد، بلکه برای آنان «انذار» کافی و وافی است.

عده‌ای معنی ﴿لانذرکم به و من بلغ﴾ را چنین گفته‌اند: تا بترسانم شما را به «قرآن» و بترسانند آنان هم که «قرآن» به آنان برسد. (علما و مبلغان آنان را تبلیغ نمایند). البته این توجیه بس بعید است.<sup>(۱)</sup>

أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ إِلَهَةً أُخْرَى - می‌پرسد: آیا شما مشرکان بر این عقیده‌اید که همراه با الله ذوالجلال، خدایانی دیگر هم هستند و با او شریک‌اند؟!<sup>(۲)</sup>

قُلْ لَا أَشْهَد - به آنان بگو (تو ای پیامبر ﷺ) که: من به این امر که شما به آن گواهی می‌دهید و معتقد هستید، گواهی نمی‌دهم.

قُلْ أَمَّا هُوَ الْوَاحِدُ - بگو: بلکه من گواهی می‌دهم که جز خداوند متعال، معبودی دیگر نیست.

وَ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ - بگو: من از بتان و معبودان و سایر چیزهایی که در ذات و صفات الله جل شأنه شریک می‌دانید، بیزارم و از تهدیدات شما مبنی بر ضرب

۱- روح المعانی: ۱۵۳/۷ - ۱۵۲.

۲- بحث راجع به نوعیت استفهام جمله‌ی کریمه و موقعیت نحوی آن را بخوانید در: روح المعانی:

۱۵۳/۷ - تفسیر کبیر: ۱۷۹/۱۲.

و قتل و اخراج، هیچ هراسی ندارم. خلاصه، در این دو آیه، بنا به روایت کلبی رضی الله عنه و نیز طبق روایت ابن جریر طبری رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنه، تردید و تنقید کفار بود.

### الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ... (۲۰)

این هم جواب کفار است که می گفتند: تو و کتاب تو را اهل کتاب نمی شناسند و می گویند در «تورات» و «انجیل» دلایلی برای اثبات نبوت تو نیامده است. خداوند متعال در این آیه، دروغ بودن گفته های اهل کتاب را افشا می سازد و می فرماید:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ ... - کسانی که ما به آنان کتاب داده ایم، محمد صلی الله علیه و آله و «قرآن» را به خوبی می شناسند؛ همان طور که فرزندان شان را می شناسند.

در «تورات» بیش از صدها جای، تأیید رسول الله صلی الله علیه و آله و حتی شمایل و خصلت های مبارک او صلی الله علیه و آله بیان شده اند و علاوه بر صفات رسول الله صلی الله علیه و آله، صفات خلفای اربعه و عشره ی مبشره و عموم صحابه رضی الله عنهم نیز در آن کتاب بزرگ آمده است. در مواضع متعددی از «انجیل» نیز در تعریف رسول الله صلی الله علیه و آله و خلفا و امت او صلی الله علیه و آله مطلب آورده شده است. پس آنان چطور می گویند: ما ذکر او را در کتاب های مان نمی بینیم؟! کتاب های مان نمی بینیم؟!

خداوند متعال با جمله ی ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ متوجه می فرماید آنان دروغ می گویند! آنان در حقیقت او صلی الله علیه و آله را مانند شناختی که نسبت به فرزندان شان دارند، می شناسند.

این تشبیه را به این خاطر آورد که مسلماً میزان شناخت هرکس نسبت به فرزندان او به مراتب بیشتر از شناخت او نسبت به کسی دیگر است. حتی فرزندان نیز آن قدر شناخت نسبت به والدین خود ندارند که والدین شان از آنان دارند؛ زیرا فرزندان از گذشته ی پدر و مادر خود چیزی نمی دانند، اما والدین از حالات طفولیت و شباب بچه های خود آگاهی کامل دارند. به همین خاطر است که

محبت پدر و مادر نسبت به فرزندان، بیشتر از محبت فرزندان به پدر و مادر است.

خداوند متعال می‌فرماید: اهل کتاب، رسول‌الله ﷺ را مانند فرزندان خود می‌شناسند. آنان که ایمان آوردند، به این حقیقت اعتراف کردند. آنان چنان از آن حضرت ﷺ آگاهی داشتند که حتی حالات و صفات طفلی را جدا و صفات جوانی اش را جدا می‌دانستند.

صاحب «روح المعانی» آورده است<sup>(۱)</sup> که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه زمانی که رسول‌الله ﷺ به مدینه تشریف آوردند، روزی از عبدالله بن سلام رضی الله عنه پرسید: خداوند متعال به پیامبرش در «قرآن» گفته است که اهل کتاب او را مانند فرزندان‌شان می‌شناسند. این شناخت چگونه است؟ ابن سلام رضی الله عنه که قبلاً یهودی و عالم «تورات» بود، در جواب گفت: «ما پیامبر خدا ﷺ را با صفاتی که خداوند متعال او را به آن وصف کرده است، در میان شما می‌بینیم و باز می‌شناسیم؛ همانطور که فرزندان‌مان را در میان بچه‌های دیگر می‌شناسیم و قسم به ذات خداوند متعال من این پیامبر را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم؛ چون من مطمئناً نمی‌دانم که زخم در غیاب من چه کار کرده است.» عمر رضی الله عنه گفت: کاملاً راست گفتی.<sup>(۲)</sup>

از این ثابت می‌شود که در «تورات» تمام ویژگی‌های رسول‌الله ﷺ مربوط به زمان طفلی و کودکی و جوانی و پیری ایشان رضی الله عنه وجود داشت و علمای اهل کتاب به خوبی این حقیقت را می‌دانستند.

اهل شام یکی از علمای یهودی به نام «زید بن سعنه» را مأمور تحقیق در باره‌ی پیامبر اسلام رضی الله عنه کردند که آیا او همان پیامبر است که در «تورات» توصیف شده یا کسی دیگر است؟ «زید» به مدینه آمد و وقتی آن حضرت رضی الله عنه

۱- روح المعانی: ۱۵۳/۷.

۲- تخریج این اثر گذشت (تبیین الفرقان: ۴۴۶/۳).

را دید، به شام برگشت و گفت: هیچ شکی ندارم که این مرد همان است که در «تورات» صفاتش بیان شده‌اند. حتی برای آزمایش که بینم از میان حلم و غضب او کدام یک بردیگری حاکم است، کلمات تندی به او گفتم، اما دیدم که حلمش بیشتر از غضب است و بدو ایمان آوردم.<sup>(۱)</sup> اگر شما هم می‌خواهید به او ایمان بیاورید، به سوی وی بشتابید. از آنان هفتاد نفر به مدینه آمدند و چون آن حضرت ﷺ را دیدند و آیات «قرآن» را شنیدند، به گریه افتادند و ایمان آوردند.

الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون - کسانی از اهل کتاب و مشرکان که خودشان را در خسارت انداختند، ایمان نمی‌آورند و گرنه، موضوع عدم شناخت نیست؛ زیرا آنان بهتر از هر کس دیگر، نسبت به آن حضرت ﷺ آشنایی داشتند و دارند.

## علوم و معارف

### □ دلیل ختم نبوت

آیه **﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾** [انعام: ۱۹]، دلیل ختم نبوت به رسول اسلام ﷺ و آخرین کتاب بودن «قرآن کریم» است. تفصیل این که: می‌فرماید: «قرآن» به من وحی شده تا شما را بترسانم. خطاب **﴿لِأُنذِرَكُمْ﴾** برای کسانی است که در زمان رسول الله ﷺ به سر می‌بردند و بدین وسیله زمان رسول الله ﷺ با این خطاب مجزا شد. با گفتن **﴿وَمَنْ بَلَغَ﴾**، تمام اهل دنیا، از هر طایفه و هر قشر که تا قیامت «قرآن» به آنان برسد، داخل شدند. یعنی: «و من بلغ و وصل هذا القرآن من الاسود و الاحمر من الثقلین». پس، رسول الله ﷺ در قالب این آیه می‌فرماید:

«قرآن» به من وحی شده است تا بترسانم شما اهل مکه و تمام کسانی را که تا قیامت «قرآن» به آنان می‌رسد (تمام انسان‌ها و جن‌ها؛ و انسان‌ها چه عرب باشند و چه عجم، سرخ باشند یا سفید یا سیاه).

۱- اسدالغایة: ۱۵۰/۲ - ۱۴۹ (اسد شماره‌ی ۱۸۴۱).

بدین طریق این آیه به طور وضوح به این امر دلالت دارد که رسول الله ﷺ، آخرین پیامبر و «قرآن»، آخرین کتاب آسمانی است.

در این که آیا حکم عمومیت «قرآن» بر تمام عالم و اثبات ختم نبوت از آیه‌ی مذکور، به طریق عبارتة النص است یا از مفهوم آن یا این مطلب اساساً به طریق اجماع مستفاد می‌گردد، ایمه اختلاف دارند:

۱. نزد حنابله این ادعا از عبارتة النص ثابت است.

۲. نزد حنیفه برای موجودین، به عبارتة النص و برای غیر موجودین و غیر مکلفین تا قیامت، به اقتضاء النص و به دلیل اجماع ثابت است.<sup>(۱)</sup>

به هر صورت این آیه در موضوع اثبات ختم نبوت، ردی صریح بر بریلویت و قادیانیت و بهائیت است که به انحای مختلف خاتمیت آن حضرت ﷺ را انکار می‌کنند.

#### □ حکم کسی که هرگز «قرآن» به او نمی‌رسد

علما از این آیه مسأله‌ای دیگر استنباط کردند و آن حکم کسی است که بنابر دلایلی خبر نبوت رسول الله ﷺ و نزول «قرآن» به او نرسیده است. مثلاً در جنگل یا یک جزیره یا در نقطه‌ای دور و غیرقابل دسترس سکونت دارد و کسی از حال او باخبر نیست و او هم بنابر ندانستن این احکام، نه انکار دارد و نه تسلیم. درباره‌ی چنین کسی اگر چه گروهی قایل‌اند که نجات می‌یابد، اما قول محققان این است که معذور به حساب می‌آید و نتیجه‌ی اخروی او چنین است که اگر استعداد قبول اسلام و «قرآن» را دارد، در گوشه‌ای از جنت یا اعراف جای داده می‌شود و در غیر این صورت، به جهنم برده می‌شود.

استدلال محققان از روایت ابی بن کعب رضی الله عنه است که می‌فرماید: تعدادی اسیر به محضر مبارک رسول خدا ﷺ آورده شدند. از آنان پرسید: «هل دُعِيتُم الی الاسلام؟» (آیا قبلاً به اسلام دعوت داده شده‌اید؟) گفتند: خیر. رسول الله ﷺ

راه‌شان را باز گذاشت و سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ [انعام: ۱۹]<sup>(۱)</sup>. یعنی چون به شما این حکم نرسیده، شما را معذور می‌دانم و اکنون اختیار دارید که اسلام را قبول کنید یا خیر. (اما بعد از این، بر آنان حجت می‌شود).

#### □ کسی که «قرآن» می‌خواند، شاگرد رسول الله ﷺ است

علما استدلال کردند که آیه‌ی فوق گویای این امر است که به هر کسی که «قرآن» رسید، درست مثل این است که رسول الله ﷺ را زیارت کرد. و اگر آن را خواند و احترامش را به جای آورد، گویا شاگرد پیامبر خداوند متعال است؛ اگر چه در این میان واسطه وجود دارد.

در روایت ابونعیم آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند:

«من بلغه القرآن فكانما شافهته به...»<sup>(۲)</sup> (کسی که «قرآن» به او رسید، گویا با من مکالمه کرد [و اگر آن را بخواند، شاگرد من است]).

#### □ منکر عصمت انبیا ﷺ کافر است

از این آیه ضمناً این هم ثابت شد که پیامبران ﷺ معصوم‌اند. بنابراین، کسی که منکر عصمت انبیا ﷺ باشد، کفرش ثابت است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ  
 و کیست ستمکارتر از کسی که بر بست بر خدا دروغ را یا به دروغ نسبت کرد آیات او را؟!  
 إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۷۳﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ  
 هر آینه رستگار نمی‌شوند ستمکاران و یادکن آن روز را که حشر کنیم همه‌ی آنان را یکجا، سپس بگوئیم  
 لِلَّذِينَ اشْرَكُوا آيِنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۷۴﴾ ثُمَّ

۱- به روایت ابوالشیخ از ابی بن کعب رضی الله عنه (دُرّ منثور: ۷/۳).

۲- به روایت ابو نعیم و ابن مردویه و خطیب از ابن عباس رضی الله عنهما مرفوعاً (دُرّ منثور: ۷/۳).

به مشرکان که: کجایند آن شریکان شما که آن‌ها را به گمان اثبات می‌کردید؟ • و بعد از آن

لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿۲۳﴾

نباشد عذرشان مگر آنکه می‌گویند: قسم به خدا پروردگار ما که مشرک نبودیم! •

أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ<sup>ع</sup> وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾

بنگر چگونه دروغ گفتند بر خویشتن و گم گشت از آنان آنچه افترا می‌کردند •

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ

وازشان کسی هست که گوش می‌نهد به سوی تو و قرار داده‌ایم بر دل‌های‌شان آنان پرده‌ها تا

يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا<sup>ع</sup> وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا

نفهمند آن را و در گوش‌های‌شان گرانی و اگر ببینند هر معجزه‌ای را، ایمان نمی‌آورند

بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ مُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ

به آن تا وقتی که بیایند پیش تو مکابره کنان؛ با تو می‌گویند این کافران: نیست

هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۲۵﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ

این چیزی جز قصه‌ی پیشینیان نیست • و آنان منع می‌کنند از متابعت او و دور می‌شوند از متابعت

عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۲۶﴾

او و هلاک نمی‌کنند مگر خویشتن را و نمی‌دانند •

مفهوم کلی آیه‌ها: ظالم‌ترین افراد آنان‌اند که بر خداوند متعال دروغ می‌بندند یا آیاتش را تکذیب می‌کنند. اما همین بدبختان در روز محشر که حقایق افشا می‌گردد، راهی دیگر نمی‌بینند جز این که شرک و کفرشان را نفی کنند و دروغ‌های‌شان را از خود طرد نمایند. اما آنجا این دروغ‌گویی و حيله‌گری هیچ فایده‌ای برای‌شان نخواهد داشت. اینان در دنیا کسانی بودند که اگر همه‌ی معجزات رسول الله ﷺ را می‌دیدند، به وی ایمان نمی‌آوردند و چون نزد آن حضرت ﷺ حاضر می‌شدند، با وی بنای مجادله و مکابره می‌گذاشتند و بدین طریق هم خودشان را از قبول حق دور نگه‌داشته بودند و هم دیگران را از

گرایش به آن باز می‌داشتند و در نتیجه، خودشان باعث هلاکت خویش شدند.

### ربط و مناسبت

مناسبت این آیات با گذشته در این است که قبلاً جواب بعضی از اعتراضات و تنقیدات کفار و اهل کتاب را به بهترین وجه ایراد فرمود. هم اکنون ناکامی ظالمان و کفار را در عالم آخرت بیان می‌فرماید. به سخنی دیگر: خداوند متعال بیان می‌فرماید که کفار و مشرکان همان‌طور که در دنیا به لحاظ دلیل و حجت پست و ذلیل‌اند - که در آیه‌های قبل روشن شد - در این بیان می‌فرماید که در آخرت نیز به این لحاظ پست و ذلیل خواهند بود و جوابی برای تبرئه‌ی خویش نخواهند داشت. و نیز به تفصیل و تشریح حوادث آخرت - که در روز محاسبه کارهای بد و نیک هر کدام به نتایج و ثمرات خویش منتهی می‌گردند - می‌پردازد. مناسبت دیگر این که: قبلاً بیان تعنت و سوالات معاندانه‌ی کافران و مشرکان بود، و در این آیه بزرگ‌ترین جرم آنان را بیان می‌فرماید که همانا شرک و افترا بر خداوند متعال می‌باشد و در ضمن حالات بد حشر مشرکان و مفتریان را نیز متذکر می‌گردد.

### سبب نزول

آیه‌ی ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ﴾ [انعام: ۲۵] دارای سبب نزول خاصی است. در روایات تفسیری آمده که «ابوجهل» و «ولید بن مغیره» و «نضر بن حارث» و «ابوسفیان» با هم گفتند که بیایید به قرآن محمد ﷺ گوش بسپارم تا ببینیم چه می‌گوید و حرف حسابش چیست. آنان بدین منظور نزد رسول الله ﷺ آمدند و تقاضا کردند چیزی از «قرآن» برایشان بخواند. آن حضرت ﷺ به طمع ایمان آنان آیاتی از کلام الله تلاوت فرمود. «ابوجهل» به «نضر» گفت: «ما یقول محمد؟» (محمد چه می‌گوید؟) آن منحوس گفت: اصلاً نمی‌دانم چه می‌گوید، فقط می‌شنوم چیزهایی می‌خواند. به نظر من این‌ها اساطیرالاولین (قصه‌های پیشینیان) است! «ابوسفیان» گفت: اما به نظر من بعضی از گفته‌های او حق است. «ابوجهل» بر او



پرخاش کرد و گفت: هرگز هیچ یک از این سخنانش را قبول مکن. در پی این ماجرا خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ... (۲۱)

و من اظلم ممّن افتری ... - به خداوند متعال افترا می کنند و دروغ نسبت می دهند، «قرآن» را تکذیب می نمایند، پیامبر ﷺ را منکر می شوند و توحید را قبول نمی کنند. از این شخص ظالم تر کیست؟

چنین کسی اگر توحید را قبول ندارد، گویا ذات خداوند متعال را قبول نمی کند. اگر «قرآن» و رسول ﷺ را انکار نماید، درواقع آیات خداوند متعال را منکر شده است؛ زیرا «قرآن» و پیامبر ﷺ از آیات واضحی خداوند متعال هستند.

فرمود: «افترا می». افترایشان این بود که غیر الله را شریک یا مُقَرَّب الی الله تعالی قرار داده آن‌ها را اختیار استقلالی می دادند. در مورد این «افترا» و «تکذیب آیات الله» دو مطلب هست:

۱. اکثر مشرکان و کفار ذات الله تعالی را انکار نمی کردند، ولی با افترا و دروغ بریستن گویا انکار و تکذیب می کردند. مثلاً بتان و معبودان ساختگی را شریک او تعالی قرار می دادند و می گفتند: الله تعالی ما را به عبادت این‌ها امر کرده است - العیاذ بالله!

۲. آیه‌های کریمه‌ی «قرآن کریم» و کتاب‌های آسمانی را اساطیر اولین می گفتند و انکار می کردند.

۱- اسباب النزول واحدی: ۱۱۹ - روح المعانی: ۱۶۰/۷ - تفسیر کبیر: ۱۸۶/۱۲ - ۱۸۵ - البحر المحیط: ۹۷/۴

انه لا یفلح الظالمون - ضمیر «انه»، ضمیر شأن است. «ظلمون» بنا بر فاعل بودن مرفوع است. پس معنی جمله این می شود: به تحقیق ظالمان کامیاب نمی شوند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ... (۲۲)

در این آیه بیان الزام آخری می باشد.

... ثم نقول ... - لفظ «ثم» برای تراخی است. چنان که از حدیث مستفاد می گردد، هنگامی که قیامت برپا می گردد، فوراً سؤال و محاسبه آغاز نمی شود، بلکه پس از مدتی طولانی که همه بلا تکلیف می مانند، محاسبه شروع می شود. در بعضی احادیث آمده که مدت این انتظار ۵۰ هزار سال خواهد بود. در «قرآن» نیز این مقدار به صراحت آمده است: ﴿كَانَ مَقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [معارج: ۴]. در این مدت دراز، انسان‌ها بسی حیران و سرگردان به این طرف و آن طرف می روند. انسانی که نمی تواند نیم ساعت در گرمای تابستان در زیر آفتاب دوام بیاورد، در آن جا مجبور است تابش خورشید فروزان و نزدیک را به مدت پنجاه هزار سال تحمل نماید! آن هم روزهایی با طول فوق العاده؛ زیرا یک روز در آن جا به تنهایی به مقدار هزار سال دنیایی است؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِن يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [حج: ۴۷].

پس از سپری شدن ۵۰ هزار سال، همه پریشان و درمانده برای شفاعت نزد پیامبران عليهم السلام می روند تا واسطه گردند خداوند متعال آنان را از این بلا رهایی دهد. اما هیچ کس قبول نمی کند تا آن که نزد رسول الله صلى الله عليه وآله می روند و از وی تقاضا می کنند فریادشان را به بارگاه الهی برساند. آن حضرت عليه السلام دعا می کند و شفاعت می نماید و پس از آن، محاسبه آغاز می گردد.<sup>(۱)</sup> لذا معلوم شد که «ثم» برای تراخی است: یعنی: «ما پس از ۵۰ هزار سال به مشرکان می گوئیم...» در این جا این نکته را باید اضافه نمود که در بعضی از احادیث بر خلاف

۱- بخوانید حدیث شفاعت در صحاح.

احادیث دیگر، مدت انتظار، فقط هزار سال آمده است. جمع این دو نوع نصوص بدین صورت است که در آنجا بندگان کامل و مقربان که محبوب درگاه ایزدی هستند، وجود دارند. آنان اصلاً در آن روز احساس ناراحتی نمی‌کنند. هر یکی از آنان به فراخور درجه‌ی قبولیت خویش آن روز را کم احساس می‌کند. بعضی نصف روز، بعضی یک روز، بعضی یک هفته یا یک ماه، بعضی به مقدار ادای نماز صبح و برخی دیگر هم آن را ۱۰۰۰ سال تصور می‌کنند.

این حالت در این دنیا نیز کاملاً مشهود است؛ مثلاً کسی که در عیش و عشرت به سر می‌برد، یک روز رانیم ساعت می‌فهمد. اما در مقابل، شخص فقیر و تهی دست، که یک روز را با مشقت پشت سر می‌گذارد، آن را بس طولانی می‌داند. این شرکائکم...؟ - از آنان پرسیده می‌شود: کجا هستند شریکان شما که از آنان امید کمک و نجات داشتید؟ پس امروز آن‌ها را صدا بزنید تا به کمک شما بیایند!

سؤال: از این آیه ثابت می‌شود که معبودان آنان در آنجا نخواهند بود و آنان غیباً معبودان خویش را نفی می‌کنند. اما از آیه‌ی دیگر ثابت می‌شود که معبودان آنان همراه خودشان حاضر کرده می‌شوند؛ مثل آیه‌ی ﴿أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ [صافات: ۲۲]. هماهنگی میان این دو نوع آیه‌ی ظاهراً متعارض چگونه است؟

جواب: شکی نیست که طبق آیه‌ی ﴿أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا...﴾ [صافات: ۲۲]، معبودانی که آنان با خداوند متعال شریک قرار می‌دادند، همگی در آن محل جمع کرده می‌شوند تا دروغ‌شان ظاهر شود. عدم حضور آن‌ها که از آیه‌ی مورد بحث برمی‌آید، به اعتبار نفی شفاعت و اهمیّت است. یعنی این معبودان با این که حاضرند، اما هرگز قادر نیستند برای آنان شفاعت کنند و در بارگاه ایزدی هیچ اهمیت ندارند. بنابراین، مثل این است که اصلاً حاضر نیستند و معدوم می‌باشند.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ... (۲۳)

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ... - این «ثم» هم برای تراخی است و گویای این امر است که جواب‌شان هم بسیار دیر صورت خواهد گرفت.

«فتنة» به معنای امتحان، مصیبت، عذاب، فساد، گمراهی عذر و ... به کار می‌رود. در این جا محتمل دو معنا است: (۱) آزمایش و امتحان، (۲) به چیزی طوری دل بستن که از آن جنون و فریفتگی برخیزد. در این جا به هر دو معنی صحیح می‌شود.

در صورت اول معنای آیه این است: جواب و نتیجه‌ی امتحان آنان در قیامت، چیزی جز دروغ گفتن و اظهار برائت از شرک نمی‌شود. (توجیه جمهور همین است.)

در صورت دوم یعنی: عاشقی و فریفتگی آنان به بتان، در روز قیامت و هنگامه‌ی محاسبه از بین می‌رود و می‌گویند: ما اصلاً خدایان دیگری نداشته‌ایم! برعکس دنیا که هنگام سختی‌ها، با عشق و علاقه‌ی تمام خدایان‌شان را صدا می‌زدند. آن جا دیگر از این عشق‌شان دم نمی‌زنند، بلکه با قسم انکارش می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

والله ربنا ما كنا مشركين - جواب مشرکان است. یعنی در آن روز (قیامت)، به جای این که مثل عادت دنیوی‌شان برای خدایی بتان‌شان دلیلی بیاورند و از آن‌ها استمداد نمایند، شروع می‌کنند به قسم دروغ و بدین ترتیب با قسم، خدایی آن‌ها را نفی و از آن‌ها اظهار برائت می‌نمایند.

**سؤال:** می‌دانیم که در قیامت چنان هول و هراسی حکمفرما می‌شود بود که هر کسی در اندیشه‌های ژرفناک خود فرو می‌رود و بدن‌ها از هیبت قهر الهی در لرزش خواهند بود. زیرا طبق عادت، انسان اگر در مقابل پادشاهی بایستد، قدرت و اراده‌ی وی سلب می‌گردد و جرأت سخن گفتن نخواهد داشت. پس این کفار

۱- ر.ک: البحر المحيط: ۹۵/۴ - ۹۴ - تفسیر کبیر: ۱۸۲/۱۲ - روح المعانی: ۱۵۷/۷ - تفسیر قرطبی: ۴۰۱/۶.

چطور در آن روز دهشت‌انگیز جرأت می‌کنند با خداوند متعال گفتگو کنند؟ و حتی به دروغ قسم یاد کنند؟

**جواب اول:** اختیار گفتگو و سخن گفتن از آنان مسلوب نیست و این قسم خوردن‌شان به دروغ از فرط هیبت و هراس است؛ زیرا قاعدتاً آدم در مواقع ترس و خوف، مجبور به دروغ گفتن می‌شود. اینان نیز به زعم خود می‌خواهند با قسم دروغ، خودشان را از عذاب خداوند متعال نجات بدهند.

**جواب دوم:** با وجود هول و هراس در آن روز، خداوند متعال به کفار قدرت سخن گفتن می‌دهد. آنان نیز چون در دنیا به قسم خوردن عادت داشته‌اند، در آن‌جا نیز سوگند دروغ یاد می‌کنند. الله متعال چنین می‌کند تا بدین وسیله رسوایی آنان ظاهر گردد و اعضای‌شان علیه آنان گواهی بدهند. و گرنه، هر کسی قدرت گفتگو نخواهد داشت.

همانا پس از این که به دروغ قسم می‌خورند و شرک خود را نفی می‌کنند، خداوند متعال می‌فرماید: اگر از پیامبران و فرشتگان علیه گفته‌ی‌تان شاهد بیاوریم، قبول می‌کنید؟ می‌گویند: نه! الله جل شانه می‌فرماید: اگر اعضای بدن‌تان شاهی بدهند، آن وقت چه؟ آنان که مطمئن هستند جز زبان، عضوهای دیگر قدرت تکلم ندارند، قبول می‌کنند. خداوند ﷻ بر زبان‌شان مهر می‌زند و اعضای دیگر شروع به تکلم می‌کنند! چنان که در «سوره‌ی یس» آمده است: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ...﴾ [یس: ۶۵] و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا﴾ [نساء: ۴۲].

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما می‌فرماید: خداوند متعال گناهان اهل اخلاص را مغفرت می‌کند و هیچ گناهی بزرگ‌تر از بخشایش خداوند متعال نیست. وقتی مشرکان به این مغفرت گناهان اهل اخلاص را می‌بینند، می‌گویند: پروردگار ما جز شرک تمام گناهان را می‌بخشد! پس ما هم نزد خداوند متعال می‌گوییم ما گناهکار بودیم نه مشرک. خداوند متعال دستور می‌دهد بر زبان‌های‌شان مهر سکوت زده

شود. گرچه آنان اول صحبت می‌کنند، اما وقتی اعضای‌شان حقایق را فاش می‌سازند، خجالت‌زده می‌شوند و ساکت می‌مانند و در این هنگام مطمئن می‌شوند که نمی‌توان چیزی را از خداوند متعال پوشیده کرد.<sup>(۱)</sup>

**سؤال:** وقتی که محشر به اعتبار هول و هراس و وحشت، به مراتب سخت‌تر و رعب‌انگیزتر است و با وجود آن کفار در آنجا قسم دروغ یاد می‌کنند، چرا در قبر که وحشتش کمتر است، دروغ نمی‌گویند، بلکه چنان که در حدیث آمده، در جواب فرشته‌ها که می‌پرسند: «مَنْ رُبُّكَ؟» صاف می‌گویند: «ها!ها! لا ادری.»<sup>(۲)</sup>

**جواب:** فرق در میان محاسبه‌ی محشر و قبر، در این است که در قبر، سؤال‌کنندگان فرشتگان خواهند بود. اما در میدان محشر، خداوند متعال خود سؤال می‌کند. چنان که واضح است، فرشتگان عالم الغیب نیستند. پس اگر مثلاً از میت کافر و مشرک بپرسند: پروردگارت کیست؟ و او به دروغ قسم بخورد که الله (ﷻ) است، آن وقت فرشتگان نمی‌توانند او را عذاب دهند، و بدین ترتیب هیچ امتیازی در عالم برزخ میان مؤمنان و کافران وجود نخواهد داشت. برای همین خداوند متعال در قبر اصلاً به آنان قدرت سوگند دروغ یاد کردن نمی‌دهد و آنان خواه ناخواه حقیقت امر را بیان می‌کنند؛ حتی اگر کسی آنان را به درستی تلقین نماید،

۱- تفسیر قرطبی: ۴۰/۱/۶ (به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر به همین معنا: ۳/۳۲۸، ش ۷۲۱۴).  
 ۲- به روایت ابوداود در سنن از براء بن عازب رضی الله عنه: السنه/باب ۲۷ «فی المسألة فی القبر و عذاب القبر»، ش ۴۷۵۳ و به همین معنا، ش ۴۷۵۱ و ۴۷۵۲. همچنین به همین معنا به روایت بخاری در صحیح: کتاب الجنائز/باب ما جاء فی عذاب القبر، ش ۱۳۶۹ و کتاب التفسیر/باب ﴿یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت...﴾، ش ۴۶۹۹ - و مسلم در صحیح: کتاب الجنة و صفة نعیمها و اهلها/باب «عرض مقعد المیت من الجنة او النار علیه و اثبات عذاب القبر و التعود منه»، ش ۴۷۵۰ - و ترمذی در سنن: کتاب تفسیر القرآن/باب «و من سورة ابراهیم»، ش ۳۱۲۰ - و نسایی در سنن: کتاب الجنائز/باب «عذاب القبر»، ش ۲۰۵۶ - و ابن ماجه در سنن: کتاب الزهد/باب «ذکر القبر و البلی»، ش ۴۲۶۲ (مجموع روایات بخوانید در: التذکرة فی احوال الموتی و امور الاخرة، از قرطبی: ۱۲۱ - ۱۲۰).

باز هم قادر نخواهند بود، مانند او بگویند. اما خداوند عالم الغیب است و در محشر اجازه می‌دهد آنان سخنان خود را آزادانه بگویند و حتی سوگند دروغ یاد کنند تا همه بدانند اینان چقدر زشت هستند که دروغ می‌گویند و پس از آن توسط گواهی اعضا، خاموش و تسلیم می‌گردند.

برخی از مفسران مانند علامه صاحب «بحرالمحیط» (ابوحیان اندلسی رحمته الله) و صاحب «تفسیر مظهري» و غیرهم نقل می‌کنند که این قسم خورندگان کسانی خواهند بود که علناً مرتکب شرک نشده‌اند، بلکه در ظاهر مانند مسلمانان موحد بوده‌اند، ولیکن در باطن به بدعت و شرک مبتلا بودند. آنان که علناً مشرک بودند، نمی‌توانند قسم بخورند؛ زیرا برای آنان عذری ظاهری هم باقی نمی‌ماند.

خداوند متعال به این مشرکان که ظاهری نبوده‌اند، می‌گوید: شما مشرک بوده‌اید! آنان فریادشان بلند می‌شوند که ما کی شرک کرده‌ایم؟! ما نماز خوانده‌ایم و عبادت تو را کرده‌ایم! خداوند متعال الزام می‌کند که شما جز من نزد بتان و طواغیت و قبور رفته‌اید و برای رفع حاجات از آنها استغاثه کرده‌اید. آیا این شرک نیست؟ آنان می‌گویند: بارخدا! ما این‌ها را به خاطر این که مقرب بارگاه تو بوده‌اند، پرستش کرده‌ایم. الله تعالی می‌فرماید: من به شما از این‌ها نزدیک‌تر بوده‌ام. آن گاه به سینه‌های‌شان دستور می‌دهد تا هر بتی را که در خود داشته‌اند، خارج نمایند. همه‌ی سینه‌ها، تمام بت‌ها را - از سنگ و چوب گرفته تا درخت و پارچه و ... - یکایک بیرون می‌اندازند و همه‌ی آنها هر یکی به نوبه‌ی خود می‌گویند: خدا! من همان بت هستم که مرا با تو شریک قرار داده است! و از طرف دیگر اعضا هم گواهی می‌دهند و بدین ترتیب رسوایی‌شان برملا می‌گردد.<sup>(۱)</sup>

به هر حال حکمت این است که دروغ‌شان ثابت شود و برای همه‌ی مبین گردد که خداوند متعال دروغ‌گویان را به جهنم می‌برد. زیرا دروغ به خودی خود یکی از عوامل مهم بدبختی و جذب‌کننده به طرف دوزخ می‌باشد.

در «قرآن کریم» از قول الهی بر شخص دروغگو چنین لعنت آمده است:

﴿فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

در حدیث آمده است:

«... هر آینه دروغگویی به فجور و فجور به آتش جهنم منجر می‌شود و به راستی، مرد دروغ را پیشه می‌گیرد تا آن‌که نزد خداوند متعال کذاب نوشته می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

از رسول الله ﷺ پرسیدند: کدام عمل به دوزخ می‌برد؟ فرمودند:

«دروغ».

پیامبر ﷺ در شب معراج گروهی را دید که فرشتگان آنان را عذاب می‌داند؛ بدین صورت که دو طرف دهان‌شان را به وسیله‌ی قلاب جهنمی گرفته و هر کدام را به یک طرف کش می‌دهد تا به طرف دیگر می‌رسد! آنان آنقدر معذب بودند که از دهان‌شان خون و چرک جاری بود. از جبرئیل ﷺ پرسید: اینان چه کسانی‌اند؟ گفت: دروغگویان امت تو هستند.<sup>(۲)</sup>

در حدیثی دیگر آمده است که انسان، مؤمن کامل گفته نمی‌شود؛ مگر این‌که دروغ را کاملاً ترک گوید.<sup>(۳)</sup>

در حدیثی که بیهقی رحمته و ترمذی رحمته روایت کرده‌اند، آمده:

«در طبع انسانی هر چیزی جای می‌گیرد، اما از بین‌برنده‌ی ایمان نیست؛ مگر دروغ و

۱- به روایت بخاری در صحیح از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه: کتاب الأدب/ باب ۶۹ «قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹) و ما ينهى عن الكذب»، ش ۶۰۹۴- و مسلم در صحیح: کتاب البرّ والصلّة والآداب / باب ۲۹ «قبح الكذب»، ش ۱۰۳ الی ۱۰۵ (۲۶۰۷)- و بیهقی در شعب‌الایمان: باب ۳۴ / ش ۴۷۸۴ و ۴۷۸۷.

۲- به روایت بخاری در صحیح از سمرة بن جندب رضی الله عنه: کتاب الجنائز/ باب ۹۳، ش ۱۳۸۶ و کتاب الأدب/ باب ۶۹ «قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيَ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ (توبه: ۱۱۹) ما ينهى عن الكذب»، ش ۶۰۹۶.

۳- به روایت بیهقی در شعب‌الایمان با الفاظ دیگر گونه و مفید مطلب متن: باب ۳۴ «فی حفظ / ش ۴۸۰۴ الی ۴۸۰۷ و ۴۸۱۲».



خیانت»<sup>(۱)</sup> (اگر این‌ها جای گیرند، پس شخص مؤمن نیست).  
 یک بار مردی که تازه ایمان آورده بود، نزد آن حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد: مرا نصیحتی گو. فرمودند: «دروغ مگو». بار دیگر درخواست نصیحت کرد، باز هم فرمودند: «دروغ مگو». آن مرد بار سوم پرسید و باز همان نصیحت را دریافت داشت. در آخر رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: «گاهگاهی نزد من بیا تا از تو بپرسم و بدین وسیله ایمانات تازه‌تر گردد». آن مرد رفت. مدتی بعد یکی او را به نوشیدن شراب دعوت کرد، پیش خودش فکر کرد که اگر شراب بنوشم و رسول خدا صلی الله علیه و آله از من سؤال کند، مجبوراً باید دروغ بگویم در حالی که عهد کرده‌ام دروغ نگویم و اگر حقیقت را بگویم، بر من حد جاری می‌کند. بالاخره تصمیم قطعی گرفت که اصلاً شراب ننوشد. یک بار دیگر کسی او را به زنا دعوت کرد، باز هم در وجدان خویش، خود را محاکمه کرد و بالاخره مصمم شد خودش را از زنا باز بدارد. و بدین ترتیب با کار بردن یک نصیحت توانست از چندین گناه پرهیزد.

سؤال: از بعضی آیات دیگر معلوم می‌شود که الله عزبرهانه، با کفار اصلاً سخن نمی‌گوید. مثل آیه **﴿وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾** [بقره: ۱۷۴]. اما در این آیه آمده که با آنان سخن می‌گوید. وجه تطبیق چگونه است؟

جواب اول: آن‌جا که کلاً کلام با آنان را نفی کرده است، منظور کلام علی سبیل الاکرام والقبولیه است و در این‌جا منظور کلام علی سبیل الزجر والتهدید است.

جواب دوم: مفهوم آیه‌ی نافی کلام، این است که خداوند متعال ذاتاً با آنان سخن نمی‌گوید. در این‌جا کلام خداوند صلی الله علیه و آله با آنان به واسطه‌ی فرشتگان است.

۱ - به روایت بیهقی در شعب‌الایمان مرفوعاً و موقوفاً: باب ۳۴ «فی حفظ اللسان» / ش ۴۸۰۸ الی ۴۸۱۱.

**أَنْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ ... (۲۴)**

انظر ... - خداوند متعال به پیامبرش می گوید: بین اینان چطور دروغ می گویند و ادعا می کنند که ما شرک نکرده ایم؟! (در حالی که اعضای شان دروغ شان را ثابت کرد؛ اعضای آنان مانند مأموران مخفی در دنیا اعمالش را ضبط کرده اند و در آن روز بر ملا می سازند).

و ضل عنهم ما كانوا يفترون - گم می شود از آنان در آن روز افترای شان. (منظور دروغ سرایان و باطل گویان در مقابل الله ﷻ است).

**وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ... (۲۵)**

و جعلنا على قلوبهم اكنة - «اكنة» جمع «كن» است و به پرده ای می گویند که به روی چیزی می اندازند. و نیز به جای پناهی گفته می شود که انسان در آن خود را از باران یا باد تند محفوظ نگه می دارد. این ماده نزد عرب به صورت «كن» که جمع آن «اكنان» است نیز آمده است.<sup>(۱)</sup>

و في اذانهم وقراً - «وقر» به یک نوع سنگینی در گوش می گویند که باعث می شود شخص سخن دیگران را به خوبی نشنود. معنی جمله ی کریمه این که: سخنان ات را می شنوند، اما نه به آن رسایی که دل های شان متأثر گردد؛ زیرا آنان به این خاطر اصلاً گوش نمی کنند.

وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها - یعنی اگر تمام معجزه های آن حضرت ﷺ را که دال بر صداقت رسول مکرم اسلام ﷺ هستند مشاهده نکنند، باز هم آن ها را باور نمی کنند و ایمان نمی آورند.

... ان هذا الا اساطير الاولين - اینان (کافران) به تو (ای پیامبر ﷺ) می گویند: «قرآن» جز قصه های گذشتگان که آن ها را جمع کرده ای، چیز دیگری نیست!  
«اساطير» از «سَطِر» می باشد؛ به معنی حروفی که ردیف هم نوشته می شوند.

۱- ر.ك: مفردات القرآن: ۴۴۲- البحر المحيط: ۹۷/۴.

جمع آن «اسطر» و «سطور» و «اسطار» می آید و «اساطیر» منتهی الجموع آن می باشد. اصطلاحاً به قصه های بی اساس گفته می شود که همان معنی «اباطیل» را افاده می کند. به افسانه ها و قصه ها «اساطیر» می گویند.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْعَوْنَ عَنْهُ ... (۲۶)

در مورد موقعیت بیانی این آیه دو قول هست:

بعضی آن را راجع به ماقبل و مربوط به بیان پیشین می دانند. یعنی این کفار چنان اند که علاوه بر منکر بودن توحید، نبوت را هم انکار می نمایند. برخی دیگر آن را یک جمله ی مستقله گفته اند و توضیح داده اند که راجع به کافرانی است که هم خود را از اسلام دور نگه می دارند و هم دیگران را مانع می شوند. و هم ینھون عنہ - «نهی» به باز داشتن از کاری می گویند. در اصل «نهی» به عقل گفته می شود؛ زیرا عقل است که انسان را به دلایلی از انجام کاری باز می دارد.<sup>(۱)</sup> در تعیین مرجع ضمیر مرفوع «هم» و ضمیر مجرور «عنه» اقوال مختلفی ارایه شده است:

۱. عامه ی مفسران مانند قتاده، ضحاک، محمد بن حنیفه و ... رضی الله عنہم مرجع ضمیر «عنه» را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می دانند؛ زیرا؛ نزول آیه در مورد کفار مکه بود که بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تنقید می کردند و مرجع ضمیر مجرور «عنه»، «قرآن» می باشد.
۲. بعضی مرجع «عنه» را «قرآن» می گویند.
۳. نزد بعضی مرجع آن، اسلام است.

به قول ابن عباس رضی الله عنہما اشاره ی آیه به این مطلب است که وقتی مشرکان از نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند، ابوجهل علیه لعنة گفت: باید علیه این مرد تدبیری اندیشید تا دیگران به جانب وی نروند. به پیشنهاد او، همگی نزد ابوطالب عمومی دلسوز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفتند و گفتند: ما یک جوان خوب و بهتر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم به

تو می‌دهیم و تو در عوض آن، محمد (ﷺ) را به ما ده! ابوطالب خشمگینانه گفت: آیا می‌گویید فرزند خودم را به شما بدهم تا بکشیدش و من فرزند شما را تحویل گیرم و پرورش کنم؟! این هرگز شدنی نیست! ما بنی‌هاشم تا رمق در بدن داریم از او دفاع می‌کنیم؛ اگر چه تابع دین او نیستیم!

در روایتی دیگر آمده: حضرت محمد (ﷺ) عمویش ابوطالب را به طور خصوصی و مخفیانه دعوت به اسلام نمود. او گفت: می‌دانم تو بر حق قرار داری و «قرآن» حق است. آن حضرت (ﷺ) پرسید: پس چرا ایمان نمی‌آوری؟ گفت: اگر قریش بر من طعنه نمی‌زد، ایمان می‌آوردم. از سختی طعنه نمی‌توانم ایمان بیاورم. اما بدان که تا آخرین لحظه‌ی حیات از تو حمایت خواهیم کرد! ابن عباس (رضی الله عنهما) می‌فرماید: مصداق این آیه بعضی از عموهای رسول‌الله (ﷺ) هستند و خداوند متعال در این آیه موضوع حمایت عموهای رسول‌الله (ﷺ) از ایشان (رضی الله عنهما) را به میان آورده که با وجود حمایت، به آن حضرت (ﷺ) ایمان نیاوردند.

آن حضرت (ﷺ) جمعاً دارای ۱۲ عمو بود که جز حمزه و عباس (رضی الله عنهما) ده نفر دیگر به او ایمان نیاوردند. اما از میان این ده نفر جز ابولهب - که مثل دیگر کفار آن حضرت (ﷺ) را اذیت می‌کرد - نه عموی دیگر همراه و حامی او بودند و حتی می‌گفتند حاضریم زنان و فرزندان خود را برای محمد (ﷺ) فدا کنیم و همه‌ی اینان در محاصره‌ی اقتصادی و سیاسی با رسول‌خدا (ﷺ) در شعب ابوطالب همراه بودند. از میان اینان ابوطالب بزرگ‌ترین فداکاری‌ها را در حق پیامبر (ﷺ) ابراز کرده بود و از این وجه محققان اهل سنت مثل صاحب «روح» و غیره گفته‌اند که ابوطالب را به بدی یاد کردن و ملامت کردن روا نیست و یک نوع سوء ادب است.

از این جمله بر می‌آید که محض بر عداوت یا محبت قومی، چشم‌پوشی از حقایق روا نیست و عندالله مسئولیت دارد.

و ینثون عنه - «النأی» به معنی دور شدن از چیزی است.<sup>(۱)</sup> «نأ، ینثو» یعنی آنان خودشان را از رسول الله ﷺ یا از انقیاد به «قرآن مقدس» یا از اسلام دور نگه می‌دارند.

و ان یهلکون الا انفسهم و مایشعرون - اینان به قدری نافهم هستند که متوجه نیستند با این کارها اقدام به هلاکت خودشان می‌کنند. مانند کورانی هستند که نقطه‌ی پایان مسیرشان را نمی‌بینند و بلکه مانند کورانی هستند که در عین حال دیوانه هم باشند؛ زیرا درک و شعور ندارند.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَهُمْ يَهْتَوُونَ عَنْهُ وَيَنْتَوُونَ عَنْهُ...﴾ - از این آیه ثابت شد که حب طبعی و نصرت قومی و حمیت خویشاوندی با اولیا و عرفا بدون حب ایمانی و عقلی قایده نمی‌دهد.<sup>(۲)</sup> هر قدر که برای یک ولی خدمت قومی کنی یا محبت خویشاوندی داشته باشی و از او دافع باشی، اما تا حب ایمانی و عقلی نداری، به درد نمی‌خورد. (روح و بیان)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَلَيْتَنَا  
و تعجب می‌کنی اگر ببینی آنان را وقتی که بازداشته می‌شوند نزدیک آتش. پس می‌گویند: ای کاش!  
نُرَدُّ وَلَا نُكذِّبُ بِعَايَتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾  
ما بازگردانیده شویم و به دروغ نسبت نکنیم آیات پروردگار خویش را و از مسلمانان شویم •  
بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا  
نه، بلکه ظاهر شد برای شان جزای آنچه می‌پوشیدند پیش از این (جزای عقاید باطله را) و اگر بازگردانیده شوند،  
لَعَادُوا لِمَا لُبُّوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٧٨﴾ وَقَالُوا

۱- تفسیر کبیر: ۱۹۰/۱۲.

۲- بیان القرآن: ۸۷/۳

البته باز برمی‌گردند به سوی آنچه منع کرده می‌شدند و هر آینه آنان دروغ‌گویانند • و گفتند:

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢١﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ

نیست هیچ حیاتی مگر زندگانی این جهانی ما و نیستیم ما برانگیختگان • و تعجب می‌کنی اگر

وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۚ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ۚ

بینی آن‌گاه که باز داشته می‌شوند به حضور پروردگار خویش؛ خدا می‌گوید: آیا این درست نیست؟

قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٢٢﴾

می‌گویند: آری درست است قسم به پروردگار ما. می‌گوید: پس بچشید عذاب را به سبب آن که کافر بودید •

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمُ السَّاعَةُ

به تحقیق زیانکار شدند آنان که تکذیب کردند ملاقات خدا را تا آن‌گاه که بیاید به آنان قیامت

بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ

به طور ناگهانی، می‌گویند: ای پشیمانی ما بر تقصیر ما در باب قیامت! و آنان برمی‌دارند

أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۚ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٢٣﴾ وَمَا

بارهای خویش را بر پشت‌های خویش. آگاه شوید! که بد چیزی است آنچه بر می‌دارند • و نیست

الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۚ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ

زندگانی دنیا مگر بازی و لهو. و هر آینه پاداش آخرت بهتر است برای متقیان.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

آیا در نمی‌یابید؟ •

مفهوم کلی آیه‌ها: کافران و مشرکان که با حدت و شدت تمام آیات الهی و کتاب‌های آسمانی و انبیای خداوند متعال را تکذیب می‌کردند. اما چون در روز قیامت به جهنم عرضه می‌شوند، یأس و ترس و وحشت وجودشان را فرا می‌گیرد و عاجزانه می‌گویند: ای کاش به دنیا بر می‌گشتیم و دیگر در آن‌جا از در تکذیب وارد نمی‌شدیم و مانند کسانی که ایمان آورده بودند، ایمان می‌آوردیم! خداوند متعال به پیامبرش و جمیع مؤمنان متذکر می‌شود که این‌طور

نیست. آنان فطرت‌شان چنان بد و خبیث گشته که اگر باز به دنیا بر گردانده شوند، باز همین رویه را در پیش می‌گیرند. آنان در واقع به زندگانی فانی دنیا دل بسته‌اند و از آخرت کاملاً روی گردانده‌اند؛ غافل از این که زندگی دنیا یک لُهو و بازیچه است و برای مؤمنان آخرت بهتر است.

### ربط و مناسبت

این آیات از تنمهی آیات گذشته است که در آن بیان حشر و مسأله‌ی معاد به میان آمده بود و بعد از آن به‌طور اسطراد برخی از اوصاف ذمیمه‌ی کفار را بیان فرمود که دیگران را از رسول‌الله ﷺ باز می‌داشتند و خود نیز از گرایش به او ﷺ خودداری می‌کردند و با این کارها خودشان را به هلاکت انداخته بودند. اکنون دوباره به بیان اول برمی‌گردد و حالات اخروی آنان را بیان می‌فرماید که چطور هلاک می‌شوند و نیز بیان می‌فرماید که آنچه در قیامت می‌گویند، با سخن دروغین‌شان در دنیا تناقض دارد.

## تفسیر و تبیین

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ... (۲۷)

و لو تری اذ وقفوا علی النار... - در آیه‌های جاری حالت مجرمان و منکران توحید را هنگامی که در لبه‌ی دوزخ قرار می‌گیرند، بیان می‌فرماید. آنان وقتی این منظره‌ی هولناک را می‌بینند، آن‌قدر افسوس می‌خورند که می‌گویند: ای کاش ما را به دنیا بر می‌گرداندند و در آن‌جا دیگر آیات پروردگار خویش را تکذیب نمی‌کردیم و به آن‌ها ایمان می‌آوردیم تا از این موقف و منظره‌های هولناک آن همانند مؤمنان نجات حاصل نماییم.

در این «قالوا» صیغه‌ی امّا به معنی مضارع است. یعنی: «فیقولون».

**بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ ... (۲۸)**

**بل بدا لهم ...** - «بل» جواب تمنای کافران در محشر است که می گویند: ﴿يَلْيَتَنَّا﴾ [انعام: ۲۷]. خداوند متعال می فرماید: اینان دروغ می گویند! اینک نتیجه‌ی اعمال آنان صاف و روشن به صورت عذابی دردناک برای‌شان ظاهر شده که چنین می گویند و گرنه، هنوز استعدادشان قابلیت پذیرفتن احکام الهی را ندارد و اگر باز هم به دنیا برده شوند، مدتی بعد آن‌ها را فراموش می کنند و باز به تکذیب و تردید آیات می پردازند. اینان دروغگویان‌اند.

**وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا ... (۲۹)**

**و قالوا إن هي ...** - عطف است بر ﴿وَلَوْ زُدُوا لَعَادُوا﴾ [انعام: ۲۸]. یعنی: «و لو ردوا لعادوا ... و قالوا ...». مرجع ضمیر «هی»، «حیاء» است. یعنی: وقتی که برگردانده شوند، می گویند: زندگی فقط همین زندگی دنیاست و دیگر هرگز پس از مرگ برانگیخته نمی شویم.

**سؤال:** وقتی کافران در قیامت دوزخ و عذاب‌های وحشتناک خداوند متعال را با چشمان خویش مشاهده می کنند، چطور امکان دارد در صورت ارجاع به دنیا آن را فراموش نمایند؟

**جواب:** برای عدم انکار یک چیز لازم نیست همیشه باید مشاهده‌تاً وجود داشته باشد. بلکه مدار انکار و عدم آن قابلیت استعداد انسانی می باشد. بدین صورت که اگر انسان دارای فطرت سلیمه و عقل کامل باشد، به خوبی پی می برد که سخنان پیامبران علیهم‌السلام راست است و در شخصیت آنان خصلت دروغگویی وجود ندارد و آن وقت دعوت پیامبر زمان خویش را می پذیرد؛ درست مانند صحابه رضی الله عنهم که وقتی آیات خداوند متعال را شنیدند، چون فطرتی پاک داشتند، متوجه شدند که آیات موصوف مثل روز روشن هستند و دیگر لازم نیست با چشم سر مفهوم و معنای آن‌ها را مشاهده نمایند؛ لذا ایمان آوردند.



حضرت علی رضی الله عنه می فرماید: «لو انكشفت الحقائق ما ازددت ایمانا» (اگر حقایق آخروی برای من منکشف گردند، ذره‌ای به ایمانم اضافه نخواهد شد). منظورش این است که ایمان آوردن غایبانه‌ی او به اندازه‌ی عروج و رفعت دارد که بالاتر از آن متصور نیست. لذا اگر قیامت ظاهر هم شود، در ایمانش زیادتیی صورت نمی‌پذیرد؛ زیرا ایمانش از قبل کامل بوده است.

اما اگر کسی فاقد فطرت سلیمه باشد، اگر همه‌ی حقایق را ببیند، به دنبال تأویل آن‌ها می‌رود و مانند ابوجهل معجزات رسول الله صلی الله علیه و آله را سحر و جادو و غیره تلقی می‌کند.

به قول شاعر:

حسن زبصره، بلال از حبش، صهیب از روم

ز خاک مکه بوجهل، این چه بوالعجبی است!

مثل ساده‌ی آن مانند کسی است که هنگام مرض یا هرگونه مصیبتی دیگر، با داد و فریاد از خداوند متعال کمک می‌خواهد، اما همین که مشکلش برطرف شد، خداوند متعال را فراموش می‌کند.

بنابر نبودن استعداد و قابلیت در کفار، فرضاً اگر برای بار دوم به دنیا برگردانده شوند، باز هم انکار می‌کنند؛ اگرچه مشاهده هم کرده‌اند. خداوند متعال در کلام پاک خویش می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾ [نمل: ۱۴]. یعنی یقین برای‌شان حاصل شده، اما ظلماً انکار می‌کنند؛ چنان‌که در مورد اهل کتاب فرمود: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ [بقره: ۱۴۶]، اما باز هم خودشان را به جهالت می‌زنند.

امروزه می‌بینیم که انسان متمدن و پیشرفته در کشورهای بزرگی چون امریکا، انگلستان، فرانسه و...، هنگامی که متوجه پوچی و بی‌هدفی زندگی خویش می‌شود، جلوه‌های خیره‌کننده‌ی قانون اسلامی را از دور می‌بیند و اعتراف می‌کند که اسلام آیین حقیقی زندگی است و به طرف آن متمایل می‌شود. بارها

دانشمندان و قانونگذاران بزرگ به این نکته اعتراف کرده‌اند که نظام اسلام بهترین نظام دنیاست و بارها تصمیم گرفته‌اند آن را در جامعه‌ی خویش پیاده کنند، اما پس از مدتی آن را به باد فراموشی سپرده‌اند.

همین طور «ذکری‌ها»<sup>(۱)</sup> و بسیاری از اهل باطل که در تفسیر «قرآن»، مهارت کاملی دارند، اما ایمان نمی‌آورند. حتی یک نویسنده‌ی انگلیسی، تاریخی در مورد «بخارا» ترتیب داده که در نوع خود بی‌نظیر و در دنیای شرق بی‌سابقه است، اما این کارها باعث هدایت نیست. دانستن، یک چیز است و قبول کردن و ایمان آوردن، چیزی دیگر.

در «تفسیر مظهری» به حواله‌ی طبرانی رحمته‌الله نوشته است: وقتی که قیامت برپا می‌شود، خداوند متعال به آدم علیه‌السلام می‌گوید: بیا و از نزدیک مشاهده کن و بین چگونه به عدالت اعمال اولادت را محاسبه می‌کنم تا تسلی حاصل کنی که اگر به جهنم یا جنت می‌برم، همه بر عدل است. اگر یک نیکی از نیکی‌های اولاد تو از مجموع بدی‌هایش بیشتر باشد، او را به جنت می‌برم. گویا او فقط یک نیکی دارد؛ چون نیکی‌های دیگر در مقابل بدی‌هایش هستند. و اگر بدی‌ها و نیکی‌ها برابر باشند، گویا برای من هیچ نکرده است؛ پس چطور او را به جنت ببرم؟ حضرت آدم علیه‌السلام نزدیک میزان می‌ایستد. چون کفار میزان اعمال ندارند، موهای پیشانی‌شان را گرفته به جهنم می‌برند. مؤمنان می‌آیند و اعمال‌شان سنجیده می‌شود. اگر اعمال‌شان در نیکی و بدی برابر باشد، خداوند متعال به آدم می‌گوید: درباره‌ی اینان چه می‌گویی؟ می‌گوید: اینان جهنمی‌اند. کسانی که بدی‌هایشان بیشتر باشد، تمنا می‌کنند که بار دیگر به دنیا برگردانده شوند. اما خداوند متعال می‌فرماید: من از آینده و سرنوشت تو به خوبی خبر دارم، به تو شصت - هفتاد سال عمر دادم، اما در طول این مدت هیچ نکردی؛ پس جایز است که در جهنم باشی.

هرچه هست از قامت ناساز و بی‌اندام ماست

۱- یک مذهب باطل که قدیم‌اً در بلوچستان رواج داشت. خلاصه‌ی این مذهب را در ضمن زندگی‌نامه‌ی مؤلف رحمته‌الله آورده‌ایم (تبیین الفرقان: ۲۰/۱).

ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ ... (۳۰)

... اِذَا وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ... - در این آیه به وقت محاسبه اشاره شده است. مشارالیه «هذا»، حوادث حشر هستند. یعنی هنگامی که در مقابل خداوند متعال می ایستند، از آنان می پرسد: آیا همه ی این حوادث - از سختی قیامت گرفته تا محاسبه ی آن - حقیقت نیست؟ آیا همان طور که در دنیا انکار می کردید، حالا هم می گوید همه ی این ها دروغ است؟ آنان با انکساری تمام جواب می دهند: «پروردگارا! همه ی این ها حق است.» خداوند متعال می فرماید: «پس بچشید عذاب را به سبب کفرتان!»

«واو» در ﴿بَلَىٰ وَرَبِّنَا﴾ قسمیه است. یعنی: بله، قسم به پروردگار که همه ی این ها حق است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ ... (۳۱)

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ ... - منظور از موصول «الذین»، کفاری هستند که بعضی از حالات آخروی شان قبلاً بیان شد و مراد از «لقاء الله»، روز محشر است که با خداوند متعال ملاقات می کنند.

حتي اذا جاءتهم الساعة بغتةً - «حتی» برای غایت و انتها می باشد. آنان در همین انکار و تکذیب به سر می برند تا آن که قیامت به طور ناگهانی آنان را غافلگیر نماید.

نزد بعضی «ساعة» در این جا به معنی موت است. به هر دو صورت معنای یکی است. چون مرگ هم قیامت است که با مرگ انسان راهی قیامت می شود. «بغتةً» یعنی: ناگهانی. مفهوم جمله این که: انکار این کافران تا آن هنگام است که مرگ یا قیامت نیامده است. همین که مرگ آید یا قیامت رُخ دهد، این انکارها هم تمام می شود.

قالوا يحسرتنا علی ما فرطنا فیها - مرجع ضمیر «فیها»، «الساعة» است. «فَرَطْنَا» یعنی: کوتاهی کردیم. «تفریط» از باب تفعیل به معنی کمی و کوتاهی کردن است و همین ماده از باب افعال (افراط) به معنی زیاده‌روی خواهد بود. در این جا از باب تفعیل به معنایی که ذکر کردیم، آمده است. یعنی افسوس می‌خورند به کوتاهی و تقصیر در آمادگی گرفتن برای این روز.

و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم - «اوزار» جمع «وزر» است. در اصل به معنای ثقل و سنگینی است و اصطلاحاً به گناه اطلاق می‌گردد و مراد از آن در این جا، گناهان هستند که صاحبان‌شان آن‌ها را بر دوش می‌گیرند.<sup>(۱)</sup> در حدیث شریف آمده است که اعمال نیک برای صاحبان‌شان مانند وسایل سواری می‌شوند و آنان را هر کجا می‌گردانند تا راحت باشند، اما گناهان مانند بارهای سنگینی بر دوش صاحبان خود سنگینی می‌کنند تا آن‌که او را در جهنم می‌اندازند.<sup>(۲)</sup> به همین دلیل نزد بعضی «حمل اوزار» در این جا به معنی حقیقی و ظاهری خود است.

الا ساء ما یزرون - متوجه باشید که واقعاً بد چیزی است بارهایی را که آنان در آن روز طاق‌فرسا بر دوش می‌گیرند.

وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ ... (۳۲)

در این آیه خداوند متعال حال و حقیقت دو زندگی (دنیا و آخرت) را بیان می‌فرماید.

در مورد حقیقت دنیا و زندگی در آن می‌فرماید: نیست زندگانی دنیوی مگر یک بازی و وسیله‌ی تفریح و بیش از این، حقیقت و ثباتی ندارد. چنان‌که ظاهرست در مورد حیات دنیا به دو چیز اشاره فرمود: (۱) «لعب»،

۱- روح المعانی: ۱۷۰/۷.

۲- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳۳۵/۳ مفصلاً، ش ۷۲۶۳ و ۷۲۶۴ - و طبری در تفسیر: ۱۷۹/۵ - ۱۷۸، ش ۱۳۱۹۰ و ۱۳۱۹۱.

(۲) «لهو». «لعب» در عربی عبارت است از: «فعل لا يكون له غرضٌ صحيحٌ و لا يترتب عليه منفعة»<sup>(۱)</sup> (کاری که هدف صحیحی در آن نباشد و از آن فایده‌ای حاصل نشود). «لهو» عبارت است از: «ما يشغله عما ينفعه».<sup>(۲)</sup> (آنچه که انسان را از پرداختن به کارهای مفید باز دارد).

خلاصه این که دنیا دو حیثیت دارد: یکی این که در آن فایده‌ای صحیح مثلاً منفعت دینی در آن وجود ندارد و دوم آن که اگر تمام وجودش در آن متفرق باشد، در فکر آخرت نخواهد بود و این حقیقت برای عقلاً ظاهر است.

کل مشاغل دنیوی برای سه چیز است: (۱) کسب معاش برای برای ارتزاق، (۲) زن و فرزند، (۳) مسکن و مکان. همه‌ی این موارد در صورت فراتر بردن از ضرورت، لهو و لعب‌اند.

و للدار الآخرة خیر... - دنیای آخرت برای پرهیزگاران به مراتب خوش‌تر و بهتر از دنیای موجود است.

افلا تعقلون - پس چرا شما مانند متقیان این حقایق را درک نمی‌کنید؟

### سه اصل بنیادی

خداوند متعال در این آیات سه اصل بنیادی را بیان فرمود که در واقع به عنوان پایه‌های محکم و استوار احکام به شمار می‌روند و احکام دیگر در مقابل این‌ها فروع هستند و تماماً گرد این سه اصل دور می‌زنند. این سه اصل عبارت‌اند از:

(۱) توحید، (۲) رسالت (که در آیات قبل در ضمن جواب کفار آن را تبیین نمود)، (۳) معاد (که از آیات قبل شروع شده بود و تا این آیات ادامه دارد). این سه اصل، اصولی هستند که اگر به آن‌ها متوجه و کاملاً پایبند باشیم، در وجود ما یک نوع انقلاب و تحرک پیدا می‌کنند و در نتیجه از اعمال بی‌فایده‌ی

۱- ر.ک: مفردات القرآن: ۴۵۰.

۲- همان: ۴۵۵.

دنیا و زندگی غافلانه در آن بیزار می‌گردیم و به یاد خداوند متعال و فکر آخرت و زندگی اخروی و حقیقی روی می‌آوریم. از میان این سه اصل، اصلی که انسان را به انسانیت می‌رساند و او را از هدف و مقصد خویش آگاه می‌سازد، «معاد» است.

انسان هرچه اعتقادش نسبت به آخرت بیشتر و بهتر باشد، قوت ایمانی‌اش بیشتر می‌گردد و چنین کسی همیشه در فکر عاقبت خود خواهد بود. برای همین در این آیات مسأله‌ی معاد و حواث آن را مفصلاً بیان فرمود.

**سؤال:** علت این امر چیست که کفار در آن روز می‌گویند: ای خدا! ما را به دنیا برگردان تا ایمان بیاوریم و تو را عبادت کنیم، اما نمی‌گویند اجازه بده تا همین جا ایمان بیاوریم و تو را عبادت نماییم؟ مگر چه فرقی می‌کند که همان جا ایمان بیاورند؟

**جواب:** آخرت محل درو اعمال و واصل شدن به نتایج آن است، نه مکان زراعت عمل، و کفار نیز این را می‌دانند که ایمان آوردن و عمل کردن در آن جا دردی را دوا نمی‌کند؛ زیرا خداوند متعال ایمان بالغیب را می‌خواهد؛ حال آن که در آنجا همه‌ی حقایق منکشف می‌شوند و هر کس حقیقت را مشاهده می‌کند. مثلاً اگر استادی غایبانه برای شاگردش دستوری صادر نماید و آن شاگرد طبق دستور استاد عمل نماید، ظاهر است که تصدیق استاد را کرده است. اما اگر در جلوی استاد باشد و طبق دستور استاد عمل نماید، این تصدیق مشاهده‌ی خودش است نه تصدیق استاد؛ چون در این جا ترس باعث شد که امثال امر نماید، نه یقین.

برای همین در آخرت ایمان آوردن کسی معتبر نیست؛ زیرا مبنای آن بر ترس ناشی از مشاهده‌ی عینی حقایق است نه بر ایمان غایبانه. اما اگر در دنیا دستورات خداوند متعال را به کار ببرد، گویا تصدیق خداوند متعال و رسولش را کرده است. برای همین است که کفار تمنای دنیا را می‌کنند.

در حدیث آمده است:

«الدنيا مزرعة الآخرة»<sup>(۱)</sup> (دنیا، مزرعه‌ی آخرت است).

خواجه عییدالله احرار رضی اللہ عنہم می‌فرماید: برای گرفتن مار، مارگیر لازم است؛ زیرا به نوعیت و فن این کار آگاهی دارد. تو هم کیفیت عمل کردن را در دنیا بدان و عمل کن تا آن‌جا به درد تو بخورد.

به راستی که دنیا مانند اژدهایی است؛ اگر یک مارگیر آن را بگیرد، برایش باعث کسب پول و رزق می‌گردد. اما اگر شخص نادانی که ورد مخصوص آن کار را نمی‌داند به نزدیکش رود، دشمنش خواهد بود و او را با یک نیش به هلاکت می‌رساند. دنیا هم دارای همین دو جنبه‌ی متضاد است؛ اگر شخص زندگی‌اش صرف امتثال اوامر الهی گردد، برایش مفید می‌شود و اگر مستغرق در منافع شخصی باشد و توجهی به اوامر و احکام الهی و دینی نداشته باشد، به ضررش تمام می‌گردد. لذا، بزرگ‌ترین نعمت در دنیا، زندگی انسان است. برای همین قتل و خودکشی حرام است؛ زیرا با این کار لمحات و لحظات زندگی دیگران و خود را قطع می‌نماید. مولانا جامی رحمۃ اللہ علیہ در وقت آخرش که ذوق عبادت کم شد، این شعر را می‌خواند:

با دو روز زندگی جامی نشد سیر غمت

وہ! چه خوش بودی که عمر جوانی داشتیم

بسیاری از عارفان در وقت مرگ‌شان همین شعر را به تکرار زمزمه می‌کردند. منظور شعر این است که غم عشق خداوند متعال و رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باعث لذت دنیا بود، اما اکنون این زندگی لذت بخش به آخر رسیده است. حافظ رحمۃ اللہ علیہ

۱- امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ در «احیاء علوم الدین» این جمله را به عنوان حدیث نبوی به میان آورده است. علامه سخاوی رحمۃ اللہ علیہ نیز گفته: «با این که غزالی در احیاء آورده، اما من به سند آن دسترسی نیافتم.» و بعد نظایری برای آن نقل کرده است (المقاصد الحسنة: ۲۶۰، ش ۴۹۷). خاتمة المحققین علامه‌ی محدث، ملا علی قاری رحمۃ اللہ علیہ در «موضوعات کبیر» گفته: «معنای جمله صحیح است و از این قول الهی مقتبس است: ﴿مَنْ كَانَتْ يَرْيَدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ (شوری: ۲۰) (موضوعات کبیر: ۱۲۳، ش ۴۷۲). عجلونی رحمۃ اللہ علیہ در این مورد سخن هر دو محقق اخیر را ذکر کرده است (کشف الخفاء: ۱/۴۶۷، ش ۱۳۲۰). همچنین ن، ک: اتحاف السادة المتقين (۵۳۹/۸).

می‌فرماید:

مرا روزی مباد آندم که بی‌یاد تو بنشینم  
و دیگری می‌فرماید:

دن وهی دن شب وهی شب جو تیری یاد میں گذر جائے

یعنی: آن روز و شب و لحظات، زندگی به شمار می‌رود که در آن ذکر خداوند متعال باشد.

در حدیث آمده:

«الدنيا ملعونة و ملعون ما فيها الا ذكر الله و ما و الاله او عالماً او متعلماً»<sup>(۱)</sup>  
(دنیا به تنهایی ملعون است؛ مگر این‌که به ذکر خدا یا تعلیم و تعلم بگذرد.)  
معلوم می‌شود که ذکر فقط «الله، الله» گفتن نیست، بلکه تعلیم و تعلم و خدمت دین و سایر کارهایی که شرع آن‌ها را موجب ثواب قرار داده است، جزو ذکر الله ﷻ هستند. به قول استاد الاستاذ حضرت علامه سید انور شاه رحمته الله علیه:

بگذر از یاد گل و گلبن که هیچم یاد نیست

در زمین و آسمان جز ذکر حق آباد نیست

یعنی موجب آبادانی و خرمی دنیا فقط ذکر خداوند متعال است و بدون آن به منزله‌ی ویرانه‌ای است.

و عارف رومی رحمته الله علیه می‌فرماید:

هیچ کنجی بی‌دد و بی‌دام نیست جز به خلوتگاه حق آرام نیست

خلاصه، عمر انسان نعمت بزرگی است. اگر دنیا را تابع ذکر خداوند متعال گردانیم، سبب حصول کمال و اگر خالی از ذکر خداوند متعال باشد، مسبب بروز انواع بدبختی‌های دنیوی و آخروی خواهد بود. برای همین فرمود: ﴿وَلِلدَّارِ

۱- به روایت ترمذی در سنن از ابوهریره رضی الله عنه: زهد/باب ۱۴، ش ۲۳۲۲ و گفته: «هذا حدیث حسن غریب»- و ابن ماجه در سنن: زهد/باب ۳ «مثل الدنيا»، ش ۴۱۱۲- و طبرانی در معجم اوسط - و ...



الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ﴿۱﴾؛ زیرا متقیان به دنیا رغبت و دلخوشی و در آن مصروفیت ندارند، بلکه رغبت آنان به آخرت است.

### مسایل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَهُمْ تَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ...﴾ - از این آیه ثابت شد که روز قیامت تجسم اعمال و تمثل آن‌ها می‌باشد. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>  
 اقول: و هو قول المحققین.<sup>(۲)</sup>

قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ  
 هَرَأَيْبِنَهُمِ دَانِيمِ كَهْ اندوهگین می‌کند تور آنچه اینان می‌گویند، پس هر آینه اینان فقط تورابه دروغ نسبت نمی‌کنند،  
 وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ تَجْحَدُونَ ﴿۱۱﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ  
 بلکه این ستمکاران آیات خدا را انکار می‌کنند • و هر آینه به دروغ نسبت کرده شدند  
 رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ  
 پیغامبران پیش از تو، پس صبر کردند بر تکذیب خویش و رنجانیده شدن خویش تا آنکه  
 أَتَتْهُمْ نَصْرُنَا ۚ وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۚ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن  
 آمد به نزدشان نصرت ما. و نیست هیچ تغیردهنده‌ای برای وعده‌های خدا را و هر آینه آمد به تو  
 نَبِإِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ  
 پاره‌ای از خبر پیغامبران • و اگر گران شده باشد بر تو روگردانی آنان، پس اگر می‌توانی  
 أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ  
 بجویی سوراخی در زمین یا نردبانی در آسمان و بیاوری به نزدشان معجزه [پس این کار را بکن!].  
 وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ ۚ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿۱۳﴾ ❁  
 و اگر خدا می‌خواست، جمع می‌ساخت آنان را بر هدایت. پس هرگز از جاهلان مباش •

۱- بیان القرآن: ۹۰/۳.

۲- مؤلف گرامی رحمته الله می‌فرمایند: «می‌گویم که این، قول محققان است».

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَهُمُ اللَّهُ  
 جز این نیست که قبول می‌کنند آنان که می‌شنوند و مُردگان (کافران) خداوند آنان را بر می‌انگیزد  
 ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۶۶۶﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ  
 و باز به سوی او برگردانیده می‌شوند • و گفتند: چرا فرود آورده نشد بر پیغامبر نشانه‌ای  
 مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِن  
 از جانب پروردگار او؟ بگو: هر آینه خدا قادر است بر آنکه فرو فرستد آیتی و لیکن  
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۶۷﴾  
 اکثر آنان نمی‌دانند •

مفهوم کلی آیه‌ها: پیامبرش را در مقابل انکارهای جاهلان‌هی کفار قریش که  
 علیرغم یقین بر صداقت و امانت ذاتی آن حضرت ﷺ، نبوتش را تردید می‌کردند،  
 تسلی و دل‌داری می‌دهد که این تکذیب فقط بر تو نیست، بلکه بر آیات خداوند  
 متعال هم است و بعلاوه، تو در این عکس‌العمل مشرکان تنها نیستی، بلکه انبیای  
 گذشته هم چنین مورد تکذیب قرار گرفته‌اند، ولی آنان در مقابل این تکذیب‌های  
 دردآور و اذیت‌های طاقت‌فرسا صبر می‌کردند تا آن که نصرت حق ﷻ به یاری‌شان  
 می‌شتافت. تو هم همین رویه را در پیش‌گیر. یادآوری می‌فرماید که تو (ای  
 پیامبر ﷺ)! هیچ‌گاه نخواهی توانست به مقتضای هر سؤال و تقاضای آنان به  
 دلخواه خود نه از آسمان و نه از زمین برای‌شان معجزه یا آیه بیاوری، این کار  
 خداوند متعال است و او تعالی بر مبنای حکمت، افعالش را صادر می‌کند. پس  
 تو خودت را در مشقت مینداز. این هم حکمت خداوند متعال است که همه را  
 مؤمن نیافریده؛ زیرا حکمت او تعالی اقتضا کرده که به هر کس اختیار داده شود  
 و همه به اختیار خود راه‌شان را انتخاب کنند. ورنه، خداوند متعال در آوردن آیه  
 و معجزه و مؤمن ساختن بالاجبار مانند هر کار دیگری قدرت دارد.

ربط و مناسبت

در گذشته خداوند متعال پس از این که به بعضی از انتقادات و شبهات کفار پاسخ داد و به مسأله‌ی معاد و احوال حقیقی دنیا پرداخت، در این جا پیامبرش را دلداری می‌دهد تا از حالات نازیبای کفار و انتقادات آنان پریشان نباشد.

### سبب نزول

شان نزول آیه به سه طریق مروی است:

۱. کافری به نام «حارث بن عامر» رسول الله ﷺ را در آشکار تکذیب می‌کرد، اما در میان اهل بیت خود و در نهران او را تصدیق می‌کرد و می‌گفت: محمد (ﷺ) را اهل کذب نیست و او را راستگو تصور می‌کنم. و می‌گفت: قسم می‌خورم که او در ادعای پیامبر بودنش، دروغ نمی‌گوید؛ زیرا ما او را در عرض چهل سال که با ما بوده، یک شخص امین و راستگو دانسته‌ایم و هرگز از او دروغ شنیده‌ایم. حالا هم غیرممکن است شخصی چون او دروغ بگوید، اما می‌ترسیم که اگر ایمان بیاوریم، ضعیف و سست شویم و آن وقت اقوام دیگر جرأت پیدا کنند و بر ما غلبه نمایند و از دیارمان متواری سازند. آن وقت این آیه نازل شد.

۲. شخصی از کفار قریش به نام «اخنس بن شریق» به «ابوجهل» برخورد. دست او را گرفت و به گوشه‌ای خلوت برد و آهسته گفت: «ابالحکم! من واقعاً شک دارم و نمی‌دانم که آیا محمد راستگوست یا نه، تو چطور؟» «ابوجهل» گفت: «والله ان محمداً لصادقٌ و ما کذب قطّ» (قسم به خدا که محمد [ﷺ] در گفته‌اش راستگو است و هرگز دروغ نگفته است) و این مسأله برای اهالی مکه چنان واضح و بدیهی است که اگر بگوییم دروغ می‌گوید، حتی اطفال مکه ما را لعنت می‌کنند. «اخنس» گفت: «پس چرا دعوتش را قبول نمی‌کنی؟» گفت: «ضد و عناد من نمی‌گذارد به او ایمان بیاورم.» پرسید: «عناد تو برای چیست؟» گفت: «خوب گوش کن، ما چند قبیله هستیم که در مکه به سر می‌بریم و همه از قبایل بزرگ قریش هستیم و در بزرگی و شرافت یکسان می‌باشیم. (چون اصل همه از عدنان است)، اما محمد [ﷺ] و قوم خود «بنی هاشم» تمام مناصب و

پست‌های مهم و بزرگ از پرچم‌داری و سقایة الحاج و حجابة و نگهبانی کعبه را تصرف کرده‌اند و فقط پیامبری مانده بود که اینک محمد [ﷺ] ادعای آن را دارد و راست هم می‌گوید. پس، برای ما چه مقام و منصبی باقی مانده است؟ اگر نبوت او را قبول کنم، به فرزندان من چه می‌رسد؟ من هرگز قبول نمی‌کنم.»  
 ۳. روزی آن حضرت ﷺ بر «ابوجهل» و اصحابش گذر فرمود. گفتند: ای محمد [ﷺ] قسم به خدا ما تو را تکذیب نمی‌کنیم؛ زیرا تو نزد ما یک شخص راستگو هستی ولی ما چیزی را که آورده‌ای (دین و قرآن را) تکذیب می‌کنیم.<sup>(۱)</sup>  
 خداوند متعال راز آنان را در این آیه برای پیامبرش فاش ساخت و فرمود که اینان اگر چه در ظاهر تکذیب می‌کنند، اما اگر حقیقتاً تو را تکذیب نمی‌کنند: ﴿فَأَنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ﴾؛ زیرا اینان هم در باطن و در خلوت با همدیگر به صداقت تو معترف‌اند.

در مورد آیهی ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ﴾ [انعام: ۳۵] نیز سبب نزول خاصی روایت شده است:

از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است: یک روز «حارث بن عامر» با چند نفر از قریش پیش رسول الله ﷺ آمد و گفت: اگر می‌خواهی تو را تصدیق نمایم، برای ما معجزه‌ای مانند معجزات پیامبران گذشته بیاور؛ مانند عصای موسی [ﷺ]، ناقه‌ی صالح [ﷺ] و ... رسول الله ﷺ فرمود: معجزات در اختیار من نیستند. هر چه که خداوند متعال بخواهد، ظاهر می‌شود. معجزات در دست پیامبران گذشته نیز نبودند، بلکه خداوند متعال به آنان داده بود تا ظاهر سازند.

پیامبر ﷺ چون به ایمان آوردن قومش حریص بود، دوست داشت خداوند متعال معجزه‌ای به وی می‌داد تا قوم جبراً به او ایمان بیاورند. اما خداوند متعال این آیه را نازل کرد و به پیامبر ﷺ فهماند که تو نمی‌دانی معجزه‌خواهی آنان برای ایمان به توحید من و رسالت تو نیست، بلکه مقصدشان فقط مسخره کردن

۱- اسباب النزول واحدی: ۱۲۰ - روح المعانی: ۱۷۵/۷ - البحر المحیط: ۱۱۰/۴.

است. الله ﷻ همه‌ی آنان را خوب می‌شناسد و باید بدانی که نزد خداوند متعال معجزه دادن کار دشواری نیست، اما او تعالی نمی‌خواهد که تو و معجزه‌ی تو مورد تمسخر آنان قرار گیرید. اگر قبول می‌کنند، «قرآن» و «شق قمر» را قبول کنند و ایمان بیاورند؛ اما می‌بینی که آنان این معجزات را هم سحر و جادو گفتند. بنابراین، معلوم است اینان در پی ایمان نیستند، پس برای آنان معجزه طلب نکن.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ ... (۳۳)

... فانهم لا يكذبونك ... - یعنی کفار مکه ظاهراً تو را تکذیب می‌کنند و «قرآن» را - العیاذبالله - دروغ می‌پندارند و باعث غمگینی تو می‌شوند، اما بدان که اینان در باطن به صداقت تو ایمان دارند؛ زیرا تو هیچ سابقه‌ی بدی را از خود نشان نداده‌ای، پس چطور می‌توانند بر تو تهمت ناروا بزنند؟! ولكن الظالمين بايات الله يجحدون - اینان آیات خداوند متعال را تکذیب می‌کنند نه تو را.

قراءات در «لا یکذبونک»: ۱. نافع رضی الله عنه و کسایی رضی الله عنه به تخفیف قایل‌اند: «لا یکذبونک». ۲. بقیه‌ی قرا به تشدید - از باب تفعیل - می‌خوانند: «لا یکذبونک».<sup>(۲)</sup>

سؤال: از قسمت اول آیه معلوم می‌شود که کفار، پیامبر صلی الله علیه و آله را تکذیب نمی‌کنند، اما در آخر آیه آمده که آنان آیات خداوند متعال را تکذیب می‌کنند و این خود مستلزم تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله هم است؛ زیرا تکذیب یعنی صحیح ندانستن سخن یکی و او را دروغگو قلمداد کردن. وقتی که آنان آیات خداوند متعال را

۱- روح المعانی: ۱۷۸/۷ - تفسیر کبیر: ۲۰۷/۱۲.

۲- تفسیر کبیر: ۲۰۴/۱۲.

از زبان رسول ﷺ تکذیب می کنند، عیناً مثل این است که خود رسول ﷺ را تکذیب می کنند. پس مفهوم صحیح آیه چیست؟  
برای این سؤال، جواب های متعدد داده اند:

**جواب اول:** اصل و مفهوم آیه این است: «فانهم لا یکذبونک فی السرّ و لکنّ الظالمین یکذبونک فی العلانیة...». یعنی: آنان در پرده و وقتی که با هم هستند، تو را تکذیب نمی کنند و نمی توانند این کار را بکنند، بلکه تکذیب این گروه ظالم در ظاهر است؛ چنان که قول «ابوجهل» به این روش تکذیب دلالت داشت.

**جواب دوم:** اصل آیه به اعتبار معنا، چنین است: «فانهم لا یکذبونک؛ ای: ذاتک و شخصک و لکن الظالمین جحدوا صحّة نبوتک و رسالتک...». یعنی: آنان مطلقاً تو را دروغگو نمی دانند؛ زیرا قبل از این به مدت چهل سال راستگویی تو را تجربه کرده اند، اما نبوت تو را تکذیب می کنند. پس طبق این توجیه، منظور از «آیات» در این جا «رسالت» است.

**جواب سوم:** مفهوم آیه این است: آنان ذات تو را تکذیب نمی کنند، بلکه معجزاتی که از تو صادر می شود، آن ها را سحر و شعبده و جادو تصور می کنند که خود یک نوع تکذیب آیات الله ﷻ است و در رسالت تو مشکوک اند که چگونه به تو رسیده است.<sup>(۱)</sup>

باید دانست که این نهایت کمال رسول الله ﷺ است که دشمنان درجه ی اول او ﷺ هم به صداقت ذات او اعتراف دارند. «والفضل ما شهدت به الاعداء» (کمال این است که دشمن هم به آن اعتراف کند و گواهی دهد).

وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ... (۳۴)

این آیه هم برای تسلی رسول الله ﷺ است؛ با این تفاوت که در این جا خداوند متعال با یاد آوری حال پیامبران گذشته، آخرین پیامبرش را دلداری می دهد و

۱- تفسیر کبیر: ۲۰۵/۱۲. وجوهات دیگری را علامه سید آلوسی رحمته الله علیه نیز ذکر کرده است (بخوانید: روح المعانی: ۱۷۶/۷ - ۱۷۵).

می‌فرماید که این مصایب برای همه وجود داشته‌اند.

تذکر به احوال گذشتگان در واقع بهترین تسلی است؛ زیرا عادتاً و طبعاً اگر به یکی مصیبتی برسد، بی‌اندازه ناراحت می‌شود، اما اگر بداند خیلی از افراد مثل او به این مصیبت دچار شده‌اند، در ناراحتی‌اش تخفیف می‌آید. به قول معروف: «والمصيبة اذا عمّ خف» (بلا چون عام گردد، آسان شود).

**ولقد كُذِّبَتْ رَسُلٌ مِّن قَبْلِكَ ...** - خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: عادت اقوام باطله همیشه بر این بوده که با پیامبران عليه السلام و صلحا در می‌افتادند و آنان را تکذیب می‌کردند. تو هم جانشین پیامبران هستی و قوم تو، جانشین اقوام باطله. **فصبروا علی ما كُذِّبُوا ...** - شیوه‌ی پیامبران گذشته در قبال این مصایب - تکذیب و آزار - این بود که صبر اختیار می‌کردند تا آن‌که نصرت ما به آنان می‌رسید و کامیاب می‌شدند. تو نیز مانند آنان صبر کن تا ما خود مخالفان تو را سرکوب کنیم.

**ولا مبدل لکلمات الله** - دستور و قانون ما تا قیامت این است که همیشه باید مخالفان سرکوب و پیامبران عليه السلام منصور و کامیاب گردند و کسی دیگر قدرت ندارد این قانون و آیات الهی را که خداوند متعال در آن‌ها نصرت انبیا عليه السلام را وعده فرموده و دال بر نصرت رسول الله صلى الله عليه وآله هم هستند، تغییر دهد. برای تو نیز (ای محمد صلى الله عليه وآله) این قانون به مورد اجرا گذاشته خواهد شد.

**ولقد جاءك من نبأ المرسلين** - اخبار تکذیب، صبر و شکیبایی و نصرت پیامبران عليه السلام به تو هم رسیده است. پس مانند آنان در برابر این مصایب صبر کن که برای تو هم نصرت خواهد آمد. خداوند متعال به همین معنا در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الۡمُرۡسَلِیۡنَ﴾ [صافات: ۱۷۱] و در جای دیگر هم تذکر می‌فرماید: ﴿لَاۡعَلَّیۡنَ اَنَا وُرۡسَلِیۡ﴾ [مجادله: ۲۱].

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ ... (۳۵)

این آیه هم از جمله آیه‌های تسلی‌بخش برای پیامبر عليه السلام و دارای شأن نزول

مخصوص به خود است که ذکر گردید.

و ان کان کبر علیک اعراضهم ... - یعنی: ای پیامبر (ﷺ)! اگر بر تو اعراض کردن قومات گران و دشوار می آید، پس اگر می توانی هر چه دلت بخواهد بیاوری، بیاور.

فرمود: ﴿فان استعطت...﴾؛ جواب این جمله ی شرطیه، محذوف است که «فافل!» می باشد یا این جمله است: «فأت بها! ولكن لا يؤمنون». این شأن استغنا و جلال الله تعالی است.

«نفق» به سوراخ و غار می گویند؛ غاری که در زیر زمین باشد، مانند تونل. از همین ماده است «نافقا الیربوع»؛ یعنی غاری که سوسمار درست می کند و دو سوراخ دارد. «منافق» نیز از همین ماده است و وجه تسمیه او به این کلمه این است که او دارای دو زبان است؛ با یک زبان به یک رنگ درمی آید و با زبان دیگر به رنگی دیگر و غیر از آن چه که در ضمیر و قلبش هست، ظاهر می کند.

«سَلِّم» از «سلامة» مشتق است. به طور تفاعل به نردبانی که بر جایی نصب می کنند، «سلم» می گویند؛ چون برای ارتقا به بالا آلهی سلامتی است؛ همان طور که مار گزیده را به طور تفاعل «سلیم» می گویند تا شاید فرشته ها به ندای او آمین کنند. «سَلِّم العلوم»<sup>(۱)</sup> یعنی پله و نردبان تمام علوم.<sup>(۲)</sup>

منظور کُلّ عبارت این است که انسان برای طلب چیزی یا در زمین به جستجو می پردازد یا گشایشی از آسمان انتظار می کند. خداوند متعال به پیامبر ﷺ می گوید: تمام راه های من برای این کفار بسته است، چون قابلیت هدایت ندارند، و اگر تو در آسمان یا زمین برای آنان راهی می یابی، برو و برای شان طلب کن.

مقصود از این نوع بیان این است تا رسول الله ﷺ طمع خود را از ایمان آوردن آن قوم قطع نماید و دیگر به سبب اعراض و روی گردانی آنان پشیمان نباشد. و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی - برای چندمین بار رسول الله ﷺ را متوجه می کند

۱- اسم یک کتاب درسی در موضوع منطق است که در مدارس دینی تدریس می شود.

۲- ر.ک: روح المعانی: ۱۷۸۷- و تفسیر کبیر: ۲۰۷/۱۲.



که اینان اهل ایمان نیستند و قابلیت ایمان آوردن ندارند و از طرف دیگر، عادت قدسی خداوند متعال این است که در انتخاب دین و راه، انسان را آزاد می‌گذارد و کسی را در ورطه‌ی اجبار نمی‌گذارد؛ زیرا بدین وسیله می‌خواهد آنان را در دایره‌ی تکلیف قرار دهد و برعکس، قادر است تمام مؤمنان و انبیاء علیهم‌السلام را هم کافر نماید. و لیکن این کار را نمی‌کند و به همه اختیار انتخاب می‌دهد. لذا، به پیامبرش می‌گوید: نگران حال اینان نباشد. او تعالی قادر است همه را مؤمن کند، اما آنان را اختیار داده و چنان که می‌بینی آنان با اختیار خود ایمان نمی‌آورند. پس، خود باعث بدبختی خودشان هستند نه کسی دیگر.

**فلا تكونن من الجاهلین** - یعنی مشیت من این است که ایمان نصیب اینان نشود، پس بر خلاف مشیت من، طالب ایمان آنان نباش که این از صفات جاهلان است. اشتباه نشود که این نهی ایمانی به این ندارد که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - معاذالله - به این کار اقدام می‌کند، بلکه خداوند متعال قبلاً او علیه‌السلام را از این کار باز می‌دارد و می‌گوید اینان جاهل هستند و اگر تو برای آنان تمناً بکنی، آن وقت جاهل می‌شوی. یعنی خودت را اصلاً از آنان دور نگه‌دار که این صفت مناسب شأن تو نیست؛ چنان که در جایی دیگر آمده است: ﴿وَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ﴾ [احزاب: ۴۸]. پس، مقصود این است که کفار اگر چیزی بخواهند، تو اصلاً به آن طرف میل نداشته باش.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِيْنَ يَسْمَعُوْنَ ... (۳۶)

خداوند تعالی در آیه‌ی قبل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تسلی فرمود و شأن استغنائی خویش را در حق کافران معاند بیان داشت: معجزه‌خواهی آنان بر مبنای طلب ایمان نیست و برای همین معجزه را برای آنان ظاهر نمی‌کند و اگر تو (ای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌توانی برای آنان از جایی دیگر در آسمان‌ها یا زمین معجزه بیاوری، این کار را بکن. در این آیه روشن می‌فرماید که اینان توفیق ایمان و هدایت ندارند و کسانی هدایت حاصل می‌کنند که با دل و جان گوش بسپارند و متوجه باشند.

این هم یک نوع تسلی برای رسول الله ﷺ است.

خداوند متعال در این آیه، با تبیین سبب ایمان نیاوردن این دسته از کفار و اصرارشان بر کفر که همانا فاقد شنوایی بودن آنان مانند مردگان است، مفهوم کلام گذشته را ثابت می‌کند؛ آنان ایمان نمی‌آورند و از ایمان آوردن‌شان باید قطع امید کرد.

انما يستجيب الذين ... - «استجابة» به معنای «أجابة» است. در بسیاری از موارد «استفعال» به جای «افعال» به کار می‌رود. مانند «أستخلص» به معنی «أخلص» و «أستوقد» به معنی «أوقد» و ...

بعضی بین «استجابة» و «أجابة» امتیاز و فرق قایل شده‌اند و گفته‌اند: «استجابت» همیشه به جواب مثبت می‌گویند و «أجابت» گاهی به جواب منفی هم اطلاق می‌شود. معنای آیه این‌که: دعوت تو به سوی ایمان را فقط کسانی قبول می‌کنند که با فهم و تدبیر به آن گوش بسپارند نه مردگان، و اینان مانند مرده‌ها هستند و گوش دل ندارند.

منظور از «سماع» در این‌جا، سماع دل است؛ زیرا کفار هم به گوش ظاهر می‌شنیدند.

«والموتى» یعنی: «و لا الموتى». منظور از این «موتى»، کفار هستند. معنای جمله این‌که: «هؤلاء الموتى يبعثهم الله...». پس از بعثت و نشر از قبور در آن‌جا خداوند متعال به آنان قدرت می‌دهد تا نتیجه‌ی اعمال‌شان را ببینند. یعنی کفار مرده‌اند و در دنیا آگاه شدن از حقیقت برای‌شان مشکل است. اما در قیامت قدرت آگاهی یافتن را باز می‌یابند!

**وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ... (۳۷)**

و قالوا لولا نُزِّلَ عليه ... - این جمله‌ی کریمه تقدیراً چنین است: «و قالوا: لولا نزل عليه آية بمقتضى سؤالنا من ربه؟ قل: ان الله قادر على ان ينزل آية بمقتضى سؤالكم». یعنی به رؤسای قریش که جهالت و گمراهی‌شان به جایی رسیده که با مشاهده‌ی

معجزاتی مانند «قرآن» و شق القمر و ... خواهان معجزاتی دیگر هستند که به ایمان آوردن مجبورشان سازد، بگو که خداوند متعال قدرت انزال چنین معجزه‌ای را هم دارد، اما او تعالی عموماً معجزاتی را به دست پیامبرش ظاهر می‌کند که برای بندگانش مصلحتی در نظر دارد.

در علم خداوند متعال هست که از اصلاب همین کفار اقوامی را پیدا می‌کند که به او تعالی ایمان می‌آورند. بنابر همین حکمت نمی‌خواهد به طور کلی از بین بروند.

و لکن اکثرهم لایعملون - «لایعلمون»، یعنی: «لایتیقنون». معنا این که: اگر هم معجزات را ببینند، باز آن‌ها را به سحر و جادو نسبت می‌کنند و ایمان نمی‌آورند. پس تو (ای پیامبر ﷺ!) به تقاضای اینان توجه نکن.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ...﴾ - در این آیه نص صریح است بر آن که تخلف مراد از اراده‌ی عبد ممکن است؛ حتی تخلف مراد از سید الخلق و خاتم الانبیا ﷺ هم امکان دارد، چه رسد به دیگر انبیا و اولیا و اغواث و اقطاب. پس معلوم شد که این عقیده‌ی اهل غلو از صوفیان که می‌گویند: دعای فلان ولی حتماً قبول می‌گردد، غلط و اشتباه است. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ  
و نیست هیچ جانوری در زمین و نه هیچ پرنده‌ای که می‌پرد به دو پر خود مگر این که آن‌ها گروه‌هایند  
أَمْثَلُكُمْ<sup>ج</sup> مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ<sup>ج</sup> ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ  
مانند شما. فرو گذاشت نکرده‌ایم در کتاب (لوح محفوظ) هیچ چیزی را. باز به سوی پروردگار خود

## تَحْشُرُونَ

حشر کرده خواهند شد.

### ربط و مناسبت

ارتباط این آیه با گذشته به دو طریق است:

۱. قبلاً خداوند متعال بیان فرمود که اگر انزال معجزه حسب دلخواه کفار مصلحت می‌بود، بی‌شک خداوند متعال آن را نازل می‌کرد. اما چون مخالف با مصلحت و منافی با حقیقت دین و تکلیف بود، او ﷻ آن را ظاهر نکرد. در این جا بیان می‌فرماید که به همین ترتیب، درک مصالح و فواید تمام مخلوقات حتی حیوانات، از عقل انسان فراتر است و او نمی‌تواند آن‌ها را درک نماید. مصالح تمام مخلوقات در دست او تعالی می‌باشد و او ﷻ طبق نیازهای هر کدام، برای شان رزق می‌فرستد و نیازهای شان را بر آورده می‌کند.

۲. قبلاً بیان حشر و معاد بود، در این آیه‌ی کریمه می‌فرماید که این حشر منحصر به انسان نیست، بلکه تمام مخلوقات - از حیوانات چهارپا گرفته تا خزندگان و پرندگان همه و همه - در آن روز حشر می‌گردند. به عبارت دیگر: در این آیه انسان را متوجه می‌کند که بعضی از شما نادان و غافل هستید و حشر و معاد را انکار می‌کنید؛ درحالی که علاوه بر حشر انسان‌ها، تمام ذوی‌الارواح و جانداران محشر می‌شوند.

## تفسیر و تبیین

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ ... (۳۸)

و ما من دآبة فی الارض ... - «دآبة» از «دب، یدب» است. «دب» به معنای حرکت کردن و راه رفتن است. «دب الشیء» یعنی: حرکت کرد آن چیز. «دب الدباب»،

یعنی: راه رونده راه رفت، حرکت کرد. «دابة» عبارت است از: «كل ما يدب على الارض» (هر چه بر روی زمین حرکت می کند یا راه می رود)؛ مساوی است که انسان باشد یا حیوان یا حشره و ... در اطلاق کلی «دابة» یعنی: جنبنده. پس در تعریف لغوی، هر چه که در طبیعت او حرکت باشد، «دابه» نام دارد؛ حتی انسان. اما در اصطلاح، معنای محدودتری دارد و بر حرکت کنندهایی اطلاق می گردد که غیر ذوی العقول باشند و از حشرات و خزندگان نیز نباشند (كل ما يدب على الارض من غير ذوی العقول و الحشرات).

... الا امم امثالکم - یعنی در زمین هیچ حیوان و پرنده ای وجود ندارد؛ مگر این که مانند شما دارای گروه و جماعت و دسته هستند.

در این آیه خداوند ﷻ به دو نوع مخلوق جاندار اشاره کرد: (۱) دابة (حیوانات)، (۲) طائر (پرندهگان).

### پاسخ به چند سؤال تفسیری

سؤال ۱: مسلم است که در لفظ «دابة» هر حیوانی که بر زمین حرکت کند، داخل است؛ خواه جهنده باشد مانند خرگوش و قورباغه یا خزنده مانند مار و سوسمار و غیره. و مساوی است که دو پا داشته باشند یا چهار پا یا بیشتر. و در «طائر» نیز تمام انواع پرندهگان داخل اند؛ زیرا تمام مخلوقات خداوند متعال از میان حیوانات از دو حال خالی نیستند: یا بر روی زمین راه می روند یا در هوا پرواز می کنند. بنابراین، تمام مخلوقات ذی روح در این دو نام داخل هستند. اکنون این سؤال پیش می آید:

از این دو لفظ، حیوانات دریایی مانند ماهی و نهنگ خارج شدند؛ زیرا آنها نه بر زمین حرکت می کنند که بتوان به آنها «دابة» گفت و نه در هوا پرواز می کنند که «طائر» گفته شوند. پس چگونه می توانیم بگوییم در این آیه تمام حیوانات داخل هستند؟

جواب: حیوانات دریایی کلاً از دو حال خالی نیستند: یا در آب شنا می کنند

یا بدون شنا بر بستر دریا حرکت می‌کنند. در هر دو صورت به جهت حرکتی که دارند، در زمره‌ی «دابة» هستند.

**سؤال ۲:** چرا «دابة» را مقید به زمین کرد؛ در حالی که بسیاری از مخلوقات ذی‌روح در آسمان هم وجود دارند، مانند فرشتگان، ارواح، حوریان و...؟  
**جواب:** مقصود خداوند کریم، اثبات توحید برای ما بندگان است و برای این کار از شاهکارهای بی‌پایان قدرتش چیزهایی را به ما نشان می‌دهد که برای ما ظاهر هستند، مانند حیوانات و غیره تا بیشتر موثر گردد؛ در حالی که موجودات آسمانی از دید ما مستور و از درک و فهم ما فراتر هستند و برای همین نیز از ذکر آنها صرف‌نظر فرموده است.

**سؤال ۳:** ذکر «جناحیه»، ظاهراً تحصیل حاصل است؛ زیرا مسأله‌ی پرواز کردن از لفظ «طائر» فهمیده می‌شود؛ چون «طائر» از «طیران» است و «طیران» پرواز کردن با دو بال را می‌گویند. پس چرا فرمود: پرواز می‌کنند با دو بال‌شان، در حالی که لازم نبود ذکر «دو بال» را بیاورد؟

**جواب اول:** این، از قبیل آوردن وصف برای تأکید می‌باشد. در عربی، گاهی با وجود نام گرفتن ذات، برای این که یک نوع تأکید در کلام بیاورند، صفتش را نیز ذکر می‌کنند؛ در حالی که از ذکر ذات، صفات هم فهمیده می‌شوند. چنان که می‌گویند: «نِعْجَةٌ أُنْثَى»، یعنی: میش ماده. ظاهر است که «میش» خود به گوسفند ماده می‌گویند، اما صفت ماده بودنش را برای تأکید آورده‌اند. به همین صورت جمله‌ی «مَشَيْتُ بِرِجْلِي»، یعنی: با دو پایم راه رفتم. مسلّم است که انسان با دو پا راه می‌رود، ولی برای تأکید، پاها ذکر شده‌اند. همچنین جمله‌ی «و كَلَّمْتَهُ بِفِيٍّ»، یعنی: حرف زدم با او با دهانم.

**جواب دوم:** لفظ «طیران» همانطور که برای پرواز استعمال می‌گردد، بسا اوقات برای بیان سرعت در رفتار نیز به کار می‌رود. بنابراین، اگر مطلقاً «طائر» می‌گفت، احتمال داشت معنای سرعت در ذهن بیاید. در شعرهای حماسی به همین مفهوم چنین آمده است:

«طاروا اليه زرافات و وحداناً»

یعنی: با سرعت به طرف لشکر رفتند؛ گروه گروه و یکی یکی.  
و نیز می گویند: «طار علی الفرس»، یعنی: با سرعت سوار اسب شد. در حدیثی نیز آن حضرت علیه السلام ضمن بیان صفات شخص مؤمن فرمودند: «طار علیه»<sup>(۱)</sup>  
یعنی: مؤمن هر جا که خبر دشمن را دریافت کند، برای مقابله فوراً به جانب او می شتابد.

چنان که ظاهر است در این جملات لفظ «طیر» برای سرعت به کار رفته است. بنابراین، در این جا قید «جِنَاحِيَه» آورد تا معلوم گردد که در این جا منظور فقط حیواناتی هستند که با دو بال پرواز می کنند؛ یعنی مرغان پرنده.  
جواب سوم: مرغان پرنده را به «جِنَاحِيَه» موصوف فرمود تا آن ها را از ملایک امتیاز بدهد؛ زیرا در میان فرشتگان، بعضی ها دو بال و بعضی سه و بعضی بیشتر از این دارند. جبریل علیه السلام دارای ۶۰۰ بال است. خداوند متعال در مورد ملایک می فرماید: «أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَتُلَکَّ وَرُبَعًا» [فاطر: ۱]. منظور این که فرشتگان دارای بال های متعدد هستند.

در روایات آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبریل علیه السلام را دید که ۶۰۰ بال داشت و تمام افق را پوشانده بود.<sup>(۲)</sup>

خلاصه، ذکر «جناحیه» برای امتیاز مرغان از فرشتگان است.

سؤال ۴: خداوند متعال فرمود: «أَلَا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ» «امم» جمع امت و مراد از آن، «دابه» و «طائر» می باشد. ظاهر است که این هر دو مفردند و علی القاعده صفت باید در افراد و تشبیه و جمع با موصوف خود مطابقت داشته باشد؛ در حالی که این جا چنین نیست؛ به چه علت؟

۱- به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه: امارة / باب ۳۴ «فضل الجهاد والرباط»، ش ۱۲۵ (۱۸۸۹) - ابن ماجه در سنن: فتن / باب ۱۱۱۳ العزلة، ش ۳۹۷۷.

۲- بخوانید: صحیح بخاری به روایت از ابن مسعود و عایشه رضی الله عنهما: بدء الخلق / باب ۷، ش ۳۲۳۲، الی ۳۲۳۵ و تفسیر القرآن / باب ۲، ش ۴۸۵۶ و باب ۳، ش ۴۸۵۷ - و ...

**جواب:** «دابة» و «طائر» هر دو در بیان جاری جمع هستند؛ چون در این جا تحت نفی داخل اند و قاعدتاً هر گاه نکره تحت نفی واقع گردد، معنی عموم و استغراق می دهد و چون استغراق جمع است، صفت آن ها هم جمع آورده شد.

**سؤال ۵:** خداوند متعال، دواب و طیور را مانند انسان ها، دارای گروه و قبیله فرمود. سؤال این است که مثلث آن ها با بندگان چیست؟ و به چه حیثیت؟

**جواب:** در این مورد اقوال متعددی به میان آمده است؛ بدین شرح:

۱. امام رازی رحمته الله علیه به استناد از نقل علامه واحدی رحمته الله علیه قول ابن عباس رضی الله عنهما را در این باره چنین می نویسد: وجه مثلث حیوانات و پرندگان با انسان ها در این است که آن ها هم به اندازه ی خود دارای شعور هستند؛ به این معنا که خالق و رازق خود را می شناسند و پیوسته در تسبیح او تعالی به سر می برند.

گروه بزرگی از مفسران وجه مثلث مذکور را همین نکته می دانند و از این قول خداوند متعال استدلال می کنند: ﴿وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ...﴾ [اسراء: ۴۴]. زرنگی و جرأت مورچه در حرف زدن با حضرت سلیمان عليه السلام که وجه تسمیه ی اسمش و علت عطای پادشاهی به او را فهماند و درایت و هوش زنبور عسل که از گل های مخصوصی شیره می مکده و آن ها را تبدیل به ماده ای شیرین و گوارا به نام شهد می کند و ... همه دلیل بر وجود عقل و هوش در این موجودات است.<sup>(۱)</sup>

روایتی از حضرت ابودردا رضی الله عنه وجود دارد که می فرماید:

خداوند متعال به هر حیوانی در چهار چیز عقل وافر عطا فرموده است: ۱. عقل خداشناسی. ۲. عقل طلب رزق؛ چنان که هر حیوانی قادر است به راحتی نوع غذایی را از انواع چیزها دریابد. ۳. عقل شناخت جنس مخالف. یعنی نر، ماده اش را می شناسد و برعکس. ۴. آماده گیری هر کدام از جفت ها برای جفت گیری.<sup>(۲)</sup> عقل

۱- تفسیر کبیر: ۲۱۳/۱۲ - ۲۱۲.

۲- همان.



پرورش بچه‌ها نیز می‌تواند مورد دیگری از موارد ذکر شده، باشد. یعنی هر حیوانی مطابق با نوع زندگی خود، بچه‌هایش را به‌طور کامل و شایسته پرورش می‌دهد. ﴿الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ [طه: ۵۰].

از حدیثی برمی‌آید که چون خداوند متعال حیوانات را ذاکر پیدا کرده است، انسان اجازهی استفاده از آن در محلش را دارد و استفاده از آن در غیرمحل برای او مسئولیت خواهد داشت.

و نیز در حدیث آمده که اگر کسی بدون ضرورت گنجشکی یا مورچه‌ای را بکشد، مسئول می‌شود. در ادامه‌ی حدیث آمده است: و گنجشک فریاد می‌زند: «یارب! قتلنی...» (ای پروردگار من! این شخص مرا برای خوردن یا معالجه نکشت، بلکه بیهوده جانم را گرفت، پس انتقام مرا از او بگیر). بنابر مشابهت فوق میان حیوانات و انسان، خداوند ﷻ آن‌ها را ﴿امم امثالکم﴾ گفت.

در حدیثی این لفظ درباره‌ی دسته‌ای از حیوانات باز چنین به کاررفته است: «لو لا أنّ الكلاب امة من الامم، لامرت بقتلها».<sup>(۱)</sup>

۲. این مثلث به اعتبار معاشرت است. یعنی هر نوع از حیوانات مانند انسان‌ها همدیگر را می‌شناسند و هرگز خلاف یکدیگر کار نمی‌کنند و با یکدیگر به تکلم می‌پردازند و مشابه یکدیگر هستند و با یکدیگر انس پیدا می‌کنند و بعضی از بعضی دیگر پیدا می‌شوند.

«امیه بن ابی‌صلت» ادعا داشت زبان گوسفندان را می‌فهمد. او یک بار با کسی دیگر در جایی می‌رفتند. گوسفندی در مقابل بزغاله‌ای صدا کرد. همراهش از او پرسید: تو که می‌گویی زبان‌شان را می‌فهمی، بگو این گوسفند چه می‌گوید؟ «امیه» گفت: به بزغاله‌اش می‌گوید تو خواهری داشتی که مدت‌ها قبل آن طرف

۱- به روایت ابوداود در سنن: صید/باب ۱ «فی اتخاذاً الكلب الصيد و غیره»، ش ۲ (۲۸۴۵) - و نسایی در سنن: صید و ذبائح/باب ۱۰، ش ۴۲۸۰ - و ابن ماجه در سنن: صید/باب ۲، ش ۳۲۰۵ - و ترمذی در سنن: احکام/باب ۳ «ما جاء فی قتل الكلاب»، ش ۱۴۸۶.

رودخانه باقی ماند تا آن که شغال او را خورد، بیا تا تو را نخورد. رفیقش گفت: باور ندارم. شبان را خواستند و از او پرسیدند: آیا این گوسفند در گذشته بزغاله‌ای داشته که شغالی آن را خورده باشد. شبان جواب مثبت داد!

۳. عده‌ای دیگر این شباهت را در حصول رزق می‌دانند. یعنی هم چنان که شما بندگان از طرف خداوند متعال رزق معین دریافت می‌دارید، به حیوانات هم از طرف الله متعال رزق مقسوم می‌رسد.

«سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ الرِّزْقَ وَلَمْ يَنْسَ أَحَدًا.»<sup>(۱)</sup>

۴. نزد گروهی این تشبیه به اعتبار سعادت و شقاوت و عمر و اجل می‌باشد. یعنی در حیوانات نیز مانند انسان‌ها، خوب و بد وجود دارد و بعضی از گرسنگی می‌میرند و در مقابل، بعضی شکم‌شان از سیری باد کرده است. بعضی مدتی طولانی زنده می‌مانند و بعضی دیگر دارای عمر کوتاه هستند.

۵. ﴿مثالکم﴾ به اعتبار حشر است. یعنی تمام گروه حیوانات مانند انسان‌ها حشر می‌شوند؛ چنان که در «قرآن» آمده است: ﴿وَإِذَا أَلْوَحُوشُ حُشِرَتْ﴾ [تکویر: ۵]. در حدیث هم هست:

«در روز قیامت تمام حیوانات حشر می‌شوند و عدل و انصاف خداوند متعال چنان برقرار می‌شود که از حیوانات شاخ‌دار برای حیوانات بی‌شاخ قصاص گرفته می‌شود.»<sup>(۲)</sup>

۶. ابوسلمان خطابی رضی الله عنه روایت می‌کند: سفیان بن عینه رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد و گفت: هیچ انسانی در روی زمین وجود ندارد؛ مگر این که یک وجه مشابهت با بعضی از حیوانات دارد ... یعنی انسان جامع تمام صفات است و از این نظر جامع‌ترین مخلوق به شمار می‌رود. مثلاً یکی مانند شیر عادت به حمله و

۱- «پاک است ذاتی که رزق را تقسیم نمود و هیچ یک از مخلوقاتش را بی بهره نگذاشت» (قسمتی از تسیح امام ابوحنیفه رضی الله عنه است که در خواب از خداوند متعال فرا گرفت).

۲- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر: ۳/۳۴۰، ش ۷۲۹۶ - و بغوی رضی الله عنه در تفسیر: ۲/۹۵ - و طبری در تفسیر: ۵/۱۸۷، ش ۱۳۲۲۵.

بر خورد تند دارد، دیگری مانند خوک حرام می خورد و دیگری مانند آهو نرم خو است و ...

ما فرطنا في الكتاب من شيء - «فرطنا» از «تفریط» و ماده اش از «فرط» است که در این جا از باب تفعیل آمده است؛ به معنی کوتاهی و تقصیر در کارها. یعنی: ما کوتاهی نکردیم در کتاب چیزی را (همه چیز را در کتاب ذکر کرده ایم). وقتی که از باب «افعال» (افراط) باشد، آن وقت به معنای زیاده روی در کارها خواهد بود.

برای «کتاب» سه توجیه وجود دارد:

۱. منظور، «لوح محفوظ» است. یعنی ما در سرنوشت مخلوقات کوتاهی نکرده ایم و احوال همه ی مخلوقات را تماماً و مفصلاً در «لوح محفوظ» ثبت نموده ایم؛ چنان که رسول الله ﷺ فرمودند:

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ أَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>(۱)</sup>

یعنی سرنوشت هر کسی تا قیامت در «لوح محفوظ» نوشته شده است.

۲. مراد، «قرآن کریم» است. یعنی ما از بیان احکام و حقایق و دیگر ضروریات که معرفت آنها لازم است، در «قرآن» کوتاهی نکرده ایم؛ فرقی نمی کند که کسی آنها را بداند یا نه.

۳. مقصد از «کتاب»، «أجل» است. یعنی ما در مورد کتاب اجل که قصه ی مرگ شماس است، هیچ کوتاهی نکرده ایم و مدت معین را برای همه ثبت کرده ایم.

از میان این سه قول مزبور، قول دوم اظهر الاقوال است و قول جمهور نیز همین است؛ به این دلیل که «الف و لام» وقتی بر اسم مفرد بیاید، مراد معهود سابق می شود و در این جا معهود سابق از کتاب نزد مسلمانان، «قرآن» است. «قرآن» شامل تمام حقایق علوی و سفلی است؛ زیرا شمول «قرآن» بر حقایق به یکی از این چهار صورت است: ۱. دلالة النص، ۲. اشارة النص، ۳. عبارة النص،

۱ - تخریج این حدیث گذشت (همین سوره / تحت آیه ی ۱۷، ضمن یک حدیث طویل).

۴. اقتضاء النص و هر یکی از این‌ها یا با دلالت مطابقی خواهد بود یا تضمینی یا التزامی که با ضرب سه در چهار، جمعاً ۱۲ صورت می‌شوند. حالا احکام و حقایق با این دوازده صورت یا به اجماع ثابت می‌گردند یا به ذریعه‌ی قیاس که با توجه این مطلب، جمعاً ۲۴ علوم اجمالی در «قرآن» جمع شده‌اند. لذا، «قرآن» جامع تمام علوم است اما: «تقاصر عنه أفهام الرجال» (فهم و درک مردان از همه‌ی حقایق مکنون آن عاجز است).

یک مرتبه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بیان می‌کرد که خداوند متعال زنان مستوشمه و واشمه و ... را لعنت کرده است. زنی برخاست و گفت: من تمام «قرآن» را خوانده‌ام، اما در آن این مسأله را نیافته‌ام. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: مگر نخوانده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [حشر: ۷]؟ زن گفت: بله. گفت: پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «لعن الله الواشمات والمستوشمات» و گویا «قرآن» این را می‌گوید.<sup>(۱)</sup>

در «روح المعانی» آمده است: ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: «لو ضاع لی عقال بعیر لوجدته فی القرآن» (اگر پایبند شترم گم شود، می‌توانم برای یافتن آن و پی بردن به جایش از قرآن استنباط نمایم).<sup>(۲)</sup>

ابن عباس رضی الله عنهما در سنین پیری در حالی که نابینا بود، روزی به مزین گفته بود موهای سر و ریش او را مرتب کند. یکی از ایشان پرسید: ابن عباس! تو اکنون پیر شده‌ای، دیگر زینت به چه کار تو می‌آید؟! ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: مگر قرآن را نخوانده‌ای که می‌فرماید: ﴿وَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ﴾ [بقره: ۲۲۸]؟ من به تازگی

۱- به روایت بخاری در صحیح: کتاب اللباس / باب ۸۵ «الواصلة»، ش ۵۹۴۳ و باب ۸۲ و ۸۴ و ۸۶ و... و مسلم در صحیح: کتاب اللباس و الزینة / باب ۳۳ «تحريم فعل الواصلة و المستوصلة و الواشمة و المستوشمة...» ش ۱۲۰ (۲۱۲۵) - و نسایی در سنن مجتبی: کتاب الزینة / باب ۷۲ «لعن المتمصات و المتفلجات»، ش ۵۲۶۷ الی ۵۲۷۰ - و ترمذی در سنن از ابن عمر رضی الله عنهما: کتاب اللباس / باب ۲۵ «ما جاء فی مواصلة الشعر»، ش ۱۷۵۹ و گفته: «هذا حديث حسن صحيح».

۲- روح المعانی: ۱۸۶/۷.

زنی به نکاح خود در آورده‌ام و بر او واجب است که برای من زینت کند، پس چرا من متقابلاً برای او خود را تزین نکنم؟<sup>(۱)</sup>

یکی دیگر از ایشان پرسید: با دست غذا بخورم یا با قاشق؟ گفت: الله جل جلاله گفته است با دست بخورید و فوراً آیه‌ای برای استدلال خواند.

صاحب «روح المعانی» درباره‌ی ابن عربی رحمته الله قصه‌ای ذکر کرده است؛ بدین شرح: یک روز سوار بر خری بود و با مریدانش به جایی می‌رفت. ناگهان از خر افتاد و پایش شکست. مریدان خواستند او را بلند کنند، گفت: فعلاً مرا بلند نکنید می‌خواهم قدری فکر کنم. اندکی در تأمل به سر برد، بعد دستور داد او را بلند کنند. از او پرسیدند: آن وقت به چه می‌اندیشیدی؟ گفت: پایم شکست و در آن موقع به «قرآن» رجوع کردم که از کدام آیه این حادثه ثابت است. پس از تأمل، از ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [فاتحه: ۶] دریافتم که در آن روز باید بیفتم و پایم بشکند.<sup>(۲)</sup>

یکی از سلاطین عثمانی از علامه ابن برجان رحمته الله پرسید: آیا زمان سلطنت ما در «قرآن» وجود دارد؟ او جواب را کتباً نوشت که بله و توضیح داد که از «سوره‌ی فاتحه» معلوم می‌شود شما پادشاهان عثمانی چند نفر و با چه نام‌هایی و چند مدت بر حکومت پایدار خواهید ماند. سلطان مذکور طریق استدلال را نیز پرسید و او کتباً آن را نوشت.

جالب این که آل عثمان دقیقاً مطابق با گفته‌ی او سلطنت کردند و رفتند.<sup>(۳)</sup>

ثم الی ربهم یحشرون - ضمیر جمع در «ربهم» لفظ «شیء» است؛ به تعبیر جمع.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَنُكِمَّ فِيهِمُ الظُّلْمَتِ  
و کسانی که به دروغ نسبت کردند آیات ما را، کر و لنگاند و در تاریکی‌ها به سر می‌برند.

۱- تخریج این حدیث گذشت (تبيين الفرقان: ۱۲۳/۴ - ۱۲۲).

۲- روح المعانی: ۱۸۶/۷.

۳- سید آلوسی رحمته الله نیز به این مطلب اشاره کرده است (روح المعانی: ۱۸۶/۷).

مَنْ يَشَاءِ اللَّهُ يُضِلَّهُ وَمَنْ يَشَاءِ تَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤١﴾

هر که را خدا خواهد، گمراهش می‌کند و هر که را خواهد بر راه راست قرار می‌دهد •

قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ

بگو: آیا دیدید اگر بیاید به شما عذاب خدا یا بیاید به شما قیامت آیا غیر از خدا را

تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٢﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ

صدا می‌زنید اگر راستگو هستید؟ • نه، بلکه خاص به جانب او دعا می‌کنید و او دفع می‌کند

مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

آنچه برای دفع آن دعا می‌کنید اگر بخواهد. و فراموش می‌کنید آن چیز را که شریک مقرر کردید •

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ

هر آینه فرستادیم به سوی امتان پیش از تو [پیامبران خویش را]، پس گرفتیم آنان را به تنگی معیشت

وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٤﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا

و بیماری تا زاری کنند • پس چرا زاری نکردند وقتی که آمد بر آنان عذاب ما

وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و لیکن سخت شد دل‌های آنان و زینت داد در نظر آنان شیطان آنچه می‌کردند •

﴿٤٥﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ

پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند به آن، گشاده ساختیم بر آنان درهای همه

شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ

چیز تا آن که شادمان گشتند به آنچه داده شدند، ناگهان گرفتیم آنان را و آن وقت ناامید شدند •

﴿٤٦﴾ فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

پس بریده شد بیخ گروه ستمکاران و سپاس خدای راست؛ پروردگار عالم‌ها •

مفهوم کلی آیه‌ها: کافران و مشرکان از خداوند متعال غافل‌اند. اما وقتی عذاب خداوندی بیاید، هیچگاه معبودان باطل خود را صدا نمی‌زنند، بلکه در آن لحظات

سخت امیدشان فقط بر وجود خدای واحد حقیقی بسته می‌شود و فقط او ﷻ را صدا می‌زنند. در امم پیشین بسیاری از گروه‌ها پیامبران‌شان را تکذیب کرده بودند و او تعالی برای تنبیه و متوجه ساختن‌شان، آنان را به مصیبتی می‌آزمود. اما بعضی از آنان چنان مغلوب قساوت قلب و گرفتار دام شیطان شده بودند که در آن شرایط هم اصلاً به جانب خداوند متعال روی نمی‌آوردند. این قانون الهی است که چون بنده‌ی نافرمان به هیچ صورت توبه نکند، تمام دروازه‌های عیش و راحت را به رویش باز می‌نماید تا کاملاً در گرداب غفلت غرق شود و چون این حالت پیش آید، ناگهان او را از بین می‌برد و ظالمان به همین صورت از بین رفته‌اند.

### ربط و مناسبت

مناسبت این آیات با گذشته به دو طریق است:

۱. در آیات گذشته خداوند متعال درباره‌ی کفار بیان فرمود که آنان در کفرشان به جایی رسیده‌اند که قلوب‌شان مرده است. در این آیات برای تأکید این حقیقت بار دیگر آن را تکرار می‌کند و می‌فرماید: علامت مردگی قلوب آن‌ها این است که آیات خداوند متعال را تکذیب می‌کنند و از شنیدن و گفتن حق، صمّ و بکم (کر و گنگ) هستند.

۲. آیه‌ای که قبلاً گذشت ﴿ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ ... ﴾ [انعام: ۳۸]، دلالت بر تصرف کامل خداوند متعال بر مخلوقاتش کرد (همه تحت تدبیر و تقدیر و تحت پوشش عنایت و مشمول رحمت او تعالی هستند). در این آیات می‌فرماید که تکذیب‌کنندگان با وجود این همه موجودات که دلیل بر تصرف و تدبیر خداوند متعال هستند، باز هم از شنیدن این دلایل و عجایب، کر و از اعتراف به این حقایق، لال‌اند.

این کیفیت نامطلوب عیناً در مشرکان مکه وجود داشت و خداوند متعال در این جا پیامبرش را تسلی می‌فرماید.

وجه ارتباط در سخن مختصرتر این است: قبلاً خسارت و بدبختی منکران توحید و رسالت و معاد را بیان فرمود. در این آیه‌ها به طریق تذکیر به ایام الله تذکر می‌دهد که منکران هلاک شدند و تصدیق کنندگان نجات یافتند، اما شما اهل مکه باز هم عبرت نمی‌کنید و ایمان نمی‌آورید.

## تفسیر و تبیین

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا كُفْرًا... (۳۹)

والذین کذبوا بآیاتنا ... - کسانی که آیات خداوند متعال را تکذیب می‌کنند، از شنیدن حقایق و اعتراف به آن، صمّ و بُکم هستند.

«صمّ»، یعنی کر. یعنی اگر هم حق را بشنوند، نمی‌توانند آن را فراگیرند؛ چون به سبب کفری محض (کفر)، از شنیدن حقیقی آن عاجزند. «بُکم»، یعنی گنگ؛ بدین معنا که آنان از اعتراف به حق به طور تلقین قاصراند. فی الظلمات - یعنی: «یکونون فی الظلمات». یعنی با وجود تمام دلایل، در تاریکی و ضلالت کفر به سر می‌برند. بنابراین، هرگز موفق به توبه و انابت به جانب حق نمی‌شوند.

بعضی این عبارت را با ملاحظه‌ی محذوف، «كَانَهُمْ فِي الظُّلُمَاتِ»، گفته‌اند. یعنی از گرویدن به حق چنان قاصرند که گویا در تاریکی‌ها قرار دارند و چیزی نمی‌بینند.

من یشأ الله یضله - پس از این عبارت قدسی یک محذوف هست که «لا یقدر احدٌ علی انصرافه» می‌باشد. یعنی: هر کس را که خداوند متعال بخواهد گمراهش کند، هیچ کس قادر به انصراف او از آن گمراهی نخواهد بود. هدایت نیز به همین صورت در دست و قدرت خداوند متعال است.

سؤال: در آیه‌های دیگر آمده که گمراهی (ضلالة) از جانب ابلیس و نفس است.



در این آیه چرا به خداوند متعال نسبت داده شده است؟

**جواب:** به وجود آمدن ضلالت، دو حیثیت دارد: (۱) خلق ضلالت، (۲) کشاندن و راهنمایی به طرف ضلالت. خالق تمام اشیا و از جمله ضلالت، خداوند متعال است. او ﷻ است که گمراهی و هدایت آفریده است؛ چنان که یکی از اوصاف او تعالی «مُضِلٌّ» و یکی دیگر «هادی» است. اما راهنمایی و کشاندن به طرف گمراهی، از جانب خداوند متعال نیست، بلکه این، کار نفس و شیطان است. پس هر جا که ضلالت از جانب خداوند متعال گفته شده، منظور خلقت آن است و هر جا به نفس و شیطان نسبت داده شده، منظور راهنمایی و کشاندن به طرف ضلالت است.

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ... (۴۰)**

در آیه‌ی گذشته نهایت جهل و قساوت قلبی منکران را بیان فرمود. در این آیه می‌فرماید: اینان با این که دشمن سرسخت حقیقت هستند، اما اگر عذاب خداوندی یا قیامت به سراغشان بیاید، مجبورند معبودان باطله‌ی خویش را ترک و به طرف الله ﷻ رجوع کنند و با داد و فریاد از او تعالی نجات بطلبند. اما در آن وقت این تضرع به دردشان نمی‌خورد.

معلوم شد که اول و آخر، الله تعالی است که دافع مصایب و دهنده‌ی راحتی و آسایش است. فحوای آیه، یک نوع الزام از طرف خداوند متعال بر مشرکان مکه و اعراب است.

**بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ... (۴۱)**

**بل ایاه تدعون -** این «بل»، اضراب از گذشته است. یعنی شما در آن موقع نمی‌توانید کسی دیگر جز خداوند متعال را صدا بزنید.

**سؤال:** از این آیه معلوم می‌شود که الله تعالی بعضی دعاها را قبول می‌کند و بعضی دیگر را نه؛ زیرا فرموده است: ﴿إِنْ شَاءَ﴾. اما در «سوره‌ی بقره» آمده

است: ﴿أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [بقره: ۱۸۶] و: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [مؤمن: ۶۰]. مفهوم کلی این آیه‌ها این است که هر دعایی بکنید، آن را اجابت می‌کنم و طبق این آیه‌ها، دعاها عموماً قابل قبول هستند. پس، تخصیص موجود در آیه‌ی مورد بحث برای چیست؟

**جواب:** آیه‌ی «سوره‌ی بقره»، برای بیان قبولیت دعاها به طور عموم است. بدین صورت که بعضی از دعاها اگر با شرایط مخصوص‌شان مثلاً با اخلاص کامل و پرهیز از غذاهای حرام و مشکوک کرده شوند، قبولیت‌شان حتمی است، اما اگر شخص از شرایط و لوازم دعا چیزهایی را کم داشته باشد، آن وقت دعا ناقص می‌شود و خداوند متعال طبق اختیار خویش هر چه را می‌خواهد قبول می‌کند و هر کدام را که مشیت او نباشد، غیر مؤثر قرار می‌دهد. اما با این همه، دعاها ناقص هم کاملاً غیر مفید نیستند، بلکه یک نوع قبولیت ضعیف و سست را دارا خواهند بود.

بدین ترتیب روشن می‌شود که در آیه‌ی «سوره‌ی بقره»، اجابت دعاها به طور عموم است. یعنی دعاها کامل باشند یا ناقص، قبول می‌شوند؛ با این تفاوت که قبولیت دعای کامل، به جزم است و قبولیت دعای ناقص به ضعف. در آیه‌ی مورد بحث منظور، قسم دوم دعاهاست که بسته به مشیت خداوند متعال می‌باشند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ... (۴۲)

در آیه‌ی گذشته خواندیم که کفار فقط هنگام بروز مصایب و شداید، به طرف الله تعالی رجوع می‌کنند. در این آیه می‌فرماید: آنان در هر مصیبت و مشکلی به جانب الله تعالی رو نمی‌آورند، بلکه فقط هنگامی که در حل مشکلی ناچار می‌شوند و می‌دانند که به هیچ وجه یارای تحمل آن را ندارند، او تعالی را یاد می‌کنند. اگر در تمام مصایب - چه کوچک و چه بزرگ- به طرف ما می‌آمدند، ما هم بر آنان رحم می‌کردیم و مصایب‌شان را بر طرف می‌نمودیم. اما این کار را نمی‌کنند.

و لقد ارسلنا ... - در آیه محذوفی وجود دارد که با ملاحظه‌ی آن چنین می‌شود:  
 «ولقد ارسلنا الی امم من قبلک رسلاً فخالقوهم فاخذناهم ...».

مراد از «باساء»، سختی‌هایی هستند که کاملاً از خارج وجود انسان بر انسان وارد می‌شوند. مانند گرسنگی، خسارت مالی و از این قبیل. «باساء» جمع «بؤس» است؛ به معنی فقر و گدایی که شدید و به درجه‌ی نهایی باشد.

منظور از «ضراء»، مصایبی هستند که ریشه در وجود آدمی دارند و کاملاً از درون بدن انسان بر انسان طاری کردند. مانند مرض و ضعف.

نزد بعضی مراد از «بأساء»، جنگ‌ها و درگیری‌های قومی و قبیله‌ای و مراد از «ضراء»، مصایب و مشکلات جانی خود شخص است. بعضی هم «بأساء» را به معنی مشکلات ظاهری و «ضراء» را به معنی مشکلات معنوی و درونی گفته‌اند.<sup>(۱)</sup>

لعلهم یتضرعون - یعنی هدف ما از ارسال پیامبران ﷺ به امت‌های گذشته و مسلط کردن تنگدستی و بیماری‌ها پس از مخالفت‌شان با پیامبران، این بود که آنان تضرع کنند و دست از تمرد و سرکشی بکشند و از پیامبران ﷺ بر آنچه دعوت‌شان می‌کنند، تبعیت نمایند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا... (۴۳)

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا ... - یعنی: «لم یتضرعوا اذ جاءهم بأسنا»؛ زیرا تحت «لولا» داخل است و «لولا» آن را نفی کرده است.

ولکن قست قلوبهم - در این جا دلیل عدم تضرع و عدم انقیاد آنان را بیان می‌کند. می‌فرماید: ولی دل‌هایشان دچار قساوت شده بود و همین آنان را از تضرع باز داشت.

و زین لهم الشیطان ما کانوا یعملون - یعنی شیطان با این حیل که عبادات مشرکانه‌ی آنان را در نظرشان مزین کرده، آنان را به طرف کفر و بت‌پرستی کشانده است.

**سؤال:** در آیهی ﴿بَلِّ إِیَّاهُ تَدْعُونَ﴾ [انعام: ۴۱] ثابت شد که آنان هنگام بروز مصایب، خداوند متعال را صدا می‌زنند، اما از این آیه معلوم می‌شود که در چنین مواردی هم خداوند متعال را صدا نمی‌زنند. صورت جمع چگونه است؟

**جواب اول:** کفار دارای گروه‌های متعدد با خصوصیات و عادات متعدد هستند. عده‌ای از آنان هنگام دچار شدن با مشکلات و مصایب، به طرف الله ﷻ رجوع می‌کنند، اما بعضی از آنان مانند کمونیست‌ها هرگونه مصایبی که بر آنان وارد آید متوجه نمی‌شوند، بلکه از معبودان باطله‌ی خویش که همان مادیات هستند، چاره‌جویی می‌کنند. پس، اثبات، برای گروه اول و نفی، برای گروه دوم است.

**جواب دوم:** آنان خداوند متعال را صدا می‌زنند، اما چون صدا زدن‌شان از زبان به پایین‌تر (قلب) تجاوز نمی‌کند، لذا اصلاً تضرع گفته نمی‌شود. چون اگر آن تضرع و صدا زدن، قلبی و با اخلاص برای خداوند ﷻ می‌بود، آن وقت مشرف و موفق به ایمان می‌شدند. برای همین خداوند متعال در آیه‌ی اول می‌فرماید: با زبان تضرع می‌کنند، اما چون حقیقی نیست، گویا اصلاً تضرع ندارند. بنابراین، نفی تضرع و اثبات آن، هر یک به جای خود درست است.

#### فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ... (۴۴)

قانون خداوندی بر این منوال است که برای تنبیه یک قوم، آن را به مرض و مصیبتی گرفتار می‌سازد یا پادشاهی ظالم بر آن می‌گمارد تا شاید رجوع کنند، و اگر باز هم توبه نکردند، آن وقت برای مدتی معین او را راحت و آسوده می‌گذارد تا در ورطه‌ی عیش و عشرت سر به عصیان بردارد و کفرش محکم می‌گردد و بدین وسیله مستحق و شایسته‌ی عذابی سخت‌تر گردد و در همین هنگام که در اوج خوشی و شیرین‌کامی به سر می‌برد، ناگهان او را گرفتار می‌سازد و از قله‌ی خوشی به حضيض هلاکت می‌اندازد؛ مانند - بلاتشیه - صیادی که اگر نتوانست پرنده را با تیر شکار کند، آن وقت دام می‌چیند و با ریختن دانه او را فریب می‌دهد و در چنگال اسارت گرفتارش می‌کند.

به این قانون الهی «استدراج» می‌گویند و در این آیه به همین قانون اشاره می‌کند و می‌فرماید:

فلما نسوا ما ذُكِّروا به - وقتی که آنان پند و نصایح پیامبران ما را فراموش کردند و پس از ابتلا به مصایب باز هم به جانب خالق خویش متوجه نشدند و اصلاً رجوع نکردند، آن وقت:

فتحنا عليهم ابواب كل شيء - دروازه‌ی تمام نعمت‌ها را به روی‌شان باز می‌کنیم. در طول تاریخ از این نوع قوم‌ها بسیار بوده‌اند. مانند قوم ثمود، قوم عاد، قوم نوح و ... خداوند ﷻ برای تنبیه، بر آنان مرضی یا مشکلی فرود آورده و وقتی متوجه نشدند، در راحتی و آسودگی رهای‌شان ساخت و آن وقت که کفر و بی‌توجهی‌شان به نهایت رسید، به یک باره نیست و نابودشان کرد. لذا بزرگان می‌فرمایند: در سختی زیاد پریشان نشوید؛ زیرا: ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ [انشراح: ۶]. اما مشکل این جاست که از طرف خداوند متعال نعمت عام می‌شود و از طرف بندگان خطر ناسپاسی هست که در این صورت باید منتظر عواقب وخیمی بود. فاذا هم مبلسون - آنان از هر گونه راه نجاتی مأیوس و ناامید می‌شوند.

ماده‌ی «مبلسون» از «ابلاس» است؛ یعنی ناامیدی. «ابلس الرجل»، یعنی: ایس الرجل. اما اهل لغت در تعیین معنای حقیقی آن اختلاف نظر دارند:

۱. علامه فرا<sup>۱</sup> می‌گوید: «المبلس، الذی انقطع رجاءه» (مبلس کسی است که امیدش قطع شده است).

۲. علامه زجاج<sup>۲</sup> می‌گوید: «المبلس، شدید الحسرة والحزن» (مبلس کسی است که دارای حسرت زیاد و بسیار غمگین باشد).

۳. نزد برخی دیگر به معنای حیرت و سرگردانی است.<sup>(۱)</sup>

از میان این اقوال، قول امام فرا<sup>۳</sup> معتبرتر است. یعنی امیدشان از زن و اولاد و اموال خود گسسته شد.

۱- تفسیر کبیر: ۲۲۶/۱۲ - روح المعانی: ۱۹۷/۷ - ۱۹۶.

«ابلیس» هم از همین ماده است. فراموش نکنیم که ما هم تقریباً در یک حالت نزدیک به «استدراج» قرار گرفته‌ایم. در گذشته‌ای نه چندان دور، حتی در شهرستان‌ها مردم محتاج یک تکه نان بودند، اما حالا در هر کجا رزق فراوان است و مردم در خوشی کامل به سر می‌برند و این خوشی هولناک‌تر است؛ زیرا در آن تنگی، زیاد ناراحت نبودیم که به دنبال آن یسر و آسانی و خوشی آمده، اما این خوشی عاقبت ناخوشایندی در پی دارد و خدا می‌داند که چه وقت این عذاب مهلک بر سر این ملت فرود می‌آید. اللهم اعذنا من شرها!

### فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا... (۴۵)

فقطعه دابر القوم ... - «دابر» از «دبر» است؛ به معنی «تابع شیئاً من خلفه» (پیروی کسی یا چیزی کرد، دنبال او راه رفت). مانند پسر که دابر و تابع پدرش است. «دبر» و «دبور» از همین ماده هستند.

«دابر القوم» یعنی: آخر القوم. «دابر» به معنای اصل و بن و ریشه (اصل و اساس یک شیء) هم می‌آید.

«فقطعه» ماضی به معنای مضارع است. یعنی ادامه‌ی نسل ظالمان قطع کرده می‌شود. پس در این جا به معنی ریشه‌کن کردن اصل و بیخ کافران است. یعنی همه‌ی آنان از اصل گرفته تا تابع هلاک شدند.

والحمد لله رب العالمین - و تمام ستایش‌ها و تعریفات برای خدایی است که به وجود آوردن و نابود کردن تمام نعمت‌ها و مخلوقات در ید قدرت او سُبْحَانَ اللَّهِ است.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ... ﴾ - در این آیه اشاره است که با وجود فسق و معصیت، استدراجاً گاهی حال و ذوق و جذبات صوفیه گم نمی‌شود و چنین کسی آن را کمالی تصور می‌کند و افتخار می‌کند و می‌گوید: «نسبت ما

خیلی قوی است!» و حقیقتاً چیزی نیست. (۱)

گویم: مثل مشایخ مبتدع و اهل زیع که با وجود ارتکاب بدعات، این استدراجات را دارند و مریدان‌شان آن را کمال تصور می‌کنند.  
بر شکر غلطید ای صفرائیان از برای کوری سودائیان

\*\*\*

به وقت صبح شود همچو روز معلومت  
که با که باخته‌ای گوی در شب دیجور

\*\*\*

فسوف تری اذا انكشف الغبار  
أفرس تحت رجلک أم حمار؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ

بگو: آیا دیدید؟ [بگوید] اگر بازگیرد خدا شنوایی شما را و چشم‌های شما را و مهر زند بر دل‌های شما

مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ ۗ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ

کیست خدایی غیر از الله تعالی که آن را بیاورد برای شما؟ ببین چگونه گوناگون بیان می‌کنیم آیت‌ها را.

ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿۵۱﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ

اما باز آنان روی گردان می‌شوند • بگو: آیا دیدید؟ [بگوید] اگر بیاید به شما عذاب خدا ناگهان یا

جَهْرَةً هَلْ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ ﴿۵۲﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ

اشکارا، آیا هلاک کرده می‌شوند مگر قوم ستمکار؟ • و نمی‌فرستیم پیغامبران را

إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

مگر بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده. پس هر که ایمان آورد و نیکوکاری کرد، هیچ ترسی نبود بر آنان

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۵۳﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ

و نه آنان اندوهگین شوند • و کسانی که به دروغ نسبت کرده اند آیات ما را، می رسد به آنان عذاب  
بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۴۹﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا

به سبب فاسق بودن شان • بگو: نمی گویم به شما که نزد من است خزانه های خدا و نمی گویم  
أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ ۗ إِنَّا نَتَّبِعُ إِلَّا مَا  
که می دانم غیب را و نمی گویم به شما که من فرشته ام؛ من پیروی نمی کنم مگر چیزی را که  
يُوحَىٰ إِلَيَّ ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ۗ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾  
وحی کرده شد به سوی من. بگو: آیا برابر می شوند نابینا و بینا؟ آیا تأمل نمی کنید؟ •

مفهوم کلی آیه ها: کفار اندکی فکر نمی کنند که خالق تمام کاینات و از جمله  
اعضای خودشان، فقط خداوند سُبْحٰنَہٗ است؛ به طوری که اگر اعضای شان را از آنان  
بگیرد، هیچ کس دیگر جز خود او تعالی قادر نیست آنها را به آنان برگرداند و  
اگر تدبّر کنند، خود هم این را خواهند دانست. خودشان باید بدانند که اگر  
عذاب خداوند متعال ناگهان بیاید، فقط آنان که ظالم اند، نابود خواهند شد. اصولاً  
ارسال پیامبران صَلٰوٰتُہٗمُ به همین دلیل بوده است: نیکان و مؤمنان را بشارت بهشت  
دهند و کافران و متمرّدان را به آتش جهنم بیم دهند. پیامبران صَلٰوٰتُہٗمُ و وظیفه شان همین  
است، نه این که خزاین خداوند متعال در دست شان باشد یا عالم الغیب باشند.

### ربط و مناسبت

در آیات قبلی خداوند متعال موضوع «استدراج» را بیان فرمود. در این آیه ها  
به طور الزام می فرماید: مؤاخذه یا معاف کردن بندگان همه در اختیار ماست.  
اگر بنده ای را مؤاخذه نماییم، کسی نمی تواند مانع باشد و هم اگر به وی انعام و  
احسان نماییم، کسی قادر نیست در آن تبدیلی بیاورد. تبدیل و تغییر تمام چیزها  
در دست ماست. پس، شما کافران چرا به وحدانیت خداوند متعال ایمان نمی آورید  
و غیر الله سُبْحٰنَہٗ را با او تعالی شریک قرار می دهید؟

مناسبت دیگر این که: در آیه های گذشته نتیجه ی اقوام پیشین را بیان فرمود



که با وجود مصایب و آزمایش‌های متعدّد، به جانب خداوند متعال رجوع نکردند و باز به نافرمانی‌های‌شان ادامه دادند و در نتیجه خداوند متعال ناگهان هلاک‌شان نمود. در این آیه‌ها به رسول خویش ﷺ می‌فرماید که به قومش تذکر دهد شما هم در اختیار او ﷺ هستید و اگر مثل اقوام گذشته از پیامبر خویش اطاعت نکنید و نافرمان شوید، قدرت دارد همه‌تان را مثل آنان هلاک سازد.

## تفسیر و تبیین

**قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ... (۴۶)**

**قل أَرَأَيْتُمْ ... - «أَرَأَيْتُمْ» و «أَرَيْتَكُمْ» یعنی:** «خبر دهید» یا «آیا خبر دهم شما را؟» بعضی به معنی رؤیت (دیدن) گفته‌اند.

**من اله غیر الله یأتیکم به؟ - مرجع ضمیر «به» در ﴿یأتیکم به﴾ «سمع» و «بصر» و «قلوب» - هر یک به استقلال - می‌باشد.** معنا این که: بگویید اگر خداوند متعال قدرت شنوایی و بینایی و درک قلبی را از شما بگیرد، چه کسی قادر است آن را به شما برمی‌گرداند؟ جواب این پرسش، محذوف می‌باشد و آن «لا اله الا الله» است. یعنی غیر از «الله» ﷻ خدایی دیگر نیست و فقط همو قادر است این قوا را باز گرداند.

**انظر کیف نصر الف ایات - یعنی:** ببین ما چگونه احکام و مسایل را برای آنان مکرراً بیان می‌کنیم؟

**ثم هم یصدفون - «صدف، یصدف» یعنی از کاری یا چیزی کناره گرفتن یا از یک جانب به جانبی دیگر میل نمودن.** «صدف فلان عن فلان»، یعنی: فلان کس از فلانی کناره گرفت. «تصادف» هم از همین ماده است. وقتی دو چیز یا دو شخص از جاده و مسیر اصلی خویش منحرف شوند و با همدیگر برخورد نمایند، به این «تصادف» می‌گویند.

### شریف‌ترین اعضای انسان

بهترین و مهم‌ترین قسمت‌های بدن انسان سه چیز است: (۱) قلب، (۲) چشم، (۳) گوش. به این دلیل که تمام چیزهایی را که از خارج در ذهن و قلب انسان وارد می‌شود، یا به وسیله‌ی دیدن است یا به توسط شنیدن و پس از آن، همه‌ی این دیده‌ها و شنیده‌ها در قلب آدمی به صورت آگاهی و اطلاعات ذخیره می‌شوند. در واقع قلب محل فهم تمام این چیزهاست. بنابر همین حکمت در این جا خداوند متعال از میان اعضای متعدد آدمی، همین سه عضو را نام برد.

از میان این‌ها شنوایی را مقدم نمود؛ به این دلیل که نخستین عضوی که چیزی را از خارج برای قلب انسان جمع می‌کند، گوش است؛ به طوری که اگر انسان کوچک‌ترین صدایی بشنود، چشم‌هایش به آن سو متوجه می‌شود و پس از مشاهده، صورت آن در قلب او نقش می‌بندد. ظاهر است که تمام امور دینی و دنیوی نخست به وسیله‌ی شنیدن به دیگران منتقل می‌شود. مثلاً قاضی خبر متخاصمین را می‌شنود و آنان نیز پس از بیان عرایض‌شان، حکم قاضی را می‌شنوند و به همین ترتیب سایر احکام و مسایل. پس از آن، رتبه‌ی چشم است؛ زیرا نگاه‌ها پس از شنیدن چیزی، بدان سو متمرکز می‌شود و از قلب مقدم است؛ به این دلیل که دومین راه انتقال مسایل و مناظر به قلب است. پس از آن، قلب است که محل انباشته شدن مسایل و آگاهی‌های متنوع می‌باشد.

خداوند متعال این سه عضو را ذکر می‌فرماید و می‌گوید: این‌ها را به شما عطا کرده‌ام تا دستورات مرا را بشنوید و ببینید و در قلب بسپارید و بدین طریق صاحب علم شوید تا حیات ابدی نصیب شما گردد و به عظمت و حقیقت توحید الهی معترف و معتقد شوید. اگر به سبب نافرمانی، خداوند متعال این اعضای سه‌گانه‌ی مهم را از شما بازگیرد، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع شود و آن وقت جسد بدون تجهیزات انسانی به چه درد می‌خورد؛ جز این که زیر خاک دفنش کنند!

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً... (۴۷)

... بغتهٌ أو جهرةٌ - «جهرةٌ» ضد «بغتهٌ» است. یعنی چیزی که انسان قبلاً از آمدنش خبر داشته باشد و برای رویارویی با آن آمادگی بگیرد.

منظور این است که عذاب خداوند متعال به دو صورت می‌آید: گاهی ناگهانی و بدون اطلاع قبلی فرود می‌آید. مانند کسی که خواب یا مشغول کار روزانه باشد که ناگهان زمین آن را در خود فرو ببرد. گاهی هم از پیش ظاهر می‌شود. مثلاً او ﷺ و با را جاری می‌کند که دیگران هم آن را می‌بینند و از آن باخبر می‌گردند یا پادشاهی ظالم بر آنان مسلط می‌سازد که بی‌گناه می‌کشد و دیگران باخبر می‌شوند.

از میان اقوام گذشته، بر قوم عاد و ثمود، عذاب «جهرةٌ» آمد و بر قوم لوط، «بغتهٌ» و ناگهانی.

هل يهلك الا القوم الظالمون - عذاب بر ظالمان طاری می‌گردد و «ظلم» است که عذاب خدایی را جلب می‌کند. لذا تو (ای پیامبر ﷺ)! بندگان را خبر ده تا از این صفت عذاب‌انگیز به دور باشند.

«ظلم» عام است و هر نوع ظلمی را شامل می‌شود. بزرگ‌ترین ظلم، «شرك» است: ﴿إِنَّ الْبِئْرَكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. شرك و همچنین حق دیگران را به ناحق گرفتن از ظلم‌هایی هستند که بیشتر جالب عذاب خداوندی می‌شوند.

سؤال: از این آیه چنین فهمیده می‌شود که وقتی عذاب خداوند متعال نازل گردد، فقط ظالمان در آن هلاک می‌گردند؛ حال آن که از حوادث تاریخی ثابت می‌شود که هرگاه عذاب وارد شده، تمام انسان‌ها - اعم از نیک و بد - را هلاک کرده است. مانند هجوم دیوانه‌وار چنگیزخان مغول با لشکر وحشی‌اش که طی حملات خویش علاوه بر افراد بد، در بغداد حدود ۱۲ هزار عالم و ولی و در جاهای دیگر بسیاری دیگر از نیکان را از دم شمشیر گذرانید. از جمله شیخ نجم‌الدین کبری رحمته را که یگانه‌ی زمان خویش بود؛ به علت این که گفته بود ظلم این پادشاه به همه خواهد رسید. این حقایق تاریخی را چگونه می‌توان با آیه‌ی قرآنی وفق داد؟

**جواب اول:** معنای آیه این نیست که «هلاک نمی‌شوند مگر ظالمان»؛ بلکه معنا چنین است: «آیا سبب هلاکی می‌گردند؛ مگر قوم ظالم؟» زیرا ظلم، کفر و اعراض آنان از قبول ایمان است که جالب عذاب می‌شود. بنابراین، به غیر از ظالمان، دیگران سبب نزول عذاب و هلاکی نیستند، نه این که دیگران هلاک نمی‌شوند. لذا قبل از هر چیز باید جلوی ظلم ظالم گرفته شود، تا خودشان و دیگران را معذب نگردانند.

**جواب دوم:** جمله تفسیراً چنین است: «هل يهلك هلاكا دائماً الا القوم الظالمون؟» یعنی در این جا مراد از هلاکت، هلاکت دایمی است که برای ظالمان است، نه مؤمنان و صالحان. پس هنگامی که عذاب می‌آید، مؤمنان و ظالمان - هر دو گروه - هلاک می‌گردند؛ با این تفاوت که هلاکت مؤمنان موقتی خواهد بود و در آخرت از ظالمان جدا می‌گردند، اما برای ظالمان، آن عذاب شروع هلاکتی بی‌پایان خواهد بود.

**جواب سوم:** منظور از هلاکت، آن است که هم جان و هم ایمان در آن نابود گردند و این مخصوص ظالمان است. برای مؤمنان فقط هلاکت جان است و به آن مصیبت می‌گویند نه هلاکت. و این مصیبت در آخرت نه تنها از آنان مرتفع می‌گردد، بلکه به سبب این ابتلا، مستحق درجات بزرگ خواهند شد.<sup>(۱)</sup>

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ ... (۴۸)

این آیه کریمه دلالت می‌کند که هر پیامبر و رسولی دارای دو وظیفه‌ی عمده می‌باشد.

**دو وظیفه‌ی پیامبران ﷺ**

این دو وظیفه عبارت‌اند از: (۱) بشارت، (۲) نذارت. یعنی از بندگان خداوند متعال آنان را که صالح و پرهیزگار هستند، به بهشت و رضای الهی نوید می‌دهند

۱- ر.ک: روح المعانی: ۱۹۹/۷ - تفسیر کبیر: ۲۲۹/۱۲.

و آنان را که گناهکار و فرومایه هستند، از عذاب الهی می ترسانند. به عبارت دیگر: خداوند متعال هر نبی را با دو صفت «جمال» و «جلال» خود می فرستد که نتیجه‌ی «جمال»، بشارت و نتیجه‌ی «جلال»، نذارت است. کسانی که دعوت‌شان را اجابت کنند و مطیع اوامر آنان گردند، در صفت «جمال» در می آیند و آنان که سرکشی نمایند، در صفت «جلال» وارد می گردند. فمن آمن و أصلح ... - به دو چیز اساسی اشاره فرمود. یعنی هر که می خواهد از مؤاخذه‌ی خداوند متعال در امان بماند، باید به این دو مورد توجه خاص مبذول دارد:

۱. در وهله‌ی اول عقاید و باطنش را درست کند که فعل «آمَنَ» به همین طرف اشاره دارد.

۲. بعد از آن، اعمالش را که جنبه‌ی ظاهری را شامل می گردند، اصلاح نماید که مدلول «أصلح» است.

در نتیجه‌ی این دو عمل، دو نعمت بزرگ به او می رسد: (۱) ﴿فلا خوف علیهم﴾ (۲)، ﴿ولا هم یحزنون﴾.

«خوف» در عربی برای آن ترس استعمال می گردد که در آینده انتظار آن می رود. مثلاً به یکی اطلاع دادند که وبا آمده است، این شخص می ترسد که در به او نیز سرایت نماید. «حُزن» یعنی غم برای چیزی که در زمان گذشته اتفاق افتاده باشد.<sup>(۱)</sup> مثلاً چند روز پیش، فرزند کسی مرده باشد و او اکنون غصه‌اش را می خورد و ...

پس هر که ایمان بیاورد و اعمالش را صالح گرداند، نه در سکرات و قبر و قیامت، ترسی بر او طاری می گردد و نه بر گذشته‌ی خود غمگین می شود. اما شخص کافر برعکس؛ او وقتی می میرد، ترس از حوادث آتیه و غم مافات مانند هیولایی در وجودش چنگ می اندازد و دمی او را راحت نمی گذارد.

### استدلال امام اعظم علیه السلام بر مغایرت ایمان و عمل

امام اعظم علیه السلام از این آیه و آیه‌های مشابه، بر مغایرت بین ایمان و اعمال صالحه استدلال می‌کند؛ برخلاف نظر کسانی که اعمال را در ایمان داخل می‌دانند. وجه استدلال امام علیه السلام این است که این جا در میان ایمان (آمن) و عمل صالح (عمل صالحاً)، او عاطفه آمده و عطف بر مغایرت میان معطوف و معطوف علیه دلالت می‌کند. این اسلوب در تمام «قرآن» برقرار است و خداوند متعال در تمام آیه‌های مشابه عمل را بر ایمان عطف فرموده و آن دو را یکی نگفته است. البته این یک حقیقت مسلم است که اعمال باعث نورانیت ایمان می‌گردند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِعَايَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ... (۴۹)

در این آیه خداوند متعال حالت کسانی را بیان می‌کند که آیه‌های او تعالى را تکذیب و پیامبرانش را نافرمانی نمودند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ... (۵۰)

این آیه دارای سبب نزول خاصی است؛ بدین قرار:

گروهی از کفار شامل «ابوجهل» و «ولید بن مغیره» و «عاص بن وائل» و امثالهم از رسول الله صلی الله علیه و آله به طور کلی به سه چیز خواسته بودند؛ گفته بودند: اگر تو پیامبر خدایی، پس کوه‌های اطراف مکه را طلا گردان که ما فقیر هستیم و به آن نیاز داریم و از آینده‌ی ما (غیب) به ما خبر ده تا بدانیم چه چیز به خیر ماست و چه چیز برای ما ضرر به دنبال دارد و نیز تو مثل ما یک انسان هستی و مانند ما می‌خوری و می‌نوشی، پس وجه امتیازت از ما چیست؟ چگونه به آسمان‌ها رفتی؟ کی فرشته نازل شد؟ پس اگر می‌خواهی به پیامبری تو ایمان بیاوریم، باید دو فرشته بیاید تا ما ببینیم و آن دو فرشته اعلام کنند که این پیامبر خداست!<sup>(۱)</sup> ظاهر است که این یک سؤال احمقانه بود. اساساً آوردن طلا و امثال آن به

۱- تفسیر کبیر: ۲۳۱/۱۲ - ۲۳۰ - معارف القرآن مفتی محمد شفیع علیه السلام: ۳۲۷/۳ - ۳۲۶.

دو وجه از مقام نبوت بعید است: (۱) رسول ﷺ تابع حکم خداوند متعال است. اگر او خزاین الله را داشته باشد و برای مردم بیاورد، با خداوند متعال مساوات یا بر او تعالی فوقیت پیدا می کند. (۲) او ﷺ پیامبر خداوند متعال بود و به دنیا رغبت نداشت تا برای مردم طلا بیاورد!

خداوند متعال در جواب این سه سؤال پوچ مشرکان، آیه‌ی مذکور را نازل فرمود.

از حیث ارتباط، این آیه‌ی کریمه، دنباله‌ی کلام گذشته است که در جواب ﴿لَوْلَا نُزِّلَ...﴾ [انعام: ۳۷] آمده بود در آن جا خداوند متعال در جواب کافران فرمود: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾ [انعام: ۳۷].

در این جا پیامبر ﷺ را با این الفاظ تسلی می فرماید که اگر کفار از تو طلب معجزه یا بر تو انتقاد کردند، ناراحت نباش. فقط این جواب ساده و معقول را به آنان بده:

قل لا اقول لكم عندي خزائن الله - من نگفته‌ام و نمی گویم که خزاین خداوند متعال نزد من هست که هر چه شما بخواهید در دادن آن آزاد باشم. مختار کلّ و مطلق ذات باری تعالی است و ما فقط اختیاری جزئی و مقید داریم. آن چه از معجزه و کرامت به ما می دهد، تحویل می گیریم و آن چه را که ندهد، نمی توانیم بیاوریم. کار ما فقط تعلیم و تبلیغ است و فقط این ها هستند که در اختیار ما هستند.

و لا أعلم الغیب - من از اخبار غیب هم خبر ندارم که هر چه شما سؤال کنید، جواب بدهم؛ مگر علوم غیبیه‌ای که خداوند متعال به من اطلاع دهد.

«الف و لام» در «الغیب»، برای استغراق یا جنس است. در صورت استغراق یعنی: «من غیب مطلق را نمی دانم» و در صورت جنسی بودن، یعنی: «من اصلاً غیب را نمی دانم». بعضی آن را برای عهد خارجی گفته اند. یعنی: «آن چه که شما

می‌خواهید از آن خبر دهم، من نمی‌دانم». توجیه مختار همان قول اول (استغراق یا جنس غیب) است که مفهوم کلی آن نفی علم مطلق غیب می‌باشد.

سؤال: مفهوم نفی علم مطلق غیب که در آیه بیان گردید، ظاهراً منافی با مفهوم آن آیه است که می‌گوید: ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا • إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ...﴾ [جن: ۲۶ و ۲۷]: پروردگار من داننده‌ی غیب است و مطلع نمی‌سازد بر علم غیب خود هیچ‌کس را؛ مگر کسی را که او برگزیند؛ یعنی پیامبری را ... از این آیه ثابت می‌گردد که او تعالی پیامبران خویش را بر علم غیب خود اطلاع می‌دهد. پس این دو نوع آیه چگونه باهم وفق می‌خورند؟

جواب: آن آیه در اثبات «اطلاع علی الغیب» است و این منتفی نیست. خداوند متعال به هر پیامبری که بخواهد چیزهایی از غیب را به وی اطلاع می‌دهد. در آیه‌ی مورد بحث، نفی علم مطلق غیب و غیب کلی است. یعنی هیچ مخلوقی - اعم از پیامبران و غیرهم - بدون وحی و اطلاع الهی دسترسی به علم غیب ندارد و این علم مطلق مخصوص خداوند متعال است.

ناگفته نماند که از این نفی علم مطلق غیب، لازم نمی‌آید که پیامبران صَلَّوْا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی از علوم غیبی ندارند. بلکه آنان فقط غیب مطلق را نمی‌دانند. این ایمان ماست که علم رسول الله صَلَّوْا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از علوم جمیع کاینات بیشتر است و حتی نزد محققان، علوم «لوح» و «قلم» جزئی از علوم رسول الله صَلَّوْا عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. اما با این همه، ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عالم الغیب - به معنای غیب کلی و مطلق - نیست.

و لا أقول لكم اني ملكٌ - من نمی‌گویم و چنین ادعایی نیز ندارم که فرشته‌ای از فرشتگان خداوند متعال هستم که شما با دیدن صفات بشری (خوردن، نوشیدن، ازدواج و ...) در من، آن‌ها را منافی رسالت دانسته و منکر رسالت من می‌شوید و آیات خداوند متعال را تکذیب می‌کنید.

ان اتبع الا ما يوحى اليّ - «ان»، نافیه است. یعنی: من پیروی نمی‌کنم مگر آنچه را که به واسطه‌ی وحی بر من نازل می‌شود. من تابع حکم خداوند متعال هستم.



در اول این آیه، دو صفت از صفات توحید او تعالی بیان گردید:  
 ۱- تصرف در خزاین الهی، مختص خداوند متعال است. (اشتراک در تصرف رد شد.)

۲- علم غیب مطلق و کلی را کسی جز خداوند متعال ندارد.  
 در این قسمت از آیه، رد بدعات و رسوم و الزام سنت رسول الله ﷺ است که کامیابی انسان در گرو آن است.  
**قل هل یستوی الاعمی والبصیر ... ؟** - اگر شما ایمان بیاورید، چون اشخاص بینا و اگر کفر اختیار کنید، مانند کورها خواهید بود و آیا این دو با هم برابرند و آیا به جای بینایی، کوری را انتخاب می کنید؟ در این صورت حماقت شما ثابت می گردد. علاج شما فقط تصدیق رسالت من است.  
 در این باره که در این جا دقیقاً منظور از «اعمی» و «بصیر» چیست، چهار قول وجود دارد:

۱. «اعمی»، یعنی کافر و «بصیر»، یعنی مؤمن.
  ۲. «عمی»، یعنی رسوم و بدعات و «بصارت»، یعنی اتباع راه رسول الله ﷺ. پس مراد از «اعمی»، گمراه است که در رسوم و بدعات غرق است و منظور از «بصیر»، هدایت یافته که در تمام امور از رسول الله ﷺ پیروی می کند.
  ۳. «عمی»، یعنی جهل و «بصیرت»، یعنی علم. پس «بصیر» یعنی کسانی که علم دارند؛ مانند رسول الله ﷺ و ...
  ۴. «عمی»، یعنی دوری از «قرآن» و «بصیرت»، یعنی اتباع «قرآن». پس مراد از «اعمی» کسی است که از «قرآن» پیروی نمی کند؛ به خلاف «بصیر» که از «قرآن» تبعیت و طبق آن عمل می کند.<sup>(۱)</sup>
- افلا تتفكرون؟ - چرا فکر نمی کنید و کوری را به ازای بینایی ترک نمی دهید؟!**

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ...﴾ - در این آیه نفی دو چیز وجود دارد: یکی، نفی خواص الوهیت (قدرت کامله و علم محیط) از بندگان است و دوم، نفی تنزه البشر عن البشرية.

و اثبات دو چیز هم هست: یکی، عبدیت که از لوازم آن، امتثال امر و اتباع وحی است و دوم، ثبوت بشریت که از لوازم آن اکل و شرب و غضب رضا است. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ  
و بتوسان (پند ده) به قرآن کسانی را که می ترسند از آن که حشر کرده شوند به سوی پروردگار خویش  
لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾  
که نیست برای آنان به جز خدا هیچ دوستی و نه سفارش کننده‌ای. باشد که پرهیزکاری کنند  
وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ  
و دور مکن کسانی را که مناجات می کنند با پروردگار خویش بامداد و شام؛ می طلبند رضای او را.  
مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ  
نیست بر تو از حساب آنان چیزی و نیست از حساب تو بر آنان چیزی  
فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ  
تا برانی آنان را که آن گاه از ستمکاران خواهی شد • و همچنین امتحان کردیم بعضی مردمان را  
بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مِنْ رَبِّ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا  
به بعضی دیگر تا بگویند: آیا این جماعت است که انعام کرده خدا را بر آنان از میان ما؟  
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾  
(خدای تعالی فرمود: آیا نیست خدا داناتر به شکر کنندگان •

**مفهوم کلی آیه‌ها:** خداوند متعال به پیامبرش امر می‌فرماید که به وسیله‌ی او ﷺ یا «قرآن»، کافران و اهل کتاب و مؤمنان را متوجه حالات قیامت نماید و آنان را از هولناکی آن روز بترساند و بگوید که آن روز جز خداوند متعال یاری‌گری دیگر نیست. و متذکر می‌شود که مؤمنان فقیری را که نزد تو می‌نشینند، به علت تقاضای متکبرانه‌ی کافران - حتی به مصلحت جلب رضا و سپس دعوت کافران - از خود نرانند؛ زیرا هدایت در دست خداوند متعال است و آن که هدایت یافته - ولو این که بسیار فقیر و نادار باشد - از گمراه - ولو این که ثروتمند و دارای جاه و مقام عالی باشد - برتر و نزد خداوند متعال محبوب‌تر است.

### ربط و مناسبت

در گذشته، خداوند ﷻ صفات پیامبران ﷺ را بیان فرمود که آنان نویددهنده و ترساننده‌ی بندگان هستند. در این جا اول به پیامبرش دستور ترساندن گروهی از بندگان را می‌دهد و در آیات بعد به او ﷺ شیوه‌ی برخورد با مؤمنان و طریقه‌ی دعوت آنان را تعلیم می‌دهد و می‌گوید گروهی را که قابل انذار هستند، بترساند و گروهی را که قابل دلجویی هستند، از آنان دلجویی نماید و درباره‌شان، سخن کفار را قبول نکند.

### سبب نزول

سبب نزول آیه‌ی ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ...﴾ [انعام: ۵۲] از این قرار است:

جمیع مفسران از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کنند که یک روز در محضر رسول الله ﷺ مسلمانان ضعیف و فقیری چون «صهیب»، «خباب بن ارت»، «بلال» و «عمار بن یاسر» رضی الله عنهم نشسته بودند و از آن جناب ﷺ کسب فیض می‌کردند. اتفاقاً گروهی از بزرگان قریش به سرکردگی «ابوطالب» تصمیم گرفتند نزد آن حضرت ﷺ بروند و برای ایمان آوردن شروطی پیشنهاد کنند. بدین غرض همه دسته‌جمعی آمدند و اولین سخنی که به زبان آوردند، این بود: «ای محمد!

تو از قریش هستی و همه‌ی بزرگان و سرداران طایفه‌ی قریش از خود تو هستند، اما تو آنان را رها و چند نفر غریب و فقیر را دور خودت جمع کرده‌ای، اگر اینان را از خود دور کنی، حاضریم با تو بنشینیم و با همدیگر صحبت کنیم. در غیر این صورت، انتظار ایمان آوردن ما را نداشته باش.»

حضرت عمر و حضرت علی رضی الله عنهما نیز که با آن حضرت صلی الله علیه و آله نشسته بودند، این سخن را پسندیدند و به آن حضرت صلی الله علیه و آله مشوره دادند: حالا که تمام سرداران جمع شده و با این شرایط نزد تو آمده‌اند، خوب است که اینان را هر چند به طور موقت و برای چند لحظه از خودت دور کنی، تا قریش بیایند و تو بتوانی آنان را وعظ و نصیحت کنی، شاید ایمان بیاورند. از آن طرف کفار قریش نیز الحاح کردند که اگر کتباً بنویسی آنان را از خودت ولو موقتاً طرد نمایی، ما همیشه می‌آییم و با تو می‌نشینیم و به سخنانت گوش فرا می‌دهیم و بعد از رفتن ما، می‌توانی باز با آنان مجالست کنی.

رسول الله صلی الله علیه و آله از علی رضی الله عنه خواست تا به همین مضمون صلح‌نامه‌ای موقت و نه همیشگی بنویسد؛ چون اینان مؤمن بودند و آنان هنوز ایمان نیاورده بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله نمی‌توانست کفار را بر مؤمنان ترجیح دهد و اینان را برای همیشه از خود براند.

حضرت علی رضی الله عنه در صدد نوشتن این صلح‌نامه برآمد که دید آثار وحی بر جبین آن حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر شد.

پس از مدتی پیامبر الله صلی الله علیه و آله رو به جانب حضرت علی رضی الله عنه کرد و گفت: این کاغذ را بنویس، در مورد اینان حکم دیگری بر من نازل شد و آن‌گاه این آیت را تلاوت فرمود: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...﴾. در این آیه به ایشان صلی الله علیه و آله دستور داده شد برای چند لحظه هم این مؤمنان را به قصد آمدن کافران، از خود دور نکند؛ آنان غرور دارند و این غرورشان نمی‌گذارد با مسلمانان فقیر در یک ردیف بنشینند، در حالی که پدر و مادرشان یکی است. اگر آنان را از خود طرد نمایی، این ظلم می‌شود، و آن وقت تو از ظالمان خواهی بود. کفار اگر بنشینند

و قبول کنند، اختیار دارند و آلاء، اسلام و «قرآن» به آنان احتیاجی ندارند. آنان‌اند که محتاج «قرآن» می‌باشند. پس از نزول آیه‌ی کریمه، حضرت عمر و علی رضی الله عنهما از مشوره‌ای که داده بودند، معذرت خواستند.<sup>(۱)</sup>

## تفسیر و تبیین

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ تُحْشَرُوا إِلَيْهِمْ... (۵۱)

... الَّذِينَ يَخَافُونَ ... - در این مورد که منظور از «الَّذِينَ يَخَافُونَ» چه کسانی هستند، چند قول وجود دارد:

۱. منظور، گروهی از کفار هستند که به قیامت اعتقاد داشتند، ولی راه اصلی را نمی‌دانستند. در این جا خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌گوید آنان را به راه اصلی راهنمایی کند.

۲. مقصود، مؤمنان هستند. یعنی تو ای پیامبر صلی الله علیه و آله! مؤمنان را متوجه ساز تا آمادگی نجات ابدی بگیرند. چون ایمان محض، فقط از عذاب ابدی می‌رهاند، نه از هر گونه عذابی.

۳. «الَّذِينَ» عام است؛ هم مؤمنان و هم کافران در آن داخل هستند.<sup>(۲)</sup> و این توجیه اولی ' است.

لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع - یعنی: «لیس لهم فی الآخرة». «ولی»، به معنی کارساز است. یعنی در آخرت برای آنان غیر از خداوند متعال هیچ کارسازی وجود ندارد و همچنین کسی نمی‌تواند برای آنان شفاعت کند؛ چون برای کافران که اصلاً شفاعتی وجود ندارد و شفاعت فرشتگان و پیامبران صلی الله علیه و آله و سایر

۱- تفسیر ابن ابی حاتم: ۳/۳۵۰-۳۴۹، ش ۷۳۶۲- تفسیر طبری: ۱/۱۹۹، ش ۱۳۲۶۱- تفسیر کبیر: ۲۳۴/۱۲- روح المعانی ۲۰۵/۷.  
۲- تفسیر کبیر: ۲۳۳/۱۲ - ۲۳۲.

شفاعت کنندگان هم بدون اجازه‌ی او ﷺ امکان‌پذیر نیست.  
لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ - شاید بترسند و خودشان را از کفر و شرک و معاصی دور نگه دارند.  
و انذر به ... - در مورد مرجع ضمیر در «به»، مفسران دو قول دارند:  
 ۱. ابن عباس رضی الله عنهما و علامه زجاج رضی الله عنه می‌فرمایند: مرجع ضمیر، «قرآن» است.  
 یعنی به ذریعه‌ی «قرآن» و با بیان معارف و احکام آن، آنان را بترسان تا برای  
 روز حشر و معاد آمادگی بگیرند.  
 ۲. علامه ضحاک رضی الله عنه قایل است: مرجع آن، الله ﷻ است. یعنی بترسان کسانی  
 را که خود از غضب و سخط خداوند متعال خوف دارند تا از قبل آمادگی  
 بگیرند.<sup>(۱)</sup>

**وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ ... (۵۲)**

و لا تطرد الذين يدعون ربهم ... - «طرد» به معنای راندن و از خود دور کردن  
 است. به شیطان «مطرود» می‌گویند؛ چون از درگاه قبولیت و قرب الهی رانده و  
 دور شد.

«یدعون» دو معنی دارد: (۱) یعبدون، (۲) ینادون. و هر دو صحیح هستند.  
 یعنی عبادت می‌کنند خداوند متعال را یا صدا می‌زنند او ﷻ را.  
 «غداة»، از صبح تا ظهر را می‌گویند و «عشی»، از وقت ظهر تا عشا است.  
 حال در این که منظور از دعا و عبادت در وقت «غداة» و «عشی» چیست، دو  
 قول وجود دارد:

۱. نزد ابن عباس رضی الله عنهما و حسن بصری رضی الله عنه و مجاهد رضی الله عنه مراد، نمازهای پنجگانه  
 هستند. طبق این توجیه نمازهای پنجگانه در این آیه داخل اند.  
 ۲. نزد بعضی مراد از «غداة» و «عشی»، طرفی النهار (دو طرف روز) هستند.  
 یعنی اذکار و تسبیحات و تهلیل‌هایی که مؤمنان پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب

و پس از نماز عصر تا غروب آفتاب می‌کنند.<sup>(۱)</sup>

هر دو قول صحیح هستند و بنابراین، می‌توان هر دو توجیه را ملحوظ دانست. پریدون وجهه - مراد از «وجه»، رضای خداوند متعال است. یعنی هدف آنان از عبادت، فقط رضای الهی است.

ما علیک من حسابهم من شیء ... - در مورد ضمائر «حسابهم» و «علیهم» علما دو قول دارند:

۱. گروهی قایل‌اند: این ضمائر به طرف مشرکان عاید هستند. یعنی هیچ حسابی از مشرکان بر تو نیست؛ چنان‌که بر آنان هم از تو حسابی نیست. آنان اگر ایمان بیاورند یا در کفرشان باقی بمانند، تو مسئول آنان نیستی. بلکه هر کس نسبت به اعمال خودش مسئول خواهد شد. لذا به امید و طمع ایمان آنان، مؤمنان را از خود طرد نکن.

۲. برخی دیگر می‌گویند: ضمائر به طرف «فقراء المؤمنین» برمی‌گردند. یعنی رزق یا نتیجه‌ی اعمال هیچ کدام از شما به آن دیگری بر نمی‌گردد؛ به مصداق آیه‌ی ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [فاطر: ۱۸]، اما نشستن آنان با تو لازم است و تو باید از آنان دلجویی نمایی.<sup>(۲)</sup>

هر دو توجیه مناسب‌اند، اما توجیه اول، مرجح است.

فتنردهم فتکون من الظالمین - یعنی اگر تو آنان را طرد کنی، پریشان و ناراحت می‌شوند و این یک ظلم است.

منظور از «ظلم» در «ظالمین»، ظلم حقیقی نیست، بلکه خداوند متعال این را از روی محبت به پیامبرش می‌گوید و او را با این لحن راهنمایی می‌کند که کاری که ظلم یا جهل دارد، اصلاً به آن کار رو نکن؛ چنان‌که پدر از روی شفقت و رحم، فرزندش با همین اسلوب نصیحت می‌کند. پس، از این الفاظ ثابت نمی‌شود

۱- تفسیر کبیر: ۲۳۵/۱۲.

۲- تفسیر کبیر: ۲۳۷/۱۲ - ۲۳۶ - البحر المحیط: ۱۳۷/۴ - ۱۳۶.

که ممکن است پیامبر ﷺ ظلم نماید و با این احتمال عصمت او ﷺ مخدوش تصور شود، بلکه فقط آداب صحبت و معاشرت به ایشان ﷺ تعلیم داده شده است.

همچنین از آیه‌ی مذکور معلوم شد که در بارگاه خداوندی، بندگی معتبر و ارزشمند است. نام و نسب و عزت و آبرو و سرداری دنیوی هیچ ارزشی ندارد. آقا و سرور نزد خداوند متعال کسی است که بندگی او ﷺ را بکند؛ اگر چه به اعتبار معیارهای دنیوی، از غلامان یا از فقیران و تهیدستان باشد. متکبران در آخرت نزد خداوند متعال به اندازه‌ی یک مورچه‌ی ریز هم ارزشی نخواهند داشت. وقتی آیه نازل شد، رسول الله ﷺ خطاب به «ابوطالب» و سایرین کرد و فرمود: اگر می‌خواهید به سخنانم گوش کنید، در ردیف مسلمانان بنشینید، و گرنه، راه‌تان را بگیرید و بروید! خداوند متعال چنین مکتبران را دوست ندارد! آنان هم روی گرداندند و رفتند.

حضرات خباب و بلال و ابن مسعود رضی الله عنهم می‌فرمایند:

«پس از نزول این آیه ما همیشه بدون تکلف در محضر آن حضرت ﷺ می‌نشستیم و حتی زانوهای ما با زانوهای مبارک آن حضرت ﷺ تماس می‌شدند و ایشان ناراحت نمی‌شد و هیچ نمی‌گفت. یک بار که با همین وصف در جلسه‌اش نشسته بودیم و هنوز از مصاحبتش سیر نشده بودیم، آن حضرت ﷺ بپاخواست و جلسه را ترک گفت. خداوند متعال از میل باطنی ما باخبر بود و همان لحظه این آیه را بر نبی‌اش نازل فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ...﴾ [کهف: ۲۸]. [یعنی با آنان بنشین تا سیر شوند.] از آن به بعد آن حضرت ﷺ با ما آن قدر می‌نشست و صحبت می‌فرمود که خودمان احساس می‌کردیم ایشان واقعاً خسته‌اند، لذا ما بلند می‌شدیم و آن حضرت ﷺ نیز بر می‌خاست و می‌رفت.»<sup>(۱)</sup>

در روایتی دیگر آمده است که پس از نزول آن آیه رسول الله ﷺ فرمودند:

۱- به روایت ابن جریر طبری در تفسیر از خباب رضی الله عنه: ۱۹۹-۲۰۰/۵، ش ۱۳۲۶۱ و ۱۳۲۶۲. ایضاً، ک: البحرالمحیط: ۱۳۵/۴.



«الحمد لله الذي لم يمتني حتى امرني ان اصبر نفسي مع قوم من امتي؛ معكم المحيا و معكم الممات»<sup>(۱)</sup> (خداوند متعال را شکر می‌گویم که مرا موت نداد تا آن گاه که به من دستور نشستن با افرادی از امت خودم را داد؛ [ای امت من!] زندگی و مرگ من با شما خواهد بود.)

یک روز حضرت خالد بن ولید رضی الله عنه بنا بر علتی حضرت بلال رضی الله عنه و عمار رضی الله عنه را سرزنش کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله خالد رضی الله عنه را به قدری ملامت نمود که او از خطر نابودی ایمانش نگران شد.

در حدیثی آمده که فرمودند: چند نفر از امت من هستند که بهشت مشتاق آنان است. و ایشان علی بن ابی طالب حضرت علی و صهیب و عمار و خباب و ابن مسعود رضی الله عنهم را از آن نفرات برشمرد.

### درس‌هایی از آیه

۱. از این آیه معلوم شد که در مدرسه هم استاد شاگردی را باید محبوب‌تر بدارد که مخلص‌تر و در عبادت خداوند متعال چالاک‌تر است. شاگردی که فرزند یک سردار یا ثروت‌مند است و حتی نفقه‌ی مدرسه را هم می‌دهد، اما درس نمی‌خواند و در عبادات هم ضعیف است، نباید چندان محبوب گردد؛ زیرا این اسباب ناراحتی خداوند متعال را فراهم می‌کند.

۲. این آیه حاوی درسی برای مشایخ طریقت نیز است. شیخ باید مرید عابدتر و زاهدتر را بیشتر از مرید پولدار و دارا که در عبادت خداوند متعال چالاک نیست، دوست بدارد. با آن دیگری فقط تعلق ایمانی را نگه دارد و در فهماندن حقیقت به او کوشش کند.

۳. ثابت شد که انسان زمانی کامل می‌شود که با کاملان صحبت داشته باشد. اگر با کاملان صحبت نمی‌کند، هرگز کامل نمی‌گردد. مولانا رومی رحمته الله علیه می‌فرماید:

۱- به روایت طبری در تفسیر: ۲۱۵/۸، ش ۲۳۰۲۲ و به همین معنا: ش ۲۳۰۱۷.

قال را بگذار و مرد حال شو      پیش مرد کاملی پامال شو  
بی رفیقی هر که شد در راه عشق      عمر آخر شد نشد آگاه عشق  
نفس نتوان کشت الا ظل پیر      دامن آن نفس کش محکم بگیر

۴. همچنین ثابت شد که انسان هر قدر صاحب کمالات باشد، باید با دیگران - هر چند که از نظر کمال به مراتب از او پایین تر باشند - بنشیند و با آنان سخن بگوید و این باعث می شود که خداوند متعال در کمالات او ترقی عطا نماید؛ چنان که پیامبرش را دستور داد با مسلمانان بنشیند تا آنان، به کسب فیض و او علیه السلام، به فیض رسانی درجات حاصل کنند.

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ ... (۵۳)

و كذالك فتنا ... - «فتنة» در این جا به معنای امتحان و آزمایش است. یعنی به بعضی ها مثلاً نسب بلند و بالا می دهیم و به برخی دیگر نسب پایین. یا به مال آزمایش می کنیم یا به چیزهای دیگر تا ببینیم عملکرد هر دو گروه در قبال این تفاوت چگونه است؟

درباره‌ی این که منظور از ﴿بعضهم ببعض﴾ چه کسانی هستند، دو قول وجود دارد:

۱. نزد بعضی منظور، سرداران قریش و مؤمنان فقیر هستند. یعنی فقرا را مؤمن کردیم تا ببینیم آیا سرداران هم به طرف اسلام متوجه می شوند و ایمان می آورند یا از این که فقرا جلوتر از آنان اسلام پذیرفته اند و از این جهت بر سرداران برتری دارند و باید از آنان تبعیت شود و مورد احترام قرار گیرند، حسادت می کنند و از قبول اسلام سرباز می زنند؟ و آیا مسلمانان در قبال مصایب فقر و تار و مار شدن، صبر می کنند؟

۲. نزد بعضی دیگر، مطلقاً انسان مراد است. یعنی بعضی از انسان ها را به ذریعه‌ی بعضی دیگر امتحان می کنیم. عده‌ای را غنی و عده‌ای دیگر را فقیر کرده ایم تا ببینیم غنی شکر ما را به جا می آورد و فقیر بر ما توکل می کند؟ همین

طور یکی را عالم و دیگری را جاهل تا هر یکی آن دیگری را ببیند و عبرت کند.

شیخ سعدی رحمته الله می گوید: یک بار کفش هایم پاره شد و پاهای من زخم برداشت؛ نزدیک بود به ناشکری خداوند متعال مبتلا گردم. تا آن که یکی را دیدم که اصلاً پای ندارد! فوراً شکر خداوند متعال را به جای آوردم که به من پا عطا فرموده است.<sup>(۱)</sup>

در حدیث آمده است:

«در نعمت های دنیوی همیشه از خود پایین ترین ها را نگاه کنید نه بالاترین ها را؛ زیرا این برای محفوظ ماندن از کفران نعمت خداوند متعال مناسب ترین کار است.»<sup>(۲)</sup>

معلوم است که در این صورت یک نوع تعادل و ارضای اجتماعی به وجود می آید و کسی از کمی و کوتاهی در زندگی نمی نالد، زیرا اگر کسی خود را از همه کمتر تصور کند، در واقع دیو غرور را به زنجیر کشیده است. به همین دلیل فرموده اند: «در عبادات از خود عابدتر را نگاه کنید و تمنای عبادت بیشتر نمایید.» لیقولوا - یعنی «بعض» اول که کفار قریش باشند یا هر انسان برتر به اعتبار دنیا، وقتی در این امنحان قبول نشوند، به جانب این مؤمنان فقیر یا فرد پایین تر از خود را اشاره کنند و با تحقیر بگویند:

أهؤلاء من الله عليهم من بیننا؟! - آیا اینان اند که خداوند متعال از میان ما بر آنان احسان فرموده و آنان را برای پذیرفتن دین اسلام منتخب فرموده است؟! در حالی که ما از آنان مقدم و برتر هستیم و آنان غلامان آزاد کرده ی ما و فقرا هستیم.

و به همین معنا در جای دیگر می فرماید: ﴿أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا﴾ [قمر:

۱ - گلستان: باب سوم/ حکایت نوزدهم.

۲ - به روایت مسلم در صحیح از ابوهریره رضی الله عنه: کتاب الزهد: ش ۸ و ۹ (۲۹۶۳) - و ترمذی در سنن: کتاب صفة القيامة و الرقائق و الورع/ باب ۵۸، ش ۲۵۱۳. گفته: «هذا حدیث صحیح» - و ابن ماجه در سنن: کتاب الزهد/ باب ۹ «القناعة»، ش ۴۱۴۲.

أليس الله بأعلم بالشاكرين - یعنی خداوند متعال، شاکر را از هر کسی بهتر می‌شناسد و می‌داند که از میان این کفار قریش و فقرای مؤمن یا از میان غنی و فقیر، کدام یک شکرگذار نعمت‌های او تعالی است. و چون این مساکین حق منعم حقیقی خودشان را شناخته‌اند و دنبال حق را گرفته‌اند، خداوند متعال نیز آنان را به قبول حق موفّق کرده است و آنان عند الله از هر کسی بهتر هستند.

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ...﴾ - در این آیه بیان بعضی از حقوق مریدان موجود است که ایشان را بلامصلحت دینیه از خود طرد نکند و نزد آنان نشسته صحبت کند و ایشان را بشارت سلامتی و رحمت و قبول توبه دهد. (روح و بیان)<sup>(۱)</sup>

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ  
 و چون بیابند پیش تو کسانی که ایمان آورده‌اند به آیت‌های ما، پس بگو: «سلام علیکم»؛  
 كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا  
 لازم کرده است پروردگار شما بر خود مهربانی را که هر که از شما به نادانی کار بد  
 نَجْهَلَةً ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۹۹﴾  
 کرد و سپس توبه کند و بعد از آن نیکوکاری نمود، در این صورت خدا آمرزنده مهربان است •  
 وَكَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۰۰﴾  
 و همچنین تفصیل می‌کنیم نشانه‌ها را و تا ظاهر شود راه ستمکاران •  
 قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُلْ  
 بگو: هر آینه منع کرده شده‌ام من که عبادت کنم آن کسانی را که شما می‌پرستید به‌جز خدا. بگو:

لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٧﴾  
 پیروی نمی‌کنم آرزوهای شما را، آن‌گاه گمراه شده باشم و از راه یافتگان نباشم •  
 قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا  
 بگو: هر آینه من بر حجتی از پروردگار خود هستم و شما تکذیب کردید آن دلیل را. نزد من نیست  
 تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ  
 آنچه شما به زودی می‌طلبید آن را. حکم نیست مگر برای خدا؛ بیان می‌کند دین درست را و او  
 خَيْرُ الْفَصِيلِينَ ﴿٥٨﴾ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ  
 بهترین فیصله‌کنندگان است • بگو: اگر نزد من بود آنچه که زود می‌طلبیدش،  
 لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾  
 هر آینه به انجام رسانیده می‌شد کار میان من و میان شما و خداوند داناتر است به ستمکاران •

مفهوم کلی آیه‌ها: در این جا نیز باز به پیامبرش متذکر می‌شود و امر می‌فرماید که این گروه مسلمان چنان نزد ما محبوب‌اند که هر گاه پیش تو می‌آیند، بر آنان سلام کن یا به کسانی که پس از ارتکاب گناه، توبه می‌کنند و نزد تو می‌آیند، بگو: خداوند متعال چون توبه کرده‌اید، گناه‌تان را بخشیده و شما را مورد رحمت خویش قرار داده است. و در مقابل، به کفار و مشرکانی که می‌خواهند تو درباره‌ی خدایان‌شان چیزی نگویی، بگو: من از عبادت معبودان باطل شما منع شده‌ام و این یک کار ضلالت‌بار است و آنچه من به آن دعوت می‌دهم، از طرف خداوند متعال و دارای دلیل و برهان واضح و آشکار است. عذاب و معجزه هم در دست من نیست که تقاضا دارید برای اثبات حجت ادعاها و گفته‌هایم به زودی برای‌تان ظاهر سازم. این کارها در دست خداوند متعال است و مطمئن باشید که اگر عذاب در دست من بود و من ناراحت می‌شدم، همه‌تان را نابود می‌کردم! اما این‌ها در دست خداوند متعال است.

ربط و مناسبت

در گذشته خداوند متعال به پیامبرش دستور داد مراعات حال مؤمنان را اگر چه فقرا و مساکین باشد، بکند. این آیات از تتمه‌ی آیات قبلی می‌باشد.

### سبب نزول

در مورد سبب نزل این آیه چند قول هست؛ از جمله:

۱- عکرمه و ابن مسعود رضی الله عنهما می‌فرمایند: این آیه‌ی کریمه درباره‌ی مسلمانانی فقیر و تهیدست است که کفار آنان را تحقیر کردند و گفتند: در مجلسی که آنان نشسته‌اند، ما نخواهیم نشست؛ مگر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنان را از خود جدا سازد و پس از رفتن ما، با آنان بنشیند و صحبت کند. اما رسول الله (صلی الله علیه و آله) از این کار منع شد.

خداوند متعال برای تسلی آنان این آیه را نازل فرمود و به رسول الله (صلی الله علیه و آله) طریقه‌ی برخورد با این افراد را تعلیم نمود. پس از نزول این آیه، آن حضرت (صلی الله علیه و آله) هرگاه آنان را می‌دید، ابتدا به سلام می‌کرد و می‌فرمود:

«الحمد لله الذي جعل من امتي من أمرني أن أبدوهم بالسلام.»<sup>(۱)</sup>

در این حکم تمام کسانی که بعداً تا قیام قیامت می‌آیند داخل‌اند. یعنی باید با فقرا و مساکین چنین برخورد نمود.<sup>(۲)</sup>

۲- از بعضی مروی است که این آیه برای تسلی حضرت عمر (رضی الله عنه) نازل شد؛ خواندیم که او به پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیشنهاد کرد برای لحظه‌ای مسلمانان را از خود دور کند تا کفار قریش بنشینند. اما پس از این که آیه‌های مربوط به آن نازل شد، او و حضرت علی (رضی الله عنهما) - که آن بزرگوار هم این پیشنهاد را داده بود- از مشوره‌شان پشیمان و پریشان شدند. خداوند متعال برای تسلی ایشان این آیه را نازل کرد: ﴿كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾ [انعام: ۵۴]. یعنی تو عمر و امثال تو از این

۱- به نقل رازی رضی الله عنه در تفسیر: ۲/۱۳.

۲- اسباب النزول واحدی: ۱۲۱ - روح المعانی: ۲۱۲/۷ - تفسیر مظهری: ۲۴۳/۳.

سخن تان ناراحت نباشید؛ چون پس از توبه، مورد عفو قرار گرفته‌اید.<sup>(۱)</sup>  
 ۳- نزد بعضی دیگر این آیه در مورد کسانی نازل شد که پس از ارتکاب گناهان بزرگی نزد آن حضرت ﷺ آمدند و به گناهان خود اعتراف و از آن اظهار ندامت کردند. اما آن حضرت ﷺ جوابی نداد و آنان برگشتند. به دنبال این موضوع، این آیه نازل شد و رسول الله ﷺ آنان را خواست و آیه را برای شان تلاوت فرمود.<sup>(۲)</sup>

## تفسیر و تبیین

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ... (۵۴)

و إِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ ... یعنی هنگامی که فقرا و مهاجران و سایر صحابه رضی الله عنهم نزد تو می‌آیند، به قدری نزد ما محبوب هستند که باید بر آنان سلام کنی و بگویی:

سلام علیکم - در این باره سه توجیه وجود دارد:

۱. منظور این است که وقتی در مجلس تو می‌آیند، قبل از این که آنان سلام کنند، تو بر آنان سلام کن؛ نه به این معنا که آنان بر تو فضیلت یا آنان از تو توقع چنین کاری دارند، بلکه به خاطر اظهار فضیلت و عظمت آنان، پیش از آنان سلام کن.

۲. یعنی: از جانب من به آنان سلام بده. (آنان در نزد ما آن قدر محبوب هستند که وقتی نزد تو می‌آیند، بشارت ده که ربُّ العالمین برای شان سلام فرستاده است.) در دنیا برای بعضی از افراد صالح و کامل از جانب خداوند متعال سلام آمده است. مثلاً خداوند متعال به واسطه‌ی جبرئیل علیه السلام به خدیجه الکبری رضی الله عنها سلام فرستاد. در آخرت، الله تعالی به تمام اهل جنت سلام می‌گوید. این یک تشریف

۱- به روایت ابن جریر در تفسیر: ۲۰۱/۵ - ۲۰۰، ش ۱۳۲۶۷ - (روح المعانی: ۲۱۲/۷ - تفسیر ابن کثیر: ۱۳۵/۲).

۲- اسباب النزول واحدی: ۱۲۲ - روح المعانی: ۲۱۳/۷ - تفسیر قرطبی: ۴۳۵/۶.

و تعظیم بسیار بزرگ در دنیا و آخرت است.

۳. «سلام» در این جا به معنای لغوی خود یعنی سلامتی است. یعنی: هنگامی که نزد تو می آیند، به آنان بشارت سلامتی ده و بگو که اگر چه کفار بر شما تنقید می کنند، اما خداوند متعال شما را از هر نوع بدی از ناحیه ی آنان سالم نگه می دارد و پس از چندی، شما را بر اینان حاکم می گرداند و در آخرت هم برای شما سلامتی در سلامتی وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

هر سه توجیه به جای خود صحیح هستند و بلکه گفته شده که آیه دربرگیرنده ی هر سه معنای فوق می باشد.

کتب ربکم علی نفسه الرحمة - یعنی الله ﷻ قبل از آفرینش کاینات، در لوح محفوظ نوشته است: «ان رحمتی سبقت غضبی». <sup>(۲)</sup> لذا، اگر بنده ای نادانسته حرفی ناشایست بزند، قبل از این که مورد غضب من قرار گیرد، رحمت من بر وی نازل می شود. لذا، هرگاه از کسی گناهی سرزد، به طرف الله ﷻ رجوع نماید که او را مشمول رحمت خویش قرار می دهد.

«کتابت» به طریق احسان است نه وجوب. یعنی رحم کردن بر بندگان بر خداوند متعال واجب نیست، بلکه این احسان و لطف او تعالی است که قانون نهاده هرگاه شما بندگان رجوع کردید، او تعالی شما را می بخشد.

و نیز ثابت شد که الله ﷻ را «نفس» گفتن جایز است. چنان که قبلاً در تحت آیه ی ﴿تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ [مائده: ۱۱۶] در این باره بیان شد.

انه من عمل منکم سوء بجهالة - منظور این نیست که توبه کردن فقط از گناهی که نادانسته انجام می گیرند، باعث عفو گناهان است، بلکه گناهی که عمداً کرده شوند نیز اگر مرتکب آن ها صمیمانه توبه نماید، مورد عفو قرار می گیرد. این «جهالة» در مقابل «علم» نیست. بلکه برای بیان طبع انسانی است. یعنی انجام

۱- روح المعانی: ۲۱۳/۷.

۲- تخریج این حدیث گذشت (تبیین الفرقان: ۱۸۵/۱، تفسیر تسمیه، بحث پنجم).



گناه خود یک جهالت است.

فمن تاب من بعده واصلح - مرجع ضمیر «بعده» عمل سوء است. یعنی اگر پس از ارتکاب گناه، توبه نماید و به اصلاح نفس پردازد، معاف می‌گردد. اصلاح نفس به این خاطر لازم است که نمی‌گذارد شخص به طرف اعمال زشت باز گردد.

فانه غفور رحیم - خداوند متعال، بخشنده‌ی گناهان است و «رحیم» است؛ به این اعتبار که اعمال صالحه‌ی او را به هدر نمی‌دهد.

**وَكَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ ... (۵۵)**

و كذالك نفضّل الآيات ... - خداوند متعال می‌فرماید: همانطور که ما در «قرآن» احکام و آیات را در صحت توحید و نبوت و قضا و قدر خوب و به‌طور تفصیل و واضح بیان می‌کنیم تا برای مجرمان در قیامت عذری باقی نماند و نگویند ما نفهمیده‌ایم یا کسی به ما اطلاع نداده یا این که در «قرآن» نبوده است، به همین صورت مفصل می‌آوریم تا بدین طریق برای همیشه راه نیکان از بدان ممتاز و مشخص گردد.

**قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ ... (۵۶)**

قبلاً بیان شد که وظیفه‌ی رسول‌الله ﷺ تبشیر است و علاوه بر آن، بیان گردید که کفار از آن حضرت ﷺ خواستند تا خاموش شود و معبودان آنان را هدف ملامت و اهانت قرار ندهد و در عوض، آنان هم مخالفت او را نکنند. این آیه جواب کفار است. خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد به آنان بگوید: اگر خرابی عبادت آن‌ها را بیان نکنم و ساکت باشم، این سکوت خود یک نوع عبادت برای آن‌هاست؛ در حالی که این سکوت از وظایف من بیگانه است و من از آن منع شده‌ام.

قد ضللت اذاً و ما انا من المهتدين - اگر هر آن‌چه که شما بگویید من همان کنم،

آن وقت مانند گمراهان و خواهم بود.

**قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي ... (۵۷)**

قل اننی علی بینه من ربی - می فرماید: و بگو (تو ای پیامبر من ﷺ) به آنان که: دلایل توحید و نبوت من که از جانب خداوند متعال به من داده شده، برای من مثل آفتاب روشن است. پس با این وصف چطور می توانم متابعت شما نمایم و ساکت بمانم؟!

مقصود از «بینه»، حجج و دلایل توحید و نبوت هستند که در «قرآن» نازل شده اند یا خود «قرآن» یا دین اسلام است. و کذبتم به - شما آن چه را که با من است (یا دستور خداوند متعال را) تکذیب کردید.

مرجع ضمیر «به»، «بینه» است به این تأویل که «بینه» مؤنث لفظی محض است و برای تأنیث لفظی، ضمیر مذکر و مؤنث هر دو جایزند. برخی گفته اند: چون مراد از «بینه»، «قرآن کریم» است، مطابق با مذکر بودن لفظ «قرآن»، ضمیر مذکر آورده شد.

ما عندی ما تستعجلون به - «ما عندی»، یعنی: نزد من نیست. مفهوم عبارت این که: آن چه که شما به شتاب و عجله آن را می خواهید مانند معجزه و عذاب، همه در اختیار خداوند متعال هستند. این ضمیر در «به» به طرف «ما» عاید است.

مبنای این جمله ی کریمه این است که کفار به پیامبر ﷺ می گفتند: اگر تو پیامبر هستی، فلان معجزه یا عذاب را نازل کن. خداوند متعال به پیامبرش می گوید به آنان بفهماند که این ها همه در اختیار الله ﷻ هستند؛ هرگاه که بخواهد، نازل می کند.

ان الحکم الا لله - تمام دستورات و احکام برای الله تعالی هستند و از جانب او تعالی صادر می شوند. کسی دیگر نمی تواند از طرف خود حکمی بدهد؛ چه پیامبر باشد و چه فرشته.

يقض الحق - یعنی: بیّن الحق (حق را تبیین و روشن می‌سازد).

قرآ، فعل «يقض» را به دو صورت می‌خوانند:

۱. طبق قرائت ابن کثیر و عاصم و نافع رضی الله عنہم با «ص» است؛ از «قصص» به معنی

بیان کردن.

۲. چهار قاری دیگر آن را به «ض» می‌خوانند: «يقض الحق»<sup>(۱)</sup>.

و هو خیر الفاصلین - هر چه که الله تعالی فیصله کند، حق و از همه‌ی فیصله‌ها بهتر است. چون او سبحانه از همه بهتر می‌داند چطور فیصله نماید که به تمام زوایای زندگی مخلوقات آگاهی تامّ دارد.

**قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي ... (۵۸)**

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي ... - بگو: اگر ایقاع عذاب در دست من می‌بود و شما این قدر عجله می‌کردید، هنگامی که غضب من شدید می‌شد، شما را هلاک می‌کردم! اما این‌ها در قدرت خداوند سبحانه هستند و صبر او تعالی بسیار زیاد است. شما هر چه می‌کنید، او تعالی صبر و حلم نشان می‌دهد.

والله اعلم بالظالمین - خداوند متعال حال ظالمان را بهتر می‌داند. در علم او تعالی مؤاخذه‌ی آنان، معین به میعاد و وقتی خاصّ است و عذاب را تا میعاد آن به تأخیر می‌اندازد. اما در علم من (پیامبر صلی الله علیه و آله) این چیزها نیست و من مانند شما بنده‌ی او تعالی هستم.

## علوم و معارف

### □ لفظ «سلام» و شیوه‌ی به کار بردن آن

لفظ «سلام» در «قرآن» و حدیث به دو صورت معرفه (السَّلَامُ عَلَیْكُمْ) و نکره

۱- در این صورت در آن دو وجه جایز است: یکی این که ﴿الحق﴾ صفت مصدری محذوف قرار می‌گیرد. بدین ترتیب: «يقض القضاء الحق». یعنی: خداوند متعال به حق فیصله می‌کند. دوم این که ﴿الحق﴾ مفعول به و «يقض» به معنی «یصنع» است. یعنی: خداوند متعال حق می‌کند؛ زیرا تمام کارهای او تعالی حق است. (تفسیر کبیر: ۸/۱۳ - ۷).

(سلامٌ علیکم) آمده است. لذا اگر یکی به نکره هم سلام بدهد، جایز است. اما چون در احادیث بیشتر به صورت معرفه آمده، پس بهتر این است که به معرفه سلام گفته شود که هم ثابت است و هم دوری از تشبه با اهل بدعت در آن دیده می‌شود. اما جایی که مسأله‌ی تشبه در میان نباشد، جایز است. در هر صورت به معرفه بهتر است؛ چون عمل رسول الله ﷺ و صحابه و تابعین **هین** بر همین منوال بوده است.

در نماز، به جای «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ»، صورت نکره‌ی آن (سلامٌ) ثابت نیست؛ زیرا در هیچ یک از روایات و احادیث سلام در نماز به شکل نکره نیامده و بلکه همیشه با «الف و لام» آمده است. لذا در نماز «سلامٌ علیکم» گفتن مکروه است. حتی فقها نوشته‌اند که هنگام ادای آن، «الف و لام» را باید کاملاً ظاهر سازد. کوچک‌ترین ابهامی در آن خلاف اولی است. امام به طور وضوح «السلام علیکم» بگوید تا همه‌ی مقتدی‌ها بشنوند که او به معرفه سلام گفته است و این کار مستحب است و خلاف آن کراهیت دارد.

عکرمه رضی الله عنه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که بعد از نزول این آیه، رسول الله ﷺ هر جا که مسلمانی را می‌دید، فوراً به او سلام می‌کرد: «کان النبی ﷺ اذا رآهم بدأهم بالسلام». و در آخر می‌فرمود:

«الحمد لله الذی جعل من أمتی من أمرنی أن أبدأهم بالسلام»<sup>(۱)</sup> (سپاس خدایی را که در امت من بندگانی را پیدا فرمود که به من فرمان داده بر آنان سلام را آغاز نمایم).  
از این معلوم می‌شود که شأن مسلمانان بسیار بالاست.

#### □ معانی لفظ «سلام»

«سلام» به اعتبار لغت دارای چهار معناست:

۱- به نقل امام رازی رضی الله عنه در تفسیر کبیر: ۳/۱۳ (طبع دارالکتب العلمیة، سال ۱۴۲۵ هـ.ق.).

۱. دعا، ۲. اسمی از اسمای الهی، ۳. برای درخت کهور<sup>(۱)</sup> نیز «سلام» به کار رفته است؛ چون به سبب بلندی‌اش، از آفات و غیره مصون است، ۴. اسلام<sup>(۲)</sup>.  
گاهی سنگ سخت را نیز «سلام» می‌گویند؛ چون از هر شکستگی پاک و سالم است.

### یک اشکال و رفع آن توسط شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه

در این جا بسیاری از مفسران مسأله‌ای به صورت اشکال ایراد کرده‌اند که البته خیلی از آنان نتوانسته‌اند برای آن جوابی بیابند. از جمله‌ی آنان، امام رازی رحمته الله علیه است که در جواب آن حیران مانده است. اشکال این است که به روایات صحیحیه ثابت است که این سوره یک‌باره و در یک جا نازل شده است. اما بعضی از صحابه رضی الله عنهم و تابعین رضی الله عنهم و دیگر مفسران برای بعضی از آیات آن شأن نزول‌های مستقلی قایل شده‌اند. مانند آیه‌ی مورد بحث که می‌گویند در موضوع حضرت عمر رضی الله عنه نازل شده است و همین طور بعضی دیگر از اسباب نزول راجع به آیات دیگر. با این وصف چگونه ممکن است سوره‌ای که یک‌پارچه نازل شده باشد، بعضی از آیاتش شأن نزول جداگانه داشته باشد؟ چون آیات با همان سوره متصل هستند.

حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه در «الفوز الکبیر» به این اشکال جواب داده است؛ خلاصه‌ی سخن ایشان این است که: منظور از سبب نزول در این جا این نیست که آیه‌ی مربوطه، پس از فلان واقعه نازل شده و به آن اختصاص دارد، بلکه منظور صحابه رضی الله عنهم و تابعین رضی الله عنهم این است که مفهوم آن آیه، عام است و حکم آن بر هر واقعه‌ای که قبل از نزول این سوره یا در هنگام نزول آن یا بعد از آن به وقوع پیوسته است صادق می‌آید و عمومیت دارد.<sup>(۳)</sup>

۱- اسم بلوچی بر یک نوع درخت بزرگ و خاردار شبیه مغیلان.

۲- ر.ک: مفردات القرآن: ۲۳۹ الی ۲۴۱.

۳- و توضیح داده: «در این صادق آمدن، لازم نیست تمام اجزای واقعه بر تمام قیود حکم انطباق داشته باشد، بلکه فقط انطباق اصل حکم کافی است.» (الفوز الکبیر: ۴۶).

### □ ردّ عقیده‌ی خوارج در مورد حکمیت غیر الله

خوارج از آیه‌ی ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [انعام: ۵۷] استدلال کردند که هیچ کس نمی‌تواند در میان دو گروه حکم باشد؛ چون صادرکننده‌ی حکم خداوند متعال است و حکم نیز خودش می‌باشد.

تمام اهل سنت و جماعت بر این امر اتفاق دارند که کسی غیر از خداوند متعال هم می‌تواند حکم شود؛ چنان‌که در «قرآن» آمده است: ﴿وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ﴾ [انبیاء: ۷۸] و از احادیث صحیح‌ه نیز این مسأله به ثبوت رسیده است. اما خوارج بنا بر عناد و ضدیت این را می‌گفتند. چون گروه حضرت امیر معاویه رضی الله عنه و گروه حضرت علی رضی الله عنه هر کدام حکمی انتخاب کردند تا در میان‌شان فیصله نمایند، حضرت معاویه رضی الله عنه، حضرت عمرو بن العاص رضی الله عنه را و حضرت علی رضی الله عنه، حضرت ابوموسی اشعری رضی الله عنه را برای حکمیت برگزیدند. خوارج چون دیدند نتیجه‌ی این مذاکرات و فیصله بلایی است بر سر آنان، گفتند: «حکمیت جز برای خداوند متعال برای دیگری جایز نیست» و از آیه‌ی مذکور استدلال نمودند.

حضرت علی رضی الله عنه در مورد این سخن خوارج فرمود: «کلمة حق أريد به الباطل»<sup>(۱)</sup> یعنی «ان الحكم الا لله» کلمه‌ی حقی است، اما آنان به غلط استعمال می‌کنند.

### □ مواردی که باید مدّ نظر یک مبلّغ و معلّم باشد

از مجموع آیه‌ها چند درس أخذ می‌شود که باید همواره مورد نظر و عمل مسلمانان و به ویژه کسانی که کارشان تعلیم و تبلیغ است، باشد.

۱. حقّ به همه باید ابلاغ گردد- معلّمان و مبلّغان وظیفه دارند احکام حقّی خداوند متعال را به همه برسانند و در این راستا نه ملاحظه‌ی کسی را داشته باشند،

۱- به روایت مسلم در صحیح از عبیدالله بن ابورافع رضی الله عنه: زکات / باب ۴۸۰، ش ۱۵۷.

نه مدهانت نمایند؛ هرچند که ممکن است فقط آدم‌های ضعیف و فرودست سخن آنان را گوش کنند و متکبران و مغروران روی گردانند.

۲. **جاذبه‌ی هرکس، کمالات باطنی اوست** - ثابت شد که اصل و مدار تعلقات و انگیزه‌ی ایجاد ارتباطات باید کمالات باطنی و اخلاقیات باشد، نه شکوه و فرّ ظاهری و مادی. این برای معلمان و مبلغان بسیار مهم است. آنان نباید به ظاهر مردم بنگرند، بلکه به دارایی‌های معنوی آنان توجه داشته باشند و چشم از جاه و شکوه ظاهری ثروت‌مندان بپوشند. پس، دعوت باید عام باشد، اما توجه بیشتر به کسانی باشد که به دعوت لیبک می‌گویند.

۳. **سکوت در برابر منکرات، شرکت در منکر است** - معلم و مبلغی که می‌بیند در اجتماع و اطراف او کار یا کارهای ناشایستی انجام می‌گیرد و او قدرت تغییر آن یا موعظه‌ی مردم را دارد، نباید بدون اقدام بسر برد یا سکوت نماید که در این صورت، گویا او هم تابع آنان و در جرم‌شان شریک می‌باشد. در چنین صورتی اگر عذاب الهی نازل شود، اول بر آن معلم و مبلغ فرود می‌آید!

۴. **برای تعلیم یا تبلیغ یک مسأله باید دلیل داشت** - وقتی معلمی یک مسأله را تعلیم یا مبلغی مطلبی را ابلاغ می‌کند، قبل از هر چیز باید آن را خود مدلل فرا گیرد. اگر دلیل نداشته باشد، نباید آن را بیان کند. چه در صورت داشتن دلیل یقین حاصل می‌کند که آن تعلیم و تبلیغ او صحیح است و روز قیامت باعث هلاکی‌اش نمی‌گردد.

۵. **در برابر مصایب راه تعلیم و تبلیغ باید صبر کرد** - طبیعی است که در راستای تعلیم و تبلیغ، مشقات و مشکلاتی روی می‌نماید. از آیه‌ها درس می‌گیریم که باید پیامبرگونه این مشکلات و مصایب را تحمل کنیم و دست از ادای وظیفه بر نداریم.

### ❑ دو درس مهم دیگر

از آیه‌ها ضمناً دو درس بزرگ دیگر هم ثابت گردید:

۱. هر کس خداوند متعال را بیشتر شکر کند، او تعالی نعمت‌های خویش را بر او بیشتر می‌فرماید. همچنین اگر خود را به دین هر چه نزدیک‌تر نماید، خداوند متعال او را قریب‌تر می‌کند و هر چه دورتر گردد، دورتر می‌سازد.
۲. شرافت انسان به حالت ظاهری نیست، بلکه به اخلاق و کمالات معنوی است.

\* وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ  
 و نزد اوست کلیدهای غیب؛ نمی‌داند آن را کسی مگر او، و می‌داند آنچه در بیابان و دریاست،  
 وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ  
 و نمی‌افتد هیچ برگ‌گی مگر این که می‌داند آن را، و نمی‌افتد هیچ دانه‌ی در تاریکی‌های زمین و نه هیچ تری  
 وَلَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿۵۱﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم  
 و نه هیچ خشکی مگر این که ثبت است در کتاب روشن • و اوست آن که روح شما را قبض می‌کند  
 بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثْكُمْ فِيهِ  
 به شب، و می‌داند آنچه کسب کردید در روز. باز بر می‌انگیزد شما را در روز  
 لِيُقِضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم  
 تا به انجام رسانیده شود میعاد معین. سپس به سوی او بازگشت شماست. سپس خبر می‌دهد شما را  
 بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۵۲﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ  
 به آنچه می‌کردید • و اوست غالب بالای بندگان خود، و می‌فرستد  
 عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا  
 بر شما ملائکه‌ی نگاهبان تا وقتی که به سراغ کسی از شما مرگ بیاید. فرستادگان ما روح او را قبض می‌کنند  
 وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿۵۳﴾ ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ  
 و آنان کوتاهی نمی‌کنند • باز گردانیده شوند مُردگان به سوی الله؛ که خداوند حقیقی‌شان است.  
 أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿۵۴﴾



آگاه شوید که برای اوست حکم و او سریع‌ترین حساب‌کنندگان است •

### ربط و مناسبت

قبلاً خداوند متعال فرمود که چه بسا کفار از روی نادانی خویش، نزول عذاب را عاجلاً طلب می‌کنند که این کارشان اصلاً برای‌شان خیری به دنبال ندارد؛ چنان‌که فرمود: ﴿وَهُوَ خَيْرُ الْفَصْلَيْنِ﴾ [انعام: ۵۷] و آن‌گاه قدرت کامله‌ی خویش را بیان نمود که: ﴿وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ﴾ [انعام: ۵۸]. در این آیات، احاطه‌ی علم و قدرت خود بر تمام مخلوقات را بیان می‌فرماید. یعنی می‌گوید: شما کافران گمان می‌برید که تأخیر در ایقاع عذاب از بی‌علمی و بی‌قدرتی خداوند متعال نشأت می‌گیرد! خیر، علم و قدرت او تعالی بر تمام اشیا و کاینات محیط است. اگر عذاب را مؤخر می‌کند، از روی حکمت است. علاوه بر این، در این آیات تمام جهات توحید صفاتی را نیز بیان می‌فرماید.

## تفسیر و تبیین

در این آیات کریمه خداوند ذوالجلال برای بندگان توحید خود را در تمام امور و در تمام نظام دنیا توضیح می‌دهد. این شأن امتیازی دین مبین «اسلام» است که از همه‌ی مذاهب دیگر درباره‌ی توحید بیشتر سخن گفته است. توحید فقط به این که ذات خداوند متعال را واحد بدانیم، تمام و کامل نمی‌شود، بلکه در کنار آن باید به صفات او تعالی نیز ایمان داشته باشیم و کمال در آن‌ها را فقط منحصر به ذات خداوند متعال بدانیم. در یک سخن: توحید مسلمان آن وقت کامل می‌گردد که الله ﷻ را در ذات و صفات یگانه بدانند.

### صفات خداوند متعال

صفات خداوند ﷻ، آن قدر زیاد هستند که محال است در حیطه‌ی شمارش

بگنجند، بلکه اگر تمام دریاها جوهر و تمام درختان قلم و تمام مخلوقات با هم جمع کردند، باز هم قادر نخواهند بود صفات خداوند متعال را بنویسند و همه‌ی آن‌ها قبل از اتمام صفات خداوند متعال، تمام می‌گردند. اما صفاتی که یک بنده با دانستن آن‌ها، موحد می‌شود، اجمالاً ۹۹ هستند. و اجمال این ۹۹، ۹ تا هستند که به شرح زیراند:

۱. «حیات»: انسان اعتقاد داشته باشد که خداوند متعال برای همیشه بوده و خواهد بود. «الآن کما کان و یکون کما کان»<sup>(۱)</sup>

۲. «علم»: اعتقاد داشته باشد که علم خداوند متعال بر تمام کلیات و جزئیات کاینات - از موجودات گرفته تا مغیبات و بر کوچک و بزرگ و معدوم و موجود و ممکن و محال - محیط می‌باشد.

#### محیط است علم ملک بر بسیط      قیاس تو بروی نگرده محیط

خداوند متعال ذاتی است که علم هیچ ذره‌ای از او پوشیده نیست. تمام کارها و جزئیاتی را که انسان‌ها و سایر مخلوقات از آن‌ها خبر ندارند، او تعالی به طور اتم می‌داند. به قول سعدی رحمته:

برو علم یک ذره پوشیده نیست      که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

۳. «قدرت»: قدرت او تعالی محیط بر تمام کاینات و اشیا و ذره‌ها است.

۴. «سمع»: سمع خداوند متعال، آن قدر قوی و وسیع است که اگر یکی بدون این که بر زبان سخنی رانده باشد و فقط در قلب چیزی تصور نماید، او تعالی آن را می‌شنود. فریاد مورچه‌ها و ماهی‌ها و فریاد تمام مخلوقات بزرگ و کوچک را به خوبی می‌شنود.

۵. «بصر»: در بینایی نیز با هیچ کس دیگر قابل قیاس نیست. آنچه را که در زیر روشنی عالمگیر آفتاب نمی‌توان دید، خداوند متعال به وضوح می‌بیند. از

۱ - «اکنون همان‌طور است که بوده و همان‌طور خواهد بود».

مولکول گرفته تا اتم و سایر موجودات ذره‌بینی و میکروسکوپی نزد او تعالی ظاهر و واضح‌اند.

۶. «اراده»: او تعالی صاحب اراده است. فرموده: ﴿فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ﴾ [بروج: ۱۶].  
 ۷. «مشیت»: هر چه می‌خواهد انجام دهد، کسی را یارای مخالفت نیست و آن چه را که نمی‌خواهد، کسی نمی‌تواند انجام دهد: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [تکویر: ۲۹].  
 و به قول پیامبر ﷺ:

«ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن»<sup>(۱)</sup> (آن چه خداوند متعال بخواهد، می‌شود و آن چه نخواهد، نخواهد شد).

نشود بی ارادتش کاری      نخلد بی مشیتش خاری

۸. «خلق»: آسمان‌ها و زمین و جنت و دوزخ و تمام کاینات را او ﷻ آفریده و اوست که دوباره زنده می‌کند.

۹. «رزاقیت»: رزق هر موجودی را به او می‌رساند؛ به طوری که کرمی در دل سنگی سخت هم از سفره‌ی او روزی می‌خورد.

نزد بعضی دو صفت دیگر هم وجود دارند که باید دانسته شوند:

۱. اِحیاء، ۲. اِماتة.

از میان صفات نه گانه‌ی مذکور، اکمل الصفات دو هستند: ۱. علم، ۲. قدرت. در آیه‌ی ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ...﴾ [انعام: ۵۹]، صفت علم بیان گردیده و از آن به بعد تا ﴿... وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَسِيبِينَ﴾ [انعام: ۶۲] بیان صفت «قدرت» او ﷻ است.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ... (۵۹)

۱- به روایت ابو داود در سنن از خادمه‌ی دختر رسول الله ﷺ از دختر رسول الله ﷺ: ادب/ باب ۱۱۰ «ما يقول اذا اصبح»، ش ۵۰۷۵- و بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات: ۱/ ۲۶۸/ ۱ الی ۲۷۱ (باب «ما شاء الله كان و ما لم يشأ لم يكن»).

و عنده مفاتيح الغيب ... - «مفاتيح»، جمع «مفتح» (به کسر میم) و یا «مفتح» (به فتح میم) است. جمع الجمع هر دو (مفتح و مفتح)، «مفاتیح» می آید. اگر «مفاتيح» جمع «مفتح» باشد، به معنی خزانه است؛ جایی که مثلاً پادشاهی خزانه‌ای نهاده باشد. و اگر جمع «مفتح» باشد، آن وقت به معنی کلید است.<sup>(۱)</sup> نزد مفسران هر دو ترجمه معتبرند.

در صورت اول معنی این می‌شود: «نزد اوست خزانه‌های غیب.» (توصیف «علم غیب» به «خزانه»، اشاره به این نکته دارد که علم غیب او ﷻ که محیط بر تمام کلیات و جزئیات باشد، مثل خزانه سربسته است و جز او تعالی کسی دیگر آن را نمی‌داند.)

در صورت دوم یعنی: «نزد اوست کلیدهای غیب.» (این اشاره به تصرف کامل خداوند متعال بر تمام کاینات است؛ بدون مشارکت غیری.)  
بنابراین، «مفاتيح» احتمال اسم ظرف و اسم فاعل - هر دو - را دارد.  
لا يعلمها الا هو - ضمیر «ها» به طرف ﴿مَفَاتِيحُ﴾ راجع است. بعضی آن را راجع به ﴿غَيْبُ﴾ گفته‌اند.

### دو قسم علم الهی

از جنبه‌ای دیگر، علم خداوند متعال به دو قسم است: (۱) علم تکوینی، (۲) علم تشریحی.

«علم تکوینی»، علمی است که مخصوص خداوند متعال می‌باشد یا به عبارت دیگر: خزانه‌ای از علم است که کلید آن فقط در نزد خداوند متعال می‌باشد. به این علم، «علم غیب خاصه» و «قدرت عامه» و «قدرت مطلقه» نیز می‌گویند.  
«علم تشریحی»، مربوط به مصالح مخلوقات و بندگان است. خداوند متعال در زمان ارسال هر پیامبری، مقداری از غیوبات شرعیه را که نیاز بود، به او می‌داد و این به وسیله‌ی وحی صورت می‌گرفت. برای اولیای امت به طریق الهام نیز

۱- تفسیر کبیر: ۸/۱۳.

پاره‌ای از این علوم عطا می‌شود.

پس، تا زمانی که این غیوبات شرعیه به وحی بر پیامبران علیهم‌السلام یا به الهام بر اولیا منکشف و معلوم نمی‌شدند، در پرده‌ی غیب الهی قرار داشتند. اما پس از وحی و الهام، از این خصوصیت خارج می‌شدند. وقتی می‌گویند: «پیامبران علیهم‌السلام علم غیب تشریحی می‌دانستند»، یعنی این که به وحی برای‌شان آشکار می‌شد و اساساً برای ارشاد و تشریح خلق به آن نیاز داشتند. در آیه‌های ﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿۱۰۱﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ... ﴿[جن: ۲۶ و ۲۷]﴾ اشاره به همین علم تشریحی هم شده که فقط مخصوص خداوند متعال نیست.

اگر علم الهی را به معنای اول (علم تکوینی) مورد نظر قرار دهیم، به انبیا علیهم‌السلام و کسی دیگر از بندگان نمی‌توان «عالم‌الغیب» گفت و آیه‌ی مورد بحث ما که می‌فرماید: ﴿لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾، همین قسم علم غیب را از غیر خداوند تعالی نفی می‌کند.

### تعریف «غیب» در اصطلاح قرآنی

صفت «علم غیب» صفتی است که مخصوص خداوند متعال می‌باشد. هر کس که به این صفت در مخلوقی دیگر مثلاً در پیامبران علیهم‌السلام یا ملائک یا اولیاء الله بالاستقلال قایل باشد، کافر است.

قاضی ثناء الله پانی پتی رحمته‌الله در «تفسیر مظهري» برای «غیب» جامع‌ترین تعریف را ارایه کرده است؛ وی در تعریف آن می‌گوید: غیب عبارت از هر آن چیزی است که تا به حال به وجود نیامده باشد. یعنی هر چه که نسبت به مردم آن زمان، پیدا نشده، «غیب» است. مثلاً در زمان گذشته مظاهر علوم جدید از قبیل هواپیما، لکوموتیو، کامپیوتر و ... وجود نداشتند، لذا برای مردم آن زمان همه‌ی این چیزها «غیب» بودند. و نیز هر چه که در آینده اختراع می‌شود، امروز برای ما «غیب» هستند. این یک جزء از تعریف غیب است.

جزء دوم آن این که: یک چیز به وجود آمده است، اما خداوند متعال کسی

را به وجود آن خبر نداده است.<sup>(۱)</sup>

پس تعریف کلی «غیب» این است: «هر چه که اصلاً به وجود نیامده، یا در عرصه‌ی وجود آمده ولی کسی از آن خبر ندارد، غیب گفته می‌شود.» این یک تعریف جامع و مانع است.

مثال جزء اول «غیب»: حوادثی که در آینده یا پس از مرگ به وقوع می‌پیوندند، حالات و واقعات روز قیامت، کیفیت تولد انسان‌ها و سایر حیوانات، عمر موجودات، مکان مردن انسان و حیوانات و ... همه از اموری هستند که جز خداوند متعال کسی از آن‌ها خبر ندارد.

مثال جزء دوم «غیب»: مثلاً علم به این که طفلی که در شکم است آیا زیباست یا زشت‌رو، نیک‌بخت خواهد بود یا شوم، پسر خواهد بود یا دختر، همه از قسم دوم غیب هستند؛ اگر چه پزشکان با گرفتن عکس‌هایی از جنین می‌گویند پسر یا دختر است، اما به کرات حدس آن‌ها غلط از آب در آمده و خودشان نیز به این مسأله معترف‌اند و علاوه براین، رؤیت به ابزار و سایل جزو غیب نیست. در این آیه بیان کمال علم خداوند متعال است. یعنی در علم او تعالی تمام امور غیب داخل هستند.

چیزهای دیگری که غیب نیستند، داخل کردن آن‌ها در غیب تکلف است؛ زیرا معنی این نیست که هر چه را ما نبینیم اما دیگری آن را ببیند، «غیب» است. مانند علم نجوم که برای هر کس آشکار نیست، اما برای نجومی به وضوح قابل رؤیت است. علم رمل، جفر، کیمیا، ریمیا و سیمیا همه خارج از غیب‌اند؛ زیرا صاحبان فن آن‌ها را می‌دانند. و نیز آن‌چه که به وسیله‌ی کشف و الهام یا وسیله‌ای دیگر معلوم می‌گردد، در غیب داخل نیست. «غیب» - چنان که گفتیم - آن است که در زمانی که ما زندگی می‌کنیم از ما کلاً غایب باشند؛ به طوری که با هیچ وسیله‌ای نمی‌توان آن را دریافت.

پس کسی که قایل به پیش‌بینی دانشمندان به بعضی از حوادث طبیعی مانند زلزله، باران، گرمی هوا و ... شود، کافر نیست؛ چون این چیزها به وسایل دریافت می‌شوند و بنابراین، «غیب» نیستند.

خلاصه، هر چه که به وسیله‌ی وحی، کشف، الهام، اسباب عادی، قراین، علوم، وسایل روحیه و جسمیه ادراک شود، «غیب» نیست. علم غیب فقط نزد خداوند متعال و تنها اوست که به آن آگاهی دارد.

و يعلم ما فی البرّ والبحر - در این جمله‌ی کریمه و جملات بعد، خداوند متعال با بیان وسعت و احاطه‌ی علم غیب خویش بر تمام مخلوقات و کاینات، تفصیل علم غیب خویش را بیان می‌فرماید.

فرمود: ﴿ما فی البرّ و البحر﴾. تعداد و تنوع و شگفتی‌های موجودات دریا و خشکی حقیقتاً از قدرت حسر آدمی فراتر است و کشفیاتی که در این زمینه پی‌درپی صورت می‌گیرد، دانشمندان را در حیرت فرو برده است.

حضرت ابن عباس رضی الله عنهما فرموده است: «نه برابر انسان‌ها، در عالم جنّ وجود دارد.» و اضافه می‌کند: «اگر تمام جن‌ها و موجودات خشکی را جمع کنند، فقط یک دهم موجودات دریایی می‌گردند و اگر همه‌ی این‌ها را همراه با موجودات دریایی جمع نمایند، برابر با یک دهم موجودات جوّی می‌گردند!» این موجودات جوّی همیشه در جوّ در حرکت‌اند؛ مثل ماهی در دریا. این مخلوقات در جوّ زندگی می‌کنند و همان‌جا می‌میرند و ما و شما آن‌ها را نمی‌بینیم. حضرت ابن عباس رضی الله عنهما در ادامه‌ی سخنش می‌فرماید: «اگر همه‌ی موجودات زمینی و جوّی را جمع کنند، به اندازه‌ی یک دهم مخلوقات آسمان خواهند بود و همین نسبت میان مخلوقات آسمان اول و دوم، دوم و سوم، ... تا آسمان هفتم برقرار است.»

خداوند کریم در این جمله‌ی کریمه در چند لفظ، علم تمام این مخلوقات بی‌شمار را مخصوص به خود اعلام فرموده است.

و ما تسقط من ورقة الاّ يعلمها - هیچ برگ‌گی از هیچ درختی نمی‌افتد؛ مگر این که خداوند متعال از آن آگاه است.

و لا حبة - هر قدر بذر درختان و گیاهان و انواع میوه‌ها و سبزی‌ها در زمین موجود است، او تعالی تعداد همه‌ی آنها را می‌داند؛ زیرا تمام آنها به دستور خود او تعالی و توسط فرشتگان مأمور در دل زمین نهاده شده‌اند.  
مراد از ﴿ظلمات الارض﴾، داخل زمین است.

و لا رطب و لا یابس - هر خشک و تری که باشد، در علم او ﷻ جای دارد.  
«رطب» و «یابس» در واقع اشاره به این تقسیم کلی در انواع مخلوقات دارد که همه‌ی آنها به اعتبار جنس، یا خشک (یابس) هستند یا تر (رطب). توضیح آن که: در عالم، تمام موالید در سه دسته جای دارند: (۱) حیوانات، (۲) نباتات، (۳) جمادات. حیوانات و نباتات، «تر» و جمادات، «خشک» هستند. و اگر روح حیوانی و نباتی از دو دسته‌ی اول سلب شود، آنها هم خشک خواهند شد.  
الآ فی کتاب مبین - حالات و سرگذشت همه‌ی آنها و نیز تمام علوم در یک کتاب واضح نوشته شده‌اند.

درباره‌ی ﴿کتاب مبین﴾ سه توجیه آمده است:

۱. لوح محفوظ، ۲. علم خداوند متعال، ۳. «قرآن مقدس» (پس «قرآن» باید با تدبر در اصول و فروع آن نظر کرده شود و آنها را فهمید؛ چون در «قرآن» تمام این‌ها وجود دارند.)

آیات بی‌شماری بر احاطه‌ی علم خداوند متعال دلالت می‌کند. مثلاً این آیه‌ها:

﴿إِنهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ...﴾ [لقمان: ۱۶]،

﴿بَعَلُّمَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [بقره: ۲۵۵]،

﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ...﴾ [سبأ: ۳]،

﴿وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾ [طلاق: ۱۲]،

... و بسیاری آیات دیگر.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ... (۶۰)



این آیه نیز در بیان کمال قدرت و علم خدوند متعال است.

و هو الذی یتوفاکم باللیل - منظور از ﴿یتوفاکم باللیل﴾، خواب است که مرگ مجازی می‌باشد. یعنی خداوند متعال همان ذات است که خواب را بر شما مسلط و به وسیله‌ی آن خواص حواس پنجگانه‌ی شما را معطل می‌کند؛ طوری که بر اثر آن حرکات و احساس اعضا و جوارح فوت می‌شوند. به دلیل همین مشابهت ظاهری میان مرگ و خواب است که گفته‌اند: «النوم، أخو الموت» (خواب، برادر مرگ است).

و یعلم ما جرحتم بالنهار - ﴿ما جرحتم﴾ یعنی: «ما کسبتم» (هرچه در روز کسب می‌کنید و انجام می‌دهید، خداوند متعال آن را می‌داند).

ثم یبعثکم فیه - یعنی در روز شما را زنده می‌کند و به سبب آن در اعضای شما تحرک به وجود می‌آورد.

لیقضی اجل مسمی - این تحرک و انفعالات را به شما می‌دهد تا چند روزی زندگی کنید و سپس اجل مسمی بیاید.

ثم الیه مرجعکم - «مرجع» دو احتمال دارد: (۱) مصدر میمی، (۲) ظرف مکان. یعنی: برگشت یا جای برگشت شما به وسیله‌ی موت حقیقی به جانب خداوند متعال است.

ثم ینبئکم بما کنتم تعملون - پس از برانگیختن از قبور، الله ﷻ تمام حوادث و اتفاقات زندگی شما را به شما خبر می‌دهد.

### وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ... (۶۱)

در این آیه، بیان کمال قدرت و کمال حکمت او تعالی است و مناسبت آن با آیه‌ی قبل در این است که قبلاً احاطه‌ی علمی خداوند متعال بیان گردید و هم اینک غلبه و فوقیت قوه‌ی قهریه و قدرت او تعالی بر جمیع کاینات و تصرف او تعالی در نظام عالم بیان می‌شود.

و هو القاهر فوق عباده - منظور از «عباد»، فرشتگان و انسان‌ها و جن‌ها هستند.

یعنی: قدرت او تعالی بالاتر و بر بندگان غالب است.  
و یرسل علیکم حفظة - خداوند متعال بر شما گروه فرشتگان «حفظة» را می فرستد که عده‌ای از آنها محافظ اعمال شما و عده‌ای دیگر محافظ خود شما هستند.  
 در حدیث آمده است که بعضی از انسان‌ها، ۱۰ محافظ دارند و بعضی دیگر ۱۰۰ و بعضی دیگر ۴۰۰<sup>(۱)</sup> و این‌ها غیر از «کرام کاتبین» هستند.<sup>(۲)</sup>  
 در حدیثی دیگر آمده است:

«اگر فرشتگان محافظ یک چشم به هم زدن از انسان جدا شوند، شیاطین و اجنه او را تکه تکه و نابود می‌کنند.»<sup>(۳)</sup>

حتى اذا جاء احدكم الموت توفته رُسُلنا ... - «حتی» برای غایت و انتها است. یعنی فرشتگانی که خداوند متعال برای حفاظت شما می فرستد، تا مدت حیات از شما محافظت می کنند و همین که مدت حیات شما تمام گردد، کنار می روند و فرشتگان مرگ کار قبض روح را شروع می کنند.

طریق جمع آیات متضاد - که از بعضی معلوم می شود کشنده خود خداوند متعال است و از بعضی معلوم می گردد که حضرت عزرائیل عليه السلام است و از بعضی دیگر، فرشتگان دیگری فهمیده می شود - قبلاً بیان گشت و گفتیم که در اصل موت در اختیار خداوند متعال و کشنده‌ی حقیقی او تعالی است: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ [زمر: ۴۲]. اما عزرائیل عليه السلام «توفی» مجازی را در اختیار دارد و بنابراین نسبت توفی به جانب او مجازاً است و به همین معنا است این آیه: ﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ﴾ [سجده: ۱۱]. و معنای ﴿توفته رُسُلنا﴾ این است که فرشتگانی

۱ - بخوانید: تفسیر طبری: ۳۵۰/۷، ش ۲۰۲۱۱ - معجم طبرانی - مکاید الشیطان از ابن ابی الدنیا (روح المعانی: ۱۴۱/۱۳ - در منشور: ۴۸/۴).

۲ - روح المعانی: ۱۴۱/۱۳.

۳ - به روایت ابن ابی الدنیا در مکاید الشیطان - و طبرانی در معجم - و صابونی در ماتین (روح المعانی: ۱۴۱/۱۳) - و ابن جریر طبری در تفسیر موقوف بر کعب احبار رضی الله عنه: ۳۴۵/۷، ش ۲۰۲۴۶.

که تحت امر حضرت عزرائیل علیه السلام هستند، بندگان را موت می‌دهند. و نسبت «توفی» به جانب آنان به دلیل مباشر بودن‌شان است.<sup>(۱)</sup>

### ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰهُمُ الْحَقِّ... (۶۲)

**ثم ردوا الى الله مولهم الحق - ﴿مولهم الحق﴾** یعنی پادشاه و مالک حقیقی؛ ذاتی که مالکیت‌اش ثابت و حق است و پادشاهان دیگر، مجازی‌اند. ضمیری که در «رُدُّوا» هست، راجع به گروهی است که بر آنان موت می‌آید. **علت جمع ضمیر و فعل، آمدن ﴿علیکم﴾** در آیه‌ی قبل است. **الا له الحکم - حکم برای او صلی الله علیه و آله است؛** در هر کجا؛ آسمان باشد یا زمین. **و هو اسرع الحاسبین - محاسبه‌ی او** تعالی دیر هم نمی‌شود، بلکه حساب را با سرعت از تک‌تک بندگان می‌گیرد. اگر محاسبه از یک بنده را به دست بنده‌ای دیگر بدهند، تا ۱۰۰ سال هم نمی‌تواند کار محاسبه‌اش را کامل کند. اما خداوند متعال به راحتی قادر است تمام بندگان را که در زمین بوده‌اند، محاسبه نماید و این واقعاً شگفت‌انگیز است. اما حقیقتاً در قدرت او صلی الله علیه و آله چیزی اندک است.

### دفع یک تعارض

در مورد زمان محاسبه در محشر نیز آیه‌ها به ظاهر مختلف‌اند. در آیه‌ای این مدت، هزار سال آمده و در آیه‌ای دیگر، پنجاه هزار سال و در آیه‌ی مورد بحث آمده: **﴿وَهُوَ اَسْرَعُ الْحٰسِبِیْنَ﴾** [انعام: ۶۲]. سؤال پیدا می‌شود که این اسرعیّت خداوند متعال با آن هزار سال و پنجاه هزار سال چگونه وفق می‌خورد؟ این عین سؤالی است که برای اُمّ المؤمنین حضرت عایشه‌ی صدیقہ رضی الله عنها پیش آمد و ایشان از جناب رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدند. آن حضرت علیه السلام برای زوجه‌ی طیّبه‌اش توضیح دادند که این بسته به نوعیت اعمال و طریقه محاسبه‌ی افراد است. از بعضی بسیار دقیق و با تفصیل حساب گرفته می‌شود و از بعضی با تسهیل بیشتر.

۱- روح المعانی: ۲۲۹/۷ - تفسیر کبیر: ۱۶/۱۳.

به همین دلیل، محاسبه‌ی بعضی تا پنجاه هزار سال و بعضی دیگر تا هزار سال به طول می‌انجامد و بعضی نیز چنان با سهولت و سرعت از مرحله‌ی حساب رد می‌شوند که مدت آن به اندازه‌ی ما بین نماز فجر تا طلوع آفتاب خواهد بود و برخی دیگر در مدتی کمتر از این هم محاسبه می‌شوند.

برخی گفته‌اند: ﴿أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ اشاره به علم خداوند علیم دارد. یعنی اگر پنجاه هزار سال هم باشد، در علم او تعالی بسیار زود و سریع است؛ چه به نزد او تعالی دیر و زود وجود ندارد و زمان یکسان است.

عده‌ای دیگر گفته‌اند: به اعتبار حساب انسان‌ها، زمان محاسبه طولانی خواهد بود. یعنی اگر فرضاً قرار باشد انسان‌ها حساب بگیرند، تا هزار سال هم این کار تمام نمی‌شود. اما خداوند عز وجل به قدرت خویش این محاسبه را بسیار سریع صورت خواهد داد. به همین معنا در حدیث آمده: «خداوند متعال در عرض يك نصف روز همه را محاسبه می‌کند.»

#### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّكُم بِاللَّيْلِ﴾ - صاحب «روح المعانی» می‌فرماید: بعضی صوفیه می‌گویند که قابض بعضی ارواح خود خداوند متعال است و قابض بعضی دیگر عزرائیل عليه السلام و قابض بعض دیگر، فرشتگان دیگر. این به اعتبار تفاوت حالات و درجات بندگان می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

قُلْ مَنْ يُنَجِّكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا  
 بگو: کیست که می‌رهاند شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا و مناجات می‌کنید به‌جانب او به‌زاری  
 وَخُفْيَةً لِّئِنْ أَجْنَأْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۳﴾  
 و دعای پنهانی؛ می‌گویید: اگر رهایی دهد ما را از این محنت، هرآینه می‌شویم از شکرکنندگان •

۱- روح المعانی: ۲۲۹/۷ - بیان القرآن: ۱۰۳/۳.

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾

بگو: خدا می‌رہاند شما را از آن محنت و از هر اندوهی، اما باز [برای او] شریک او مقرر می‌کنید •

### ربط و مناسبت

در آیه‌های گذشته، خداوند متعال کمال و وسعت علم و قدرت خویش را بیان فرمود. در این آیه‌ها نمونه‌هایی از مظاهر بی‌پایان علم و قدرت خویش را به میان می‌آورد.

## تفسیر و تبیین

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْاَلْبَرِّ... (۶۳)

قل من ینجیکم ... - یعنی از آنان پرس: ذاتی که شما را از مصایب و بلیات خشکی و دریا نجات می‌دهد، کیست؟

لفظ «ظلمات» جمع «ظلمة» به معنی تاریکی است. در این جا این علت جمع آورد به که تاریکی به انواع و اقسام مختلفی وجود دارد. مثلاً، تاریکی شب، تاریکی دریا، تاریکی ناشی از گرد و غبار، تاریکی باران و غیره.

اگرچه بعضی اوقات تاریکی برای انسان مفید و حتی لازم است، مثل تاریکی شب که انسان برای آسایش واقعاً به آن احتیاج دارد، اما غالباً و اکثر اوقات هر انسانی برای پیش بردن کارهایش به روشنی احتیاج دارد و تاریکی آن کارها را معطل می‌کند. از این وجه «نور» یک نعمت کامل است، به خلاف تاریکی که فقط در بعضی اوقات نعمت است. برای همین در محاوره‌ی عرب، تاریکی مجازاً برای مصایب و مشکلات استعمال می‌گردد. در این آیه نزد جمهور، همین معنای مجازی آن مراد است.

بعضی «ظلمت» را بر معنای حقیقی خود (تاریکی) حمل کرده‌اند؛ چون انسان

معمولاً در تاریکی شب راه را در بیابان و دریاها گم می‌کند و همچنین خوف و خطر در شب از روز بیشتر است. اما جمهور مفسران معنای اول (معنای مجازی) را مراد دانسته‌اند.

طبق معنای مجازی نیز به کار رفتن صیغه‌ی جمع (ظلمات) بر مبنای واضحی قرار دارد؛ چون مصایب، گوناگون و زیاداند. مانند فقر، مرض، خسارت مالی، خسارت جانی، مصیبت از ناحیه‌ی فرزندان و ...

**سؤال:** برای بیان مصایب، چرا مجازاً از لفظ «ظلمت» (تاریکی) استفاده شده است؛ درحالی که مصایب فقط در تاریکی متحقق نمی‌شوند، بلکه روشنایی هم می‌تواند مشکلاتی در خود داشته باشد؟

**جواب ۱:** انسان طبعاً از تاریکی می‌ترسد؛ چنان که برخی در شب حتی برای وضو هم از اتاق خارج نمی‌شوند. اما در روز معمولاً این ترس طبعی وجود ندارد.

**جواب ۲:** اکثر بلیات و مصایب در شب نازل می‌شوند. و برای همین دستور دادند که شب‌ها درب ظروف و کیسه‌های آذوقه بسته شود. از طرفی، جن‌ها که ظلمتی‌اند، شب‌ها به گشت و گذار می‌پردازند و موجب اذیت و آزار انسان‌ها می‌گردند. برای همین در حدیث آمده که اجنه روزها در غارها مخفی می‌مانند؛ چون مناسبتی با روشنی روز ندارند، اما شب‌ها بیرون می‌آیند، پس به فرزندان خود اجازه ندهید که بعد از غروب آفتاب از خانه‌ها بیرون روند و حیوانات خود را تنها رها نکنید ... همچنین از رسول الله ﷺ روایت شده که فرمودند:

«در سال شبی است که تمام مصایب و مشکلات آن سال در همان شب نازل می‌شوند.»

خلاصه، شب به این وجوب با بلا و مصیبت مناسبت دارد و برای همین به جای «نور»، «ظلمت» ذکر فرمود.

تدعونه تضرعاً و خفیةً - در این جا منظور از «تدعون»، دعا و مناجات است، نه عبادت. در این عبارت پس از «خفیةً»، لفظ «قُلْتُمْ» یا «تقولون» محذوف است.

مراد از «تضرعاً»، دعا با فریاد و زاری است و از «خفیةً»، دعا به نرمی. معنای

جمله‌ی کریمه این‌که: آن هنگام که طوفان دریایی یا خشکی در تاریکی محض فرو می‌رود و هر آن ممکن است هلاک شوید، با کمال عاجزی و تضرع به دعا می‌پردازید و قلباً و لساناً وعده می‌کنید که:

لئن أنجانا من هذه لنكونن من الشاكرين - اگر خداوند متعال ما را از این مصیبت برهاند، برای همیشه او تعالی را شکرگذار خواهیم بود! اما معمولاً انسان به این وعده‌اش وفا نمی‌کند و پس از نجات، باز به همان حالت تنبلی و بی‌فکری و ناسپاسی باز می‌گردد.

مرجع ضمیر «هذه»، ظلمت و مصیب و بلیه است.

**قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا ... (۶۴)**

قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِّنْهَا ... - ضمیر «منها» به طرف ﴿ظَلَمْتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [انعام: ۶۳] برمی‌گردد. یعنی بگو: **اللَّهُ تَعَالَى** است که شما را از این تاریکی‌ها و از هر مصیبت دیگر نجات می‌دهد، نه کسی دیگر. اگر ظاهراً پزشک شما را معالجه کرد یا تعویذ یک مَلّا کارساز شد، نادان نباشید و بدانید که شفا از جانب **اللَّهُ تَعَالَى** بوده است.

### فرق میان «ظلمت» و «کرب»

مراد از «ظلمت»، هر نوع مصیبت و از «کرب»، شدت و نهایت سختی است.<sup>(۱)</sup> نزد بعضی فرق این است: هر مصیبتی که بر موارد و دارایی‌های ظاهری انسان مانند اولاد، مال و ... پیش آید، آن را «ظلمت» می‌نامند و هر مصیبتی که باعث ناراحتی فکری انسان گردد و او را در غم و اندوه بیندازد، «کرب» نام دارد. بهترین قول همین است.

## علوم و معارف

### □ فقط خداوند متعال!

در این دو آیه خداوند متعال اثر قدرت کامله‌ی خود را بیان فرمود که نجات دادن از ظلمات در دریا و خشکی و از هر سختی دیگر، فقط کار اوست - وَاللَّهُ.

گرچه تیر از کمان همی‌گذرد از کمان‌دار بیند اهل خرد

انسان ظاهراً اسباب مادی را می‌بیند و گمان می‌برد کارگشاها فقط همین عوامل مادی و صوری هستند؛ در حالی که این یک غلط محض است. اگر تمام اسباب مادی جمع شوند، تا وقتی که خداوند متعال نخواهد، هیچ نتیجه‌ای از آن‌ها عاید انسان نمی‌گردد. اما انسان این را نمی‌فهمد و برعکس حقیقت، همیشه بر اسباب مادی اعتماد دارد و خداوند متعال را فراموش کرده است.

مشرکان برای بتان عبادت می‌کردند و آن‌ها را واسطه میان خدای واحد و خویش تصور می‌کردند، اما خداوند متعال این کارشان را باطل اعلام کرد و فهماند که اللَّهُ به شما نزدیک‌تر از هر کس دیگری است.

انسان امروزی، اسباب و عوامل مادی را درست مانند مشرکان به بُتی گرفته است؛ آنان، ظاهراً و اینان، معنأً. به همین دلیل، به محض بروز کوچک‌ترین دردی، نزدیک دکتر شتافته و از او چاره‌جویی می‌کنند. درد بزرگ‌تر که دیگر واویلا دارد؛ در آن نه رعایت معاشرت می‌شود و نه رعایت وظایف شرعی. چه زن و چه مرد، حاضرند در جلوی پزشک بی‌ستر شوند و جازه می‌دهند او بر بدن آنان دست بکشد! چه بدبختی‌ای بزرگ‌تر از این برای مسلمانان وجود دارد؟

این کار امروز به جایی رسیده است که اگر کسی برای دردی کوچک به دکتر مراجعه نکند، هدف ملامت قرار می‌گیرد و برعکس، کسی که برای شمارش تنفس هم به نزد دکتر برود، مستحق هزاران تمجید و ستایش قرار خواهد گرفت. اسلام، مخالفِ معالجه‌ی پزشکی نیست، اما به شرطی که هم دکتر و هم مریض مراعات جزئیات مشروعه را بنمایند و از کارهایی که با روح اسلام ناسازگاری دارند، پرهیزند. در غیر این صورت، دکتر هم یک بت معنوی قرار خواهد گرفت.



### ❑ از تمام انواع و مظاهر شرک پرهیزیم!

در قیامت هزاران بنده‌ی موخّذ را از زمره‌ی مشرکان بلند می‌کنند! آنان داد و فریاد به راه می‌اندازد که ما شرک نکرده‌ایم! خداوند متعال الزام حجت می‌کند؛ بر دهان‌شان مُهر می‌زند و به سینه‌های‌شان دستور می‌دهد هر چه که در خود مکنون دارند، بیرون بریزند. در پی این دستور الهی، از سینه‌های آنان دکترا، ملا، سردار و غیره خارج می‌گردد، چون آنان همه‌ی این‌ها را به‌طور معنوی به بُتی گرفته بودند و بر آن‌ها اعتماد داشته‌اند. «نَفْسٍ» انسان هم خود یک بت بزرگ است و خداوند متعال در «قرآن کریم» آن را یک بُت گفته است. از این جاست که رومی رحمته فرموده است:

مادر بت‌ها، بت نفس شماسست      زآنکه آن بت مار، این بت اژدهاست  
دیگری گفته:

غیر حق بر هر چه دل بستنی عزیز      آن بت تو هست دان ای با تمیز

با این حساب، امروزه دوری از شرک بسیار مشکل شده است؛ حتی برای خواص. با توجه به نکاتی که گفتیم، انسان باید حل شدن تمام مشکلاتش را از خداوند متعال بداند؛ اگر چه ظاهراً به وسیله‌ی یک سبب دنیوی مانند پزشک یا ملّا یا کسی و چیزی دیگر بوده است. در این صورت او باید خداوند متعال را شکر گوید. اگر به زبان بگوید که کار، بالاستقلال کار فلان سبب و وسیله بوده، مشرک شده است و اگر در قلب چنین تصویری داشته باشد، مرتکب «شرک اصغر» گردیده است. برای تبیین همین مفهوم ریز و در عین حال وسیع «شرک» است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«الشُّرْکُ، اخْفَى مِنْ دَيْبِ النَّمْلِ»<sup>(۱)</sup> (شُرْک، از صدای پای مورچه هم مخفی‌تر است).

۱ - به روایت احمد در مسند.

با ملاک قرار دادن این اصل حدیثی، می‌توان گفت: در امت مسلمان کسانی هستند که لحظه‌ای هم برای خداوند متعال عبادت نکرده‌اند؛ چون این شرک خفی در عبادت نیز به صورت «ریا» پدیدار می‌گردد.

### □ بهترین معالجه را در «قرآن» بجوییم

«قرآن مقدس» بنابر شأن والا و جامع خویش، برای حفاظت از تمام امراض روحانی و جسمانی یک نسخه‌ی بسیار عالی تجویز فرموده است و آن این‌که اگر تمام اعمال و حرکات خودمان را مطابق با «قرآن» اصلاح نماییم و در عبادت اخلاص داشته باشیم، در وجودمان، تقوا و خوف از الله ﷻ و توکل بر او تعالی پیدا می‌گردد و در نتیجه، امراض روحی و جسمی بر ما وارد نمی‌آیند و اگر بیایند، آسان می‌گردند. اما اگر نافرمانی «قرآن» و دستورات آن را نماییم، این غم‌ها و امراض بر ما هجوم می‌آورند؛ چنان‌که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَلَنُذِيقَهُمْ مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ...﴾ [سجده: ۲۱]. یعنی اگر بندگان نافرمانی کنند، خداوند متعال بر آنان عذاب دنیوی را که «عذاب ادنی» است، به صورت مرض و غم و تسلط دشمن فرو می‌افکند تا شاید رجوع کنند. در غیر این صورت، آنان را به عذاب بزرگ‌تر واصل می‌کند.

از این آیه معلوم شد که باعث تمام مصایب دنیوی، خرابی عمل انسان است. لذا بهترین راه برطرف کردن آن‌ها، خوف از الله ﷻ است.

با این‌که تمام مشکلات دینی، به سبب اعمال خود انسان بر انسان وارد می‌آیند، اما خداوند متعال بندگانش را هنگام محاسبه، از بسیاری از این گناه‌ها معاف می‌فرماید: ﴿وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ﴾ [شوری: ۳۰]. اگر او ﷻ تمام اعمال انسان را محاسبه می‌فرمود، آن وقت انسان هلاک می‌شد.

پس از نزول آیه‌ی ﴿وَيَعْفُوا عَن كَثِيرٍ﴾ [شوری: ۳۰]، رسول‌الله ﷺ آن را تلاوت فرمود و گفت:

«قسم به ذاتی که روح من در قبضه‌ی اوست، هیچ خاری در بدن انسان فرو نمی‌رود و

هیچ رگی به درد نمی‌آید و هیچگاه پایش سُر نمی‌خورد، مگر این‌که همه‌ی این‌ها به سبب نافرمانی او هستند. البته آنچه که خداوند متعال عفو می‌کند، بیشتر است.»<sup>(۱)</sup>

بزرگی در راه می‌رفت که ناگهان پایش به سنگی خورد و به سبب آن ناخنش افتاد. او خیلی درد کشید، ناگهان هاتفی آواز داد که این مصیبت به سبب ترک تهجد دیشب توست. و بدین صورت آن بزرگوار متوجه شد که تیر از کدام کمان به سویش پرتاب شده است. اگر چه ترک تهجد گناه نیست، اما مقربان بارگاه احدیت به حکم «حسناتُ الأبرار، سیئاتُ المقربین» به آن تأدیب کرده می‌شوند تا متوجه گردند.

### □ اقسام حوادث

مفتی محمد شفیع عثمانی رحمته الله در «معارف القرآن» به نقل از علامه بیضاوی رحمته الله می‌نویسد که حوادث بر دو قسم‌اند:

۱. بعضی از حوادث، آثار گناهان خود اشخاص گناهکار و مجرم هستند که معمولاً از عوام می‌باشند؛ زیرا عوام الناس از گناه خالی نیستند. لذا تمام مصایب و امراض آنان نتیجه‌ی گناهان خودشان می‌باشد.
۲. برخی حوادث دیگر که بر معصومان یا محفوظان و کاملان درگاه الهی طاری می‌شوند، برای امتحان صبر و استقلال آنان و ترقی در جات‌شان در بهشت و برای ادب عوام هستند.<sup>(۲)</sup>

بدیهی است که اسباب مادی تمام زیر فرمان خداوند متعال هستند و بدون دستور او سبحانه، فاقد خاصیت و اثر هستند. بنابراین، وقتی بر مسلمانی مصیبت وارد می‌گردد، آن را نتیجه‌ی گناهان خود بداند و فکر کند که خداوند متعال با این مشکل و مصیبت، گناه او را کفاره و مقامش بلند می‌نماید و این در واقع غساله‌ی جرایم او

۱- به روایت ابن ابی حاتم در تفسیر از حسن بصری رحمته الله مرسلأ: ۴۲۷/۷، ش ۱۹۰۰۵ - و ابن ماجه در سنن (مختصرتر): تفسیر القرآن / باب ۴۳، ش ۳۲۵۲ - و طبری در تفسیر (مشابه آن): ۱۵۲/۱۱ - ۱۵۱، ش ۳۰۷۰۵ (سایر منابع حدیث را بنگرید در: الدر المنثور: ۹/۶).

۲- معارف القرآن مفتی محمد شفیع عثمانی رحمته الله (اردو): ۳۵۵/۳ (فارسی: ۹۳/۵).

است. همچنین امیدوار باشد که او تعالی به دنبال این مصیبت یک آسانی - در دنیا یا آخرت - برای وی مقدر فرموده است. خلاصه، یقین داشته باشد که دفع کننده‌ی مصایب فقط خداوند متعال است و او تعالی خود سبب و علایجی برای او پیدا خواهد فرمود.

خاک و باد و آب و آتش بنده‌اند با من و تو مرده با حق زنده‌اند

### مسائل سلوک و عرفان

قوله تعالی: ﴿تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً...﴾ - یعنی اعلاناً و اسراراً باللسان. یا: لساناً و قلباً. این آیه به اعتبار معنای عمومی اش، تمام اقسام اذکار مشروعه را شامل است؛ از نوع جلی و خفی، زبانی و قلبی.<sup>(۱)</sup>